

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می کند

تابشی از قرآن

(جلد سوم)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فهرست

٢	سورة الرعد
٢	سورة الإبراهيم
٢	سورة الحجر
٢	سورة النحل
٢	سورة الكهف
٢	سورة مريم
٢	سورة طه
٢	سورة الأنبياء
٢	سورة الحج
٢	سورة المؤمنون
٢	سورة النور
٢	سورة الفرقان
٢	سورة الشعراء
٢	سورة النمل
٢	سورة القصص
٢	سورة العنكبوت
٢	سورة الروم
٢	سورة لقمان
٢	سورة السجده
٢	سورة الأحزاب
٢	سورة سبأ
٢	سورة فاطر

ادامه سوره یوسف

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ ^ط فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا
بِالْنِسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ * قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ
رَأَوْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ ^ع قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ^ع قَالَتْ
أَمْرَأْتُ الْعَزِيزِ الْمُنَّ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ
الصَّادِقِينَ * ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ
الْخَائِبِينَ * وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ^ع إِنَّ النِّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ^ع إِنَّ
رَبِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ *

ترجمه: و پادشاه گفت: او را نزد من آرید، چون فرستاده شاه نزد یوسف آمد که او را همراه برد، یوسف گفت: اکنون پیش شاه و سرپرست خود برگرد و از او بپرس آن زنانی که دستشان را بریدند چه باکشان بود؟ براستی که پروردگار من به مکر ایشان داناست (۵۰) پادشاه مصر به زنان گفت: چه مقصودی داشتید که یوسف را به خویش خواندید؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوءنظری در او ندانستیم، زن عزیز مصر گفت: اکنون حق آشکار شد، من بودم که او را به خود دعوت نمودم (و از نفس او کام خواستم) و بی‌گمان او از راستگویان است (۵۱) این اظهار برای این است که یوسف بداند که من در غیبت او به او خیانت نوزیدم و خدا خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند (۵۲) و من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم زیرا هر نفسی سرکش، و بسیار امر به بدی می‌کند مگر اینکه پروردگار ترحم کند و حفظ نماید، زیرا پروردگار من آمرزنده رحیم است. (۵۳)

نکات: چون تعبیر حضرت یوسف علیه السلام و دفاع از خطر قحطی به گوش پادشاه رسید هوش از سرش پرید و از همین جمله‌های مختصر پی به عظمت او برد و دانست که وجود او برای حفظ کشور لازم است، و لیاقت او از کاهنان و جادوگران بالاتر است، و باید از معلومات او استفاده کرد. فوراً دستور داد این شخص زندانی را نزد من آرید.

فرعون می‌بیند یک نفر زندانی ناشناس که جیره‌خوارِ دربار نیست، بدون هیچگونه توقّعی با سرپنجه علم مشکلات او را حل کرده، لذا نمی‌تواند از ملاقات او چشم‌پوشی کند. ولی رفتن شاه به زیارت او مناسب مقام سلطنت نیست.

این است که شاه پیام محبت‌آمیزی توسط نماینده مخصوص برای یوسف فرستاده و ضمناً او را به ملاقات خود دعوت می‌کند.

فرستاده فرعون با قیافه خرم آن حضرت را ملاقات کرده و اشتیاق شاه را به او اعلام می‌کند که به من فرمان داده علاقه وی را به شما ابلاغ کنم و برای راهنمایی در ملازمت رکاب حاضر باشم.

البته برای افراد عادی، اظهار علاقه شاه، بی‌اندازه مسرت‌بخش است. مردم عادی که برای نزدیک شدن به صاحبان مقامات به هزارگونه نیرنگ متشبث می‌شوند، اینگونه پیش‌آمدها را افتخار بزرگی می‌دانند، و برای حضور دست از پا نمی‌شناسند.

ولی حضرت یوسف علیه السلام برای عظمت نفس و بلندی فکر، از پیام فرعون و علاقه او با خونسردی تشکر کرد، و از رفتن امتناع نمود، و هر چه فرستاده مخصوص و سایر زندانیان اصرار کردند، نتیجه نگرفتند.

حضرت یوسف علیه السلام دوربین و نظر بلند است. و خودداری او از ملاقات پیش از ثبوت بی‌گناهی او، او را بین زندانیان سربلند کرد، و احترام او چندین مقابل

شد. صحیح است که یک نفر زندانی، بی‌گناه به زندان رفته و به آزاد شدن علاقه دارد، ولی به شرافت و شخصیت خود بیشتر علاقه دارد.

حضرت یوسف علیه السلام چندین سال بی‌گناه و بلا تکلیف در زندان مانده و بعنوان یک فرد متهم معرفی شده است. نمی‌خواهد پیش از رفع اتهام و روشن شدن پاکدامنی خود، از زندان خارج شود. او میل ندارد با قیافه متهمانه با شاه و علماء روبرو شود، بلکه می‌خواهد برای شاه و افراد زنده ملت روشن گردد که او به جرم پاکی به زندان رفته، و پس از ثبوت بی‌گناهی، محترم‌تر و سربلندتر از زندان خارج شود، و با چهره معصومانه پادشاه را ملاقات کند.

و بعلاوه حضرت یوسف می‌خواهد به فرعون بفهماند در کشور او حقوق اشخاص پامال می‌شود، و عمال حکومتی با میل و اراده خود و هوس خانمهای خود حق و عدالت را می‌کشند و ظلم و ستم روا می‌دارند. در مملکت او بی‌گناهان در زندان و آلودگان در کاخها و بوستانها می‌باشند.

بدین سبب آن حضرت به فرستاده مخصوص گفت: من قبل از روشن شدن حقیقت امر، از زندان خارج نمی‌شوم. اگر فرعون نسبت به من و ملاقات من، علاقه دارد، برای کشف حقیقت از بانوانی که در آن جلسه پرهیجان دستهای خود را بریدند بازجوئی کند تا از کار من واقف شود: قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلُهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ.

در قرآن ذکر نشده که یوسف نامی از همسر عزیز و شکایتی از او کرده باشد. با اینکه مایه فتنه و اصل فساد او بوده است، شاید در اینجا نیز ادب و جوانمردی نموده و نخواسته نسبت به سرپرست خود اظهاری کند و رسوائی او را برساند.

فرعون متوجه شد که علت زندانی شدن این دانشمند، قضیه‌ای عشقی بوده. در صدد تحقیق بیشتری برآمد و دستور داد جلسه محاکمه تشکیل شود، و بانوان مصری را احضار کنند، خصوصاً آن زنی که منشأ این قضایا بوده است.

همسر عزیز دید یوسف را زندان کرده که سروصداها بخوابد و از سر زبانها بیفتد اکنون بدتر شده. حتی شاه هم خبر شده و به جاهای بالاتری رسیده. بسیار ناراحت شد. اما چاره‌ای ندارد. اکنون که به محاکمه احضار شده، ترس او را فرا می‌گیرد زیرا تصمیم مقام بالاتری بر این است که قضایا را کشف کند. آیا اگر فرعون آگاه شود چه تصمیمی در حق او خواهد گرفت و مقام شوهرش نیز از بین می‌رود و یکباره از عرش عظمت ساقط می‌گردد.

البته در تمام ساعات محاکمه عزیز مصر نیز ناراحت است و قدرتی ندارد تا شاه را منصرف کند.

معلوم نیست در جلسه محاکمه آیا خود شاه حاضر شده یا فقط مأمورین عالی‌رتبه کشور را مأمور نموده؟ قرآن می‌گوید: شاه گفت: مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِّي يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ. قدر مسلم این است که جلسه در غیاب یوسف علیه السلام بوده و اگر جلسه به نفع او تمام شود، پاکی او مسلم می‌شود.

از زنان تحقیق بعمل آید فردا فردا یا بطور دستجمعی این بانوان، از ترس فرعون و یا از ترس بروز فرد دیگر از خودشان، صاف و راست، بدون اختلاف باتفاق گفتند: ما تقصیری در یوسف سراغ نداریم و او مجسمه تقوی و پاکی و پاکدامنی است، و ما بودیم که دلباخته او شدیم و او کانه فرشته آسمانی است. و شاید هم این اقرار برای این بود که واقعا دلباخته او بودند و به آزار او خوشنود نبودند. در اینجا زن عزیز ناچار شد که به آلودگی خود اقرار کند و بگوید گناه از من است و یوسف علیه السلام معصوم است که گفت: أَنَا رَأَوْتُهُ عَن نَفْسِهِ وَإِنَّهُ

لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ و شاید این اقرار از روی تعلق خاطری که به یوسف داشته بوده، زیرا قیافه ملکوتی زیبای یوسف از نظر او محو نشده و برای اقرار خود دو علت ذکر کرد:

اول: اینکه یوسف بداند که من او را دوست دارم و در غیاب او، به او خیانت نکردم، بلکه به پاکی او شهادت دادم و گفت: ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنُهُ بِالْغَيْبِ و شاید خواسته عاطفه یوسف را برانگیزد که یوسف برای او تقاضای مجازات نکند.

علت دوم: اینکه افراد خائن به نتیجه کار خود نمی‌رسند، زیرا من خواستم خیانت خود را بپوشانم لذا او را زندانی کردم. ولی الآن می‌بینم خیانت نتیجه ندارد و همین خیانت باعث رسوائی من شد. و من که می‌خواستم مکتوم بماند، نشد. لذا با کمال ذلت اقرار می‌کنم که: وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰٓئِبِيْنَ.

در اینجا زلیخا برای اینکه شکست خود را جبران کند و از نگرانی شاه و دیگران بکاهد و کاری کند که روح قاضی متأثر شود و از دستور مجازات صرفنظر کند گفت: وَمَا اُبْرِيْ نَفْسِيْ^ع اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ . پس معلوم شد جمله: ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ ، تا جمله: اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ ... کلام زلیخاست نه یوسف علیه السلام. زیرا از سیاق آیه چنین استفاده می‌شود که این سخنان از زلیخا است و یوسف در جلسه نبوده که چنین اظهاراتی بکند. باضافه برای چه یوسف چنین کلماتی بگوید، چرا بگوید: لَمْ اَخْنُهُ ... به عزیز خیانت نکردم. این لازم نبوده، زیرا خود عزیز می‌دانسته که یوسف علیه السلام خائن نیست. و شکایتی نداشته و برای چه یوسف بگوید: وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰٓئِبِيْنَ. او نه خود خیانت کرده و نه کسی را تهمت به خیانت زده.

و باضافه: این جملات، بلافاصله پس از اقرار خانم به جمله: **الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقِّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ** ... ذکر شده و باقی کلام او است، و مربوط به یوسف و کلامی از او نیست. و یوسف عليه السلام در آنجا حاضر نبوده تا چنین بگوید. و تعجب این است که مفسرین این سخنان را به یوسف عليه السلام نسبت داده‌اند. شاید ایشان به روایاتی اعتماد کرده که به نظر ما آن روایات، با قرآن موافق نیست. و باضافه یوسف تقاضای تبرئه خود را در زندان کرده، دیگر نمی‌آید اثبات کند و بگوید: **وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**، و خود را گناهکار معرفی کند.

روشن شدن حق در محاکمه

در جلسه محاکمه، پاکدامنی یوسف عليه السلام بر همه ثابت گردید، و شاه می‌دانست که در کشور او، کاخ‌نشینان چه جنایاتی مرتکب می‌شوند؟! و چه پاکانی به زندان می‌روند! و علاقه شاه نسبت به یوسف صددرصد زیادت‌تر شد و بسیار مشتاق ملاقات او گردید. و برای ملاقات حضرت یوسف دستور اکید صادر کرد. و باضافه حضرت یوسف عليه السلام متوجه بود شرط دخول در مناصب و تصدی امور عالی‌دولتی، عدم سوءسابقه است و اگر دامنش متهم باشد نمی‌تواند متصدی امور کشوری گردد. چون براءت ساحت یوسف ثابت شد، شاه بیش از پیش شیفته ملاقات و علاقمند به او گردید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصَهُ لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ
لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ* قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ*
وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۖ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ

ذُشَاءٌ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ* وَلَا جُرْأَلَاءَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ*

ترجمه: و پادشاه گفت او را نزد من آرید تا از خواص خود گردانم، پس چون به او وارد شد و گفتگو کرد، گفت تو امروز نزد ما دارای مقام و امانتی (۵۴) یوسف گفت: مرا سرپرست خزانه‌های زمین قرار بده زیرا من نگاهبان دانائی هستم (۵۵) و بدینگونه یوسف را در زمین تمکن دادیم که هر جای آن بخواهد مأوی گیرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گذاریم (۵۶) و البته پادشاه آخرت بهتر است برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزکاری می‌کردند. (۵۷)

نکات: شاه که یک مرتبه بر اثر علم و تدبیر یوسف علیه السلام مشتاق ملاقات با وی شده بود و او را به حضور طلبیده بود، ولی او بر خلاف مردم معمولی که برای ملاقات شاه افتخار می‌کنند، امتناع نموده بود، پس از تحقیق کامل چند چیز را درک کرد:

۱- فهمید او مانند مردم عادی که اظهار علاقه شاه را برای خود افتخار بدانند نیست، و مانند دیگران که برای حضور دست از پا نشناسد و از زندان خارج شود و زبان تملق گشاید نیست. دانست که عالم زندانی روحی بزرگ و فکر بلندی دارد.

۲- دانست که یوسف بیش از هر چیز به شرافت و حیثیت خود علاقه دارد تا اندازه‌ای که حاضر نشد قبل از ثبوت پاکدامنی از زندان خارج گردد.

۳- به رشد عقلی او پی برد که فرصت‌شناس است و از علاقه شاه به وی، بهترین نتیجه را گرفت.

۴- دانست او مردی است مجاهد و خیرخواه و نیکوکار، زیرا در این مدت زندان از نشر دانش و ارشاد و جواب مسائل مشکله خودداری نکرده و میان زندانیان نیز محبوبیت کامل پیدا کرده، چنانکه ساقی زندانی برای او بیان کرد.

۵- پی برد که او در فصل جوانی و شدت شهوت و منتهای جمال در سخت‌ترین لغزشگاهها حتی در خلوت کاخ عزیز، به اراده عقلی و منطقی قوی خود، هوسران را مأیوس کرده است.

به ملاحظه تمام اینها، استحکام ایمانی و پاکی یوسف محقق شد. و لذا با اینکه سلاطین به کسی دل نمی‌بندند، به حضرت یوسف علیه السلام علاقه شدیدی پیدا کرد و در نظر گرفت او را پس از ملاقات، مشاور مخصوص و محل اسرار خود قرار دهد و از علم و حکمت او بهره برد، و در مسائل پیچیده و مواقع حساس از فکر بلند او استفاده کند. و لذا نماینده مخصوص خود را فرستاد برای ملاقات یوسف علیه السلام، و او را از زندان دعوت کرد: وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُنِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي.

نماینده مخصوص آمد و قضایای محاکمه و اثبات پاکدامنی او و شوق ملاقات شاه با او را به یوسف رساند و گفت: من برای راهنمایی در ملازمت رکاب خواهم بود.

یوسف علیه السلام که مقام خاصی نزد شاه و درباریان و دانشمندان معبر پیدا کرده، مصلحت دید که برای آزادی و ملاقات شاه حاضر گردد، و بلکه برای کارهای مهم و خدمت خلق، کار مهمی انجام دهد.

زندانیان که از آزادی یوسف علیه السلام مطلع شدند از مفارقت او ناراحت شده و گرد او برای وداع انجمن کردند. و فرزند یعقوب چنانکه عادت دارد به آنان دلگرمی داد، و وعده کرد با ایشان مساعدت کند و برای رهائی ایشان بکوشد.

پس حضرت یوسف علیه السلام باتفاق فرستاده مخصوص، عازم کاخ سلطنتی شد. و چون خواست از زندان خارج شود، برای زندانیان دعا کرد و گفت: **اللهم اعطف علیهم قلوب الأخیار و لا تُغمَّ علیهم الأخبار**. از اینجاست که زندانیان به تمام اخبار، بهتر از مردم عادی آگاهند. و بر درب زندان نوشت: **هذا قبر الأحياء و بیة الأحران و تجربة الأصدقاء و شماتة الأعداء**.

و چون خواستند یوسف را به بارگاه حرکت دهند، شاه دستور داد شهر را چراغانی کنند، و خیابانها را فرش و پرده به دیوارها آویخته، و دوشیزگان نیک منظر را با مجمره‌های بخور سر راه او فرستند، و قشون مصر تماماً به استقبال او بروند، و خلعت شاهانه بر قامت زیبای او بپوشانند.

و لذا یوسف خود را پاکیزه کرد و لباسها را عوض کرد و دم درب زندان بایستاد و گفت: من خارج نمی‌شوم تا تمام زندانیان را آزاد کنند، شاه دستور داد همه را آزاد کنند.

شاه برای ملاقات این ماه کنعانی و دانشمند جهانی، دقیقه‌شماری می‌کرد، تا از روحيات او بیشتر مطلع گردد. یوسف خردمند بی‌میل نیست شاه را ملاقات کند. ولی میل او یک میل عادی است برعکس شاه که میل زیادی به ملاقات یوسف دارد. قرار است دو شخص با عظمت یکدیگر را ملاقات کنند. اما یوسف علیه السلام بواسطه عظمت روح بدون اینکه وضع روحی او عوض شود و یا مانند سایر مردم حالت تملق به خود گیرد.

در قرآن ذکر نشده که یوسف علیه السلام اظهار علاقه‌ای به ملاقات شاه کرده باشد، اما شاه دو مرتبه اظهار علاقه برای ملاقات با او نموده.

خیلی خیلی فرق است بین کسی که شاه مایل ملاقات او باشد با کسی که او مایل به ملاقات شاه باشد.

یوسف علیه السلام به دربار وارد شد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته و جوانی است دارای حسن و ملاحظت و عظمت. چون به نزد شاه رسید، همدگر را در آغوش گرفتند و شاه او را بر تخت خویش نشانید.

بدیهی است سؤال از طرف شاه شروع شد و از سرگذشت یوسف سؤال کرد. او با کمال وقار و بیان ساده بدون تزلزل خود را معرفی کرد و از ابتدای طفولیت عقباتی را که دیده شرح داد.

شاه با شنیدن سرگذشت حیرت‌انگیز وی و دیدن لحن قاطع و صداقت و صفای او، کاملاً مجذوب او شد و به روح بزرگ او پی برد. خصوصاً که شنید او از تمام مراحل به پاکی بیرون جسته، لذا به او گفت: دیگر دوران سختی تو گذشت و ما به تو ایمان داریم و هر مقامی که بخواهید به شما می‌دهیم و سعادت بزرگی شامل حال ما و حال ملت مصر بواسطه وجود شریف شما شده، و گفت: **إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ**. شاه که از اکثر عمال حکومت خیانت دیده، حال به ارزش وجود یوسف علیه السلام پی می‌برد و قدر او را می‌داند.

شاه فهمید صاحبان مقامات کشوری مانند عزیز چه کاره‌اند و خیانت آنان برای مملکت چقدر گران تمام می‌شود. عمال دولت که باید خادم ملت باشند خود خائنند و آنان که باید مانند نمک باشند که جلوگیری از گند کنند، خود گندیده‌اند.

شاه که می‌بیند در گرانبھائی بدست آورده، از سن کم و بزرگی روح او تعجب می‌کند. چون با یوسف سخن گفت از بیانات شیرین و کلام دلنشین او بسیار خرسند شد و گفت: دوست دارم خوابم را از زبان شما بشنوم؟ حضرت یوسف علیه السلام فرمود: در خواب دیده‌ای هفت گاو فربه نیکو از رود نیل نمایان شد و پیش تو آمد و شیر از پستانشان می‌ریخت، همینطور که نظر می‌کردی و از

خوبی آنها در عجب بودی، یکبار رود نیل خشک شده و آبش فرو کشید و خشکی آن نمایان شد و از میان لجن آن، هفت گاو لاغرِ سختی دیده گردآلود و شکم به هم چسبیده که نه پستان داشتند و نه دندان با چنگالی چون چنگالِ سگان و پوزی چون پوزِ درندگان نمایان شدند و با گاوهای فربه درآویختند و چون درنده آنان را شکار کرده و دریدند، و گوشتشان را خوردند، و استخوانشان را خرد کردند. همینطور که نظر می‌کردی و در عجب بودی ناگاه چشم‌ت افتاد به هفت خوشهٔ سبز باردار و هفت خوشهٔ خشک پژمرده که از یک سنبله رسته بود و ریشهٔ آنها در میان خاک بود و تو به خود می‌گفتی این چه وضعی است؟ اینها سبز بارور و آنها خشک و سیاه‌سر، با اینکه هر دو دسته از یک آب و خاکند، بناگاه بادی وزید و گردی از ریشه‌های خشکِ سیاه به خوشه‌های سبز باردار پاشید و آتشی در آنها افروخت و آنها را سوخت و سیاه و سرنگوش کرد. در اینجا خوابت به پایان رسید.

پادشاه گفت: با اینکه خواب عجیبی بود ولی بیان صحیحی که از تو شنیدم عجب‌تر بود. شاه گفت: ای صدیق در خوابم چه نظر داری؟ گفت: نظرم این است که گندم و جو جمع کنی تا در این سالهای فراوانی، کشت را بسیار توسعه دهی و اهرام و انبار بسیار بسازی و گندم را با خوشه و ساقه در آنها انبار کنی و دستور بدهی مردم در این سالهای فراوانی یک پنجم محصولات خود را به تو تحویل دهند تا برای هفت سال قحطی کشور مصر و همسایگان کفایت کند. و از طرف دیگر چون در سالهای قحطی همسایگان مصر به تو رو آرند، و به هر طوری که بگوئی از تو گندم می‌خرند، در نتیجه گنجهای فراوانی بدست خواهی آورد. در حقیقت آن حضرت، تجارت مهمی را برای کشور مصر، پیشنهاد کرد.

پادشاه به یوسف علیه السلام پیشنهاد کرد که کشور مصر به جود شما محتاج است و هر مقامی را که بخواهی، بخواه؟ من از وجود شما نمی‌توانم چشم‌پوشی کنم و از عقل و تدبیر شما نمی‌توانم استفاده نکنم.

حضرت یوسف خردمند دلیلی نمی‌دید که یکی از مناصب حکومت را قبول نکند. درست است که قدمی برای گرفتن مقام بر نداشته و به وسیله‌ای مثبت نگردیده، بلکه جریان حوادث، او را به دربار سلطنتی کشانده و تا این اندازه محبوب شده. ولی برای اینکه مردم را از علم و تدبیر خود بهره‌مند کند و با داشتن مقام و منصب بتواند، توحید و خداپرستی را نشر دهد، لذا وزارت دارائی و یا خزانه‌داری کل مملکت را قبول نمود. زیرا می‌دانست هفت سال قحطی پیش می‌آید و او باید ملتی را سرپرستی کند و به تدبیر حکیمانه از گرسنگی نجات دهد، و می‌تواند دست مأمورین خائن رشوه‌گیر را کوتاه کند و غله را نگهداری نماید، و لذا گفت: *أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ*.

از جمله: *يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ*، معلوم می‌شود پادشاه او را لقب عزیز داده و شوهر زلیخا را از آن مقام عزل کرده. و از جمله و اطلاق: *إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ* معلوم می‌شود مقام نخست‌وزیری و وزیر مشاور را نیز به حضرت یوسف واگذار نموده است، و آن حضرت با قبول و پذیرش منصب، آبرویی که از کشور مصر بواسطه دیگران بر باد رفته بود دوباره به این کشور برگشت داد. و کشور مصر چنین شخصیتی به خود ندیده بود.

و بدین ترتیب حضرت یوسف علیه السلام پس از سالها رنج و عذاب و عقبات تلخ به مقامات حساس مصر رسید. و بدیهی است بواسطه صحت عمل و تدابیر ملت‌پرور، محبوب نزد تمام ارکان دولت و ملت گردید و با آن اخلاق فاضله هر چه از مدت خدمتش بگذرد بر محبوبیت او می‌افزاید. و معلوم می‌شود:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبتِ ظفر آید

نتیجه‌گیری قرآن

قرآن در ضمن نقل داستان به جای حساس که می‌رسد نتیجه می‌گیرد. جائی که نظر تربیتی دارد و می‌خواهد فکر خواننده و شنونده را رهبری کند به نکته‌هایی نظر را جلب می‌کند:

در اینجا پس از ذکر داستانِ زمانِ کودکی و چاه‌نشینی و زندانی شدن یوسف علیه السلام و رسیدن او به مقام شامخ می‌گوید: **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ**. یعنی اگر یوسف علیه السلام مورد حسد واقع نمی‌شد و در چاه و زندان صبر نمی‌کرد و برای خدا عفت و عصمت خود را حفظ نمی‌کرد، ما او را به چنین مقامی راهنمایی نمی‌کردیم. پس لطف ما به دنبال خود، او را رهبری کرده است.

دست‌هایی برای ذلت او کار کرد حتی دست‌های برادرانش. و نقشه‌هایی برای نابودی و ذلت بندگی او کشیده شد، ولی دست مرموز الهی که عزت وی را ترسیم کرده زیر پرده اجراء شد. اگر او را به چاه نمی‌انداختند، به دست کاروان نمی‌افتاد. و اگر کاروانیان، او را به ذلت بندگی نمی‌فروختند، به دست عزیز نمی‌افتاد و به زندان نمی‌رفت. و اگر به زندان نمی‌رفت و با مأمورین شاه ملاقات نمی‌کرد، نزد شاه معرفی نمی‌شد.

این یک نوع از الطاف الهی است که دستگاه منظم خلقت در این کارگاه پیچیده طبیعت و حیرت‌انگیز تربیت، هر کس را بخواهد به رحمت الهی می‌رساند: **نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ**. ولی آنچه مؤثر است نیکی و پاکی است که نزد خدا و خلق، انسان را عزیز می‌گرداند، و یک قرارداد الهی است که اجر

نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند. و طبق نظامات دقیق الهی و تخلف‌ناپذیر علت و معلولیت هر نوع مجاهدت و تقوی اثر خود را می‌بخشد که فرموده: **وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**.

پس معلوم شد برخلاف آنچه مادیین می‌گویند، یک دست مخفی و یک قدرت غیبی با کمال مراقبت بر دستگاه جهان بشریت حکومت می‌کند و: خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد بدون اختیار و یا با اختیار خود مردم، به هر جا بخواهد سوق می‌دهد: **وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ**

نکته دیگری که قرآن بیان کرده

جمله: **وَلَا جُرْأَلْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا وَاكَانُوا يَتَّقُونَ**، می‌گوید: همان قدرت لایزالی که برای دستگاه خلقت، حساب دقیقی آورده که ذره‌ای از اعمال خیر و شر بی‌ثمر نمی‌ماند، همان قدرت، این کاروان هستی را به سوی یک جهان دیگری رهبری می‌کند که جاوید و ابدی است. و اجر و سعادت آن جهان، با این جهان مقایسه نشود.

این جهان زودگذر و لذتهایش آلوده با تلخیها و ناکامیها است بخلاف آن جهان. لذت این جهان موقت است و آنجا دائم. پس از آنکه قرآن مطالب لازم را نتیجه‌گیری نمود، می‌پردازد به باقی قصه یوسف علیه السلام، که ذکر آن خواهد آمد.

آنچه ذکرش خالی از اهمیت نیست

بدانکه چنانکه از تاریخ استفاده می‌شود: وضع حکومت مصر، قبل از حضرت یوسف علیه السلام، یک حکومت استبدادی جائرانه‌ای بوده که هیچ حقی برای رعیت

قائل نبوده‌اند و تحمل چنین حکومتی با وجود رسالت الهی یوسف که مبنی بر عدالت و دموکراسی و مساوات باشد، منافات دارد. و باضافه کشور مصر در آن دوره، بت پرست بوده‌اند، و روحانیون آنان یک مشت جادوگر و کاهن و خرافات باف بوده. بنابراین چگونه حضرت یوسف علیه السلام ریاست چنین کشوری را قبول نموده؟ باید گفت:

یوسف از جانب خدا مأمور بوده که راجع به کشاورزی آنجا اقداماتی کند تا مردم مصر و مجاورین آن خصوصا خانواده یعقوب از قحطی هلاک نشوند. و شرح آن حضرت درباره خواب پادشاه و اطلاعات آن حضرت راجع به امور کشاورزی را می‌توان از معجزات او دانست.

حضرت یوسف علیه السلام در کشوری که قانونی نداشته و وزارتخانه مرتبی نبوده، یک تشکیلات تازه‌ای مانند وزارت کشاورزی منظمی بوجود آورد. و تخصص فنی را اساس آن قرار داد و گفت: **إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ**. و متعهد تولید و جمع‌آوری و تقسیم و خرید و فروش محصولات و جیره‌بندی و عدالت در پخش گردید که پولداران، برای انبار کردن خودشان، زیادتر از حد خریداری نکنند.

حضرت یوسف علیه السلام یک مؤسس بی‌سابقه‌ای بود که خواست جلو استبداد حکومتی را بگیرد و از ساخت و ساز حاشیه‌نشینان و مدیران کل جلوگیری کند. و کم‌کم مملکت را به طرف آزادی و قانون کشاند. این کار، کار هیچکس نبود جز پیغمبری با قدرت. لذا آن حضرت در امور ادارت مصر اصلاحاتی کرد و در امور کشاورزی فداکاری نمود. و اراضی مصر را میان کشاورزان تقسیم نمود. و طرحهای سودمند و قوانین مفیدی برای این کارها پیشنهاد و تصویب کرد، و اوضاع آبیاری و ایجاد آب و حفر قنات و تقسیم آب را در نظر گرفت. و انبارهای زیادی ساختمان کرد و ذخیره هفت سال کشور مصر را تهیه دید. و

وسائلِ زندگیِ مردم و سطح اخلاق ایشان را بالا برد و به دنیا ثابت کرد که روحانی صحیح می‌تواند بهترین حکومتی را فراهم کند و روحانی نمایان منزوی خرافاتی را نباید پیشوای خود قرار داد. و سازمان روحانی که از زندگی مردم بی‌خبر و خارج باشد و مردم را به اوهام و سرگردانی مشغول کند باید از بین برود.

تورات راجع به حضرت یوسف علیه السلام مطالبِ باطل نیز آورده مثلاً می‌گوید: نقره و مواشی و زمین مردم را برای فرعون گرفت و مردم را هم خرید و برده ساخت!

دین حق با زندگی موافق است

قبول ریاست دنیائی از طرف یوسف علیه السلام دلیل است بر اینکه دین حق بازندگی منافات ندارد. دین حق تعدیل‌کننده عواطف انسانی است تا بشر را به اخلاق پاک و عقاید تابناک هدایت کند. به همان اندازه که مادیت، افکار و اعمال انسان را در قالب تنگ آرزو و هدف دنیوی می‌ریزد و زندگی او را بی‌مغز و دچار تنازع و کشمکش می‌نماید و زیان‌آور است، روحانیت خشک هم انسانها را در یک وادی تاریک اوهام و خیالبافی و احساسات بشری می‌اندازد و او را از جامعه جدا می‌کند مانند روحانیت فلسفی و تصوّف و روحانیت تصنعی گریه و زاری و توسّل به موجودات خیالی. چنین سازمان روحانیت خشکی، افرادی را بیهوده و بیکار نگه می‌دارد و عده‌ای را به نیرنگ و حيله سرگرم و فریب می‌دهد و از راه سعادت دور می‌کند.

حضرت یوسف که یک پیغمبر روحانی بود در کابینه حکومتی وارد شد، و در قسمت دارائی و کشاورزی و تنظیم امور رعیت و بسط عدالت، خدمات شایانی کرد و به دنیا اعلام کرد که مقام روحانی با سیاست و تدبیر امور کشور منافات

ندارد. و آنان را به راه زندگیِ مادی و معنوی هدایت کرد و دست جادوگران و کاهنان و روحانیان بت‌ساز را از سر مردم کوتاه نمود. امام رضا علیه السلام فرموده: حضرت یوسف علیه السلام به جمع خواربار اقدام کرد، و در هفت سال فراوانی آنها را در انبارها جمع نمود. چون سالهای فراوانی گذشت و سالهای قحطی شروع شد، حضرت یوسف علیه السلام شروع به فروش خواربار نمود، و در سال اول پولهای نقره و طلا را آنچه بود، جمع آوری کرد و دیناری نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد. و در سال دوم زیور و جواهرات را گرفت تا در مصر و حوالی آن زیور و گوهری نماند مگر آنکه در ملک او وارد شد، و در سال سوم گله‌های چهارپایان و گوسفندان را گرفت. و در سال چهارم بندگان و کنیزان را گرفت که در مصر بنده و کنیزی نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد و در سال پنجم خانه و آب و ملک‌ها را گرفت تا در مصر و حوالی آن زمینی نماند مگر آنکه در ملک یوسف درآمد، و در سال ششم مزرعه‌ها و نهرها را گرفت تا در مصر و حوالی آن نهر و مزرعه‌ای نبود مگر در ملک او. و در سال هفتم رقبهٔ مردم را به بهای گندم خرید تا در مصر و حوالی آن بنده و آزادی نماند مگر اینکه همه بندگان یوسف شدند. البته آن حضرت پس از اتمام سالهای قحطی و ورود سالهای متعارفی، تمام مردم را آزاد نمود و املاکشان را بخشید. مردم گفتند: ما ندیدیم و نشنیدیم که خدا به سلطانی چنین علم و تدبیری داده باشد.

حضرت یوسف در چنین سالهای قحطی که قدرت عظیم پیدا کرده و در مصرف غله و جیره‌بندی کمال احتیاط را به عمل می‌آورد تا مردم را از خطر نابودی نجات دهد، زحمتش چند برابر گردیده، زیرا کثرتِ محتاجان و درخواستِ زیادِ اربابِ حاجت، کارِ یوسفِ دلسوز را زیاد کرده و شاید خودش غذای سیر نمی‌خورد تا گرسنگان را فراموش نکند:

یوسف صدیق شد چون پادشاه ملک مصر آن که سیر از خوان او بودی جهان گرسنه

گفت چون من خورده باشم سیر و باشم خفته پوش کسی خبر دارم ز حال میهمانِ گرسنه در این سالهای قحطی نه تنها مردم مصر بلکه بلاد مجاور که با مصر روابط اقتصادی دارند، به مصر هجوم کرده و غله می بردند و حضرت یوسف علیه السلام کاملاً رسیدگی می کرد. البته باید ورود اشخای که درخواست غله می کنند کنترل شود، و باید معامله ها تماماً زیر نظر یوسف قرار گیرد و باید اشخاص درخواست کننده شناخته گردند تا کسی تقلب و تزویر نکند، و تجار طمعکار برای سود بردن به نامهای مختلف، و نیرنگها و رشوه دادنها، غله را نبرند. پس باید مقدار مصرف و دفعات و نام اشخاص دقیقاً ثبت گردد. آن حضرت کاملاً مواظبت می کند چه کسان می آیند و چقدر می برند. در این ایام از کنعان و جاهای دیگر فوج فوج به سوی مصر برای خرید غله می آیند.

ورود برادران یوسف برای خرید غله

در این سالها کنعان دچار قحطی و تنگی گردیده و خانواده یعقوب علیه السلام برای قوت خود به فشار افتاده اند. ناچار حضرت یعقوب، فرزندان خود را انجمن کرد و گفت باید برای خرید خواربار به سوی مصر بروند. فرزندان او به استثنای بنیامین که پدر با او مانوس بود و برای انجام کارهای داخلی و اداره امور خانواده مانده بود، بقیه بار سفر بستند و با کاروان فلسطین پس از طی راههای طولانی وارد مصر شدند و مقداری پول نقره و یا کفش و پوست همراه آورده اند. فرزندان یعقوب باید خود را به مأمورین غله معرفی کنند و مأمورین باید به عزیز مصر گزارش بدهند. حضرت یوسف هم منتظر ورود آنان بود. چون مأمورین، گزارش دادند حضرت یوسف در بین اسامی واردین و درخواست کنندگان، نام برادران خود را شنید. البته وضع روحی او تغییر کرد ولی خودداری نمود و دستور داد آنان را به حضور بیاورند. اکنون ۳۹ سال از سن

یوسف علیه السلام گذشته و به مسند عزت نشسته و در آب و هوای مصر قیافه کودکی او عوض شده. آنروزی که برادران او را در چاه انداختند به قولی ۹ ساله بوده و فعلاً قیافه مرد چهل ساله دارد. یوسف با ایشان به زبان عبری و پدر و مادری سخن نگفت تا برادران، او را شناسند. و برادران او را شناختند چنانکه در آیه ذیل است:

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ * وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَيْكُمَ ۚ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ * فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ ۖ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ * قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ * وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلِبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ *

ترجمه: و برادران یوسف آمدند و به او وارد شدند پس او آنان را شناخت و آنان او را شناختند (۵۸) و چون ساز و برگ آنان را در اختیارشان گذاشت و بار آنان را بار کرد، گفت: آن برادرِ پدریِ خود را نزد من بیاورید، آیا نمی بینید که من کیل را تمام می دهم و بهترین پذیرائی کنندگانم (۵۹) اگر او را نیاورید کیلی پیش من ندارید و نزدیک من نیائید (۶۰) گفتند: به زودی با پدرش مذاکره و کوشش می کنیم و حتماً این کار را خواهیم کرد (۶۱) و یوسف به گماشتگان خود گفت: سرمایه آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی که به خاندان خود برگشتند متاع و سرمایه خود را بشناسند و باشد که برگردند. (۶۲)

نکات: یوسف که در مسند عزت تکیه کرده و رنگ و رخسار او را آفتاب بیابان عوض نکرده و در تکلم به زبان مصری سخن می گوید و بلکه ترجمانی گرفته تا با برادران سخن گوید، منظور برادران را فهمید که از فشار روزگار آمده اند غله ببرند. ولی آنان احتمال نمی دهند که عزیز مصر همان طفل نه ساله

باشد که سی سال قبل مفقود شده و از او خبری ندارند. اگرچه قیافه آنان پس از سی سال تغییر کرده، ولی حضرت یوسف علیه السلام می تواند قیافه های فعلی آنان را با قیافه های سی سال قبل تطبیق دهد.

حضرت یوسف علیه السلام بسیار مشتاق است احوال پدر و مادر و سایر بستگان را به طوریکه برادران نفهمند او کیست، پرسد. و نخواست مستقیماً در این موضوع مذاکره کند. بلکه با زبردستی آنان را وادار کرد که احوال خود و بستگان خود را بیان کند.

فخر رازی در اینجا که یوسف علیه السلام می گوید: *أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ*، برای این درخواست، چند وجه ذکر کرده:

۱- چون حضرت یوسف علیه السلام به هر نفری بیشتر از یک بار شتر گندم نمی داد، در این سفر که برادران ده نفر بودند ده بار شتر گرفتند و گفتند برای پدر سالخورده و برادر کوچکتر ما نیز دو بار گندم بده؟ حضرت یوسف در جواب فرموده باشد برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من برای او نیز یکبار شتر گندم زیادتر بدهم.

۲- برادران گفتند: برادر کوچکتری داریم که مورد انس و محبت پدر ماست و لذا او را نیاوردیم. حضرت یوسف فرموده باشد سخن شما عجیب است زیرا چگونه با اینکه شما عاقلتر و مؤدبتر و کاملترید پدر شما او را بهتر دوست دارد لابد او باید در فضل و ادب اعجوبه باشد. او را بیاورید تا من ببینم.

۳- چون برادران، ده نفری بر یوسف وارد شدند، حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما چوپانهای شام هستیم برای شدت قحطی آمده ایم گندم خرید کنیم. فرمود: شاید شما جاسوسید؟ گفتند: معاذ الله ما فرزندان پیر بزرگوار پیغمبری هستیم بنام یعقوب. فرمود: چند برادر بوده اید؟ گفتند: دوازده نفر، یکی

از ما هلاک شد و یکی دیگر برای تسلی پدر نزد او مانده و ما ده نفر آمده ایم. حضرت یوسف علیه السلام فرمود: یک نفر را نزد من گرو بگذارید و بروید آن برادری که نزد پدرتان است بیاورید تا رسالت پدرتان را به من برساند. در این هنگام قرعه زدند و قرعه بنام شمعون آمد و او را نزد یوسف گذاشتند.

۴- شاید چون نام پدر خود را بردند حضرت یوسف علیه السلام گفت: چرا او را تنها گذاشتید؟ گفتند: یک نفر نزد او مانده. فرمود: چرا او را انتخاب کرد؟ مگر او نمی توانست مسافرت کند؟ گفتند: خیر، بلکه او را بیشتر دوست می دارد. حضرت فرمود: از قراری که میگوئید پدر شما مرد حکیم و علیمی است، بی خود یک فرزندش را نباید بیشتر دوست بدارد، لابد فضل و کمال بیشتری دارد، من میل دارم آن برادر شما را ببینم.

اگرچه در ضمن سخن، گفتگو از برادر گمشده آنان به میان می آمد و قهراً عمل زشت آنان که به کودکی او رحم نکردند و پدر پیر خود را چقدر سوزانیدند موجب ناراحتی او می شود. ولی آن حضرت کمترین تعرض و بی احترامی به آنان نمی کند بلکه با کمال گرمی و صمیمیت با آنان رفتار می کند، دستور می دهد پذیرائی گرمی از ایشان بنمایند.

بنابراین آن حضرت در ضمن از ایشان بازپرسی کرده که شما اهل کجائید؟ خانواده شما کیانند؟ برای چه در مصر آمده اید؟ شاید برای جاسوسی آمده اید؟ که در اینجا گفتند: خیر. ما ده نفر برادریم فرزند پیغمبر بزرگوار، یک برادر ما هم نزد پدر ما مانده و اگر شما بزرگی مقام پدر ما را بدانید، احترام شایانی خواهید کرد. یوسف گفت: پس چرا برادر کوچکتر را نیاوردید؟ گفتند: پدرش غمگین است و با او انس دارد. گفت: پدر شما چرا غمگین است شاید از نادانی و سفاهت شما؟ گفتند: خیر، سبب آزردهی او این است که از مادر آن فرزند کوچکش، پسری داشت که از دستش رفته و می گویند: او را گرگ خورده.

یوسف پرسید: شما از کجا می‌گوئید آیا دلیلی و یا شهادتی بر گفتارتان دارید، گفتند: خیر ما غریب هستیم و کسی در این شهر ما را نمی‌شناسد. در تورات نوشته که یوسف گفت: شاید جاسوس می‌باشید و دستور داد همه برادران را زندانی کردند، چون برادران زندانی شدند وسختی زندان را ملاحظه کردند، گفتند: این سختیها به کیفر ظلم ما بر یوسف است. زیرا ما به او رحم نکردیم و اکنون گرفتار شده‌ایم. روز سوم، یوسف برادران را احضار کرد، و فرمود: اکنون خانواده شما گرسنه و بی‌قوتند، نه نفر شما را مرخص می‌کنم تا برای خانواده و پدر پیر خود گندم ببرند و یک تن از شما را نگه می‌دارم تا بروید و برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من بدانم شما راست‌گوئید و در پیش چشم برادران دستور داد شمعون را در بند کردند و دستور داد برای آنان بارهای گندم گرفتند و نقدی که آورده بودند در میان بارهای ایشان گذاشتند و روانه شدند. و ضمناً خاطر نشان کرد که اگر برادر کوچکتر خود را نیاورید هرگز مرا نخواهید دید، و گندم به شما داده نشود. برادران یوسف با بارها روانه کنعان شدند.

علت اینکه حضرت یوسف، نقد و متاع آنان را بطوریکه نفهمند به آنان رد کرد، این بود که آنان را وادار به مراجعت کند، زیرا:

اولاً: می‌دانست که آنان برای امانت و دیانتی که دارند بر خود لازم می‌دانند که برگردند و بهای گندمی که برده‌اند به عزیز برسانند.

ثانیاً: ملاحظه کرد شاید به غیر از نقدینه چیزی نداشته باشند و خجالت بکشند که دست خالی مراجعت کنند لذا نقد آنان را به آنان برگردانید که وسیله مراجعت آنان شود.

ثالثا: لازم بود به پدر و برادران خود در این سال قحطی کمکی بدهد و گرفتن پول از ایشان دلالت بر پستی و کنسی می‌کرد، حضرت یوسف علیه السلام خواست بدون اینکه متی بگذارد احسانی به ایشان کرده باشد.

رابعا: خواست در مقابل اساءه، احسانی کرده باشد.

باید دانست که سرگذشتِ گروگرفتنِ شمعون در تورات ذکر شده، ولی برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از قرآن استفاده می‌شود که حضرت یوسف علیه السلام ایشان را شناخت و با کمال مهربانی گندم داد و درخواست کرد که در سفر دیگر برادر خود را همراه بیاورند، و تدبیری که برای مراجعت آنان بکار برد، فقط همان گذاشتن متاع است دربارهای ایشان. ضمناً قضیه جاسوسی نیز در تورات ذکر شده است.

اگر کسی بگوید چگونه خود یوسف به کنعان مسافرت نکرد، و یا پدرش را نخواست؟ جواب این است که:

اولا: مشاغل و ریاست و کارهای زیاد او، مانع این مسافرت بود.

ثانیا: پدر پیرش سرپرست دودمان حضرت ابراهیم علیه السلام بود و مسافرت طولانی باعث زحمت او می‌شد.

ثالثا: کارهای یوسف به وحی الهی بوده شاید مجاز نبوده است.

باضافه آن حضرت اوقاتی که زر خرید و یا در زندان بود نمی‌توانست برود و اگر می‌رفت باعث حمله برادران و قتل او می‌شد. و شاید خدا خواسته یعقوب را ادب کند که چرا برای مخلوقی خود را باخته است.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا
نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُتُمْ عَلَىٰ
أَخِيهِ مِن قَبْلُ ۗ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا ۗ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ* وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَعَهُمْ

وَجَدُوا بِضَعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا بَنَاتَنَا مَا نَبَغِي هَذِهِ بَضَعْتُنَا رُدَّتْ
 إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَحَفِظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يُسِيرُ* قَالَ
 لَنْ أُرْسَلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ تُحَاطَ
 بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ*

ترجمه: پس چون به سوی پدرشان برگشتند، گفتند: ای پدر کیل گندم از ما منع شد پس برادرمان را با ما بفرست پیمانۀ کامل بگیریم و محققا ما او را حفظ خواهیم کرد (۶۳) یعقوب گفت: آیا شما را بر او امین بدانم همانطور که پیش از این بر برادرش امین نمودم، پس خدا بهترین نگهبان است و او از همهٔ رحم‌کنندگان رحیم‌تر است (۶۴) و چون متاع خود را گشودند، دیدند نقد و سرمایه‌شان به ایشان بازگشته، گفتند: ای پدر ما، چه می‌خواهیم این سرمایهٔ ماست که به ما برگشته، و ما برای خانوادهٔ خود طعام می‌آوریم و برادر خود را حفظ می‌کنیم و یک بار شتر زیاده می‌گیریم، این پیمانۀ آسان است (و یا اندک است) (۶۵) یعقوب گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا اینکه پیمان محکمی از خدا به من بسپارید که او را حتماً به من برگردانید مگر اینکه به حادثه‌ای همه گرفتار شوید، پس چون تعهد و پیمان خود را دادند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوئیم وکیل است. (۶۶)

تکات: چرا فرزندان یعقوب ده نفری برای خرید غله رفتند؟ برای آنکه عزیز به یک نفر، ده بار گندم، نمی‌داد، بلکه روی حساب دقیق به هر سرپرست خانواده‌ای، یک بار گندم می‌داد. لذا اینان جز سفر دست‌جمعی چاره‌ای نداشتند. فرزندان یعقوب اگرچه از پذیرائی عزیز مصر، در سفر اول، شاد و کامیاب بودند ولی چون برای تهیهٔ آذوقهٔ خانوادهٔ خود به مصر آمده‌اند، باید زودتر برگردند.

زنان و فرزندان یعقوب، همه در انتظار بازگشت سرپرستان و نان‌آوران خود، دقیقه‌شماری می‌کنند زیرا تنگدستی و قحطی فشارآورده و وسیله کافی ندارند، و بیش از همه، یعقوب سالخورده در انتظار است. زیرا رئیس قبیله برای قبیله و حفظ آنان بیش از دیگران ناراحت است.

سرانجام انتظار به پایان رسید و قافله فلسطین به وطن خود برگشت و فرزندان یعقوب عليه السلام به سلامت بازگشتند، و فامیل و نواده‌های یعقوب، دور ایشان را گرفتند. ولی ده بار شتر غله، برای خانواده بزرگی کم بود و باید قبل از اتمام غله باز به مصر مراجعت کنند. اما با مشکلی روبرو شدند زیرا از یک طرف عزیز گفته اگر در سفر دیگر، برادر کوچک خود را نیاورید غله به شما داده نخواهد شد. و از طرف دیگر، پدر سالخورده به این پسر علاقه دارد، و او را به جای فرزند گمشده‌اش دوست دارد و جداکردن این پسر از پدر مشکل است. خصوصاً که پدر به علت سوءسابقه‌ای که برادران داشته و درباره یوسف آنقدر پدر را اذیت کرده بودند، نسبت به ایشان بدگمان است.

آری، لکه بد را به زودی نمی‌توان پاک کرد و آبروی از دست‌رفته را نمی‌توان باز گردانید.

بهرحال غله موجود رو به نقصان گذاشت و پسران اسرائیل باید برای تأمین معاش، به مصر، مسافرت کنند. ولی در این نوبت کلید موفقیت به دست پدر بزرگوار است زیرا اگر او، پسر کوچکتر را نفرستد، عزیز، غله نخواهد داد.

لذا برادران گفتند: ای پدر صحیح است که شما به بنیامین انس و علاقه دارید، ولی زندگی و حیات فامیل، موقوف به این است که او را با ما به مصر بفرستی، زیرا بطوریکه عزیز گفته اگر او را نبریم آذوقه، نخواهد داد. شما این مشکل را تحمل نمائید و برادر ما را برای تأمین معاش با ما بفرست: فَأَرْسِلْ مَعَنَا

أَخَانَا نَكْتَلْ. باضافه اگر او بیاید، عزیز یک بار شتر، زیادت‌تر به ما غله خواهد داد، و ما به شما اطمینان می‌دهیم که حتما او را حفظ می‌کنیم: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ. حضرت یعقوب علیه السلام تقاضای فرزندان را منطقی می‌داند و میل دارد به هر طریقی که ممکن است، حیات خانواده را حفظ کند. ولی به فرزندان بدسابقه، اعتماد ندارد و می‌ترسد بنیامین نیز به سرنوشت یوسف، مبتلا شود، و غمی بر دل او افزوده شود. لذا در جواب فرزندان گفت: چگونه به شما اعتماد کنم، باینکه سابقا برادرش را بردید و نیاورید و به دروغ گفتید: او را گرگ خورده است: قَالَ هَلْ ءَأْمَنُكُمْ عَلَيْهِ... من به حفظ و مراقبت شما امیدی ندارم ولی به حفظ خدا امیدوارم.

فرزندان یعقوب، همه خجل و شرمند شدند و خاطرۀ تلخ یوسف، پس از سالها تجدید شد. از طرفی نزد پدر متهم و سر به زیرند، ولی چاره‌ای به جز صبر ندارند. باز تقاضای خود را تکرار کردند و دلیل دیگری آوردند، و آن دلیل این بود که چون بارهای خود را گشودند، دیدند سرمایه ایشان در بار است. گفتند: ای پدر، ما دیگر چه می‌خواهیم و چه عذری برای ترک سفر داریم؟ این نقدینه و سرمایه ماست که به ما برگشته و از نظر پول در مضیقه نیستیم. پس، التماس ما این است که برادر ما را با ما بفرست که از غله برای خانواده محروم نشویم و یک بار شتر هم زیادت‌تر برای برادر کوچک دریافت کنیم. و این خود، کمکی به زندگی ما خواهد بود.

پدر سالخورده باید دودمان ابراهیم علیه السلام را سرپرستی کند و آنان را از قحطی برهاند. ولی چه کند به فرزندان اعتماد ندارد که مبادا جانشین یوسف از دستش برود.

از این رو، حضرت یعقوب علیه السلام به فرزنداناش گفت: شما پیمان محکمی به من بسپارید و خدا را شاهد و ناظر قرار دهید و با او عهد کنید که فرزندم را به من برگردانید، مگر آنکه پیش‌آمدی شود که از عهده شما خارج باشد.

فرزندان یعقوب علیه السلام خوشحال شدند، و فوری پیمان شدیدی با پدر بستند و خدا بر آن پیمان وکیل و شاهد قرار دادند. در وقت پیمان‌بستن به یاد پیمان بستن با پدر، هنگام بردن یوسف افتادند. ولی آن وقت قصد خیانت داشتند، اما این مرتبه قصد خیرخواهی، و این پیمان از روی حقیقت و واقعیت است. اما چون سابقه خراب است، اطمینان پدر، صد درصد جلب نمی‌شد.

بعضی از مفسرین نوشته‌اند که یعقوب علیه السلام به فرزندان خود گفت: شما چه کار داشتید که به عزیز اظهار کنید ما برادر کوچکتری داریم؟ گفتند: برای رفع تهمت جاسوسی، ما وادار به این اظهار شدیم.

بالآخره حضرت یعقوب علیه السلام ناچار به سفر یک‌ماهه بنیامین، راضی شد، و چون خواستند حرکت کنند پدرشان سفارشات کرد:

وَقَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ أَلْحُكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ* وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*

توجه: و یعقوب گفت: ای پسران من، از یک دروازه وارد شهر نشوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید و من نمی‌توانم چیزی را که از خدا مقدر شده از شما بگردانم. حکمی نیست مگر از خدا. بر او توکل کردم و باید همه توکل‌کنندگان بر او توکل کنند (۶۷) و چون از جایی که پدرشان امر کرده بود

داخل شدند او نمی‌توانست چیزی را که از طرف خدا مقدر شده دفع کند جز اینکه حاجتی در دل یعقوب بود که آنرا برآورد، چون او دارای علمی بود که ما به وی آموخته بودیم ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۶۸)

نکات: چون حضرت یعقوب علیه السلام به حکم اضطرار فرزند کوچکتر را با برادران با کاروان فلسطین به مصر روانه کرد، چون رفت و برگشت ایشان بیش از یک ماه طول می‌کشید و راه دراز و خطرناک است، فرزند دلبند خود را بوسید و برای دلسوزی، به آنان توصیه کرد که از یک دروازه وارد شهر مصر نشوید، بلکه به چند عدّه تقسیم شوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید.

شاید حضرت یعقوب علیه السلام فکر کرده مبدا این برادران شجاع رشید خوش‌اندام مورد چشم‌زخم شوند، و یا مبدا مورد حسد مردم واقع شوند، و یا مبدا مأمورین انتظامی و کارآگاههای مخفی به ایشان بدگمان شوند، و اسباب زحمت ایشان گردند و مراجعت ایشان طول بکشد.

بهر حال از چند دروازه داخل شدند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام گوشزد نموده بود که من از مقدرات الهی نمی‌توانم جلوگیری کنم، فرمان کارگاه جهان فقط به دست خداست: **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ**، تا فرزندانش به امید خدا باشند.

فرزندان مطابق دستور پدر، وارد پایتخت مصر شدند زیرا پدر دلسوزی و مهربانی خود را از ایشان دریغ نکرده بود، که وظیفه پدر راهنمایی است.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَىٰ أَخَاهُ ۖ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: و زمانی که بر یوسف وارد شدند برادرش را به کنار خویش جای داد، و گفت: من بی شک برادر تو می‌باشم، پس به آنچه آنان کرده‌اند اندوه مخور. (۶۹)

نکات: بعضی گفته‌اند ایشان سه دسته شدند، و بعضی گفته‌اند دوتا دوتا به شهر مصر وارد شدند، و بنیامین تنها وارد شد.

شاید منظور پدرشان از این سفارش که از دروازه‌های جداگانه وارد شوید، این بوده که: ایشان از کمی خود متأثر شوند، و قدر یکدیگر را بدانند و یا در اثر خطائی که نسبت به یوسف کردند توبه کنند و به خدا توجه کنند، و در شهر غربت برادر کوچک خود را مانند یوسف، به غربت و تنهایی دچار نکنند.

بهرحال ایشان چون در سفر سابق از عزیز محبت دیدند، مشتاق زیارت او بودند. و چون همه به هم رسیدند تنها پناگاه ایشان خانه عزیز بود. خصوصاً که در این سفر، خواسته عزیز را انجام داده و برادر کوچکتر را همراه آورده‌اند.

پس از نظافت و رفع گرد و غبار راه، بهترین هدیه‌ای که می‌توانند به حضور عزیز ببرند، این است که برادرشان را به حضور ببرند.

از این رو با قدمهای محکم برادر کوچکتر را در میان گرفته و مانند ماهی که به گرد وی ستارگان باشند و به دور او چرخ می‌زنند و با ابهت و علاقه بیشتری به سوی کاخ عزیز رهسپار شدند. و آنگاه که به در سرای وی رسیدند خود را به دربانان معرفی کردند.

ورود یازده برادر فلسطینی به سمع عزیز رسید. آن حضرت که ورود برادرانرا شنید با کمال اشتیاق شاد و خرم شد. ولی حفظ جلال و ریاست را از دست نداد، و اجازه حضور داد.

مأمور مخصوص اجازه عزیز را به برادران ابلاغ کرد. ایشان از تصور عظمت او شاید دلشان آرام ندارد، ولی برادر کوچکتر که اولین بار است با عزیز ملاقات می‌کند، بیش از سایرین ناراحت است.

در هر حال حواس خود را جمع کرده و با راهنمایی دربانان وارد کاخ مخصوص شدند، و پس از ادای مراسم احترام در جایی که تعیین شده بود قرار گرفتند.

حضرت یوسف علیه السلام بدون اینکه خود را به ایشان معرفی کند به مأمورین دستور داد طعامی مهیا کنند و به ناظر خود گفت: ناهار را با ایشان مصرف می‌کند.

وقتی ناظر یوسف، برادران را به قصر مخصوص راهنمایی کرد به تشویش افتادند زیرا در سفر سابق نقدهای خود را در بارهای گندم یافته بودند و گفتند: مبادا عزیز مصر خیال خیانت درباره ایشان کرده باشد و اکنون ایشان را مجازات کند و ایشان را به بندگی بگیرد. لذا وقتی وارد دالان قصر شدند به ناظر گفتند: ما در سفر سابق نقدینه خود را در میان بارها یافتیم، و گویا ملازمان انبار سهو کرده بودند و در میان بار ما گذاشته‌اند. اکنون آنها را به تمام و کمال آورده‌ایم. ناظر یوسف از بابت نقد سابق به ایشان اطمینان داد که مورد مؤاخذه نیستند. و آنان را با احترام تمام وارد کاخ نمود و پذیرائی کرد، و به مرکبهای آنان علوفه داد.

موقع ناهار که یوسف وارد شد، سخنگوی آنان آغاز سخن نمود و برادر پدري را معرفی کرد. حضرت یوسف علیه السلام از آنان تشکر و ملاطفت نمود و دستور ناهار داد و از همه نوازش نمود، و بن‌یامین را از همه بیشتر نوازش کرد و گفت: در میان فرزندان یعقوب علیه السلام از طرف مادر تنهائی، اکنون مرا به برادری بپذیر.

بعضی گفته‌اند چون در این سفر، برادران یوسف، به او وارد شدند، او جامی داشت جام سلطنتی، جام را کوبید و از آن زنگ صدائی ظاهر شد، عزیز گفت: جام می‌گوید شما دوازده برادر بوده‌اید و شما یک برادرتان را فروخته‌اید (یوسف

در اینجا تجاهل کرد و به برادران وانمود کرد که جام چنین می‌گوید، چون صلاح نمی‌دید از زبان خود چیزی بگوید که مبادا برادران بفهمند او یوسف است و لذا تجاهل نمود، در اینحال بنیامین تعظیم کرد و گفت: عزیزا از این جام سؤال کن آیا برادر من زنده است یا نه؟ عزیز دو مرتبه جام را کوبید و جام صدا کرد. عزیز گفت: آری می‌گوید او زنده است و به همین زودی او را خواهی دید. بنیامین گفت در این صورت هر بلائی به سر من بیاید اشکالی ندارد، بهمین زودی برادرم می‌آید و مرا خلاص می‌کند. در اینجا حضرت یوسف علیه السلام نتوانست خودداری کند، و در رفت در میان اطاق مخصوص خود و گریه کرد، سپس وضوء گرفت و بیرون آمد. (ولی چنین گفته‌ای صحیح به نظر نمی‌رسد).

بعضی گفته‌اند: او را به طور خصوصی محرمانه ملاقات کرد، و نسبت به برادری که سی سال است او را ندیده و تازه او را می‌بیند، بی‌اندازه به هیجان آمد. شاید برادر وی که برای اولین بار تنها به حضور عزیز می‌رسد با آن شخصیت مقام، وحشت داشت، ولی برخلاف انتظار، عزیز به طور برادرانه و بدون حفظ جلال ریاست با وی برخورد کرد و او را در آغوش گرفت و دست وی را گرفت، و در کنار خود نشانید و شرح حال وی و رفتار برادران و حال پدر بلاکش و شرح غم هجران و گریه و ناله‌های او را به طور کامل استفسار کرد و درباره برادر گمشده‌اش پرسشهایی کرد. بنیامین که عزیز را تا این حد غمخوار می‌بیند تعجب می‌کند و تمام ماجرای خود و بی‌مهری برادران را و گریه‌های پدر را نقل می‌کند، ضمناً اظهار تأسف می‌کند که سالهاست اشتیاق برادر ابوینی را دارد و شریک غم و اندوه پدر است، فقط پدرم نوید می‌دهد که دیدارش میسر خواهد شد. در کامل ابن اثیر گوید: در اینجا حضرت یوسف علیه السلام به او گفت: **أَتَجِبُ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ عَوْضَ أَخِيكَ الذَّاهِبِ؟ فَقَالَ بَنِيَامِينَ: وَ مِنْ**

ی‌جد اُخا مثلک و لکن لم‌یلدک ی‌عقوب و لا راحیل. فبکی یوسف وقام الیه فعانقه وقال له: إني أنا أخوك فإن الله قد أحسن إلینا و لا تعلمهم بما علمتک.

بهر حال یوسف بزرگوار که دل از دستش رفته، طاقت نیاورد و گفت: عزیزم من یوسف گمشده می‌باشم، من آن فرد مظلوم که سالها در فراق پدر و برادر می‌سوختم، من همان برادر دلدادۀ تو هستم، اِنِّي اَنَا اُخُوكَ. در اینجا شاید هر دو بی طاقت شده و به حال گریه برخاستند همدگر را در آغوش گرفتند و چون اشک شوق التهاب آنان فرو نشست، یوسف مهربان بدین گونه او را دلگرمی داد: برادر عزیز دیگر روزگار بلا و سختی گذشت، کسی که برادری مانند من دارد نباید نگران باشد، عزیزم من تصمیم گرفته‌ام هرگونه وسائل آسایش تو را فراهم کنم، تو دیگر مورد بی‌مهری برادران نخواهی شد، گذشته‌ها را فراموش، و از نامهربانیهای برادران صرف‌نظر کن، غم به دل مگیر، فَلَا تَبْتَسِّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا
الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ* قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ* قَالُوا نَفَقْدُ
صُوعَ الْمَلِكِ وَلَمَن جَاءَ بِهِ حَمْلٌ بَعِيرٌ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ*

ترجمه: پس چون بارهای ایشان را بست جام آبخوری خود را در میان بار برادرش نهاد سپس جارچی به دنبال آنان جار زد ای کاروانیان محققا شما دزدانید (۷۰) و اینان در حالیکه رو به آنان کرده بودند گفتند: چه گم کرده‌اید؟ (۷۱) گفتند: جام پادشاه را گم کرده‌ایم و هر کس آن را بیاورد یک بار گندم شتری از آن اوست و من ضامن آنم. (۷۲)

نکات: در سفر دوم حضرت یوسف علیه السلام دستور داد برای برادرانش از انبار مصر گندم گرفتند و اجازه مراجعت داد و محتمل بود که دیگر برادرانش به مصر مراجعت نکنند، و خصوصاً که در سفر گذشته بر ایشان سخت شد، و شمعون چنانکه در تورات ذکر شده گرفتار شد و بر پدرشان ناگوار آمد. لذا شاید رابطه یوسف با آنان قطع شود. از این جهت آن حضرت تصمیم گرفت یکی از برادران را نگه دارد و شاید محرمانه با بنیامین توطئه کرد که او را نگه دارد و شاید خود بنیامین اظهار علاقه به ماندن کرد.

ولی چون حضرت یعقوب علیه السلام از پسرانش پیمان گرفته که حتماً او را برگردانند، اگر عزیز درخواست ماندن می کرد آنان نمی پذیرفتند، بلکه او هم باید یک بار غله بگیرد و به کنعان برگردد.

از این رو برای اینکه قانوناً بتواند برادر خود را نگه دارد توطئه‌ای را با برادرش در میان گذاشت که جام طلای شاه را در میان بارش بگذارد و او به این بهانه دوباره به مصر برگردد.

چون وسائل بارگیری تمام شود، برادران مهیای سفر شده تا زودتر غله را به وطن خود برسانند. ولی در این هنگام که بارها را می بستند خود یوسف و یا یکی از مأمورین او جام طلای سلطنتی را در بار بنیامین گذاشت.

چون حفظ ظروف سلطنتی بر عهده مأمورین دربار است که اگر گم شود مسئولند، لذا مأمورین در جستجوی جام برآمدند، و به کاروانیان بدگمان شدند، و شاید خود یوسف، مأمورین را از گم شدن ظرف آگاه کرد، ولی بعید است. بهر حال چون کاروان حرکت کرد، یک نفر جازد آهای قافله حتماً شما دزدید.

باید دانست که بعید است خود حضرت یوسف علیه السلام دستور داده باشد که نسبت دزدی به ایشان بدهند، بلکه مأمورین دربار چون دیدند جام سلطنتی

نیست خودشان این را اعلام کردند. و شاید یوسف میل نداشت چنین کنند، بلکه آن حضرت میل داشت خود بنیامین آنرا بهانه کند و در سفر دیگر برگردد. بهرحال جای ایرادی بر یوسف علیه السلام نیست. و این جار توهین به قافله و فرزندان یعقوب است. بنابراین یوسف علیه السلام مخفیانه به طوری که برادران او کارکنان انبار مطلع نشدند **جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ.**

چون کارکنان انبار، جام را نیافتند، در نظرشان چنین آمد که مسافران کنعان به مناسبت مزید التفات عزیز، مغرور شده و جام را با خود برده‌اند. این است که با تأکید **إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ**، تهمت سرقت به ایشان زدند.

بعضی گفته‌اند: مفقود شدن یک پیمانه، دلیل نمی‌شود که یک قافله و یازده نفر را متهم به سرقت کنند، پس گفته‌اند: مراد، سرقت یوسف در کودکی از نزد پدر بوده. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست. زیرا ایشان یوسف را از نزد پدر به طور پنهانی نبرده بودند.

بعضی گفته‌اند: جمله: **إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ**، جمله استفهامیه است که حرف استفهام حذف شده. ولی باید گفت: این سخن نیز صحیح نیست. زیرا اسناد سرقت به دستور یوسف نبوده بلکه خود کارمندان از ترس مسؤولیت چنین سخنی را گفتند. و سخت‌گیری نمودند تا آنان را وادار به تفحص و بازجوئی کنند.

بنابراین وجه صحیح همین است که کارمندان بدون مراجعه به یوسف چنین سخنی را گفته و تفحص و بازجوئی نمودند، و جارچی از کارمندان انبار و یا ناظران دربار بوده و لذا گفتند: **نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ.**

غربت گیر شدن برادران یوسف

صدا و فریاد **إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ** مانند توپ در گوش برادران یوسف صدا کرد و مانند خنجر در دل آنان فرونشست و با سابقه اسناد جاسوسی که به آنان داده شده بود آنان را غربت گیر کرد و از پا درآورد، و مانند قشون شکست خورده تسلیم کارمندان شدند، و پرسیدند: **مَاذَا تَفْقِدُونَ**؟ و در مقام دفاع برآمدند و گفتند: شما می دانید ما دزد نیستیم و در سفر سابق نقدینه ها را که در بارهای خود دیدیم بازآوردیم و هنگام عبور از مزارع مصر دهان حیوانات خود را بستیم تا آسیبی به زراعت نرسانند، و قسم خوردند که ما قصد دزدی و فساد در این افسار نداریم، و اهل آن نیستیم: **تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَرِقِينَ**، و ما پاکیم و نمی توانیم ظرف گمشده را در بین خود پیدا کنیم و دریافت جاززه: **«وَلَمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ»** بنمائیم. و اگر باور ندارید خودتان بیائید از ما تفتیش کنید.

تشکیل محکمه:

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَرِقِينَ * قَالُوا
فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ * قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ
جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ * فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ
أَسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي
دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ
عَلِيمٌ *

ترجمه: گفتند: به خدا قسم شما می‌دانید ما نیامدیم برای اینکه در این زمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم (۷۳) گفتند: پس جزای او چه خواهد بود اگر شما دروغ گفته باشید؟ (۷۴) گفتند: مجازات هر کس که جام در بارش پیدا شد پس خودش به غلامی گرفته شود بدین گونه ستمگران را جزاء می‌دهیم (۷۵) پس قبل از بار بردارش شروع به بررسی بارهای دیگران کرد سپس جام را از بار بردارش بیرون آورد، زمینه را بدینگونه برای یوسف فراهم کردیم، او در دین شاه نمی‌توانست بردارش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد، ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، و علم خدا بالاتر از هر صاحب علمی است. (۷۶)

نکات: از طرف کارمندان انبار، قافله به محاکمه دعوت شدند و از طرف حضرت یوسف علیه السلام این محاکمه تأیید شد. به برادران یوسف گفتند: اگر پس از تفتیش ظرف گمشده در میان بارهای شما پیدا شد سزای سارق چه باشد ایشان که خود را پاک می‌دانستند گفتند: هر قراری که صادر کنید ما حاضریم بدان عمل کنیم، پس قراری صادر شد. ولی چنین به نظر می‌رسد که وقتی کارمندان سؤال کردند که جزای سارق چیست؟ این برادران یوسف بودند که پاسخ دادند که جزای سارق خود اوست و ما دزد را چنین مجازات می‌کنیم، یعنی؛ این قرار را برادران یوسف صادر کردند نه کارمندان یوسف و آلا در قانون شاه مصر چنین مجازاتی نبوده، چنانکه می‌فرماید مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ بِنَابِرِئِنِ احْتِمَالٍ دَارِدٌ فِي دِينِ اِبْرَاهِيمَ عليه السلام جزای سارق چنین بازداشتی بوده است. علی‌هذا چون برادران یوسف پذیرفتند که جزای سارق بندگی است، پس قراری از طرف کارمندان صادر شد که این کاروان بازجوئی شوند، اگر جام در پیش یکی یافت شد او در تحت رقیبت درآید.

برادرانِ یوسف علیه السلام که خود را پاک می دانستند قسم خوردند و دلائلی نیز ذکر کردند. و بعضی گفته اند: این حکم بندگی برای کسی که پیمانۀ در بارش پیدا شود، قانونی نبوده بلکه برادران روی اطمینان به خود در برابر این تهمت سنگین گفتند: ما حاضریم که صاحب بار به بندگی گرفته شود. و گفته شده ممکن است این حکم از قانون کشور مصر بوده است. ولی چنانچه ذکر شد می توان گفت: این حکم، از قانون شریعت حضرت یعقوب علیه السلام بوده که برادران گفتند، و کارمندان آن را قبول کردند.

بازرسی ماهرانه وسیله خود حضرت یوسف

از جمله: **فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ** معلوم می شود که خود حضرت یوسف علیه السلام متصدی این بازرسی ماهرانه شد. برای اینکه به برادرانش بی احترامی نشود. اول بار بنیامین را بازرسی نکرد تا مبادا موجب بدگمانی قافله شود، بلکه ابتدا از بار دیگران شروع کرد و در بین و یا در آخر، بار بنیامین را بازرسی کرد. و از میان بار او، جام را بیرون آورد: **ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ**. و همه یقین کردند که او دزدی کرده و طبق قرار باید بعنوان غلامی بازداشت شود. بدین ترتیب آن حضرت، برادر خود را نزد خود نگاه داشت، و چنین فکری بدون سر و صدا، یک مدد غیبی است و لذا خدا فرموده: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ**. و الا طبق قوانین کشور مصر نمی توانست بدون جهت برادر را نگهدارد چنانکه فرموده: **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ** بنابراین همانطوری که بیان شد از آیه استفاده می شود که استرقاق سارق از قانون کشور مصر نبوده، بلکه این قرارداد شخصی بوده که خدا به دهان برادران یوسف گذاشت تا مسؤول شوند و بنیامین بماند.

دو جمله: «نَزَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» و «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»، ظاهراً برای محکومیت برادران یوسف، تناسب و ربطی ندارد، بلکه مقصود این است که برای قرب یوسف و بنیامین و درجات آن حضرت نزد ما، خانواده یعقوب را به شهرنشینی و مراوده با یوسف، از دهنشینی نجات دادیم. و مقصود از کلمه: ذِي عِلْمٍ، علم عرضی، و از عَلِيمٍ، علم ذاتی و خداوند است.

قَالُوا إِن يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَّانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ * قَالُوا يَتَّيَّنَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ * إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعِنَا بِهِ إِنَّ إِيَّانَا لَلظَّالِمُونَ *

ترجمه: گفتند: اگر او دزدی کرد (تعجب نیست) زیرا سابقاً برادری داشت که او نیز دزدی کرد، پس یوسف این جمله را در دل پنهان نمود و برای آنان ظاهر نکرد، گفت: منزله شما بدتر است و خدا از آنچه می گوئید داناتر است (۷۷) گفتند: عزیزا او پدرِ پیرِ بزرگواری دارد، پس یکی از ما را به جای وی بگیر، زیرا که ما تو را از نیکوکاران می بینیم (۷۸) گفت: پناه بر خدا که ما کسی را جز آنکه متاع خود را نزد وی یافته ایم بازداشت کنیم چون در آن صورت ما ستمگر خواهیم بود. (۷۹)

نکات: چون گناه بنیامین ظاهراً ثابت شد و اگر چه واقعا گناهکار نبود بلکه اطلاع از تمهید برادرش داشت و در خلوت برادرش به او گفته بود که تو را نزد خود نگاه می دارم، ولی به ظاهر یکی از فرزندان یعقوب دزد از کار درآمد، لذا برادران دیگر شرمنده و سرافکنده شدند و آبرویی برای ایشان نماند. شاعر گوید:

چو از قومی یکی بی دانشی کرد همه آن قوم بیغش را غشی کرد
 بنابراین، ممکن است سایر افرادِ قافله و هم‌سفرها و اهلِ وطن، زبان به
 ملامت گشوده باشند که: مگر پیغمبرزاده دزدی می‌کند؟ خاندان ابراهیم را با
 دزدی چه کار؟ و همچنین آن ده برادر نیز بنیامین را نکوهش نموده باشند که: ما
 تو را آوردیم برای گرفتن غله نه برای دزدی، تو آبروی خاندان نبوت را بردی؟
 و می‌توان گفت: بنیامین از خود دفاع کرده و گفته است: همان دستی که در سفر
 نقدینه‌ها را میان بارها گذاشته از کجا جام را در میان بار من نگذاشته باشد؟
 مجرد پیداشدن پیمانۀ دلیل بر سرقت من نمی‌شود. ولی چون برادران دلسوز
 نبودند به این دفاع اهمّیت ندادند. بنیامین به ظاهر خود را متأثر جلوه می‌دهد اما
 در حقیقت متأثر نیست.

در اینجا برای اینکه برادران حساب خود را از این برادر جدا کنند باتفاق
 گفتند: عزیزا اگر این شخص دزد از کار درآمد به ما مربوط نیست زیرا او از
 مادر دیگر است، و این ناپاکی از تأثیر شیرمادر است، بدلیل اینکه سابقاً نیز او
 برادری داشت که از مادر یکی بودند او هم دزدی کرد: **إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ**
مِنْ قَبْلُ. بنابراین حساب این برادر از ما جدا است. ظاهراً نسبت دزدی به یوسف
 از شدت شرمساری و ناراحتی که از دزدی کردن بنیامین برای آنان حاصل شده
 بود، صورت گرفت.

از جوانمردیهای حضرت یوسف

حضرت یوسف علیه السلام از نسبتی که برادران به او دادند سخت ناراحت شد، ولی
 جوانمردی کرد و به روی خود نیاورد و مانند خاطرات تلخ دیگری که از دست

همین برادران داشت در دل خود مکتوم نمود: فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ. و گفت: خداوند بهتر می‌داند.

جمله: أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا که حضرت یوسف علیه السلام در جواب برادران فرمود به این مناسبت بود که شما که برادر خود را این طور تسلیم می‌کنید و از او بدگویی می‌کنید کارتان از دزدی کردن او بدتر است چونکه سختتان ثابت می‌کند دزدی در خون آنهاست و اصلاً آنها دزدند. و از برادران چنین سخنی، زشت و زننده است. بخصوص که برادران می‌توانستند بگویند همان دستی که در سفر قبلی متاع ما را در بارهایمان گذاشت، این بار نیز جام را در بارهایمان گذاشته. ولی شاید به خاطر حسادت، این سخن را نگفتند.

بهر حال حکم محکمه این شد که بنیامین گرفته شود، و دیگران آزاد و بروند. ولی چون برادرها با پدر خود عهد بسته‌اند که بنیامین را برگردانند، لذا از عزیز درخواست عاجزانه‌ای کردند و گفتند: عزیزا این پسر، پدر پیر بزرگواری دارد که با او مانوس است. از شما خواهش داریم یکی از ما را به جای او مأخوذ دارید، ما نمی‌گوئیم صرف نظر کنید، ما خجالت می‌کشیم بدون او نزد پدر برویم، زیرا قبلاً کاری کردیم که پدر از ما مظنون است و نمی‌توانیم او را قانع کنیم که طفل تو دزدی کرده، او از ما نمی‌پذیرد. استرقاق دزد یک مجازاتی است قابل عفو و یا تبدیل به شخص دیگر، و ما همواه به لطف و کرم عزیز امیدواریم: فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرْنَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

عذر پذیرفته نیست

حضرت یوسف علیه السلام در عین حال که از ناراحتی پدر نگران است و نمی‌خواهد برادران را ناراحت کند، ولی به دو جهت درخواست ایشان را نپذیرفت:

اول: یوسف صدیق، مظهر عدل و داد است و نمی‌تواند قانون‌شکنی کند و بی‌گناهی را به جای گناهکار مؤاخذه و مأخوذ نماید. لذا گفت: مَعَاذَ اللَّهِ که ما دیگری را به جای دزد کیفر کنیم. و اگر حق خصوصی شاه را صرفنظر کنیم حق عمومی را چه کار کنیم که حفظ نظام و امنیت است، و نسبت به عموم طبقات، در این زمینه، باید دزد تأدیب شود تا دیگران عبرت گیرند.

دوم: آن حضرت مشتاق است در کنار برادر بماند. حال جا ندارد دیگری را به جای او نگه دارد. اگرچه آن فرد بی‌گناه حاضر شده به جای گناهکار توقیف شود.

بنابراین قانون محترم است، و نباید به درخواست این و آن، مقررات شکسته شود. باضافه دزد باید خودش تأدیب شود تا دیگر تکرار نکند. و بعلاوه دزدی که استرقاق شد اولاً: آقای او نگهبان اوست تا دیگر این کار را نکند. ثانیاً: دزدی مال برای رفع حاجت است و حوائج بنده با آقای اوست دیگر احتیاج به دزدی ندارد، و اگر مالی به دست آرد از آقای اوست پس دیگر دزدی نتیجه‌ای برای او ندارد.

لذا حضرت یوسف علیه السلام نمی‌توانست از مجازات دزد صرفنظر کند. فرزندان یعقوب علیه السلام به حکم اضطرار، بنیامین را تسلیم قانون کردند و با یأس و ناامیدی از حضور مرخص شدند.

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا ۗ قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ
أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ ۗ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
حَتَّى يَأْتِيَ لِي أَبِي أَوْ تَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۗ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَبِيكُمْ
فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ أَبْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ

حَفِظِينَ* وَسَعَلَ الْقَرِيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ*

ترجمه: پس چون از عزیز ناامید شدند در کناری به نجوی پرداختند بزرگ ایشان گفت: آیا ندانستید که پدرتان پیمان محکم الهی از شما گرفته و سابقاً درباره یوسف تقصیر کردید، پس من هرگز از این سرزمین خارج نمی‌شوم تا پدرم به من اذن دهد و یا خدا حکمی برایم نماید، و او بهترین حکم‌کنندگان است (۸۰) شما پیش پدر خود برگردید و بگوئید: ای پدر ما پسر دزدی کرد، و ما گواه نیستیم مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نبوده و به آن علمی نداریم (۸۱) و از آن قریه و شهری که ما در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم پرس و ما راستگو هستیم. (۸۲)

نکات: برادران یوسف از کوشش در استخلاص بنیامین نتیجه‌ای نگرفتند و در کناری به شورِ محرمانه پرداختند. آنان با قیافه‌های گرفته و حال پریشان و باضافه در حال غربت و غصه، متحیرانه با هم مذاکره کردند و هر کسی از وضع حاضر شکایتی داشت. آیا جواب پدر را چه بگوئیم؟ چگونه با او روبه‌رو شویم؟ خدایا چه سرنوشت تلخی برای ما مقرر شده؟ باید فشار قحطی و گرسنگی زن و بچه، ما را فرسنگها به اینجا بکشاند، آنگاه عزیز، ما را ملزم کند که برادر کوچکتر را بیاوریم و با زحمت زیاد پدر را راضی کنیم. اکنون که او را به مصر آوردیم دست به دزدی گشوده و آبروی ما را ریخته، ما را در نزد پدر سرافکنده و نزد مردم شرمنده نموده. تازه پدر ما قول ما را باور ندارد. آیا برای پدر ما غصه یوسف بس نبود که باید به غم جدائی فرزند دیگر مبتلا شود. آه! این دو برادر چه اسباب زحمتی برای ما شده‌اند.

بزرگ آنان شمعون گفت: ما روی مراجعت نزد پدر نداریم زیرا این بار دوّم است که عزیزترین فرزندانش به وسیله ما از بین رفته با آن سابقه بدی که درباره یوسف داریم و با پیمانها که از ما گرفت. من که دیگر از مصر بیرون نمی آیم و نمی توانم پدر پیر و افسرده خود را ملاقات کنم، بخصوص با آن قولی که از من گرفته که بنیامین را به او برگردانم. شما بروید و علت گرفتاری و تقصیر او را به پدرش بگوئید و بگوئید ما در حدود اختیارمان قول داده ایم، ولی چه کنیم او در پنهانی از ما دزدی کرد، ما علم غیب که نداشتیم.

در اینجا می گویند: *إِنَّ أَبْنَاكَ سَرَقَ*، و نمی گویند *إِنْ أَخَانَا سَرَقَ*، در حالیکه هنگام بردن او از نزد پدر *أَخَانَا* می گفتند، و این هم از خودخواهی ایشان است! بهر حال گفتند: ما علم غیب نداریم و دزدی او را پیش بینی نکرده بودیم. اکنون اگر سخن ما را باور ندارید دو دسته گواه ما هستند:

دسته اول: اهل شهر مصر که در و دیوار آن از این قضیه خبر شدند. مقصود از: *وَسَكَلِ الْقَرْيَةِ*، دهی بوده بیرون از مصر، همانجائی که انبار گندم بوده. و یا مقصود از قریه همان مصر باشد.

دسته دوم: کاروانی که باتفاق از مصر به فلسطین برگشتیم: *وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا*.

بزرگ برادران، سخنان خود را گفت و ایشان را وداع کرد و با دل دردناک در غربت به دنبال سرنوشت مبهم خود سرگردان بماند. معلوم نیست که در مدت اقامت خویش در دیار غربت، در آن ایام قحطی، به چه وسیله امرار معاش کرده و شاید در ردیف طبقه کارگر در آمده.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلٌ ۗ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا ۗ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ فَاَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ * قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنَا تَذَكَّرُ يُونُسَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ * قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ *

ترجمه: یعقوب گفت: نفس شما چیزی را به شما جلوه داده، من صبر جمیل را شعار خود می‌سازم، امید است خدا همه را برگرداند، زیرا او دانای حکیم است (۸۳) و از آنان روگردانید و گفت: ای دریغا بر یوسف و چشمان وی از غصه سفید شد در حالیکه او جلوی عصبانیت و خشم خود را می‌گرفت (۸۴) گفتند: به خدا قسم تو همیشه یاد یوسفی تا سخت ناتوان شوی و یا هلاک گردی (۸۵) یعقوب گفت: پریشانی و اندوه خود را فقط به خدا عرضه می‌دارم و از جانب خدا چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶)

نکات: فرزندان یعقوب که یازده تن در سفر دوم از نزد پدر به مصر رفته بودند، اکنون که به سوی کنعان مراجعت می‌کنند بیش از نه تن نیستند. بنیامین در کیفر فقدان پیمان‌ه گرفتار شده و شمعون هم از خجالت در مصر مانده است. و این غافله شکست خورده، سر به زیر و غمگین وارد کنعان می‌شوند.

حضرت یعقوب علیه السلام روزشماری می‌کرد. او علاوه بر اینکه انتظار داشت هر چه زودتر غله بیاورند، انتظار بازگشت و سلامتی بنیامین را نیز داشت. وقتی که انتظار او به منتهای شدت رسیده، زنگ شتران قافله که آهنگ دلنوازی دارد ورود غافله را اعلان کرد. شاید آن پیر کهن با عده‌ای از نواده‌ها، سر راه به استقبال شتافته‌اند.

آنگاه که این پدر بزرگ، صدای هلله و ولوله نواده‌های خود را که با صدای زنگ شتران به هم آمیخته، می‌شنوند، از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید. بچه‌ها شادی می‌کردند، ولی چون نزدیک شدند، حضرت یعقوب علیه السلام صدای بعضی از نواده‌هایش را می‌شنود که می‌گوید: عموجان پس پدر من کو؟ آن حضرت ناراحت شد و کم‌کم دید گفتگو بیشتر شده. عده‌ای بی‌قرارند. چه شده آن پدر بزرگوار ناراحت است؟ و از قرائن فهمیدند خبر تازه‌ای شده.

پسرها وارد شدند و بارها را گشودند و به وضع خود و حیوانات سروسامان داده و نزد پدر آمدند، ولی شرمند و سرافکنده و بدتر از روزی که یوسف را بردند و خبر دریدن گرگ را آوردند. در آن روز فقط از جبین ایشان خیانت و دروغ هویدا بود ولی خود موفق بودند و اسباب قوت و جسارتی داشتند و توانستند با مهارت و زبردستی دروغی بیروانند. ولی در این سفر شکستهای زیادی به ایشان وارد شده، و حرف راست خود را هم قادر نیستند به پدر عرضه بدارند. شرمندگی شکستن پیمان، خجالت بر باد رفتن آبرو، از دست دادن برادر کوچک و از دست دادن برادر بزرگ، ایشان را از پا درآورده است. با کمال شرمندگی، در مقابل فامیل، گزارش کار خود را به پدر خود عرضه داشتند.

پدر دل شکسته نمی‌تواند سخنان ایشان را باور کند، خصوصاً سخنان ایشان را درباره بنیامین. و لذا در جواب ایشان، همان سخنی را گفت: که در هنگام شنیدن خبر خوردن گرگ یوسف را، گفته بود: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ».

پسران یعقوب چون بزرگترین مسؤولیتشان حفظ بنیامین بود و پدرشان ایشان را درباره او متهم می‌دانست، لذا سعی می‌کردند همه تقصیر را به گردن خود

بنیامین بیندازند، و با یک اصراری دزدی وی را به رخ پدر پیرمرد افسرده کشیدند.

اینکه حضرت یعقوب علیه السلام از سخن ایشان، به صدق ایشان، علمی پیدا نکرد، معلوم می‌شود خود فرزندان هم نسبت به دزدی کردن بنیامین یقین نداشتند، زیرا تنها به صرف پیدا شدن پیمانۀ در بار او دزدی او ثابت نمی‌شود، خصوصاً با سابقه پیدا شدن نقدینه دربار خود ایشان بدون اطلاع ایشان، همان دستی که نقدینه و متاع را در بار گذاشته، ممکن است پیمانۀ را نیز گذاشته باشد. پس باید این برادرها نزد عزیز از او کاملاً دفاع کنند و نکردند. معلوم می‌شود این برادران، با این برادر کوچک محبت زیادی نداشتند و چندان اهمّیت نمی‌دادند که او مانند یوسف، از دامان پدر جدا شود. و زمینه‌ای که ایشان را وادار نمود تا در حقّ یوسف جنایت کنند درباره بنیامین نیز وجود داشته. و حسادت ایشان نسبت به بنیامین از جهت عزیز بودن او نزد پدر، دست کمی از یوسف نداشت. متّهی بنیامین آن ملاحظت و شیرینی و جمال یوسف را نداشت. از همین جهت، پس از پیدا شدن پیمانۀ دربار بنیامین دفاع صحیح از او نکردند که بگویند ممکن است پیمانۀ را یکی از انبارداران و یا درباریان گذاشته باشد، همان کسی که در سفر سابق نقدینه ما را در بارهای ما گذاشت، اکنون نیز پیمانۀ را در بار برادرمان گذاشته است. بلکه فوری دزدی او را تأیید کردند که دزدی این مانند برادرش یوسف است، که برادر همشیر اوست.

بهمین مناسبت، چون سخنانشان از روی پاکی و اخلاص نبود در دل پدر اثر نکرد، و پدرشان فرمود: سخنان شما یک اوهامی است که از نفس حسود، تراویده، من سختان را باور ندارم، و چاره‌ای هم جز اینکه بنشینم و صبر پیش گیرم ندارم.

با این همه مصائب، حضرت یعقوب قلبش آگاه بود و امید روشنی داشت که خداوند همه فرزندان او را نزد او حاضر خواهد کرد. این روشندلی، شاید از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده است سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، آن حضرت به آینده سعادت‌مند امیدوار بود.

به هر حال چون قافله مصر آمد و قافله سالار نداشت و خیر و وحشت آور گرفتارشدن بنیامین نیز به او رسید یکباره دل مشتعل شد و پس از سی سال که از فراق یوسف گذشته، این پیش‌آمد ناراحتی او را تشدید کرد، و روی از فرزندان برتافت و در کناری به سوگواری پرداخت و ناله و آسفا کرد و کوه غم در برابرش انبار، و چشمانش سفید شد.

فرزندان و خویشان می‌گفتند: چگونه پس از سی سال، هنوز خاطره یوسف از سر این پدر محو نشده؟ چرا علاقه او به یوسف که جز نامی نیست روز به روز زیاد شده؟ این پدر پیر هنوز امید وصال یوسف در دلش هست.

ولی حضرت یعقوب علیه السلام از یک طرف از سوءنیت و بدبینی فرزندان خود، نیز می‌سوخت، زیرا هنوز با او معارضه می‌کردند و از نام یوسف حسد داشتند که چرا این قدر یوسف یوسف می‌گوئی؟ آری حق داشتند زیرا چون نام یوسف را می‌شنیدند برخورد می‌لرزیدند و خیانتشان به یادشان می‌آمد. جنایتی که درباره او و پدر بی‌گناه او کرده بودند جلو چشمانشان می‌آمد و لذا سعی می‌کردند که پدر نام یوسف را نبرد تا اینکه جنایت و خیانتشان که برایشان گران بود، مستور بماند، و دوباره به یادشان نیاید.

حضرت یعقوب علیه السلام اینها را می‌فهمید که ذکر یوسف علیه السلام بر فرزندان گران می‌آید، لذا بر خود می‌پیچید و غم در دلش انبار می‌شد و می‌فرمود: غم خود را به خدا عرضه می‌کنم. من مانند شما از یوسف عزیزم ناامید نیستم. اطمینان دارم روزی برسد و این غبار غم را پاک کنم. ولی فعلاً برای مصالحی خدا ما را به

غمِ فراق مبتلا کرده، در اسرارِ تقدیر و رازهای تدبیرِ الهی چه مصلحتها است فقط خودِ خدا می‌داند و کس دیگر آگاه نیست: **إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ**

یعقوب، اندوه و غصهٔ زیادی در دل داشت. با خود می‌گفت: یوسفا ای آرام دلم ای ماه من چرا از نظرم پنهان شدی؟ تو چراغِ محفل من بودی، بلکه نور دلم بودی، از صفای روح تو روح من تازه می‌شد، پس چه باعث شد که دل من و محفل مرا تاریک و افسرده کردی؟ ای عزیز من آیا به کدام بیابانی؟ آیا بستر تو روی خاک است؟ آیا شبها غریبانه سر به بالش خاک می‌نهی؟ آیا تو هم مانند من غریب و بی‌کس شده‌ای؟ آیا فراق به تو اثر کرده آیا چشمان جذاب معصومت گریان است؟ عزیز من پدرت پای او از رفتن مانده و چشم او از دید رفته. اکنون نمی‌توانم به زیباییهای طبیعت نظر کنم. عزیزا ظرف وجودم از غصه و اندوه پر شده، تلخیها را به امید فرج و گشایش الهی تحمل می‌کنم. البته در جلو دیگران خودداری می‌کرد.

هر چه زمان بیشتر می‌گذشت و بر سن او اضافه می‌شد، دل او نازکتر می‌شد. افراد خاندان اسرائیل همه از رنج او، رنج می‌بردند. ولی یعقوب، به تقدیر خدا راضی است و شکایت خود را پیش خلق نمی‌برد و لذا جای ملامتی نیست. او فقط راز دل خود را به خدا می‌گفت و از لطف عمیم او ناامید نیست. **إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ.**

يَبْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ*

ترجمه: ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش خبرگیری و جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید مباشید زیرا جز مردم کافرکیش از لطف و کرم خدا مأیوس نمی‌شود. (۸۷)

نکات: سال قحطی طول کشیده، آنچه در سفر دوم فرزندان اسرائیل آوردند با کمال قناعت و جیره‌بندی باز نزدیک به اتمام است، و در تهیه سفر سوم می‌باشند، و نتوانستند فکر یوسف را از سر پدرشان بیرون کنند، بلکه روز به روز بیشتر شد. به فرزندان خود فرمود: تا شما یوسف را پیدا نکنید و به دست من ندهید دلم آرام نمی‌گیرد. شما از یوسف من ناامید مباشید. او را گرگ نخورده بروید و سرزمین مصر جستجو کنید بلکه او و برادرش را به دست آرید. از لطف خدا مأیوس نباشید زیرا یأس از رحمت خدا شأن کفار است. در اینجا به فرزندان خود چند چیز را خاطرنشان کرد:

۱- از جستجوی یوسف خودداری نکنید و خیانتی که راجع به او و من کرده‌اید و به من این همه صدمه وارد شد، در صورتیکه او پیدا شود نگران نباشید. ممکن است خدا از تقصیر شما درگذرد. توبه شما این است که او را بجوئید و از گناه خود نادم باشید.

۲- یوسف زنده است. علاوه بر اینکه از دنیا نرفته در این مدت آسیبی به وجودش نرسیده. شما امیدوار باشید. حال یعقوب علیه السلام از کجا می‌داند؟ ممکن است از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده این ایمان و اعتماد را دارد. و یا ممکن است از وحی الهی بوده است.

۳- فرزندان را متوجه به گناهشان و توبه آن نموده و راه توبه را به آنان آموخت که توبه هر گناهی مناسب همان گناه است. توبه ترک نماز، قضاء آن است، توبه خوردن مال مردم، دادن به صاحبانش و ... می‌باشد. توبه هر گناهی وقتی پذیرفته می‌شود که تا اندازه‌ای که قابل تدارک است تدارک شود. توبه گمراه کردن مردم برگردانیدن ایشان از گمراهی و راهنمایی بسوی هدایت است. توبه بردن یوسف، جستجو کردن و پیدا کردن اوست.

۴- به فرزندان فهمانید که گناه ایشان قابل عفو است، و وعده و بخشش به آنان داد که اگر یوسف علیه السلام پیدا شد، من و یوسفم از شما می‌گذریم و خدا هم در صورت توبه از شما خواهد گذشت.

اینها مقدمه‌ای شد که اگر فرزندان، یوسف علیه السلام را یافتند و یوسف، خود را معرفی کرد، اینان از شرمساری خود را نبالند، و مبادا سگته کنند. و نیز نقل گردیده اگرچه مستبعد است که: حضرت یعقوب علیه السلام به عزیز مصرنامه‌ای به این مضمون نوشت:

«از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله، به سوی عزیز مصر المظهر للعدل.

اما بعد؛ به تحقیق پیوسته بلا بر ما خانواده موکل است، اما جدم که دست‌ها و پاهای او را بستند و به سوی آتش افکندند پس خدا آتش را بر او برد و سلام قرار داد. و اما پدرم دست و پایش را بستند و کارد بر حلقش گذاردند تا ذبحش کنند (و این جمله درست نیست زیرا چنین حادثه‌ای نسبت به پدرش نبود بلکه مربوط به عمویش اسماعیل بوده. و بعلاوه درست نیست یعقوب از آن شکایت کند، چون ذبح اسماعیل به امر الهی و امتحان الهی بود؟) خدا او را فدا داد.

و اما من فرزندی داشتم که محبوبترین فرزندانم نزد من بود، پس برادران او، او را به بیابان بردند و با پیراهن خون‌آلود برگشتند و گفتند: او را گرگ خورده. و فرزند دیگری داشتم برادر مادری او و خود را به وجود او تسلیت می‌دادم، او را نیز بردند سپس برگشتند و گفتند: به جرم سرقت به حبس افکنده شده. و ما خانواده نه دزدیم و نه فرزندی دزدی داریم، پس اگر این فرزندانم را به من برگدانیدی که هیچ، و الا نفرین می‌کنم به نفرینی که به هفت نسل از فرزندانم اثر کند».

فرزندان یعقوب، نامه او را گرفتند و برای عزیز مصر آوردند، چون قرائت کرد، نتوانست از گریه خودداری کند، و به ایشان گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ. و این اظهار او از همانجا است که چون در قعر چاه بود، خدا به او وحی کرد: لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا.

و معلوم باشد که یأس از رحمت خدا برای انسان به وجود نمی آید مگر بواسطه اینکه یا خدا را قادر مطلق نمی داند و یا او را کریم نمی داند و یا او را عالم به تمام معلوم نمی داند. و هر یک از این سه عقیده کفر است، و لذا فرموده: إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكُفْرُونَ.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزَجَّجَةٍ فَاؤْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ تَجَزَى الْمُتَصَدِّقِينَ * قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أءَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ *

ترجمه: پس چون بر عزیز وارد شدند، گفتند: عزیزا، فشار و تنگدستی قحطی، ما و خانواده ما را آزار داده و یک متاع ناچیزی آورده ایم، پس کیل کاملی به ما عطا کن و بر ما تصدق نما، زیرا خدا تصدق دهندگان را پاداش می دهد (۸۸) عزیز گفت: آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید (۸۹) گفتند: آیا حقیقتاً تو خودت یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است که خدا بر ما منت گذاشته، به یقین هر کس پرهیزکاری کند و صبر نماید (پاداش خوب دارد) زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. (۹۰)

نکات: خانواده اسرائیل که از چند خانواده تشکیل می‌شد در این سالهای قحطی هر چه داشتند فروخته و تمام کرده‌اند. حال فرزندان برای رفع گرسنگی و حفظ خانواده، برای بار سوم قصد مسافرت برای خرید غله دارند و پدرشان سفارش کرده در این سفر از یوسف علیه السلام و برادرش جستجو کنند، اما نامی از برادر بزرگ نبرده، زیرا او احتمال داد برادر بزرگ با آنان همدست می‌باشد و از جای او با اطلاعند.

فرزندان یعقوب دیدند جستجوی یوسف که سی سال مفقود الاثر شده عقلانی نیست و برادر او هم که گرفتار استرقاق عزیز است، جستجوی او فایده ندارد، ولی برای اینکه ترک ادب نکنند، با اینکه از یوسف علیه السلام نشانی نداشتند، سخن پدر را پذیرفتند.

ولی آنچه در نظر ایشان مهم است رسیدن به خدمت عزیز و تهیه آذوقه و نجات دادن خاندان خود از قحطی است. و توصیه یعقوب در باره یوسف و برادرش در نظر ایشان اهمیتی نداشت.

بهر حال سالهای قحطی طول کشیده و سرمایه‌شان از دست رفته و جز متاع کمی چیزی همراه ندارند. بعضی گفته‌اند: مقداری اثاث کهنه برای خرید گندم آوردند. بعضی گفته‌اند: مقداری کشک و پشم و روغن داشتند. در حالیکه در سفرهای پیش یک دسته کاروان و تاجر آبرومند و مقتدری بودند که پول کافی برای خرید داشتند و رهین منت عزیز نبودند، ولی این مرتبه سرافکنده بودند، زیرا نقد قابلی نداشتند.

چون پس از طی راه دراز خسته و کوفته وارد مصر شدند، اول به سراغ برادر بزرگ خود رفتند و گزارش احوال خود را با پدر بیان کردند. آنگاه با دلی امیدوار و با حالتی شرمسار وارد بر عزیز شده و به التماس پرداختند و

درخواست تصدق از عزیز کردند و درباره او دعای خیر کردند که: **إِنَّ اللَّهَ تَجَزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.**

حلال بودن صدقه بر اولاد انبیاء علیهم السلام

از جمله: **وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا...** استفاده می شود که تصدق بر فرزندان انبیاء علیهم السلام حلال است. باضافه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب خمس و زکات) اخبار زیادی وارد شده که صدقه بر اولاد رسول صلی الله علیه و آله روا است (مراجعه شود). پس اخباریکه جعل کرده اند که تصدق بر اولاد پیامبران حرام است بر ضد قرآن است. در اینجا محنت فرزندان یعقوب به کمال رسیده و به منتهای پریشانی و اضطرابند. و عزیز مصر به حالت ایشان رقت کرد که همین برادران نیرومند چگونه می گویند: **يَتَأَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ...** و زبان حالشان این است که: ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم حضرت یوسف علیه السلام دید سزاوار نیست ایشان را به حال افسردگی ببیند، ابتدا به آنان گفت: می دانید شما در سابق بر اثر جهالت با برادر بی گناه خود یوسف چه کردید؟ و چه ظلمی درباره آن کودک مظلوم روا داشتید؟ شاید خواست به آنان بفهماند انسان در حال نیرومندی نباید ستم کند، و این پریشانی شما در اثر همان ظلم جهالت است. با این جملات، اضطراب فرزندان زیادتر شد. حال غربت و پریشانی و گرسنگی و سرافکندگی، از این یادآوری غرق خجالت و حیرت شده اند. زیرا آنروز که یوسف علیه السلام را به چاه انداختند کسی جز یوسف علیه السلام خبر نداشت، عزیز مصر از کجا مطلع شده؟ شدت حیرت و مصیبت و حال بیچارگی ایشان به انتهای رسید. و چون آخر شدت گرفتاری، اول فرج

است، یوسف به ایشان ترحم کرد و تبسم شیرینی به روی برادران کرد و تاج از سرش برداشت تا درست او را ببینند و بشناسند.

برادران در کمال وحشت و حیرت و تعجب احتمال دادند که این عزیز با این مقام و عظمت آیا برادرشان یوسف است؟ اگر او باشد چه افتخاری نصیب ایشان شده. لذا به حالتی تعجب گفتند: آیا تو یوسفی؟ آیا همان برادر رنج‌دیده مائید؟ و دانستند که این مقامی که در مقابلش زانو زده‌اند، همان برادر کوچک است.

یوسف برای اینکه مبدا از رنج و غصه سکنه کنند، گفت: آری، من یوسفم و این هم برادر من است، و در اینجا حضرت یوسف علیه السلام به ارشاد و نصیحت پرداخت.

یوسف موقع‌شناس، از نظر رهبری به یک نکته مهمی اشاره کرد. البته صاحبان مقام بزرگ از نظر گرفتاری به فکر مطالب معنوی و روحی نیستند. ولی حضرت یوسف علیه السلام با آن همه جلال و عظمت در فکر ایمان و تقوی و فضیلت است.

حضرت یوسف علیه السلام برای ارشاد برادران گفت: آری، دو چیز باعث موفقیت من شده که برای هر کسی پایه سعادت و موفقیت است:

اول: تقوی و پاکدامنی و طهارت و حفظ خود از هرگونه آلودگی.

دوم: صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات.

من در سایه این دو چیز مشمول لطف حق شدم: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

حال خوب است فرمانروایان جهان از عزیز مصر حضرت یوسف سرمشق گیرند و قسمتی از وقت خود را در راه تقویت ایمان و تقوای خود و مردم

صرف کنند، و کمتر به مسابقه تسلیماتی بکوشند. و اجتماع بشر را به پاکدامنی و معنویت دعوت کنند.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكُ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ * قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ ۗ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ * اَذْهَبُوا بِقَمِيصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ يَّاتِ بِصِيْرًا وَاْتُوْنِيْ بِاَهْلِيْكُمْ اَجْمَعِيْنَ *

ترجمه: برادران یوسف گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده اگرچه ما خطاکار بودیم (۹۱) یوسف گفت: امروز ملامتی بر شما نیست، خدا گناه شما را می‌بخشد و او بهترین رحم‌کنندگان است (۹۲) این پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم بیفکنید او بینا می‌شود و شما با همهٔ خاندان خود نزد من بیایید. (۹۳)

نکات: چون برادران یوسف، او را شناختند و خود را در برابرش چون بندگان خوار و ذلیل یافتند فوری به زانو درآمده و به گناه خود اعتراف کردند. چون فهمیدند عزیز مصر با آن جاه و جلال برادر آنان است از یک طرف بی‌اندازه خوشحال و یک نوع غرور و بزرگی در خود حس کردند، آنان خود را غریب و بیچاره می‌دانستند ولی اکنون خانهٔ عزیزخانهٔ خودشان است و از فقر و تهیدستی دیگر رنج نمی‌برند، زیرا تمام خزائن مصر دست برادرشان است. و از یک طرف چون نسبت به این بار در خیانت و جفا و بسیار بی‌انصافی کردند لذا در پیشگاه او بی‌اندازه شرمسارند. از این رو در مقابل عزیز دو جمله عرض کردند:

اول: اینکه فهمیدیم کار به دست خداست و ما که می‌خواستیم شما را از پدر دور و در به در کنیم و نزد پدر عزت پیدا کنیم، مورد سوءظن پدر و بدبخت و بیچاره شدیم، و در مقابل، برادری ستم‌دیدهٔ ما را خدا به اوج عزت رسانیده. چه

خداوند حکیمی است، بنده پرهیزکار را از قعر چاه به اوج جاه رسانیده، پس بزرگواری و بزرگی شما روی بند و بست و حقه‌بازی نبوده.

عجبا دست مرموز خدای حکیم، در زیر و بالای این جهان بر خلاف بندگان که فکر می‌کنند قدرتی دارند، یکی را به اوج عزت می‌رساند ولو اینکه برادران او و بلکه تمام جهان نخواهند. در گلشن قدس گفته‌ام:

همه فعل خدا را حکمتی هست	همی خشم و رضا را علتی هست
همه افعال او با چند و چونست	ولی از فهم ما و جهش برونست
مسلم هست نزد هر خردمند	که کس نی‌آگه از کار خداوند
ندانند بنده اسرار خدا را	نزیبید گفتن چون و چرا را
اگر یوسف نرفتی چاه کنعان	و یا در مصر نی‌ماندی بزندان
کجا بر تخت شاهی جاش بودی	کجا در قرب حق مأواش بودی
که تا بر ملت‌ی خیری رساند	ز قحطی ملت‌ی را وا رهاند

شاعر دیگر گوید:

عزیز مصر به رغم برادران حسود ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
برادران چون دیدند بزرگی و بزرگواری یوسف از جانب خدا است لذا در
مقابل او با میل و رغبت سر فرود آوردند و چاره‌ای جز تسلیم ندیدند و گفتند:
تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا. حضرت یوسف علیه السلام با آن نظر بلند و مقام ارجمند نبوت
به روی خود نیاورد.

جمله دوم برادران اقرار به خطای خود بود و زبان حالشان این بود آیا این برادر بزرگوار از خطای ما می‌گذرد یا خیر؟ اگرچه یوسف عزیز، جوانمرد و

بزرگوار است، اما ممکن است مجرم را تنبیه کند و گوشمالی بدهد نه از جهت انتقامجویی.

حضرت یوسف علیه السلام فرمود: مبادا ناراحت شوید لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومَ ، گذشته‌ها گذشت، حتی شما را ملامت نمی‌کنم و به روی خود نمی‌آورم و از نظر پروردگارم، او دیگر به اختیار خودش است، توبه کنید يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

ولی برادران یوسف باز از دو جهت نگرانی دارند:

اول: اینکه پدر بزرگوار را اذیت کردند تا از گریه چشمانش سفید شده.

دوم: از نظر قحطی و تهیدستی که در سفر سوّم نتوانستند نقدینه‌ای فراهم

کنند. بنابراین در آینده با این گرانی و عائله سنگین چه کنند؟

حضرت یوسف علیه السلام این دو مشکل ایشان را نیز حلّ و بکلی غم از دل

برادران برداشت:

اما راجع به مشکل اول گفت: أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ

بَصِيرًا. این مرد آسمانی که در قعر چاه و گوشه زندان دری از غیب به دل او باز

شده و حلّ مشکلات برای او آسان شده بطور قطع گفت: پیراهن مرا ببرید و به

روی پدر افکنید چشمانش روشن می‌شود. برادران او بلکه هر کسی تعجب

می‌کند که چگونه با این عمل ساده چشم پدر روشن می‌شود؟ آیا این کشف

جدیدی و یا فرمول علمی دارد و یا پیراهن او پیراهن بهشتی است؟ هر کس

خیالی می‌کند. ولی باید گفت چه عیبی دارد که حضرت یوسف مانند عیسی

باشد و یک کور را شفاء بدهد.

و اما راجع به مسئله دوّم و نگرانی از قحطی گفت بروید تمام خانواده خود را بیاورید و شهرنشین گردید. من عهده‌دار معاش ایشان هستم: **وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ.**

سپس حضرت یوسف علیه السلام برادران را به پادشاه مصر و رجال کشور معرفی کرد، و این معرفی تأثیر بسیار خوب و عمیقی داشت. زیرا اهل مصر تاکنون گمان می‌کردند یک غلام کنعانی بر اثر لیاقت، این قدر محترم و محبوب شده و عقیده داشتند که فرمانده آنان یک بنده زرخرید است. ولی چون یوسف علیه السلام برادرانش را معرفی کرد، معلوم شد نواده ابراهیم خلیل الرحمن و دارای نسب بزرگ و فامیل محترمی است که به بزرگی معرفی شده. باضافه برای اینکه برادران را شاد کند و از خجالت نجات دهد به ایشان فهمانید که شما باعث عزّت و مزید احترام من شدید. پس از آن، حضرت یوسف علیه السلام از پادشاه مصر یک مرتع و چراگاهی مناسب برای خاندان یعقوب به واگذاری خواست و او هم واگذار کرد تا مهاجرت کنند و خود را از تنگی و فشار قحطی نجات دهند. و وسائل و عرابه‌ها نیز در تحت اختیار آنان گذاشت با مرکبهای زین کرده که تا تمام اثاثیه و گله خود را به مصر انتقال دهند. واگر می‌خواست به ایشان کمک دهد تا در فلسطین باشند هم از یکدیگر جدا بودند و هم بودجه حمل و نقل خواریار زیاد می‌شد.

بهرحال فرزندان یعقوب به کمال غرور و موفقیتی که به خاطرشان خطور نمی‌کرد، رسیدند، زیرا هنگامی که خواستند به سوی مصر حرکت کنند پریشان و نگران و مورد سوءظن پدر و متحیر بودند که چگونه امر پدر را در مورد جستجوی یوسف علیه السلام اطاعت کنند، و کاری کنند که دیگر خاطره خیانتشان

تجدید نشود، و از طرف دیگر نگرانِ گریه و نابینائیِ پدر و از طرفِ دیگر فشارِ تهیدستی و بضاعتِ ناچیز.

اما حالا دیگر تمام این غصّه‌ها و گرفتاریها برطرف شده پس در حالیکه از خوشحالی سرشار و لبریز بوده آماده حرکت شدند و از نشاط روی پای خود نمی‌ایستند. و با برادرِ بزرگشان و به ظنِ قوی با بنیامین یازده نفری تصمیم به حرکت دارند، برای اینکه بنیامین کسان خود را ببیند و کارهای شخصی خود را انجام دهد.

اما پیراهن به دست کیست و کدامیک افتخارِ حملِ پیراهن را دارد؟ معلوم نیست و شاید پیراهن را قبلاً فرستادند که تا می‌رسند پدر خود را بینا ببینند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعَيْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ*

قَالُوا تَأَلَّفَهُ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ*

ترجمه: و چون کاروان از مصر بیرون شد پدرشان گفت: براستی من بوی یوسف را می‌یابم اگر نسبتِ غلط به من ندهید (۹۴) گفتند: به خدا قسم تو در همان گمراهیِ دیرینِ خود هستی. (۹۵)

تکات: خاندان قحطی زده یعقوب عليه السلام روزشماری می‌کنند که بزرگانشان غله بیاورند. و می‌دانند چند روز سفرِ ایشان طول خواهد کشید و حدس می‌زنند همین روزها از مصر خارج خواهند شد. دیگر چه خبر شده چیزی نمی‌دانستند. ولی سخن تازه‌ای از یعقوب عليه السلام می‌شنوند که باورکردنی نیست. آیا یعقوب خبر غیبی از وحی می‌گوید؟ می‌گوید: من بوی یوسفم را می‌یابم، زمانِ وصالِ نزدیک شده. آینده سعادتمندی که از خوابِ یوسف در سی سال قبل حدس می‌زد، به همین زودی رخ می‌دهد. در چهره یعقوب عليه السلام نشاطی نمایان است. گویا به او وحی شده. آیا اگر به وسائلی مانند گیرنده می‌شود صدا را از فرسنگها از شرق و

غرب گرفت اما بوی یوسف را چگونه می‌توان گرفت؟ مگر یوسف چه بوئی دارد؟ چگونه تا به حال این بو را با نیروی شامه نبوت نگرفته و حال دریافته؟ می‌توان گفت: مقصود از بوی یوسف، بوی دیدار است. مثلاً می‌گویند: در فلان جنگ بوی فتح و ظفر می‌آید که فتح و ظفر نزدیک شده. بوی صلح می‌آید یعنی صلح نزدیک شده. اگرچه صلح و ظفر بو ندارد. و مقصود حضرت یعقوب ظاهراً همین است که دیدن یوسف علیه السلام و وصال او نزدیک شده.

علمای تفسیر دیده‌اند پیراهن یوسف علیه السلام و یا خود یوسف علیه السلام بوئی نداشته تا از مصر به کنعان برسد، زیرا پیراهن یا از پنبه یا کتان و یا ابریشم است و اینها بوی مخصوصی ندارند. رائحه خوش از گل و یا از بعضی روغن‌هاست که هوا ذرات لطیف آنها را پراکنده می‌کند، ولی این خاصیت در پیراهن و یا جسم یوسف نیست، این است که بعضی گفته‌اند مقصود شامه باطن است که چیزهایی را از دور درک می‌کند مانند گوش باطن و یا چشم باطن که چیزهایی را درک می‌کند که با چشم و گوش ظاهر نمی‌توان درک کرد، و از این جهت در آیات بسیاری کفاری که چیزی را درک نمی‌کردند خدا کر و کور خوانده یعنی کر و کور باطنی و یا مثلاً در روایات آمده که چند طائفه بوی بهشت را از پانصد سال راه درک می‌کنند و چند طائفه از گنهکاران بوی بهشتی که از پانصد سال راه، می‌وزد درک نمی‌کنند. و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: بوی اویس قرنی را از یمن می‌شنوم و استشمام می‌کنم: *إني أشم نفس الرحمن من صوب الیمن*. و یا مجنون عامری می‌گوید:

أرادوا لیخفوا قبرها عن حبیها و طیب تراب القبر دل علی القبر

هر که این شامه باطنی و یا شامه نبوت بوده که یعقوب علیه السلام داشته ولی دیگران نداشتند و سخن او را باور نمی‌کردند. ولی باید گفت: مقصود یعقوب از جمله:

إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ، همین قرب وصال است نه بوی آن. آیا بوی خوش یوسف عزیز در رشته‌هائی از مهر بوده که از مصر تا کنعان کشیده شده؟ امواج محبت و یا امواج و اشعه نبوت این بو را از پسر به پدر رسانیده؟ آیا این امواج از امواج رادیو حساستر و دقیق‌تر بوده و امکان دارد که محبت امواجی داشته باشد که در پیشرفت صنعت کشف شود. و اگر امواجی داشته، حتماً از خاندان آن حضرت مخفی بوده و الا نمی‌گفتند: إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ. ممکن است در آینده دستگاهی اختراع شود که موجهای مهر و محبت را از شرق به غرب برساند، آیا حضرت یعقوب علیه السلام از طرف خدا چنین دستگاهی داشته؟ چنانکه آوازه‌های عالم ماده را به گوش جهانیان می‌رسانند، همانطور بوی یوسف را با دستگاه غیبی قلبی می‌رسانده؟ کما اینکه آواز حقایق را از کنگره عرش به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسانند. در روایتی هم آمده که هنگام هر نمازی جارچی از عرش ندا می‌کند: برخیزید و با نماز خود آتشی که در پشت سر افروخته‌اید خاموش کنید. آیا محتاج به این توجیهاست می‌باشیم و یا خیر بگوئیم مقصود همان قرب وصال است مجازاً.

مفسران آمده‌اند برای پیراهن توجیهاتی کرده‌اند که پیراهن، پیراهن بهشتی بوده از حضرت ابراهیم علیه السلام لذا چنین بوئی داشته، ولی تمام این علل، علل است.

نواده‌های یعقوب چون سخن پیر روشن ضمیر را باور نمی‌کردند می‌گفتند: گرسنگی برای ما بس نیست که این پیر هم قوز بالا قوز شده و سخنان باورنکردی می‌گوید. لذا به او گفتند: تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ. اینان حق داشتند چون جریانات پشت پرده و اسرار پنهانی عالم الهی را خبر ندارند. خیال می‌کنند سخن یعقوب علیه السلام توخالی است. ولی آینده نشان داد که آن پیر روشن

ضمیر حقایق را درک کرده که سایر مردم از درک آن عاجز بودند و کسانی بعَلَّتِ غرور علمی و جهل مرکب و کسانی هم از نادانی انکار می‌کردند و لذا خودِ یعقوب علیه السلام عذر آنان را بیان کرد و فرمود: من می‌گویم بوی یوسفم را می‌شنوم ولی شما حسن مرا غلط می‌دانید.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَنَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بُصِيرًا قَالِ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي
أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا
خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: پس چون بشیر آمد پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت که بلافاصله او بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم که از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (۹۶) گفتند: ای پدر برای گناه ما آمرزش بخواه زیرا ما خطاکار بودیم (۹۷) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم زیرا او آمرزنده رحیم است. (۹۸)

نکات: خانواده یعقوب از مسافرین خود استقبال کردند. مسافرین که به اندازه احتیاج غله وارد کرده‌اند، خوشحالند. ولی در قیافه آنان نشاط و مسرتی زیاده از اینها دیده می‌شود، زیرا این دفعه مانند دفعات سابق نیست. این دفعه تمام مشکلات آنها حل گردیده و بسیار شاد و خرسندند.

اول کاری که کردند پیراهن یوسف را برای پدر آورده‌اند. بعضی نوشته‌اند که **یهودا** چون حامل پیراهن خون‌آلوده او، روزی که او را به چاه انداختند بود همان او حامل پیراهن یوسف علیه السلام در امروز شد تا تلافی ما فات شود.

آیا یکی از فرزندان او حامل پیراهن است یا دیگری بنام بشیر است، و از کاروان جلو افتاد.

بعضی گفته‌اند: مالک بن ذعر رئیس کاروانی که یوسف را از برادرانش خرید او بوده.

بعضی گفته‌اند: کنیززاده یعقوب بوده که در کودکی او را از مادر جدا کرد و به کاروان مصر فروخت و به دیار مصر برده شد، چون یعقوب علیه السلام او را فروخت، مادرش به خدا نالید و گفت: خدایا فرزند یعقوب را از او جدا کن و تا چشم من به فرزندم نیفتد، یعقوب هم فرزند خود را نبیند، دعای او مستجاب شد! و نام کنیززاده بشیر بود.

و همین بشیر حامل پیراهن است، که موقع ورود به کنعان بیرون کنعان به یک پیره زن برخورد که بر سر آب آمده بود، از او نشانه خانه یعقوب را پرسید؟ پیره زن گفت: چه کار داری؟ گفت: می خواهم مژده یوسف را به او برسانم. پیرزن گفت: خدایا من از تو درخواست کردم تا فرزندم را نبینم، یعقوب یوسفش را نبیند. بشیر گفت: ای پیره زن نام فرزندت چیست؟ گفت: نامش بشیر است و به کاروان مصر فروخته شد، او را به مصر برده‌اند و سالهاست خبری از او ندارم، و نامها و نشانه‌هایی گفت: که بشیر دانست او مادرش می‌باشد. گفت: مادر جان مژده بده که به آرزوی خود رسیدی. من همان فرزندت بشیر هستم. مادر، او را در آغوش گرفت و تا سرای یعقوب، او را راهنمایی کرد!! به مجرد ورود، پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت، بدون فاصله دیدگان از کار رفته یعقوب باز شد و بینا گردید: فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا. و همان نیرو و توانائی و نشاط را که قبل از مفارقت یوسف داشت به او برگشت.

حضرت یعقوب علیه السلام از فراق عزیزش و اندوه بسیار، سرگردانی داشت و به اشخاص چندان توجهی نداشت. و چون مژده یوسف علیه السلام و پیراهن او رسید، آنحضرت به حال نشاط و بصیرت برگردید و چشم گشود و فرزندان خود را که

از مصر آمده‌اند در برابر خود دید. خاندان یعقوب پس از سالها نگرانی غرق شادی شدند. خود آن پیرمرد بلا کشیده به بصیرت پس از پریشانی، و فرج پس از شدت، و نشاط بعد از محنت رسید.

خبر بینا شدن آن حضرت منتشر و دسته‌دسته مردم به دیدن وی می‌آیند. یعقوب علیه السلام قبل از هر چیز از فرزندان از احوال یوسف و چگونگی مقام و ریاست وی سؤال کرد و از جریاناتی که بین ایشان و یوسف گذشته پرسشهایی نمود؟ و فرزندان پذیرائیهای او را نقل کردند.

موقعیت و عظمت یعقوب نزد فرزندان زیاد شد. زیرا سابقاً اگر گفته بود بروید از یوسف جستجو کنید و یا می‌گفت: روزگار وصل نزدیک شده، سخن وی را از ضعف عقل می‌گفتند. ولی اکنون بر همه روشن شده که آنچه این پیر خردمند می‌گفته از الهام غیبی و اخبار لاریبی بوده. و از طرفی فرزندان نزد وجدان خود سرافکنده بودند و با شرمندگی به روی پدر نظر می‌کردند. از این جهت برای ارشاد و خیرخواهی ایشان که کلمات او را اهمیت ندادند و از لطف پنهانی الهی بی‌خبر بودند، فرمود: من از خدا و لطف او چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید: **إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، حال دانستید که دست قدرت خدا در غیب این عالم چه نقشه‌ها ترسیم می‌کند و چگونه علل و اسباب ظاهری را به هدفی که خود می‌خواهد سوق می‌دهد؟ حالا فهمیدید که در سختیها و بلاها چه حکمتها و چه گنجها می‌باشد؟ فرزندان با کمال شرمساری و خجالت در مقابل او به جهل و خطاهای خود اعتراف کرده، وبه حکم فطرت اصیل و نجابت موروثی، از اعمال گذشته خود پشیمان هستند. و همانقدر که پس از شناسائی یوسف علیه السلام در مقابل برادر جوانمرد خود سرافکنده و شرمنده بودند، اکنون در

مقابل پدر خیرخواه خود نیز چنینند. و از گناهی که سالها کرده و پدر خود را سوزانیده‌اند پشیمان می‌باشند.

چون پدر را آزار داده‌اند، اگر بخواهند توبه کنند و خدا از گناه ایشان در گذرد باید حق پدر را اداء کرده و اول نزد او عذرخواهی کنند، زیرا در حق الناس تا گناهکار، حق مردم را اداء نکند، توبه او پذیرفته نیست. فرزندان یعقوب علیه السلام به پدر خود ظلم کرده‌اند و خوشبختانه پدرشان زنده است، باید اول طلب عفو از پدر کرده و از او بخواهند که از خطای آنان درگذرد. و باضافه از او التماس دعا کنند که از خدا بخواهد که خدا ایشان را بیمارزد. و باضافه خود نیز از خدا، مغفرت بخواهند این بود که عرض کردند: **يَتَابَانَا اَسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** **اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ**، ای پدر از خدا برای ما طلب مغفرت کن.

حضرت یعقوب علیه السلام پدرمهربان است و از شرمندگی فرزندان خود ناراحت است، و لذا بدون اینکه ایشان را سرزنش کند وعده داد که به همین زودی برای شما، از خدا طلب آمرزش می‌کنم. در تفسیر آمده که وعده استغفار و طلب آمرزش از خدا را به ایشان داد که نیمه شب جمعه موقع استجاب دعا برای ایشان از خدا مغفرت بخواهد.

در اینجا از این قصه بعضی به اشتباه افتاده و گفته‌اند: چون فرزندان یعقوب از یعقوب درخواست استغفار کردند، پس مانعی ندارد هر کسی، از پیغمبر و یا امامی، در این زمانها که نه پیغمبری در دنیا می‌باشد و نه امامی، درخواست استغفار کند، بلکه لازم است همین کار را بکند تا خدا او را بیمارزد. و این سخن اشتباه است زیرا:

اولاً: فرزندانِ یعقوب به او ستم کرده بودند و بر آنان لازم بود از او عذرخواهی کرده و نزد او برای عفو بروند. ولی دیگران که به پیغمبر و یا امام، ستمی نکرده‌اند تا نزد او برای طلبِ مغفرت بروند.

ثانیاً: حضرت یعقوب علیه السلام زنده و حاضر بود و برای فرزندانِ او ممکن بود نزد او بروند. اما برای مردمِ دیگر که پیغمبرشان سالهاست از دنیا رفته چگونه نزد او بروند؟ ممکن نیست از او چیزی بخواهند زیرا پیغمبر از دنیا رفته. و امامی که سالهاست از دنیا درگذشته و به دارالسلام الهی می‌رود، حاضر و ناظر نیست تا کسی از او درخواست کند.

ثالثاً: خدا فرموده: ادْعُوا رَبَّكُمْ، و نفرموده: ادعوا نبی‌کم! و حضرت امیر در نهج‌البلاغه فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ لَهُ بَابٌ وَلَا لَهُ بَوَابٌ، وَ هُوَ حَاضِرُ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَعَ كُلِّ انْسَانٍ وَ جَانٍ.**

رابعاً: این خرافاتیان **يَتَأْبَانَا أَسْتَغْفِرَ لَنَا ذُنُوبَنَا** را خوانده‌اند ولی جمله‌ای که حضرت یعقوب در آیه ۶۷ به فرزندان خود فرموده، نخوانده و یا نفهمیده‌اند که فرموده:

﴿مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكُمُ إِلَّا اللَّهُ﴾ (یوسف: ۶۷)
 «من برای شما اثری ندارم و نمی‌توانم از طرف خدا برای شما کاری بکنم، فرمان و حکم فقط با خداست.»

آری وظیفه فرزندانِ یعقوب این بود که تا پدرشان فوت نکرده و زنده و حاضر است، نزد او بروند و از او گذشت بخواهند. و طریقه استغفار آنان چنانکه نوشته‌اند این بود که حضرت یعقوب علیه السلام در جلو می‌ایستاد و دعا می‌کرد و فرزندانش در عقب او صف بسته آمین می‌گفتند.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ
ءَامِنِينَ* وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ۖ وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ
رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا ۖ وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ
وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي ۚ إِنَّ رَبِّي
لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ ۚ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ*

ترجمه: پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را نزد خود جای داد و گفت: وارد مصر شوید ان شاء الله ایمنید (۹۹) و پدر و مادر خود را روی تخت برد و به سجده در مقابل او افتادند. و یوسف گفت: ای پدر من، این است تأویل خوابی که قبلاً دیده بودم، خدا آنرا درست و راست نمود، و بی شک خدا نسبت به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج نمود و شما را از بیابان به شهر آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد، براستی که پروردگارم بر آنچه خواهد لطف کامل دارد زیرا او دانای حکیم است. (۱۰۰)

نکات: حضرت یوسف علیه السلام برادران خود را در آن سفرِ سوّم، با دویست شتر و چندین عرابه به کنعان فرستاد و از ایشان دعوت کرد که با پدر خود از آنجا قطع علاقه کنند و با هر چه دارند به مصر کوچ کنند و در مصر اقامت نمایند.

چون برادران به کنعان وارد شدند با شوق و نشاطی، پذیرائی یوسف و مقام شامخ او را به پدر و فامیل خود اطلاع دادند، و برای کوچ کردن مهیا شدند، و البته این کار لازم بود زیرا هنوز سالهای قحطی به آخر نرسیده بود و خاندان او احتیاج کاملی به همراهی یوسف داشتند. لذا چون مقام و منزلت یوسف و محبوبیت وی را نزد مردم مصر دانستند به پدر خود عرضه داشتند که در اثر زحمات و خدمات خالصانه و فعالیت‌های خیرخواهانه مداوم یوسف در حفظ یک کشور بزرگ و اینکه یک ملت بزرگی را از نابودی نجات داده، و نقش او را در

حیات اقتصادی و معلومات او در کنترل غله و تقسیم صحیح آن را توضیح دادند، گفتند که فعلاً یوسف اختیارات وسیعی دارد و او خود دعوت کرده که پس از بیناشدن پدر، همه به مصر برویم و در پناه حمایت وی زندگی مرفهی را آغاز نمائیم.

حرکت کاروان شادی به سوی مصر

خاندان یعقوب در حالیکه پدرشان بینا شده و یکی از ایشان به مقام و قدرت فوق‌العاده‌ای رسیده و امکان نجات از قحطی برای ایشان فراهم شده، همه خرم و شادان و امیدوار به آینده درخشان تو گوئی جان تازه‌ای در کالبد افسرده ایشان دمیده، تمام نیروی خود را برای حرکت و رسیدن به مصر به کار انداختند و با علاقه و نشاط مخصوصی دوازده روز را به نه روز طی مسافت کردند.

کاروانی است لبریز از شادی و نشاط، با دل‌های مملو از علاقه به یوسف علیه السلام. خصوصاً پدر پیری که سالها آرزوی وصال پسر داشته و معلوم است از نشاط در پوست خود نمی‌گنجد و دقیقه‌شماری می‌کند تا کی فرزند عزیز ارجمند خود را در آغوش گیرد.

و از آن طرف، حضرت یوسف علیه السلام که سالها به فراق والدین مبتلا بوده در حالت انتظار است که کی شود این هجران تبدیل به وصال گردد.

چون پیک خاندان اسرائیل به مصر رسید و خبر ورود ایشان را به مصر رسانید، یوسف علیه السلام که مشتاق برای تعظیم و احترام به پدر و مادری است که سی سال است آنان را ندیده تا بیرون شهر که مقرر ریاست اوست به استقبال شتافت.

جمله: **أَدْخُلُوا مِصْرَ...** دلالت دارد که یوسف **عَلَيْهِ السَّلَامُ** به استقبال آمده و ملاقات در خارج مصر بوده، و البته وزراء و رجال دولت مصر و لشکری و غیرلشکری از طبقات دیگر، به احترام عزیز مصر همه در موکب وی به استقبال شتافته‌اند.

مسلم است وقتی که یعقوب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** و همراهان وی، دورنمای موکب یوسف **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را می‌بینند شور و هیجان شدیدی در هر دو طرف پدید می‌آید. یعقوب بلاکشیده که سالها با دلی امیدوار به انتظار وصال بوده و تلخیهای جدائی را متحمل شده، اکنون نه با یک دل بلکه با صد دل اشتیاق دارد از میان موکب، یوسف عزیز خود را که سالها از دامن پدر و مادر جدا شده بیند. البته قلم نمی‌تواند شرح وصال پس از هجران را بنگارد.

از جمله: **فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ،** معلوم می‌شود که موکب یوسف سر راه در انتظار بوده، و حضرت یعقوب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** بر او وارد شده.

پدر و مادر یوسف در حالیکه از شوق وصال در سوز و گدازند با پای شوق نزد یوسف شتافتند، و فرزند عزیز را چون جان شیرین در آغوش کشیدند و موکب یوسفی همه آماده پذیرائی مهمانان تازه واردند.

تا حضرت یوسف **عَلَيْهِ السَّلَامُ** پدر و مادر را دید ایشان را در آغوش کشید و ایشان را در نزد خود جای داد. و زبان حال پدر بزرگوار و یا مادر داغدیده این است که عزیزا جریان حوادث، ما را به جدائی تو مبتلا ساخت و دل ما را آب کرد و جانمان را سوخت. تو آن روز که کودک نورسته‌ای بودی از آغوش محبت ما جدا و در مسیر حوادث تلخ واقع شدی و همواره آه و سوز و دعای ما بدرقه راه تو بوده است.

و در تاریخ است که تا پدر بزرگوار او را دید گفت: السلام علیک یا مذهب الأحزان. یوسف بزرگوار که در این حال غرق احساسات و در میان امواج

هیجانان بود با کمال تواضع و خلوص پدر و مادر بزرگوار خود را در کنار مهر و محبت و قدرت خود جای داد، و نوید امنیّت و آسایش به ایشان داد که از این به بعد دیگر از محنتِ فراق و تنگی و قحطی خلاص شده‌اید، و نگرانی نداشته باشید و محترمانه با کمال آسایش زندگی خواهید نمود. اینک حرکت کنید و به شهر وارد شوید.

از جمله: **ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَ جَمَلُهُ: وَرَفَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ** چند چیز استفاده می‌شود: یکی اینکه مادر آن حضرت تا آن وقت زنده بود، پس آنچه نوشته‌اند که یوسف در سفری که بعنوان بندگی او را خریدند و به طرف مصر حرکت کردند به قبر مادر رسید، و خود را از شتر انداخت بر سر قبر مادر و به گریه و زاری پرداخت، دروغ است.

و دیگر اینکه گویند که چون یعقوب وارد مصر شد، یوسف به استقبال وی آمد و خواست به احترام پدر پیاده شود، ولی جاه و جلال ریاست مانع شد و پیاده نشد و لذا جبرئیل آمد و نور نبوت را از کف او بیرون برد! تمامش دروغ است زیرا آیه چنانکه شرح آن گذشت دلالت دارد که یوسف به حالت انتظار آماده بود و حضرت یعقوب علیه السلام بر او وارد شد و یوسف او را در آغوش گرفت و نزد خود جای داد، و پس از ورود به مصر هم والدین خود را با احترام کامل بالای تخت نشانید: **وَ رَفَعَ أَبُوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ**. آیا می‌توان گفت: یوسفی که خدا آن همه از او تعریف کرده و از محسنین است و از ذکر خدا غافل نیست و در تمام مدت ریاستش آنی از عدالت روگردان نبوده، اکنون برای پدر خود کبر و غرور به خرج دهد؟! این به هیچ وجه باورکردنی نیست.

خاندان یعقوب، پس از ورود به مصر به سوی مرکز ریاست و کاخ خصوصی عزیز حرکت کردند و چون به مقصد رسیدند با راهنمایی مأمورین مرکبهای

خاندان یعقوب را به محل معینی بردند، و آن خاندان را با کمال احترام وارد ساختند. در این موقع یوسف جوانمرد علیه السلام با کمال تواضع والدین خود را بر تخت ریاست خود نشانید. **وَحَزُّوْا لَهُ سُجَّدًا.**

پس از آنکه والدین خود را بالای تخت برد قرآن می گوید: **وَحَزُّوْا لَهُ سُجَّدًا.** آیا ضمیر خروا به برادران برمی گردد و یا به برادران ووالدین یعنی به همه برمی گردد که در اینجا همه در مقابل یوسف به خاک افتادند در حالیکه حضرت یوسف، تاج بر سر و لباس رسمی با عظمت در بردارد. آیا از جلال یوسف خیره شدند و یکباره برای تعظیم وی سجده کردند و شاید این ادب، معمول مصریان بوده و یا خیر برای شکر خدا که یوسف را به این مقام رسانیده سجده کردند. حضرت یوسف علیه السلام در اینجا برای شکرگذاری و یاد خدا و الطاف او نطقی ایراد کرد و به پدر و برادران، احسان الهی را تذکر داد و یادی از کودکی خود نمود و چند جمله بیان کرد:

۱- **يَتَأْتِبِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ.** یاد خوابی کرد که در طفولیت از توجّه پروردگار دیده بود و پدرش تعبیر کرده بود که خدا تو را به مقام عالی می رساند، و از تأویل احادیث به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند. اکنون پس از چنین سال این خواب تعبیر شده و تحقق پیدا کرده و خدا او را به مقام عالی رسانیده که پدر و مادر و برادران وی، برای وی تعظیم کردند، و آل یعقوب به برکت او در پناه او، از رنج قحطی و از زندگی بیابانی آسوده گشتند. حال که همه در این بزم پرشکوه غرق شادیند باید یاد خدا کنند. یوسف برای حق شناسی و سپاسگزاری خدا را فراموش نکرده می گوید: **قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا. اِنَّ** خواب را خدا تحقق بخشید نه فکر من و نه قدرت من.

۲- یادی از ایام زندان کرده و زمان زندان و زندانیان را فراموش ننموده، این لطف و عنایت پروردگار است که مظلومی را نوازش کرده و بنده بیچاره‌ای را از چنگال ظلم و ستم و استبداد نجات بخشیده و بی‌گناهی او را بر همه روشن و آبروی او را حفظ کرده و به یکی از مقامات حساس رسانیده، ای پدر بزرگوار

این خواست خداست که: وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ

و اما چرا حضرت یوسف علیه السلام نجات از چاه را یاد نکرد، برای اینکه به برادران گوشه‌ای نزند زیرا به ایشان فرموده: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ.

۳- نجات از تفرقه و جدائی کسان را یاد می‌کند که خدا نعمت بزرگی به خاندان ما عطا کرده و شما را از بیابانگردی به تمدن شهری رسانیده که برای ترقی و تکامل، همه گونه وسائل موجود است، از مسجد و مدرسه و سایر مواهب الهی برخوردار شوید: وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ. خاندان ما اکنون می‌توانند زندگی آبرومندی نموده و در راه ترقی و تکامل در حدود امکانات قدم بردارند.

۴- نجات از اختلاف کلمه و فتنه شیطانی که میان من و برادرانم فتنه کرد و صفا و اتحادی که داشتیم از بین برد و به القاء حسد، برادرانم را وادار کرد که مرا دور کنند و مرا بعنوان زر خرید بفروشند و برای پدر دل شکسته‌ام چه حوادث تلخی بوجود آورد. اینک جدائی ما تبدیل به وصال شده و روابط من و برادرانم به صلح و یکرنگی برقرار شده و تیرگی و کدورت ما تبدیل به دوستی و علاقمندی شده است. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي.

در اخبار است که در اینجا یعقوب علیه السلام از یوسف علیه السلام پرسید که برگوی برادران با تو چه کردند؟ یوسف سزاوار ندید که درد دل پدر را تجدید کند و برادران را خجالت دهد، گفت: ای پدر فعلاً وقت آن است به شکر اشتغال ورزیم نه به شکایت.

و بالاخره خدای لطیفِ حکیم و دانا دربارهٔ ما هر چه مصلحت بوده بر اساس حکمت و علم انجام داده و نباید الطاف او را فراموش کرد.

و یکی از فتنه‌های نفسانی و شیطانی که خدا یوسف را حفظ کرد و نجات داد این است که چون یوسف دارای معرفت و محبت الهی بود او را به عشق زلیخا مبتلا نکرد و از آلودگی عشق یک بیماری شدید نفسانی است محفوظ داشت. یکی از آثار ایمان و محبتِ خدا، این است که انسان عشقِ مفرط و محبتِ جنون‌انگیز نسبت به موجودات عالم ماده پیدا نمی‌کند زیرا وقتی نور ایمان در دل انسان شدیداً نیرو گرفت نمی‌گذارد نمایشات و زیباییهای عالم ماده انسان را فریب دهد و دیوانه‌وار دنبال آن بدود. این است که علی‌الکلیه در صفات مؤمنین به خدا فرموده: عَظُمَ الخَالِقُ فی أَنفُسِهِم فَصَعُرَ ما دونه فی أَعْيُنِهِم. و از امام صادق علیه السلام از عشق پرسیدند؟ فرمود: قلوب خلت عن ذکر الله فأذاقها الله حب غیره. دل‌هایی که از یاد خدا تهی شدند شیرینی محبت دیگران در آن، اثر می‌بخشد.

طبق بعضی از تواریخ، خاندانِ یعقوب، هفتاد و سه و یا هفتاد و پنج نفر به شمار می‌آمدند که حضرت یعقوب علیه السلام بزرگ ایشان بود و حضرت یوسف علیه السلام که صدر اعظم مصر بود با تحصیل اجازه از پادشاه مصر، سرزمین جوشن را که مرتع و چراگاه خوبی بود در اختیار ایشان گذاشت که در آنجا مسکن کنند، و گله‌های خود را به چرا ببرند و پدر بزرگوار خود را در کاخ مخصوص جای داد، و برادران به کارهای خود پرداختند. و معلوم نیست تا چه اندازه وارد کارهای دولتی شدند یا خیر؟

طولی نکشید که حضرت یعقوب علیه السلام پس از صد و چهل سال در بستر احتضار افتاد. حضرت یوسف علیه السلام به بالین او حاضر بود، و فرزندان خود افرائیم و منسی را نزد او حاضر کرد. و حضرت یعقوب ایشان را برکت داد.

حضرت یعقوب علیه السلام در حال احتضار، در حضور تمام فرزندانش وصیت مهمی ایراد کرد که در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۳۲ و ۱۳۳ ذکر شده و به فرزندانش فرمود: پس از فوت من چه را خواهید پرستید؟ عرض کردند: خدائی که معبود تو و ملجأ تو و پدران اسحاق و اسماعیل و ابراهیم بوده. این وصیت را نمود برای آنکه فرزندانش ملازم توحید و خداپرستی باشند و دیانت توحید را که وسیله عزت و سعادت آنها در دنیا و آخرت می باشد حفظ کنند. و چون حضرت یعقوب علیه السلام از دنیا رفت با تشریفات کاملی جنازه او را به خاک سپردند. و خود حضرت یوسف علیه السلام صد و بیست سال، عمر کرد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوَفِّي مُسْلِمًا وَالْحَقِيَنِي بِالصَّالِحِينَ*

توجه: پروردگارا تو پادشاهی به من عطا کردی و تعبیر و تاویل مشکلات را به من آموختی، ای ایجادکننده آسمانها و زمین توئی صاحب اختیار من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق فرما. (۱۰۱)

نکات: دل بیدار حضرت یوسف علیه السلام با همه ریاست و گرفتاری، به حکومت و مقام آلوده نشد و از یاد خدا غافل نگشت. در وقتی که در اوج قدرت است دلش از نور ایمان لبریز بود، و از لذت مناجات با خدا دست نکشید. ولی مردم دنیاپرست به اندک ریاستی از خدا غافل می شوند و جلوه های فریبنده ریاست دل آنان را می لرزاند و به دنبال خود می کشد. ولی فرزند یعقوب، خود را ناچیز می شمرد و عرض می کند: خدایا این ریاست و فرمانفرمائی و علم حل مشکلات را تو به من عنایت کردی و زمام اختیار من به دست قدرت توست و ولی امر من در دنیا و آخرت توئی، و من که برای خود لیاقتی فکر نمی کنم و خود را شایسته نمی دانم خودت مرا در زمره صالحین به شمار آور. و در ضمن کلام

خود اشاره کرده که این مُلک و پادشاهی را که تو به من عنایت کردی در مقابلِ قدرت و ملک بی‌پایان تو هیچ است. و همچنین علمی که به من عنایت کردی قطره‌ای است در مقابلِ علم و حکمت بی‌انتهای تو. و دیگر اشاره کرد به اینکه این کاروان هستی و این دنیا با تمام آنچه در اوست در مقابلِ تسلیم به حق، چیزی نیست و همه فانی و بی‌ارزش است، و آنچه مطلوب و با ارزش است که از خدا می‌خواهد مسلمان‌بودن و مطیع خدا بودن است. که این تسلیم به حق باقی باشد تا وقتِ جان‌دادن و به بندگان صالحین ملحق‌شدن و آخرتِ ابدی و سعادتِ جاویدانی را در زیر سایه لطف الهی دریافتن: تَوَفَّنِي مُسْلِمًا.

این است مکتب حضرت یوسف علیه السلام که یکی از رسولانِ بزرگِ الهی است. ای کاش تمام ریاست مآبان و قدرتمندان دنیا به آن حضرت اقتدا کنند و رجالِ زمامدار در حال زمامداری از خدا و حقایق عالمِ آخرت، آنی غفلت نورزند، و گولِ زرق و برق دنیا را نخورند. خصوصاً قدرتمندان و رؤسائی که شرق و غرب جهان را از پلنگ صفتی خود به وحشت انداخته‌اند. و علم و قدرت که از سرمایه‌های بزرگ بشر است در راه فنا ساختن مصرف می‌شود.

اگر فرمانفرمایان بشری در کمالاتِ حضرت یوسف علیه السلام نظر می‌کردند و مطابق این آیه عمل می‌کردند، جهان را از جهل و ضعف و بی‌ایمانی نجات می‌دادند و از وحشت خلاص می‌کردند، چنانکه حضرت یوسف علیه السلام در زمانِ خود همین کار را کرد.

پس روشن شد که مکتب حضرت یوسف علیه السلام مکتب تقوی و طهارت و خیرخواهی بشریت است، و خدا برای اینکه بشر را به هدایت و سعادت و خیرِ خود راهنمایی کند، این قصّه و اخبار را به رسول خود وحی نموده است.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ
يَمْكُرُونَ*

- ترجمه:** این داستان از اخبار غیبی است که به تو وحی کردیم، و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که در کار خود اتفاق کردند درحالیکه مکر می نمودند. (۱۰۲)
- نکات:** این داستان شیرین و پرفایده و شورانگیز و عبرت خیز حضرت یوسف و خاندانش از جهات متعدد اهمیت دارد و مورد توجه می باشد و لذا خدا با کلمه «ذَلِكَ» که اشاره به چیز با عظمت و دلالت بر عظمت می کند آورده است:
- ۱- بهترین سند تاریخی و اوضاع مصر و بنی اسرائیل است.
 - ۲- تقوی و طهارت یوسف علیه السلام برای همه جوانان سرمشق، و کید و مکر برادران و زلیخا و دیگران و به نتیجه نرسیدن مکر، و به هدف نرسیدن آنان، بهترین درس عبرت است برای مردم دنیا خصوصاً فرمانفرمایان.
 - ۳- از نظر ادبیّت و فصاحت و شورانگیزی سرمقاله شعراء و نویسندگان است.
 - ۴- از نظر اعجاز راهنمای طالبین هدایت است، که خدا فرموده این یک خبر غیبی است، و این اعجاز و دلیل راستی و درستی محمد صلی الله علیه و آله است زیرا نه او و نه مردم دنیا از این سرگذشت با این همه تفصیلی که در قرآن آمده اطلاعی نداشتند و تصور نمی شود کسی بدون وحی بتواند چنین تاریخی را مو به مو طبق واقع بیان کند.
- حال اگر کسی اشکال کند که بگوید همین قصه یوسف در تورات ذکر شده و محمد یا افراد دیگری از تورات گرفته اند، پس خبر غیبی نشد چگونه اینجا فرموده است: از اخبار غیبی؟ جواب این است که:

اولاً: نکات و مطالبی که در این قصه بیان شده بسیاری از آن در تورات نیست خصوصاً مطالب مفیده که هدف قرآن می باشد در تورات نیست. هر کس صدق گفتار ما را بخواهد به کتاب **جمال انسانیّت** آقای صالحی مراجعه کند که آنجا توضیح داده مطالبی که در قصه یوسف می باشد و در تورات نبوده.

ثانیاً: شما به تورات مراجعه کنید، این قصه که در توراہ آمده مخلوط است به بسیاری از اوهام و نسبتهای زشت به حضرت یوسف علیه السلام و مطالب برخلاف عقل و واقع. در حالیکه قرآن یک کلمه اوهام و خرافات در این قصه نیاورده. قصه های قرآن، اکثر، اخبار غیبی است مانند قصه نوح که حق تعالی در سوره هود آیه ۴۹ فرموده:

﴿ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا ﴾

«این قصه ها از اخبار غیبی است که آنرا به تو وحی می کنیم، و پیش از اینکه به تو وحی شود نه تو آنها را می دانستی و نه قومت».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قوم او این اخبار را طبق واقع نمی دانستند و اگر توراہ و اهل آن از این قصص چیزی بدانند ولی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قوم او که مردم بی سواد بودند چیزی نمی دانستند.

ثالثاً: می توان گفت این اخبار نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و قوم او، اخبار غیبی است نه نسبت به دیگران، زیرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم سواد نداشت و کسی هم که او را از توراہ و انجیل آگهی دهد نبود و تازه اگر کسی هم بود قصه های مخلوط به اوهامی که در توراہ و انجیل است به او یاد می داد، من باب نمونه می گوئیم: در توراہ باب ۳۷ سفر پیدایش می گوید یوسف هفده ساله با برادرانش چوپانی می کرد. در حالیکه قرآن می گوید: او در حال کودکی از برادران جدا شده است.

در تورا می‌گوید: حضرت یعقوب خودش به اصرار یوسف را به صحرا نزد برادران فرستاد، ولی قرآن می‌گوید: خیر برادران با مکر او را بردند و ... و اگر کسی گوید: بنابراین، اینکه خبرهای غیبی به محمد وحی شده، پس محمد ﷺ دانای غیب است، پس چگونه در آیات دیگر می‌گوید: محمد ﷺ غیب نمی‌داند؟

جواب این است که بعضی از اخبار غیب از طرف خدا به محمد ﷺ وحی شده صحیح است، ولی کسی که خبر غیبی را به او گفتند، او اگر به آن اخبار ایمان آورد و بپذیرد او مؤمن به این اخبار غیب است نه عالم به غیب. زیرا نمی‌توان گفت به هر کس خبری از غیب گفتند: او عالم به غیب می‌شود و لذا اخباری که از غیب به محمد ﷺ خبر داده شده او همه را به امت خود خبر داده و امت او نیز به آن اخبار علم دارند، در حالیکه امت او عالم به غیب نیستند بلکه مؤمن به همان اخبار غیبی می‌باشند. پس محمد ﷺ و علماء و صالحین امتش همه مؤمن به اخبار غیب هستند نه عالم به غیب. اینان عالم و مؤمن به اخبارند نه عالم به خود غیب. خبر غیب غیر از خود غیب است. خدا عالم به غیب است و دیگران عالم به اخبار غیب. یعنی همان اخباری را که خدا بیان کرده می‌دانند نه غیر آن.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ * وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ *

ترجمه: و بیشتر مردم اگرچه تو حرص به ایمانشان داشته باشی مؤمن نیستند (۱۰۳) و تو از ایشان در برابر رسالت مزدی نمی‌خواهی، نیست این قرآن

مگر تذکری برای جهانیان (۱۰۴) و چه بسیار از نشانه‌های هدایت در آسمانها و زمین که بر آنها می‌گذرند در حالیکه از آنها روگردانند. (۱۰۵)

نکات: چون سورة يوسف با آن هدایت و فصاحت و دارای اخبار غیبی نازل شد، رسول خدا ﷺ انتظار داشت که مشرکین با نزول این سوره ایمان آورند ولی باز هم ایمان نیاوردند. با اینکه این سوره دلیل بر صدق نبوت محمد ﷺ می‌باشد. و لذا آن حضرت از لجاجت کفار افسرده می‌شد، زیرا آیاتی که در دل سنگ اثر دارد در دل ایشان اثر نمی‌کرد.

خدا برای رفع افسردگی و رفع حرص رسول خود به ایمان ایشان فرموده کسانی که عمری به جهالت و به بطالت گذرانیده‌اند و چشم و گوش و دلشان از سخن حق اعراض دارد، معجزه در مزاجشان اثری ندارد، اگرچه تو سعی داری ایشان هدایت و ارشاد شوند ولی خیر سعی و حرص تو اثری ندارد. تو وظیفه خود را انجام بده و دیگر کاری نداشته باش، زیرا این همه آیات توحید در مناظر آسمان و زمین موجود است که همه می‌بینند، ندای توحید از همه موجودات بلند است ولی از مردم نادان چه سود که عبرت نمی‌گیرند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ * أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ *

ترجمه: و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در همان حال ایمان مشرکند (۱۰۶) آیا ایمنند از اینکه یک عذاب فروگیرنده ایشان را فراگیرد و یا ساعت قیامت به ناگاه درآید در حالیکه ایشان متوجه نباشند. (۱۰۷)

نکات: در آیات سابقه بیان کرد که مردم گمراه ایمان نمی‌آورند. فعلا در این آیه بیان می‌کند که آنان که ایمان می‌آورند و نامشان مؤمن است اکثرشان مشرکند زیرا توحید واقعی را نیافته‌اند و به درجات توحید آشنا نیستند و به خیال خود

نام مسلمانی روی خود گذاشته‌اند. زیرا توحید بر چهار قسم است: **توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادی.**

و این مردم بعضی در تمام این چهار قسم شک دارند و یا منکرند. و بعضی به توحید ذاتی اقرار دارند ولی به سه قسم دیگر اعتراف ندارند. و بعضی دو قسم آن را فهمیده و قبول دارند، ولی دو قسم دیگرش را نمی‌دانند و یا منکرند. و بعضی سه قسم آنرا قبول کرده در قسم چهارم اشکال دارند. بهر حال هر کس این چهار قسم در او کامل نباشد و در یکی از این چهار توحید اشکال و یا شک داشته باشد موحد واقعی نیست و در واقع مشرک است. مشرکین مکه توحید ذاتی و صفاتی را قبول داشتند ولی در توحید افعالی و عبادتی لنگ بودند.

یکی از دلایل توحید که در آیه ۱۰۷ ذکر شده این است که انسان در محیط زندگی خود بسیار ناتوان و عاجز است و به تمام ناملایمات و بلاها و گرفتاریها احاطه ندارد آیا جز خدا کسی که احاطه به تمام آنها داشته باشد و جلو همه را بگیرد و هر آنی بشر را از تمام بدبختیها حفظ کند و درهای بدبختی و بلاها را به روی او ببندد آیا جز خدا کسی قادر به نگهداری او می‌باشد که در برابر حوادث از او دفاع کند؟ البته نیست. پس باید ایمن نباشد و به خدا پناه ببرد.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ *

ترجمه: بگو این طریقه و راه من است که به سوی خدا دعوت می‌کنم من و پیروانم در این راه بر بینائی و بینش عقلی می‌باشیم، و خدا منزّه است و من از مشرکین نیستم. (۱۰۸)

نکات: در این آیه دو خصوصیت برای دین اسلام و روش مسلمین ذکر کرده که ایضا دلیل بر حقانیت آن است:

اول: اینکه دعوت اسلام دعوت به سوی خدا است نه به سوی غیر او زیرا غیر خدا تمام مخلوق خدا هستند و از خود چیزی نداشته و ندارند.

دوم: این دعوت روی پایه عقل و بینائی عقلی است و توجه به خدا و دین باید از روی بصیرت عقلی باشد و گرنه به هر صدائی نباید گوش داد و به دنبال هر کس نفهمیده نباید رفت و تقلید در دین باطل است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ*

ترجمه: و پیش از تو نفرستادیم جز مردانی از اهل قریه‌ها که به ایشان وحی فرستادیم، پس آیا در زمین سیر نکردند تا نظر کنند و ببینند چگونه بوده سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند، و بدون شک سرای دیگر برای آنانکه تقوی پیشه کردند بهتر است، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازند. (۱۰۹)

نکات: همیشه منکرین نبوت توقع داشتند که فرستاده خدا مانند خودشان نباشد بلکه مجرد از صفات بشری و متّصف به صفات ملکی باشد و بلکه رسول خدا با خود خدا تناسبی داشته باشد، چون خدا مجرد و لا مکان است، رسول او نیز تقریباً چنین باشد. و لذا حق تعالی قول ایشان رد کرده. مثلاً عده‌ای می‌گویند: چون ما لیاقت نداریم که مخلوق خدا باشیم پس عقل مجرد و یا نور نبوت را خلق کرده و آن عقل و یا نور ما را خلق کرده است. و این سخنان را حق تعالی در قرآن رد کرده و فرموده: ما هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه بشری بوده مانند سایر افراد بشر، فقط چند صفت باید داشته باشد:

اول: اینکه مرد باشد نه زن. البته زنان برگزیده و مقرب خدا زیاد بوده‌اند، حتی زنانی که با الهام وحی الهی و عالم غیب مربوط و مورد لطف پروردگار بوده‌اند. مانند حضرات مریم و ساره و آسیه ولی سمت سفارت و رسالت نداشته‌اند.

دوم: رسولان الهی باید مانند سایر افراد بشر از هر جهت بوده و امتیازی برای خود قائل نشوند.

سوم: باید مورد وحی باشند و حقایق دینی را از خداوند بواسطه ملک و یا بدون واسطه بگیرند.

چهارم: اینکه از اهل بیابان نبودند بلکه اهل قریه و شهرستان و میان اجتماع بودند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وُظُنُّوْا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ
 دَشَاءٌ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ*

ترجمه: تا وقتی که پیغمبران مایوس شدند و گمان کردند که (وعده‌های نصرت الهی) به ایشان دروغ گفته شده، یاری ما آمد پس هر که را خواستیم نجات دادیم و غضب ما از قوم مجرمین رد نمی‌شود. (۱۱۰)

نکات: در این آیه برای دل‌داری مؤمنین که امیدشان بریده نشود یک مطلب کلی تاریخی می‌فرماید: رشته حق و حقیقت باریک می‌شود ولی پاره نمی‌شود، یعنی مخالفین حق به مخالفت خود همیشه ادامه داده و گاهی هم پیروز می‌شوند و رسولان الهی چنان در فشار افتاده‌اند که امیدشان از پیروزی و هدایت قوم قطع شده. و بلکه گمان کردند که وعده‌های نصرت خدا، در دنیا نیست بلکه مربوط به قیامت است. ولی در آخرین لحظات، نصرت الهی رسیده و مردم

سرکش مغلوب شده‌اند و چه بسیاری از آنان هلاک شده‌اند مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب و امثال ایشان.

در زمان پیغمبر اسلام، نسبت به رسول اسلام و اصحابش حوادث یأس‌آور رخ می‌داد، شیوخ قبائل عرب مشرکین و یهود، مسلمین را تا سر حد اضمحلال و نابودی تعقیب می‌کردند که خود را از خطر اسلام به خیال خود آسوده نمایند ولی طولی نکشید نصرت خدا رسید و اسلام قوی شد.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ
وَلَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ*

ترجمه: براستی که در داستانهای ایشان هر آینه برای خردمندان عبرت است، حدیث دروغین نبوده ولیکن تصدیق کتب پیش از او و تفصیل هر چیزی و هدایت و رحمت است برای قوم با ایمان. (۱۱۱)

نکات: تاریخها و داستانهای که میان مردم معمول است، چند قسم است:

۱- تاریخهای افسانه‌ای که هر ملتی نسبت به سابقه خود، بزرگان خود بافته و بلکه چیزهای خارق‌العاده‌ای به آن ضمیمه کرده مانند تاریخهایی که اکثر شعراء به نظم در آورده‌اند و یا زینة المجالس و معجزات مجعولة.

۲- تاریخ و داستانهای رمانی که یک موضوعی را از خیالات به هم ترکیب کند، و داستان ساختگی نگارش کند که مقصدی از نشر آن داشته باشد.

۳- تاریخهای عمومی که متن حوادث گذشته در آن ذکر شده ولی بدون

فلسفه.

۴- تاریخهای فلسفی و یا فلسفه‌های تاریخی که اهم تواریخ این قسم قرآن مجید است که جامع فنون و علوم بشری است، در ضمن قصه‌ها و داستانها اشاره به فلسفه آنها نموده و نتایج معنوی در آن ذکر شده. داستانهای قرآن تمامش حقیقت‌گوئی است و ساختگی و خرافات و دروغ در آن نیست.

قرآن مجید برای ذکر داستانهای خود چند هدف دارد:

- ۱- پند و عبرت برای ارباب بصیرت و خردمندان که آن را آئینه قرار دهند و نیک و بد و زشت و زیبای مطالب را به طور کامل درک نمایند.
 - ۲- گواه صادقی برای پیغمبر ﷺ و اسلام.
 - ۳- تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و سایر مریدان بشری شدن.
 - ۴- مایه راهنمایی و هدایت و راه و روش ترقی و تکمیل را نشان دادن.
 - ۵- با راه و روش بزرگان دین و پیغمبران ﷺ آشنا شدن، و ارتباط و انس با تعلیمات ایشان گرفتن و به ایشان اقتدا کردن و به سعادت نائل شدن.
- و مقصود از **وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ** چیزهائی که مربوط به دین است می‌باشد. در اینجا ترجمه سوره یوسف تمام شد بتاريخ دوشنبه ۲۴ شعبان المعظم ۱۳۸۶ قمری.
- مؤلف. ا.ع. ب.

سورة الرعد

مدنیة و هی ثلاث و أربعون آیه

سورة رعد مدنی و دارای ۴۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَرْءُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ * اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَى
عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم، راء، این است آیات این کتاب و آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند (۱) خدائی که آسمانها را بدون ستونی که بینید برافراشته سپس بر جهان هستی مسلط شده و خورشید و ماه را مسخر کرده که هر یک تا مدتی نام برده شده جریان دارند، این امر را تدبیر می کند، این آیات را تفصیل می دهد، باشد که شما به ملاقات پروردگارتان یقین کنید (۲).

نکات: جمله: «أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ»، دلالت دارد که آنچه از پروردگار نازل نشده از قبیل روایات و حکایات و اشعار و خوابها و قیاسها و فلسفهها یا حق نیست و یا حق بودن آن مسلم نیست. جمله أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ، خبر الهی است که راهنمایان، طمع به ایمان همه مردم نداشته باشند. و حق تعالی به جمله: رَفَعَ السَّمَوَاتِ استدلال کرده برای توحید، زیرا این کرات بزرگ که

در فضای مخصوص بخود، معقل شده‌اند اختصاص دادن و اختصاص پیدا کردن هر یک از آنها به مکان و فضای مخصوص به خودش، ذاتی نیست زیرا اجسام متساوی هستند در احتیاج به مکان و اگر تمام اجسام اختصاص به یک مکان داشته باشند، لازم می‌شود اجتماع تمام اجسام در مکان واحد و این محال است. پس اختصاص دهنده‌ای لازم است که هر جسمی را به چیزی (جا و مکانی) اختصاص دهد، زیرا این اجسام اختصاص ذاتی ندارند بلکه مرجع و منحصی آنها را به مکان‌های خودشان اختصاص داده که قادر و قاهر بر تمام است، و اگر خدا هم چیزی داشته باشد احتیاج دارد به وجودی که او را به چیزی اختصاص داده باشد و اختصاص او به چیزی معین دلیل بر حدود است و احتیاج به منحصی دارد که آن منحص خداست نه او.

پس رَفَعَ السَّمَوَاتِ دلالیت دارد که هر کره و جسمی که در فوق است محتاج به یک وجود قاهر قادری است که او را به همان جای خودش اختصاص داده. بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَنَهَا می‌توان گفت، آن عمد قدرت الهی است، و می‌توان گفت قوه جاذبه‌ای است که خدا آن را ایجاد کرده است.

و بدانکه خدای تعالی جمله تَمَّ أَسْتَوَى... را دلیل بر توحید قرار داده و این استوا مشاهد و معلوم کسی نیست تا دلیل باشد اگر مقصود استقرار خدا بر عرش باشد و عرش مکان معینی باشد دلیل می‌شود که خدا قبلاً اعوجاج داشته پس استوا پیدا کرده! و باضافه دلیل بر احتیاج او به مکان و حیز است. پس مقصود استیلا و نفوذ اوست بر عوالم وجود بالقهر و الغلبه و التدبیر، و این تدبیر مشاهد و محسوس است و دلالیت بر توحید دارد.

و یکی دیگر از دلایل بر توحید جمله: وَسَخَّرَ الشَّمْسَ ... می‌باشد، زیرا اختصاص دادن خورشید و ماه و ستارگان را به حرکت دائم با مقدار مخصوص

و راه مخصوص، احتیاج به یک مخصص و مرجحی می‌باشد که قاهر و قادر بر هر چیز باشد. و مقصود از: لِأَجْلِ مُسَبِّیْ ممکن است سیر مخصوص در مدت مخصوص بمقدار مخصوص باشد و ممکن است تا مدت انهدام عالم و تکویر و وقوف کواکب باشد که قیامت است: «سبحان القادر الذی لا یشغله شأن عن شأن و لا فعل عن فعل».

نکته دیگر اینکه در اینجا الله، خود را متصف کرده به قدرت ترفیع سماوات و تدبیر امور، تا معلوم شود چنین قادری این آیات را تفصیل و ترتیب داده تا عظمت قرآن معلوم گردد. جمله: لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ دلالت دارد بر اینکه مذکور در این آیه چنانکه دلالت بر توحید دارد دلالت بر معاد نیز دارد. یعنی: آنکه قادر است بر خلق چنین اشیاء و تدبیر منظم آنها، او قادر است بر حشر و نشر چنانکه از علی علیه السلام سؤال کردند که خدا چگونه حساب خلائق را یکدفعه می‌رسد؟ فرمود: چنانکه الان ایشان را روزی می‌دهد یکدفعه نداء ایشان را می‌شنود و همه را جواب می‌دهد دفعه واحده.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِبِينَ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*

ترجمه: و اوست خدائی که زمین را بگسترده و در آن کوه‌های پا برجا و نهرها قرار داد و از تمام میوه‌ها در زمین جفت جفت قرار داد، روز را به شب می‌پوشاند، براستی که در اینها نشانه‌هایی است برای قومی که تفکر می‌کنند (۳).

نکات: در این آیه حق تعالی اثبات صانع نموده به چهار چیز:

اول - به گستردن زمین که برای زمین حجم مخصوص و وسعتی قرار داده و آن را طوری گسترده که قابل زندگی باشد و تمام اینها را به اندازه‌ای مخصوص که محتاج به مخصص است قرار داده.

دوم - به وجود کوه‌ها که آنها را در بعضی از جوانب زمین اختصاص داده و این خود محتاج به مخصص است و دیگر اینکه در آنها معادن فلزات و جواهر نفیسه و نفت و قیر و گوگرد و غیره است در حالی که تاثیر خورشید در تمام زمین یک نحو است، و این اختصاصات بواسطه تقدیر و تدبیر قادر قاهری است. دانشمندان امروزه قائلند بر اینکه مساحت سطح کره زمین در حدود ۵۱۰۶۰۷۰۰۰ کیلومتر مربع است که از این مقدار در حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر مربع مساحت خشکی‌ها و بقیه مساحت آب‌هاست. همچنین می‌گویند حجم کره زمین در حدود ۱۰۸۲۸۴۱ میلیون کیلومتر مکعب، و وزن آن به طور تقریب ۵۹۷۷ تریلیون تن می‌باشد و وزن مخصوص زمین بطور متوسط ۵/۵ می‌باشد. کره زمین دارای یک حرکت وضعی است که در ۲۴ ساعت یک دور به دور خود می‌گردد و از این گردش شبانه روز پدید می‌آید. سرعت این گردش در حدود ۳۱ کیلومتر در هر ثانیه می‌باشد و باضافه زمین در یک مدار بیضی شکل به دور خورشید می‌گردد که حرکت انتقالی نام دارد و سرعت آن در این گردش در حدود ۲۹/۶ کیلومتر در ثانیه می‌باشد. مدت حرکت انتقالی زمین ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است.

نکته دیگر آنکه بواسطه سنگین بودن و فشار کوه بخارهای زیر زمین حبس می‌شود و متصاعد می‌گردد و از اطراف کوه بواسطه سوراخ‌ها چشمه می‌شود و از چشمه‌ها نهرها جاری می‌گردد و لذا خدا فرموده: **رَوَّيْنَاهُ وَأَنْهَرًا.**

سوم - از دلایل اثبات صانع عجائب خلقت میوه‌جات و نباتات است که حبه زیر زمین می‌رود و بواسطه رطوبت زمین دو رشته برخلاف یکدیگر از او خارج می‌شود بنام ساقه و ریشه و میوه‌هایی که دارای خواص و اثرات متضاده می‌باشد بوجود می‌آید. مثلاً ترنج پوست آن گرم و خشک است. و مثلاً انگور پوست آن

سرد و خشک است و گوشت و آب آن گرم و تر است و هسته آن سرد و خشک است. تولد این طبایع مختلفه از حبه بتدبیر حکیم قادر قاهری است. مخفی نماند مفسرین گفته‌اند مقصود از زَوْجَيْنِ اَنْثَيْنِ، دو صنف شیرین و ترش و یا سرد و گرم و یا سفید و سیاه و امثال اینها است. ولی تمام اینها برخلاف ظاهر است بلکه مقصود از زَوْجَيْنِ اَنْثَيْنِ، همان نر و ماده است که دو تا می‌باشد و حق تعالی تصریح کرده به آن دو، و هر میوه و گلی نر و ماده دارد. البته خدای تعالی تمام موجودات را در عالم بطور زوج آفریده چنانکه فرموده:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾

حتی دانشمندان امروزه، جهانی در مقابل این جهان قائلند بنام جهان ضد ماده (آنتی ماده‌ای) و می‌گویند اشعه‌های آن از کیهان و فضا آمده و دیده شده است. بنابراین فقط خداست که متصف به فردانیت است.

چهارمی از دلایل اثبات صانع احوال شب و روز است. و تمام اینها برای

قومی است که فکر خود را به کار اندازند: لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَعَيْرٌ
صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَلُ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ ۚ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا
أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ۗ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي
أَعْنَاقِهِمْ ۗ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: و در زمین قطعه‌هایی است جنب یکدیگر و بوستان‌هایی است از انگورها و زراعت و درخت خرماي چند ساقه‌ای و غیر آن، که آب داده می‌شوند به یک آب، و بعضی را بر بعضی در میوه دادن برتری می‌دهیم، در این

امور مسلماً برای خردمندان آیاتی وجود دارد(۴) و اگر تعجب کنی پس تعجب است قول ایشان که می‌گویند: آیا چون خاک شدیم آیا محققاً در خلق تازه واقع می‌شویم؟ ایشان که به پروردگارشان کافرند و ایشانند که غلها در گردن‌هاشان می‌باشد، و ایشان اهل آتشند ایشان در آن ماندگارند(۵).

نکات: در این آیه نیز دلایلی برای توحید و اثبات صانع آورده، که از آن جمله: زمین‌های مجاور یکدیگر که خورشیدشان یکی، و کواکبشان در تاثیر فرقی ندارد می‌بینی بعضی سست و نرم و بعضی سخت، بعضی شن‌زار و بعضی خاک نرم، بعضی شوره‌زار بعضی غیر آن، بعضی روئیده می‌شود و بعضی روئیده نمی‌شود. و این اختلاف در صفات بتقدیر قادر علیم است.

باضافه در یک بوستان درخت‌هایی که از یک آب، آبداده شده، و از یک زمین و یک هوا استفاده کرده‌اند میوه‌های مختلف الصفات در طعم و رنگ و لذت و خاصیت، به بار می‌آورند. دو درخت انگور جنب یکدیگر، یکی ترش مزه و یکی شیرین مزه، یکی سیاه و دیگری سرخ، یک شاخه گل بلکه یک برگ گل طرفی از آن سیاه و طرف دیگری از آن سرخ است از آن سرخ است، با اینکه برگ گل در نهایت لطافت است، و باید مؤثر در این طرف و آن طرف آن فرقی نکند. پس مسلم می‌شود که یک مدبری غیر از وسائل طبیعی دارد. با این همه آیات تعجب است که چگونه کفار چنین قدرتی را باور نکرده و می‌گویند چطور پس از خاک شدن ما زنده خواهیم شد؟!، و ایشان دارای سه صفت می‌باشند:

اول: کافر به پروردگار و کافر به علم و قدرت و قول او هستند. و اما انکار قدرت برای اینکه گویا خدا را فاعل موجب می‌دانند و یا می‌گویند: او بواسطه ابوین و سائر و سائل طبیعی ایجاد می‌کند، پس بدون واسطه قادر نیست، و یا می‌گویند: خدا عالم به جزئیات نیست و عاصی و مطیع را نمی‌داند، و یا اخبار او

را که در کتب آسمانی گفته راست نمی‌دانند، پس در حقیقت خدای کامل الذات و الصفات را منکرند.

دوم: زنجیر جهل و تعصب در گردنشان بسته شده است.

سوم: اینکه در دوزخ جاویدند. پس، از این آیه معلوم می‌شود غیر کافر مخلد در دوزخ نیست.

وَسَتَّعِجَلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُهُمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ * وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ *

ترجمه: و از تو با شتاب بدی را قبل از خوبی می‌جویند، و حال آنکه پیش از ایشان عقوبت‌هایی گذشته و بدرستی که پروردگار تو برای مردم بر ستمشان صاحب آمرزش است، و براستی که پروردگار تو دارای عقاب سختی است (۶) و آنانکه کافرند می‌گویند: چرا بر این رسول آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، همانا تو ترساننده‌ای و برای هر قومی رهنمائی است (۷).

تکات: مقصود از بدی که می‌خواستند نزول عذاب بود، و مقصود از حسنه حصول پیروزی و یا مهلت الهی بوده. کفار می‌گفتند: بر ما عذاب نازل کن و از ما ایمان مخواه، « فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اُنْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ »!! و مقصود از الْمَثَلَتُ و عقوبت‌ها، عذاب‌هایی است که بر اقوام گذشته فرود آمده.

و جمله: لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ... دلالت دارد که از رسول خدا ﷺ معجزه می‌خواستند، و خدا در جواب ایشان فرموده فقط تو منذری، و اما معجزه به اختیار و اراده تو نیست. این آیه رد است بر کسانی که برای مرشدان و اقطاب و یا امامان هزاران معجزه جعل نموده‌اند.

بدانکه: **وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**، عطف است بر مُنذِر که خبر است از برای اُنْت پس معنی چنین می‌شود: تو منذری و تو برای هر قومی هادی می‌باشی. و اگر «واو» آن، واو استیناف باشد معنی چنین می‌شود: تو منذری و برای هر قومی چه از گذشتگان و چه از آیندگان، هدایت کننده‌ای از انبیاء و علماء.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۗ وَكُلُّ شَيْءٍ

عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ * سَوَاءٌ مِّنْكُمْ

مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ ۗ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ *

ترجمه: خدا می‌داند آنچه را که هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود و آنچه را رحم‌ها می‌کاهد و آنچه را می‌افزاید و هر چیزی نزد او بمقدار است (۸) دانای به غیب و آشکار بزرگست و برتر است (۹) یکسان است از شما نزد خدا آنکه گفت خود را پنهان کند و آنکه آن را آشکار گرداند و آنکه در شب مخفی باشد و در روز آشکارا (۱۰).

نکات: در این آیه تذکر است بر اینکه خدا به تمام معلومات جزئی و کلی داناست، هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود می‌داند دختر است یا پسر و یا نر است و یا ماده. به راه سعادت می‌رود و یا شقاوت، و آنچه رحم زن ساقط می‌کند و یا از خود طفل می‌کاهد و ناقص می‌کند و یا به اصل خلقت آن می‌افزاید و یا دوقلو و سه قلو زیاد می‌شود. مختصر آنکه به تمام کیفیات رحم داناست.

و جمله: **وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ**، دلالت دارد که هر چیز را بمقدار لازم خلق کرده و هر چیز اندازه و مقدار دارد، و از آن اندازه که خلق فرموده کم و زیاد نمی‌شود و گرنه فاسد می‌شود. موجودات مجردة از جسم و غیرمجرده همه اندازه دارند. مثلاً؛ روح انسان اندازه‌ای دارد، و مقصود از غیب چیزی است که

نظر مخلوق پنهانست حتی انبیاء و ملائکه نمی دانند. و مقصود از کبیر، بزرگی مقدار و حجم نیست بلکه مقصود بزرگی قدرت و عظمت است.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ *

ترجمه: فرشتگانی پی در پی از جلو او و از پشت سر او وجود دارد که به امر خدا او را حفظ می کنند، برآستی که خدا تغییر نمی دهد آنچه را که راجع به قومی است تا اینکه ایشان تغییر دهند آنچه راجع به خودشان است، و چون خدا بدی قومی را بخواهد، پس برای آن برگرداندنی نیست و برای ایشان جز خدا هیچ سرپرستی نباشد (۱۱)

نکات: برای هر انسانی فرشتگانی مامورند که او را از آفات و حوادث گوناگون و فساد حفظ کنند؛ طبق بسیاری از احادیث.

بنابراین ممکن است مقصود از مُعَقِّبَات همان فرشتگان باشد. و ممکن است جمله لَهُ مُعَقِّبَاتٌ صفت باشد برای وَسَارِبُ بِالنَّهَارِ که در آیه قبل ذکر شد. پس معنی چنین می شود: نزد خدا یکسان است آن کس که خود را پنهان کند و آن کس که بیرون آید با گماشتگانی از جلو و عقب خود که حافظین او باشند، که همه مقهور اراده حق می باشند.

جمله: فَلَا مَرَدَّ لَهُ، دلالت دارد چون خدا اراده سوئی کند نمی توان اراده حق را برگرداند. و جمله: وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ، دلالت دارد که ملت اسلام اکنون مورد غضب خدا و محل اراده سوء او می باشند، زیرا والی ندارند و سرپرستی برای خود انتخاب نکرده اند، و لذا علی علیه السلام در جواب رسالت ابو

درداء و ابو هريره به معاويه مي نويسد: «و الواجب في حكم الله و حكم الإسلام على المسلمین بعد ما يموت إمامهم أن لا یعملوا عملاً و یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یبدعوا بشی قبل أن یختاروا لأنفسهم إماماً...» و چون مسلمین به این کار اقدام ننموده‌اند و بلکه بکلی از قوانین اسلامی بی‌اطلاع می‌باشند طبق این آیه مورد غضب حق تعالی واقع شده‌اند.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ السَّحَابَ الثِّقَالَ *
وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا
مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ *

ترجمه: اوست آنکه به شما برق را برای ترسانیدن و برای امیدوار کردن می‌نماید و ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد (۱۲) و رعد تسبیح می‌کند بستایش او و فرشتگان از ترس او و صاعقه‌ها را می‌فرستد، پس آن را به هر کس که بخواهد می‌رساند، و ایشان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و عقوبت او سخت است (۱۳).

نکات: حق تعالی در این آیات چند عدد از آیات قدرت خود را ذکر نموده:

اول: برق است که غالباً قبل از باریدن در هوا ابر ظاهر می‌شود، و چون برقی زد عده‌ای که منتظر بارانند امیدوار می‌شوند مانند آنانکه در زمین چیزی کاشته‌اند و یا زراعت ایشان آب نخورده و یا هوای ایشان کثیف شده. و عده‌ای دیگر می‌ترسند مانند آنانکه چیزی را گذاشته برای خشکیدن در آفتاب، و یا جنسی دارد که در میان باران فاسد می‌شود. و اما آیات قدرت بودن برق، از این جهت است که برق جنبه‌ی آتشی و حرارت دارد و از میان ابرها که تر و رطوبت است و ضدیت با حرارت و آتش دارد، ایجاد می‌گردد ای‌جاء الضد من الضد، و

این دلیل بزرگی است بر عدم تصادف و وجود قادر قاهری که آن را به وجود می‌آورد.

دوم: از آیات قدرت خدا، ایجاد ابرهای سنگین است در جو هوا و بالای فضا، پس اگر از دریا متصاعد شده دلیل است بر قدرتی که او را بالا برده و اگر خود بخود در هوا ایجاد شده محتاج به موجد حکیم قادری است. و باضافه اگر از زمین یا از دریا متصاعد شده چون به فضای سرد می‌رسد و تبدیل به آب می‌شود باید یک مرتبه بر زمین بریزد نه بطور مختلف گاهی طولانی و گاهی غیرطولانی، گاهی درشت و گاهی ریز.

سوم: از آیات قدرت او، رعد است، و رعد صدای غرشی است که در هوای ابری ایجاد می‌شود، در این رعد اقوالی است که بعضی می‌گویند: صوتی است که از فشار ابرها بر یکدیگر ایجاد می‌شود، بعضی می‌گویند: صدای ملکی است که ابرها را می‌راند. بهرحال ایجاد چنین صوتی دلالت دارد بر قدرتی که منزه است از جهل و عجز و دارای حکمت و تدبیر است، و همین دلالت آن تسیح آن است. و مقصود از جمله: **وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ**، کسانی است که درباره وجود او سخن می‌گویند و او را مانند مخلوق می‌شمرند، مانند عامر بن طفیل و اربد بن ربیع که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا خدا از مس است و یا از آهن؟! **آهن؟!!**

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ * وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ*

ترجمه: مخصوص اوست خواندن حق (یعنی خواندن دیگران باطل است) و آنانکه غیر او را می‌خوانند برای ایشان به هیچ چیزی اجابت نمی‌کنند مگر اجابتی مانند کسی که دو کفش را به سوی آب بگشاید تا برساند به دهان خود، در حالی که رساننده آن نیست، و نیست خواندن کفار مگر در گمراهی (۱۴) و آنانکه در آسمان‌ها و این زمینند خواه و ناخواه و سایه‌هاشان در بامداد و شبانگاه برای خدای سجده می‌کنند (۱۵).

نکات: یکی از آیاتی که صریح در کفر خواندن غیر خدا می‌باشد این آیه است که فرموده **دعاء کافرین** در گمراهی است و در اول آیه شرح داده که غیر خدا را می‌خوانند و خواندنشان مانند آن کسی است که کف خود را باز کرده به آب فرو برد و از آب بیرون آورد که به دهان او چیزی نمی‌رسد.

و مقصود از: **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ...** سجده تکوینی است که تمام جنبنندگان و عقلای آسمان و زمین برای خدا دارند و همه در پیشگاه خدا خاضع و تسلیمند بطوع و کره. یعنی خواه و ناخواه، کافر و مسلمان.

و مقصود از: **وَوَظَلُّهُمْ** این است که آثار وجودی ایشان و تمام ذرات وجود ایشان حتی کمترین آثار ایشان که سایه باشد در پیشگاه خدا خاضع و به امر خدا تسلیمند. و چو صبح و شام یعنی عصر سایه نمایان می‌شود لذا فرموده: **بِالْغُدُوِّ**

وَالْأَصَالِ.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَأَخَذْتُمْ مِّنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ*

ترجمه: بگو: کیست پروردگار آسمان‌ها و زمین؟ بگو: خدا، بگو آیا با این اقرار شما غیر او و پایین‌تر از او را که صاحب نفع و ضرری برای خودشان هم نیستند سرپرست گرفته‌اید؟ بگو: آیا کور و بینا مساوی است؟ آیا تاریکی‌ها و نور مساوی است. یا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند آفریدن او آفریده‌اند، پس آفرینش بر ایشان اشتباه شده، بگو: خدا خالق هر چیزی است و اوست یکتای قهار (۱۶).

نکات: در این آیه ده عدد قاف ذکر شده و پنج عدد قل مکرر شده و هیچ آیه‌ای چنین نیست، چون این آیه در رد کسانی است که غیرخدا را برای خود سرپرست گرفته و محل توجه قرار می‌دهند مانند ملت مسلمان زمان ما. خدا فرموده از ایشان سؤال کن: پروردگار جهان کیست، چون جواب روشن و مسلم بوده که خداست، فرموده: **قُلِ اللَّهُ سِپِسِ فَرْمُودَه اِکْر چِنین اِست، پَس چِرا مِوِجُودِی رَا کِه بَرای خُود نَفْع و ضَررِی نَدارد و لَی خُود قَرار دَادَه اید در حَالِیکِه بَرای خُود نَفْع و ضَرر نَدارد بَرای غَیر یَقینَا نَفْع و ضَررِی نَمی تِواند بَرساند. و مَخفی نَماند اِین آیه شامِل انبِیاء و اولِیاء و ائِمه نِیز می شُود زِیرا بِحکَم قُرآن پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَالک نَفْع و ضَرر و خَیر و رِشَد دِیگَران نِیست چنانچِه در آیه ۲۱ سورة جن فرموده: ﴿ قُلْ اِنِّی لَآ اَمَلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَّلَا رِشَدًا ۝﴾**

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
 وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ ۚ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ
 اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ
 فِي الْأَرْضِ ۚ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۗ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَىٰ ۗ

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُدْ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ
لَافْتَدَوْا بِهِ عَ أُولَئِكَ هُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ*

ترجمه: آب را از آسمان نازل نموده پس رودخانه‌ها باندازه آنها روان شد، پس این سیل کفی را بر روی خود برداشت، و از آنچه برای بدست آوردن زینت یا متاعی بر آتش می‌گذارند (فلزات قیمتی) کفی مانند کف آب دارد، بدینگونه خدا حق و باطل را مثل می‌زند، پس اما کف از بین می‌رود و اما آنچه به مردم بهره می‌دهد در زمین می‌ماند، بدینگونه خدا این مثل‌ها را می‌زند (۱۷) برای آنانکه پروردگار خود را اجابت کرده‌اند نیکی است و آنانکه اجابت او نکردند محققا اگر تمام آنچه در زمین است و مانند آن با آن ملک ایشان باشد که آن را فدا داده باشند (فائده برای ایشان ندارد) ایشانند که برایشان بدی حساب است و مأوای ایشان دوزخ است و آن بد بستری است (۱۸).

نکات: خدا در این آیات مثلی برای اهل حق و باطل و پیروان قرآن و منکرین آن زده و قرآن را که از مقام عظمت او نازل شده به آبی که از آسمان نازل می‌شود تشبیه کرده و قلوب را به وادی‌ها تشبیه کرده که در قلوب انوار علوم قرآن ثابت می‌ماند چنانکه در وادی‌ها آبها مستقر می‌شود و همانطور که در هر وادی بقدر ظرفیت آن آب می‌ماند در دل‌ها نیز بقدر ظرفیت هر یک و باندازه فهم و وسعت فکر آنها آب طهارت قرآن اثر می‌گذارد. و چنانکه روی آبها را کف‌ها و گاه‌ها می‌گیرد همانطور حقایق و انوار قرآن را خرافات و موهومات فراگرفته و سد راه انوار قرآن شده، اما آخر کار آن خرافات از بین می‌رود و همچنین است شکوک و شبهات که برای دل‌های مؤمنین عارض می‌شود. و مقصود از: **أَبْتَعَاءَ حَلِيَّةٍ**، این است که با آتش، طلا و نقره و مس و روی و آهن را در آتش می‌گذارند برای اینکه خالص آن را از غش آن جدا کنند، آن وقت

کف روی آن را می‌گیرند و پس از جدا شدن غش، زینت‌ها و متاع‌ها می‌سازند و همچنین است انوار قرآن و حقایق چون از غش خرافات جدا شود زینت و سعادت انسان‌ها می‌گردد.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْفُضُونَ الْعَيْثَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ هُمُ الْعُقَبَى الدَّارِ * جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ *

ترجمه: آیا کسی که می‌داند که آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده حق است مانند کسی است که کور است، همانا خردمندان متذکر می‌شوند (۱۹) آنانکه به پیمان خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند (۲۰) و آنانکه وصل می‌کنند آنچه خدا به آن امر کرده که وصل کنند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب در خوفند (۲۱) و آنانکه برای طلب توجه پروردگارشان صبر کردند و نماز را به پا داشتند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم در پنهان و آشکار انفاق کرده و بدی را بخوبی دفع نموده‌اند، ایشانند که برایشان عاقبت آن سرای است (۲۲) باغ‌های دائمی که خودشان و هر کس شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان وارد آنها می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند (۲۳) سلام بر شما بسبب آنچه صبر کردید پس خوبست عاقبت آن سرای (۲۴).

نکات: **كَمَنْ هُوَ أَعْمَى**، دلالت دارد که هر کس از قرآن بی‌خبر باشد و از انوار وحی و نزول قرآن و آیات آن بی‌اطلاع باشد کور است یعنی کور باطنی، بنابراین این آیه، ملت کنونی اسلام اکثر کور و از دانستن آیات وحی بدورند. و مقصود از عهد الله، شامل عهد شرعی و عهد فطری ایمانی و انزجار جبلی از تمام بدیها است، و نقض آن در ارتکاب آنست. و مقصود از **يَصْلُونَ مَا...** وصل و پیوند نمودن با هر چه خدا به پیوند آن فرمان داده، از صلۀ به رحم و خویشان و برادران اسلامی و عیادت مریض و کمک به فقراء و ادای زکات و خودداری از آزار، و افشای سلام و تشییع جنازهٔ مسلمان و رسانیدن خیر و دفع شر از مردم با ایمان و غیر اینها. و مقصود از: **صَبْرُوا أَبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ**، این است که صبر آنان بر واجبات و ترک محرمات طلب رضای خدا و توجه او باشد. **وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ**، این است که مثلاً اگر کسی فحش داد در مقابل فحش ندهد بلکه او را دعا کند و با زبان خیر برای او هدایت طلبد کما اینکه عده‌ای از روحانی نمایان پشت سر اینجانب بدگوئی می‌کنند ولی وظیفۀ این حقیر دعا و طلب هدایت آنان از خداست. و یا اینکه منظور از جملهٔ فوق آنست که اگر خود مرتکب عصیانی گردد فوری توبه کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «**إذا عملت سيئة فاعمل بحسنة تحبها**». و اگر قدرت دارد از کسی که او را آزار کرده عفو کند، مگر آنکه طرف جری گردد، و همچنین اگر کسی از خویشان با او قطع مراوده کرده، او اقدام به وصل کند و هکذا.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ

يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ * اللَّهُ

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
فِي الآخِرَةِ إِلَّا مَتَّعٌ *

ترجمه: و آنانکه پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را که خدا به وصل آن امر نموده قطع می کنند و در زمین فساد می کنند، لعنت برایشان است و برایشان بدی آن سرای است (۲۵) خدا وسعت می دهد روزی را برای آنکه بخواهد و تنگ می گیرد، و به زندگانی دنیا خوشند و حال آنکه نیست زندگانی دنیا در جنب آخرت مگر بهره کمی (۲۶).

نکات: پیمان الهی همان پیمان بر توحید و نبوت و معاد است چنانکه در آیه قبل بیان شد. جمله: مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ، عام است و بر آنچه وصل آن لازم است اطلاق می شود از قبیل صلۀ رسول و محبت او و محبت جمیع مسلمین و مؤمنین. و مراد از کلمه: مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ، این است که خدا پیمان فطری را مؤکد نموده به دلائل عقلی و سمعی دیگر. و مقصود از فساد در زمین، همان دعوت به کفر و شرک و قوانین غیر الهی و ظلم به نفوس و تخریب بلاد و ایجاد خرافات و بدعت هاست.

و جمله: اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ، گویا جواب کسی است که بگوید اگر برای شکستن پیمان و قطع ما امر الله بوصله، و فساد در زمین لعنت و نکبت است، پس چرا بعضی از چنین کسان در دنیا در ناز و نعمتند؟ حق تعالی جواب داده که وسعت رزق مربوط به ایمان و کفر نیست.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ۗ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطَهَّرُوا قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ أَلَا

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ
لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ*

ترجمه: و کفار می گویند چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: همانا خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌کند، و به سوی او هدایت می‌شود کسی که بازگشت کند (۲۷) آنانکه ایمان آورده و دلهاشان به یاد خدا آرامش دارد، آگاه باش فقط به یاد خدا دلها آرام می‌شود (۲۸) آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند، زندگی پاکیزه و عاقبت نیکویی برای ایشان است (۲۹).

نکات: کفار بعنوان استهزاء می‌گفتند: چرا برای محمد ﷺ معجزه‌ای نمی‌آید؟ حق تعالی در جواب ایشان می‌فرماید: هدایت و ضلالت به دست خداست، هر کس طالب هدایت باشد خدا او را بدون معجزه هدایت می‌کند زیرا انبیاء سابقین با اینکه دارای معجزه بودند باز مردم ایمان نمی‌آوردند، پس مردم باید فواید ایمان را در نظر بگیرند و ایمان آورند. از فواید ایمان به خدا همین بس که ایمان به خدا و یاد او موجب آرامش دل است. هر چه از دنیا از دست مؤمن برود و هر چه در شدائد گرفتار شود باز امید به خدا دارد و خود را نمی‌بازد، زیرا توکل او بر خداست و می‌داند آنچه صلاح اوست خدا مقرر کرده، چه سختی باشد و چه راحتی، و آنچه از دست او برود خدا می‌تواند جبران کند. طوبی را درختی از درخت‌های بهشت گفته‌اند ولی اینجا عیش طیب است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ ۚ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
مَتَابٌ* وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُفِّرَتْ بِهِ

الْمَوْتِ ۗ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَأْتَسِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ
لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ
تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ *

ترجمه: بدینگونه فرستادیم تو را در میان امتی که پیش از آنان امتهایی بوده و گذشته‌اند برای اینکه تلاوت کنی برای ایشان آنچه را به تو وحی نموده‌ایم در حالی که ایشان به خدای رحمان کافرند. بگو: اوست پروردگارم، نیست معبود و ملجأی جز او بر او توکل کرده‌ام و به سوی اوست بازگشتم (۳۰) و اگر قرآنی باشد که سیر داده شود به آن کوه‌ها و یا قطعه قطعه شود بآن زمین و یا بآن با مرده‌ها تکلم شود (ایمان نخواهد آورد) بلکه تمام امر برای خدا و مخصوص اوست، پس آیا مؤمنین مأیوس نشدند و ندانستند که اگر خدا می‌خواست تمام مردم را هدایت می‌کرد و همواره به کفار در هم کوبنده‌ای می‌رسد بسبب آنچه کرده‌اند و یا کوبنده‌ای نزدیک برای ایشان وارد می‌شود تا اینکه وعده خدا بیاید، بدرستی که خدا نسبت به وعده خود خلاف نمی‌کند (۳۱).

نکات: بدینگونه یعنی بدون آوردن معجزاتی که درخواست کرده‌اند و فقط با آوردن قرآن و تلاوت آن ترا فرستادیم تا برای ایشان بخوانی.

و مقصود از جمله: «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» قریش است که می‌گفتند: رحمن چیست؟ «وَمَا الرَّحْمَنُ أَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا»، گویند: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد، وقتی که خواستند کتاب صلح و قراردادی بین رسول خدا ﷺ و مشرکین نوشته شود، رسول خدا ﷺ به علیؑ فرمود: بنویس؛ بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو که نماینده مشرکین بود گفت: «ما نعرف الرحمن إلا صاحب الیمامه»، یعنی ما رحمن را نمی‌شناسیم بجز مسیلمه کذاب، بنویس باسمک اللهم، و اینطور زمان جاهلیت می‌نوشتند. سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

بنویس: «هذا ما صالح علیه محمد رسول الله»، مشرکین گفتند: اگر ما ترا رسول خدا می‌دانستیم و با تو جنگ کرده و از خانه خدا منع می‌کردیم، ستمگر بودیم، ولیکن بنویس: هذا ما صالح محمد بن عبدالله. اصحاب عرض کردند: اجازه بده ما با ایشان جنگ کنیم، فرمود: نه آنچه می‌خواهند، بنویسند. پس این آیات نازل شد.

و اما آیه ۳۱ نازل شد در باره ابوجهل و عبدالله بی ابی امیه مخزومی و عده‌ای از کفار که پشت کعبه نشستند و فرستادند نزد رسول خدا ﷺ که اگر می‌خواهی از تو پیروی کنیم، بواسطه قرآن کوه‌های مکه را حرکت بده و از ما دور کن تا زمین تنگ مکه وسعت پیدا کند و برای ما در آن چشمه‌ها و نهرها قرار بده تا درختکاری و زراعت کنیم، زیرا که بگمان خود از داود پست‌تر نیستی نزد پروردگارت که خدا برای او کوه‌ها را تسخیر کرد که با او تسبیح گویند. و یا باد را مسخر کن تا ما را به سوی شام ببرد و پس از انجام حوائج ما را برگرداند چنانکه برای سلیمان این کارها شد و تو گمان داری که نزد خدا پست‌تر از سلیمان نیستی. و برای ما جدت قصی را زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گوئی حق است یا باطل، و عیسی این کار را کرده و تو بعقیده خودت نزد پروردگارت از او پست‌تر نیستی، لذا این آیه نازل شد که اگر با قرآن این کارها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد.

و مقصود از قَارِعَةً برای کفار، بلاها و حوادث و قحطی و مصیبت‌های جنگ و کشتار است مانند برخورد با لشکر اسلام و هلاکت ایشان در بدر، و ممکن است بمب‌های هیدروژنی مقصود باشد. و ممکن است تاء؛ تَحُلُّ قَرِيبًا، تاء خطاب باشد یعنی تو نازل می‌شوی به همین نزدیکی به دیار ایشان، و مراد فتح مکه باشد.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكُمْ فَآمَلْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ
 كَانَ عِقَابِ * أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
 قُلٌ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِيْظَهْرِ مِّنَ الْقَوْلِ بَلٌ
 زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن
 هَادٍ * هُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْأٰخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ

مِن وَاقٍ *

ترجمه: و بتحقیق به پیغمبران پیش از تو استهزاء شد پس من به کفار مهلت
 دادم و بعد ایشان را دچار عذاب کردم، پس چگونه بوده عقاب من (۳۲) آیا
 کسی که او نگهبانست بر هر کسی به آنچه کسب کرده (مانند کسی است که
 چنین نیست) و قرار دادند برای خدا شریکانی، بگو بنامید ایشان را بلکه خبر
 می‌دهید او را به آنچه نمی‌داند در زمین و یا بظاهر از سخن بلکه زینت داده
 شده برای کفار حیلۀ ایشان و باز داشته شدند از راه، و کسی که خدا گمراهش
 کند هدایت کننده‌ای برای او نیست (۳۳) ایشان در دنیا عذابی دارند و عذاب
 آخرت سخت‌تر است و برای ایشان دافع و حافظی نیست (۳۴).

نکات: فَأَمَلْتُمْ... دلالت دارد که حق تعالی به کفار مهلت می‌دهد و راه کفر و
 فسق را برای ایشان باز می‌دارد، ولی یک مرتبه ایشان را گرفتار عذاب می‌نماید.
 و مقصود از جمله: «أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»، احتجاج است
 بر اینکه آیا خدائی که بر تمام نفوس نگهبانست، و احوال مصالح و منافع و
 مضار آنان را می‌داند و به ایشان می‌رساند و ایشان را جزا و کیفر می‌دهد مانند
 مخلوقی است که چنین صفاتی ندارد.

و مراد از جمله: قُلْ سَمُّوهُمْ، تحقیر است یعنی آن مخلوقی که شما به آن توجه دارید نام برید تا معلوم شود آیا قابل توجه هستند یا خیر؟ و مقصود از لَا يَعْلَمُ این است که چنین چیزی که شریک خدا باشد وجود ندارد و اگر وجود داشت، خدا می دانست، خدا چنین شریکی را موجود نمی داند پس وجود ندارد، سپس می فرماید، در گفتن آسان است و در ظاهر سخن به هر مخلوقی نام خالق می گذارند، ولی بقلقه زبان است.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا
 تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ * وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ
 الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ
 إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَعَابِدُ *

ترجمه: مثل بهشتی که به متقین وعده داده شده، اینست که نهرها از زیر آن جاری است میوه و سایه آن دائمی است، این است عاقبت آنانکه پرهیز کردند و عاقبت کافرین آتش است (۳۵) و آنانکه به ایشان کتاب داده ایم از آنچه به تو نازل شده خوشحالند و بعضی از حزبها کسانیند که منکر بعضی از آنهاند، بگو همانا مأمورم که خدا را عبادت کنم و شریک برای او نیاورم فقط به سوی او دعوت می کنم و فقط به سوی اوست بازگشتم (۳۶).

نکات: جمله «أَكُلُهَا دَائِمٌ»، دلالت دارد که درختان بهشت همواره سبز و خرم و دارای میوه است و همیشه میوه های آن قابل خوردن، و مزه و طعم آن زائل نمی شود و لذت آن از بین نمی رود. «وَظِلُّهَا» دلالت دارد که در بهشت، گرمی خورشید و سردی هوا و تاریکی وجود ندارد. و مقصود از جمله: «وَالَّذِينَ»

ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ» مردمی است که تورات و انجیل داشتند که ایشان به نزول قرآن خوش بودند و بسیاری از ایشان ایمان آوردند. زیرا قرآن مصدق کتب ایشان بوده، و لذا در آیه آخر این سوره شهادت ایشان را برای صدق رسالت کافی دانسته است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۚ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ
أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِغَايَةِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ لِكُلِّ أَجَلٍ
كِتَابٌ ۚ * يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ۚ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ *

ترجمه: و بدین گونه آن را فرمانی عربی نازل کردیم و محققاً اگر پیروی میل‌ها و هواهای ایشان بنمائی پس از آنکه مقداری از علم برای تو آمد، برای تو از جانب خدا نه سرپرستی و نه نگهبانی خواهد بود (۳۷) و بتحقیق پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای ایشان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ رسولی را تمکن نبود که معجزه‌ای بیاورد مگر به اراده خدا برای هر مدتی کتابی است (۳۸) خدا محو می‌کند آنچه بخواهد و ثابت می‌گذارد و نزد او است اصل کتاب (۳۹).

نکات: مقصود از وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا که کاف تشبیه دارد این است که نزول قرآن که موجب قبول عده‌ای و انکار عده‌ای است مانند کتب سایر انبیاء می‌باشد که بعضی پذیرفتند و خوشحال شدند و بعضی بعکس. جمله «وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ...» دلالت دارد که پیروی فتاوی در دین جایز نیست و باید طبق علم رفتار نمود. جمله «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ...» دلالت دارد که هیچ پیامبری نمی‌تواند ایجاد معجزه کند مگر اینکه خدا خود اراده کند و ایجاد نماید، و سرد و سلامت شدن آتش برای ابراهیم و ازدها شدن عصا برای موسی و سایر معجزات انبیاء همه و

همه به اذن یعنی به اراده خدا بوده است که برای خاطر اثبات نبوت هر پیامبری خدا معجزه می‌کند. و مقصود از جمله لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ رد بر کفار است که می‌گفتند: چرا عذاب کفار و فتح مسلمین که محمد می‌گوید، واقع نمی‌شود! خدا می‌فرماید: هر حادثه وقت معینی دارد، چنانکه بشر مدتی باید نطفه باشد سپس علقه شود و هکذا تا به انسانیت برسد، و همچنین است مردن و زنده شدن و به هلاکت رسیدن و پیروز شدن، تمام اینها در کتاب الهی مقدر و محفوظ است. جمله: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» دلالت دارد بر اینکه حق تعالی مقدرات را می‌تواند محو کند و آنچه بخواهد مقدر کند و سلسله علل را از علیت بیندازد و برای هر حادثه علتی ایجاد کند.

وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ * أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۗ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۗ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۖ وَسَيَعْلَمُ الْكُفْرُ لِمَنْ عُقْبَىٰ الدَّارِ *

ترجمه: و اگر مقداری از آنچه به آنان وعده داده‌ایم نشان دهیم یا ترا بمیرانیم پس همانا وظیفه تو رسانیدن است و حساب با ماست (۴۰) و آیا ندیدند که ما زمین را می‌دهیم و از اطرافش کم می‌کنیم و خدا حکم می‌کند برای حکم او رد کننده‌ای نیست و او زود به حساب می‌رسد (۴۱) و بتحقیق آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند پس جزاء همه مکرها فقط باختیار خداست و بزودی کفار خواهند دانست که عاقبت آن سرای برای کیست (۴۲).

نکات: جمله: «وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ...» برای تهدید کفار و تسلیت پیامبر و تقویت اوست که می‌فرماید چه بنمایانیم به ایشان آنچه وعده کرده‌ایم از فتح و ظفر

مسلمین و ذلت و اسارت و قتل کافرین قبل از وفات تو و یا پس از وفات تو به وعده خود عمل کنیم، مساوی است برای ما که خدائیم، ولی تو وظیفه‌ای نداری جز ابلاغ. و مقصود از «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» این است که جزاء مکر همه با خدا است. و مقصود از جمله: «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» این است که ما زمین را به عده‌ای می‌دهیم و بتدریج از آن عده می‌گیریم و به کسان دیگر می‌سپاریم و از اطراف آن گرفته به کس دیگر واگذار می‌کنیم، چنانکه اطراف مکه را از دست مشرکین خارج کرد و به دست مسلمین دادیم.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ*

ترجمه: آنان که کافرند می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو خدا و کسی که نزد او علم کتاب است برای شهادت بین من و بین شما کافی است (۴۳).

نکات: کفار می‌گفتند: تو رسول خدا نیستی، خدا می‌فرماید به ایشان بگو خدا شهادت بر رسالت من می‌دهد، و شهادت خدا و علمای اهل کتاب برای اثبات رسالت من کافی است.

حال باید دید شهادت خدا چگونه و کی و کجا بوده است، پس بدان که شهادت خدا برای اثبات رسول همان ایجاد معجزه است که خدا خرق عادی می‌کند و معجزه‌ای را بوجود می‌آورد تا آن تصدیقی باشد برای رسالت رسولان. و مقصود از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علمای یهود و نصاری می‌باشند که کتاب آنان خبر داده از رسالت رسول خدا ﷺ و هر کس به تورات و انجیل دانا بوده می‌دانسته که محمد رسول خدا است که خدا در این سه کتاب شهادت بر رسالت محمد ﷺ داده و هر سه کتاب از پروردگار است. یکی قرآن که معجزه است. دوم تورا و سوم انجیل که آنها نیز از طرف خداست. پس قول تورا و

انجیل نیز برگشت به شهادت الهی است. و مطابق آیه ۹۶ سوره اسراء شهادت الهی کافی است. بعضی از خرافاتیان طبق اخباری مجعوله گفته‌اند مقصود از «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، علی بن ابی طالب علیه السلام است! و این صحیح نیست زیرا مشرکین کسانی بودند که خود رسول خدا را قبول نداشتند، چگونه شهادت طفلی که در خانه رسول بزرگ شده بپذیرند؟! و این معقول نمی‌باشد. و بقرائتی «من عنده»، بکسر میم من که حرف جر باشد، آمده، و اگر این قرائت مختار شود ظاهر است که شاهد بر رسالت محمد فقط خداست. و اما اگر من موصوله باشد، ممکن است مقصود سلمان فارسی و عبدالله بن سلام و تمیم الدارمی و امثال ایشان باشند که طبق کتاب آسمانی خبر دادند به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم. پس نظر صحیح و قول درست همانست که شاهد بر رسالت محمد همان خبر او در کتاب سابقین و اطلاع علمای بنی اسرائیل باشد، مانند: آیه ۱۹۷ سوره شعراء که می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ * أَوْلَمَ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُرُ عُلَمَاءُ بَنِي

إِسْرَائِيلَ ﴾ (شعراء: ۱۹۶-۱۹۷)

«این بیان در نوشته‌های سابقین بوده، آیا دانستن دانشمندان بنی اسرائیل نشانه صدق او نبوده است.»

و در سوره قصص آیه ۵۲ فرمود:

﴿ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ

قَالُوا ءَأَمْنَا بِهِ إِنْهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا ﴾ (قصص: ۵۲-۵۳)

و در سوره عنکبوت آیه ۴۷ فرموده:

﴿ فَالَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴾ (عنکبوت: ۴۷)

و در سوره اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ

فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾

و در سوره مدثر آیه ۳۱ فرموده:

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾

و در آیه ۲۰ سوره انعام فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾

و همچنین در سوره بقره آیه ۱۴۶ و سوره آل عمران آیه ۸۱ و بسیاری از آیات دیگر که غالباً در سوره‌های مکی آمده و همه شاهد بر آنست که مقصود از جمله: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، علمای اهل کتاب می‌باشد. و حتی در همین سوره رعد، چند آیه قبل از این آیه یعنی در آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾

و در آخر سوره هم می‌فرماید:

﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳)

آیا این آیات مصدق و مؤید یکدیگر نیستند که علمای یهود و نصاری شهادت می‌دادند که محمد ﷺ رسول از جانب خدا است، و بسیاری از ایشان نیز در همان زمان ایمان آوردند چنانکه در آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره مائده آمده و گویای این حقیقت و واقعیت است که: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» همان علمای انجیل و تورا می‌باشد.

بنابراین نمی‌توان از این همه آیات صرف نظر نموده گفت: مقصود از «وَمَنْ

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، علی عليه السلام است که در حین نزول بسیاری از این آیات هنوز

مکلف نشده بود. آیا می‌توان بوسیله اخبار مجعوله که راویان آن از غلاة و کذابین بوده‌اند با قرآن بازی نموده و گفت: خدا به کفار فرموده اگر رسالت محمد را باور ندارید از طفلی که در خانه او بزرگ شده بپرسید و شهادت او را بپذیرید؟! مقصود غلاة از بیان این قبیل خرافات آنست که برای علی علیه السلام ولایت تکوینی بتراشند، از مهمترین روایاتی که به آن تمسک نموده‌اند روایت کافی است در باب «نادر فی ذکر الغیب» در جلد اول، ص ۲۵۷ که سدیر گفته من و ابوبصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق بودیم که: «إذ خرج عاینا و هو مغضب فلما أخذ مجلسه قال ما عجا لأقوام یزعمون أنا نعلم الغیب! ما یعلم الغیب إلا الله عزوجل لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار...» تا آخر آن که می‌گوید حضرت فرمود: «علم الكتاب و الله کله عندنا»، پس این قبیل روایات قطع نظر از ضعف سند، متن آنها دارای ضد و نقیض است. آیا با این روایات می‌شود گفت: مردمی که در اول بعثت خود پیامبر را قبول ندارند چون علی شهادت دهد قبول کنند؟ آیا گوینده این کلام را مسخره نمی‌کنند؟ در تاریخ اسلام شواهد بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منکرین نبوت خود را حواله به علمای یهود و نصاری داده. از آن جمله قضیه عبدالله بن سلام و اسلام او و شهادت بر رسالت رسول خدا است. ولی کوچکترین دلیل و خبری وجود ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای اثبات نبوت خود مردم را حواله به علی علیه السلام داده باشد. حتی بعضی از آقایان که خواسته علی علیه السلام را به خدائی برسانند و ولایت تکوینی برای او بتراشند و بر ما رد نوشته‌اند، خواسته‌اند با استدلال به روایات مجعوله این آیه را دلیل بگیرند برای ولایت تکوینی علی علیه السلام. در جواب ایشان باید گفت: کفار وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیلی بر رسالتش می‌خواهند، پیامبر در جواب کفار، باید برای رسالت خود دلیل بیاورد، نه آنکه بجای دلیل، ایشان را حواله به علی علیه السلام دهد، و یا دلیلی بر اثبات

ولایت تکوینی علی بیاورد، کفاری که اصلاً خود پیامبر را به پیامبری قبول نداشتند. معلوم نیست این آقایان که با آیات قرآن بازی می‌کنند مقصودشان چیست؟ اگر می‌خواهند وجوب ولایت یعنی دوستی علی علیه السلام را ثابت کنند، این را که کسی منکر نیست تا به استدلال محتاج باشد، و اگر می‌خواهند زمامداری و خلافت علی علیه السلام را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت کنند، تازه اینهم فایده عملی ندارد زیرا نمی‌توان علی علیه السلام را زنده کرد و او را به تخت خلافت نشانید، و اگر می‌خواهید برای علی ولایت تکوینی برای جهان هستی ثابت کنید که علی، قیوم و خالق و رازق جهان باشد، این هم نتیجه‌اش فقط شرک به خدا و خسران قیامت خواهد بود، و بعلاوه اگر آن امام چنین ولایتی داشته باشد به حال ایشان فایده‌ای ندارد و مقداری از ولایت خود را به ایشان نمی‌بخشد. گویا ایشان بدنبال عقل خود نمی‌روند.

و ممکن است مقصود از جمله: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مردم دانشمندی باشد که علمی به قرآن و فصاحت و بلاغت و رموز علمی آن دارند که ایشان گواهی بر رسالت آن حضرت خواهند داد. در اینجا تمام شد ترجمه سورة رعد.

سورة ابراهيم
مکيه و هي اثنتان وخمسون آية

سورة ابراهيم مکي و داراي ۵۲ آيه مي باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ * الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این قرآن کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به ارادهٔ پروردگارشان از تاریکی‌ها خارج کرده به طرف نور ببری به راه خدای عزیز ستوده (۱) خدائی که هر چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست و وای بر کافرین از عذاب روز سخت (۲) آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و مردم را از راه خدا باز می‌دارند و کجی راه خدا را می‌جویند ایشان در گمراهی دوری هستند (۳).

نکات: مقصود از ظلمات تاریکی کفر و شرک و خرافاتست و مقصود از نور، توحید و راه راست و هدایت و سعادت است چنانکه در عطف بیان نور فرموده: «إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». و ظلمات را جمع آورده، ولی نور را مفرد، برای اینکه راه‌های باطل متعدد و راه حق یکی است. و راه حق، نور است برای اینکه راه خدای عزیز حمید است که عزیز و قادر است بر هر چیز و کارهای او قبیح

نیست، پس او ستوده است. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ دلالت دارد که خدا ارادهٔ ایمان نموده و از مکلفین ایمان را خواسته است.

و «يَسْتَحِبُّونَ» و استحباب بمعنی طلب محبة الدنیا می باشد انسان گاهی چیزی را دوست می دارد ولیکن میل ندارد آن چیز محبوب او باشد مانند کسی که میل به حرام دارد، ولی نمی خواهد که حرام محبوب او باشد. اما اگر کسی چیزی را دوست داشت و محبت آن را طالب بود او کمال رغبت و محبت را نسبت به آن چیز دارد، لذا در این آیه تعبیر به «يَسْتَحِبُّونَ» شده که دلالت بر کمال و نهایت رغبت دارد. و کلمه «عَلَى الْأَخِرَةِ» دلالت دارد که دنیای مذموم آنست که آن را بر آخرت ترجیح بدهی و إلا اگر ترجیح ندهد مذموم نیست. و مقصود از جمله «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» این است که میل دارند راه خدا را کج نشان دهند و لذا شبهات و شکوکی در آن القاء می کنند و حيله می نمایند تا کسی به آن رغبت نکند، و «وَيَبْغُونَهَا» در اصل «ی بگون لها» بوده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ*

توجه: و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا اینکه برای ایشان بیان کند، پس خدا گمراه می کند هر کس را بخواهد و هدایت می کند هر کس را که بخواهد و اوست عزیز حکیم (۴).

نکات: «إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» دلالت دارد که حقایق شرعیه نداریم و آنچه در شرع آمده تماماً حقائق لغویه است. و بعضی از اشخاص استدلال کرده اند به جمله «بِلِسَانِ قَوْمِهِ» که محمد ﷺ مبعوث است فقط به قوم خودش که عرب باشند و گفته اند معجزه بودن قرآن را طوائف دیگر جز عرب نمی دانند و

نمی فهمند و قرآن حجت بر غیر عرب نیست. جواب ایشان داده شده به اینکه: مقصود از «قَوْمِهِ» همان اهل شهر او می باشد نه تمام مردم، بدلیل آیات دیگری که درباره انبیاء نازل شده و کلمه «قَوْمِهِ» اطلاق بر اهل ایشان شده نه بر تمام اهل زبان او. و اما اینکه محمد ﷺ مبعوث بر تمام بشر است از آیات دیگر استفاده می شود قطع نظر از این آیه، مانند آیه:

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ﴾ (الأعراف: ۱۵۸)

و آیه:

﴿ قُلْ لئن اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴾ (الاسراء: ۸۸)

که تحدی شده با جن و انس. و آیه:

﴿ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ﴾ (النساء: من الآية ۷۹)

و آیه:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾ (الانبیاء: ۱۰۷)

و همچنین آیات دیگر. و مقصود از جمله: «بِلِسَانِ قَوْمِهِ» این است که قوم او بهتر بفهمند و بر اسرار و حقائق شرع واقف شوند و از غلط و خطا مصون بمانند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ * وَإِذْ قَالَ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَخْرَجَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْعُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ
وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ *

ترجمه: و به یقین موسی را با آیات خودمان فرستادیم که بیرون آور قومت را از تاریکی‌ها بسوی نور و روزهای خدا را به یادشان آور بدرستی که در آن البته آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگزاری (۵) و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: بیاد آرید نعمت خدا را بر خودتان هنگامی که شما را از آل فرعون نجات داد که شما را به بدی عذاب شکنجه می‌کردند و پسران شما را ذبح می‌کردند و زنان شما را زنده می‌گذاشتند (برای بیگاری) و در این امر بلاء بزرگی از پروردگارتان وجود داشت (۶).

نکات: پس از آنکه حق تعالی به رسول خود فرموده مردم را از تاریکی‌ها بیرون آور، برای تسکین قلب و ثبات قدم او در شدائد، کیفیت صبر انبیاء و شدائد ایشان را در مقابل قوم خودشان تذکر می‌دهد. و مقصود از «ایام الله» روزهای سختی و خوشی انبیاء بوده از قبیل روزهای شکنجه بنی اسرائیل و روزهای نزول «من» و «سلوی» که باید در روزهای سخت صبر کنند و روزهای راحت و نعمت شکر گزارند.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ^ط وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ* وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأِنَّ اللَّهَ لَعَنِي^ق حَمِيدٌ* أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ^ث وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ^ج جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ*

ترجمه: و هنگامی که اعلان مؤکد نمود پروردگارتان که اگر شکر گزارید برای شما محققا (نعمت‌ها را) زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید محققا عذاب من

سخت است (۷) و موسی گفت: اگر شما و تمام اهل زمین کافر شوید پس محققاً خدا بی‌نیاز و ستوده است (۸) آیا برای شما خبر آنانکه پیش از شما بودند نیامد خبر قوم نوح و عاد و ثمود و آنانکه پس از ایشان بودند که شماره و احوال ایشان را جز خدا نمی‌داند، رسولان‌شان با دلیل‌های روشن آمدند پس ایشان دست‌های خود را به دهانشان بردند و گفتند: براستی که ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید کافریم و ما از آنچه ما را به آن می‌خوانید در شکیم شکی که تهمت‌آور است (۹).

نکات: تَأَذَّنَ با آذن یک معنی دارد، ولی تَأَذَّنَ از باب تفعیل و آن اعلان با تأکید است. و مقصود از شکر در این آیات این است که انسان نعمت‌های منعم را بشناسد و به آن اعتراف کند و آن نعمت‌ها را در مصرفی که منعم معین فرموده صرف کند. و شکی نیست بنده شکور نسبت به مولای خود یعنی خدا بیشتر محبت دارد و نسبت به نعم او قدر دانست، و چنین صفتی منبع تمام خیرات خواهد شد، و او را از توجه به غیر خدا منصرف خواهد کرد و او را به سعادت می‌کشاند. و کلمه «لَغْنِي حَمِيدٌ»، دلالت دارد که:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشینند گرد و جمله: «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» دلالت دارد که هیچ کس حتی پیغمبر اسلام عدد انبیاء و افراد امت‌ها و احوال آنان را نمی‌داند جز خدا. پس این آیه مخالف است با آن اخباری که می‌گویند رسول خدا ﷺ و یا امام، «علم بماکان و ما یكون إلی یوم القیامة!» دارد، زیرا شماره انبیاء و احوال اُمم گذشته آنان از «ماکان» است که رسول خدا ﷺ طبق این آیه علم به آنها ندارد. و مقصود از «فَرُدُّوْا أَيْدِيَهُمْ فِيْ أَفْوَاهِهِمْ» اگر ضمیر «فِيْ أَفْوَاهِهِمْ» برگردد به اقوام، این است که دست‌ها را به دندان‌ها می‌گزینند از کثرت خشم و یا در دهان خود می‌گذاشتند

برای تعجب و جلوگیری از سخن انبیاء باشاره و یا جلوگیری از خنده و یا بعنوان استهزاء. و اگر ضمیر «فِي أَفْوَاهِهِمْ» برگردد به انبیاء، معنی چنین است که دست‌های خود را در دهان انبیاء می‌گذاشتند برای ممانعت از سخن انبیاء و منع تبلیغ، و یا خود انبیاء دست بر دهان می‌گذاشتند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ
 مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيِّءٍ قَالُوا إِنَّا نَتَمَرُّ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا
 تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُّونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ*

ترجمه: رسولان ایشان گفتند: آیا در خدا شکی است (خدائی) که هستی‌دهنده آسمان‌ها و زمین است شما را می‌خواند تا از گناهان شما بیامرزد و شما را تا مدت معینی مهلت می‌دهد و مرگ شما را عقب می‌اندازد، قوم گفتند: شما نیستید مگر بشری مانند ما می‌خواهید ما را از پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند باز دارید، پس دلیل روشنی برای ما بیاورید (۱۰).

نکات: جمله: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ...» دلالت دارد که در وجود خدای عالم قادر شکی نیست، یعنی فطرت هر بشری است لذا اگر به طفل سیلی بزنی فریاد می‌کند چرا زدی، یعنی فطرتا می‌داند یک فاعل مختاری سیلی به او زده و فطرتا درخواست دارد که جزائی به زنده سیلی داده شود و وجدان او به جزاء قضاوت می‌کند، و دیگر اینکه فطرت او قضاوت می‌کند که باید قانون و مقننی باشد که کمیت جزاء را معین کند. و جمله: «إِنَّا نَتَمَرُّ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» دلالت دارد که کفار سه دلیل داشتند بر نفی نبوت انبیاء. و این سه دلیل ایشان هر سه شبهه‌ای بیش نبود: اول: اینکه تمام افراد انسان که در تمام ماهیت متساویند ممکن نیست چنین تفاوتی پیدا کنند که یکی رسول از طرف خدا گردد و از

غیب خبر گیرد و با فرشتگان مربوط باشد. شبهه دوم: تقلید، که می‌گفتند: بعید است که هزاران نفر از آباء و اجداد و علما و بزرگان ما نفهمیده باشند و این یک نفر بطلان راه ما را نفهمیده باشد. شبهه سوم: اینکه شک داشتند در اینکه این دلایل انبیاء دلالت بر صدق ایشان دارد یا خیر؟ پس می‌گفتند: دلیل روشن‌تری و معجزه‌ای که دلخواه ما است بیاورید. حق تعالی از قول انبیاء جواب هر سه شبهه ایشان را در آیه ذیل می‌دهد:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَىٰ اللَّهِ وَقَدْ هَدٰنَا سُبُلًا ۗ وَلِنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذٰیْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ *

ترجمه: رسولان ایشان گفتند: نیستیم ما مگر بشری مانند شما ولیکن خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد و ما قدرتی نداریم که برای شما معجزه‌ای بیاوریم مگر به اراده خدا و ایمان آورندگان باید بر خدا توکل کنند (۱۱) و چرا توکل بر خدا نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌های خودمان هدایت کرد و البته باید بر آنچه به ما آزار رسانیده‌اید صبر کنیم و بر خدا باید توکل کنندگان توکل کنند (۱۲).

تکات: «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» این جمله جواب است در مقابل کفار که می‌گفتند: شما مانند ما بشری هستید! که می‌گوید: امکان دارد خدا بر بشری منت گذارد و او را به وحی خود ممتاز گرداند. و اما شبهه دوم کفار این بود؛ تمام گذشتگان و دانشمندان ما آیا نفهمیده‌اند، آیا فقط این رسول نفهمیده؟ جواب آن نیز جواب شبهه اول است که ممکن است خدا بر بشری منت گذارد و او را به بطلان عقائد شما آگاه سازد. و اما شبهه سوم که دلیل

روشن تر و معجزه‌ای بیاورد، پس جمله: «وَمَا كَانَ لَنَا...» جواب آنست. و اما باقی آیه جواب است بر تهدید قوم که می‌گفتند: می‌زنیم و می‌کشیم.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي
 مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ
 بَعْدِهِمْ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ * وَأَسْتَفْتِحُوا وَخَابَ
 كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * مِّنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا
 يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۚ وَمِن
 وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ *

ترجمه: و آنانکه کافر بودند بر رسولان خود گفتند: بدون شک شما را از زمین خود خارج می‌کنیم و یا اینکه بر گردید در کیش ما پس وحی کرد به ایشان پروردگارشان که البته هلاک می‌کنیم ستمگران را (۱۳) و البته شما را پس از ایشان ساکن آن زمین می‌گردانیم این بهره برای کسی است که از مقام من بترسد و از وعده عقابم بهراسد (۱۴) و طلب فتح کردند و نومید شد هر سرکش حق ناپذیری (۱۵) از پس و پیش او دوزخ است و از آب زرداب جراحی به او نوشانده شود (۱۶) جرعه جرعه نوشد و باسانی فرو نبرد و از هر طرف او را مرگ برسد در حالی که نمیرد و از پس و پیش او عذابی است سخت (۱۷).

نکات: چون در هر زمانی اهل حق کم و اهل جهل و باطل زیادند لذا اهل باطل جرئت دارند و به سفاهت و تهدید می‌پردازند، چنانکه زمان ما نیز چنین است که هر کس حقی را اظهار کند، بد می‌گویند و تهدید می‌نمایند ولی در عین حال خدا فرموده: «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ» (الصافات: ۱۷۳). و مقصود از کلمه: «مَقَامِي»، مقام عظمت و یا پیشگاه مقدس الهی است در محکمه قیامت.

بعضی «وَأَسْتَفْتَحُوا» را بکسر تاء خوانده و فعل امر دانسته‌اند که خطابِ الهی به انبیاء باشد.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أََعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ
لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ * أَلَمْ تَرَ
أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۚ إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ
جَدِيدٍ * وَمَا ذَٰلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ بِعَزِيزٍ *

ترجمه: داستان آنان که به پروردگارشان کافر شده‌اند اعمال ایشان مانند خاکستری است که باد سختی به آن بوزد در روز تندبادی، بر چیزی از آنچه کسب کرده‌اند قدرتی ندارند این خود گمراهی دوری است (۱۸) آیا ندیدی که خدا آسمان‌ها و زمین را بحق (نه باطل و بیهوده) آفریده، اگر بخواهد شما را می‌برد و مخلوق جدیدی می‌آورد (۱۹) و این بر خدا دشوار نیست (۲۰).

تکات: در آیه ۱۸ اعمال کفار به توده خاکستری که باد آن را نابود و متفرق سازد تشبیه شده، وجه شبه در اینجا نابودی اعمال و بی‌فایده بودن آنست مانند نابودی و بی‌فایده بودن خاکستری که پراکنده شده که به هیچ دردی نمی‌خورد و کسی نتواند آن را جمع کند و از آن بهره برد. و آیه ۱۹ و ۲۰ نیز دلالت دارد که یکی از صفات اختصاصی حق تعالی بردن و نابود کردن موجودات و ایجاد کردن معدوم است که فلاسفه محال و یا مشکل می‌دانند ولی خدا فرموده بر خدا مشکل و دشوار نیست.

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ
أَنْتُمْ مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ ۚ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ
سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ *

ترجمه: و تماماً از قبور برای امر خدا بیرون آیند پس آنان که ضعیفند به آنان که بزرگی کردند گویند که ما تابع شما بودیم پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کننده‌اید و از ما کفایت می‌کنید، گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما هم شما را هدایت کرده بودیم مساوی است بر ما چه جزع کنیم و یا صبر نمائیم برای ما جای گریزی نیست (۲۱).

نکات: این آیه دلالت بر حرمت تقلید دارد، یعنی هر گاه مرجع، گمراه بود و یا حکمی بر خلاف ما أنزل الله داد، پیروان و مقلدین او روز قیامت نمی‌توانند وزر و وبال خود را به گردن مرجع خود بگذارند، و اگر به مرجع بگویند «فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»، شما می‌توانید عذاب را از ما کفایت کنید؟ آن بزرگان می‌گویند: برای ما و شما فراری از عذاب نیست. با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین بی‌خبر مانده و هر دسته به دنبال بزرگان خود افتاده و عقائد و اعمال خرافی را که ضد قرآنست پذیرفته‌اند به بهانه تقلید و یا سکوت مرجع.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ۗ فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ۗ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ۗ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ۗ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*

ترجمه: و چون کار گذشت شیطان گوید: بدرستی که خدا شما را وعده حقی داد و من شما را وعده دادم پس با شما خلاف کردم و مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم پس مرا اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما فریادرس من نیستید

براستی که من به آنچه از پیش (در دنیا) مرا شریک خدا ساختید کافر (قبول ندارم) براستی که ستمگران برایشان عذاب دردناک است (۲۲).

نکات: جمله **لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ** دلالت دارد که چون کار از کار گذشت و تکلیف دوزخی و بهشتی معلوم شد و حکم خدا به عذاب و یا ثواب تعلق گرفت بحث و عداوت شیطان و پیروانش شروع خواهد شد. و جمله: **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّن سُلْطٰنٍ** دلالت دارد بر اینکه شیطان تسلطی بر بشر ندارد، بشر بمیل نفس خود به خطا می‌رود بدلیل جمله: **وَلَوْ مُوَأْ أَنْفُسَكُمْ** در این آیه. و مقصود از جمله: **إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ**، اینست که پیش از شما کافر شدم به آن خدائی که مرا شریک او قرار داده‌اید در اطاعت. و ممکن است ما در «بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ» را ماء مصدریه بگیریم، پس معنی چنین می‌شود من به شرک آوردن شما در اینکه مرا مطاع قرار دادید مانند خدا، کافر و این شرک شما را قبول ندارم. و مقصود از **قَبْلُ**، همین دنیاست که در دنیا شیطان را مطاع قرار دادند. معلوم می‌شود اطاعت غیرخدا یک نوع از شرک است.

وَأَدْخَلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ^ط تَحِيَّٰتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ * أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً
طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ
بِإِذْنِ رَبِّهَا^ق وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ
كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ *

ترجمه: و آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام دادند وارد بهشت‌هایی شوند که از زیر آنها نهرها جاری است جاودانند باراده

پروردگارشان، تحت ایشان در آنجا سلام است (۲۳) آیا ندیدی چگونه خدا مثل زده است کلمه پاکیزه را مانند درخت پاکیزه، اصل و ریشه آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است (۲۴) میوه خود را در هر زمانی باراده پروردگارش می‌آورد و خدا مثل‌ها برای مردم می‌زند که ایشان پند گیرند (۲۵) و مثل کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین ریشه‌کن شده باشد که قراری برای آن نباشد (۲۶).

نکات: چون فرجام پیروان رؤساء و شیاطین را بیان کرد، در این آیات به سرانجام اهل ایمان اشاره کرده و فرموده: **وَأُدْخِلْ ... بضم همزه که فعل مجهول باشد و مقصود آن که ایشان را با تشریفات وارد بهشت کنند نه آنکه خودشان به بهشت در آیند.** و مقصود از کلمه پاکیزه، کلمه: «لا إله إلا الله» و توحید است که ریشه آن در اعماق دل‌ها و شاخ و برگ آن پیدا و عبارتست از اعمال حسنه و عبادات و خدمات به بندگان خدا و اخلاق زیبا. و اما کلمه خبیثه عبارت است از کفر و شرک که شاخ و برگ آن نتایج سیئه و اخلاق رذیله و اعمال زشت و اذیت و آزار و ظلم و ستم می‌باشد، چنانکه درخت بی‌ریشه که قرار ندارد و میوه خوب نمی‌دهد، کفر و شرک نیز چنین است، انسان مشرک ثبات قدمی در خیر ندارد و هر روز متمایل به یک بت و یا باب الحوائجی است.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
 وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ^ج وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ* أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ
 اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا^ط وَبَسَّ الْأَقْرَابُ*
 وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ^ث قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى
 النَّارِ*

ترجمه: خدا آنان را که ایمان آورده‌اند ثابت می‌دارد بسبب قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت و ستمگران را به گمراهی می‌گذارد و خدا آنچه بخواهد می‌کند (۲۷) آیا کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند ندیدی کسانی که قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند (۲۸) یعنی دوزخ وارد آن می‌شوند در حالی که بد جای قرار است (۲۹) و برای خدا ماندها قرار دادند تا از راه او گمراه گردانند بگو کامرانی کنید زیرا که بازگشت شما بسوی آتش است (۳۰).

نکات: جمله «يُثَبِّتُ اللَّهُ...» دلالت دارد که حق تعالی دل اهل توحید را از لغزش و از کفر حفظ می‌کند و از تزلزل‌های فکری نجات می‌دهد، بخلاف آنان که به خدا ایمان ندارند که همواره متزلزل و در عقیده‌ای نیستند، موحدین وقت رفتن از دنیا و همچنین وقت زنده شدن برای حضور در قیامت در حفظ الهی بوده و عقیده ثابت ایشان باعث نجاتشان می‌شود (ببرکت کلمه توحید) و مأمورین قبض روح کلمه توحید را به آنان یادآوری می‌کنند. و در حدیثی آمده که چون فرزند آدم به آخرین ساعات دنیا و اولین ساعات آخرت برسد، مال و فرزند و عمل او در نظرش مجسم می‌شود پس توجهی به مال خود کند و بگوید: «و الله انی کنت علی ک حریصاً فما لی عندک؟» در جواب می‌گوید: خذ منی کفنک، پس توجهی به فرزندش کند و گوید: «و الله انی کنت لکم محبا و علی کم لخاصی فماذا لی عندکم؟» در جواب می‌گویند: ما تا لب قبر می‌آئیم و ترا در آن پنهان می‌کنیم، پس توجهی به عمل خود کند و بگوید: «و الله انی کنت علی ک لزاهدا و کنت علی ثقیلاً فماذا لی عندک؟» در جواب می‌گوید: من قرین تو و با تو هستم در قبر و حشر و نشر تا در محضر پروردگار و محکمه او، پس اگر موحد باشد فرشتگان رحمت با بهترین عطرها و نیکوترین منظره‌ها برای قبض روح او حاضر شوند و اگر غیر موحد باشد بعکس آن.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ* اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا
لَّكُمْ* وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُوكَ لِيَتَّجِرَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ* وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ*
وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ* وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ* وَءَاتَاكُمْ مِّن
كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ
كَفَّارٌ*

ترجمه: به بندگانم که ایمان آورده‌اند بگو: نماز را بپا دارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم قبل از اینکه روزی بیاید که در آن داد و ستد و دوستی نیست، پنهانی و آشکارا انفاق کنند (۳۱) خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آب را نازل کرد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما از زمین در آورد و برای شما کشتی را مسخر کرد تا در دریا بامر او جاری شود و نهرها را برای شما مسخر کرد (۳۲) و برای شما این آفتاب و ماه را مسخر کرد که هر دو بعبادت خود بشتابند و برای شما این شب و روز را مسخر کرد (۳۳) و به شما هر چه خواستید داد و اگر نعمت خدا را بشمارید بشماره نیاورید بدرستی که این انسان ستمکار و کفران‌کننده است (۳۴).

نکات: يُقِيمُوا و وَيُنْفِقُوا در آیه ۳۱ بمعنی؛ لی‌قی‌موا و لی‌نفقوا که امر غایب است می‌باشد تا جواب وقت شود برای قُل و لذا مجزوم شده است بحذف نون. و حق تعالی در این آیات ده قسم از نعمت‌های عمده آشکارای خود را شمرده و از جمله خَلَقَ السَّمَوَاتِ... شروع کرده تا مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ، که دلالت دارد هر چه مورد احتیاج بشر بوده خدا به او عطا فرموده و سپس فرموده اگر

نعمت‌های او را بشمارید، بشماره نیاورید. آری چنین است هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات و چون بیرون آید مفرح ذات. جایی که در هر نفسی دو نعمت بلکه صدها نعمت باشد کی می‌توان تمام نعم ظاهری و باطنی و بدنی و روحی و دینی را شماره کرد؟ وی انسان در عوض شکر، کفران می‌کند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ
الْأَصْنَامَ * رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّونَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ * فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي * وَمَنْ
عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ
عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي
إِلَيْهِمْ * وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ *

ترجمه: و یادآور هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را محل امن قرار ده و مرا و فرزندانم را دور بدار از اینکه بتان را بپرستیم (۳۵) پروردگارا بدرستی که این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس آنکه از من پیروی کند از من است و آنکه مرا عصیان کند پس محققاً تو آمرزنده رحیمی (۳۶) پروردگارا براستی که من بعضی از ذریه خود را ساکن نمودم در وادی و دامن کوهی بدون زراعت نزد خانه محترم تو تا بر پا دارند نماز را پس دل‌های برخی از مردم را بسوی ایشان متمایل نما و از میوه‌ها به ایشان روزی ده باشد که ایشان شکرگزاری کنند (۳۷).

نکات: اگر کسی اشکال کند که درخواست ابراهیم علیه السلام به اینکه شهر مکه، شهر امن و امان باشد و فرزندانش بت پرست نباشند عملی نیست و عملی نشد! زیرا در مکه جنگ‌ها واقع شده و فرزندان او اکثر بت پرست بودند. جواب این است که دعای ابراهیم مستجاب نشد ولی نتیجه دعای او این شد که مردم حجاز و اولاد او بفهمند حضرت ابراهیم از امن بودن مکه و از نپرستیدن بت خرسند و

از خلاف آن بیزار است. و ضمیر در «أَضَلَّن» بر می‌گردد به بتها با اینکه بتها غیر ذوی العقول می‌باشند باعتبار اینکه این بت‌ها تمثالهایی برای انبیاء و صلحاء بوده‌اند، چنانکه در سوره انبیاء نیز از قول ابراهیم آمده که به قوم خود فرمود: « مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ». مخفی نماند چون طائفه جرهم در حول و حوش مکه بودند و اینان از فامیل هاجر بودند، لذا حضرت ابراهیم هاجر را به آنجا آورد و إلا عقلانی نیست که بچه خود را در بیابانی بی‌آب و علف تنها بگذارد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمُ مَا خُفِيَ وَمَا نُعَلِنُ وَمَا نَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِي * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ *

ترجمه: پروردگارا برستی که تو می‌دانی آنچه ما پنهان می‌داریم و آنچه آشکار می‌کنیم و بر خدا چیزی در زمین و آسمان پوشیده نیست (۳۸) ستایش مخصوص خدائی است که به من در پیری اسماعیل و اسحاق را بخشید بدرستی که پروردگرم بطور مسلم شنونده دعاست (۳۹) پروردگارا مرا بر پا دارنده نماز قرار بده و بعضی از فرزندانم را، پروردگار ما دعای مرا بپذیر (۴۰) پروردگار ما مرا و والدینم و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا شود بیامرزد (۴۱).

نکات: حضرت ابراهیم قبل از هر دعائی از خدا امنیت خواست سپس دعاها را دیگر را، معلوم می‌شود امن و امنیت بهترین نعمت‌ها است. از بعضی دانشمندان سؤال کردند: صحت بهتر است و یا امنیت؟ در جواب گفت: امنیت! و دلیل بر آن این است که اگر پای گوسفندی بشکند، پس از زمانی خوب می‌شود ولی اگر آن را با گرگی در یکجا نگهداری، چیزی نمی‌خورد تا بمیرد. و مقصود از جمله:

وَهَبَ لِي عَلَيَ الْكِبَرِ... اینست که در سن پیری خدا به او فرزند داد چنانکه در سورة هود آیه ۷۲ و در مقدمه سورة يوسف ذکر کردیم.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ^ج إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ* مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ^ط وَأَفْعِدُهُمْ هَوَاءً* وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُحِبُّ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ^ق أَوْلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ* وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ* وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ*

توجه: و البته گمان مبر که خدا غافل است از آنچه ستمگران عمل می کنند همانا حساب ایشان را برای روزی که در آن روز چشمها باز می ماند عقب می اندازد(۴۲) بشتاب می دوند در حالی که سرها رو به بالا است چشمشان بسوی ایشان بر نمی گردد و دلهاشان خالی است(۴۳) و مردم را بترسان از روزی که عذاب بر ایشان بیاید پس ستمگران بگویند پروردگارا تا مدت نزدیکی ما را تمدید کن که دعوتت را اجابت می کنیم و رسولان را پیروی خواهیم کرد، گفته شود آیا شما نبودید که قبلاً قسم می خوردید که برایتان زوالی نیست(۴۴) و خود ساکن شدید و نشستید در مساکن و جایگاه آنانکه به خودشان ستم کردند و برای شما معلوم شد که چگونه با ایشان رفتار کردیم و برای شما مثلها زدیم(۴۵) و بتحقیق مکر خود را انجام دادند و نزد خداست جزای مکر ایشان و مکرشان چنین نبود که کوهها از آن زائل شود(۴۶).

نکات: مقصود از جمله: **مُقْنَعِي رُءُوسِهِمْ**؛ ناکسی رءوسهم می‌باشد به لغت قریش و این احتمالی است. و مقصود از جمله: **لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ**، این است که از ترس چشم خود را حرکت نمی‌دهد. و مقصود از جمله **مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ**، این است که می‌گفتند: برای ما زوال و انتقالی از این سرا به سرا دیگر نیست. و جمله: **مَكْرُوا مَكْرَهُمْ** ... دلالت دارد که ایشان هر چه توانستند برای از بین بردن رسول خدا ﷺ کوشیدند و مکر و کیدشان را بکار انداختند و مکرشان برای این بود که کوه رسالت و کوه صبر و کوه وقار و کوه استقامت را از بین ببرند، ولی موفق نشدند، و این مثلی است برای تهویل. **وَإِنْ كَانَتْ** در اینجا بمعنی؛ ما کان می‌باشد.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعَدِيهِ رُسُلَهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ * يَوْمَ تُبَدَّلُ
 الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ ۗ وَرَزَوُا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ * وَتَرَى
 الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَى
 وُجُوهُهُمُ النَّارُ * لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ *
 هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ ۗ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو
 الْأَلْبَابِ *

ترجمه: پس گمان مبر که خدا وعده‌ای که به رسولانش داده خلاف کند زیرا خدا عزیزی است صاحب انتقام (۴۷) روزی که این زمین به غیر این زمین و این آسمان به غیر اینها تبدیل شود و از قبرها بیرون آیند برای حضور بامر خدای یکتای قهار (۴۸) در آن روز گنهکاران را می‌بینی که در غلها بسته شده‌اند (۴۹) پیراهن ایشان از قطران است و آتش صورت‌هایشان را بپوشد (۵۰) تا هر کسی را

مطابق آنچه کسب کرده جزا دهد برآستی که خدا سریع الحساب است (۵۱) این قرآن بیان کافی و رساست برای مردم و باید به آن ترسانیده شوند و بدانند که همانا او الهی است یکتا و تا خردمندان متوجه شوند (۵۲).

نکات: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ** دلالت دارد که زمین محشر غیر این زمین است. غیریت آن یا بصورت است و یا بماده و یا به هر دو، اگر بصورت باشد معنی چنین می شود که صورت این زمین تغییر می کند، یعنی کوهها و درهها از بین می رود و زمین صاف می شود، و اگر به ماده باشد معنی چنین می شود که زمین معدوم می شود و خدا زمین دیگری خلق می کند. و جمله: **وَلْيُنذِرُوا بِهِ** و همچنین **وَلْيَعْلَمُوا** ... و همچنین **وَلْيَذِّكَّرْ** ... ممکن است لام در اینها لام تعلیل باشد، یعنی، این قرآن نزولش برای این است که به مردم برسد تا بآن انداز شوند تا بدانند که خدا یکتاست تا متذکر شوند، و ممکن است در هر سه مورد لام امر غایب باشد چنانکه در ترجمه ذکر شد.

بهر حال از این آیه چند چیز استفاده می شود:

اول: اینکه دلالت دارد که این قرآن در تمام ما یحتاج إليه الناس از امور دین کافی است.

دوم: اینکه بیانش رسا و مفهوم است و احتیاج به غیر ندارد، منتهی این است که باید هر طالبی جد و جهد کند و دامن همت به کمر زند و مقداری عربی و زبان عرب را بداند تا بفهمد.

سوم: اینکه انداز رسول خدا ﷺ و ارشاد او بواسطه و ببرکت و بسبب همین قرآنست زیرا فرموده: **وَلْيُنذِرُوا بِهِ** ، و بآء در بهء بر این معنی دلالت می کند.

چهارم: اینکه حق تعالی از مردم توحید و علم آن را خواسته بدلیل جمله: **وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ**، و این رد است بر اهل جبر که گفته‌اند خدا از نصاری تثلیث خواسته و از زنادقه و مجوس شرک تشنیه را خواسته.

پنجم: اینکه بجملة **وَلْيَذَّكَّرْ أُولُو الْأَلْبَابِ**، از تمام بشر تذکر و تدبر و تفهم را خواسته و عقل را برای ایشان حجت قرار داده است زیرا غیر از خردمند امکان تدبر و تفکر را ندارد.

سورة الحجر

مکيه و هي تسع وتسعون آية

سورة حجر مکی و دارای ۹۹ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرَّانٍ مُّبِينٍ * رَبُّمَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا
مُسْلِمِينَ * ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَمَا
أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَهَذَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا
يَسْتَعْجِرُونَ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. الف. لام. راء. اینست آیات این کتاب و قرآن روشن (۱) بسا آنانکه کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند (۲) واگذار ایشان را تا بخورند و کامرانی کنند و آروز مشغولشان کند که بزودی خواهند دانست (۳) و ما هلاک نکردیم قریه‌ای را مگر در حالی که برای آن نوشته‌ای بود معلوم (۴) هیچ امتی از اجل خود پیشی نگیرد و پس نماند (۵).

نکات: تنوین قُرَّانٍ برای تنکیر و دلالت بر عظمت آن می‌کند. و جمله: رَبُّمَا يُوَدُّ... دلالت دارد بر اینکه زمانی خواهد رسید که کفار آرزوی اسلام داشته باشند. از رسول خدا ﷺ روایت شده که چون اهل آتش در دوزخ وارد شوند بسیاری از ایشان از اهل قبله و مسلمانند، آن وقت کفار به مسلمین می‌گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟ گویند: چرا، گویند: پس اسلام برای شما فایده نداد، زیرا شما با ما وارد آتشید! گویند: برای ما گناهی است که بواسطه آنها گرفتار

شدیم، پس خدای تعالی امر می‌فرماید: هر کس مسلمانست از دوزخ خارج شود، در آن هنگام کفار می‌گویند: «یالی‌تنا کنا مسلمین». و جمله: **وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمْلُ**، دلالت دارد که آرزوهای دنیوی باعث هلاکت انسان می‌شود، چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «یهرم ابن آدم و یشیب فیه خصلتان؛ الحرص و طول الأمل»، و علی رضی الله عنه فرموده: «إن أخوف ما أخاف علیکم اثنان: اتباع الهوی و طول الأمل فإن اتباع الهوی یصد عن الحق و طول الأمل ینسی الآخرة». و مقصود از جمله: **وَهَذَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ**، این است که مهلت دادن خدا به کفار باعث غرور ایشان نگردد زیرا عذاب دنیا و مرگ در وقت معینی به ایشان می‌رسد.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ* لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلْئِكَةِ إِنْ

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* مَا نُنَزِّلُ الْمَلْئِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ*

ترجمه: و گفتند: ای آنکه ذکر (یعنی قرآن) بر او نازل شده محققاً تو دیوانه‌ای (۶) چرا برای ما فرشتگان را نمی‌آوری اگر تو از راستگویانی (۷) فرشتگان را نازل نمی‌کنیم مگر بحق و در آن هنگام ایشان مهلت داده نباشند (۸).

نکات: یکی از نام‌های قرآن ذکر است زیرا قرآن سبب تذکر به خدا و احکام الهی است، در اینجا نامیده شده سبب بنام مسبب. و مقصود از جمله: **لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلْئِكَةِ**، این است که چرا فرشتگان را نمی‌آوری تا شهادت به صدق ادعای تو بدهند؟ جواب ایشان را خدا داده که اگر ملائکه بیایند باید بصورت مردی بیایند باز کفار تصدیق نخواهند کرد آن وقت لغو و باطل خواهد بود و حال آن که ما ملائکه را بحق نازل می‌کنیم نه بیاطل. و ممکن است بگوئیم درخواست کفار این بوده که چرا ملائکه برای انزال عذاب بر تو نازل نمی‌شوند؟ جواب ایشان

این بوده که اگر ملائکه بیایند دیگر مهلتی برای شما نخواهد بود: وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*

ترجمه: بدرستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی گمان که ما البته آن را نگهبانیم (۹).

نکات: جمله: وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، با قید چند تأکید دلالت دارد بر اینکه خدا حافظ قرآن است: اول، کلمه «إِن» که از حروف مشبیه بالفعل و دلالت بر تأکید دارد. دوم، لا «له»، سوم لام حَافِظُونَ. چهارم، تعبیر کردن این مطلب به جمله اسمیه. پنجم، آوردن متکلم مع الغیر و آوردن لفظ جمع حافظون که دلالت دارد بر اینکه ما که خدائیم و دارای تمام و کمال قدرت و علم هستیم آن را حفظ می کنیم.

و این آیه دلیل محکمی است بر اینکه قرآن از زیاده و نقصان و از ورد باطل بر آن مصون است، و حق تعالی متکفل به حفظ آن شده تا آخر روزگار که امت اسلامی دسته دسته آن را حفظ کنند و هر عصر برای عصر دیگر نقل کنند تا حجت تمام باشد و نیز خدا قرآن را از کید کفار حفظ می کند و از کهنه شدن و اندراس آن را نگه می دارد و این آیه دلیل است بر اینکه آیه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ جزء قرآن است و زیاده نشده.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ* وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ* كَذَلِكَ نَسَلُّكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ* لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ^ط وَقَدْ حَلَّتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ* وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنْ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ* لَقَالُوا

إِنَّمَا سَكِرَتْ أَبْصَرُنَا بَلَّ حَنُّ قَوْمٍ مَّسْحُورُونَ * وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ
بُرُوجًا وَزَيَّنَّهَا لِلنَّاظِرِينَ * وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ
اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ *

ترجمه: و بتحقیق پیش از تو در میان فرقه‌های سابقین (پیامبرانی) فرستادیم (۱۰) و پیامبری برای ایشان نیامد مگر اینکه به او استهزاء می‌کردند (۱۱) بدین گونه آن را در دل‌های گنه‌کاران در می‌آوریم (۱۲) به آن ایمان نمی‌آورند و بتحقیق روش پیشینیان گذشت (۱۳) و اگر بر ایشان دری از آسمان باز کنیم که تمام روز در آن بالا روند (۱۴) هر آینه بگویند که همانا چشمان ما بسته شده بلکه ما گروهی سحر شده‌ایم (۱۵) و بتحقیق در آسمان برج‌هایی قرار داده‌ایم و آن را برای بینندگان زینت دادیم (۱۶) آن را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم (۱۷) مگر آنکه بدزدی گوش فرا دهد که شهابی آشکارا بدنبالش آید (۱۸).

نکات: این آیات برای تسلیت رسول خدا ﷺ و دل‌داری او می‌باشد که اگر به تو استهزا می‌کنند به سایر انبیاء نیز استهزاء می‌کردند و ضمیر **فَسَلُّكُهُمْ** بر می‌گردد به قرآن و ذکر، یعنی بواسطه فرستادن رسول و استهزا و لجاجت و غوغا کردن کفار، دل‌های مجرمین توجه می‌کند به قول طرفین و سخن خدا بر قلوب وارد می‌شود. و جمله: **وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا دَلَالًا** دارد که اگر کفار ملکوت آسمان‌ها را مشاهده کنند، و خود به کروات بالا رفت و آمد کنند باز ایمان نخواهند آورد و عقائد خرافی را از دست نمی‌دهند مانند زمان ما که مسیحیان به کروات بالا دست یافته‌اند و باز هم از خرافات خود دست بردار نیستند. و مقصود از بروج در آسمان، همان ستارگانی است که بشکل برج دوازده‌گانه بنظر می‌رسد. و

جمله: **إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ...** دلالت دارد که شیاطین بالا می‌رفته‌اند و از وحی و یا خبرهایی از فرشتگان، چیزهایی درک می‌کردند که خدا آنان را با شهب خود رانده است.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ*
 وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ* وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا
 خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ* وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنْ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْفَيْنَا كُفُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ* وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ
 وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ* وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ*
 وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ حَاشِرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: و زمین را گشایش دادیم و کوه‌های ثابت را در آن انداختیم و در آن از هر چیزی وزن شده و مقدار معین سنجیده شده رویاندیم (۱۹) در آن وسایل روزی را برای شما و برای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید قرار دادیم (۲۰) و چیزی نیست مگر اینکه نزد ما است خزینه‌های آن و آن را جز باندازه معلومی نازل نمی‌کنیم (۲۱) و بادهای را در حالی که آبستند (و یا برای آبستن کردن) فرستادیم پس نازل کردیم از آسمان آب را پس شما را بآن سیراب نمودیم و شما خزینه‌داران آن نیستید (۲۲) و بدرستی که ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و مائیم ارث برنده (۲۳) و بتحقیق دانستیم پیش‌روندگان از شما را و بتحقیق دانستیم پس ماندگان را (۲۴) و بدرستی که پروردگارت او محشور می‌کند ایشان را بدرستی که او حکیم داناست (۲۵).

نکات: مقصود از جمله: **مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ**، این است که هر گیاهی و هر درختی و هر چیز معدنی که در هوا و در زمین و یا کوهستان‌ها باشد، همه را

خدا باندازه معین متناسب و بقدر احتیاج رویانیده نه زیادتر و نه کم‌تر، آنطور که حکمت اقتضا کرد و همچنین علل و اسباب آنها را بحد معین و اندازه معین قرار داده، مثلاً تابش آفتاب و بارانیدن باران را باندازه‌ای قرار داد که معلول آنها را کافی باشد. و مراد از جمله: «وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ، اگر من موصوله عطف به ضمیر کم باشد، این است که قرار دادیم برای شما و برای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید، یعنی برای نوکر و کلفت و حیوانات شما زمین را محل و وسائل زندگی آنان قرار دادیم، و اگر عطف به مَعِيشِش باشد، معنی چنین می‌شود: قرار دادیم برای شما وسائل زندگی و قرار دادیم برای شما نوکر و کلفت و خادم و حیوانات را که شما رازق آنان نیستید. و جمله: «عِنْدَنَا حَزَائِنُهُ» دلالت دارد که هر چیزی را خدا ایجاد از عدم می‌کند که مقصود خزائن قدرت باشد و بقدر و اندازه معلومی که حکمت اقتضا کند نازل می‌کند. و لَوْ قَح جمع لاقح بمعنی؛ حامل و آبستن است که بادهای ابر را جمع کنند تا از آن باران آید و اگر لاقح بمعنای؛ ملقح باشد که در لغت آمده بمعنی آبستن کنندگان اشجار و نباتات می‌شود که تخم اشجار را تلقیح می‌کند از نر آنها به ماده آنها. و جمله: «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ» دلالت دارد که زنده کردن و میرانیدن منحصر به ذات پروردگار است، بدلیل آوردن ضمیر فصل پس از ضمیر وصل. و مقصود از الْمُسْتَقْدِمِينَ، ممکن است گذشتگان باشند و الْمُسْتَأْخِرِينَ آیندگان. و ممکن است گذشتگان از خود آنان و آیندگان از خود آنان باشد. و ممکن است پیش‌آهنگان در صفوف جنگ و متأخرین آنان باشد. و یا متقدمین در خیر و آنان که کند می‌باشند و یا متقدمین در صف جماعت و متأخرین آنان باشد و مقصود این باشد که ما حال و نیت پیش رونده و بدنبال رونده را می‌دانیم یعنی نیت

آنکه در صف اول جماعت و یا صف دوم جماعت است می دانیم و ممکن است مراد و مرید باشد. و بلکه تمام این معانی مذکوره باشد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
مِنْ نَّارِ السَّمُومِ* وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقُ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَلٍ مِّنْ
حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُر وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُر سَاجِدِينَ*

ترجمه: و هر آینه بتحقیق انسان را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته آفریدیم (۲۶) و پری را از پیش از آتش سوزان آفریدیم (۲۷) و هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: بدرستی که من آفریننده ام بشری را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته (۲۸) پس چون او را معتدل نمودم و از روح در آن دمیدم بیفتید برای او سجده کنان (۲۹).

نکات: الْإِنْسَانَ از انس مشتق است، و لذا فطرتاً مایل به انس با دیگر از افراد هم جنس خود می باشد. جمله: مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ، دلالت دارد که حق تعالی حضرت آدم را از گل و لای گندیده ای که مدتی مانده و صلصال گشته یعنی خشکیده خلق نموده، سپس در آن روح دمیده است. وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ، دلالت دارد که خلقت جن مدت ها قبل از خلقت آدم بوده. و مقصود از کلمه: مِنْ رُّوحِي، اثبات شرافت و اهمیت روح است که اضافه به یاء متکلم شده است و این اضافه، اضافه تشریفی است مانند اضافه در شهر الله و بیت الله.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ* قَالَ يَتَّبِعُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ* قَالَ لَمْ أَكُنْ
لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُر مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* قَالَ فَأَخْرِجْ مَهَا فَإِنَّكَ

رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ * قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ

يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ *

ترجمه: پس از آن ملائکه همگی تمامشان سجده کردند (۳۰) مگر ابلیس که نخواست با سجده‌کنان باشد (۳۱) خدا گفت: ای ابلیس چه شده ترا که با سجده‌کنان نمی‌باشی؟ (۳۲) گفت: من حاضر نبودم برای بشری که او را از گل خشک از لای گندیده آفریده‌ای سجده کنم (۳۳) خدا گفت: پس از آن درجه بیرون رو زیرا تو رانده شده‌ای (۳۴) و بدرستی که بر تو لعنت است تا روز جزاء (۳۵) گفت: پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شوند (۳۶) خدا فرموده: محققا تو از مهلت داده‌شدگانی (۳۷) تا روز وقت معلوم (۳۸).

نکات: بشر جسمی است که می‌توان آن را لمس کرد و مباشرت نمود ولی شیطان موجودی است که از عنصر آتش خلق شده ولی لطیف‌تر از بشر است و لذا حاضر نشد برای آدم سجده کند زیرا او نظر به جسم تیره و تار بشر نمود و از روح او که از عالم قدس است بی‌خبر بود. شیطان مهلت خواست تا روز جزا و اگر خدا او را مهلت می‌داد تا روز جزا باید نمی‌مرد تا روز جزاء، ولیکن حق تعالی فرمود ترا مهلت دادم تا وقت معلوم، زیرا مکلف اگر بداند تا چه وقت زنده است صلاح او نیست و باعث طغیان و غرور او می‌شود ولیکن خدا انتهای زمان او را برای او معین نکرد تا همواره در ترس و اضطراب باشد. و مقصود از وقت معلوم، معلوم عند الله یعنی معلوم عند المتکلم است نه عند المخاطب.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا

عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ * قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي

لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ
أَجْمَعِينَ * هَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ *

ترجمه: گفت: پروردگارا بسبب اینکه مرا گمراه کردی البته البته برایشان زمین را در نظرشان زینت دهم و البته همگی ایشان را گمراه کنم (۳۹) مگر بندگان ترا که از ایشانند خالص شدگان (۴۰) خدا فرمود: آن راهی است که بر عهده من است بیان آن (۴۱) همانا نیست برای تو بر بندگانم تسلطی مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند (۴۲) و بدرستی که دوزخ وعده گاه همه ایشانست (۴۳) برای آن هفت در است برای هر دری پاره‌ای از ایشان قسمت شده (۴۴).

نکات: جمله: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي، دلالت دارد که شیطان گمراهی خود را به خدا نسبت داده و می‌خواسته بگوید چون خدا مرا امر کرد به سجود آدم، وسائل گمراهی مرا فراهم نمود؟ جواب او این است که گمراهی تو از حسد و تکبر خودت بود نه از امر به سجود، زیرا خدا ملائکه را نیز امر به سجود نمود، پس چرا این امر وسیله گمراهی ایشان نشد. و جمله: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، دلالت دارد که شیطان خواسته دروغگو نشود و قول او دروغ نگردد، زیرا می‌دانسته که کید و مکر او در بندگان خالص اثر نکند. پس آنکه احتراز از دروغ ندارد از شیطان پست‌تر است. جمله: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ... دلالت دارد که خدا شیطان را مسلط بر بنی آدم ننمود و بنی آدم باختیار خود عصیان را انتخاب می‌کند. و اسم اشاره در جمله: هَذَا صِرَاطٌ... اشاره به کجاست؟ مورد اختلاف شده، محتمل است اشاره به اخلاص باشد که از مخلصین استفاده می‌شود، یعنی راه اخلاص، راه مستقیم بسوی من، و رونده آن بر من وارد شود. جمله: «هَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ»، دلالت دارد بر اینکه جهنم هفت درب دارد و هر دری را بنام

طبقه‌ای خوانده‌اند، و هر دربی را بالای درب دیگر گفته‌اند. از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: «إن جهنم لها سبعة أبواب، أطباق بعضها فوق بعض فأسفلها جهنم و فوقها لظى و فوقها الحطمة و فوقها سقر و فوقها الجحیم و فوقها السعیر و فوقها الهاویة».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * أَدْخُلُوها بِسَلْمٍ ءَامِنِينَ * وَتَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّٰ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ * نَبِيٌّ عَبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ *

ترجمه: بدرستی که پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه‌هایند (۴۵) سلامت وارد آن شوید در حال امن (۴۶) و آنچه در سینه‌های ایشان از کینه است کنده‌ایم بحال برادرانه بر تخت‌ها برابر یکدیگرند (۴۷) زحمت و رنجی به ایشان نمی‌رسد در آن، و ایشان از آن خارج شدنی نیستند (۴۸) بندگانم را خبر ده که حقا منم آمرزنده رحیم (۴۹) و حقیقتاً عذابم همان عذاب دردناکست (۵۰).

نکات: جَنَّت جمع جنه می‌باشد، پس چنانکه برای دوزخ هفت طبقه بود برای بهشت نیز هشت در و یا هشت طبقه و درجه می‌باشد. و همچنین وَعُيُون جمع عین است و چشمه‌های بهشت نیز متعدد است. و جمله: وَتَزَعْنَا... و جمله: لَا يَمَسُّهُمْ... دلالت دارد که برای اهل بهشت نه عذاب روحی است و نه عذاب جسمی، زیرا اهل دنیا برای تحصیل مقامات آن مبتلا به رنج و عذاب‌های روحی و جسمی می‌باشند ولی برای اهل بهشت همه چیز فراهم است و احتیاج به گرفتاری و سختی‌ها و درد و رنج‌ها ندارند. و ذکر الْعَذَابُ الْأَلِيمُ پس از الْغَفُورُ الرَّحِيمُ در آیات ۴۹-۵۰ برای آنست که بندگان به رحمت خدا مغرور نشوند و

خیال نکنند که چون خدا رحیم است هر گناهی می‌توانند بکنند خیر چنین نیست اگر الْغُفُورُ الرَّحِيمُ است، عذاب او هم الْعَذَابُ الْأَلِيمُ است چنانکه در آیه دیگر فرموده: «اعلموا أن الله شديد العقاب وأن الله غفور رحيم» (المائدة: ۹۸). و در آیات قرآن وقتی ذکر بهشت می‌شود ذکر جهنم نیز بدنبال آن می‌آید.

وَنَبَّهَهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ * قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ * قَالَ أَبَشْرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا تُبَشِّرُونَ * قَالُوا بِشْرَتَكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ * قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ * قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ * إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّا لَمِنَ الْغَابِرِينَ *

ترجمه: و ایشان را از میهمانان ابراهیم خبر ده (۵۱) هنگامی که بر او وارد شدند پس سلام گفتند، گفت: بدرستی که ما از شما ترسناکیم (۵۲) گفتند: نترس بتحقیق ما ترا به پسر دانایی بشارت می‌دهیم (۵۳) گفت: آیا مرا بشارت می‌دهید با اینکه پیری مرا عارض گشته پس به چه چیز بشارت می‌دهید (۵۴) گفتند: ترا طبق واقع بشارت دادیم پس از ناامیدان مباش (۵۵) گفت: و کیست که ناامید گردد از رحمت پروردگارش جز گمراهان (۵۶) گفت: پس چیست مقصود شما ای فرستادگان (۵۷) گفتند که: ما بسوی قوم گنهکاران فرستاده شدیم (۵۸) مگر پیروان لوط که ما تمامشان را نجات دهنده‌ایم (۵۹) جز زن او را که او را از ماندگان با کفار مقدر نمودیم (۶۰).

نکات: ضَيْفٌ، مصدر و اسم جنس است، اطلاق بر جمیع می‌شود. و جمله:

إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ دلاله دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام ملائکه را که بر او وارد

شدند و آنها را پذیرائی و استقبال نموده بود نمی‌شناخت، پس رسولان الهی همه چیز را ندانند. و حضرت ابراهیم از ملائکه میهمان ترسید زیرا آنان دست به طعام ابراهیم دراز نکردند و میهمانی که طعام میل نکند می‌خواهد نمک‌گیر نشود و لابد خیال سوئی در حق میزبان نموده است. و مقصود از **بِغُلْمٍ عَلِيمٍ** حضرت اسحق است.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ * قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ * قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ
بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ * وَأَتَيْنَكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ
بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُ حَيْثُ
تُؤْمَرُونَ * وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَتُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ *
وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَتُولَاءِ ضِيفَى فَلَا تَفْضَحُونَ *
وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُونِ * قَالُوا أَوْلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَلَمِينَ * قَالَ هَتُولَاءِ بَنَاتِي
إِن كُنْتُمْ فَعَلِينَ * لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ *

ترجمه: پس چون فرستادگان به آل لوط رسیدند (۶۱) لوط گفت: بدرستی که شما گروهی ناشناخته‌اید (۶۲) گفتند: بلکه آنچه را که در آن شک می‌داشتند (یعنی عذاب را) آورده‌ایم (۶۳) و برای تو حق را (یعنی عذاب را) آوردیم و همانا ما راستگویانیم (۶۴) پس اهل خود را سیر بده و بیرون بر در پاره‌هایی از شب و قفای ایشان برو و احدی از شما توجهی به عقب نیفکند و بروید به جایی که امر شده‌اید (۶۵) و وحی کردیم بسوی او این امر را که دنباله این قوم بریده شده در حالی که صبح کرده باشند (۶۶) و اهل شهر آمدند در حالی که شادی می‌کردند (۶۷) گفت: بدرستی که ایشان میهمانان منند مرا رسوا مسازید (۶۸) و از خدا بترسید و مرا خوار مکنید (۶۹) گفتند: آیا ترا نهی از

حمایت اهل جهان نکردیم (۷۰) گفت: اینان دختران منند اگر شما قصدی دارید (۷۱) بجان تو که ایشان در مستی خود حیرانند (۷۲).

نکات: حضرت لوط به فرشتگان گفت: **إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ** زیرا چنین هیئتی را ندیده بود بآن مؤدبی. هر چه دیده بود بی ادب و بی ایمان و لذا تعجب می کرد. و مقصود از جمله **بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ** عذاب الهی بود، چون حضرت لوط عليه السلام مردم را از عذاب خدا می ترسانید و در صورت بقاء بکفر، به ایشان وعده عذاب می داد و ایشان در این وعده شک داشتند. و جمله: **«لَعَمْرُكَ...»** قسم است، خدا به هر چیز می تواند قسم بخورد ولی بندگان باید فقط به او قسم بخورند، و **كاف خطاب لَعَمْرُكَ** اگر این خطاب، خطاب به محمد باشد، دلیل می شود که حق تعالی محمد را گرامی داشته که به جان او قسم خورده است. و اگر خطاب **لَعَمْرُكَ** به حضرت لوط باشد این جمله قول فرشتگان است. و بنابراین مقصود از جمله: **إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ**، قوم حضرت لوط است که در سکر کفر بودند، و بنابر اول ضمیر **إِنَّهُمْ** بر می گردد به مشرکین مکه.

فَأَخَذَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سَجِيلٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که داخل روز می شدند (۷۳) پس بالای آن را زیر آن قرار دادیم و بر ایشان سنگهایی از سنگ گل بارانیدیم (۷۴) بدرستی که در این هر آینه نشانههایی است برای اهل فراست (۷۵) و بدرستی که آن بلاد هر آینه براهی است که همواره مورد رفت و آمد است (۷۶) براستی که در این نشانه ای برای مؤمنین است (۷۷).

نکات: بلاد حضرت لوط را سدوم گویند که صدای صیحه بزرگی را شنیدند و از ترس هلاک شدند. و مقصود از جمله: لَيْسَ بِلِمْيَمٍ مُّقِيمٍ، این است که بلاد مخروبه ایشان سر راه حجاز به سوی شام است که همواره مردم رفت و آمد دارند و باید از آنها عبرت گیرند. البته مؤمنین را نشانه عبرت و بیداری است، ولی کفار چنین قضایا را حمل به تصادف کرده و یا از اتصالات و قرانات کواکب می دانند.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ * وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ * وَءَاتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ * وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ * فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ * فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ ۖ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ * إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ *

توجه: و بدرستی که مردم اهل بیشه ستمکار بودند (۷۸) پس، از ایشان انتقام کشیدیم و بدرستی که این دو هر آینه براهی است روشن (۷۹) و بتحقیق مردمان اهل حجر فرستادگان را تکذیب کردند (۸۰) و آیات خود را برای ایشان آوردیم پس اعراض از آنها می کردند (۸۱) و از کوهها خانه می تراشیدند در حالی که ایمن بودند (۸۲) پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که صبح می کردند (۸۳) پس کفایت از ایشان نکرد آنچه را که کسب می کردند (۸۴) و آسمانها و زمین و آنچه را بین آنهاست نیافریدیم مگر بحق و بی گمان ساعت قیامت آمدنی است پس گذشت کن گذشتن نیکی (۸۵) بدرستی که پروردگارت همان آفریننده داناست (۸۶).

نکات: الْأَيَّكَةَ در لغت فرس بمعنی؛ بیشه است و بیشه جایی است شبیه جنگل که درخت زیاد داشته باشد، و الْأَيَّكَةَ محلی بوده نزدیک مدین که حضرت شعیب به هر دو جا مأمور بوده. و جمله: وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ، دلالت دارد بر اینکه امام گفته می شود به راهی که مسافر با به مقصد راهنمایی می کند. و شهر الْأَيَّكَةَ و سدوم بر سر چنین راهی بوده اند و مقصود از أَصْحَابِ الْحَجَرِ قوم صالح پیامبر می باشد که ایشان را قوم ثمود می گفتند و حجر نام آن وادی بوده که ایشان مسکن داشته اند. و کلمه الْمُرْسَلِينَ دلالت دارد که ایشان را غیر از صالح پیغمبرهای متعددی بوده و همه را تکذیب کردند. و جمله: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ، دلالت دارد بر اینکه خدا مردم را بیهوده نیافریده، و بیهوده هلاک نکرده بلکه طبق حکمت ایشان را برای عبادت و رسیدن به کمال و اختیار آفریده و هدف خلقت تکامل بشر است و رسیدن به درجات آخری.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ * لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأَحْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ *
 وَقُلْ إِنِّي - أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ * كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا
 الْقُرْآنَ عِضِينَ *

ترجمه: و به یقین و بدون شک هفت آیه از دوتائیها و قرآن کریم را به تو دادیم (۸۷) البته چشمانت را بسوی آنچه بهره مند گردانیده ایم به آن اصناف کفار را مگشای و بر ایشان اندوه مخور و برای مؤمنین تواضع کن و بالت را بینداز و فرود آور (۸۸) و بگو که من خودم ترساننده به آشکارم (۸۹) چنانکه بر آنان که

قسمت کردند (و یا قسم خوردند) نازل نمودیم (۹۰) آنان که قرآن را پاره پاره و جزء جزء قرار دادند (۹۱).

نکات: مقصود از کلمه: **سَبَعًا مِّنَ الْمَثَانِي**، ظاهراً سوره حمد است که هفت آیه است از دوتائی‌ها، زیرا در نماز دو مرتبه خوانده می‌شود، و آیات آن عبارتست از ثناء مکرر و درخواست مکرر، نصف آن ثناء و نصف آن دعاء و کلمات آن غالباً مکرر شده دو مرتبه دو مرتبه. در این صورت من از «مِنَ الْمَثَانِي» برای بیان است. و بعضی گفته: **الْمَثَانِي** سور قرآن است که مواعظ و قصص آن مکرر شده از سوره‌های طوال و یا سوره‌های حوامیم و بنابراین من از «مِنَ الْمَثَانِي»، برای تبعیض می‌گردد و عطف **وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ** بر **سَبَعًا** عطف عام بر خاص می‌شود. و مقصود از **الْمُقْتَسِمِينَ** ظاهراً عده‌ای از مشرکین بودند که راه‌های مکه را بین خود تقسیم کرده بودند و می‌آمدند سر راه مردم و سفارش می‌کردند که با محمد سخن مگوئید و به سخن او مغرور نشوید، و ایشان شانزده و یا چهل نفر بودند. و مقصود از جمله: **الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ**، آنانکه قرآن را تقسیم کرده جزء جزء نموده بودند و می‌گفتند جزئی از آن سحر و جزء دیگر شعر و جزء دیگر اساطیر و جزء دیگر افترا می‌باشد. و این آیه اشاره به این است که نباید قرآن را جزء جزء و پاره پاره یعنی مثلاً ۱۲۰ پاره نمود. و بعضی گفته‌اند مقصود از **الْمُقْتَسِمِينَ** آنانی بودند که قسم خورده بودند که شبانه بریزند و حضرت صالح را بقتل برسانند که خدا ایشان را عذاب نمود و فرشتگان ایشان را با تیرهای عذاب، عذاب نمودند.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَأَصْدَعِ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ
عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

ءَاخِرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ *
 فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّجِدِينَ * وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ
 الْيَقِينُ *

ترجمه: پس قسم به پروردگارت که البته البته تمام ایشان را بازپرسی خواهیم نمود (۹۲) از آنچه می‌کردند (۹۳) پس آشکار کن آنچه را مأموری و اعراض کن از مشرکین (بی‌اعتنایی کن و جواب ایشان را مده) (۹۴) بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزاءکنندگان را (۹۵) آنان که با خدا إله (من یلجأ إلیه فی الحوائج) دیگری را قرار می‌دهند پس بزودی خواهند دانست (۹۶) و مسلم و محقق است که ما می‌دانیم سینه تو تنگ می‌شود بواسطه آنچه می‌گویند (۹۷) پس با حمد پروردگارت تسبیح او نما و از سجده‌کنندگان باش (۹۸) و پروردگارت را عبادت و بندگی کن تا مرگ تو بیاید (۹۹).

نکات: جمله: لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، دلالت دارد که خدا از همه بازپرسی خواهد کرد ولی در سورة الرحمن آیه ۳۹ فرموده:

﴿ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ ﴾

که دلالت دارد از گناهان جن و انس سؤال و بازپرسی بعنوان استفهام نمی‌شود ولی بعنوان تقریر و تعیین کیفر و ثواب خواهد شد. و مقصود از الْمُسْتَهْزِئِينَ، کسانی بودند که رسول خدا ﷺ را استهزاء می‌کردند و تحقیر می‌نمودند و به مردم می‌گفتند: نزد او نروید او دیوانه است، و ایشان عده زیادی بودند که در باطل خود تعصب می‌ورزیدند و معروف از ایشان عبارتند از: عاص بن وائل و ولید بن مغیره و ابو زمعه اسود بن المطلب و اسود بن عبد یعوث و حارث بن قیس و حارث بن طلاطله، و اینان تماماً از اغنیاء و متولیان بتها

بودند و خدا اینان را هلاک نمود. روایت شده که روزی رسول خدا ﷺ در مسجد الحرام نشسته بود و پنج نفر از همین مستهزئین آمدند و سخنانی ناروا گفتند و به طواف مشغول شدند، جبرئیل گفت: یا رسول الله من مأمورم شر ایشان را کفایت کنم پس اشاره کرد به ساق پای ولید بن مغیره و به کف پای عاص بن وائل و به دماغ حارث بن قیس و به صورت اسود بن عبدیغوث و به چشم اسود بن مطلب. و این پنج تن به همان اشارت مبتلا شده و هر یک به همان عضو او دردی رسیده و موجب هلاک او شد، و از جمله ولید از روی تکبر جامه بر زمین می کشید چون به دکان تیر تراشی رسید و پیکانی به دامن او آویخت و وی از روی تکبر نظر نکرد که آن تیر را از جامه باز کند و لذا ساق وی را مجروح کرد و رگ شریان او را برید و بهمین به دوزخ رفت. و اما عاص، خاری به کف پای او خلید و پای او ورم کرد و سبب مرگ او شد. و اما حارث از بینی او چرک روان شد تا جان داد. و اما اسود بن عبدیغوث، مرض استسقاء گرفت و سر و صورت او ورم کرد و صورت بر زمین زد تا هلاک شد و گویند در زیر درختی سر او بر آن درخت خورد و خاری از درخت بر روی او نشست و همان وسیله هلاک او شد. و اما اسود بن مطلب نابینا گردید و از غضب سر خود را بر زمین زد تا جانش بدر آمد. نویسنده گوید: زمان ما هر کس بخواهد حقی را بیان کند و آیات قرآن را به مردم برساند یک عده روضه خوان و عالم نما و واعظ و مقدسان دکان دار متعصب که مجموعاً از قرآن بدور و از حق کورند، او را استهزاء کرده و تهمت ها می زنند و بهر نحوه او را می کوبند مانند مستهزئین زمان رسول خدا ﷺ. و خود اینجانب کتبی خطی نوشته بودم که منحصر به نسخه واحده بود و مکرر از اطاقم سرقت کرده و تهمت های زیادی به من زده اند. و مقصود از الیقین، موت است که سبب

یقین می شود، چون کسی که مرد یقین به عالم دیگر و غیب عالم می نماید، پس اینجا اطلاق مسبب بر سبب شده است. علی علیه السلام فرمود: «ما رأیت یقیناً أشبه بالشک من الموت».

سورة النحل

مکىة و هى مائة وثمان وعشرون آية

سورة نحل مکى و داراى ۱۲۸ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ * يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ
بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاتَّقُونِ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. امر خدا آمد پس آن را بعجله نخواهید، منزله است او و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند (۱) فرشتگان را بوحی از امرش بر هر که از بندگانش بخواهد نازل می کند که بترسانید که الهی (ملجأی) جز من نیست پس پرهیزید از من (۲).

نکات: چون رسول خدا ﷺ مردم را می ترسانید از عذاب و نکبت دنیا و آخرت، اما عذاب دنیا از قتل و ذلت و تفرقه و زبردستی، و اما عذاب آخرت که معلوم است، ولی اهل مکة از وعد و وعید رسول خدا ﷺ چیزی نمی دیدند و می گفتند: پس کو و چه شد و چرا نیامد؟ حق تعالی جواب داده که آمد، یعنی آینده آمدنی و حتمی است پس عجله نکنید. و کفار چون می گفتند: اگر وعده های تو راست باشد این بتها شفعاى ما هستند، حق تعالی جواب داده: خدا منزله است از اینکه مخلوق او دخالت در کار او نماید و در امور او شرکت کند. و چون کفار می گفتند: تو چگونه فهمیدی که خدا وعد و وعیدی دارد و اسرار غیب را مشاهده کردی نه دیگری؟ خدا جواب داده که: يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ

بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَقْصُودِ از ملائکه، ممکن است جبرئیل با همراهانش باشد از مأمورین وحی، و ممکن است خود جبرئیل باشد، و اگر چه جبرئیل مفرد است ولی از او تعبیر به جمع شده برای ریاست او. و اما روح اگر چه چندین معنی دارد، در این آیه بمعنای وحی می‌باشد، چنانکه در آیه دیگر فرموده: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، و در آیه دیگر فرموده: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ». و اما اینکه به وحی الهی روح گفته می‌شود برای اینکه جسد انسانی مرده‌ایست کثیف ظلمانی، روح که به او دمیده شد زنده گردد و نورانی و آثار حیات و نور در حواس پنجگانه ظاهر گردد. روح نیز نادان و تاریک است، نیروی عقل که به آن رسید، دارای نورانیت زیادتر و درک بیشتری می‌شود. و عقل نیز در نورانیت و صفا کامل نیست تا وقتی که به ذات و صفات الهی معرفت پیدا کند و به عالم غیب و شهادت آگاه گردد و آگاهی و صفای او کامل نمی‌شود مگر بوحی. پس، وحی روح است برای جهان عقلی و عقل روح است برای جهان ارواح آدمیت، و روح هم که حیاست برای جنبش اجساد. و چون بوسیله روح وحی قوه علمی و عملی انسان کامل شود لذا در مقام علمی فرموده: «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا»، و در مقام عملی فرموده: «فَأَتَّقُونِ». و چون وصول وحی به انبیاء بتوسط فرشتگان است و لذا ایمان به فرشتگان مقدم بر ایمان به رسولان شده چنانکه در سوره بقره فرموده: «كُلُّ آمَنٍ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ».

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ * خَلَقَ
 الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَاللَّائِمَةَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا
 دِفءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْتَحُونَ وَحِينَ

تَسْرَحُونَ* وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلَغِيهِ إِلَّا بَشِقَ الْأَنْفُسِ ۗ
إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: خدا آسمان‌ها و زمین را بحق و حکمتی محقق آفرید، برتر است او از آنچه شریک او قرار می‌دهند (۳) انسان را از نطفه آفرید، پس ناگاه این انسان آشکارا بخصومت پرداخت (۴) و چهارپایان را آفرید برای نفع شما، در آنها گرمی و بهره‌هایی است و از آنها می‌خورید (۵) و برای شما در آنها زینت و تجملی است هنگامی که از چراگاه می‌آورید و هنگامی که به چرا می‌برید (۶) و بارهای گران شما را بر می‌دارند و به شهری که جز بزحمت جان‌ها به آن نمی‌رسیدید، می‌برند، بدرستی که صاحب اختیار شما محققا مهربان رحیم است (۷).

نکات: پس از آنکه در آیه قبل هدف از ارسال رسل را بیان کرد که خداشناسی و تقوی است، در این آیات بیان می‌کند دلائل توحید را. اول خلقت آسمان‌ها و زمین که از چند جهت دلیل بر وجود فاعل مختار قادری دارد:

۱- از جهت اینکه حجم آسمان‌ها و زمین دارای نهایت و حد معینی است و تخصیص دادن آنها را به حد معینی که نه کمتر شده و نه زیادتیر، مخصوصی لازم دارد که آن را اندازه‌گیری کرده.

۲- از جهت نظم معین و تخصیص دادن آنها را به این نظم معین، ناظم مختار قادری لازم دارد.

۳- از جهت حرکت که حرکت حادث است و محدثی لازم دارد.

۴- آسمان‌ها و زمین دارای اجزائند، پاره‌ای از آنها در سطح واقع شده و پاره‌ای در عمق، و اختصاص هر جزئی به محل معین مخصوص قادر مختاری لازم دارد، و همین جهات در نطفه و سایر مخلوقات جاری است. و مقصود از

جمله فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ، بیان نهایت پستی، و نهایت قدرت اوست. و ممکن است خَصِيم صفت نطفه باشد چون ذرات نطفه با یکدیگر مسابقه دارند و گویا با هم منخاصمه می‌کند در رسیدن به هدف انسانیت. و مقصود از دِفء، گرمی و گرم شدن بشر است بواسطه پشم و کرک و پوست چهارپایان.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرَكَبُوهَا وَزِينَةً وَخَلْقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَعَلَى اللَّهِ
 قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ* هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
 مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجْرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ* يُنْبِتُ لَكُمْ
 بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ*

ترجمه: و اسبها و استرها و خرها را آفرید تا سوار آنها شوید و (شما را) آرایشی باشد و می‌آفریند آنچه را نمی‌دانید (۱۸) و بر خداست معتدل کردن راه و بعضی از آن راه، انحراف دهنده از حق است و اگر خدا بخواهد همه شما را هدایت می‌کند (۹) او آن خدائی است که آب را از آسمان برای شما فرو فرستاد از آن است آشامیدنی و از آن است درخت که در آن می‌چرانید (۱۰) می‌رویاند به آن آب برای شما کشت و زیتون و درختان خرما و انگورها و از همه میوه‌ها، بی‌گمان در آن نشانه‌ایست برای گروهی که بیندیشند (۱۱).

تکات: جمله: لَتَرَكَبُوهَا، دلالت دارد که اسب و استر و الاغ برای سواری خلق شده نه برای خوردن گوشت آنها، و لذا پاره‌ای از فقها به این آیه استدلال کرده‌اند بر حرمت گوشت آنها. و جمله: وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ دلالت دارد که بر خدا لازم است راه حق و باطل را برای بندگان خود بیان کند. و جمله لِقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ، دلالت دارد بر اینکه انسان باید در قدرت نمائی خدا در حیوانات و اشجار و خلقت آسمان و زمین فکر کند. اختصاص دادن هر عضوی از اعضای انسان به محلی که هست مخصص قادر مختاری لازم دارد.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ اللَّهِ
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمَا ذَرَأْنَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ
 مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ * وَهُوَ الَّذِي
 سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا ثَلَبَسُونَهَا
 وَتَرَى الْفَلَكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *
 وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لِّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ *
 وَعَلَّمَتِ الْوَالِدَاتُ وَالْأُمَّهَاتُ وَالْحَيَّاتُ وَالْجَمَّاتُ وَالنَّجْمُ هُمْ يَهْتَدُونَ *

ترجمه: و برای نفع شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد و ستارگان به فرمان او مسخرند بدرستی که در اینها محققا آیات و نشانه‌های قدرت فاعل مختاریست برای گروه خردمندان (۱۲) و آنچه را برای شما در زمین آفرید، در حالی که رنگ‌های آن گوناگون است، بدرستی که در این نشانه قدرتست برای گروهی که متذکر شوند (۱۳) و اوست که دریا را تسخیر کرد تا از آن گوشتی تازه بخورید و از آن زیوری را که می‌پوشید بیرون بیاورید و کشتی‌ها را شکافندگان در دریا می‌بینی و تا بجوئید از فضل او و شاید شما شکر کنید (۱۴) و در زمین کوه‌های استواری را افکند که مبادا شما را بلرزاند و انداخت شهرها و راه‌هایی را تا شاید شما راه یابید (۱۵) و در زمین علاماتی نهاد و به ستاره ایشان راه می‌یابند (۱۶).

نکات: لام در جمله: **وَسَخَّرَ لَكُمْ** ... برای نفع است، یعنی خدا مسخر نموده برای نفع شما نه اینکه خدا مسخر شما کرده باشد، بلکه مسخر شما نکرده، مسخر امر خودش است و لذا فرموده: **مُسَخَّرَاتُ بِأَمْرِهِ** و جمله: **مُخْتَلِفًا** ... رد است بر طبیعیین که می‌گویند خالق اشیاء طبیعت است! در این آیه می‌گوید: طبیعت واحده باید اثر واحده داشته باشد، مثلاً یک برگ گل داخل آن زرد است و سطح خارج آن سرخ است و اگر مؤثر آن طبیعت بود باید داخل و خارج آن فرقی نداشته باشد و یا در بستان واحد میوه‌های مختلفه و رنگ‌های جورواجور، و حتی یک انگور آب آن یک خاصیت دارد، پوست آن خاصیت ضد آن و حبه آن خاصیت دیگر و ... معلوم می‌شود مؤثر فاعل مختاریست که هر کدام اینها را اثر مخصوص داده. و جمله: **لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا** دلالت دارد که تمام حیوانات دریائی گوشتشان حلال است مگر اینکه مضر و یا از خبائث باشد. و فرقی میان ماهی پولک‌دار و پولک‌ندار نیست زیرا **لَحْمًا** اطلاق دارد. و اینکه فرموده: **لَحْمًا طَرِيًّا**، چون در مقام منت بوده و گوشت تازه بیشتر لذت دارد قید **طَرِيًّا** آورده و گرنه گوشت خشکیده و ماهی شور که آن را با دود می‌خشکانند حرام نیست مگر اینکه تعفن پیدا کند و مضر گردد. و مقصود از **حَلِيَّةٌ تَلْبَسُونَهَا**، همان زیورها و چیزهایی است که از دریا خارج می‌کنند از لؤلؤ و مرجان و یا علف‌هایی که آن را لباس می‌کنند. و جمله: **وَعَلَّمْتِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ** دلالت دارد بر جواز راه یافتن به توسط نشانه‌های زمین و یا ستارگان، و اعتماد بر دلالت ستارگان بر جهت پیدا کردن قبله.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْنَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ * وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تَعْلَمُونَ *

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ
 أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۚ فَالَّذِينَ لَا
 يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُونَ * لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا
 يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ *

ترجمه: آیا پس کسی که خلق می کند مانند کسی است که خلق نمی کند آیا متذکر نمی شوید (۱۷) و اگر نعمت خدا را بشمارید شماره آن را با تمام نرسانید بدرستی که البته خدا آمرزنده رحیم است (۱۸) و خدا می داند آنچه پنهان می کنید و آنچه را آشکار می دارید (۱۹) و آنان را که غیر از خدا می خوانند چیزی را خلق نمی کنند و خود مخلوقند (۲۰) مردگانی غیرزنده و درک نمی کنند که کی برانگیخته می شوند (۲۱) خدای شما ملجأی است یگانه پس آنانکه به آخرت ایمان نمی آورند دلهاشان انکارکننده و خود سرکشانند (۲۲) ناگزیر اینکه آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می کنند خدا می داند بدرستی که او سرکشان را دوست نمی دارد (۲۳).

نکات: مقصود از جمله: أَفَمَن يَخْلُقُ... این است که غیرخالق را با خالق مساوی ندانید و در حوائج و پرستش توجه به غیرخالق بر خلاف عقل و تفکر است. و جمله: لَا تُحْصَوْنَ دَلَالَت دارد که بنده چون شماره نعمت ها را نتواند پس شکر نعمت ها را چگونه تواند. و جمله: مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ دلیل دیگری است بر اینکه توجه به غیرخدا که از باطن انسان خبر ندارد و نمی داند تو راست می گویی و یا دروغ سزاوار نیست. و در آیات ۲۰ به بعد که فرموده وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ، دلالت دارد که هر کس چیزی خلق نکند و خود

مخلوق باشد و بمیرد و نداند روز بعث و قیامت چه وقت خواهد بود نباید او را خواند، و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند که خود مخلوقند و خالق نبوده و از دنیا رفته و نمی‌دانستند که قیامت چه وقت خواهد شد، بنابراین خواندن آنان شرک است و رسول خدا ﷺ بصریح قرآن وفات کرده و از وقت بعث و قیامت خبر نداشت چنانکه در سوره اعراف آیه ۱۸۷ و آیات دیگر فرموده: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِنُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ * قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَنَّهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ * ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْتَقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ *

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده گویند: افسانه‌های پیشینیان را (۲۴) تا بارهای سنگین خود را بطور کامل در روز قیامت بر دوش گیرند و بعضی از بارهای سنگین کسانی را که ندانسته گمراهشان می‌کردند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش می‌گیرند (۲۵) بتحقیق آنانکه پیش از ایشان بودند مکر کردند پس خدا اساس ایشان را از ریشه بدر آورد و سقف را بر ایشان از بالای ایشان فرود آورد و عذاب از جایی به ایشان رسید که نمی‌دانستند (۲۶) سپس روز قیامت ایشان را خوار می‌کند و می‌گوید: کجاست آن شریکان من (بخيال شما) که دربارهٔ ایشان به عداوت و طرفداری برخاسته

بودید، آنانکه به ایشان دانش داده شده گویند: خواری و بدی امروز بر کافران است (۲۷).

نکات: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ راجع به بزرگان گمراهان است که زیردستانشان از ایشان جويا می شدند که خدا چه نازل کرده؟ می گفتند: چیزی نیست قرآن جز افسانه های پیشینیان. و بدین واسطه گناه خود و مراجعین خود را به دوش می کشیدند چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتَّبِعْ كَان لَه مِثْلُ أَجْرٍ مِّنْ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ، وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبِعْ كَان عَلَيْهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنِ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْءٌ». یعنی؛ هر کسی که مردم را به سوی هدایت دعوت کند و پیروی شود برای اوست اجر آنانکه پیروی او کرده اند و چیزی از اجر پیروان کم نمی شود، و هر شخصی که مردم را به سوی ضلالت بخواند پس پیروی شود بر اوست مانند گناه هر کس که پیروی او کرده و از گناه پیروانش کم نشود. جمله: كُنْتُمْ تُشْتَفُونَ فِيهِمْ، دلالت دارد بر اینکه گمراهان از بزرگانشان دفاع و طرفداری می کنند و برای شریکان خیالشان که برای خدا آورده اند با منکرین عداوت می ورزند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّوهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ ۗ فَالْقَوْمَ الَّذِيْنَ اَسْلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوْءٍۭۙ بَلٰٓىۙ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌۭۙ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ * فَادْخُلُوْا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۗ فَلَيْسَ مَثْوٰى لِّلْمُتَكَبِّرِيْنَ *

ترجمه: آنانکه فرشتگان قبض روحشان می کنند در حالی که به خود ستم کرده اند، پس خود را تسلیم نمایند و گویند که ما عمل بدی نکرده ایم، آری، محققا خدا داناست به آنچه می کردید (۲۸) پس داخل درهای دوزخ شوید در حالی که در آن ماندنی هستید پس محققا جایگاه متکبرین بد است (۲۹).

نکات: جمله: *تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ*.... دلالت دارد بر اینکه عده‌ای از فرشتگان مأمورند برای قبض ارواح ستمگران و کافران. اما عده دیگری از فرشتگان مأمورند برای قبض روح پاکان که در آیات بعد خواهد آمد. و اینکه کفار می‌گویند: *مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ*، یا دروغ می‌گویند یا اینکه بنظر خودشان اعمال خودشان خوب بوده است.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: و به آنان که پرهیزکارند گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده؟ گفتند: خیر را، برای آنان که در این دنیا نیکی کردند نیکی باشد و البته سرای آخرت خیر است و البته خوبست برای پرهیزگاران (۳۰) بهشت‌های اقامتی که داخل آن می‌شوند از زیر آن برایشان نهرها جاری است و بر ایشان در آنجا هر چه بخواهند موجود است، بدین گونه خدا جزا می‌دهد پرهیزکاران را (۳۱) آنانکه فرشتگان قبض روحشان می‌کنند در حالی که پاکند، فرشتگان می‌گویند سلام و سلامت بر شما داخل بهشت شوید در مقابل آنچه عمل می‌کردید (۳۲).

نکات: آنان که پرهیزکارند و به وظائف خود عمل می‌کنند به قوانین الهی خوشبین و همه را خیر می‌دانند. ولی برعکس آنان که حقه باز و عصیانکار هستند به آیات الهی و قوانین خدا بد بینند و میل دارند با توجه به مقامات خیالی از کیفر خود بگریزند. و جمله: *ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*، دلالت

دارد که چون انبیاء و اولیاء و صلحاء از دنیا می‌روند و بدست ملائکه رحمت قبض می‌شوند به ارواح ایشان گفته می‌شود بروید در بهشت در مقابل عمل خود. پس روح انبیاء و صلحاء وارد بهشت می‌شود نه در زیر خاک و نه در ضریح و نه در گنبد و نه در حرم و نه در دنیا. پس کسانی که می‌روند سر قبر اولیا و صلحا و خیال می‌کنند ارواح ایشان در آنجا می‌باشد از این آیات قرآنی بکلی بی‌اطلاعند و بواسطه بعضی از اخبار جعلیه و گویندگان خرافی به خرافات افتاده‌اند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رِيكٌ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ
 سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ
 أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ حُنَّ وَلَا أَبَاؤُنَا وَلَا
 حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى
 الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ *

ترجمه: آیا در تصدیق نبوت انتظار دارند تا این که فرشتگان برای ایشان بیاید و یا امر پروردگارت بیاید بدینگونه رفتار کردند آنان که پیش از ایشان بودند و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن خودشان به خود ستم می‌کردند (۳۳) پس نتیجه‌های بد آنچه کردند به ایشان رسید و به ایشان احاطه کرد آنچه به آن استهزا می‌کردند (۳۴) و آنان که مشرک شدند گفتند: اگر خدا خواسته بود ما پرستش چیزی غیر او را نکرده بودیم نه ما و نه پدرانمان و چیزی را از جانب او حرام نمی‌کردیم بدین گونه رفتار کردند آنانکه پیش از ایشان بودند، پس آیا وظیفه‌ای بر پیغمبران جز رسانیدن آشکار هست (۳۵).

نکات: یکی از اشکالات کفار بر رسالت محمد ﷺ این بود که می گفتند: اگر مأمور از طرف خداست چرا ملائکه برای تصدیق او نازل نمی شود و چرا فرمان الهی برای عذاب ما صادر نمی گردد؟ حق تعالی در جواب ایشان فرمود: **أمم سابقه** نیز چنین می گفتند و مقصودشان هدایت نبود بلکه استهزا بود بدلیل جمله: **وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**. اشکال دیگر کفار این بود که خدا خواسته و اراده او تعلق گرفته که ما و پدران ما غیر خدا را بپرستیم و حلال و حرام از خودمان بنام خدا جعل کنیم و اگر خدا کفر ما را خواسته، پیغمبر آمدن چه فائده دارد و باطل است؟ جواب ایشان در آیه بعد آمده که خدا برای تمام امت ها پیغمبر فرستاده و از بندگی غیر خود منع کرده، پس کفر کسی را اراده نکرده، نویسنده گوید: اگر خدا باراده تکوینی اراده کفر بنده را کرده باشد جبر لازم می آید و آن باطل است، و اگر باراده تشریح کفر کسی را بخواهد باید در کتب خود ابلاغ کند که مردم کافر باشید و حال اینکه چنین ابلاغی نشده بلکه بعکس شده چنانکه در آیه ذیل آمده است:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ^ط
فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ^ج فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ*^د إِن تَحْرَصَ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ^ط وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ*^ه وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ^و
لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ^ع بَلَىٰ وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ*^ز لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا
كَذِبِينَ*^ح إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ رُكُنًا فَيَكُونُ*

ترجمه: و بتحقیق ما پیوسته برانگیختیم در هر امتی پیغمبری، که خدا را پرستش کنید و از طاغوت (معبود و مطاعی غیر از خدا) اجتناب کنید، پس برخی از ایشان کسی است که خدا او را هدایت کرده و برخی از ایشان ضلالت برای او سزاوار است، پس در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود (۳۶) اگر چه بر هدایت کردنشان حریصی، پس محققاً خدا کسی را که به گمراهی محکوم کرده هدایت نمی‌کند و ایشان را یاورانی نیست (۳۷) و به خدا قسم خورند قسم‌های جدی که خدا آن را که بمیرد بر نمی‌انگیزاند، آری وعده‌ایست بر خدا ثابت ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۸) برای این که برای ایشان بیان کند آنچه در آن اختلاف می‌کردند و برای آنکه کفار بدانند که ایشان دروغگو بوده‌اند (۳۹) همانا فرمان ما به چیزی چون اراده کنیم این است که بگوییم باش تا بشود (۴۰).

نکات: جمله: **أَبِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ**، دلالت دارد که هدف از دعوت انبیاء دو چیز است. یعنی؛ پرستش خدا و دور شدن از شرک. و جمله: **إِنْ تَحَرَّصَ عَلَيَّ هُدَاهُمْ ...** دلالت دارد که حق تعالی بدرخواست رسول خود کار نمی‌کند و طبق قوانین مقررۀ خودکار می‌کند. مثلاً در موضوع هدایت هر کس طالب باشد او را هدایت می‌کند و هر کس طالب نباشد خواست رسول سنت خدا را تغییر نمی‌دهد. و جمله: **وَأَقْسَمُوا ...** تا آخر، دلالت دارد که کفار چون محال می‌دانستند که خدای تعالی پس از تفرقه اجزاء بدن و اعدام شدن بشر دو مرتبه او را عود دهد در قیامت، لذا قسم بجد و جهد می‌خوردند که خدا زنده نمی‌کند مرده‌ها را. حق تعالی برای امکان عود سه جواب داده:

اول، اینکه خدا وعده کرده و تخلف وعده بر او محال است.

دوم، برای جدا کردن مبطل از محق و ظالم از مظلوم و بیان عدم تساوی آنان در جزاء.

سوم، اینکه خدا ابتدا بامر «باش» از عدم هر چیزی را بوجود آورده، بنابراین در قیامت نیز پس از معدوم شدن می‌تواند ایجاد کند.

اگر کسی بگوید مخاطب امر «کن» معدومات است یا موجودات؟ جواب گوییم: به هیچکدام ولیکن برای تمثیل و بیان بقدر عقول عرف است. و ممکن است بگوییم: اگر چه «کن» لفظا خطاب است ولی بمعنی اخبار از حدوث است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۗ وَلَا جُرْ
 الْأَخِرَةَ أَكْبَرَ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * وَمَا
 أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ ۚ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا
 تَعْلَمُونَ * بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ ۗ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
 وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ *

ترجمه: و کسانی که پس از ظلم به ایشان در راه خدا هجرت کردند، البته ایشان را در دنیا جایگاه نیکو دهیم و محققا مزد آخرت بزرگتر است اگر بدانند (۴۱) آنانکه صبر نموده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند (۴۲) و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به ایشان وحی می‌کردیم، پس بپرسید از اهل ذکر (توراه) اگر شما نمی‌دانید (۴۳) با دلیل‌های روشن و آیات وحی، و بسوی تو این قرآن را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه به ایشان نازل شده و شاید ایشان فکر کنند (۴۴).

نکات: آیه: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ ... نازل شده در حق معذبین فی الله از اصحاب رسول خدا ﷺ، چون مشرکین منکر قیامت بودند و قسم می‌خوردند

که قیامتی نیست با این حال هر چه می توانستند مسلمین را آزار می دادند و معذبین فی الله عده زیادی بودند مانند صهیب و عمار و والدین او و بلال و خباب، که خدای تعالی پس از هجرتشان ایشان را در شهری بهتر از مکه جای داد یعنی در مدینه که آب و هوای آن از مکه بهتر بود. روایت شده که صهیب را گرفتند برای اذیت، به اهل مکه گفت: من مرد پیری هستم اگر با شما باشم نفعی به شما نرسانم و اگر علیه شما باشم برای شما ضرری ندارد، پس شما مال مرا بگیرید و مرا رها کنید. ایشان مال او را گرفتند و او را رها کردند. او به سوی مدینه هجرت کرد و خدمت رسول خدا ﷺ رسید، ابوبکر به او گفت: بیع نفعی کردی. و روایت شده که عمر هر گاه به یکی از مهاجرین عطایی از بیت المال می داد، می گفت: بگیر این وعده خدا است در دنیا و آنچه خدا برای شما ذخیره کرده افضل است و این آیه را قرائت می کرد. و مقصود از اهل ذکر، اهل کتاب تورات و انجیل است.

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ تَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ* أَوْ
يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ خَوْفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ* أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ
مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ* وَلِلَّهِ
يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا
يَسْتَكْبِرُونَ* تَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ*

ترجمه: آیا آنان که بدی ها را به مکر انجام داده ایمن شدند از اینکه خدا به زمین فرو بردشان و یا از جایی که ندانند عذابی بر ایشان بیاید (۴۵) و یا ایشان را در حال گردش و رفت و آمد بگیرد و ایشان عاجزکننده خدا نباشند (۴۶) و یا

ایشان را بر حال ترس و اضطراب گرفتار کند پس بدرستی که پروردگار شما البته مهربان و رحیم است (۴۷) آیا دیده نیفکندند به آنچه خدا خلق کرده که سایه آن می‌گردد از طرف راست و چپ‌ها در حالی که برای خدا سجده‌کنان و در حالی که ایشان ذلیلانند (۴۸) و برای خدا سجده می‌کند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از جنبنده و فرشتگان و ایشان تکبر نمی‌ورزند (۴۹) می‌ترسند از پروردگارشان که فوق ایشان است و آنچه مأمورند بجا می‌آورند (۵۰).

نکات: حق تعالی کفار را به چهار چیز تهدد نموده:

اول، فرو بردن به زمین چنانکه برای قارون شد.

دوم، از جایی که ندانند عذابی به ایشان برسد.

سوم، در حال گردش سفر و یا در حال رفت و آمد و یا در حال انقلاب فکری و تفکر عذابشان برسد.

چهارم، پس از ترسانیدن و یا نقص از اطراف ایشان را عذاب کند.

و مقصود از جمله: **يَتَفَيَّؤُا ظِلَلُهُ**، این است که تمام موجودات حتی کمترین آثارشان که سایه باشد بامر خدا و در تحت قدرت او خاضعند. و مقصود از کلمه: **مِّنْ فَوْقِهِمْ**، فوقیت مکان نیست بلکه فوقیت بالقهر و الغلبه می‌باشد و از این آیه عصمت ملائکه استفاده می‌شود، اگر چه ایشان مختارند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارَهَبُونَ * وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَ اصْبِرْ * أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ * وَ مَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ * ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ

عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ* لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا^ط
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ*

ترجمه: و خدا گفت دو إله را که دوتا است نگیرید، همانا او إله (ملجأ و معبود) یکتا است، پس فقط از من بترسید (۵۱) و برای او و ملک اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، و مخصوص اوست دین و انقیاد دائمی، پس آیا از غیر خدا پرهیز می‌کنید (۵۲) و هر نعمتی که با شما است از جانب خداست، سپس چون شما را ضرر برسد به سوی او مینالید (۵۳) سپس چون ضرر را از شما برطرف کرد ناگاهی گروهی از شما به صاحب اختیار خود شریک قائلند (۵۴) تا به آنچه ایشان را داده‌ایم کفران کنند، پس بهره برید که بزودی خواهید دانست (۵۵)

نکات: إِلَهَيْنِ چون محال است و باضافه چون قول به إِلَهَيْنِ قبیح و زشت است لذا برای نفرت دادن سامع قبح آن مکرر شده به کلمه: اَتْنَيْنِ. و محالیت آن برای آنست که دو إله اگر هر دو واجب بالذات باشند هر دو در وجوب ذاتی مشترکند و در تعیین خود متباین و متمایز خواهند شد پس مرکب می‌شوند از ما به المشاركة و ما به التباين و هر مرکبی ممکن است. دلیل دیگر اگر یکی از این دو حرکت جسمی را بخواهد و دیگری سکون آن را پس اگر مراد هر دو حاصل شود محال است و اگر مراد یکی حاصل شود و از دیگری نشود آن دیگری عاجز است و عاجز خدا نیست، و اگر مراد هیچ کدام حاصل نشود هر دو عاجزند. دلیل دیگر، اگر دو إله باشد هر یک از این دو می‌توانند ملک خود را از دیگری مستور نماید یا خیر؟ اگر بتوانند هر دو عاجزند و اگر نتوانند نیز هر دو عاجزند و عاجز که خدا نیست. پس محال است دو إله بودن. این وجود شریک برای خدا که ذاتا محال شد همچنین است در صفات و افعال و در

عبادت که آن هم قبیح و زشت و مستنکر است. و اینکه فرموده: **وَأَلِّدِينَ وَأَصِبًا**، برای این است ممکن محتاج است دائما.

وَجَعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ ۗ وَجَعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ ۚ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۗ وَإِذَا بُشِرَ
أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۗ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ
مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ ۗ أَمَّ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ ۗ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ ۗ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۗ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۗ

توجه: و برای آنچه نمی‌دانند نصیبی از آنچه روزی ایشان نموده‌ایم قرار می‌دهند، به خدا قسم البته سؤال کرده شوید از آنچه افتراء می‌زنید (۵۶) و برای خدا دخترها قرار می‌دهند منزه است او و برای ایشان آنچه میل دارند (۵۷) و چون یکی از ایشان به دختر بشارت داده شود رویش سیاه می‌گردد در حالی که پر از خشم است (۵۸) از قوم خود پنهان می‌شود از بشارت بدی که به او داده شده (فکر می‌کند که) آیا با خواری نگه‌دardش و یا در خاک پنهانش کند آگاه باش بد حکمی می‌کنند (۵۹) برای آنان که به آخرت ایمان ندارند مثل بد است و برای خدا مثل برتر و اوست عزیز حکیم (۶۰).

نکات: ضمیر **لَا يَعْلَمُونَ**، ممکن است به مشرکین برگردد و ممکن است به بت‌ها برگردد. و نصیبی که برای بتها قرار می‌دادند عبارت بود از مقداری از زراعت و چهار پایان خود مانند بحیره و سائبه و وصیله و حامی که در آیه ۱۰۳ سوره مائده ذکر شده و ممکن است بگوئیم نصیبی از خلقت و مدیریت جهان را برای غیرخدا می‌دانستند، مانند ستاره‌پرستان که ستاره‌ها را مؤثر می‌دانستند و

مانند بعضی از بت پرستان که اولیاء خدا را که بتها مظاهر آنان بود مؤثر می دانستند و مانند شیعیان و صوفیان که اولیاء و مرشد را مؤثر می دانند. و جمله: **وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ رَاجِعَ** به زمان جاهلیت است که مردی خود را مخفی می کرد در موقع زائیدن زن تا بداند چه فرزندی برای او آمده، اگر پسر بود خوشحال می شد و اگر دختر بود افسرده و محزون می شد و برای مردم ظاهر نمی شد تا فکری کند که آیا دختر را در خاک کند و یا حبس کند و یا بکشد. روایت شده که قیس بن عاصم گفت: **«إِنِّي وَارِيَتْ ثَمَانِي بَنَاتٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ»**، فقال **ﷺ**: **«أَعْتَقَ عَن كُلِّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ رَقَبَةً. فَقَالَ إِنِّي ذُو إِبْلِ، فَقَالَ ﷺ** اهد عن كل واحدة منهن هديا». و روایت شده که مردی به رسول خدا **ﷺ** عرض کرد من شیرینی اسلام را نچشیده ام زیرا در جاهلیت دخترم را گفتم زینت کرد، پس او را بیرون بردم در میان دره ای انداختم که بسیار عمیق بود، آن دختر گفت: پدر مرا کشتی، هر وقت یاد گفتار دخترم می افتم بهره ای از زندگی نمی برم، حضرت فرمود: **«مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَدْ هَدَمَهُ الْإِسْلَامُ»**. و در جاهلیت عده ای، دخترها را به دریا غرق می کردند و بعضی دیگر در قبر می خوابانیده و خاک روی او می ریختند و عده ای دیگر آنان را می کشتند و یا با خواری بزرگ می کردند. و مقصود از: **«وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»**، صفات کمال و جلال است مانند **«استغناء عن المخلوق و عدم الاحتياج إلى الولد و المكان و المصاحبة و غيرها»**. و مقصود از جمله: **فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ**، صفات تشبیه و عجز و مانند اینها است و یا مراد المثل و الند و الضد است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَعْجِرُونَ ۗ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۗ

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ
لَا جْرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ * تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ
فَزَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ *

ترجمه: و اگر خدا مردم را بسبب ستمگری ایشان مؤاخذه و عذاب کند بر روی زمین جنبنده‌ای نمی‌ماند ولیکن عقب می‌اندازد تا مدت معین نام برده شده‌ای، پس چون مدتشان برسد لحظه‌ای مؤخر و مقدم نگردند (۶۱) و برای خدا آنچه را نمی‌پسندند قرار می‌دهند و زبانشان دروغ را نسبت می‌دهد و تصور می‌کنند که نیکو (و یا عاقبت نیک) برای ایشان است ناچار بدون شک آتش برای ایشان است و زودتر به آن می‌روند (۶۲) به خدا سوگند که محققا (پیمبرانی) پیش از تو به سوی امت‌هایی فرستادیم، پس شیطان بر ایشان اعمالشان را زینت داد، پس آن روز (روز محشر) شیطان یار ایشان است و برای ایشان عذاب دردناک است (۶۳).

تکات: جمله: **مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ** دلالت دارد که همه مردم ستمگرند حتی انبیاء، و ممکن است بگوئیم که خود انبیاء عليهم السلام ستمگر نیستند ولیکن اگر در میان آباء و اجداد آنان ستمگر باشد و خدای تعالی عذابشان می‌کرد دیگر انبیاء بوجود نمی‌آمدند و باعث هلاکت تمام حیوانات می‌شد. اگر کسی بگوید حیوانات که ستمی ندارند آنها چرا هلاک گردند؟ جواب ایشان این است که؛ حیوانات برای نفع بشر خلقت شده وقتی که بشر نباشد وجود آنها کأن لم یکن می‌شود. و مقصود کفار از جمله: **أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ**، این بوده که پسر چون نیک است مال ما و دختر مال خداست. و ممکن است مقصودشان این بوده باشد که عاقبت نیک یعنی بهشت مال ما است. اگر بگوئی ایشان منکر قیامت بودند، چگونه این سخن را اظهار می‌داشتند؟ جواب این است که در مقابل رسول خدا صلى الله عليه وآله که

می فرمود: بهشت مال مؤمنین است، ایشان مدعی بودند که بر فرض صدق محمد بهشت مال ما است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نَسْقِيكُمْ مِنْهَا فِي
بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ بَيْنٍ فَرَثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّرْبِِينَ * وَمِنْ ثَمَرَاتِ
النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ *

ترجمه: و نازل نکردیم بر تو این کتاب را مگر برای اینکه بر ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و برای اینکه هدایت و رحمت باشد برای گروه مؤمنین (۶۴) و خدا از آسمان آب را نازل کرد پس بواسطه آن زمین را زنده کرد پس از موت آن، بدرستی که در آن نشانه‌ای است برای گروهی بشنوند (۶۵) و بدرستی که برای شما در چهار پایان عبرتی است، به شما می‌آشامانیم از آنچه در شکم‌های آنانست از میان سرگین و خون، شیر خالصی را که گوارا است برای نوشندگان (۶۶) و از میوه‌های درخت خرما و انگورها که از نوشابه‌های شیرین و رزق نیکو بدست می‌آورید در این کار نیز آیت قدرت حق است برای خردمندان (۶۷).

نکات: مقصود از جمله: مِنْ بَيْنِ بَيْنٍ فَرَثٍ وَدَمٍ... این نیست که شیر وسط شکم و سرگین پایین و خون طرف بالا است، بلکه مقصود این است که از اجزاء غذائی که سرگین می‌شود اجزاء کثیفه آن، و اجزاء لطیفه آن خون می‌گردد، سپس از میان اجزاء خون تلطیف می‌شود و تبدیل به شیر می‌گردد، خدا شیر را از میان

اجزاء غلیظه تصفیه کرده و آنقدر تلطیف کرده که موافق بدن طفل می‌گردد. و چون انسان غذائی خورد و یا آبی را آشامید خدا پائین معده را طوری قرار داده که بسته گردد چیزی از آن خارج نگردد تا کاملاً غذا هضم شود و تصفیه شده آن جذب به سوی کبد شود، سپس برای ثقلی که مانده منفذ پائین باز گردد و آن ثقل بیرون رود و این از عجائب خلقت و بتقدیر خدای حکیم است، پس بسته شدن و باز شدن پائین معده طبق حاجت و منفعت بتقدیر فاعل حکیمی است. و اگر بعکس این بود موجب فساد بدن می‌گردید و در کبد قوه‌ای است که اجزاء لیطفه غذا را تبدیل به خون می‌کند و در وقتی که جنین در شکم مادر است از این خون مقداری نصیب او است، و چون طفل از رحم بیرون آید همان خون تبدیل به شیر می‌گردد و وارد پستان می‌گردد. و در سر پستان سوراخ‌های کوچکی است و منافذ صغیره است که شیر را تصفیه می‌کند تا بنهایت صفا و لطافت برسد تا برای طفل گوارا گردد. و این قواعد ممکن نیست مگر از خدای قادر حکیمی.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ الْأَنْحَلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا
 يَعْرِشُونَ* ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۗ تَخْرُجُ مِنْ
 بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ
 يَتَفَكَّرُونَ* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ ۗ وَمِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْ لَا
 يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْعًا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ*

توجه: و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی نمود که از کوه‌ها خانه‌ها بگیر و از درخت و از آنچه از سقف داربست می‌زنند (۶۸) سپس بخور از تمام میوه‌ها و راه پروردگارت را با طاعت پیو. از درون آنها شربتی با رنگ‌های مختلف بیرون می‌آید که در آن شفاء مردم است براستی که در این نشانه قدرت

است برای گروهی که فکر می‌کنند (۶۹) و خدا شما را آفرید سپس شما را می‌میراند و از شما کسی است که به فرومایه‌ترین عمر برگشت می‌شود تا پس از دانستن، چیزی را نداند بدرستی که خدا دانای توانا است (۷۰).

نکات: مقصود از وحی به زنبور عسل ظاهراً وحی غریزی است که خدا چنین غریزه و عادت‌های او ودیعه گذاشته که از گیاه‌ها و میوه‌ها و شبنمی که روی آنها از هوا ایجاد می‌شود بچشد و بدهان خود برداشته و در خانه‌های مسدس خود جمع کند. بعضی گفته‌اند: وحی به آنها تشریحی و امر و نهی است، زیرا ممکن است آنها دارای عقل باشند. ولی به نظر ما نظر اول صحیح است. بهر حال، زنبور عسل در جنگل‌ها و مناطق کوهستانی به حالت اجتماع زندگی می‌کند و گاهی بیش از بیست هزار زنبور عسل در یکجا زندگی می‌کنند و بیشتر آنها ماده هستند و یک زنبور ماده که ملکه نامیده می‌شود و از سایر زنبورها بزرگتر است، رئیس و سرپرست آنها است. این ملکه از اواخر فروردین تا اواخر خرداد هر روز در حدود ۱۵۰۰ تخم می‌گذارد، زنبورهای ماده دارای خرطوم می‌هستند که با آن شیره گل‌ها را می‌مکند، این شیرها در کیسه عسل که در بدن زنبور جا دارد داخل می‌شود و از آنجا قسمتی وارد روده زنبور می‌شود و باقی مانده را با دهان خود در خانه‌های کندو می‌ریزد که بتدریج غلیظ می‌شود، موم نیز از غده‌های مخصوصی که در شکم زنبورهای ماده جا دارد تراوش می‌کند و زنبور آن را بوسیله پاهای عقبی خود به دهان می‌برد و خمیر می‌کند و با آن خانه‌های مسدس شکل می‌سازد. زنبورهای نر کار نمی‌کنند و فقط عمل توالد و تناسل را انجام می‌دهند. زنبورها فصل زمستان را در کندو بسر می‌برند و از عسل‌های ذخیره شده می‌خورند.

و بدانکه در هوا شبنمی ایجاد می‌شود و در گلها و ورق میوه‌ها می‌نشیند که مانند ترنجبین می‌باشد، و خدا به زنبور عسل الهام نموده که با دهان آنها را

برچیند و آن را غذای خود گرداند و چون سیر شد با دهان خود بردارد و ببرد. و اینکه خدا فرموده: **تَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا...** مقصود از باطن دهان است و بعضی گفته‌اند: می‌خورد شب‌نم‌ها را و از شکم بر می‌گرداند و قی می‌کند و آن قی عسل است. و این شرابی که بنام عسل است، گاهی سرخ و گاهی زرد و گاهی سفید است، و این دلیل بر این است که از طبع و طبیعت نیست و إلا باید همه یک‌رنگ باشد. و جمله: **فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ**، دلیل است بر داشتن اثر شفاء فی الجملة. و این تدبیراتی که خدا در تشکیلات زنبور عسل گذاشته از حلاوت عسل و فوائد آن و اختلاف رنگ و تدبیرات در خانه‌های مسدس ایشان، و هم در بزرگ شدن و پیر شدن انسان و از قوه به ضعف تغییر کردن، دلیل بر وجود قدرت قاهره قادره مدبری است.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ ۗ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ
 عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ۗ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ تَجْحَدُونَ * وَاللَّهُ
 جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا ۚ وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً
 وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۗ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ *

ترجمه: و خدا برتری داد در رزق بعضی از شما را بر بعض دیگر، پس آنانکه برتری داده شده‌اند چنین نیست که رزق خودشان را برگردانند بر بنده‌ها و کنیزهای خود تا همه‌شان در آن رزق مساوی شوند آیا پس به نعمت خدا انکار می‌کنند (۷۱) و خدا برای شما از جنس خودتان جفت‌ها قرار داد و از جفت‌های شما پسران و نوادگان برای شما قرار داد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا ایشان کفر می‌ورزند (۷۲).

نکات: یکی از حالات انسان که دلالت دارد بر دخالت اراده خدا و تدبیر او، همین است که در این آیات اشاره کرد که بعضی بر بعضی در روزی برتری دارند. گاهی زیرکترین مردم سعی می‌کند در طلب دنیا و چیز کمی عاید او می‌شود و گاهی احمق و جاهلترین مردم درهای رزق بر او باز می‌شود. پس بحسب طمع و تدبیر و عقل نیست بلکه مقسمی است غیبی که فرموده: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». و لذا شافعی می‌گوید:

و من الدلیل علی القضاء و کونه بؤس اللبیب و طیّب عیش الأحمق
و شاعر دیگر گوید:

کم عاقل عاقل أعیت مذاهبه کم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترک الأنام حائرة و صیر العالم النحریر زندیقا

و این تفاوت رزق در مال تنها نیست بلکه تفاوت در زیرکی و بلاهت و حسن و وجاهت و زشتی و قباحت و عقل و حماقت و سقم و صحت در میان مردم وجود دارد. یکی عقلش زیادتر، ولی رزقش کمتر، یکی حمقش زیادتر ولی عقلش کمتر و هکذا. چه بسیار اعیان و اشرافی که یک میوه معطر از گلویشان پائین نمی‌رود و چه بسیار فقیری که «صحیح المزاج کامل القوة و قوی البنیة» است ولی غذای سیر گیر او نمی‌آید. و این از قدرت إلهی است. و مقصود از جمله: **فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا**... این است که آنان که مالک همه چیز هستند هیچ وقت مملوک خود را با خودشان مساوی و شریک قرار نمی‌دهند، در این صورت شما مشرکین چگونه یک مخلوقی را با خالق مساوی قرار می‌دهید، و مخلوقی را شریک خالق قرار می‌دهید، و مانند مشرکین زمان ما که می‌گویند فلان بنده صالح که از مقدرات خود خبر ندارد باذن خدا با افعال خدا و یا با

بعضی از صفات او شریک است. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» و «تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ».

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا
وَلَا يَسْتَطِيعُونَ* فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ*
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا
فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا ۗ هَلْ يَسْتَوُونَ ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ
وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ ۗ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ
بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*

ترجمه: و عبادت می کنند غیر خدا را آنچه را که مالک چیزی از رزق ایشان نیست از آسمان ها و زمین و توانایی ندارند (۷۳) پس برای خدا مثلها ننزید زیرا خدا می داند و شما نمی دانید (۷۴) خدا مثلی زد: بنده مملوکی که بر چیزی توانا نیست و آنکه از جانب ما به او رزق نیکو داده ایم پس او پنهانر و آشکار از آن انفاق می کند آیا این دو نفر مساویند ستایش مخصوص خدا است بلکه بیشتر ایشان نمی دانند (۷۵) و خدا مثلی زده: دو مردی که یکی از ایشان گنگ و لال است که بر چیزی قدرت ندارد و او بر مولای خودش بار گرانی است که هر جا او را بفرستد خیری نمی آورد آیا او مساوی است با آنکه به عدالت امر می کند و اوست بر راه راست (۷۶).

نکات: کلمه: مَا لَا يَمْلِكُ، شامل می شود هر معبودی که از جماد باشد و یا از حیوان و یا از عقلاء و اولیاء بدلیل ضمیر «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» که برای عقلاء است. پس بصریح قرآن که خدا به رسول خود فرموده: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا

رَشَدًا»، پیامبر با جمادات دیگر در این جهت مساویست که مالک نفع و ضرری برای کسی نیست و توانایی این کار را ندارد. و جمله: فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ، دلالت دارد که نباید خدا را تشبیه به خلق نمود و فلان مخلوق را برای او مثل آورد، زیرا او احدی است که لا مثل له. پس کسی که خدا را تشبیه به شاه می‌کند و برای اینکه اولیا و صلحا را در کار خدا دخالت دهد مانند اینکه می‌گوید: دست ما به خدا نمی‌رسد چنانکه به شاه نمی‌رسد! پس باید نزد مقربان او برویم و آنان را واسطه و یا شفیع بگردانیم در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن!.. که این مثل باطل و ناروا و دلیل بر خدا نشناسی است زیرا خدا مانند شاه نیست، از جهاتی:

شاه از دل رعیت خبر ندارد ولی خدا آگاه است.

شاه از رعیت خود دور و فاصله دارد و خدا چنین نیست.

شاه صادق و کاذب را نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد.

شاه محتاج به وزیر است و خدا محتاج نیست. و ...

و مقصود از جمله: عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ... و جمله: مَثَلًا رَجُلَيْنِ... همین است که خالق را با مخلوق و قادر را با عاجز مساوی قرار ندهید و آن را به این تشبیه نکنید و صفات آن را از این نخواهید.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا

تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ *

ترجمه: و مخصوص خداست غیب آسمان‌ها و زمین و نیست فرمان قیامت مگر مانند چشم بهم زدن و یا نزدیکتر زیرا خدا بر هر چیز تواناست (۷۷) و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد شاید شما شکرگزارید (۷۸).

تکات: در **وَلِلَّهِ غَيْبٌ**، تقدیم جار و مجرور یعنی کلمه **لِلَّهِ** دلالت دارد بر اینکه علم غیب به موجودات زمینی و آسمانی منحصر به خدا است. این آیه دلالت دارد بر کمال علم و قدرت خدا. اما علم او بدلیل: **وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و اما قدرت او بدلیل: **وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ...** زیرا ایجاد قیامت در لحظه‌ای بمانند چشم بهم زدن و یا کمتر دلیل بر قدرت بی‌نهایت اوست. و جمله **لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا** دلالت دارد بر اینکه هر بشری حتی انبیاء چون از شکم مادران خارج می‌شوند چیزی نمی‌دانند. بنابراین روایاتی که می‌گوید: فلان بنده صالح در شکم مادر سخن با مادر گفته و یا دارای علم بود، از جعلیات و خرافات دروغ‌گویانست و بر ضد قرآن جعل شده که علی علیه السلام بعد از تولد کتب آسمانی را خوانده و یا دانسته است. خدا ملت ما را از خرافات و از شر خرافه‌گویان نجات دهد و هدایت کند.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمَتَعًا إِلَى حِينٍ * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ

تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ
لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ*

ترجمه: آیا مرغان را ندیدند در حالی که در میان آسمان رام شده‌اند، نگه نمی‌داردشان مگر خدا، بدرستی که در این نشانه‌های قدرت است برای گروهی که ایمان می‌آورند (۷۹) و خدا برای شما از خانه‌هایتان محل آرامشی قرار داد و برای شما از پوست‌های چهارپایان خانه‌ها قرار داد که سبک می‌یابید آنها را روز کوچتان و روز ماندنتان، و از پشم‌های آنها و کرک‌های آنها و موهای آنها اثاث زندگی و مایه تجارت قرار داد تا هنگامی (۸۰) و خدا برای شما از آنچه آفریده سایبان‌ها قرار داد و برای شما از کوه‌ها لانه‌ها قرار داد و برای شما پیراهن‌ها قرار داد که شما را از گرما نگه می‌دارد و پیراهن‌هایی که شما را از آسیب جنگ حفظ کند بدینگونه خدا نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا شما مطیع و تسلیم شوید (۸۱).

نکات: یکی از آیات قدرت حق این است که مرغان را طوری قرار داده که بتوانند در فضای آسمان پرواز کنند. بعضی‌ها صاف می‌روند بدون پر زدن و بعضی با زدن بال‌ها مانند پاروهایی که قایق رانان در میان آب می‌روند و هوا را طوری رقیق قرار داده که پرندگان باسانی پرواز کنند، و باسانی بال‌های خود را حرکت دهند و سینه مرغان را مانند سینه کشتی مخروطی که هوا را بشکافد، قرار داده. و مقصود از **بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا**، خیمه‌هایی است که اعراب از پوست حیوانات می‌ساختند، و مقصود از **وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ**، زره‌های جنگی است که آنها را از طعن ضرب و نیزه و شمشیر حفظ می‌کرد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ * يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا
وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ * وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ * وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا
تُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ *

ترجمه: پس اگر (با این همه نعمت الهی) روگردانیدند (بر تو عتابی نیست) پس همانا بر تو فقط رسانیدنست آشکارا(۸۲) نعمت خدا را می‌شناسند سپس آن را انکار می‌کنند و بیشتر ایشان کافرند(۸۳) و روزی که برانگیزانیم از هر امتی گواهی، سپس به آنانکه کافرند اذن سخن داده نشود و نه ایشان رضاجوئی شوند (۸۴) و چون ستمگران عذاب را ببینند پس از ایشان تخفیف داده نشود و نه ایشان مهلت داده شوند(۸۵).

نکات: خدای تعالی پس از آن که نعمت‌ها و آیات وجود خود را نشان داده برای ایمان کفار، به رسول خود تسلیت می‌دهد که اگر اعراض کردند تو وظیفه‌ای جز ابلاغ نداری. پس معلوم می‌شود جز ابلاغ وظیفه‌ای برای انبیاء نیست. و اما دخالت در امور تکوین و تشریح به ایشان واگذار نشده و برخلاف وظیفه ایشان است. و جمله **مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا**، دلالت دارد که هر یک از انبیاء گواه امت خودند در قیامت بانقدر که در میان امت خود بوده و مشاهده کرده‌اند یعنی اعمال و افعالی که زمان حیاتشان دیده‌اند و گواهی قیامت منحصر به انبیاء علیهم‌السلام نیست.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ
كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ ^ط فَأَلْفَوْا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ * وَالْقَوْلُ

إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ ^ط وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ *

ترجمه: و هنگامی که مشرکین شریکان اختراعی خود را ببینند، گویند پروردگارا اینها ایند شریکانی که ما عادت داشتیم می خواندیم غیر تو را، پس آن شرکاء به ایشان گویند که شما دروغگویانید (۸۶) و ایشان در آن روز تسلیم خدا شوند (سر تسلیم فرود آورند) و آنچه افترا می بستند از نظرشان گم شود (۸۷) آنانکه کافر شدند و از راه خدا باز داشتند، ایشان را عذابی بالای عذاب بیافزائیم بمقابل آنچه فساد می کردند (۸۸).

نکات: مقصود از این شرکائی که در این آیات ذکر شده اولیاء خدا و بزرگان می باشند که روز قیامت به متوسلین و خوانندگان خود می گویند شما دروغگویانید. اگر کسی بگوید در زمان رسول خدا ﷺ که چنین آیات نازل شده کسی اولیاء و بزرگان را مانند زمان ما نمی خواند؟ جواب این است که؛ اولاً عده ای ملائکه و مسیح و سایر انبیاء را می خواندند و آنانکه بتها را خوانده و یا عبادت می کردند بتها را تمثال بزرگان گذشته می دانستند و نظرشان و توجه واقعیشان به صاحبان تماثل بوده است. بنابراین اینکه مفسرین گفته اند: مقصود از این آیات بتها می باشد زیرا زمان سابق توجه به اولیاء و خواندن بزرگان در میان مسلمین معمول نبوده، به حقیقت آیه متوجه نشده اند، و به آیات دیگر نیز توجه نموده اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ ^ط وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ
هَؤُلَاءِ ^ع وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ
لِّلْمُسْلِمِينَ * إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ ۚ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَأَوْفُوا
بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ
اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ *

ترجمه: و روزی که در هر امتی گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم و ترا بر ایشان گواه بیاوریم. و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانست برای هر چیزی (از امور دینی) و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمین (۸۹) بدرستی و تحقیق که خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می کند و از فحشاء و منکر و ستم نهی می کند، شما را پند می دهد شاید شما پند گیرید (۹۰) و به پیمان خدا وفا کنید چون پیمان بستید و قسم ها را پس از تأکید آن مشکند و بتحقیق شما خدا را بر خود کفیل نموده اید زیرا خدا می داند آنچه می کنید (۹۱).

نکات: مقصود از گواه بر هر امتی ممکن است انبیاء باشند و ممکن است خود افراد برای یکدیگر شهادت دهند. اگر کسی بگوید گواه باید عادل باشد و هر فردی عادل نیست؟ جواب آنست که گواه قیامت احکام گواه دنیا را ندارد زیرا زبان و دست و پا که گواهی می دهند بر فسق خودشان عادل نیستند. و مقصود از هؤلاء معاصرین رسول خدا ﷺ می باشند که رسول خدا ﷺ مادامی که در میان ایشان بود گواه بر ایشان بوده است. و تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ دَلَالَتٌ دارد که بیان هر چیزی از احکام دین در قرآن است یا بصراحت و یا بتصویب. یعنی چون قرآن تصدیق و تصویب کرد کتب تورات و انجیل را، هر چه در آنها بیان شده و نسخ نشده گویا در قرآن بیان شده است و همچنین احکام عقلیه و سنت نبویه را. چون قرآن تصدیق و تصویب نموده، تمام بیانات عقلی و سنت نبوی گویا در قرآن است و احکام دین در اینها کلا بیان شده است. و جمله إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ

بِالْعَدْلِ... دلالت دارد به امر تمام خوبی‌ها و نهی از تمام بدی‌ها، زیرا عدل یا در عقاید است و یا در اعمال، اما عدل در عقائد همان اعتدال است که در توحید نه قائل به تعطیل باشی و نه قائل به تشبیه و نه قائل به نفی صفات باشی و نه قائل به صفات حادثه. و در جبر و تفویض نه قائل به جبر محض باشی و نه قائل به تفویض محض، و در عصیان عبد نه قائل به عدم مؤاخذه گردی و نه قائل به خلود عاصی و همچنین در تکالیف و همین‌طور در شهوت و غضب و سایر صفات، چنانکه وارد شده «بالعدل قامت السموات و الأرض». در این آیات نکات زیادی در تفسیر فخررازی ذکر شده فلیراجع.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَبَتْ تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ۗ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ ۗ وَليُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۗ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: و نباشید مانند آن زنی که رشته خود را پس از بافتن و استحکام باز کرد و پاره پاره گردانید، سوگندهای خود را خدعه و مکر بین خودتان مگیرید بواسطه اینکه جماعتی پیدا شود زیادتر از جماعت دیگر، همانا خدا شما را مبتلا به آن می‌کند و البته برای شما روز قیامت بیان می‌کند آنچه را که در آن اختلاف می‌کرده‌اید (۹۲) و اگر خدا بخواهد البته شما را یک امت قرار دهد ولیکن هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و البته سؤال کرده شوید از آنچه می‌کنید (۹۳).

نکات: حق تعالی مکلفی را که با خدا عهد بسته و به آن وفا نکرده تشبیه نموده به آن زنی که نامش ریطة بود و با کنیزانش می نشست نصف روز پشم می ریست و آن را تاب می دادند و محکم می کردند و سپس همه را باز می کردند و پاره پاره می نمودند. و مقصود از: **تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ ...** این است که اعراب زمان جاهلیت یا جماعتی سوگند می خوردند که با یکدیگر همزیستی کنند و چون جماعتی قوی تر و یا از حیث نفرت بیشتر پیدا می شد از سوگند خود صرف نظر کرده و با جماعت دوم پیمان می بستند و این دغلی و مکر بود.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوَاءَ
بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا
قَلِيلًا ۗ إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ۗ وَلَنَجْزِيَنَّهُم ۗ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ * مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ
حَيَاةً طَيِّبَةً ۗ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: و سوگند خودتان را مکر و دغلی میان خودتان مگیرید که قدمی پس از ثبات آن بلغزد و بچشید بدی را در مقابل آنچه از راه خدا باز داشته اید و برای شما عذاب بزرگی است (۹۴) و پیمان خدا را به بهای کمی معامله نکنید همانا آنچه نزد خداست آن برای شما بهتر است اگر دانسته باشید (۹۵) آنچه نزد شماست تمام و سپری می شود و آنچه نزد خداست باقی و پاینده است و البته کسانی را که صبر کردند مزدشان را به نیکوتر از آنچه عمل می کرده اند جزا می دهیم (۹۶) هر کس از مرد یا زن در حالی که با ایمان باشد، عمل شایسته بکند

پس البته او را زندگی پاکیزه می‌دهیم و البته ایشان را جزا می‌دهیم پاداشی نیکوتر از آنچه می‌کرده‌اند (۹۷)

نکات: جمله: فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، دلالت دارد بر اینکه هر کس وارد مکر و دغلی شود به لغزش‌ها و انحطاط مبتلا می‌شود. و جمله: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ، دلالت دارد بر اینکه عِنْدَ اللَّهِ و عند الناس فرق دارد و از هم جدا است. و مقصود از وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و عند الرب دنیای نیست، بلکه عالم آخرت و عالم دیگر است و لذا باید به کسانی که استدلال می‌کنند به جمله: «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» برای خرافات خود و می‌گویند چون شهداءِ اَحْيَاءِ (زنده) می‌باشند پس در دنیا به همه امور واردند. در جواب ایشان باید گفت: **اولا:** صرف حیات داشتن دلیل بر علم به همه امور نیست. و **ثانیا:** حیات عند الرب غیر از حیات عند الخلق است. حیات نزد خدا همان حیات باقیهٔ اخروی و مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ می‌باشد و حیات اخروی مستلزم علم به امر دنیوی و اهل دنیا نیست. بنا براین حیات اخروی وهم حیات دنیوی اثبات علم نمی‌کند. و جمله: مَنْ عَمَلَ صَالِحًا... دلالت دارد بر اینکه عمل صالح با ایمان نتیجهٔ آن حیات طیبه است. اما مقصود از این حیات طیبه، دنیوی است و یا اخروی؟ آیه اطلاق دارد و شامل هر دو می‌شود. و اما زندگی طیبهٔ دنیوی باید دانست که در قناعت است چنانکه گفته‌اند: «لَا يَطِيبُ عَيْشَ أَحَدٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا عَيْشُ الْقَانِعِ وَ أَمَّا الْحَرِيصُ فَإِنَّهُ يَكُونُ أَعْدَا فِي الدُّنْيَا وَ الْكَدِّ وَ الْعِنَاءِ». و دیگر اینکه عیش مؤمن به خدا، بهتر از عیش کافر است زیرا مؤمن تدبیر خدا را در رزق و زندگی خود مؤثر می‌داند و آن را صواب دانسته و به آن خشنود است به عکس کافر که چنین عقائدی ندارد و در تنگنای دنیا در حزن و اندوه است. چون توجه مؤمن به معارف حقه و

عظمت الهی است، دنیا در نظر او قدری ندارد تا برای آن غصه و اندوه بخورد ولی کافر مادی این چیزها را نمی‌داند و به فوت چیزی از دنیا خود را می‌بازد و حیات خود را غیر از حیات طیبه می‌کند. و اما آخرت او که معلوم است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ
سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى
الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ *

ترجمه: پس چون خواستی قرآن را قرائت کنی پناه بر به خدا از شیطان رانده شده (بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»)(۹۸) برآستی که برای او تسلطی نیست بر آنانکه ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل نموده‌اند(۹۹) همانا تسلط او بر کسانی است که او را دوست می‌دارند و اطاعت می‌کنند و آنانکه خودشان به خدا شریک می‌آورند(۱۰۰).

تکات: فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ از شر شیطان می‌ترسد و عاجز است مگر اینکه پناه به خدا ببرد و خدا او را پناه دهد، و ضمیر به **مُشْرِكُونَ**؛ بر می‌گردد به رَبِّهِمْ در جمله وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و ممکن است به شیطان برگردد، یعنی بسبب و وسوسه شیطان مشرک می‌شوند.

وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَارًا آيَةً وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ * وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ *

ترجمه: و هر گاه آیه‌ای به مکان و جای آیه‌ای تبدیل کنیم و خدا داناتر است به آنچه نازل می‌کند، گویند همانا توئی افترا زننده، بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند (۱۰۱) بگو آن را روح القدس نازل کرده از جانب پروردگارت بحق تا ثابت بدارد آنان را که ایمان آورده‌اند و تا هدایت و بشارت باشد برای مسلمین (۱۰۲) و بتحقیق می‌دانیم که ایشان می‌گویند همانا او را بشری یاد می‌دهد، زبان آن کس که به او اشاره می‌کنند اعجمی است و این قرآن زبان عربی آشکاری است (۱۰۳).

نکات: حق تعالی در این آیات، شبهات منکرین به نبوت محمد ﷺ را بیان کرده با جواب آن: یکی از اشکالات مشرکین این بوده که چرا محمد ﷺ بعضی از اوقات آیات و احکامی می‌آورد غیر از آنچه قبلاً آورده و بجای آیات و احکام قبلی می‌گذارد؟ جواب این است که خدای تعالی باقتضای احوال برای تثبیت قلوب مؤمنین و هدایت ایشان چنین نازل می‌کند. شبهه دیگر ایشان این بوده که می‌گفتند: محمد این آیات و قصص قرآنی را از مرد اعجمی گرفته و بنام خود در آورده، حال آن مرد غیرعرب کیست بعضی گفتند بلعام نامی که آهنگر بوده و نصرانی و اهل روم بوده، این آیات را به او یاد داده. بعضی گفتند: سلمان فارسی به او یاد داده، بعضی گفتند: دو جوان نصرانی از اهل عین التمر بوده بنام یسار و خیر. بهر حال خدا جواب داده است که قرآن به زبان عربی فصیح است و مرد اعجمی نمی‌تواند آن را بیاورد.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِعَايَةِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِعَايَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

وَأَلَّهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ وَسَمَعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ * لَا جَرَمَ لَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ *

ترجمه: محققا کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند خدا ایشان را هدایت نمی‌کند و برای ایشان عذاب دردناکی است (۱۰۴) همانا دروغ می‌بندند آنانکه به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و ایشانند خود دروغگویان (۱۰۵) کسی که به خدا کافر شود پس از ایمانش، نه آنکه مجبور شود و دلش به ایمان آرام شده باشد، ولیکن کسی که سینه را به کفر باز نمود پس بر ایشان است خشمی از خدا و برای ایشانست عذابی بزرگ (۱۰۶) این بسبب این است که ایشان اختیار کردند دنیا را بر آخرت و اینکه خدا قوم کافرین را هدایت نمی‌کند (۱۰۷) آنان کسانی‌اند که خدا بر دل‌هایشان و گوش‌هایشان و چشمانشان مهر نهاده و آنان خود بی‌خبرانند (۱۰۸) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارانند (۱۰۹).

تکات: جمله: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...** شرح است برای آیاتی که می‌گوید: **«يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»** و آیاتی که می‌گوید: **«يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ»**. بنابراین در هدایت الهی جبر نیست، هر کس کفر و بی‌ایمانی را با اختیار خود انتخاب کند خدا او را هدایت نمی‌کند. و جمله: **إِنَّمَا يَفْتَرِي...** دلالت دارد که گویندگانی که دروغ‌ها بنام دین می‌گویند، به آیات الهی یعنی قرآن ایمان نیاورده‌اند. و جمله: **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ...** دلالت دارد که مسلمان اگر از ترس قتل کفر بگوید ولی دل او به ایمان مطمئن باشد ایرادی بر او نیست، یعنی؛ تقیه جایز است، مانند عمار که پس از قتل و شهادت والدینش بدست مشرکین، آنچه

مشرکین به او پیشنهاد کرده بودند او گفت و خود را نجات داد. اما تقیه از کفار مجاز است نه از مسلمین!

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا
 إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ
 نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
 قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ
 بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ *

ترجمه: سپس پروردگارت محققا برای کسانی که هجرت کردند پس از آنچه عذاب شدند سپس جهاد کردند و صبر نمودند بدرستی که پروردگارت پس از اینها آمرزنده رحیم است (۱۱۰) روزی بیاید که هر کس از خود دفاع می کند و بهر کس جزای تمام آنچه را عمل کرده داده شود و به ایشان ستم نشود (۱۱۱) و خدا مثلی زده قریه ای را که در امن و اطمینان بود روزی فراوان او از هر مکانی می آمد، پس به نعمت های خدا کافر شد پس خدا به آنان لباس گرسنگی و خوف را چشاندید بواسطه آنچه می کردند (۱۱۲).

نکات: مقصود از جمله: هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا، کسانی که مانند خباب و بلال و عمار و صهیب و مانند ایشان که پس از آنکه مبتلا به اذیت و آزار کفار شدند هجرت کردند و باضافه در راه خدا جهاد کردند نه مانند عده ای که چون مبتلا به عذاب شدند مرتد گشتند. و مقصود از: قَرْيَةً... اگر چه عام باشد ولی درباره اهل مکه نازل شده که ایشان در امن بودند از جنگ و جدال و در اطمینان بودند و از جهت لطافت هوا احتیاج به نقل و انتقال به جای دیگر نداشتند و نیز رزق ایشان را از اطراف می آمد. اما اینکه لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ

گفته، برای اینکه از بس جوع ایشان شدید و کامل بود گویا از هر طرف به ایشان جوع و خوف احاطه کرده مانند لباس که به انسان احاطه می‌کند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ*
فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ
تَعْبُدُونَ* إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ
بِهِ^ط فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: و بتحقیق که رسولی از خودشان برایشان آمد او را تکذیب کردند، پس عذاب ایشان را بگرفت در حالی که ستمگر بودند (۱۱۳) پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده بخورید حلال پاکیزه و نعمت خدا را شکر کنید اگر او را می‌پرستید (۱۱۴) همانا بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیرخدا به آن بانک زده شده (نام برده شده) حرام نموده، پس هر کس مضطر شد در حالی که ستم نکند و تجاوز ننماید پس محققا خدا آمرزنده رحیم است (۱۱۵).

تکات: مقصود از جمله: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ...» اهل مکه می‌باشد که مبتلا به عذاب و گرسنگی و قحطی شدند و حتی هفت سال قحطی ایشان طول کشید، تا آنکه به رسول خدا ﷺ پیغام دادند که ما مبتلا به شدائد و گرسنگی و قحطی شده‌ایم، اگر ما مشرکیم اطفال ما چه تقصیر دارند؟ سپس رسول خدا ﷺ ایشان را دعا کرد و به مردم اجازه داد که برای مشرکین آذوقه و طعام حمل نموده و ببرند. اگر چه مورد نزول مخصص نمی‌شود و آیه مطلق است.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ^ج إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ* مَتَّعَ قَلِيلٌ

وَهُمْ عَذَابُ أَلِيمٌ* وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ*

ترجمه: و بدروغی که زبانان می سازد مگوئید این حلال و این حرام است تا اینکه دروغ را بر خدا ببندید، محققا آنانکه بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند (۱۱۶) مایه دنیا کم است و برای ایشان عذاب دردناکست (۱۱۷) و بر یهودیان حرام کردیم آنچه را پیش بر تو بیان کردیم و ما به ایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بر خودشان ستم می کردند (۱۱۸).

نکات: علمای یهود نیز مانند مشرکین و روحانی نمایان اسلام به سلیقه خود حرامها و حلالها بر دین خدا اضافه می کردند. حق تعالی در آیه ۱۱۵ محرمات را ذکر نمود و سپس در آیه ۱۱۸ می فرماید ما بر یهود چیزهایی را حرام کردیم بواسطه ستم خودشان. و آنچه مشرکین و یهود از محرمات برای خود زیاد کرده بودند در آیه

﴿ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ... ﴾

(انعام: ۱۴۵)

و در آیه:

﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بُحَيْرَةٍ وَلَا سَابِيَةٍ... ﴾

(مائده: ۱۰۳)

بیان شده مراجعه شود.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ*

ترجمه: سپس محقق است که پروردگار تو نسبت به آنان که کار بدی از روی جهالت و نادانی انجام داده و بعد از آن توبه کرده و اصلاح نمودند البته پروردگارت پس از آن آمرزنده رحیم است (۱۱۹).

تکات: پس از بیان افتراء کفار بر خدا در محرمات و محللات، حق تعالی با چندین تأکید بیان کرده که اگر توبه و اصلاح کنند، قابل عفو و گذشت می‌باشد و اگر چه عمری بر کفر و معاصی بسر برده‌اند.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاكِرًا
لَا نَعْمِهِ أَجْتَبَهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَءَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *

ترجمه: براستی که ابراهیم امتی بود (امت بمعنی جماعت و بمعنی پیشوا نیز آمده) مطیع خدا حق پذیر و از مشرکین نبود (۱۲۰) برای نعمت‌های او شکرگزار بود، خدا او را برگزید و او را به راه راست هدایت کرد (۱۲۱) و او را در دنیا نیکی دادیم و محققا او در آخرت البته از شایستگان است (۱۲۲) سپس وحی نمودیم بسوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم حق پذیر را و او از مشرکین نبود (۱۲۳).

تکات: جمله: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً، دلالت دارد که اگر یک نفر بر راه حق باشد همان یک نفر جماعتی محسوب می‌شود و نباید به تنهای او و به کثرت مخالفین او توجه داشت چنانکه حضرت ابراهیم یک نفر و مخالفین او هزاران نفر دانا و غیردانا بودند ولیکن عجب باید کرد از مسلمین زمان ما با داشتن قرآن از روش قرآن و دستور آن اعراض دارند تا یک نفر عالم موحد بخواهد حقیقتی را بیان کند بعنوان اینکه مقابل و مخالف او زیاد است او را می‌کوبند و می‌گویند آیا این همه مردم نفهمیدند و فقط این یک نفر می‌فهمد و به این بهانه به جنگ با حق بر می‌خیزند چنانکه مرحوم سید اسد الله خارقانی و مرحوم سنگلجی و مرحوم خالصی و امثال ایشان که مخالف زیاد داشتند با مخالفت روحانی نمایان

حق ایشان پامال گردید. خود نویسنده بعضی از حقائق قرآن مانند توحید در عبادات را اظهار داشتم تمام آنانکه از شرک نان می‌خورند به مخالفت پرداخته و حتی از فتوای کفر من نیز ابا نکردند! و اسلام را که دین واحد است به مذاهب گوناگون در آورده‌اند و این بدعت و کفر را همه پذیرفته‌اند. بدانکه در این آیات حق تعالی ده وصف برای حضرت ابراهیم آورده:

اول، اینکه و به تنهایی امت و جماعت است.

دوم، او قانت و خاضع و مطیع خداست.

سوم، حنیف یعنی؛ متمایل به حق و حق‌پذیر و راستگرا است.

چهارم، مشرک نیست و یا غرق توحید است.

پنجم، شاکر است چنانکه او غذا نمی‌خورد تا مهمانی پیدا کند، فرشتگانی را

بصورت بشر دید و دعوتشان کرد.

ششم، خدا او را برگزیده (أَجْتَبَاهُ).

هفتم، به راه راست هدایتش کرده.

هشتم، در دنیا ثروت و نام نیک و لسان صدق به او داده: (وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

حَسَنَةً) و مسلمین دنیا بر او و صلوات و درود می‌فرستند (کَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ

إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ).

نهم، «فِي الْأَخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ».

دهم، بر پیغمبر اسلام و سایر مسلمین متابعت او را لازم شمرده.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ أَحْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ* أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ

وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ وَجَدَلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ*

ترجمه: همانا شنبه بر آنانکه در آن اختلاف کردند قرار داده شد و محققا پروردگار تو روز قیامت بین ایشان حکم می‌کند در آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اند (۱۲۴) دعوت کن بسوی راه پروردگارت به حکمت و موعظه نیکو و با ایشان به نیکوترین وجه جدال کن، بدرستی که پروردگارت خود داناتر است به آنکه از راه او گم شده و او به طالبین هدایت داناتر است (۱۲۵).

نکات: چون خدا محمد ﷺ را به متابعت ملت ابراهیم عليه السلام امر کرده در حالی که محمد ﷺ روز جمعه را برای عبادت اختصاص داده، آیا ابراهیم نیز روز جمعه در ملتش بوده یا خیر؟ و اگر روز جمعه بوده، پس چرا یهود روز شنبه را انتخاب کردند؟ جواب داده شده در آیه فوق که روز شنبه برای یهود انتخاب شد برای اینکه حضرت موسی عليه السلام به قوم خود گفت: در هر هفته روزی را تعطیل برای عبادت کند و آن روز جمعه است، یهود نپذیرفتند و گفتند: آن روزی که خدا از آفرینش فارغ شد ما آن روز را روز فراغ از کار قرار می‌دهیم، خدا همان روز را برای ایشان قرار داد، سپس حضرت عیسی عليه السلام نصارا را امر کرد به روز جمعه، گفتند: ما نمی‌خواهیم عید یهود پس از عید ما باشد و ما یکشنبه را انتخاب می‌کنیم. پس چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَانَا اللَّهُ لَهُ فَالْأَسْلَمُ لَنَا فِيهِ تَبِعْ؛ أَلَيْسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ نَصَارَىٰ بَعْدَ غَدٍ» و بدانکه خدای تعالی برای دعوت دستور داده: اول، به حکمت یعنی به دلائل عقلی یقینی و این برای دعوت دانشمندان است. دوم، دعوت به موعظه حسنه و آن ذکر دلائل ظنی و اقناعی و احساساتی است و آن برای عوام است. و اما برای آنکه به مغالطه و مخاصمه بر می‌خیزد، بطریق

احسن باید با او مجادله کرد. و طریق احسن آنست که مقدمات مسلمة عند المخاطب را ذکر کند بدون اینکه از باطلی تأیید شود و بدون اینکه باطلی تصدیق گردد. ولی خدا مجادله را مقابل دعوت ذکر کرده است.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ^ط وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
لِّلصَّابِرِينَ * وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ^ج وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ
مِّمَّا يَمْكُرُونَ * إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ *

ترجمه: و اگر عقاب کردید پس بمانند آنچه شما عقاب به آن شده‌اید عقاب کنید و اگر صبر نمایید البته برای صبرکنندگان بهتر است (۱۲۶) و صبر پیشه کن و نیست صبر مگر بیاد خدا و بر ایشان محزون مباش و از نیرنگشان در فشار مباش (۱۲۷) بدرستی که خدا با صاحبان تقوی و با همان کسانی است که نیکوکارند (۱۲۸).

نکات: گفته‌اند این آیات درباره قتل حضرت حمزه و مثله او در جنگ احد نازل شده، چون رسول خدا ﷺ دید او را مثله کردند فرمود: بخدا سوگند از ایشان هفتاد نفر بجای تو مثله خواهم نمود، پس جبرئیل این آیات را آورد. ولی بهتر این است که بگوئیم این آیات دستورالعملی در تمام موارد برای مسلمین است که نهی شده از زیاده روی در عقاب، منتهی در جنگ احد این آیه قرائت شده و قضیه احد در تحت عموم آیه داخل است.

سورة الإسراء
مکیة و هی مائة و إحدى عشرة آية

سورة اسراء مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ
الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِّنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ*

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. منزه است آن که بنده خود را شبی از مسجد الحرام بسوی مسجد اقصی سیر داد آن مسجدی که اطرافش را با برکت قرار دادیم، تا بعضی از آیاتمان را به او بنمایانیم بدرستی که فقط خدا شنوای بیناست (۱).

نکات: این سوره را سوره بنی اسرائیل نیز می گویند. و سُبْحَانَ، چند معنی

دارد:

۱- تنزیه و دوری.

۲- صلاة زیرا در ضمن صلاة تسبیح حق می شود مانند؛ «فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ». (الصافات: ۱۴۳).

۳- استثناء و إن شاء الله، مانند: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ» (القلم:

۲۸).

ولی در این آیه سوره اسراء، مقصود همان معنی اول است که؛ منزه و دور دانستن خداست از جهل و عجز و سایر صفات امکانی. و از جمله: أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا، استفاده می شود که سیر رسول خدا ﷺ در شب بوده و دیگر اینکه

خدا او را سیر داده نه اینکه خود سیر کرده باشد. و جمله: «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا» دلالت دارد که اسراء (رفتن به شب) رسول خدا ﷺ از شهر مکه تا بیت المقدس بوده. و آیا از مسجد بوده و یا از خانه ام هانی، ظاهر این است که از داخل مسجد بوده اگر چه از مجاور مسجد هم باشد، اشکالی ندارد. از کلمه مِّنَ الْمَسْجِدِ، استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ مکان دارد یعنی یک مکان. و در آن واحد دو مکان ندارد. و جمله: بَرَكْنَا حَوْلَهُ، دلالت دارد که اطراف مسجد بیت المقدس با برکت است از جهت انهار و اشجار و نعمت‌ها. و جمله: لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا، دلالت دارد که هدف از این اسراء، ارائه آیات الهی به رسول بوده است و جمله إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، دلالت دارد که سمیع و بصیر مطلق فقط خداست.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي
وَكَيْلًا * ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا * وَقَضَيْنَا إِلَى
بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا *
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولُنَّهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا
خِلَالَ الدِّيَارِ * وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ * وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنفُسِكُمْ * وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُئُوا وُجُوهَكُمْ
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أُولَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا * عَسَى
رُبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ * وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا * وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا *

ترجمه: و موسی را کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل هدایت قرار دادیم که غیر مرا وکیل نگیرید (۲) ای فرزندان آنان که با نوح حملشان کردیم محققا او بنده شکرگزاری بود (۳) و اعلام نمودیم به بنی اسرائیل در کتاب که البته در زمین دو مرتبه فساد خواهید کرد و البته طغیان خواهید طغیان بزرگی (۴) پس چون نوبت نخستین آن دو آمد برانگیختیم بر شما بندگان خود را که صاحبان سطوت سختی بودند پس در کنج خانه‌ها تجسس کردند و این وعده شدنی بود (۵) سپس به شما حمله و نصرت بر ایشان را باز دادیم و شما را باموال و فرزندان مدد نمودیم و شما را شماره زیادتری قرار دادیم (۶) اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بد کردید برای خودتان، پس چون آن وعده دیگر آید تا آبروی شما را زشت سازند و تا داخل مسجد شوند چنانکه اولین مرتبه داخل شدند و تا تباه گردانند آنچه را که بر آن غالب شدند بنهایت تباهی (۷) شاید پروردگار شما شما را ترحم کند و اگر عود کردید عود خواهیم کرد و دوزخ را برای کافران محبس قرار دادی (۸).

نکات: جمله *لَتُفْسِدُنَّ...* دلالت دارد که یهود و بنی اسرائیل دو مرتبه فسادشان زیاد شد بطوری که در هر مرتبه بحسب وعده الهی عده‌ای از مردم با سطوت و با شوکت بر آنان مسلط شدند و ایشان را کشتند و اسیر کردند و تا کنج خانه‌های ایشان قتل و غارت را رسانیدند. نوبت اول، ممکن است بگوئیم زمان غلبه **بخت النصر** بر ایشان بوده. و زمان دوم سلطان قسطنطنیه، و یا زمان اول زمان حضرت داود، **جالوت** بوده است. بهر حال در هر مرتبه از یهود قتل و غارت عمومی شد و چنان شد که از تورات نیز اثری نماند و مسجد بیت المقدس مخروبه گردید. و جمله: *إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ...* ممکن است خطاب به یهود بوده و ممکن است خطاب به مسلمین باشد. و لام؛ *لِيَسْتَعُوا* را در ترجمه لام

علت گرفتیم یعنی لام جاره و اگر لام امر باشد در اینجا و هم در لِيَدْخُلُوا و در وَلِيَّتِيْرُوا، باز از جهت معنی اشکالی پیدا نمی‌کند. و کلمه حَصِيْرًا بمعنی؛ محصور است.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا* وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْثَّرْدِ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا*

ترجمه: بدرستی که این قرآن به آنچه درست‌تر است هدایت می‌کند و مؤمنانی را که عمل‌های شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که برای ایشان اجر بزرگی است (۹) و محققا آنانکه به آخرت ایمان نمی‌آورند برای ایشان عذاب دردناکی مهیا کرده‌ایم (۱۰) و انسان درخواست می‌کند شر را مانند درخواست او خیر را و انسان عجول بوده است (۱۱).

نکات: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ دلالت دارد که صحیح‌ترین عقائد و اعمال را قرآن نشان داده است. منتهی این است که ملت اسلام در قرآن تدبیر نکرده و عقائد و اعمال خود را از قرآن نگرفته، بلکه از کتب بزرگان خود گرفته و لذا در بسیاری از موارد به گمراهی و غلط رفته است. و کلمه وَيَدْعُ بسکون دال و ضم عین از مادهٔ دعو می‌باشد، چنانکه مورد توافق تمام قراء است و ما نیز طبق همین ترجمه کردیم. و در کتابت قرآن واو لام الفعل نوشته نشده است. در صورتی که طبق قواعد باید نوشته شود چون در قرآن صحابه و تابعین که از روی قرآن رسول خدا ﷺ استنساخ می‌کردند نوشته نبوده بعد از ایشان برای اینکه تغییر و تصرفی در چگونگی کتابت قرآن نشود نوشته‌اند و این دلیل بر این است که کاملاً در حفظ و نقل قرآن چنانکه بوده، مواظبت شده است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً
لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ ۖ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ وَكُلُّ شَيْءٍ
فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلًا*

ترجمه: و شب و روز را دو آیت و نشانه قدرت و دلیل خلق بر مصالح دین و دنیا قرار دادیم پس آیه شب را تاریک نمودیم و آیه نهار را روشنی قرار دادیم تا از فضل پروردگار خودتان بجوئید و تا شماره سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را توضیح دادیم توضیح کاملی (۱۲).

نکات: فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ، محو در اینجا بمعنی جعلناها محو می باشد یعنی؛ شب را محوکننده و تاریک قرار دادیم. یعنی؛ شب اشیاء را از نظر محو می کند. یعنی آن را مظلم قرار دادیم. پس آن را برطرف کرده و روز را روشنی و وسیله بینائی قرار دادیم، و اینها نشانه قدرت و تدبیر منظم حق تعالی و دلیل بر حکمت اوست. باضافه بواسطه آمدن شب و روز انسان می تواند به کسب و کار و راحتی پیردازد و بواسطه ماه و خورشید و هلال و بدر شدن ماه می تواند ساعات و هفته و ماه و سال را بحساب در آورد. «سبحان الخالق المدبر».

وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ ۖ فِي عُنُقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ
مَنْشُورًا* ۖ أَقْرَأَ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا* ۖ مَن أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا
يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا
كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا*

ترجمه: و خیر و شر هر انسانی را ملازم گردنش نمودیم و برای او در روز قیامت کتابی را بیرون می آوریم که آن را گشوده می بیند (۱۳) کتابت را بخوان امروز نفس تو بر خودت حساب کننده کافی است (۱۴) هر کس هدایت یابد پس

همانا برای خودش هدایت یافته و هر کس گمراه شد پس همانا علیه خودش گمراه می‌شود و هیچ بردارنده‌ای گناه دیگری را بر ندارد و ما عذاب‌کننده نباشیم تا بفرستیم رسولی را (۱۵).

نکات: طَیْرُهُ در اینجا عمل انسان است که تشبیه به طائر شده و طائر پرنده می‌باشد. خدا می‌فرماید: پرونده عمل مانند پرنده به گردن صاحبش چسبیده و ملازم اوست و از او جدا نشود. و طائر را بمعنی بخت نیز گرفته‌اند، بخت خوب و بد دارد. نیک بختی و بدبختی، چون عمل انسان سبب نیکبختی و بدبختی او می‌شود، اطلاق مسبب بر سبب شده و سبب را که عمل باشد طائر گفته‌اند. و معنی: وَخُرُجُ لَهُ... این است که اوصاف و نقوشی که در نفس انسان از تکرار عمل حاصل شده، روز قیامت از عمق روح و بدن بصورت کتابی خارج می‌شود. و جمله: وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا، دلالت دارد بر عدل الهی که بی‌جهت کسی را عذاب نمی‌کند، و تا پیامبر نفرستد و رضا و غضب الهی را به مردم نرساند عذابی نمی‌کند. اگر کسی بگوید: پس عقل چه کاره است؟ آیا خدا بواسطه حکم عقل عذاب نمی‌کند؟ جواب این است که؛ احکام عقلیه برای جلب نفع و دفع ضرر باقی است و هر چه عقل حکم کند اثر وضعی آن مترتب خواهد شد. اما عذاب آخروی و یا عذاب دنیوی الهی لطفاً قبل از بعثت رسول برداشته شده است. و جمله: وَلَا تَزِرُ... دلالت دارد که هیچ کس را برای گناه کس دیگر عذاب نمی‌کنند، مگر اینکه شخصی به اجبار سبب عمل دیگری شده باشد که گناه و مؤاخذه بر سبب خواهد بود. اما خدا اطفال را به گناه و کفر پدران عذاب نمی‌کند و میت را به گریه اهلش نباید عذاب کند. و روایت رسول خدا ﷺ «إِنَّمَا تَلِي عَذَابَ بَيْكَاءِ أَهْلِهِ»، صحت و سقمش معلوم نیست.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيَّا الْقَوْلُ
فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا* وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
بِدْنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا*

ترجمه: و چون اراده کنیم هلاکت قریه‌ای را که بزرگان و متنعمان ایشان را فرمان داده‌ایم پس در آن نافرمانی کنند و حکم به عذاب بر آن ثابت شود پس از آن هلاکشان کنیم هلاکت کاملی (۱۶) و چه بسیار از مردم قرن‌های پس از نوح را هلاکت کرده‌ایم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگان آگاه و بیناست (۱۷).

نکات: جمله: أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا، صفت است برای قَرْيَةً یعنی چون بزرگان و ثروتمندان قَرْيَةً نافرمانی کنند و زیردستان آنان قهرا از ایشان پیروی کنند و این باعث می‌شود که خدا اراده عذاب و هلاکت ایشان کند. پس اشکال نشود به اینکه چگونه خدا اراده هلاکت ایشان می‌کند و وسائل هلاکت ایشان را فراهم می‌کند. و جمله وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ... دلالت دارد که غیر از خدا احدی از مخلوق به گناهان بندگان او آگاهی ندارد، پس روایاتی که می‌گویند اعمال بندگان را فلان پیامبر و یا فلان بنده صالح می‌داند و یا برای او می‌برند تماماً مجعول و برخلاف قرآن و برخلاف عدالت و ستاریت حق است. أَمَرْنَا.معنی؛ کثرتنا نیز آمده است یعنی؛ «کثرتنا عدد المترفین ففسقوا»، و آمرنا و امرنا نیز قرائت شده که بمعنی کثرتنا باشد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا* وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ

مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمِدُّ هُنُوْلًا وَهَنُوْلًا مِّنْ
عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا *

ترجمه: هر کس دنیا را بخواهد برای او در این دنیا تعجیل می‌کنیم آنچه بخواهیم برای هر کس بخواهیم سپس برای او دوزخ را قرار می‌دهیم که به آن در آید در حالی که نکوهش و رانده شده باشد (۱۸) و هر کس سرای دیگر را بخواهد و برای آن سعی خود را بانجام رساند در حالی که او مؤمن باشد پس آنان سعیشان مورد تشکر است (۱۹) همه را مدد می‌دهیم آنان و آنان (یعنی دنیا طلبان و آخرت طلبان) را از عطاء پروردگارت و عطاء پروردگارت باز داشته و ممنوع نبوده است (۲۰).

نکات: جمله: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ...»، و «... وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ»، دلالت دارد که هر کس هر چه بخواهد وسائل آن را خدا فراهم کرده هر قدر خدا بخواهد به او می‌دهد. و جمله: «مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»، دلالت دارد که سعی بی‌فائده نیست ولی به هدف رسیدن و تمام مقصود را درک کردن و رسیدن منوط است بخواست خدا. «كَلَّا نُمِدُّ...» دلالت دارد که مدد کفار و مؤمنین همه با خداست و دیگری نیست که بتواند مدد به کسی بدهد یعنی مدد دهنده غیبی منحصر به خداست، پس کسانی که از غیر خدا مدد می‌خواهند و یا می‌گویند: «یا علی مدد»، در گمراهی و شرک غوطه‌ورند و هنوز معنی: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را درک نکرده‌اند، ولی از کسی که زنده و حاضر باشد می‌توان بعنوان تعاون مدد خواست، آن هم نه مدد تکوینی.

أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا *
لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا * وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا

إِلَّا إِلِيَّاهُ وَيَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا
فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَهَرَّبْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۖ وَأَخْفِضْ لَهُمَا
جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۖ

ترجمه: بنگر چگونه بعضی از ایشان را بر بعضی برتری دادیم و محققا سرای دیگر درجاتش بزرگتر و برتری آن بیشتر است (۲۱) با خدا ملجأ دیگری قرار مده پس نکوهش شده و واگذاشته شده می‌نشینی (۲۲) و پروردگار تو حکم کرده که جز او را نپرستیدن و به والدین نکوئی نمودن که اگر یکی از ایشان و یا هر دوشان نزد تو به پیری برسند به آنان اف مگو و زجرشان مده و با ایشان خوش گفتار باش (۲۳) و از روی مهربانی برای ایشان بال تواضع را فرود آور و بگو پروردگارا ایشان را رحمت کن چنانکه مرا در حال خردی تربیت کردند (۲۴).

تکات: فَضَّلْنَا... دلالت دارد که خدا بعضی از افراد انسان را در دنیا بر بعضی دیگر برتری داده. اما از چه جهت برتری داده، در آیه ذکر نشده، اطلاق دارد، البته مؤمن را بر کافر و مشرک برتری داده. آن را که سعی می‌کند بر تارک سعی برتری داده. پیغمبر را بر غیر او برتری داده. البته اینها حکمتی دارد.

ندانند بنده اسرار خدا را نزیبند گفتن چون و چرا را

ولی مسلم این است که هر کس را بقدر لیاقتش و بقدر سعش می‌دهد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ۚ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ
غَفُورًا ۖ وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ ۖ وَالْمَسْكِينِ وَالْسَّبِيلِ وَلَا تَبْدُرْ تُبْدِيرًا ۖ
إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ ۗ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۖ وَإِمَّا
تُعْرَضْنَ عَنْهُمْ أَبْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ۖ

ترجمه: پروردگار شما به آنچه در نفسهای شماست داناتر است، اگر شایسته باشید، بدرستی که او برای بازگشت کنندگان آمرزنده است (۲۵) و حق نزدیکان و مسکین و ابن السبیل را بده و به اسراف مکوش (۲۶) که اسرافکنندگان برادران شیطانند و شیطان برای پروردگارش کفران پیشه است (۲۷) و اگر از ایشان اعراض کردی برای طلب رحمت از پروردگار که به آن امیدواری، پس برای ایشان نرم گو باش و باسانی سخن بگو (۲۸).

نکات: جمله: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ، دلالت دارد که خدائی که هستی به ما داده از خود ما داناتر است به خصوصیات و صفات قلبی و خیالات نفسانی ما. بنابراین دستوراتی که داده برای اصلاح ما، باید بدانیم، چون داناتر است به ذات و صفات ما، پس به اصلاح ما نیز داناتر است. و جمله: وَءَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ، دلالت ندارد که حق ذی القربی چه مقدار است، و لذا شافعی گفته: انفاق بر اولاد و والدین واجب است و بر غیر ایشان وجوبش ثابت نیست. و تپذیر عبارتست از مصرف کردن مال در غیر اطاعت خدا، ولی در طاعت خدا هر قدر انسان خرج کند تپذیر نباشد.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
 مَحْسُورًا * إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۗ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا
 بَصِيرًا * وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ۗ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۗ إِنَّ قَتْلَهُمْ
 كَانَ خَطْفًا كَبِيرًا * وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ ۗ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا * وَلَا
 تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۗ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا
 لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ۗ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا *

ترجمه: و دست خود را بسته به گردنت قرار مده و آن را مگشا تمام گشودن که بنشیننی ملامت شده و از کار مانده (۲۹) بدرستی که پروردگارت برای هر کس بخواهد روزی را می‌گشاید و تنگ می‌گیرد زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست (۳۰) و اولاد خود را از ترس تنگدستی مکشید ما آنان و شما را روزی می‌دهیم بدرستی که کشتن ایشان خطائی است بزرگ (۳۱) و به زنا نزدیک نشوید زیرا آن کاری زشت و بد راهی است (۳۲) و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر بحق و آنکه مظلوم کشته شود پس بتحقیق برای ولی او حکومت و تسلط قرار دادیم پس اسراف در قتل نکند زیرا او یاری شده است (۳۳).

نکات: وَلَا تَجْعَلْ ... خطاب به انسان است که باید دست او مانند انسان دست شکسته که به گردن بسته شده، وبال گردنش نباشد که برای انفاق دست خود را حرکت نمی‌دهد. و همچنین زیاد دست باز نباشد که هر چه دارد انفاق کند. وَلَا تَقْتُلُوا ... خطاب به پدران است. و ابرار کسانی باشند که به اولاد و آباء نیکی نمایند. اما به اولاد برای آنکه آنان در نهایت ضعف و احتیاجند و کافلی جز والدین ندارند و باضافه بی‌اعتنائی به اولاد مستلزم خرابی عالم و نسل آدم است و قتل اولاد اگر برای خوف فقر باشد این بدگمانی به خدا و قادر ندانستن اوست، و اگر برای غیرت بر دختران است، این سعی در تخریب عالم و نسل آدم است. ولی عرب دختران را می‌کشت برای عجز دختران از جنگ و قتل و غارت و برای آنکه چون فقیر بودند نکاح نشوند برای غیر کفو و این ننگی بود برای ایشان. بهر حال اقتضای رحمت و شفقت این است که دختر نیز مانند پسر است و باید در زیر بال و پر شفقت پرورش یابد و برای انسان دو چیز لازم است: «التعظیم لأمر الله، و الشفقه لخلق الله».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ
 إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۖ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ
 الْمُسْتَقِيمِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۖ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ۚ إِنَّ
 السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۖ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ
 مَرْحًا ۚ إِنَّكَ لَنْ تُخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ۖ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ
 سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ۖ ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ۗ وَلَا
 تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا ۖ

ترجمه: و نزدیک مال یتیم نشوید جز بطریقی که آن بهتر است تا اینکه به رشد خود برسد و به پیمان وفا کنید زیرا که از پیمان بازخواست خواهد شد (۳۴) و چون به کیل چیزی را بسنجید کیل تمام بدهید و به ترازوی درست و قبان صحیح وزن کنید که این بهتر و عاقبتش نیکوتر است (۳۵) و بدنبال آنچه علم نداری مرو زیرا گوش و چشم و دل هر یک از اینها مورد پرسش خواهد بود (۳۶) و از راه کبر و ناز در زمین راه مرو زیرا تو زمین را هرگز نشکافی و هرگز به درازی کوهها نرسی (۳۷) هر یک از این کارها بدش نزد پروردگارت ناپسند است (۳۸) این از چیزهای حکمتی است پروردگارت به سوی تو وحی کرده و با خدا مقصود و معبود دیگری قرار مده که در دوزخ افکنده شوی ملامت شده و رانده شده (۳۹).

نکات: مقصود از جمله: **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**، این است که صاحب العهد کان مسئولاً، به حذف مضاف، و ممکن است معنی **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**، این باشد که «کان مورداً للسؤال»، یعنی؛ سئل عن صاحبه. و ممکن است استعاره تخیلیه باشد یعنی؛ «یخیل إن العهد رجل و یسئل عنه تبکی تا للنکات». و این

جمله دلالت دارد بر وجوب وفا به تمام عقود. وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، یکی از اوامری است که در قرآن مکرر شده و شارع به آن اهمیت داده، اگر چه تفاوت حاصله بسبب نقصان کیل و وزن کم باشد ولی عقابش شدید است، برای اینکه محل احتیاج جمیع مردم در جمیع حالات می باشد. و باید نفوس آلوده نشود به سرقت مقدار حقیر و احتراز شدید بشود تا مردم چشم طمع به مال یکدیگر نداشته باشند و بایع و مشتری خیالشان راحت باشد، و هر کاسبی که به امانت و احتراز از چنین خیانت معروف شد، در مدت کمی دارای اموال کثیره خواهد شد. و البته خدا هم برکت می دهد چنانکه حضرت شعیب فرمود: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ». و «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، دلیل است بر اینکه پیروی ظن و تقلید جایز نیست «إِلَّا مَا اسْتَخْرَجَ بِالدَّلِيلِ». و جمله: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»، دلالت دارد که قرآن حکمت است، و هر کس به آن آگاه و عمل کند به خیر کثیر رسیده است چنانکه در سورة بقره آیه ۲۶۹ فرموده: ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ .

أَفَأَصْفَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيِّنِ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنْتَابًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا * وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا * قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلهةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَاتَبَتَّعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا * سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا * تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا *

ترجمه: آیا پروردگار شما شما را به پسران برگزید و از فرشتگان برای خود دخترانی گرفت؟! بحقیقت شما سخنی بزرگ می گوئید (۴۰) و البته بیان کردیم

در این قرآن تا پند گیرند و نمی‌افزاید ایشان را مگر نفرت (۴۱) بگو اگر آنچنانکه می‌گویند با او إلهائی بود در این صورت به سوی خدای صاحب عرش راهی جسته بودند (۴۲) او منزّه و برتر است از آنچه می‌گویند برتری بزرگی (۴۳) شهادت بر تنزیه او می‌دهد آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها است و نیست چیزی مگر اینکه بستایش او تسبیح می‌کند ولیکن تسبیح ایشان را نمی‌فهمید بدرستی که او بردبار و آمرزنده باشد (۴۴)

نکات: مشرکین از دختر عار داشتند و با این حال خدا را دارای دختر می‌دانستند و معتقد بودند که فرشتگان، دختران خدایند! حق تعالی جل شأنه می‌فرماید این گفتار شما سخن باطل بزرگی است زیرا خدا را نعوذ بالله ناقص و کمتر از خود دانسته‌اید. و جمله: إِذَا لَا تَتَعَوَّأ... ممکن است اشاره باشد به دلیل تمناع یعنی این إله‌های متعدده بر یکدیگر غلبه می‌کردند و بر عرش قدرت تکیه می‌کردند. و ممکن است اشاره باشد به اینکه شما از این إله‌ها تقرب می‌خواهید اگر از اینها کاری ساخته بود خود راه تقرب با خدای رب العرش پیدا کرده و برای خود مقامی کسب می‌کردند. و کلمه: عَلُّوا كَبِيرًا، دلالت دارد بر بعد زیاد «بنی ممکن الذات و واجب الذات و بنی القدیّم و الحادث، و الغنی و المحتاج». و مخفی نماند که مقصود از تسبیح موجودات و حمد آنها تسبیح مقالی نیست زیرا نفهمیدن مقال آنها جرم نیست و لذا در آخر آیه فرموده: إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا، و بعلاوه خدا فرموده: لَا تَفْقَهُونَ، و اگر مقالی بود فرموده بود «لَا تَسْمَعُونَ تسبیحهم». و تسبیح حالی موجودات مانند تحمید آنها می‌باشد. و همچنین سجده اشیاء چنانکه در سوره رحمن فرموده: «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ». پس آنچه را می‌توان تدبر کرد و عدم تدبر باعث بر عدم فهم شده و خدا مشرکین را مذمت کرده همان تسبیح حالی است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا* وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَىٰ آذَانِهِمْ نُفُورًا* نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا* أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا*

ترجمه: و چون قرآن را بخوانی بین تو و بین آنانکه ایمان به آخرت نمی‌آورند پرده نهانی (نادیدنی) قرار می‌دهیم (۴۵) و بر دل‌های ایشان پوشش‌ها که آن را نفهمند قرار دادیم و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم و چون پروردگارت را در قرآن تنها بیاد آری به قهقرا بحال رم برگردند (۴۶) ما داناتریم وقتی که به سوی تو گوش می‌دارند برای چه گوش می‌دهند آنگاه که ایشان در رازند و آنگاه که ستمگران می‌گویند پیروی نمی‌کنید مگر مرد سحر شده‌ای را (۴۷) بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند پس گمراه شدند که راهی را نتوانند یافت (۴۸).

نکات: چون رسول خدا ﷺ قرائت می‌کرد، می‌آمدند دست می‌زدند، و سوت می‌کشیدند و یا اشعاری می‌خواندند مثلاً زن ابولهب می‌آمد و می‌خواند: «مذمما أتینا و دینه قلینا و امره عصینا»، و چون تعصب و عناد پرده نامرئی بوده میان مشرکین و میان رسول خدا ﷺ و لذا فرموده: حِجَابًا مَّسْتُورًا، یعنی حجابا غیر مرئیا. و مقصود از جمله: وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً... همین است که دل‌های اینان در پناه کفر و تعصب رها شده، و خدای تعالی تعصب ایشان را ستر بر دل‌هایشان قرار داده همان تعصب و کفری که خود اختیار کرده‌اند، چون اینها را خدا وسیله ستر قرار داده و لذا فرموده: وَجَعَلْنَا.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * قُلْ كُونُوا
حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَنْ
يُعِيدُنَا ۗ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ
مَتَى هُوَ ۗ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا * يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ
بِحَمْدِهِ ۗ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا *

ترجمه: و گفتند: آیا چون ما استخوان‌های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا برانگیخته و زنده به خلق جدیدی خواهیم شد (۴۹) بگو: سنگ باشید و یا آهن (۵۰) و یا مخلوقی از آنچه در ذهن شما بزرگ می‌آید (زنده خواهید شد) پس از آن می‌گویند: چه کس ما را بر می‌گرداند؟ بگو: آنکه شما را اولین مرتبه ایجاد کرد. پس از آن سرهاشان را به سوی تو می‌جنبانند و می‌گویند: چه وقت خواهد بود؟ بگو: شاید نزدیک باشد (۵۱) روزی که شما را بخوانند که با ستایش وی اجابت کنید و گمان می‌برید که درنگ نکرده‌اید مگر اندکی (۵۲).

نکات: چون رسول خدا ﷺ را باستهزاء می‌گرفتند و او را مسحور می‌خواندند و یکدلیل ایشان این بود که می‌گفتند: او می‌گوید چون ما پوسیده و ذرات متفرقه شدیم دو مرتبه زنده خواهیم شد. خدای تعالی در جواب گوید: استخوان پوسیده که حیات داشته و به حیات نزدیک است شما اگر سنگ و آهن هم باشید که به حیات بسیار دور است، باز خدا قدرت دارد که سنگ و آهن را زنده کند زیرا به عناصر پراکنده اجسام شما احاطه دارد و قدرت بر احیاء نیز دارد.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ الشَّيْطَانَ
كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا * رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ ۗ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمَكُم ۗ أَوْ إِنَّ يَشَأْ

يُعَذِّبُكُمْ^ع وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا* وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ^ط وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ^ط وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا*

ترجمه: و به بندگانم بگو که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است زیرا شیطان بین ایشان فتنه می‌افکند بدرستی که شیطان برای انسان دشمن آشکاری است (۵۳) پروردگار شما به شما داناتر است اگر بخواهد رحمتش را شامل حالتان می‌کند و یا اینکه عذابتان می‌کند و ما ترا وکیل بر ایشان نفرستادیم (۵۴) و پروردگارت داناتر است به آنکه در آسمان‌ها و زمین است و به یقین ما بعضی پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم و به داود زبور دادیم (۵۵).

نکات: مقصود از لِعِبَادِي ممکن است است کفار باشد و ممکن است مؤمنین و ممکن است اعم باشد، هر کدام باشد صحیح است، مقصود این است که سخن خود را در دعوت به هدایت نیکوتر کنند و مخلوط به فحش و سب نکنند که شیطان را بهانه می‌شود برای فتنه و فساد گمراه کردن، همانطور که فرموده: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (النحل: ۱۲۵)، و فرموده: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (العنکبوت: ۴۶).

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا
تَحْوِيلًا* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ
وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ^ع إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا*

ترجمه: بگو بخوانید آن کسانی را که گمان می‌برید غیر از خدا، که مالک و عهده‌دار نیستند نه بر طرف کردن ضرر را از شما و نه تغییر دادن را (۵۶) آنان را که می‌خوانند خودشان به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند هر کدام ایشان

که نزدیکترند و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند بدرستی که عذاب پروردگارت حذر شدنی بوده است (۵۷).

نکات: چون مشرکین مکه توحید عبادی ایشان خراب بود یعنی مانند اهل زمان ما در عبادت برای خدا شریک می‌آوردند مثلاً قربانی برای غیر خدا می‌کردند همانطوری که برای خدا قربانی می‌کردند، حاجت از غیر خدا می‌خواستند همانطوری که از خدا می‌خواستند در بلیات خدا و غیر خدا را برای کشف ضرر می‌خواندند. اگر کسی در قرآن تدبر کند می‌بیند قسمت مهمی از آیات قرآن رد است بر شرک در توحید عبادی، در همین آیه فوق خدا مذمت کرده از آنانکه غیر خدا را یعنی بزرگان و مقربین الهی را می‌خواندند که برای ایشان کشف ضرر نمایند و یا تغییر بدهند، خدا می‌فرماید آنان کاشف ضرر و تغییر دهنده احوال شما نیستند و مالک و عهده‌دار این کار نشده‌اند، آن بزرگان خود به دنبال وسیله می‌گردند تا به رحمت خدا برسند و یا از عذاب او برهند و معلوم است چنین کسانی که رجاء به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او خائف بوده به هیچ وجه موجود بی‌جان مانند بت نبوده و بلکه نزدیکترین و مقربترین بندگان بودند که خدا فرموده قابل خواندن نیستند. با این تفصیل که در این قبیل آیات داده شده باز ملت اسلام متوجه نیستند و به هزاران بهانه بلکه لجاجت، بزرگان دینی خود را که هزاران سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند می‌خوانند و آنان را باب الحوائج می‌دانند، آیا این شرک چگونه از میان مسلمین نرفته و با این آیات واضحه قرآن، میان مسلمین مانده است. «و لهذا فلیتعجب المتعجبون!»

وَإِنَّ مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا * وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ

كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ ۚ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ
بِالْآيَاتِ إِلَّا حُيُوفًا*

ترجمه: و قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاک‌کننده‌ آنیم پیش از روز قیامت و یا آن را عذاب خواهیم کرد عذاب سختی این در کتاب نوشته شده (۵۸) و مانع ما نشد از فرستادن آیات مگر تکذیب پیشینیان به آن آیات، و آن شتر را در حالی که بینا کننده بود به قوم ثمود دادیم پس به آن ستم کردیم و نمی‌فرستیم آیات را مگر برای ترسانیدن (۵۹).

نکات: مقصود از مُهْلِكُوها، این است که؛ «مهلکو أهلها بالموت». و مقصود از مُعَذِّبُوها، این است که؛ «معذبوا أهلها بعذاب الاستیصال»، و عذاب استیصال همان عذاب‌های دنیوی است که أمم قبلی مبتلا شدند یعنی مستأصل و بیچاره شدند. وَمَا مَنَعَنَا... دلالت دارد بر اینکه هر معجزه‌ای که مردم بخواهند و لو ممکن الوجود باشد باز اجابت نمی‌شود برای همان که أمم قبل از اسلام چنین معجزه‌ها خواستند و چون اتیان شد یا ایمان نیاوردند و یا پس از ایمان برگشتند. پس اعجاز قرآن برای مسلمین کافی است.

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ ۚ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا
فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ۚ وَخُوفُهُمْ ۚ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا
طُغْيَانًا كَبِيرًا*

ترجمه: و هنگامی که برای تو گفتیم براستی پروردگارت به مردم احاطه دارد و قرار ندادیم آن رؤیا و آن درخت لعن شده در قرآن را که به تو نمودیم مگر اینکه ابتلا و امتحانی برای مردم و می‌ترسانیم ایشان را پس نمی‌افزاید ایشان را مگر طغیان بزرگی (۶۰).

نکات: این آیه برای تسلی و ترغیب رسول خدا ﷺ نازل شده، چون کفار از او معجزاتی که خدا صلاح نمی‌دانست می‌خواستند و عدم ایجاد چنین معجزه موجب طعن و تمسخر و نفور ایشان می‌شد، حق تعالی می‌فرماید: تو را باکی نباشد و به تبلیغ ادامه بده چنانکه بواسطه رؤیای تو و بواسطه ذکر شجره زقوم آزمایش شدند، بواسطه عدم اتیان بمعجزه نیز آزمایش می‌شوند، و در عین حال صدمه‌ای به تو نخواهند زد. و اما رؤیای رسول خدا ﷺ مورد اختلاف است که چه بوده؟ ممکن است همان رؤیای شب معراج باشد. و اما شجره زقوم، چون آیه‌ای راجع به آن نازل شد، مشرکین می‌گفتند: چگونه در دوزخ ممکن است درخت باشد با اینکه درخت را آتش می‌خورد، چنانکه حق تعالی در آیه ۶۳ سوره صافات فرموده: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ». بعضی گفته‌اند: رؤیا و شجره ملعونه خوابی است که رسول خدا ﷺ دید بوزینگان بر منبر او بالا می‌روند و مردم را به قهقرا بر می‌گردانند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا* قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لِنِ أُنزِلَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَحْتَنِكَ. ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا* قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَأُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا* وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا*

ترجمه: و چون فرشتگان را گفتیم که برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا سجده کنم برای آنکه از گل آفریدی (۶۱) گفت: آیا

دیده و متوجه شده‌ای این است آن که بر من برتری داده‌ای محققا اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی البته تمام فرزندانش را بیراه کنم مگر کمی از ایشان را (۶۲) گفت: برو هر کس از ایشان پیرو تو گردد محققا دوزخ جزای شماسست جزای تمامی (۶۳) و هر کدام ایشان را که بتوانی بصدایت جنبش ده و با سواران و پیادگان بر ایشان بتاز و در اموال و اولادشان شریک شو و ایشان را وعده بده و شیطان وعده نمی‌دهد مگر برای فریب (۶۴) بدرستی که تو را بر بندگانم تسلطی نیست و پروردگارت برای کفالت کافی است (۶۵).

نکات: مقصود از کلمه: جَزَاؤُكُمْ؛ جزاؤک و ای‌ها، می‌باشد که از باب تغلیب جَزَاؤُكُمْ فرموده. و مقصود از جمله: وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ، این است که با تمام قوا هر کار می‌توانی بکن. و مقصود از إِلَّا غُرُورًا، این است که ایشان را ترغیب کن به عقائد باطله و مغرور گردان به خرافات و اعمال زشت و نفرت ده ایشان را از اعتقادات صحیح و اعمال حقه که اول تشکیک در مبدء و معاد می‌کند و سپس نفی مضرت از معاصی می‌کند. و انواع لذت را وعده می‌دهد و می‌گوید فائده‌ای در این عبادات نیست و از توبه امروز و فردا می‌کند و آرزوهای باطله به دل می‌افکند و وعده شفاعت اولیاء را به او تزریق می‌کند و بهر حال به سه چیز دعوت می‌کند: به قضاء شهوت و علو مقام و طلب ریاست، در حالی که لذات دنیا پوچ و مشترک بین حیوانات است و باضافه زودگذر و موجب مشقات کثیره می‌شود و باضافه موجب حسرت و فقر و امراض و پیری می‌گردد.

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ
بِكُمْ رَحِيمًا * وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَاٰمَنَّا

نَجِّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ۚ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا * أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ تَخْسِفَ بِكُمْ
جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا * أَمْ أَمِنْتُمْ
أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا
كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا *

ترجمه: پروردگار شما برای شما کشتی را در دریا می‌راند تا از فضل او
بجوئید زیرا او به شما رحیم بوده است (۶۶) و چون شما را ضرری در دریا
برسد آنکه را غیر او می‌خوانید گم و فراموش گردد پس زمانی که شما را بسوی
خشکی نجات داد روی گردان شوید و انسان ناسپاس بوده است (۶۷) آیا ایمن
شدید از اینکه گوشه‌ای خشکی شما را فرو برد و یا بر شما تندبادی را بفرستد
(که سنگ ریزه بر شما بریزد) سپس برای خود وکیلی نیابید (۶۸) آیا ایمن شدید
از اینکه مرتبه دیگر شما را به دریا برگرداند پس بر شما باد سخت شکننده را
بفرستد پس شما را غرق کند بسبب آنچه کفران کرده‌اید سپس نیابید برای
خودتان علیه ما به آن غرق طرفداری (۶۹).

نکات: روان شدن کشتی در دریا اگر چه بواسطه ناخدا است ولی خدای
تعالی آب و هوا و کشتی را رام او قرار داده، پس گویا خدا کشتی را رانده است.
و جمله: ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا، دلالت دارد که مشرکین در موقع خطر دریا
فقط خدا را می‌خواندند و غیرخدا از نظرشان محو می‌شد بعکس مشرکین زمان
ما که در موقع خطر خدا را نمی‌خواندند بلکه بعنوان توسل مخلوقات را
می‌خوانند!!

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا *

ترجمه: و بتحقیق پیوسته که ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و ایشان را در خشکی و دریا حمل نمودیم و ایشان را از پاکیزه‌ها روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از کسانی که خلق نموده‌ایم برتری دادیم برتری نمایانی (۷۰).

نکات: گرامی داشتن بنی آدم بعقل است که صواب را از خطا تمیز دهد و بخط است که علوم را ضبط می‌کند و بنطق است که آنچه می‌داند برای دیگران بیان کند و درد و الم خود را بگوید. و مقصود از **وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلٰی كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا**، تفضیل بنی آدم بر غیر ملائکه است زیرا می‌توان گفت: ملائکه افضل از بنی آدم است خصوصاً ملائکه مقربین.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْمِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولٰٓئِكَ
 يَقْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيْلًا * وَمَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِي
 الْاٰخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيْلًا *

ترجمه: روزی که هر آدمی را با زمامدارشان می‌خوانیم پس آنانکه کتابشان به دست راستشان داده شود پس ایشان می‌خوانند کتابشان را و باندازه شکاف هسته‌ای ستم نشوند (۷۱) و آنکه در اینجا کور باشد پس او در آخرت کور و گمراه‌تر است (۷۲).

نکات: امام مردم کسی است که بدنبال او رفته‌اند چه امام هدایت باشد و چه پیشوای ضلالت، نبی هر امتی امام ایشانست، و در قیامت امام مردم ممکنست پرونده اعمال ایشان باشد بقرینه جمله بعد که فرموده: **فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ**. و جمله **يَقْرءُونَ كِتَابَهُمْ**، دلالت دارد که اصحاب یمین کتاب خود را می‌خوانند. حال اگر کسی بگوید: چرا فقط ایشان می‌خوانند با اینکه هر کس باید کتاب خود را بخواند؟ جواب این است که اصحاب الشمال، چون نظر به

کتاب خود کنند ترس بر ایشان مستولی گردد، چنانکه بخوبی نتوانند قرائت کرد. اما اصحاب یمین خوشند و بطور کامل قرائت کنند و به اهل محشر نیز می‌گویند: «هَأُوْمُ اقْرَآءِ كِتَابِيَهٗ».

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَا أَذُقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا * وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزِفُونَا مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا * سُنَّةٌ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا *

ترجمه: و محققا نزدیک بود که تو را به فتنه اندازند و از آنچه به سوی تو وحی کرده‌ایم منصرف سازند تا اینکه بر ما غیر آن را افترا بندی و در این هنگام تو را دوست گیرند (۷۳) و اگر نه اینکه تو را ثابت داشتیم محققا نزدیک بود به سوی ایشان مقدار اندکی میل نمائی (۷۴) آنگاه تو را دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب ممات می‌چشانیم سپس برای خود یاری کنندای در دفع عذاب ما نمی‌یافتی (۷۵) و محققا نزدیک بود که از این زمین تو را بلغزانند تا تو را از آن خارج کنند و در آن هنگام پس از تو درنگ نمی‌کردند مگر کمی (۷۶) بروش آنان که پیش از تو از پیامبرانمان فرستادیم، و نمی‌یابی برای دستور و روش ما تغییری (۷۷).

نکات: سبب نزول این آیات این بوده که مشرکین به رسول خدا ﷺ گفتند: ما نمی‌گذاریم حجر الاسود را استلام کنی تا اینکه بتان ما را استلام کنی، رسول خدا ﷺ فکر کرد چه اشکال دارد من استلام بتان را کنم با اینکه در دل از آنها

انکار دارم! و دیگر اینکه مشرکین گفتند: تو متعرض به آلهه ما نشو ما هم با تو مجالست کنیم، رسول خدا ﷺ میل کرد پیشنهاد ایشان را بپذیرد، و دیگر اینکه واردین قوم ثقیف یکسال مهلت خواستند تا هدایائی که برای بتانشان می آورند قبض کنند و گفتند: سپس آنها را می شکنیم و اسلام می آوریم، رسول خدا ﷺ خواست آنان را مهلت دهد. بهر حال این آیات رسول خدا ﷺ را نهی از پیروی مشرکین کرده و نهی نموده از میل ایشان، زیرا این کارها از کسی که خدا به او وحی کرده و رسول خود قرار داده بسیار زشت و موجب ازدیاد عذاب است، چنانکه در آیه اشاره شده، و حتی مشرکین میل داشتند او را خارج کنند خدا او را امر به استقرار نموده است.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ
كَانَ مَشْهُودًا* وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّحْمُودًا* وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ
وَأَجْعَلْ لِي مِّنْ لَّدُنكَ سُلْطٰنًا نَّصِيرًا* وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ
الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا*

ترجمه: نماز را بپا دار وقت میل و زوال خورشید تا فرا گرفتن تاریکی شب و بپادار قرائت کردن فجر را زیرا قرائت فجر مشاهده شده است (۷۸) و بعضی از شب را بیدار باش به نماز تا برای تو نافلة باشد شاید که پروردگارت تو را مقام ستوده‌ای بدهد (۷۹) و بگو پروردگارا مرا داخل کن داخل شدن براستی و خارج کن خارج شدن براستی و برایم از نزد خود قرار ده تسلطی یاری‌دهنده (۸۰) و بگو حق آمد و باطل از بین رفت زیرا باطل از بین رفتنی است (۸۱).

نکات: لِذُلُوكِ الشَّمْسِ را که به معنی زوال و میل خورشید است بعضی به معنی غروب آن گرفته‌اند و بعضی به معنی زوال و میل از وسط النهار که ظهر باشد گرفته‌اند. جمله عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا، دلالت دارد بر اهمیت نماز شب زیرا مقام محمود را فرع و نتیجه آن قرار داده است. و بر رسول خدا ﷺ نماز شب واجب بوده و بر امتش نیز بسیار تأکید شده است. و مقصود از مُدْخَلَ صِدْقٍ و مُخْرَجَ صِدْقٍ در آیه، دخول در هر کاری است چه وارد شدن در کارها و چه در اطاعت و عبادت و چه در شهرها و مکانها و همچنین خروج زیرا آیه اطلاق دارد.

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا* وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَىٰ بِنِعْمَتِنَا إِذَآ مَسَّهُ الشَّرُّ كَانُ يَؤُوسًا* قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا* وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا*

ترجمه: و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است برای مؤمنین و نمی‌افزاید ستمگران را مگر زیان (۸۲) و چون نعمتی بر انسان بدهیم اعراض کند و رو برگرداند و چون شری به او برسد مأیوس و ناامید باشد (۸۳) بگو هر کسی عمل می‌کند بر راه و روش خودش و پروردگار شما دانایتر است به آنکه راهش درست‌تر است (۸۴) و تو را از روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است و به شما از دانش داده نشده مگر اندکی (۸۵).

نکات: قرآن شفاء برای امراض روحی است. و امراض روحی دو قسم است:
اول، عقاید باطله.

دوم، اخلاق رذیله.

و قرآن راه معالجه هر دو را بیان کرده و شفا را بر رحمت مقدم داشته زیرا باید ابتدا از مرض معالجه کرد و جان خود را از موانع سعادت تخلیه کرد، سپس او را به کمالات و تکامل آراسته نمود. و مقصود از قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، این است که روح از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر است، عالم خلق عالم اجسام است و عالم امر عالم مجردات و جواهرات. وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا، دلالت دارد که علم بشری حتی پیغمبر، در پیش علم خدا بسیار ناچیز و اندک است.

وَلِئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا*

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ^ع إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا*

ترجمه: و اگر بخواهیم البته آنچه را به سوی تو وحی کردیم می‌بریم سپس برای خود مدافعی که با ما مخاصمه و بازخواست کند نیابی (۸۶) مگر رحمتی از پروردگارت زیرا فضل او بر تو بزرگ بوده است (۸۷).

نکات: پس از آنکه بیان کرد که علم کمی به رسول عطا شده، در این آیات فرموده همین کم را اگر بخواهیم از ذهن تو می‌بریم که کم را فراموش کنی ولی فضل و رحمت پروردگارت بر تو بسیار است که علم را به تو داده و در ذهن تو باقی گذاشته است.

قُلْ لَئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ

بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا* وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا* وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ

حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ
فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا* أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا
أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُحْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي
السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي
هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا*

ترجمه: بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند
بمانندش نیاورند و اگر چه بعضی بعض دیگر را پشتیبان باشند (۸۸) و بتحقیق ما
برای مردم در این قرآن از هر مثلی بیان کردیم پس بیشتر مردم نخواستند مگر
کفران را (۸۹) و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای
را بشکافی (۹۰) و یا برای خودت بوستانی از خرما و انگور داشته باشی که در
وسط آن نهرها بشکافی شکافتن حسابی (۹۱) و یا بیفکنی بر ما آسمان را چنانکه
گمان برده‌ای در حالی که آسمان پاره پاره باشد و یا بیاوری خدا و فرشتگان را
جلو ما فوج فوج (۹۲) و یا برای تو خانه‌ای بشود از طلا و یا در آسمان بالا روی
و هرگز به بالا رفتنت ایمان نمی آوریم تا بر ما کتابی را که قرائت کنیم نازل
گردانی، بگو: منزه است پروردگارم آیا من جز بشری پیغام آور هستم (۹۳).

نکات: جمله: لَئِنْ أَجْتَمَعَتْ... دلالت دارد که قرآن معجزه کافیه باقیه می باشد
و با بودن این معجزه احتیاج به معجزه دیگری نیست. ولی مشرکین شش معجزه
دیگری می خواستند:

اول: اینکه از زمین بی آب مکه برای ما چشمه روان سازی.

دوم: باغی از درختان خرما و انگور بوجود آوری که در وسط آن نهرها
جاری باشد.

سوم: آسمان‌ها را پاره پاره گردانی و بر سر ما بزنی و ما را هلاک گردانی چنانکه گمان کرده‌ای و گفته‌ای: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» (الانشقاق: ۱) و «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (الانفطار: ۱).

چهارم: خدا و فرشتگان را بیاوری که ما به بینیم که برای تو شهادت به رسالت دهند.

پنجم: خانه‌ای از طلا ایجاد کنی.

ششم: نردبانی ایجاد کنی و با آن به آسمان‌ها بالا روی و ما بصرف بالا رفتن تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه بر ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم. حق تعالی در جواب ایشان فرموده: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا جز بشری نیستم و اگر از خدا می‌خواهید خدا منزه است از کارهای لغو و بیهوده و محال زیرا بوجود قرآن معجزه تحقق یافته دیگر به این چیزها احتیاجی نیست، و خدا مطیع من و شما نبوده است. رجوع شود به مقدمه ۲۵ در جلد اول.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا
رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا * قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا *

ترجمه: و باز نداشت مردم را از اینکه ایمان آورند در وقتی که این هدایت ایشان را آمد جز اینکه گفتند: آیا خدا بشری را برای رسالت فرستاده (۹۴) بگو: اگر در زمین فرشتگانی بودند که بحال اطمینان راه می‌رفتند محققا بر ایشان از آسمان فرشته‌ای را برای رسالت نازل کرده بودیم (۹۵) بگو: خدا برای شهادت بین من و بین شما کافی است زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست (۹۶).

نکات: در این آیات از شبهه کفار که می‌گفتند: اگر خدا رسولی می‌فرستد باید ملک باشد، خدا سه جواب داده:

اول: آنکه چون دانسته شد هدایت بواسطه معجزات است چه بشر رسول باشد و چه ملک.

دوم: اینکه اگر اهل زمین همه ملک بودند باید رسول ایشان نیز ملک باشد زیرا جنس به جنس مایل تر است.

سوم: شهادت الهی چون خدا شهادت دهد بواسطه معجزه، رسالت ثابت می‌شود، دیگر گفتن این که باید رسول ملک باشد تحکم و تکبر است.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ
 وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكْمًا ۗ وَصُمًّا ۗ مَا أُولَٰئِكَ جَهَنَّمَ
 كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ۗ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِبَايَعَاتِنَا وَقَالُوا
 أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرِفْنًا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۗ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ
 الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا
 لَّا رَيْبَ فِيهِ فَبِئْسَ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ۗ

ترجمه: و هر کس را خدا هدایت کند پس او طالب هدایت و راه یافته و هر که را خدا گمراه کند پس هرگز برای ایشان دوستانی غیر او نیست و روز قیامت ایشان را محشور می‌کنیم بر صورت‌هایشان بحال کوران و گنگان و کران، جای ایشان دوزخ است هر گاه فرو نشیند، شعله و سوزش آن را زیاد می‌کنیم (۹۷) این است جزای ایشان برای آنکه ایشان به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون ما استخوان‌های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا محققا ما به آفرینش جدیدی زنده خواهیم شد (۹۸) آیا ندیدند آن خدائی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا است

که بیافریند مانند ایشان را و برای ایشان مدتی قرار داده که در آن شکی نیست، پس ستمگران ابا کردند مگر از کفران (۹۹).

نکات: جمله: **فَهُوَ الْمُهْتَدِ**، دلالت دارد بر اینکه هر کس طالب هدایت شد خدا او را هدایت می‌کند، پس آیات دیگر فرموده: «**يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**»، بواسطه این آیه روشن می‌شود که هدایت هر کس گرو خواست خودش می‌باشد. و جمله: **أَنْ تَخْلُقَ مِثْلَهُمْ**، احتمال دو معنی دارد، ولی معنی اول ظاهرتر است:

اول: اینکه خدائی که قادر به خلقت آسمان‌ها و زمین است، می‌تواند ایشان را بمیراند و مانند ایشان را بیافریند یعنی ایشان را در قیامت عود بدهد چون اعاده مانند ابتداء است.

دوم: اینکه مانند ایشان بندگان غیر ایشان بیافریند که همه او را بشناسند و به توحید و قدرت او اعتراف کنند. و در هر صورت ضمیر **مِثْلَهُمْ** بر می‌گردد به کفار.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ
الْإِنْسَانُ قَتُورًا * وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَعَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا * قَالَ لَقَدْ
عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ
يَفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا * فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ
جَمِيعًا * وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا *

ترجمه: بگو: اگر شما خزائن رحمت پروردگارم را مالک می‌شدید در این هنگام محققا امساک می‌کردید از ترس انفاق کردن و انسان بخیل بوده است (۱۰۰) و بتحقیق به موسی نُه عدد آیات روشن دادیم پس از بنی اسرائیل پپرس، وقتی که نزد ایشان آمد پس فرعون به او گفت: بدرستی که من تو را ای موسی گمان می‌کنم که سحر شده‌ای (۱۰۱) گفت: بتحقیق دانسته‌ای که این آیات را نازل نکرده مگر پروردگار آسمان‌ها و زمین برای اینکه وسائل بصیرت باشد و بدرستی که من تو را ای فرعون هلاک شده گمان می‌کنم (۱۰۲) پس فرعون خواست ایشان را از زمین بیرون کند ما او را و کسانی که با او بودند همه را غرق نمودیم (۱۰۳) و پس از او به بنی اسرائیل گفتیم: ساکن آن زمین باشید پس چون وعده سرای دیگر آید شما را با هم آمیخته بیاوریم (۱۰۴).

نکات: جمله: لَقَدْ عَلِمْتُمْ دَلَالَتَ دارد که فرعون می‌دانست آیات بینات حضرت موسی از طرف خداست، ولی برای حفظ ریاست اقرار نمی‌کرد مانند بسیاری از مردم زمان ما که دکان‌های دینی دارند، در موقع بحث با آنان حس می‌کنی که حق را می‌دانند ولی برای حفظ مریدان اقرار نمی‌کنند. و مقصود از جمله: جَعَلْنَا بِكُمْ لَفِيفًا، این است که روز قیامت کافر و مسلم و مؤمن و مشرک همه با هم و مخلوط به یکدیگر محشور می‌شوند و سپس در آنجا از یکدیگر جدا می‌گردند.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ ۖ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا * قُلْ ءَأَمِنُوا بِهِمْ أَوْ لَا تَأْمِنُوا ۗ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا *

ترجمه: و آن را به حق نازل نمودیم و به حق نازل شده، و نفرستادیم تو را مگر برای اینکه بشارت‌دهنده و ترساننده باشی (۱۰۵) و قرآن را جزء جزء نازل کردیم تا آن را به مهلت و آرامی بر مردم قرائت کنی و آن را نازل نمودیم نازل کردن تدریجی (۱۰۶) بگو: ایمان بیاورید به آن و یا ایمان نیاورید محققا آنانکه پیش از آمدن قرآن دانش عطا شده‌اند چون بر آنان تلاوت شود به زنج‌هاشان به رو می‌افتند سجده‌کنان (۱۰۷) و می‌گویند: منزه است صاحب اختیار ما بدرستی که وعدهٔ پروردگار ما بجا آورده شده است (۱۰۸) و به رو می‌افتند به زنج‌ها می‌گیرند و خضوع ایشان می‌افزاید (۱۰۹).

تکات: پس از آنکه شبهات و ناسپاسی کفار را بیان کرد، در این آیات می‌فرماید: این قرآن طبق حق و حقیقت نازل شده و تو ای رسول برای بشارت و انذار مأموری و تو غیر از این وظیفه، وظیفه‌ای نداری، هر کس می‌خواهد بپذیرد و یا نپذیرد و قرآن را خدا بتدریج نازل کرده ولی کفار می‌گفتند: چون بتدریج نازل شده شاید محمد خودش آن را ساخته زیرا اگر از جانب خدا بوده خدا عاجز نبود می‌توانست یک مرتبه همهٔ قرآن را نازل کند ولذا خدا جواب داده که نزول تدریجی مصلحتی داشته و اگر کفار ایمان نیاورند اشخاص دانشمندی که قبل از نزول قرآن بوده‌اند با شنیدن آیات آن، حق بودن آن را درک می‌کنند و در پیشگاه صاحب قرآن به سجده می‌افتند و برای او خاضع می‌شوند.

قُلْ اَدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ ۗ اَيُّمَا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى ۗ وَلَا تَجْهَرْ

بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ

يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيْكٌ فِى الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا ۗ وَكَبِّرْهُ

تَكْبِيْرًا *

ترجمه: بگو: الله را بخوانید و یا رحمن را بخوانید، هر کدام را که بخوانید برای اوست نام‌های نیک، و نمازت را بلند و آشکار مکن و زیاد آن را آهسته مخوان و راهی بین آن بجوی (۱۱۰) و بگو ستایش مخصوص خدائی است که فرزندی نگرفت و در ملک برای او شریک نبود و برای او یاور و سرپرستی از خواری نبود و او را بزرگ بدار بزرگ داشت کاملی (۱۱).

نکات: مشرکین می‌گفتند: محمد می‌گوید خدای من واحد است در حالی که دو کس را می‌خواند، گاهی الله می‌گوید و گاهی رحمن! حق تعالی می‌فرماید: چه الله را بخوانید و چه رحمن را، ذات او یکی است یعنی مسمی واحد است و اگر چه اسماء متعدد باشد. از این آیه مطالبی استفاده می‌شود:

اول: اینکه اسماء متعدده اگر خوانده شود، ولی مقصود مسمای واحد باشد اشکالی ندارد زیرا شرک نیست، اما اگر فقط اسم را بدون توجه به مسمی بخوانند جایز نیست و شرکست زیرا اسماء متعدد است.

دوم: اینکه قبل از دعا باید اسماء حسناى إلهی ذکر شود.

سوم: اینکه نام‌های غیر نیک بر خدا اطلاق نگردد.

و جمله: **وَلَا تُجَهَّرُ...** دلالت دارد که باید در نماز و دعا فریاد نکرد و بقرینهٔ مقابلهٔ آن با **وَلَا تُخَافَتُهَا** استفاده می‌شود که جهر کمی جایز و از بین بین است. و معنی **وَلَا تُخَافَتُهَا**، اینست که زیاد مخفیانه خدا را نخواند و نماز را طوری قرائت نکند که گوش خودش نشنود بلکه بین بین را مراعات کند که زیاد باشد صوت او و نه زیاد کم که خودش نشود.

سورة الكهف

مکىة و هى مائة وعشر آيات

سورة كهف مدنى و داراى ۱۱۰ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا * قَيِّمًا لِيُنذِرَ
بِأَسَا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ
لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا * مَّكِينِينَ فِيهِ أَبْدًا *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ستایش برای خدائی است که بر بنده خود این کتاب را نازل کرد و برای آن کجی قرار نداد (۱) در حالی که بر پا دارنده است تا بترساند از عذاب سختی که از نزد او است و مؤمنین را آنان که کارهای شایسته می کنند بشارت دهد که برای ایشان اجرى نیکو است (۲) بمانند در آن همیشه (۳).

نکات: چون نزول قرآن نعمت بزرگی بوده، خدای تعالی برای نازل نمودن آن خود را حمد نموده تا بندگان متوجه باشند و قدر آن را بدانند و خدا را ستایش نمایند. و کلمه: عِوَجًا دلالت دارد که قرآن کتابی است کامل و نقص و کجی در آن یافت نمی شود. و کلمه قَيِّمًا دلالت دارد که علاوه بر اینکه کامل است مکمل غیر نیز می باشد. و لام؛ لِيُنذِرَ، دلالت دارد که کارهای خدا بیهوده و عبث نیست بلکه او حکیم است و از انزال کتاب هدفی دارد.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ
كُتِبَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ * إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا * فَلَعَلَّكَ بَسِخٌ
نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ * إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ أَسَفًا *

ترجمه: و بترساند آنان را که گفتند: خدا فرزند گرفته (۴) نیست برای ایشان به آن سخن دانشی و نه برای پدرانشان بزرگست کلمه‌ای که از دهنشان خارج می‌گردد و نمی‌گویند مگر دروغی (۵) پس شاید که به اندوه زیاد تو خود را هلاک کنی بر آثار ایشان اگر آنان به این سخن تازه ایمان نیاورند (۶).

نکات: انذار در آیه اول عام بوده برای هر کفر و عصیانی، ولی انذار در این آیات مخصوص کسانی است که برای خدا فرزند قائل شده‌اند، چون گناه بزرگی بوده بخصوص ذکر شده. شبیه به گناه ایشان گناه کسانی است که برای خدا جانشین قرار می‌دهند. زیرا همانطور که فرزند داشتن برای خدا محال و نقص است، جانشین داشتن نیز محال و نقص است، و اصلاً فرزند داشتن برای جانشین شدن از پدر است همانطوری که آن سخن از روی بی‌دانشی است که خدا فرموده: مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ همانطور قول به جانشین نیز از روی بی‌دانشی است. بدانکه کذب را دو جور معرفی کرده‌اند: یکی گفته؛ کذب سخنی است مخالف واقع باشد و صاحبش بداند که مخالف واقع است. و دیگری گفته؛ کذب سخن مخالف واقع است چه گوینده بداند و چه نداند. جمله: إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا، تأکید می‌کند قول دوم را.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا * وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا *

ترجمه: براستی که ما آنچه روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا بیازمائیم کدام یک از ایشان از جهت عمل نیکوترند (۷) و براستی که ما قرار دهنده‌ایم آنچه بر زمین است خاک ساده (۸).

نکات: لِنَبْلُوهُمْ دلالت دارد که حق تعالی حیوانات و اشجار و سبزی‌های زمین را ایجاد کرده برای بشر تا بشر را بیازماید که نیکوکار است یا بدکار و بیهوده نیافریده و از آفرینش هدفی داشته. صَعِيدًا جُرُزًا، دلالت دارد که دو مرتبه زمین قاعاً صَفْصَفًا خواهد شد و برای قیامت بدون زینت می‌گردد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى
الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا
رَشَدًا * فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا * ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ
أَى الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا *

ترجمه: بلکه پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجب‌آور ما بودند (۹) هنگامی که آن جوانان به سوی کهف جای گرفتند و گفتند: پروردگارا از نزد خود به ما رحمتی بده و برای ما از کار ما راه هدایتی آماده گردان (۱۰) پس زدیم بر گوشه‌هایشان در آن کهف سال‌های چندی (۱۱) سپس ایشان را برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از دو حزب مدت درنگ ایشان را شماره کرده است (۱۲).

نکات: سبب نزول قصه اصحاب کهف، این بود که **نضر بن حارث** رسول خدا ﷺ را آزار می‌کرد و او یکی از شیاطین قریش بود و با آن حضرت دشمنی می‌نمود، و چون رسول خدا ﷺ در مجلسی ذکر خدا و قرائت قرآن می‌کرد و از أمم قبلی در قرآن ذکر می‌شد، او می‌آمد و می‌گفت: بیائید من خبری بهتر از

خبر او بخوانم، سپس شروع به بیان قصه سلاطین فارس و رستم و اسفندیار می‌کرد. پس از آن قریش او را فرستادند نزد علمای مدینه که احوال محمد را بیان کند و چون نزد علمای یهود علم انبیاء می‌باشد چیزی به ایشان بیاموزند برای دفع محمد. بزرگان از دانشمندان یهود گفتند: از محمد از سه چیز سؤال کنید:

۱- از جوانانی که برای حفظ دین خود در روزگار پیشین از میان مردم بیرون رفتند.

۲- و از مردی که به مشارق و مغارب زمین رسید خبر او چگونه بود؟

۳- و از روح سؤال کنید که آن چیست؟

اگر محمد جواب صحیح بدهد پیامبر است و گرنه خیر. چون به مکه برگشتند به مردم گفتند: ما چیزی آورده‌ایم که تکلیف بین ما و بین محمد را معلوم کند، و آنچه یهود گفته بودند بیان کردند. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدند آن را سؤال کردند.

رسول خدا ﷺ فرمود: فردا جواب می‌دهم. و إن شاء الله را (اگر خدا بخواهد) نگفت! و لذا تا پانزده روز و یا تا چهل روز وحی نیامد و محمد ﷺ نتوانست جواب دهد و بدین سبب اهل مکه بر او جری شده و او را سرزنش کردند تا اینکه جبرئیل سوره کهف را آورد که جواب ایشان بود. و کهف جای وسیعی است که در شکاف کوه باشد و اگر کوچک باشد آن را غار گویند. و جمله: أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ، که با واو عاطفه آمده، معلوم می‌شود اصحاب الكهف غیر از اصحاب الرقیم است. بعضی گفته‌اند رقیم لوحی بوده از سنگ و یا از مس و یا از طلا که قصه اصحاب کهف و عدد ایشان و اسماء ایشان در آن نقش بوده و به درب غار آویخته و یا نصب شده، و یا رقیم به معنی مرقوم

است که خبر ایشان در آن رقم شده بود. و روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده که اصحاب رقیم سه نفر بودند که در سفری بر ایشان باران بارید و پناه به غاری بردند ناگهان سنگی بزرگ از بالا بر در غار افتاد و راه خروج را بر ایشان مسدود کرد. ایشان مضطرب و امیدشان از خروج ناامید شد و گفتند: جز تضرع و زاری به درگاه خدا چاره‌ای نیست. سپس گفتند: هر یک از ما عملی خالص برای خدا کرده آن را شفیع خود گرداند نزد خدا تا فرجی حاصل شود:

یکی از آنان گفت: خدایا تو می‌دانی که کارگرانی داشتم برایم کار می‌کردند یکی از ایشان در خشم شد و مزد خود نگرفته رفت من مزد او را بچه گاوی خریدم و در میان گله رها کردم تا بزرگ شد و از آن بچه‌ها متولد شد تا گله‌ای گردید پس از روزگاری آمد و گفت: مرا بر تو حقی است مزدم را بده. چون او را شناختم دست او را گرفتم و به صحرا بردم و گفتم: این گله گاوها از توست. گفت: ای مرد مرا مسخره کرده‌ای؟ گفتم: سبحان الله و قصه را با وی گفتم و همه را به وی تسلیم کردم، خدایا اگر می‌دانی که من این کار را برای رضای تو کردم، ما را از این ورطه نجات بخش، ناگهان سنگ تکانی خورد و روزنه‌ای باز شد.

- دیگری گفت: خدایا در سال قحطی زنی با جمال نزد من آمد که گندم گیرد برای دفع گرسنگی خود و اطفالش، گفتم: من گندم به تو نفروشم تا مرا به وصال خود برسانی. او نپذیرفت و چندین مرتبه از گرسنگی رفت و برگشت و من به آن ترحم نکردم و از او وصل خواستم تا مرتبه چهارم حاضر شد، چون خواستم با او همبستر شوم دیدم می‌لرزد، گفتم: چه حال داری؟ گفت: از خدا می‌ترسم. من با خود گفتم: ای ظالم این زن با اینکه مضطرب شده از خدا می‌ترسد، ولی تو با وجود نعمت اختیار از خدا نمی‌ترسی؟ پس از او برخاستم و زیاده از آنچه می‌خواست به او گندم دادم و او را رها کردم، خدایا اگر این کار

برای تو بود، ما را فرجی ببخش از این تنگنای فی الحال، مقداری از سنگ جدا شد و غار روشن گردید.

- مرد سوم گفت: خدایا مرا والدین کبیرین بود و من دارای گوسفند بودم، چون شام شد قدری شیر برای ایشان تهیه کردم، دیدم خوابیده‌اند و با اینکه از تلف گوسفندانم خائف بودم، از بالین سر ایشان بر نخاستم تا صبح، چون بیدار شدند، شیر را به ایشان خورانیدم و پی کار خود رفتم. خدایا اگر برای رضای تو کردم ما را از این گرفتاری نجات بخش. پس سنگ بر طرف شد، و هر سه نفر از غار بیرون آمدند.

اصحاب کهف

و أما قصة كهف: چنانست که: اهل انجیل طغیان کرده و از حدود کتاب آسمانی خود قدم بیرون نهادند، فواحش و بت پرستی و قربانی برای غیر خدا در میان ایشان رواج گردید و سلطانی داشتند بنام دق‌یانوس یا طغیانوس که ستمگر بود و مردم را به بت پرستی مجبور می‌کرد و موحدین را می‌کشت تا اینکه شش نفر جوان نورسیده که از بزرگان شهر بودند در بیابانی بدور هم جمع شدند و به تضرع و زاری دفع شر او را از خدا خواستند. طغیانوس مطلع شد و ایشان را احضار کرد و تهدید نمود که اگر به دین من نباشید شما را می‌کشم. گفتند: ما جز خدا را نپرستیم، طغیانوس گفت: شما جوانید چند روزی شما را مهلت می‌دهم اگر دست بر ندارید کشته خواهید شد. ایشان در خفاء همدیگر را ملاقات کرده و فرار را بر قرار اختیار کردند. و هر یک از منزل خود زاد و توشه و پولی برداشته و به کوهی رفتند. در بین راه شبانی را دیدند با سگی، شبان از حال ایشان مطلع شد و گفت: من نیز با شما هم عقیده و همراهم، ایشان هر چه سگ او را زجر کردند که از خود برانند سگ جدا نشد، پس او را با خود بردند

تا به کوهستان رسیدند، شبان گفت: من در اینجا غاری می‌دانم که می‌توان به آن پناه برد، پس به اندرون غار رفتند و سگ بر در غار خوابید، ایشان مشغول عبادت شدند و نفقه ایشان به دست تملی‌خا بود که هر روز به شهر می‌رفت و مایحتاج را می‌آورد، تا روزی پس از عبادت‌ها سر به سجده نهادند. حق تعالی خواب را بر ایشان مسلط کرد تا ۳۰۹ سال خوابیدند، طغیانوس ایشان را طلبید و نیافت، پدران ایشان را بگرفت و مؤاخذه کرد، گفتند: مال‌های ما را برداشته و رفته‌اند، ما نمی‌دانیم کجا رفته‌اند، می‌گویند به کوهستان میان غاری رفته‌اند، طغیانوس دستور داد درب غار آنان را مسدود کردند تا ایشان به گرسنگی و تشنگی بمیرند، چوپانی آن سد را خراب کرد تا برای گوسفندان خود آغلی تهیه کند ولی از ترس صرف نظر کرد. پس از ۳۰۹ سال که بیدار شدند بهم سلام کردند و خیال کردند هنوز یک روز و یا نیم روز است که خوابیده‌اند. چند نفرشان حدس زدند که مدت زیادی است به خواب رفته‌اند و گفتند: خدا داناتر است بمدت توقف و خواب ما. سپس به تملی‌خا گفتند: به شهر می‌روی برای آوردن طعام، تحقیق کن ببین طغیانوس در تعقیب ما می‌باشد یا نه؟ تملی‌خا چند درهمی برداشت و از کوه سرازیر و به طرف شهر آمد و دید شهر تغییر کرده و برخلاف روز گذشته شده، ترسان ترسان به شهر آمد، دید مردم همه بر دین عیسی شده و بر او درود می‌فرستند تعجب وی بیشتر شد و کسی را نمی‌شناخت، با خود گفت: من اشتباه کرده‌ام و یا خواب می‌بینم. از مردی پرسید: نام این شهر چیست؟ گفت: افسوس. بدانست که شهر همان شهر است، ولی مردم عوض شده‌اند. درهمی از جیب بیرون آورد تا طعامی بخرد، فروشنده درهم او را دید سکه طغیانوس است، گفت: از کجا آورده‌ای؟ گفت: تو را با این چه کار است بگیر و طعام ده، فروشنده به دیگری نشان داد تا منتشر شد، گفتند: شاید گنجی پیدا کرده او را نزد حاکم شهر بردند، وی تصور کرد او را نزد

طغیانوس می‌برند، ترس وی بیشتر شد و با خدا مناجات می‌کرد و به او پناه می‌برد از شر او. چون او را نزد حاکم بردند دید طغیانوس نیست، مطمئن شد و دراهم را به حاکم نمودند. حاکم گفت: ای مرد جوان راست بگو این گنج کجا یافته‌ای؟ تملیخا گفت: من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانه پدرم بیرون آورده‌ام. گفتند: تو کیستی و نام پدرت چیست؟ نام خود و پدرش را گفت، ندانستند چه می‌گوید، گفتند: شاید دیوانه است. جمعی گفتند: ابله است، بعضی گفتند: طرار است. بالآخره حاکم بر او بانگ زد که تو می‌خواهی به طراری کار را از پیش بری و گنج را تنها بخوری، اگر اقرار نکنی تو را شکنجه خواهیم داد. ۳۰۹ سال است که این درهم را سکه زده‌اند و از این سکه در شهر ما نیست. تملیخا گفت: شما را به خدائی که می‌پرستید راست بگوئید: طغیانوس کجا است؟ گفتند: ما در روی زمین طغیانوسی نداریم، ۳۰۹ سال است از زمان طغیانوس می‌گذرد. تملیخا گفت: شما با من راست نمی‌گوئید، اما بدانید ما چند نفر یار بودیم که از ترس طغیانوس فرار کردیم، زیرا ما را از دین مسیح منع می‌کرد، رفتیم در غاری خوابیدیم، من امروز آمده‌ام به شهر برای ایشان طعام برم، اکنون مرا تهمت می‌زنید که من گنج یافته‌ام و اگر باور نمی‌کنید بیائید تا غار را به شما نشان دهم، چون حاکم شهر این بشنید، گفت: همانا این مرد راست می‌گوید و این آیت الهی است. پس با اهل شهر بیرون آمدند تا به کوه رسیدند. تملیخا گفت: شما مکث کنید تا من بروم رفقایم را خبر کنم تا از این جمع بسیار وحشت نکنند. چون تملیخا از هر روز دیرتر آمد رفقای او تصور کردند که او دستگیر شده و به فکر گرفتاری خود همدیگر را وداع می‌کردند، چون تملیخا بیامد و این خبر را به ایشان رسانید به فکر فرو رفتند، در این اثناء اهل شهر رسیدند و از حال ایشان متعجب شدند و لوحی را دیدند که در آن نام‌ها و نسب ایشان را نوشته که در فلان تاریخ در عهد طغیانوس، جوانان بدین

شکل و هیئت از فتنه شاه وقت گریخته و در این غار پنهان شده‌اند و اکنون که دیدند هیئت ایشان تغییر نکرده یقین کردند بر اینکه حق تعالی بر احیاء موتی چنانکه بوده‌اند قادر است. پس به سلطان آن مملکت نوشتند که بیاید و قدرت حق را بنگرد و اتفاقاً پادشاه صالحی بود که از خدا خواسته بود قدرت خود را به او و منکرین قیامت نشان دهد، چون شاه صالح این قدرت را دید، خدای را سجده کرد و شکر نمود و بسیار گریست، پس از آن اصحاب کهف گفتند: ما شما را وداع می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما را به حالت اول برگرداند و پهلوی به زمین گذارده و جان تسلیم کردند. پادشاه دستور داد تا جامه‌های قیمتی و تابوت زرین برای ایشان بسازند، ولی خواب دیدند که به او گفتند: اصحاب کهف را به حال خود بگذار، پس ایشان را به حال خود گذاشتند و خداوند خواست رعب آنان را در دل مردم افکند و از چشم خلائق مستور دارد و لذا به دل پادشاه افکند تا بر در غار مسجدی بنا کند و او مسجدی بنا کرد و درب غار را مسدود نمود.

و جمله: «أَمْ حَسِبْتُمْ...» دلالت دارد که یهودیان و خود رسول خدا ﷺ از شنیدن قصه اصحاب کهف تعجب می‌نمودند. حق تعالی فرموده تو این قصه را از آیات عجیب ما می‌پنداری، در حالی که در جنب قدرت ما و در جنب آیات دیگر عجیبی ندارد. و مقصود از جمله: أَيْ الْحَزْبَيْنِ، ممکن است دو حزبی باشد از مسلمین و یا از مردم دیگر که اختلاف در مدت مکث اصحاب کهف داشتند. و ممکن است دو حزب عبارت باشد از خود اصحاب کهف که نمی‌دانستند چقدر خواب ایشان طول کشیده و یکدسته ایشان گفتند: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ. و کلمه أَحْصَى ممکن است فعل ماضی باشد و ممکن است اسم تفضیل باشد و اشکالی ندارد.

بحث تحقیقی

در اینکه معجزه و خرق عادت کار خدا می‌باشد نه کار مخلوق، شکی نیست، زیرا آنکه قوانین طبیعی را ایجاد کرده می‌تواند آن را دگرگون سازد و علل را از علیت بیندازد و خرق عادت کند نه دیگری، و حق تعالی این کار را فقط برای شهادت به صدق انبیاء و تصدیق به سفارت ایشان نموده و اما برای دیگران ثابت نیست. صوفیه و همچنین عده‌ای از اهل سنت و همچنین شیعیان امامیه به آیات قصه اصحاب کهف استدلال کرده‌اند که برای اولیا و ائمه می‌توان کراماتی قائل شد، آن وقت هر طائفه برای بزرگان خودشان هزاران کرامات و معجزات جعل کرده‌اند که اکثر آنها یقیناً کذب است، حتی برای کسانی که ادعای ألوهیت کرده‌اند و یا می‌کنند امکان معجزه و کرامت قائل شده‌اند. مثلاً برای فرعون و دجال خوارق عادات قائل شده‌اند. و اما برای کسانی که ادعای ولایت و تقرب به خدا می‌کنند چه بدروغ و چه براستی، آیا می‌توان کراماتی قائل شد یا خیر؟ و ثانیاً کسانی که معجزات و یا بگو کراماتی برای بزرگان خود قائلند هر دسته تکذیب دسته دیگر می‌کنند مانند آنکه شیعه می‌گوید: کرامات بزرگان اهل سنت دروغ است! و بعکس اهل سنت می‌گویند: کرامات بزرگان شیعه دروغ است، و همچنین شیعیان می‌گویند: کرامات بزرگان صوفیه دروغ است! و یا کرامات بزرگان مسیحی و یا بودائی و یا فرق دیگر دروغ است! و آنان می‌گویند: کرامات بزرگان اهل اسلام دروغ است! ما باید به بینیم اگر دلیل عقلی و یا قرآنی بر اثبات کرامات داریم امکان آن را بپذیریم «و إلا فلا». و تازه اگر امکان آن را پذیرفتیم وقوع آن ثابت نمی‌شود مگر کسی خود حساب بیند. اما قصه اصحاب کهف دلالت بر کرامات اولیاء ندارد زیرا: اولاً: اولیاء دیگر را نمی‌توان به ایشان قیاس کرد. و ثانیاً: پس از وقوع قصه اصحاب کهف و نقل قرآن، معلوم می‌شود آنان از اولیاء خدا بودند اما پس از وفاتشان، ولی کسانی که زنده بودند و یا در

حال مدعی تقرب به خدا می‌باشند، همین ادعا دلیل بر خودخواهی و عدم تقرب ایشانست. و ثالثاً: در قصه اصحاب کهف کرامتی برای ایشان بطوری که فضل ایشان باشد ثابت نشده، بلکه خرق عادتی برای خدا اثبات شده و این مربوط به اصحاب کهف نیست.

به هر حال، کرامات بسیاری هر مذهبی برای بزرگان خود ذکر کرده‌اند که اکثراً مخالف عقل و راویان آنان خود بی‌تقوی و بی‌ایمان بوده‌اند، مثلاً رسول خدا ﷺ پس از آنکه در غار ثور از ترس مردم مخفی شد و بعد از سه روز به سوی مدینه مسافرت کرد با زحمت و رنج بسیاری وطی الأرض با آنکه پیغمبر بود نداشت، اما شیعه و صوفیه برای صدها نفر طی الأرض قائل شده‌اند. علی‌الکلیه طی الأرض کرد برای رفتن از مدینه به مدائن برای نماز جنازه سلمان، حضرت جواد از مدینه به طوس برای نماز به جنازه حضرت رضا علیهما السلام طی الأرض کرد. محمد اسلم طوسی طی الأرض کرد از نيسابور به مصر، و هکذا و یا اینکه به رسول خدا ﷺ هزاران صدمه و توهین کردند و هیچ کس را شیر ندرید، اما در مجلسی به حضرت رضا علیهما السلام توهین کردند فوری صورت شیر پرده، شیر حقیقی شد و توهین‌کننده را کشت و پاره پاره کرد، در صورتی که جزای توهین کشتن نیست. و یا خانه کعبه به استقبال فلان مرشد آمد در صورتی که خانه کعبه به استقبال رسول خدا ﷺ نیامد! و باضافه وجود کرامت و ایجاد کرامت و معجزه باعث غرور ولی خدا می‌شود و خود آن قطع طریق عبودیت و ذلت در پیشگاه احدیت است، کسی که خود را اهل کرامت بداند خوشحال خواهد شد، و این خوشی او را از خدا دور می‌کند.

ثانیاً، اولیائی که پیغمبر نباشند از طرف خدا منصب خصوصی ندارند که خدا برای اثبات آن منصب برای ایشان خرق عادت کند.

ثالثاً، فرح به کرامت، فرح به غیر خدا و فرح به مخلوق است و فرح به مخلوق حجاب از حق و حقیقت است.

رابعاً، کسی که بواسطه عمل خود مستحق کرامت شود، برای عمل خود قیمتی قائل شده و نزد او عملش وقعی دارد و حال آنکه تمام اعمال و طاعات بندگان در مقابل جلال و کرم حق تعالی هیچ و بلکه قصور و تقصیر است، و بواسطه عمل، کسی بر خدا حقی پیدا نمی‌کند تا خدا به او کرامت عنایت کند و اصلاً نشانی قبول عمل این است که به نظر عامل نیاید و آن را فراموش کند و الا اگر عمل را مورد نظر قرار دهد و خیال کند کار مهمی کرده آن عمل قبول نخواهد شد.

خامساً، ذل و تواضع موجب تقرب عبد به خداست و اگر کرامتی از او بوجود آید موجب تکبر و بزرگ دانستن خودش گردد و این دلیل بر عدم ولایت است، چنانکه ابلیس و بلعم باعور و سایر علمای بنی اسرائیل و مذاهب دیگر بواسطه همین تکبر و خودخواهی، مذموم و مرجوم شدند که خدا در حق ابلیس فرموده: «اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»، و در حق بلعم فرمود: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»، و در حق علماء فرموده: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ».

سادساً، ولی خدا آیا خود می‌داند ولی خداست یا خیر؟ اگر بداند که خدا او را دوست می‌دارد موجب تکبر او خواهد شد.

پس اولیاء خدا خود را ولی خدا نمی‌دانستند و نباید بدانند و لذا علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می‌کند: «اللهم اجعلني من أوليائك»، و اگر خود را ولی خدا می‌دانست این دعا را نمی‌کرد. و خود را مقصر و گنهکار می‌دانست بدلیل هزاران کلماتی که در دعاهای او وارد است، و خود ادعا نکرد که من ولی خدا و

یا منصوب و منصوص از طرف خدا و رسولم، ولی مدعیان پیروی او را ولی خدا و منصوص از جانب خدا و رسول می‌دانند، و آیات و روایاتی را در این باره تأویل کرده‌اند، ولی باید دانست چون رسول خدا ﷺ که از وحی به او خبری می‌رسد علی‌الکلیه را دوست خدا خوانده، ما او را از دوستان خدا می‌دانیم. بهر حال بسیار مشکل است باور کردن چیزهایی که دلیل محکمی از عقل و قرآن ندارد.

مدعیان کرامت اولیاء استدلال کرده‌اند به قصهٔ مریم و قصه: «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ» آوردن عرش بلقیس، در حالی که اینها دلالت بر مقصد ایشان ندارد زیرا قصهٔ مریم دلیل بر کرامت حضرت عیسیٰ ﷺ بوده و او پیامبر است، و غیر انبیاء که منصبی ندارند قیاس به انبیاء نشوند. و آوردن تخت بلقیس و «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، محتمل است حضرت سلیمان باشد و او نیز پیامبر است، و یا کار فرشته‌ای بوده و اگر آصف برخی‌ها هم باشد تازه او نیز پیغمبری بوده و مربوط به غیر انبیاء نیست، و مطلب را با قیاس نمی‌توان ثابت کرد. ولی خدا کسی است که خدا او را دوست بدارد نه اینکه او خدا را دوست داشته باشد، و محبت خدا امری است سری و کسی نباید از آن اطلاعی داشته باشد، حتی خود ولی، زیرا طاعات و معاصی موجب محبت و عداوت حق نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی حادث است و حادثات در ذات احدیث تأثیری ندارد و باضافه طاعات و معاصی قابل محو و ابطال است، ممکن است عاصی روزی مطیع شود و توبه کند و مطیع روزی عاصی گردد، هر چیزی موقوف بر خاتمه است. پس کرامات اولیاء بطور کلی قابل تصدیق نیست!..

لَحْنٌ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى *

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوا

مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا * هَتُّوْا قَوْمَنَا أَخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِ إِلَهَةً
لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا*

ترجمه: ما قصه و خبر آنان را مطابق واقع بر تو می خوانیم، براستی که ایشان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت ایشان را افزودیم (۱۳) و دل‌های ایشان را قوی نمودیم هنگامی که برخاستند و گفتند: پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است هرگز غیر او را در حوائج نمی خوانیم (که اگر غیر او را در حوائج بخوانیم) محققا سخنی بخطا و دور از صواب گفته‌ایم (۱۴) اینان قوم مایند که غیر خدا را آلهه گرفته‌اند چرا برای خود دلیل روشنی نمی آورند، پس کیست ظالمتر از آنکه بر خدا بدروغ افتراء بندد (۱۵).

نکات: وَزِدْنَهُمْ هُدًى، دلالت دارد که چون این جوانان ایمان به خدا آوردند، خدا ایمان و هدایتشان را زیاد نمود و هر که ایمان به خدا آورد چنین است. و مقصود از جمله: وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، این است که صبر و یقین را به دل ایشان بستیم، کنایه از این است که دلشان را قوی گردانیدیم. و جمله: إِذْ قَامُوا... دلالت دارد که در مقابل دقیانوس علنا قیام کردند و گفتند: ما دین تو را قبول نداریم و ما خدا پرستیم و در دعا غیر خدا را نمی خوانیم. از این جملات باید عبرت گیرند آن کسانی که در دعا غیر خدا را می خوانند بعنوان بزرگان دین و یا مقربین، و خود را مشرک می کنند. و جمله: لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ، دلالت دارد که تقلید باطل است و هر کس هر چه می کند باید دلیل داشته باشد.

وَإِذِ اعْتَرٰلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْرَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ
مِّن رَّحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مَّرْفَقًا * وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ

عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتُ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ
 مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لِيَهْدِيَ اللَّهُ لِلنَّاسِ وَمَا يُضِلُّ لَهُ سَبِيلًا
 لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا*

ترجمه: و چون از ایشان و از آنچه می پرستیدند از غیر خدا کناره گرفتید پس به سوی کهف جای گیرید تا پروردگارتان برای شما از رحمت خود بگسترانند و برای شما از کارتانه نفع و وسعتی آماده کند (۱۶) و خورشید را می بینی که چون طلوع کند از غارشان به جانب راست میل کند و چون غروب کند بگردد بجانب چپ آن و حال آنکه ایشان در جای فراخ از غارند، این از آیات الهی است، خدا هر که را هدایت کند اوست راه یابنده و آنکه را گمراه کند پس هرگز برای او یاور ارشاد کننده ای نمی یابی (۱۷).

نکات: جمله: يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، دلالت دارد بر حسن هجرت و فرار از دارالکفر. و جمله: وَتَرَى الشَّمْسَ دَلَّالَةً دَرَبَ أَنْ غَارِ رَوْءَ شَمَالٍ بوده که هر کس بر در غار باشد می بیند وقت طلوع؛ خورشید می تابد به طرف راست وارد شونده به غار، و طرف عصر می تابد به طرف چپ. و کلمه: ذَلِكَ اشاره است به حفظ آنان از فساد و تعفن، و وزیدن نسیم روح افزا بر ایشان. و جمله: وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ، دلالت دارد که وسط غار جای گشاده ای بوده است.

وَتَحْسَبُهُمْ آيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ
 بَنَسِيطٌ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتْ مِنْهُمْ
 رُجْبًا* وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ
 قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا

أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ
بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ
يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا *

ترجمه: و ایشان را بیدار می‌پنداری در حالی که خفتگانند و به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیمشان و سگشان دو ساعدش را به آستانه آن غار گسترده اگر بر آنان مطلع شوی البته از ایشان برای فرار پشت می‌کنی و دلت را ترس ایشان پر شود (۱۸) و بدینگونه ایشان را برانگیختیم تا بین خود از یکدیگر سؤال کنند، گوینده‌ای از ایشان گفت: چه اندازه درنگ کرده‌اید؟ گفتند: درنگ کرده‌ایم روزی و یا بعضی از روز، گفتند: پروردگارتان دانایتر است به آنچه درنگ کرده‌اید، پس یکی از خودتان را با این دره‌متان به سوی شهر بفرستید تا که بنگرد کدام آنها طعامی پاکیزه‌تر است پس از آن برای شما رزقی بیاورد و باید نرمی کند و شما را به احدی نیاگاهاند (آگاهی ندهد) (۱۹) زیرا ایشان اگر بر شما دست یابند سنگسارتان می‌کنند و یا شما را در کیش خودشان بر می‌گردانند آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد (۲۰).

نکات: وَكَذَلِكَ عَطْفٌ اسْتِ بِرِ جَمَلَةٌ: وَزِدْنَهُمْ هُدًى. و جَمَلَةٌ: قَالُوا رَبُّكُمْ
أَعْلَمُ... دلالت دارد که چند نفری از ایشان آثار تغییر و درازی مو و ناخن در
خود دیدند و حس کردند که باید مدتی خفته باشند و لذا گفتند: خدا دانایتر
است به مقدار درنگ ما. و مقصود ایشان از ورق، ورق سیم و زر بوده است.
جَمَلَةٌ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا... دلالت دارد که اگر کفار بر مسلمین دست یابند یا نابود
می‌کنند مسلمین را و یا بر می‌گردانند مسلمین را به ملت و دین خودشان و
باعث عذاب ابدی خواهد شد.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ ۚ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۖ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ۗ إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ۗ وَكَذَلِكَ أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ ۚ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ۗ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ ۖ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ۚ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۗ

ترجمه: و بدین گونه مطلع گردانیدیم بر ایشان تا بدانند که وعده خدا حق است و اینکه در ساعت قیامت شکی نیست هنگامی که بین خودشان در امر ایشان نزاع می کردند، پس گفتند: بر ایشان ساختمانی بنا کنید، پروردگار ایشان داناتر است به ایشان، آنان که بر امر ایشان غالب شدند گفتند: البته بر بالای ایشان مسجدی می سازیم (۲۱) خواهند گفت: سه نفر بودند چهارمی ایشان سگشان، و می گویند: پنج نفر بودند ششم ایشان سگشان، سنگ انداختن به غیب، و می گویند: هفت نفر بودند و هشتم ایشان سگشان، بگو پروردگارم به شماره ایشان داناتر است نمی داند ایشان را مگر کمی، پس درباره ایشان جدال مکن مگر جدال ظاهری و درباره ایشان از احدی از اینان فتوی نخواه (۲۲).

نکات: در زمان بیدار شدن اصحاب کهف عده‌ای بودند که در حشر معاد جسمانی اختلاف داشتند، پادشاهی بود صالح و از خدا می‌خواست این مطلب را برای مردم روشن کند، خدا می‌فرماید: *أَعَثَّرْنَا عَلَيْهِمْ*، پس خدا مردم را مطلع گردانید بر احوال کهف تا به حشر و معاد جسمانی یقین کنند. در ضمیرهای *يَنْتَزِعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ*، اختلاف است که به کجا بر می‌گردد، ظاهر کلام این است که بر می‌گردد به مردمی که شک در حشر معاد جسمانی داشتند. و باز اختلاف است که نزاع ایشان در چه بوده؟ ممکن است بگوئیم نزاعشان در همان روز حشر بوده و ممکن است بگوئیم بقرینه *فَقَالُوا* که نزاعشان در امر اصحاب کهف بوده که خوابیدن مرة ثانی ایشان خواب بوده یا مرگ؟ بهر حال عده‌ای که اهل هدایت بودند گفتند: جلوی غار را بنا کنیم و غار را ببندیم و گفتند *رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ* یعنی؛ پروردگارشان به امر ایشان آگاهتر است. ولی عده دیگر که اکثریت داشتند گفتند: بر گورشان مسجد بسازیم.

باید دانست که در عدد اصحاب کهف اختلاف بوده: طایفه‌ای از نصاری بنام یعقوبیه گفته‌اند: که ایشان با سگشان چهار نفر بودند، عده دیگر بنام طائفه نسطوریه گفتند: با سگشان شش نفر بودند، ولی مسلمین می‌گفتند: با سگشان هشت نفر بودند. از آیه استفاده می‌شود که قول اخیر صحیح است زیرا واو بر سر *وَأَمْرُهُمْ* آورده، ولی بر سر *رَأْبِعُهُمْ* و *سَادِسُهُمْ* نیاورده و این واو حالیه است و دلالت بر تأکید و تحقق دارد. و دیگر اینکه دو قول اول را *رَجْمًا بِالْغَيْبِ* دانسته یعنی؛ قول بی‌مدرک و بدون علم، ولی قول سوم را *رَجْمًا بِالْغَيْبِ* نخوانده. و چون حق تعالی تمام اقوال باطله و حقه را ذکر کرده، دو قول اول که *رَجْمًا*

بِالْغَيْبِ و باطل شد، قول سوم صحیح است. معلوم می‌شود چنانکه روایاتی نیز وارد شده که خود اصحاب کهف از وزراء و ندمای دقیانوس بودند سه نفر دست راست او را می‌نشستند و سه نفر دست چپ او و با چوپانی که با ایشان همراه شد هفت نفر می‌شدند و چون عدد هفت در میان عرب دلالت بر کثرت دارد پس از آن او می‌آوردند، لذا اینجا او آورده و فرموده: وَثَمَّ لَهُمْ كَلْبُهُمْ. و خدا سگ ایشان را نیز برای مجاورت با ایشان از ایشان به حساب آورده و هشتم ایشان شمرده چنانکه شاعری گوید:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گرفت و مردم شد
و لا یخفی در جمله: مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ، اگر قلیل را که مستثنی است بدون ذکر مستثنی منه و حکم فاعل را دارد، فاعل قرار دادیم استفاده می‌شود عدد اصحاب کهف را مردم نمی‌دانند مگر کمی از ایشان و آن کم رسول خدا ﷺ بود و چند نفر اصحاب او که از آن جناب شنیده و علم حاصل کردند، و اگر قَلِيلٌ را فاعل قرار ندادیم بلکه فاعل ضمیر در ی‌علم باشد که به الله برگردد، معنی چنین می‌شود: خدا نمی‌داند ایشان را مگر کم، یعنی، در علم خدا عدد ایشان کم می‌باشد، یعنی هر یکی از اقوال، صحیح باشد در واقع عدد ایشان کم بوده زیرا بندگان صالح کم می‌باشند و در این صورت مناسب نصب قلی‌لا می‌باشد.

وَلَا تَقُولَنَّ لَشَأْنِي إِنْ فَعَلْتُ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا
نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا * وَلَيُثْوَأَ فِي كَهْفِهِمْ
ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا * قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيُثْوَأُ لَهُ غَيْبٌ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمَعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا*

ترجمه: و البته در هیچ چیز مگو که من آن را فردا بجا خواهم آورد (۲۳) مگر آنکه خدا بخواهد و پروردگارت را بیاد آور هر گاه نسیان کردی و بگو امید است که پروردگارم مرا به هدایت نزدیکتری هدایت نماید (۲۴) و در غارشان سیصد سال ماندند و نه سال زیاد کردند (۲۵) بگو خدا داناتر است به آنچه ماندند، مخصوص اوست غیب آسمانها و زمین، او عجیب بینا و شنوائی است، نیست برای ایشان جز او سرپرستی و شریک نمی‌کند در حکم خود احدی را (۲۶).

نکات: در جمله: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي ... یکی از دو چیز باید تقدیر گرفت: «اول: إِنْ أَنْ تَقُولَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، یعنی کلمه تقول را مقدر بگیریم و یا جمله: «أَنْ يَأْذَنَ لَكَ»، که چنین می‌شود: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَأْذَنَ لَكَ». تقدیر اول با مورد نزولی که ذکر کرده‌اند مناسب‌تر است و مورد نزول اینست که چون مشرکین از رسول خدا ﷺ از سه چیز سؤال کردند که یکی از آنها قصهٔ اصحاب کهف بود، رسول خدا ﷺ فرمود: فردا جواب می‌دهم و إِنْ شَاءَ اللَّهُ را نگفت، خدا فرموده: مگو چیزی را فردا انجام می‌دهم مگر اینکه بگوئی إِنْ شَاءَ اللَّهُ. جمله: مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ دلاله دارد که سرپرست تکوینی برای آنان جز خدا نبوده. و جمله: وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا دلاله دارد که هیچ کس در صدور حکم با خدا شرکت ندارد نه رسولان الهی و نه غیر ایشان، پس آنچه عوام می‌گویند: السلام علیک یا شریک القرآن! کفر است.

وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ^ط لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ
 دُونِهِ مُلْتَحَدًا* وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ
 يُرِيدُونَ وَجْهَهُ^ط وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^ط وَلَا تُطِعْ
 مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا*

ترجمه: و آنچه را به سوی تو وحی شده از کتاب پروردگارت بخوان و در آن تدبر کن، برای کلمات او تبدیل کننده نیست، و پناهی جز او هرگز نیابی (۲۷) و خود را نگهدار با آنانکه به صبح و شام پروردگارشان را می خوانند و رضای او را می خواهند و دو چشمت را از ایشان مگردان در حالی که زینت زندگی دنیا بخواهی و اطاعت مکن از کسی که دل او را از یادمان غافل کردیم و هوای خود را پیروی کرده و کار او زیاده روی است (۲۸).

نکات: قرائت اعم از تلاوت است، و تلاوت اخص، تلاوت مخصوص به قرائت کتاب خدا و تدبر در آن است. و جمله: لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، دلالت دارد که کسی نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد و فرمان های الهی را تبدیل نماید. و جمله: وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا، دلالت دارد که جز خدا پناهگاه و تکیه گاهی نیست. و جمله: وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ... تا آخر، راجع به قریش است که مجتمعاً به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر می خواهی ما به تو ایمان آوریم و نزد تو مراده کنیم، این فقراء را از نزد خودت طرد کن، در این آیه جواب ایشان است که طرد ایشان روا نیست و توجه به کلام قریش خطاست. و مقصود از جمله: أَغْفَلْنَا...؛ «إنا حبيننا علىهم الدنيا و انجر ذلك إلى غفلتهم»، و یا: «ترکناهم غافلاً و ترکناهم فی غفلاتهم» می باشد.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۗ إِنَّا أَعْتَدْنَا
 لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا سُرَادِقُهَا ۚ وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي
 الْوُجُوهَ ۚ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۗ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَن أَحْسَنَ عَمَلًا ۗ أُولَٰئِكَ هُم جَنَّاتُ عَدْنٍ
 تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مُخَلَّدُونَ فِيهَا مِن أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا
 مِّن سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ ۗ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ
 مُرْتَفَقًا ۗ

ترجمه: و بگو: این حق از پروردگار شماست، پس هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کافر شود، برآستی که برای ستمگران آتشی را مهیا کرده‌ایم که سرا پرده آن به ایشان احاطه کرده و اگر فریادرسی بجویند فریادرسی می‌شوند به آبی مانند فلز گداخته که صورت‌ها را بریان کند، بد است آن شراب و بد آرامگاهی است (۲۹) محققا کسانی که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند در واقع ما اجر آنکه عمل نیک آورد ضایع نمی‌سازیم (۳۰) آنانند که برایشان بهشت‌های همیشگی که از زیرشان نهرها جاری است در آنجا از دستبرنج‌های طلا زیور شوند و از جامه‌های سبز سندس و استبرق می‌پوشند در حالی که بر تخت‌ها تکیه زده‌اند خوب ثوابی است و خوب تکیه‌گاهی (۳۱).

نکات: جمله: فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن... دلیل بر آزادی و اختیار است. و صیغه‌های فَّلْيُؤْمِن و فَّلْيُكْفُر برای تهدید است نه برای امر تخییری. و مقصود از سُنْدُس دیبای نازکست که از خز می‌بافند و مقصود از وَاِسْتَبْرَق دیبای کلفت. و فرق بین اریکه و سریر عام و خاص است. زیرا اریکه که جمع آن ارائک است، سریری را می‌گویند: که در حجله داماد گذارند.

وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا
بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا * كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا
وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا * وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا
أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا * وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ
تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا * وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ
خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا * قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ
تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا * لَنَكُنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي
أَحَدًا * وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا
أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا * فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا
حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا * أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ
تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا * وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا
وَهُيَ حَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا * وَلَمْ تَكُن لَّهُ
فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا * هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ
خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا *

ترجمه: و بز ن برایشان مثل دو مردی که برای یکی از آنان دو باغی از انگور
قرار دادیم و اطراف آن را به درخت خرما پوشیدیم و بین آن دو را کشتزار قرار
دادیم (۳۲) هر دو بوستان میوه خود را داده و چیزی از آن نکاستند و میان آن دو
نهری روان نمودیم (۳۳) و برای او ثمری داشت پس به رفیق خود در حالی که با
او پی در پی گفتگو می کرد گفت که: مرا از تو مال بیشتر و نفرات عزیزتری
است (۳۴) و به بوستانش داخل شد در حالی که به خود ستم می کرد، گفت:

گمان نمی‌برم این هرگز تمام شود (۳۵) و گمان نمی‌کنم قیامت بر پا شود و اگر به سوی پروردگرم برگردانیده شوم البته جای بازگشت بهتر از این می‌یابم (۳۶) دوستش به او گفت در حالی که با او گفتگو می‌کرد: آیا به آن که تو را از خاک آفریده سپس از نطفه سپس تو را بصورت مردی معتدل نموده کافری (۳۷) لیکن من معتقدم که آن خدا است پروردگرم و احدی را شریک پروردگرم نمی‌کنم (۳۸) و چرا وقتی داخل بوستان شدی نگفتی آنچه خدا خواسته (ماشاءالله) نیست نیروئی مگر بخدا اگر مرا می‌بینی که از تو در مال و فرزند کمترم (۳۹) پس شاید پروردگرم مرا بهتر از بوستان تو بدهد و بر آن (باغ تو) صاعقه‌ای از آسمان بفرستد که صباح زمینی ساده گردد (۴۰) و یا به صبح آب آن فرو رود که هرگز نتوانی آن را بجویی (۴۱) و (عذاب) به میوه آن احاطه شد که وقت صبح دو دست خود را می‌گردانید (و از تأسف بهم می‌مالید) بر آنچه در آن مصرف کرده در حالی که آن باغ بر سقفهایش فرو افتاده بود (یعنی اول سقف آن خراب شده و دیوارها روی سقف آن ریخته) و می‌گفت: ای کاش به پروردگرم احدی را شریک ننموده بودم (۴۲) و برای او گروهی نبود که یاریش کنند جز خدا. و او یاری‌دهنده خود نبود (۴۳) اینجاست که سرپرستی حقیقی برای خداست او خوبست برای دادن ثواب و پاداش و او خوبست برای عاقبت بندگان (۴۴).

نکات: چون در آیات قبل کفار قریش را جواب داد در گفته ایشان که می‌گفتند: فقرا را رها کن و وقتی برای ما معین کن و به ثروت خودشان نازیدند، حق تعالی در این آیات مثل دو رفیقی که یکی از ایشان فقیر و دیگری غنی بود به میان آورده برای بی‌اعتباری ثروت. جمله: **أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ ...** و جواب آن به جمله **أَكْفَرْتَ ...** دلالت دارد که بالیدن به ثروت دنیا در حقیقت کفر است. و

جمله: وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي، دلالت دارد که توجه به مال و منال دنیا در حقیقت شرک به خداست. و جمله قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ، دلالت دارد که انسان هر وقت توجهش به مال و منال و ثروت دنیا شد باید فوری متوجه خدا گردد و بگوید: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». و جمله: هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ دلیل است بر انحصار ولایت تکوینی به خدای دائمی.

وَأَصْرَبُ لَهُمْ مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا * الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا *

توجه: و برای ایشان مثل زندگی دنیا را بزنی مانند آبی که از آسمان نازل کردیم آن را پس آمیخته شد به آن روئیدنی زمین، و خشک و ریزه ریزه گردید که بادهای آن را پراکنده می‌گرداند و خدا بر هر چیزی توانا بوده است (۴۵) این مال و فرزندان زینت زندگانی دنیا است و آنچه از کارهای شایسته که باقی ماندنی است بهتر است نزد پروردگارت از جهت پاداش و بهتر است از جهت امیدواری (۴۶).

نکات: جمله: وَأَصْرَبُ... مثل دیگری است برای پستی دنیا و بی‌اعتباری و بی‌ثباتی آن، پس اغنیای مشرکین نباید بسبب آن بر فقراء تکبر ورزند. چون بارانی بیارد گیاهی سبز و خرم شود ولی بزودی همان خشک و خورد و پراکنده گردد مانند دنیا که تا جای خود را گرم کرده‌ای گویدت خیز، و همچنین است مال و فرزند که سریع الزوال و الانقضاء می‌باشد. و نباید خردمند به آن دل ببندد و به آن افتخار کند. ولی آنچه برای خدا انجام داده از عمل صالح، آن ثوابش

باقی و به آن امیدی هست. در اینکه باقیات صالحات چیست اقوال و روایاتی است: بعضی گفته‌اند: تسبیحات اربعه مراد است، بعضی گفته‌اند: پنج نماز فریضه است، بعضی گفته‌اند: هر قول و عملی که صالح و برای خدا باشد. و هو الحق.

وَيَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا *
 وَعَرَضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ
 أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا * وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ
 وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا
 أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا *

ترجمه: و روزی که کوهها را سیر می‌دهیم و زمین را ظاهر می‌بینی و ایشان را محشور کنیم و احدی از ایشان را وانگذاریم (۴۷) و صف کشیده بر پروردگارت عرضه شوند (و به ایشان گفته شود) بتحقیق آمدید نزد ما بدانگونه که اول بار شما را آفریدیم (یعنی برهنه و بدون مال و منال) بلکه گمان داشتید که برای شما وعده گاهی قرار نخواهیم داد (۴۸) و کتاب اعمال نهاده شود پس مجرمین را ببینی از آنچه در آن است ترسناکند و می‌گویند: ای وای بر ما این کتاب را چه باشد که کوچک و بزرگی را واگذار نکرده مگر آنکه آن را در شمار آورده، و آنچه را عمل کردند حاضر یافته‌اند و صاحب اختیار به احدی ستم نمی‌کند (۴۹).

نکات: ممکن است مقصود از جمله: نُسِيرُ الْجِبَالَ، سیر به عدم باشد و یا به ذرات منتشره، چنانکه در سوره واقعه فرموده: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا». و مقصود از جمله: وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً، این است که چیزی از عمارات و

کاخ‌ها و کوه‌ها و اشجار روی آن باقی نمی‌ماند. و جمله: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً ... دلالت دارد که گناهان بر دو قسم است؛ صغیره و کبیره، بعضی گفته‌اند: کبیره آنست که عقاب فاعل آن را از ثواب او زیادتر کند و صغیره آنست که عقاب او کمتر باشد. و بعضی گفته‌اند که: طاعات منحصر است در دو قسم: اول تعظیم لأمر الله. دوم: شفقت علی خلق الله. بنابراین هر چه منشأ آن گردد که جهل بالله قوی‌تر باشد کبیره است و هر چه اضرار آن به غیر اقوی و اکثر باشد آن کبیره است. ولی اگر جهل به خدا ضعیف‌تر و اضرار به خلق کمتر باشد صغیره است. و البته اقوال دیگری نیز در اینجا هست. جمله: وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا، دلالت بر تجسم اعمال دارد. و رسول خدا ﷺ فرمود: «يَحَاسِبُ النَّاسَ فِي الْقِيَامَةِ عَلَي ثَلَاثَةٍ: يَوْسُفَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ، يُقَالُ لِلْمَمْلُوكِ: مَا شَغَلَكَ عَنِّي؟ فَيَقُولُ: جَعَلْتَنِي عَبْدًا. فَيُدْعُو يَوْسُفَ وَ يَقُولُ: كَانَ هَذَا عَبْدًا مِثْلَكَ، فَلَمْ يَمْنَعَهُ ذَلِكَ عَن عِبَادَتِي. فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، ثُمَّ يُدْعُو بِالْمَبْتَلَىٰ فَإِذَا قَالَ شَغَلْتَنِي بِالْبَلَاءِ دَعَا أَيُّوبَ، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمَلِكِ فَيَقُولُ شَغَلْتَنِي الْمَلِكُ فَيُدْعُو بِسُلَيْمَانَ. وَ قَالَ ﷺ: لَنْ يَزُولَ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يُسْئَلَ عَن أَرْبَعٍ: عَن جَسَدِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَ عَن عَمَلِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَ عَن مَالِهِ؛ مَن أَمِنَ وَ فِيمَ أَنْفَقَهُ، وَ عَن عِلْمِهِ؛ كَيْفَ عَمِلَ بِهِ».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ
لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا * مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا
كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا * وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا * وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ
فَطَبُّوا بِهَا فَلَئِمَّ بِهِنَّ مَأْوَاهُمْ وَجَعَلَ غِظَابًا لِلظَّالِمِينَ

ترجمه: و هنگامی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس که از جن بود، پس از امر پروردگارش فاسق شد، آیا او و فرزندان او را جز من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه ایشان برای شما دشمنند، تبدیل کردن برای ستمگران بد است (۵۰) در خلقت آسمان‌ها و زمین ایشان را گواه نگرفتیم و نه در آفرینش خودشان و من نگرفتم گمراه‌کنندگان را مددکار (۵۱) و روزی که خدا فرماید شریکانی را که برای من گمان می‌کردید ندا کنید، پس ندا کنند ایشان را و آنان برای ایشان جواب ندهند و میانشان جای هلاکت قرار دادیم (۵۲) و گنه‌کاران آتش را که دیدند خواهند دانست که در آن واقع خواهند شد و جای برگشتی از آن نیابند (۵۳).

نکات: سجده در این آیات بمعنی نهایت تواضع است نه بمعنی پیشانی بر زمین گذاشتن، زیرا ملائکه مانند آدم پیشانی ندارند. جمله: *كَانَ مِنَ الْجِنِّ*، دلالت دارد که ابلیس از صنف جن بوده نه از صنف ملک، پس آنچه در خطبه قاصعه ذکر شده که شیطان از نوع ملک بوده و در مورد سجده بر آدم ملائکه را به دو نوع تقسیم کرده و آورده است که: «ثم اختبر بذلك ملائکته المقربین»، «ایمی از المتواضعین منهم من المستکبرین» تا آنجا که می‌گوید: «کلا، ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بأمر أخرج به منها ملکا»، و مطالب دیگر ضد قرآنی در این خطبه، به نظر ما جعلی بوده و خطبه مزبور قطعاً از علی علیه السلام نیست و بعلاوه بر اینکه ملائکه عصیان نمی‌کنند. و البته در نهج البلاغه مطالب ضد قرآنی دیگر نیز یافت می‌شود.

جمله: *مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ...* دلالت دارد که خدا ستمگران را در آفرینش گواه خود نگرفته، ولی باید دانست که حق تعالی احدی را گواه نگرفته عقلاً و نقلاً، چنانکه حضرت سجاد در دعای روز دوشنبه فرموده: «الحمد لله الذي لم يشهد

أحدا حين فطر السموات و الأرض»، ولی در کافی باب مولد النبی ﷺ حدیث ۵ از قول غلاة روایتی نقل کرده که خدا محمد و علی و فاطمه را گواه گرفته! وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا، دلالت دارد که در هیچ کاری نباید از گمراه‌کنندگان کمک گرفت.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا * وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا * وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ * وَتُجَدِّلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَطْلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ * وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا *

ترجمه: و بتحقیق به بیان‌های گوناگون در این قرآن برای مردم از هر مثلی بیان کردیم و جدل انسان و خصومت او از هر چیزی بیشتر است (۵۴) و مردم را از ایمان باز نداشت آنگاه که برای ایشان هدایت آمد و از طلب مغفرت از پروردگارشان جلوگیری نکرد مگر برای اینکه روش گذشتگان برای ایشان بیاید و یا عذاب روبرو ایشان را در یابد (۵۵) و پیامبران را نفرستادیم مگر اینکه بشارت دهند و بترسانند و آنانکه کافرنند به مخاصمه باطل پردازند تا به آن حق را از بین ببرند و آیات مرا با آنچه ترسانیده شدند به استهزاء گرفتند (۵۶).

نکات: فرق بین جمله بَيِّنًا و صَرَّفْنَا، این است که اول بمعنای بیان کردن است، ولی صرف بمعنی بیانات متغیر و جور واجور است. جمله: إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ را چنین ترجمه کرده‌اند؛ که مانع از ایمان مردم نشد جز آمدن عذابی که عاداتا برای گذشتگان بود انتظار داشتند، یعنی عذاب بیچارگی در دنیا که آن را استیصال گویند. ولی به نظر ما ایمان نیابردن مردم برای اقتدا کردن به عادت و

روش سابقین است که همیشه عادت و روش مردم این بوده اگر خیرخواه و مصلحی خواسته ایشان را نجات دهد و از شر دکانداران برهاند او را به استهزاء گیرند و اهمیت ندهند چنانکه با مؤلف همین کار را نموده و تهمت‌ها زدند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا * وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْبِلًا *
وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا *

ترجمه: و کیست ظالم‌تر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند و آنچه به دو دست خود انجام داده فراموش کند برآستی که ما بر دل‌های اینان پوششی قرار دادیم که مبدا آن تذکر را بفهمند و در گوشهای اینان سنگینی را، و اگر ایشان را به سوی هدایت بخوانی در این هنگام هرگز هدایت نیابند (۵۷) و پروردگار تو آمرزنده صاحب رحمت است، اگر ایشان را به آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه کند باید ایشان را به تعجیل عذاب کند بلکه برای ایشان وعده گاهی است که هرگز پناهی جز آن نیابند (۵۸) و آن قریه‌ها را هلاک نمودیم چون ستم کردند و برای هلاک ایشان وعده گاهی قرار دادیم (۵۹).

نکات: جمله: وَمَنْ أَظْلَمُ... شامل امت فعلی ما می‌باشد که بکلی از آیات قرآن اعراض کرده‌اند حتی مقدسین ایشان، و بواسطه اعراض و تعصب روی دل‌های ایشان پرده‌ای قرار گرفته که نمی‌فهمند و گوش باطنشان سنگین است، آری تعصب به مذهب و احادیث باطله مذهبی و تصنیفها و اشعار مذهبی در زمان ما مانع بزرگی برای فهم حقائق دین شده و به صریح این آیات وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى

الْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا. و اینکه خدا فرموده: جَعَلْنَا صَحِيحًا است زیرا خدا هر چیزی را علت چیزی قرار داده، چون أخذ به علت کردند خدا معلوم را در پی آن می آورد، در اینجا چون مردم به تعصب مذهبی چنگ زدند معلول تعصب که پرده‌ای برای فهم است باراده خدا ایجاد می شود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَآ أَبْرُحَ حَتَّىٰ ۚ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا* فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا* فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا* قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۚ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا*

ترجمه: و هنگامی که موسی به جوان خود گفت: راه را رها نکنم تا به محل جمع دو دریا برسم و یا مقدار زیادی بروم (۶۰) پس چون به محل جمع دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند پس او راه خود را در دریا گرفت و فرو رفت رفتنی (۶۱) پس چون از آنجا گشتند به جوان خود گفت: بیاور صبحانه ما را که بتحقیق از این سفر خود به رنج رسیدیم (۶۲) گفت: آیا دیدی هنگامی که به آن سنگ جای گرفتیم پس من ماهی را فراموش کردم و مرا از یادآوری آن فراموشی نداد مگر شیطان و ماهی راه خود را در دریا بطور عجیب گرفت و رفت (۶۳) موسی گفت: این است آنچه را ما می طلبیم پس برگشتند بر آثارشان به جستجو (۶۴).

نکات: این قصه، قصه سومی است که خدا برای تنبیه کفاری که بر فقرای مسلمین فخریه می کردند آورده که بدانند حضرت موسی با آن مقام تکبر نکرد و برای تواضع رفت به دنبال فهم حقائق از خضر. و دیگر اینکه چون یهود به

کفاری که گفته بودند اگر محمد شما را خبر بدهد از این قصه اصحاب کهف، پیامبر خواهد بود و اگر نداند پیغمبر نیست، خدا در اینجا در جواب ایشان بیان کرده که رسول خدا ﷺ لازم نیست به هر چیزی عالم باشد چنانکه موسی به همه چیز عالم نبود و برای تعلم مأمور شد نزد خضر برود. بهر حال سبب مأموریت موسی را مختلف نقل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: چون الواح توراہ بر او نازل شد و خدا با او تکلم کرد، به خود گفت: دانایتر از من کیست؟ خطاب رسید بنده خدائی که آن بنده ساکن جزائر دریا در مجمع البحرین است. و در روایتی چون به حضرت موسی علم داده شد گمان کرد کسی مانند او نیست و لذا در حالی که کنار دریا بود جبرئیل بود آمد و گفت: ای موسی بنگر به این مرغ صغیر که با منقار خود از آب دریا بر می‌دارد و بالا می‌رود، پس بدان تو و دانش تو کمتر از این قطره است که این مرغ از دریا برداشته، در جنب معلومات الهی. اگر چه این روایت اشکالی دارد زیرا دریا محدود است و علم و معلومات الهی محدود نیست. و در روایت دیگر حضرت موسی از خدا سؤال کرد کدامیک از بندگانت محبوبتر است به سوی تو؟ خطاب رسید: آنکه بیاد من باشد و مرا فراموش نکند. عرض کرد کدام بنده‌ات در قضاوت بهتر است؟ خطاب رسید: آنکه طبق واقع حکم کند نه به میل خودش، عرض کرد کدام بنده دانایتر است؟ خطاب رسید: آنکه علم را می‌جوید تا به علم خود اضافه کند شاید به سخنی برسد که او را به هدایتی دلالت و یا از ضلالتی برهاند، عرض کرد اگر در بندگانت دانایتر از من هست مرا به او دلالت کن، خطاب رسید: خضر! عرض کرد: کجا بیابم او را؟ خطاب رسید: بر ساحل دریا نزد سنگی. عرض کرد: چگونه آن را دریابم؟ خطاب رسید: در میان ظرفی یک عدد ماهی نگه‌دار و همراه خود ببر، هر کجا آن ماهی جستن کرد و به دریا رفت همانجا آن مرد را خواهی یافت. و لذا حضرت موسی با شاگردش یوشع بن نون ظرفی را که در

آن ماهی بود برداشتند و به طرف مجمع البحرين که دریای روم با دریای فارس ملاقات می‌کند حرکت کردند و به شاگردش گفت: مواظب باش هر جا ماهی جستن کرد به دریا، مرا خبر کن، اتفاقاً به آنجا رسیدند و ماهی حرکت کرد و رفت به دریا، ولی یوشع فراموش کرد موسی را خبر کند تا مقداری راه رفته و خسته شدند، پس از آن نشستند برای خوردن غذا. معلوم شد ماهی به دریا رفته، یوشع گفت: همانجایی که سنگی بود در لب دریا، ماهی جستن کرد، پس از آن برگشتند تا به همانجا رسیدند و خضر را ملاقات کردند و دید مردی خود را به جامه‌ای پیچیده بر او سلام کرد و خود را معرفی نمود.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا عَلَّمْنَا *
 قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا * قَالَ إِنَّكَ لَن
 تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ - خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن
 شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا *

ترجمه: پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که ما از جانب خود رحمتی به او داده و او را از نزد خود دانشی آموخته بودیم (۶۵) موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم بر اینکه بیاموزی مرا هدایتی از آنچه آموخته‌ای (۶۶) او گفت: محققاً نخواهی توانست با من صبر نمایی (۶۷) و چگونه صبر می‌کنی بر آنچه به آن آگاه نیستی (۶۸) او گفت: اگر خدا خواسته باشد مرا صابر خواهی یافت و تو را در کاری نافرمانی نکنم (۶۹) او گفت: پس اگر پیروی من نمودی چیزی از من سؤال مکن تا برای تو از آن خود بیانی کنم (۷۰).

نکات: جمله: عَبَدًا مِّنْ عِبَادِنَا، دلالت دارد که آن شخصی که حضرت موسی او را یافت از بندگان و یا فرشتگان مطیع و مقرب الهی بوده و جملات: «رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا» و «هَلْ أَتَّبِعُكَ...»، «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، دلالت دارد که آن شخص سفیر الهی و پیغمبر و یا ملکی بوده. و باید دانست که میان مردم از علم وحی به علم لدنی تعبیر می‌شود، می‌گویند: فلان کس علم لدنی دارد و این شهرت از جمله: وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّنْ لَّدُنَّا بوجود آمده، چون خدا فرموده مِمَّنْ لَّدُنَّا. بهر حال وحی مخصوص انبیاء و ملائکه است و علوم ائمه و سایر علماء را نمی‌توان علم لدنی نامید.

بدانکه از برای تعلیم و تعلم آداب و شرائطی است که اکثر بلکه تمام آن را حضرت موسی رعایت کرده و آن معلم که ملک و یا حضرت خضر و یا هر کس بوده او نیز مراعات نموده. ما در اینجا به بعضی از آدابی که در آیه اشاره شده اشاره می‌کنیم:

۱ - متعلم باید خود را تابع میل و اراده معلم قرار دهد چنانکه حضرت موسی گفته: هَلْ أَتَّبِعُكَ...

۲ - متعلم باید در امور تعلیمی از استاد اجازه دریافت کند چنانکه حضرت گفته: هَلْ أَتَّبِعُكَ...

۳ - متعلم باید به نادانی خود اقرار داشته باشد چنانکه حضرت موسی گفته: أَنْ تُعَلِّمَنِي...

۴ - متعلم باید استاد خود را دانا بداند و به علم او اقرار و نزد او محرز باشد بدلیل أَنْ تُعَلِّمَنِي...

- ۵ - متعلم باید متواضع باشد و درخواست مقداری از علم معلم کند نه تمام آن را چنانکه موسی می گوید: *مِمَّا عَلِّمْتَ*، و من برای تبعیض است یعنی بعضی از آنچه دانا شده‌ای و مانند فقیر درخواست کند.
- ۶ - متعلم باید آن علمی را که می خواهد فرا گیرد نافع و موجب رشد بداند چنانکه موسی عليه السلام می گوید: *مِمَّا عَلِّمْتَ رُشْدًا*.
- ۷ - متعلم و معلم باید هر دو بدانند که همانطوری که خدا به معلم علمی بدون منت داده، معلم باید منت نگذارد چنانکه فرموده: *مِمَّا عَلِّمْتَ*.
- ۸ - معلم بداند که شکر نعمت خدا بر علم همین است که بر متعلمین یاد دهد بدلیل *أَنْ تُعَلِّمَنْ مِمَّا عَلِّمْتَ*.
- ۹ - متعلم بداند که «من علمني حرفا فقد صيرني عبدا»، همانطوری که معلم بنده خداست و متعلم از خدا، او نیز متعلم از معلم شده و در این جهت شباهت دارند بدلیل *أَنْ تُعَلِّمَنْ مِمَّا عَلِّمْتَ*.
- ۱۰ - متعلم باید تسلیم معلم باشد و در مقام نزاع و اعتراض نباشد بدلیل: *هَلْ أَتَّبِعُكَ* و متابعت او از معلم مطلق باشد نه مقید چنانکه *هَلْ أَتَّبِعُكَ* اطلاق دارد.
- ۱۱ - متعلم هر قدر عالم باشد و هر قدر وجاهت و ریاست و قدرت داشته باشد باز در مقابل معلم باید خود را جاهل و حقیر بشمرد چنانکه حضرت موسی با داشتن مقام نبوت و ریاست باز خود را جاهل و کوچک نشان داد و گفت: *هَلْ أَتَّبِعُكَ*.

۱۲- اگر متعلم أعلم باشد از معلم خود در آنچه معلم نمی‌داند یعنی در علمی که معلم او واجد نیست باز باید در علمی که متعلم جاهل است خود را بزرگ نشمرد و کوچک بداند.

۱۳- متعلم باید اول خود را خادم قرار دهد سپس متعلم، بدلیل هَلْ أَتَّبِعُكَ که بعد از این جمله گفته: عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي.

۱۴- متعلم باید مقصد او از تعلم فقط علم باشد نه مال و جاه: هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي، و نگفت «عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مَالًا أَوْ جَاهًا».

۱۵- متعلم باید برای گرفتن علم صبر و حوصله داشته باشد بدلیل سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا.

۱۶- باید نافرمانی معلم نکند در امور تعلیمی بدلیل: وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا.

۱۷- باید بگذارد معلم برای او بیان کند بدون سؤال، و سؤال پی در پی نکند بدلیل: فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ.

و البته آدابی نیز برای متعلم و معلم هست که در ترجمه آیات بعدی خواهد آمد.

فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا ۖ قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا* قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا* فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَاقْتَلَهُ، قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا* قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا*

ترجمه: پس روانه شدند تا اینکه سوار در کشتی شدند آن را شکافی داد (سورخ کرد) موسی گفت: آیا آن را شکافتی تا اهل آن را غرق کنی، برآستی که چیز عجیبی آوردی (۷۱) گفت: آیا نگفتم که تو هرگز با من صبر نخواهی کرد (۷۲) موسی گفت: مرا به نسیانم مؤاخذه مکن و کارم را بر من سخت مگیر (۷۳) پس روانه شدند تا آنکه غلامی را ملاقات کردند پس او را بقتل رسانید، موسی گفت: آیا نفس بی گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد کشتی محققا چیز منکری را آوردی (۷۴) گفت: آیا برای تو نگفتم که بی گمان تو با من صبر نکنی (۷۵) موسی گفت: پس از این اگر از چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراه مباش محققا از جانب من معذور خواهی بود (۷۶).

نکات: از این آیات استفاده می شود که خضر علیه السلام و یا ملک، مأموریت به باطن امور داشته ولی حضرت موسی مأمور به احکام ظاهری بوده است. بهر حال چون حضرت موسی با حضرت خضر و یا ملک همراه شدند ملک سه کار و یا سه مأموریت را انجام داده و در این سه کار مراعات الأهم فالأهم را نموده:

اول: کار او این بود که کشتی را سورخ کرد زیرا در واقع یا باید کشتی را سالم بگذارد در این صورت سلطان غاصبی بود که کشتی های سالم را تصاحب می کرد و این کشتی را که از یک عده مساکین نیز بود تصاحب می کرد و این کاری بود که خضر را مسؤولیتی نبود، ولی مهمتر این بود که کشتی را سورخ کند تا آن مساکین به کسب خود ادامه دهند و سلطان غاصبی آن را تصرف نکند و این مهمتر بود فلذا این امر أهم را انجام داد.

دوم: کار او این بود که غلامی را که نزدیک تکلیف و یا مکلف بود به قتل رسانید زیرا آن غلام اگر زنده می ماند خود و والدین خود را به طغیان و کفر می کشانید و در واقع اگر کشته می شد والدین او به کفر و طغیان کشانده نمی شدند و خود آن غلام مبتلا به کفر و طغیان نشده از دنیا رفت، و این کار

أهم بود نسبت به حیات او زیرا أقل ضررا بود. اگر کسی اشکال کند که قتل غلام قصاص قبل از جنایت است و باضافه باید خضر هر غلامی را که عاقبت به شر است بکشد، در حالی که این کار منافات با تکالیف اختیاریه دارد؟ جواب این است که؛ آن عبد معلوم نیست خضر باشد و چنانکه گفتیم ملکی بوده مانند عزرائیل که هزاران طفل را بعد از بلوغ و یا قبل از بلوغ قبض روح می‌کند و نباید به او اعتراض کرد زیرا بامر عزیز حکیم این کار را انجام می‌دهد «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» (الانبیاء: ۲۳).

و اما کار سوم را در ترجمه آیات بعد ذکر خواهیم نمود. اما نکات تعلیم و تعلم و آدابی که در این آیات اشاره شده است:

۱۸ متعلم باید مطیع معلم باشد مادامی که عصیان خدا بوجود نیاید اما اگر معلم خواست مرتکب گناهی شود متعلم باید اعتراض کند، چون در اینجا ملک و یا حضرت خضر مرتکب کارهایی شد که بظاهر عصیان خدا بود، لذا حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد، پس آنچه صوفیه می‌گویند: مرید نباید به مرشد اعتراض کند! صحیح نیست. بلکه مرید اگر عصیانی از مرشد دید باید شرعا، هم ایراد کند و هم از ارادت او دست بر دارد.

۱۹ متعلم باید در اموری که وجه شرعی آن را نمی‌داند در ظاهر خلاف شرع است از معلم پرسش کند، چنانکه حضرت موسی علیه السلام بطور استفهام انکاری گفت: «أَخْرَقْتَهَا...» و یا «أَقْتَلْتَ نَفْسًا...» و هكذا.

۲۰ معلم باید نسبت به متعلم سختگیر نباشد و لذا حضرت موسی علیه السلام گفت: «وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا».

۲۱ معلم باید دارای عفو و بخشش باشد و به نسیان و امثال آن متعلم را مؤاخذه نکند چنانکه حضرت موسی علیه السلام گفت: «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ».

۲۲ متعلم باید در موردی که برخلاف اوامر معلم عمل کرده باشد معلم را معذور بدارد چنانکه حضرت موسی می گوید: قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا.

البته سایر آداب تعلیم و تعلم در آیات بعد خواهد آمد.

فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا

فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ^ط قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ

أَجْرًا* قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ^ج سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ

صَبْرًا*

ترجمه: پس روانه شدند تا وارد به اهل قریه‌ای شدند از اهل آن طعام خواستند، ایشان از مهمان‌نوازی آنان خودداری کردند، پس دیواری را در آن یافتند که مشرف به انهدام بود عالم آن را بر پا داشت و محکم نمود، موسی گفت: اگر می‌خواستی بر این کار اجری می‌گرفتی (۷۷) عالم گفت: این است باعث جدائی بین من و بین تو بزودی تو را خبر می‌دهم به حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی (۷۸).

نکات: حضرت موسی عليه السلام با آن عالم وارد شدند به شهر انطاکیه و یا شهر دیگری که خدا آن را در اینجا قریه نامیده برای انجام ندادن وظیفه مهمان‌نوازی، ولی در آیات بعد در جمله: لُغْلَمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ ... آن را شهر نامیده، معلوم می‌شود مهمان‌نوازی نکردن و خودداری از اطعام به واردین کار زشتی می‌باشد که اینجا حق تعالی متذکر شده، و لذا در حکایات آمده که اهل آن شهر چون از نزول این آیات مطلع شدند برای دفع رسوائی خود و کلائی با مقداری از بارهای پارچه‌های نفیس و طلا و جواهر نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله فرستادند که این آیات را از قرآن حذف کند، رسول خدا صلى الله عليه وآله نپذیرفت و فرمود: «لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ

الله». سپس تقاضا کردند که کلمه: أبوا را أتوا کند و باء را تبدیل به تاء نماید برای دفع ملامت از آن شهر. رسول خدا ﷺ فرمود: کذب داخل در کلام خدا امکان ندارد، زیرا منافات با ألوهیت او دارد. بهر حال چون مرتبه سوم حضرت موسی ﷺ به کار عالم ایراد کرد که ما گرسنه بودیم خوب بود تو برای تعمیر این دیوار مزدی می گرفتی و صرف طعام ما می نمودی، عالم گفت: بنا نبود بدون اذن پرسش کنی و لذا سزاوار است از هم جدا شویم ولی حقیقت کارهایم را برای تو بیان می کنم:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ
وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا* وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ
فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا* فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ
زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا* وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ
تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا
وَيَسْتَخْرِجَا كَثْرَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا
لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا*

ترجمه: اما آن کشتی، ملک چند نفر مسکین بود که در دریا کار می کردند، پس من می خواستم آن را معیوب کنم چون در پیش راه ایشان شاهی بود که هر کشتی را بغصب می گرفت (خواستم معیوب شود که شاه در آن طمع نکند) (۷۹) و اما آن غلام، پدر و مادر او دارای ایمان بودند پس ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر وارد کنند (۸۰) پس خواستیم که پروردگارشان برای ایشان تبدیل کند فرزندی بهتر از او از جهت پاکی و از جهت نزدیکی به رحم (۸۱) و اما آن دیوار از مال دو بچه یتیمی بود در آن شهر و زیر آن گنجی از آنان بود و

پدرشان مرد شایسته‌ای بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به نیروی خود برسند و گنج خود را بیرون برند برای رحمتی از پروردگارت و آن را از رأی خود بجا نیاوردم، اینست حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی (۸۲).

تکات: در این آیات باقی آداب معلم و متعلم بیان شده:

۲۳ - معلم باید تا بین او و شاگردش چیزی حاصل نشده که به تلخی و شر

برسد از او جدا شود چنانکه عالم فرمود: هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ.

۲۴ - معلم باید مضایقه از تعلیم حقائق نکند و حقائق مفیده را برای متعلم

بیان کند چنانکه عالم می‌گوید: سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ...

۲۵ - معلم باید متعلم را در اشکال و شبهه نگذارد خصوصا در امور دینی اگر

در شبهه افتاده زودتر شبهه او را رفع کند چنانکه عالم گفت: سَأُنَبِّئُكَ.. و بزودی شبهه او را دفع کرد.

۲۶ - معلم باید مراعات قوه فکریه متعلم را بکند و طوری بیان کند که او

توانائی درک را داشته باشد چنانکه عالم با بیان أما و أما برای موسی بیان می‌کند.

۲۷ - عالم باید چیزی را که متعلم تاب و طاقت آن را ندارد اظهار نکند

چنانکه اگر عالم در مورد کشتی می‌گفت: «أراد ربك أن يعميها»، موسی

نمی‌پذیرفت و لذا فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيَهَا گفتم. و اراده عیب را به خود نسبت داد نه به

خدا، اگر چه به امر خدا این کار را کرده بود و باراده خدا بود.

۲۸ - عالم باید به تدریج حقائق غیر قابل قبول را به متعلم بیاموزد نه یک

مرتبه که متعلم فرار کند و لذا در این آیات کارهایی که به حسب ظاهر بد بود

آن عالم به خود نسبت داد و کم‌کم اراده خدا را به میان آورد: کار اول را که

مستقلا به خود نسبت داد و گفت: فَأَرَدْتُ پس از آنکه متعلم فهمید کار اول

مصلحتی داشته، در کار دوم اراده خدا را به اراده خود ضمیمه نمود و گفت:

فَأَرَدْنَا، و چون متعلم فهمید این دو کار مصلحت داشته، کار سوم را مستقلاً به اراده خدا نسبت داد. اما اگر از اول می گفت فَأَرَادَ رَبُّكَ متعلم باور نمی کرد و به بدبینی می افزود.

۲۹ - عالم باید طوری مطالب را بیان نکند که باعث بدبینی متعلم نسبت به حق تعالی گردد چنانکه عالم همین کار را کرد.

۳۰ - عالم باید مصالح تکالیف و مصالح تکوین را به متعلم گوشزد کند تا بر ایمان او بیفزاید.

از جمله: فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ، استفاده می شود که مسکین به کسی می گویند که کسب و کار و سرمایه ای دارد ولی وافی به مخارج او نیست. و فقیر کسی است که حال او بدتر باشد. و از جمله: وَأَمَّا الْغُلَامُ استفاده می شود که غلام به تکلیف رسیده بود و کارهای برخلافی انجام داده که خدا خواسته او را تبدیل کند، روایت شده که از آن والدین پس از آن غلام دختری بوجود آمد که از او پیغمبر و پیغمبرانی متولد شد که باعث هدایت مردم بسیاری شد. و از جمله: وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا استفاده می شود که خدا به برکت والد صالح، فرزند او را مشمول عنایت خود قرار می دهد، و به برکت آن مرد صالح آنجا را مدینه نامیده و گنج اولاد او را محفوظ داشته تا فرزندان او به رشد خود برسند. روایت شده بین آن دو غلام و آن والد صالح هفت واسطه بود. معلوم می شود که آن مرد صلاح جد ایشان بوده و به جد اطلاق آب نیز می شود. در روایتی آمده که آن گنج لوحی بوده که در آن جملاتی مکتوب بوده که مجازاً بر آنها اطلاق گنج شده، و کلمات این است: «عجبت لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن»، «و عجبت لمن يؤمن بالرزق كيف يتعب»، «و عجبت لمن يؤمن بالموت كيف يفرح»، «و

عجبت لمن یؤمن بالحساب کیف یغفل». و از جمله: وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي معلوم می‌شود که آن عالم، بوحی این کارها را می‌کرده و پیغمبر و یا ملک بوده است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ ^ط قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا * إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا * فَأَتْبَعَ سَبَبًا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ ^ط وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَبْدَأُ الْقَرْنَيْنِ ^ط إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا * قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ ^ط فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا * وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ ^ط الْحَسَنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا *

ترجمه: و تو را از ذوالقرنین سؤال می‌کنند بگو: بر شما ذکری از او تلاوت خواهیم کرد (۸۳) محققا ما او را در زمین تمکن دادیم و وسیله هر چیزی را به او دادیم (۸۴) پس او وسیله را دنبال کرد (۸۵) تا آنکه چون به محل غروب خورشید رسید یافت آن را که در چشمه گل آلود غروب می‌کرد و نزد آن قومی را یافت، گفتیم: ای ذوالقرنین یا اینکه عذاب می‌کنی و یا اینکه درباره ایشان راه و روش نیک می‌گیری (۸۶) ذوالقرنین گفت: اما آنکه ستم کند پس بزودی او را عذاب می‌کنیم سپس به سوی پروردگارش رد شود پس او را به عذاب شدیدی عذاب کند (۸۷) و اما آنکه ایمان آورد و عمل شایسته کند پس برای اوست جزای نیک و برای او فرمان آسان خود را صادر خواهیم کرد (۸۸).

نکات: در این که ذوالقرنین که بوده و چرا او را ذوالقرنین گفته‌اند؟ محل اختلاف است، مشرکین به تحریک یهود یکی از موارد سؤالشان قصه ذوالقرنین بوده که از رسول خدا ﷺ پرسیدند. از این آیات استفاده می‌شود که او تمکنی داشته و سلطنت او به شرق و غرب رسیده و وسائلی برای هر گونه ترقی و

تحرکی برای او فراهم آمده و نیز از این آیات خصوصاً از جمله: *يَذَا الْقَرْيَيْنِ ...* معلوم می‌شود مخاطب الهی و پیغمبر او بوده و مورد وحی بوده. و جمله *فَاتَّبَعَ سَبَبًا* که خدا در مدح او فرموده دلالت دارد که هر کس خصوصاً سلاطین دینی باید در تهیه اسباب کوتاهی نکنند و اسباب ترقی و تعالی امت را فراهم کرده و آن را دنبال کنند. و اما چرا ذوالقرنین به او گفته‌اند. ممکن است برای اینکه دو قرن سلطنت کرده و یا اینکه بالای تاج خود دو شاخ نصب کرده بوده و یا غیر اینها. و اشکالی به جمله: *وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ* کرده‌اند که خورشید در چشمه گل آلود غروب نمی‌کند، جواب این است که خدا نفرموده در چشمه غروب می‌کند بلکه فرموده: ذوالقرنین چنین یافت و یا چنین دید. و البته کسی که کنار دریا است می‌بیند خورشید از دریا طلوع و به دریا غروب می‌کند و خصوصاً فرموده نزد آن چشمه و یا نزد غروب خورشید قومی را دید.

ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا* حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا* كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا* ثُمَّ أَتَبَعَ سَبَبًا* حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونَهُمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا* قَالُوا يَذَا الْقَرْيَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا* قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا* ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا* فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا* قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا*

ترجمه: سپس در پی سبب رفت (۸۹) تا چون رسید به محل طلوع خورشید دید خورشید طلوع بر قومی می‌کند که برای ایشان از جانب خورشید ساتری قرار نداده بودیم (۹۰) بدین گونه بود و بتحقیق ما محیط و آگاه بودیم به آنچه نزد او بود (۹۱) سپس به دنبال سبب رفت (۹۲) تا رسید میان دو سد، نزد آن دو سد قومی را دید که نزدیک نبود سخنی را بفهمند (یعنی بسختی می‌فهمیدند) (۹۳) گفتند: ای ذوالقرنین، حقیقتاً یأجوج و مأجوج در زمین فساد کنندگانند پس آیا برای تو خراجی قرار دهیم بر اینکه بین ما و بین ایشان سدی قرار دهی (۹۴) گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکن داده بهتر است پس مرا به نیرو مدد کنید که بین شما و بین ایشان سدی قرار دهم (۹۵) نزد من پاره‌های آهن را بیاورید تا آنکه بین دو برآمدگی کوه را مساوی کرد، گفت: بدمید تا آنکه آن را آتش نمود گفت: بیاورید نزدم تا بر آن مس گذاخته را بریزم (۹۶) پس نتوانستند که بر آن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند (۹۷) گفت: این رحمتی است از پروردگارم که چون وعده پروردگارم آمد آن را ریز ریز مساوی زمین کند و وعده پروردگارم حق بوده است (۹۸).

تکات: چنانکه در فرهنگ قرآن آقای صدر بلاغی توضیح داده شده مقصود از ذوالقرنین شخص کورش می‌باشد و اوست که سدی بنا کرده در سرزمین میان دریای خزر و دریای سیاه در آن سلسله کوه‌های قفقاز که خود دیواری بوده طبیعی میان شمال و جنوب و فقط یک راه که بنام تنگه داریال نامیده شده، در همانجا در نزدیکی تفلیس تاکنون دیوار آهنین موجود است، و قوم یاکوک و ماگوگ وحشی‌هائی بوده‌اند که از این راه هجوم به آسیا می‌کردند و به طرف غرب و جنوب هجوم می‌آوردند، و از بقیه همان قوم لشکر مغول و چنگیزخان بوده. و کوروش بوده که غرب و شرق را گرفته و سپس به طرف شمال حمله برده و آن سد را ساخته است. ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: ذوالقرنین لقب

اسکندر مقدونی می‌باشد. بهر حال این خبر قرآنی از معجزات قرآن است که به محمد امی صلی الله علیه و آله نازل شده است.

وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فُجِّمَعْنَهُمْ جَمْعًا*
وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا* الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن
ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا*

ترجمه: و واگذاشتیم در آن روز بعضی از ایشان در بعضی دیگر موج بزنند و در صور دمیده شود پس ایشان را بخوبی جمع کنیم (۹۹) و در آن روز دوزخ را بر کافران عرضه کنیم (۱۰۰) آنانکه چشمانشان در پرده بوده از یاد من (و نمی‌دیدند حقائق را) و چنین بوده که توانائی شنیدن نداشتند (۱۰۱).

نکات: مقصود از جمله: وَتَرَكْنَا... این است که در روز بستن سد جمعیت یاگوگ و ماوک را رها کردیم بجوشند میان خودشان، ولی روزی که نفخ صور شود همه را جمع و احضار خواهیم کرد و دوزخ را به ایشان عرضه خواهیم کرد، و آنانکه اعراض کردند و چشم خود را باز نکرده و از شنیدن سخن حق گوششان سنگین بوده و حق پوشی کرده، کافر و سزاوار دوزخند.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُوْنِ أَوْلِيَآءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا
جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزْلًا* قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَلًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِعَايَتِ رَبِّهِمْ وَلِقَايَهُ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا* ذَلِكَ
جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا*

ترجمه: آیا آنانکه حق را پوشانیده گمان کردند که بندگان مرا که غیر منند سرپرستانی بگیرند به حالشان نافع است، محققا ما دوزخ را برای کافران آماده

ساختیم (۱۰۲) بگو آیا شما را خبر دهم به آنانکه زیان اعمالشان زیادتیر است (۱۰۳) آنانکه سعیشان در زندگی دنیا گم شده و غرق گردیده و حال آنکه ایشان می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند (۱۰۴) ایشان آنانند که به آیات پروردگارشان و به ملاقات او کافر شدند، پس اعمالشان هدر گردیده، پس روز قیامت برای ایشان وزنی بر پا نمی‌کنیم (۱۰۵) این جهنم جزای ایشان است بسبب آنکه کافر شدند و آیات و رسولان مرا باستهزاء گرفتند (۱۰۶).

نکات: این آیات در مذمت و کفر کسانی است که غیر خدا را برای خود سرپرست و همه کاره و ولی می‌دانند و آنانکه بندگان خدا را بنام اولیا برای خودشان قاضی الحاجات و ارباب قرار داده‌اند. تعجب این است که زمان ما با بودن چنین آیاتی در قرآن، مراجع روحانی ملت ما بکلی از این آیات بی‌خبرند، چنانکه یکی از این مراجع فتوی داد که؛ امامان شیعه، اولیاء تکوینی و منشأ اراده همه چنین وچنان و افراد انسانند و ملت نادان این فتوی را از او پذیرفتند و در حقیقت تماماً به کفر وارد شدند و در عین حال خود را مسلمان و تابع قرآن می‌دانند! و معنی نزل آن چیزی است که برای مهمان مقدمه می‌آورند که در عرف آن را محضر گویند تا پس از رفع خستگی پذیرائی بهتری از او بنمایند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا*
 خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا* قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي
 لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا* قُلْ إِنَّمَا أَنَا
 بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
 فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا*

ترجمه: برآستی آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند باغ‌های فردوس برای ایشان ما حضری بوده است (۱۰۷) در آنها جاوید بمانند و تحولی

از آن نجویند (۱۰۸) بگو اگر دریا برای کلمات پروردگرم مرکبی باشد حتما دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگرم تمام بشود و اگر چه بمانند آن مدد آوریم (۱۰۹) بگو همانا من بشری مانند شمایم به سوی من وحی می‌شود که فقط إله شما یک إله است، پس آنکه امیدوار ملاقات پروردگارش باشد باید عمل کند عملی شایسته و به بندگی پروردگارش احدی را شریک ننماید (۱۱۰).

نکات: کلمه نُزُلًا دلالت دارد که باغ‌های فردوس ما حضری است و پس از آن الطاف و عنایاتی است برای مؤمنین علی قدر درجاتهم، و کلمه: حَوْلًا که بمعنی تحول و انتقال است دلالت دارد که فردوس و عنایات إلهی بعد از آن انتهای درجه کمال است برای مؤمنین که پس از آن دیگر درجه بالاتری نیست تا مؤمن انتقال به آن را بجوید. و مقصود از کلمات پروردگار، مخلوقات و مقدرات و فرمان‌های او می‌باشد. و جمله: بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ دلالت دارد که از هر جهت پیغمبر مانند سایر افراد بشر است مگر آنچه در آیات إلهی استثناء باشد و آنچه استثنا شده جز وحی چیز دیگری نیست، پس آنچه اهل غلو درباره او و اولاد او گفته و جعل کرده‌اند بی‌اساس است. و جمله: وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا، دلالت دارد که باید در عبادت کسی را شریک خدا قرار نداد حتی پیغمبر و امام را و چون دعا عبادت است پس غیر خدا را خواندن در دعا موجب شرک است. و باز تعجب است که امت اسلام آیات به این روشنی را نفهمیده و غیر خدا را می‌خوانند، و دعاهائی جعل کرده‌اند و می‌گویند ما در دعا اولیاء خدا را بعنوان واسطه و وسیله می‌خوانیم، جواب این است که این مدعای شما مدرکی از وحی و از ما أنزل الله ندارد «و قَلْتُمْ مَا لَمْ يَنْزِلْ اللَّهُ عَلَيْهِ سُلْطَانًا»، و امری به خواندن وسیله و واسطه در دعا در شرع اسلام نداریم.

سورة مريم
مکىة و هي ثمان و تسعون آية

سورة مريم (عليها السلام) مکى و دارى ۹۸ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كَهَيِّعَصَ * ذِكْرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً
خَفِيًّا *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. کاف. ها. یا. عین. صاد. (۱) یادآوری رحمت پروردگارت بنده خود زکریا را (۲) هنگامی بود که پروردگار خود را به ندای پنهانی خواند (۳).

نکات: چنانکه در اول سوره بقره ذکر شد حروف هجا برای معنی ذکر نشده بلکه برای ترکیب وضع شده، ولی در عین حال ابن عباس این حروف را اشاره به اسم‌های خدای تعالی دانسته و گوید: کاف یعنی؛ کافی به بندگانش، ها یعنی؛ هدایت‌کننده بندگانش، عین یعنی؛ عالم بعباده، صاد یعنی؛ صادق! و در اعراب کلمه ذِکْرُ اختلاف شده و ما آن را مبتدا گرفتیم و جمله: إِذْ نَادَى... را خبر آن قرار دادیم. اگر کسی بگوید در ندا باید جهر و رفع صوت باشد چگونه حضرت زکریا ندای خفه نموده است؟ جواب آنست که نداء با خدای غیر از نداء با مخلوق است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ
رَبِّ شَقِيًّا* وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا*

ترجمه: گفت: پروردگارا براستی که من استخوانم سست شده و سرم از پیری
شعله‌ور (سفید) شده و پروردگارا به خواندن تو شقی نبوده‌ام (۴) و براستی که از
بستگان پس از خودم می‌ترسم و زخم نازا است، پس از نزد خود فرزندی مرا
عطا کن (۵) که از من ارث برد و از آل یعقوب ارث برد و پروردگارا او را
پسندیده قرار ده (۶).

نکات: جمله: وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي دلالت بر کمال ضعف و اظهار عجز دارد زیرا
محکمترین اجزای بدن که استخوان باشد اگر سست شود سایر اعضا بطریق
اولی. و مراد از جمله: وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا، این است که چنین نبوده
که به دعای من توجه نکنی و بواسطه بی‌اعتنائی تو هر بدبختی بر انسان وارد
می‌شود. و مقصود از الْمَوَالِيَ؛ عموزادگان و سایر بستگان بوده. و مقصود از آلِ
يَعْقُوبَ، اولاد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم الخلیل است زیرا زکریا از اولاد
رحبیم بن سلیمان بن داود بوده که سلسله نسبش به هارون برادر حضرت
موسی بن عمران می‌رسد و حضرت موسی علیه السلام نسبش به لاوی بن یعقوب
می‌رسد. و زکریا علیه السلام از انبیاء بزرگست که نام او در هفت آیه از قرآن آمده: در
آیه ۳۷-۳۸ آل عمران و در آیه ۸۵ انعام و در آیه ۲-۷ مریم و ۸۹ سوره انبیاء. و
مقصود از کلمه عَاقِرًا این است که زخم پیر شده و نازا است. و مقصود از کلمه:
رَبِّ رَضِيًّا، این است که او را پیامبر خود قرار داده زیرا انبیاء مورد رضایت حقند
و البته پدر باید دعا کند فرزندش مرضی پروردگار باشد.

يَنْزَكِرِيَا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اَسْمُهُ تَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * قَالَ رَبِّ اَنِي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَاَنَا عَاقِرٌ وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا *

ترجمه: ای زکریا براستی تو را بشارت می‌دهیم به غلام و فرزندی که نام او یحیی است برای او از پیش همنامی قرار ندادیم (۷) زکریا گفت: پروردگارا برای من چگونه غلامی باشد و حال آنکه زخم نازا شده و بتحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام (۸) خدا گفت: بدین گونه پروردگارت گفته است که آن بر من آسان است و بتحقیق از پیش تو را آفریده‌ام و حال آنکه چیزی نبود (۹).

تکات: غلام گفته می‌شود به آن پسری که به ابتدای شهوت رسیده باشد و به مطلق پسر نیز گفته می‌شود. و عتی بمعنی؛ شکستگی و خرابی غیر قابل اصلاح است. جمله: وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا، دلیل است بر آسانی خلق نطفه از زن و مرد شکسته و دلیل است بر اینکه خدا از عدم ایجاد می‌کند و قدرتی که از عدم ایجاد می‌کند می‌تواند از حالت پیری ایجاد فرزند برای ابویین کند.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا * فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحٰى اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُكْرَةً وَعَشِيًّا *

ترجمه: زکریا گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده (که وقت ایجاد غلام را بدانم). خدا گفت: نشانه تو سخن نگفتن تو با مردم است در سه

شب (۱۰) پس، از محراب در مقابل قوم خود آمد و اشاره به ایشان نمود که صبح و شب خدا را منزه شمارید و تسبیح گوئید (۱۱).

نکات: چون حضرت زکریا از خدا نشانه‌ای خواست برای وقت ایجاد غلام، خدای تعالی به او فرمود: نشانه تو این باشد که با مردم در سه شب نتوانی سخن بگوئی با اینکه زبان تو به ذکر من باز و توانا باشد. و جمله: **أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ**، دلالت دارد که فقط با مردم نمی‌توانست سخن گوید جز بر رمز. و مقصود از سه شب، سه شبانه روز است بدلیل آیه ۴۱ سوره آل عمران که فرموده: **«آيُنْكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا»**.

يَيْحَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ۖ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۖ وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً
وَكَانَ تَقِيًّا ۖ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ۖ وَسَلَّمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ
وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۖ

ترجمه: ای یحیی کتاب را با جدیت بگیر و او را در حال کودکی حکم عطا کردیم (۱۲) و در حالی که دلسوز و مهربان از جانب ما بود و در حال پاکیزگی و بود پرهیزگار (۱۳) و در حالی که نسبت به والدین خود نیکوکار بود و سرکش نافرمان نبود (۱۴) و سلام و رحمت بر اوست روزی که تولد شد و روزی که بمیرد و روزی که برانگیخته شود در حال حیات (۱۵).

نکات: جمله: **وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا**، دلالت دارد بر اینکه همانطور که حق تعالی مقام رسالت و نبوت را در حال چهل سالگی عطا می‌کند در حال طفولیت نیز عطا می‌کند، ولی غیر انبیا را به انبیا نتوان قیاس کرد، و او فاعل مختار است. در این آیات برای حضرت یحیی صفات حسنه‌ای ذکر شده:

۱- مخاطب حق تعالی شده بدون واسطه ملکی.

۲- دارای مقام و منصب نبوت و حکم بوده، اگر چه بعضی گفته‌اند: مقصود از حکم، حکمت و فهم است و یا عقل و زکاوت است چنانکه اطفال او را برای بازی دعوت کردند، در جواب گفت: «ما للعب خلقنا»، ولی آیه در نبوت ظهور دارد، زیرا آیه در مقام تثبیت شرافت برای او می‌باشد و شرافتی بالاتر از نبوت نیست و مقام نبوت صلاحیت دارد برای حکمرانی بر غیر.

۳- مهربان و دلسوز بوده نسبت به خود و امت.

۴- پاکیزه و با برکت بوده.

۵- پرهیزکار از ترک واجب و فعل محرم بوده: وَكَانَ تَقِيًّا.

۶- نسبت به والدین متواضع و نیکوکار بوده.

۷- سرکش نبوده بلکه متواضع بوده زیرا «من عرف نفسه بالذل و عرف ربه

بالكمال کیف یملیق به الترفع و الجدال».

۸- معصوم از عصیان بوده.

۹- مورد سلام و عنایت حق تعالی شده: وَسَلَّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ

۱۰- دارای حیات بوده «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ».

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ

دُونَهُمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ

بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا *

ترجمه: در این کتاب مریم را بیاد آر هنگامی که از اهل خود به کناره‌ای رفت

در جایگاه شرقی (۱۶) و پرده‌ای از ناحیه ایشان گرفت، پس روح خود را به

سوی او فرستادیم، پس برای او مانند بشر معتدلی جلوه کرد (۱۷) مریم گفت:

براستی من از تو به خدای رحمن پناه می‌برم اگر تو پرهیزکاری (۱۸).

نکات: إِذِ أَنْتَبَدْتِ مِنْ أَهْلِهَا... دلالت دارد که حضرت مریم خود را از خانواده‌اش دور کرد و به کناری رفت، اما برای چه در آیه ذکر نشده، بعضی گفته‌اند: برای آنکه حیض شده بود رفت کناری غسل و تطهیر کند، و بعضی گفته‌اند: تشنه بود رفت آب بخورد. بعضی گفته‌اند: رفته بود خود را شستشو بدهد. بهر حال کلمه مَكَانًا شَرْقِيًّا دلالت دارد که به طرف شرق بیت المقدس رفته بود و لذا نصاری مشرق بیت المقدس را قبله قرار داده‌اند. و مقصود از رُوحَنَا همانا جبرئیل است.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ
وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ * وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ
وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَارِبًا * أَمْرًا مَّقْضِيًّا *

ترجمه: (جبرئیل) گفت: همانا من فرستاده پروردگار تو هستم برای اینکه تو را غلام پاکیزه‌ای ببخشم (۱۹) مریم گفت: چگونه برایم غلامی می‌شود و حال آنکه مرا بشری مس نکرده و بدکار نبوده‌ام (۲۰) (جبرئیل) گفت: پروردگارت این چنین فرموده که این بر من آسان است و برای آنکه او را آیتی برای مردم و رحمتی از جانب ما قرار دهیم و این فرمانی است انجام شده (۲۱).

نکات: جمله: لِأَهَبَ لَكِ؛ بمنزله لی‌هب الله می‌باشد، زیرا جبرئیل به امر خدا این کار را کرده است و چون حضرت مریم بطور تعجب گفت: چگونه ممکن است بدون مس بشری خدا فرزندی به من بدهد جبرئیل گفت: خدا فرموده این عطا بر من آسانست زیرا خالق‌ی که از عدم و بدون والدین بشری آفریده بدون پدر نیز می‌تواند بیافریند برای آنکه آن فرزند را آیتی قرار دهد. معلوم می‌شود

این کیفیت برای حضرت عیسی ارهاص باشد یعنی نشانه‌هایی برای تثبیت نبوت او.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِءَ مَكَانًا قَصِيًّا * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ
قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا *

ترجمه: پس مریم باو بار گرفت، پس او را به مکان دوری بکناری برد (۲۲)
پس درد زائیدن او را به تنه درخت خرما رسانید، گفت: ای کاش پیش از این
مرده بودم و فراموش شده از یاد رفته بودم (۲۳).

نکات: چنانکه در آیه ۹۱ سوره انبیا ذکر شده: «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا
مِنْ رُوحِنَا»، در اینجا نیز باید جمله فَنَفَخْنَا فِيهَا قبل از فَحَمَلَتْهُ مقدر گرفت یعنی؛
در رحم حضرت مریم دمیده شد پس حامله گردید. و از فاء فَانْتَبَدَتْ و فاء
فَأَجَاءَهَا استفاده می‌شود که بدون فاصله حامله شده و بدون گذشت مدتی
زائیده و بهر حال به درخت خرمائی که تنه آن مانده و شاخ و برگ نداشت پناه
برد زیرا عرب تنه درخت خرما را جذع می‌گوید.

فَنَادَىٰهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا * وَهُزِيَ إِلَيْكَ بِجِذْعِ
النَّخْلَةِ تَسْفِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۖ فِيمَا تَرَيْنَ مِنَ
الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا * فَأَتَتْ
بِهِءَ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ۗ قَالُوا يَمْرَأَتُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَتَأَخَتُ هَرُونَ مَا
كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا *

ترجمه: پس از زیر او او را ندا داد که محزون مباش بتحقیق پروردگارت از
زیرت نهی قرار داد (۲۴) و تنه درخت خرما را به سوی خود حرکت ده بر تو
خرمای تازه فرو ریزد (۲۵) پس بخور و بیاشام و چشم را روشن کن، پس اگر

یکی از افراد بشر را به بینی بگو که همانا من برای خدای رحمن روزه‌ای نذر کرده‌ام پس امروز با انسانی سخن نمی‌گویم (۲۶) پس او را نزد قوم خود آورد در حالی که در آغوش گرفته بود، گفتند: ای مریم بتحقیق چیز تازه‌ای آوردی (۲۷) ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت بد کاره نبود (۲۸).

نکات: منادی ندا که مریم را ندا کرد بظاهر قرآن حضرت عیسی است. و جذع نخله درختی خشکیده و بی‌شاخه و برگ بوده. حضرت مریم در اینجا چند معجزه را مشاهده کرد. و حق تعالی «فَكَلِمًا» را بر «أَشْرَبِي» مقدم داشته زیرا زن نفساء احتیاجش به خرما بیشتر از آبست و نذر حضرت عبارت از صوم سکوت بوده که زبان خود را از سخن باز دارد. معلوم می‌شود در شرایع سابق جایز بوده. اما در شرع ما مورد اختلافست ولی حق آنست که اگر انسان مبتلا باشد که با سفهاء سخن بیهوده گوید و صوم او وسیله‌ای شود برای فرار از سخن، چنین نذری جایز است. حال آیا حضرت مریم عليها السلام با اشاره گفت: من نذر کرده‌ام و یا وقت نذر او پس از اخبار به نذر بوده؟ و الله أعلم. **يَتَأَخَّتْ هَرُونَ** دلالت دارد که برادری بنام هرون داشته که صالح بوده است.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا *
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا *

ترجمه: پس مریم به آن طفل اشاره کرد، گفتند: چگونه تکلم کنیم کسی را که کودک در گهواره است (۲۹) عیسی گفت: براستی که من بنده خدایم او مرا کتاب داده و مرا پیامبر نموده است (۳۰) و مرا مبارک قرار داده هر جا که باشم و مرا

به نماز و زکات سفارش کرده مادامی که زنده باشم (۳۱) و مرا نیکوکار به مادرم قرار داد و مرا سرکش بدبخت قرار نداد (۳۲) و سلام بر من روزی که تولد شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم (۳۳).

نکات: چون مردم حضرت مریم علیها السلام را توبیخ کردند اشاره به عیسی کرد، سپس حضرت عیسی علیه السلام به سخن آمد یعنی خدایی که هر چیزی را می تواند به سخن آورد او را به سخن آورد. و ظاهر مطلب این است که آن طفل پس از گفتن آن جملات، مانند سایر اطفال ساکت ماند و دیگر نتوانست سخن گوید تا رسید به حدی که سایر اطفال سخن می گویند آن وقت به سخن آمد. ولی از جمله: **أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** و از جمله **مَا دُمْتُ حَيًّا** می توان استفاده کرد که در همان کودکی مأمور به نماز و زکات بوده و از سایر اطفال ممتاز. و بنابراین مانند آنان ناتوان به تکلم نبوده است. و از جمله: **مَا دُمْتُ حَيًّا** استفاده می شود که تکلیف مادام الحیات است و ساقط نمی شود به هیچ نحوی. و اینکه **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ** گفته؛ برای رفع غلو در حق خود چنین گفته است.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ * مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ *

ترجمه: این است عیسی پسر مریم بگفتار حق آن حقی که در آن شک دارید (۳۴) برای خدا سزاوار نیست که فرزند بگیرد او منزّه است زیرا چون امری را انجام دهد همانا می گوید باش پس می شود (۳۵) و براستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را عبادت کنید این است راه راست (۳۶).

نکات: ذَٰلِكَ اشاره است به آن عیسی که گفته: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**، یعنی عیسیای واقعی آن است که طبق حق و حقیقت گفت: من بنده خدایم! نه آنچه یهود می‌گویند: که او ساحری بوده، و نه آنچه نصاری می‌گویند: که فرزند خدا است، زیرا فرزند باید همجنس پدر باشد و خدا بشری همجنس عیسی نیست. باضافه عیسی حادثست و محال است قدیمی مانند حق تعالی باشد. **وَإِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ** است به جمله: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**، یعنی حضرت عیسی گفت: من بنده خدایم و خدا پروردگار من و شماست.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ^ط فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ*
 أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا^ط لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ*
 وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* إِنْ أَنْحُنْ
 نَزْتُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ*

ترجمه: پس این احزاب میان اختلاف نمودند پس وای به آنانکه کافر شدند از محضر روز بزرگ (۳۷) چقدر ایشان شنوا و بینایند روزی که نزد ما بیایند لیکن ستمگران آن روز در گمراهی آشکارند (۳۸) و بترسان ایشان را از روز حسرت وقتی که کار از کار گذشته در حالی که ایشان در غفلتند و ایمان نمی‌آورند (۳۹) محققا ما زمین را با هر کس روی آنست بارش می‌بریم و به سوی ما رجوع داده شوند (۴۰).

نکات: مقصود از **الْأَحْزَابِ** فرقه‌های یهود و نصاری می‌باشند. و جمله **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ** دلالت دارد که کفار روز قیامت همه شنوا و بینایند و اما در آیاتی که فرموده: **صُمٌّ وَبُكْمٌ** محشور می‌شوند، مقصود **صُمٌّ وَبُكْمٌ** از حق و هدایتند. و

مقصود از جمله: **وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ**، **إِلَى حَكْمَنَا** و **قَضَائِنَا** می باشد زیرا حق تعالی مکانی ندارد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا *

توجه: و بیاد آر در این کتاب ابراهیم را زیرا او پیغمبری راستگو بود (۴۱) وقتی که به پدرش گفت: ای پدر من برای چه می پرستی چیزی را که نمی شنود و نه می بیند و از تو چیزی را کفایت نمی کند (۴۲) ای پدر من بدرستی که مرا دانشی بدست آمده که تو را نیامده پس مرا پیروی کن که تو را به راه راست هدایت می کنم (۴۳) ای پدر من شیطان را مپرست زیرا شیطان برای (خدای) رحمن نافرمان بود (۴۴) ای پدر من حقیقتاً من خائفم که تو را از جانب (خدای) رحمن عذابی برسد پس برای شیطان دوستی باشی (۴۵).

نکات: پس از ختم قصه حضرت زکریا و عیسی علیه السلام که هدف از آن هدایت به مبدأ و معاد است رجوع فرموده به قصه حضرت ابراهیم علیه السلام که پدر عرب است و ملت عظمت او را قبول داشتند. و جمله: **لِمَ تَعْبُدُ...** دلالت دارد بر اینکه دین باید استدلالی باشد نه تقلیدی. و در جمله: **قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ** دلالت است بر اینکه دین باید علمی باشد. و کلمه: **يَتَأْتِ** و تکرار آن دلالت دارد بر رأفت و مدارا کردن ابراهیم نسبت به پدر خود و دلسوزی او برای پدرش.

قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ إِلَهِتِي يَتَابِرْهُمْ لِيْن لَمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي
 مَلِيًّا* قَالَ سَلَّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا* وَأَعْتَرْتُكُمْ
 وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا*

ترجمه: (آذر) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من اعراض کرده‌ای؟ محققا اگر خودداری نکنی البته تو را می‌رانم و سنگسارت می‌کنم و از من مدت بسیاری دوری کن (۴۶) (ابراهیم) گفت: سلام بر تو بزودی از پروردگارم برایت آمرزش می‌طلبم زیرا او به من مهربان است (۴۷) و از شما و آنچه را غیر خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم امید است که به خواندن پروردگارم بدبخت نباشم (۴۸).

نکات: چون آذر جواب منطقی نداشت، به توهین و تهدید پرداخت و حتی رأفت پدری را واگذارد و نگفت یا بنی بلکه گفت: یا ابراهیم اگر دست برداری تو را می‌رانم و سنگسارت می‌کنم. و مقصود از شَقِيًّا این است که خدا لطفش را از من بواسطه دعای من دریغ نمی‌کند و اگر نه اگر خدا دریغ نماید من بدبخت خواهم بود و استغفار ابراهیم برای پدر برای امید به ایمان او بود.

فَلَمَّا أَعْتَرَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ* وَكُلًّا
 جَعَلْنَا نَبِيًّا* وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا*

ترجمه: پس چون از ایشان و از آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره گرفت، به او اسحق و یعقوب را عطا کردیم و همه را پیغمبر قرار دادیم (۴۹) و برای ایشان از رحمت خود عطا نمودیم و برای ایشان ذکر خیر بلند آوازه‌ای برآستی قرار دادیم (۵۰).

نکات: حق تعالی برای اینکه حضرت ابراهیم از هر جهت به برهان پرداخت و ایستادگی در مقابل مشرکان کرد و دل خود را تسلیم به ایمان نمود و زبانش را به ذکر خدای سبحان عادت داد و بدنش را آماده کرد برای آتش نمرودیان، و فرزندش را برای قربانی و مالش را برای میهمان، خدا هم به او مرحمت کرد عطای فراوان از نبوت فرزندان و ذکر خیر او در آیندگان، یعنی در میان یهود و نصاری و مسلمانان. و مخفی نماند عَلِيًّا، علي اسمی نیست بلکه علي وصفی است یعنی؛ ثناء عالی و مدحی جاویدان برای ایشان قرار دادیم، ولی بافنده دعای ندبه خیال کرده این علي، علي اسمی است که پدر او ابو طالب است!!..

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا * وَنَدَيْتَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا *

توجه: و در این کتاب موسی را بیاد آور زیرا او خالص شده و رسولی رفیع الشأن بود (۵۱) و او را از طرف راست طور سینا ندا کردیم و برای گفتن راز او را مقرب نمودیم (۵۲) و از رحمت خود برادرش هارون را در حال نبوت به او عطا کردیم (۵۳).

نکات: کلمه «مُخْلَصًا» بفتح لام است ولی بکسر نیز قرائت شده، اگر به فتح باشد به معنی؛ خالص شده و برگزیده شده می باشد، و اگر به کسر باشد معنی چنین می شود که؛ او خود را برای بندگی خالص نموده. و رَسُولًا نَبِيًّا هر دو خبرند برای گان، و نبی بمعنی؛ خبرگیر آمده، و بمعنی؛ رفیع الشأن نیز آمده و ظاهر در این آیه بمعنی؛ رفیع الشأن است.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا *

ترجمه: و در این کتاب اسماعیل را بیاد آر زیرا او در وعده خود راستگو بود و پیغمبری بود رفیع الشأن (۵۴) و اهل خود را به نماز و زکات امر می کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود (۵۵).

نکات: قصه حضرت اسماعیل پنجمین قصه این سوره است، و آیا این اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم است و یا پیغمبر دیگری است؟ ظاهراً همان فرزند ابراهیم است. و خدا برای او چندین اوصاف حمیده شمرده:

اول: اینکه او صادق الوعد بوده و این مطلق چه در وعده با خدا و چه در وعده با خلق، و اما وعده با خدا، پس هر تکلیفی را که متعهد شده بود در موقع آن انجام می داد و در مورد ذبح وعده صبر به خود داد و وفاء کرد. و اما با خلق به کسی وعده کرد که منتظر او باشد و آن شخص فراموش کرد وی در همان مکان قرار داد به انتظار او ماند تا او برای حاجتی به آنجا آمد و دید آن حضرت منتظر مانده است.

دوم: اینکه او رسولی بود رفیع القدر.

سوم: اینکه اهلش را امر به نماز و زکات می نمود و مراد از اهل، خانواده است ظاهراً، و ممکن است امت و پیروانش باشد.

چهارم: اینکه او نزد خدا پسندیده بود و این بزرگترین مدح آن حضرت است.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا *

ترجمه: و در این کتاب ادريس را بياد آر زیرا او راستگویی بود رفيع القدر (۵۶) و بالا بردیم او را به مکان والائی (۵۷).

نکات: قصه ادريس، ششمین قصه این سوره است و حضرت ادريس جد پدر نوح بوده و در تورات و تواریخ نام او را **اخنوع** نیز ذکر نموده ولی از بس درس

گرفته او را ادریس نامیده‌اند. و او اولین خیاط جامه بوده و خدا به او علم نجوم و حساب و هیئت تعلیم نموده و این معجزه او بوده است. و مقصود از جمله: **وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا**، رفعت مکانی است و یا مقامی، و آیا رفعت جسمی است و یا روحی؟ مورد اختلاف مفسرین است، و به نظر ما مناسب مقام نبوت همان رفعت مقامی و روحی باشد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا*

ترجمه: ایشانند آنان که خدا بر ایشان نعمت داد از پیامبران از ذریه آدم و از نسل آنان که با نوح بر کشتی حملشان کردیم و از ذریه ابراهیم و یعقوب و از کسانی که هدایتشان نمودیم و برگزیدیمشان، چون بر ایشان آیات خدای رحمن تلاوت می‌شد به روی می‌افتادند سجده‌کنان و گریان (۵۸).

نکات: پس از آنکه عده‌ای از انبیاء را تذکر داد و مدحشان، بخصوصه نمود، در اینجا بطور دستجمعی مدحشان نموده و نسب ایشان را ذکر نموده که از نسل آدمند مانند حضرت ادریس و سایر انبیاء و بعضی از نسل نوحند و پیروانش، و بعضی از نسل ابراهیم و یعقوبند مانند حضرت اسماعیل و موسی و هرون و دیگران. و مقصود از انعام الهی مقام نبوت و سایر نعم دنیوی و اخروی است و از صفات مجموع ایشان آن بوده که در مقابل استماع آیات الهی خاضع و خاشع و گریان بوده‌اند.

خَلْفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ

شَيْئًا * جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ
مَأْتِيًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ط وَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًا * تِلْكَ
الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًا *

ترجمه: پس بعد از ایشان جانشین شدند جانشین‌هایی که نماز را ضایع و شهوات را پیروی کردند و بزودی به گمراهی برسند (۵۹) مگر آنانکه توبه کنند و ایمان آورده و عمل شایسته را انجام دهند که آنان داخل بهشت گردند و در چیزی مورد ستم نشوند (۶۰) بهشت‌های دائمی که خدای رحمن به بندگانش بوعده غیب وعده داد برآستی که وعده او آمدنی است (۶۱) در آنجا سخن لغوی نمی‌شنوند مگر سلامی و برای ایشان است روزیشان در صبح و شام (۶۲) این است آن بهشتی که به بندگان خود ارث می‌دهیم به آنکه پرهیزکار باشد (۶۳).

نکات: خَلْفَ بفتح لام خلف صالح است و خَلْفَ بسکون لام خلف طالع است و اینجا به سکون لام و مقصود از آن کسانی است که پس از انبیا آمدند و ترک خدا پرستی کرده و به راه گمراهی رفتند. و مقصود از بُكْرَةً وَعَشِيًا، رزق دائمی است، زیرا بهشت صبح و شام ندارد. و مقصود از بِالْغَيْبِ وعده بهشتی است که فعلاً از نظر غایب است. و مقصود از نُورِثُ مِنْ نُورِثُ: عِبَادِنَا مِنْ عِبَادِنَا من عملهم می‌باشد بحسب ظاهر. بهر حال از این آیه معلوم می‌شود بهشت جای مردم متقی و صالح می‌باشد و جای افراد آلوده نیست.

وَمَا تَنْتَظِرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا
كَانَ رَبُّكَ نَسِيًا * رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَأَصْطَبِرْ
لِعِبَادَتِهِ ۗ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًا *

ترجمه: و نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت، به اختیار اوست آنچه جلو ما و آنچه در پس ما و آنچه بین آنست و پروردگار تو نسیان‌کننده و فراموشکار نیست (۶۴) پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است، پس او را عبادت کن و به بندگی صابر باش آیا برای او همانمی می‌دانی (۶۵).

تکات: ظاهر کلام این است که جمله: وَمَا نَنْزَلُ... سخن ملائکه باشد زیرا چنانکه در سوره ضحی آمده: کفار می‌گفتند خدا محمد را رها کرده و وداع نموده و دیگر به او وحی نمی‌کند، چون مدتی وحی نیامده بود. و حضرت رسول چون جبرئیل نازل به او شد پرسید: چرا دیر آمده‌ای؟ جبرئیل این کلمات را باجازه و امر پروردگار برای او آورده و ضمناً به او خطاب شده که پروردگارت فراموشکار نیست که تو را فراموش کند، ولی تو باید صبر و حوصله داشته باشی و ثبات قدم به خرج دهی و از گفتار کفار دلتنگ نباشی. و جمله هَلْ تَعَلَّمُ لَهُ سَمِيًّا، دلالت دارد که نام‌های خدا مخصوص خودش می‌باشد یعنی نام‌های او را نباید به مخلوق اطلاق کرد و اگر گاهی در وحی اطلاق شده، یا نام مخصوص او نبوده و یا مجاز اطلاق شده است، بنابراین کسی حق ندارد نام خدا را بر غیر او اطلاق کند. و جمله هَلْ تَعَلَّمُ لَهُ سَمِيًّا؟! اگر چه استفهام است ولی استفهام انکاری به معنی نفی است، یعنی «لا تعلم له سمی».

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا
خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ
لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا * ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى
الرَّحْمَنِ عِتِيًّا * ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا *

ترجمه: و این انسان می گوید آیا چون بمیرم و به قبر روم زنده خارج خواهم شد (۶۶) آیا این انسان متذکر نمی شود که ما از پیش او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود (۶۷) پس قسم به پروردگارت که البته ایشان را با شیاطین محشور می کنیم سپس در اطراف دوزخ در حالیکه به زانو درآمده اند احضارشان می کنیم (۶۸) سپس از هر فرقه و پیروانی هر کدام از ایشان که بر خدای رحمان سرکش ترند جدا می کنیم (۶۹) سپس محققا ما داناتریم به آنانکه سزاوارترند به ورود به دوزخ (۷۰)

تکات: کفار به صرف دلیل استبعاد منکر حشر و نشر قیامت بودند و لذا و بطور تعجب و استبعاد می گفتند: آیا چنین چیزی می شود؟ حق تعالی در مقابل، استدلال می کند به خلقت ایشان از عدم، بدلیل جمله: *وَلَمْ يَكُ شَيْئًا*. و مقصود از *مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ...* هر شیعه دسته ایست که پیروی بزرگان خود نموده اند چنانکه در آیات دیگر فرموده: *«إِنَّ الدِّينَ فَارَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا»*. و جمله: *أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا* دلالت دارد که خدا بزرگانشان را که تمرد بیشتری داشته و سد راه خدا شده و سرکش تر و موجب گمراهی پیروانش شده از میان آنان جدا می کند و مصداق *«زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ»* می نماید.

وَأِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا * ثُمَّ نُجِى الَّذِينَ اتَّقَوْا
وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا *

ترجمه: و احدی از شما نیست مگر اینکه وارد دوزخ می شود و این بر پروردگارت حتم و شدنی است (۷۱) سپس آنان را که پرهیز کرده اند نجات می دهیم و ستمگران را در آن بزانو در آمده رها می کنیم (۷۲).

نکات: جمله: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا**، دلالت دارد که تمام افراد مؤمن و کافر وارد دوزخ می‌شوند. اشکال شده که حق تعالی درباره مؤمنین فرموده: **«أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»** و فرموده: **«لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا»** پس چگونه وارد دوزخ می‌شوند؟ در جواب آن می‌توان گفت: مقصود از ورود؛ قرب دوزخ است چنانکه در سوره قصص راجع به حضرت موسی عليه السلام وقتی نزدیک چاه آب آمد، خدا فرموده: **«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ»**، که مقصود آن نیست حضرت موسی به داخل چاه رفت. جواب دیگر اینکه؛ باشد با اینکه حقیقتاً وارد دوزخ می‌شوند حق تعالی آتش را از ایشان دور می‌کند و صداهای هولناک آن را به گوش آنان نمی‌رساند و این جواب با جمله **نُجِّيَ** سازش بیشتری دارد، و این ورود فوایدی دارد: اول اینکه چون خارج شدند سرورشان زیادتر می‌گردد. دوم اینکه اهل آتش که خروج ایشان را می‌بینند غم و حزنشان زیاد می‌شود و التذاذ مؤمنین به نعیم بهشت افزون می‌گردد و بیشتر شکر و حمد خدا را بجا می‌آورند.

وَإِذَا تَلَّوْا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيَّنَّتْ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا * وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرَءَىٰ *

ترجمه: و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت می‌شود آنان که کافر باشند به مؤمنین می‌گویند کدام یک از این دو فریق (ما و شما) مقام بهتر و مجلس نیکوتری دارد (۷۳) و چه بسیار از مردم قرن‌های گذشته را هلاک کردیم که آنان اثاث و منظره بهتری داشتند (۷۴).

نکات: وقتی آیات عذاب و ثواب بر کفار مکه قرائت می‌شد کفار خود را زینت کرده با لباس‌های فاخر می‌دیدند و مسلمین را در فشار و فقر، و لذا

می گفتند: ما نزد خدا گرامی تر از شمائیم و مجالس ما پر نعمت تر و آزادتر است. خدای تعالی آیات فوق را در جواب ایشان نازل نموده است.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا*
وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَلَقِيَّتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا*

ترجمه: بگو: هر کس در گمراهی باشد باید خدای رحمن او را مدد دهد مدد کافی تا وقتی که ببیند آنچه وعده داده می شوند؛ یا عذاب و یا قیامت را، پس بزودی خواهند دانست که چه کس جایش بدتر و لشکرش ناتوانتر است (۷۵) و خدا برای آنان که خوانان هدایتند هدایت می افزاید و کردارهای شایسته که باقی بماند نزد صاحب اختیارت پاداش بهتر و نتیجه اش خوب تر است (۷۶).

تکات: خدای تعالی همه کس را مدد می دهد چه گمراهان و چه هدایت یافتگان، و چون این امر نزد حق تعالی حتمی است به صیغه امر بیان کرده و فرموده: فَلْيَمْدُدْ تا شنونده مسلم بداند. و در مقابل کفار که گفتند: أَيْ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا؟ خدا در اینجا فرموده فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا. و در مقابل گفته ایشان: وَأَحْسَنُ نَدِيًّا؟ فرموده: وَأَضْعَفُ جُنْدًا. و در مقابل گفته ایشان أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِيًّا، فرموده: وَالْبَلَقِيَّتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ... و مقصود از جمله: إِمَّا الْعَذَابَ، ذلت و فقر و مرض و خوف دنیا و تسلط مؤمنین است بر ایشان.

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا* أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ
أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا* كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ

مَدًّا * وَنَرِيهٗ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا * وَأَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيُكُونُوا
لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا *

ترجمه: آیا دیدی آنکه به آیات ما کافر شد و گفت: البته مال و فرزند داده شوم (۷۷) آیا بر غیب اطلاع یافته یا نزد خدای رحمن پیمانی گرفته (۷۸) نه چنانست خواهیم نوشت آنچه می گوید (و عذاب او را طولانی کنیم) و شکنجه او را کشش دهیم کشش کاملی (۷۹) و به ارث می آریم آنچه می گوید و تنها به سوی ما می آید (۸۰) و غیر خدا معبودانی گرفتند تا برای ایشان عزتی باشد (۸۱) نه چنین است بزودی بندگی ایشان را انکار کنند و مخالف و ضد بر ایشان می شود (۸۲).

تکات: این آیات در حق ولید بن مغیره و عاص بن وائل نازل شده زیرا خباب بن الارث گفت: من از عاص طلبی داشتم از او مطالبه کردم، گفت: نخواهم داد تا به محمد کافر شوی، گفتم: ممکن نیست. گفت: اگر من بمیرم مبعوث خواهم شد؟ گفتم: بلی، گفت: چون مبعوث شوم برای من مال و فرزندی خواهد بود، به تو عطا خواهم کرد و شما گمان می کنید در بهشت طلا و نقره و حریر است من دین تو را از آنها خواهم داد. و مشرکین به بتان و بزرگان و یا انبیای گذشته متوسل می شدند و برای ایشان نذر و نیاز می کردند و آنها را می خواندند تا موجب عزتشان گردد حق تعالی می فرماید: همان بزرگان بندگی ایشان را نسبت به خودشان انکار خواهند کرد و بر ضد ایشان خواهند شد.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيْطِينَ عَلَى الْكٰفِرِينَ تُوْزُهُمْ أَرْأٰ * فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ
إِنَّمَا نَعْدُ لَهُمْ عَدًّا *

ترجمه: آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم تا بجنابند ایشان را جنابیدن کاملی (۸۳) پس علیه ایشان شتاب مکن همانا می‌شماریم برایشان شمار کاملی (۸۴).

نکات: مقصود از اَرْسَلْنَا... این است که ایشان را به وسوسه شیاطین واگذاشتیم و نَعُدُّ لَهُمْ بِمَعْنَى؛ نعد آنهاست و ساعات عمرهم، و ما اَعْمَلَهُمْ، می‌باشد.

يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدَاءَ * وَنُسُوقِ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدَاءَ * لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا *

ترجمه: روزی که متقین را در حال سواری و احترام به سوی خدای رحمن محشور می‌کنیم (۸۵) و مجرمین را به سوی دوزخ در حال عطش می‌رانیم (۸۶) مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسی که نزد (خدای) رحمن پیمانی گرفته است (۸۷).

نکات: این عهد و پیمان اشاره به عهد و پیمان در سوره بقره آیه ۸۰ است که می‌فرماید: ﴿ وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی معدوده مس نخواهد کرد بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‌اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد، یا می‌گوئید بر خدا آنچه نمی‌دانید؟ یعنی اگر با خدا چنین پیمانی بسته‌اید که هر قدر شما جرم و گناه کردید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار گیرید البته خدا در آن صورت به پیمان خود وفا خواهد کرد».

در حقیقت استثناء إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ... استثناء منقطع است، یعنی چنین چیزی نبوده و خدا با کسی پیمانی نبسته است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ
 مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي
 لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي
 الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 فَرْدًا *

ترجمه: و گفتند: خدای رحمن فرزندی گرفته (۸۸) هر آینه محققا چیز عجیبی آوردید (۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این سخن چاک چاک شوند و از هم بپاشند و زمین بشکافد و کوه‌ها در افتند و فرو ریزند (۹۰) که برای خدای رحمن فرزندی خواندند (۹۱) و برای خدای رحمن سزاوار نیست فرزندی گیرد (۹۲) کسی از ساکنین آسمان‌ها و زمین نباشد مگر اینکه برای (خدای) رحمن بعنوان بندگی بیاید (۹۳) بتحقیق ایشان را ضبط کرده و ایشان را دقیقاً شمرده است (۹۴) و همه آنان در روز رستاخیز به حضور او به تنهایی آیند (۹۵).

نکات: این آیات راجع به نصاری می‌باشد که سخن رکیکی بسیار زشت گفته و خدا را نشناخته برای او فرزندی قائل شدند و همچنین رد است بر مردمی که برای خدا جانشین قائل شوند زیرا همانطور که فرزند جانشین پدر و مورد علاقه پدر است جانشینی که مردم عوام برای خدا ذکر کرده‌اند چنین است، و هم این آیات رد است بر کسانی که ملائکه را دختران خدا می‌شمردند، و گویا مشرکین نمی‌دانند بین فرزند و پدر توالد و تجزیه است و حتی گاهی پدر و فرزند فرسنگها از یکدیگر دور و از حال هم بی‌اطلاعند، پس در واقع مشرکین با پندارهای جاهلانه خود، خدا را نشناخته و او را کوچک تصور کرده‌اند. «نعوذ بالله من الجهالة و حماقه!!».

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا * فَإِنَّمَا
 يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا * وَكَمْ أَهْلَكْنَا
 قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحِيسُ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا *

ترجمه: محققا آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام دادند خدای
 رحمن برای ایشان بزودی دوستی قرار می‌دهد (۹۶) پس جز این نیست که قرآن
 را بزبان تو آسان نمودیم تا به آن متقین را بشارت دهی و قوم لجوج و عنود را
 بترسانی (۹۷) و چه بسیار از گروه‌های پیش از ایشان را هلاک کردیم آیا یکی از
 ایشان را می‌یابی و یا صدای ایشان را می‌شنوی (۹۸).

نکات: وُد مصدر و بمعنی؛ دوستی است، یعنی در قلوب انبیاء و ملائکه و
 مؤمنین برای ایشان محبتی قرار می‌دهیم و می‌توان وُد را بمعنی محبوب گرفت
 که مصدر بمعنی مفعول باشد، یعنی؛ آنچه متقین دوست می‌دارند برای ایشان
 قرار می‌دهیم و عطا می‌کنیم.

سورة طه

مکيه و هي مائة وخمس وثلاثون آية

سورة طه مکي و داراي ۱۳۵ آيه مي باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكْرَةً لِمَنْ تَخَشَى * تَنْزِيلًا
مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى * لَهُ مَا
فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. طا. ها (۱) نازل نکردیم بر تو قرآن را تا به
زحمت بیفتی (۲) مگر یادآوری برای آنکه بترسد (۳) نزول آن از جانب کسی
است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده (۴) (خدای) رحمانی که بر عرش
نافذ است (۵) ملک اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه ما بین این
دو و آنچه زیر زمین است (۶).

نکات: طه از حروف مقطعه است چنانکه بیان شد حروف مقطعه برای چیزی
وضع نشده، ولی بعضی آن را اشاره گرفته اند به طاهر و هادی و غیر آن.
چون رسول خدا ﷺ برای تشکر از نزول وحی شبها عبادت می کرد بطوری
که قدمهای مبارک او ورم کرده بود، حق تعالی برای آنکه رسول، خود را به تعب
نیفکند فرموده: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. و بعضی از کفار به او می گفتند:
نزول قرآن بر تو باعث شقاوت و زحمت تو شده که دین پدران را ترک کنی و
با مردم طرف شوی، خدا می فرماید: چنین نیست نزول قرآن باعث شقاوت و
زحمت نیست بلکه باعث فوز و رستگاری و سعادت است. و ممکن است چون

آن جناب برای قوم خود دلسوز بود و تأسف می‌خورد و از این جهت در زحمت بود، خدا می‌فرماید: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ؛ فلا یحزنک کفرهم. و شاید رسول خدا ﷺ فکر می‌کرده شاید مسئول قوم خود باشد خدا می‌فرماید: راحت باش؛ «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». و دیگر اینکه این سوره در أوائل بعثت نازل شده و رسول خدا ﷺ مقهور و زیر سیطره دشمنانش بود، خدا به او نوید می‌دهد که: «لا تظن أنك تبقى على هذه الحالة بل يعلو أمرک و يظهر قدرک و لا تبقى شقی بنظرهم». و مقصود از عرش، تمام جهان و ما سوی الله می‌باشد که امر خدا بر آن نافذ است زیرا خدا مکان ندارد و محدود نیست.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ*

ترجمه: و اگر قوت را آشکار کنی، پس محققا او می‌داند پنهان و مخفی تر را (۷) خدائی که نیست إلهی جز او، مخصوص اوست نام‌های نیک (۸).

نکات: جمله: وَإِنْ تَجَهَّرَ... دلالت دارد که انسان عبادت خود را به جهر بخواند و یا آهسته، فرق نمی‌کند خدا همه را می‌داند. و مقصود از السِّر چیزی است که در فکر انسان باشد، و یا رازی که کسی آنرا نداند، و وَأَخْفَى آن چیزهایی است که در نظر انسان بوده فراموش کرده و یا چیزهایی است که فکر کند تا به نظر او بیاید. ممکن است کلمه: إِنْ در جمله: وَإِنْ تَجَهَّرَ؛ إِنْ وصلیه باشد، یعنی؛ اگر چه تو گفتارت را به جهر می‌آوری ولی خدا سر و اخفی را می‌داند. مختصر آنکه آیه اشاره به ترک جهر می‌باشد. و أما أسماء حسنی در سوره اعراف آیه ۱۸۰ و سوره اسراء آیه ۱۱۰ بیان شد. و هم در سوره حشر آیه ۲۴ بیان خواهد شد.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ * إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا
لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى * فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ
بِمُوسَىٰ * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى *

ترجمه: و آیا حدیث موسی برای تو آمده (۹) وقتی که آتشی را دید پس به خانواده‌اش گفت: اینجا بمانید زیرا من آتشی دیدم شاید من از آن شعله‌ای برای شما بیاورم و یا بر آن آتش هدایتی بیابم (۱۰) پس چون نزد آن آمد ندا شد ای موسی (۱۱) بدرستی که من خود پروردگار توام، پس دو نعل خود را بکن زیرا که تو به دره مقدس طوائی (۱۲).

نکات: جمله: وَهَلْ أَتَاكَ... استفهام حقیقی نیست و لذا خود متکلم جواب داده نه سامع، بلکه استفهام تقریری است. نوشته‌اند که حضرت موسی از پدر زن خود اجازه گرفت به مصر برگردد برای دیدن مادرش، چون حرکت کرد در بیان شب تار برفی عیال او زائید و راه را هم گم کرده بود پس هر چه خواست آتش روشن کند نگرفت، در این وقت آتشی را از دور دید به زن خود گفت: درنگ کنید بجمله: امْكُثُوا که جمع است برای احترام و تفخیم عیال خود. و گفت: شاید برای شما شعله‌ای از آن بیاورم (لَعَلِّي) زیرا؛ از دروغ احتراز می‌کرد و چیزی را که یقین به وفای آن نداشت اظهار نمی‌کرد. و مراد از خلع نعلین، نعلین است و یا تطهیر باطن و یا قطع علاقه از زن و فرزند و یا ترک دنیا، باختلاف گفته‌اند، ولی بظاهر نعلین است.

وَأَنَا أَحْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ * إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ
الصَّلَاةَ لِذِكْرِي * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا
تَسَعَىٰ * فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ *

ترجمه: و من تو را انتخاب کرده‌ام پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده (۱۳) بدرستی که منم خدائی که جز من الهی نیست، پس مرا پرستش کن و برای یاد من نماز را بپادار (۱۴) محققا ساعت قیامت آمدنی است آن را پنهان می‌دارمش تا جزا داده شود هر کس بمقابل کوشش او (۱۵) پس تو را از آن باز ندارد کسی که به آن ایمان نیاورده و خواهش و هوای (نفس) خود را پیروی کرده، که هلاک می‌شوی (۱۶).

نکات: أَحْتَرَّتْكَ دلالت دارد که مقام نبوت بان‌تخاب خداست نه به ریاضت و عبادت نبی، و جمله أَحْتَرَّتْكَ... دلیل بر کمال لطف است. و جمله فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ دلیل بر نهایت هیبت و عظمت است یعنی من به تو لطف دارم، امیدوار باش و مهیا باش برای امر بزرگ مهمی و حواست را جمع کن. و جمله إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ... دلالت دارد بر تقدم توحید بر عبادت و تقدم اصل بر فرع و دلالت دارد بر استحقاق او به عبودیت بدلیل ألوهیت. و جمله لِذِكْرِي، دلالت دارد که نماز برای یاد خدا کردن است و نماز مشتمل بر ذکر، و بلکه؛ خود صلاه ذکر است لإطلاق الكل على أجزائه. و ممکن است معنی چنین باشد: «أقم الصلاة لذكری إیماک»، یعنی؛ اذکرنی اذکرك. یعنی؛ کن ذاکرا لی غیر ناس، و یا: «أقم الصلاة فی أوقات الصلاة» یعنی؛ لوقت ذکر. «و أقم الصلاة حین تذکرها»، یعنی؛ «إذا نسیت الصلاة فاقضها إذا ذکرها».

و مخفی نماند «کاد» من الله واجب است، پس معنی أَكَادُ أَحْفِيهَا یعنی؛ «أنا أخفیها». و جمله وَأَتَّبَعَهُ هَوْنُهُ... دلالت بر مذمت تقلید دارد، «من اتبع هواه فهو مذموم و من اتبع هوی غیره بطریق اولی!».

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمْوَسَىٰ * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا
عَلَی غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ * قَالَ أَلْقَاهَا يَمْوَسَىٰ * فَالْقَلْبَهَا فَإِذَا هِيَ
حَيَّةٌ تَسْعَىٰ * قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ *

ترجمه: و چیست این که بدست تو است ای موسی (۱۷) گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و بآن برگ درختان را بر گوسفندم می‌ریزم و مرا در آن حوائج دیگری است (۱۸) گفت: ای موسی بینداز آن را (۱۹) پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که می‌شتافت (۲۰) گفت: آن را بگیر و نترس که بر می‌گردانیمش به خلقت اول (۲۱).

نکات: جمله: وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ ... استفهام حقیقی نیست بلکه تقریری است. حضرت موسی فوائدی برای عصا شمرد و مقصود او تکلم با محبوب بود و گونه حق تعالی پرسش از فوائد ننموده بود. و جمله أَلْقَاهَا... در آن شب سرمای تار برای این بود که حضرت موسی عادت کند و آزمایش شود که اگر در پیش کاخ فرعون انداخت خود نترسد. و جمله: سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ دلالت دارد که خدا عصا را اژدها کرده و هم به حال اول بر می‌گرداند. پس این معجزه کار موسی علیه السلام نبوده است.

وَأَضْمَمَ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَىٰ * لِنُرِيكَ
مِنَ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ * أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ *

ترجمه: و دستت را به سوی گریبان و بالت بر تا سفید و نورانی بدون بدی بیرون آری در حالی که آیت دیگر باشد (۲۲) برای آنکه به تو بنمایانیم برخی از آیات بزرگمان را (۲۳) به سوی فرعون برو زیرا او سرکش شده (۲۴).

نکات: آیهٔ أُخْرَى دلالت دارد که یکی از معجزات حضرت موسی عليه السلام یدبضاء بوده زیرا موسی گندم‌گون بود و چون دست خود را زیر بغل فرو می‌برد و بیرون می‌آورد دست او سفید و نورانی می‌گردید.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي *
يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي *
وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُنسِخَكَ كَثِيرًا * وَنَذُكُّكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا *

ترجمه: (موسی) گفت: پروردگارا سینه‌ام را بگشا(۲۵) و کار مرا آسان گردان(۲۶) و گره از زبانم بگشا(۲۷) تا گفتار مرا بفهمند(۲۸) و از اهلیم برایم وزیری قرار داده(۲۹) هارون برادرم را(۳۰) پشتم را به او قوی گردان(۳۱) و او را در کار من شریک نما(۳۲) تا تو را بسیار تسبیح کنیم(۳۳) و بسیار تو را یاد کنیم(۳۴) زیرا تو به حال ما بینا بوده‌ای(۳۵).

نکات: چون حضرت موسی عليه السلام آن آیات را دید و آن کلمات را شنید و فهمید که مبعوث شده به هدایت جهانیان خصوصاً بر سرکشی چون فرعون، خطاب رسید: «یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیتی و انطلق برسالتی فإنک بعینی و سمعی و إني ألبستک جنة من سلطاني لتستكمل بها القوة في أمري أبعثک إلی خلق ضعيف من خلقي، بطر نعمتي و أمن مکري و غرته الدنيا حتی جحد حقي و أنکر ربوبیتی و إني أقسم بعزتي لولا الحجة و العذر الذي وضعت بعینی و بین خلقي لبطشت به بطشة جبار و لکن هان علي و سقط من عینی، فبلغه عني رسالتی و ادعه إلی عبادتی و حذره نعمتي لا یغترن بلباس الدنيا فإن ناصيته بيدي لا یطرف و لا یتنفس إلا بعلمي، فسکت موسی سبعة أيام لا یتکلم ثم جائه ملك فقال أجب ربک»، حضرت موسی حوائج خود را که هشت قسمت بود عرض کرد، پس در جواب او خطاب رسید.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَىٰ * وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ * إِذْ أَوْحَيْنَا
 إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ
 بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ ۗ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ
 عَيْنِي *

ترجمه: خدا گفت: بیقین مسؤولت اجابت شد ای موسی (۳۶) و بتحقیق بر تو مرتبه دیگری منت گذاشته‌ایم (۳۷) وقتی که وحی کردیم به سوی مادرت آنچه وحی شد (۳۸) که بینداز او را در میان صندوق درازی پس بینداز آن را در دریا پس باید او را به کنار خود بیندازد تا دشمن من و دشمن او، او را بگیرد و از خود بر تو محبتی انداختیم و تا تربیت و آماده‌شوی بر طبق نظر من (۳۹).

نکات: جمله: مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ، دلالت دارد که خدا همیشه مراعات مصلحت تو را می‌کرده، اکنون بطریق اولی، و به لفظ مَنَّا فرموده یعنی؛ تو طلبکاری نبودی و استحقاق نداشتی بلکه تفضلاً عطا شدی. و مقصود از جمله: أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ، وحی نبوت نیست، پس یا الهامی بوده و یا در خواب به او ارائه شده و یا فکر او را منعطف نموده و یا ملکی مجسم شده و او را راهنمایی کرده که چنین و چنان کن زیرا خدا فرموده: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ». بهر حال خدا او را راهنمایی کرد و دل او را نگه داشت تا بتواند موسی را به رود نیل اندازد در حالی که او را در میان صندوقی گذاشته باشد.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۗ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ
 تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ۗ فَلَبِثْتَ
 سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَمُوسَىٰ * وَأَصْبَحْنَاكَ لِنَفْسِي *

ترجمه: وقتی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت: آیا شما را دلالت کنم بر کسی که او را سرپرستی کند، پس تو را به مادرت برگردانیم تا چشم او روشن گردد و محزون نباشد، و تو شخصی را کشتی، پس تو را از غصه نجات دادیم و تو را آزمودیم و به فتنه افکندیم آزمودنی پس سال‌ها در میان اهل مدین ماندی سپس با توانائی آمدی ای موسی (۴۰) و تو را برای خودم ساختم (۴۱).

نکات: چون موسی هشت چیز از خدا خواست، او را اجابت کرد و در هشت مورد بر او منت گذاشت:

- ۱- اینکه به مادرت وحی کردیم.
- ۲- محبت خود را بر تو انداختیم که دلها تو را دوست بدارند و زن فرعون تو را دوست بدارد.
- ۳- وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْبِي، تو را زیر نظر خودمان تربیت کردیم.
- ۴- إِذْ تَمْشِي أُحْتَلَكِ.... خواهرت را موفق داشتیم که برود و بگوید: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مِنْ يَكْفُلُهُ.
- ۵- وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ
- ۶- وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا؛ لمزید ثوابک. (و مخفی نماند که این آیه دلالت دارد که خدا را فتان می‌توان نامید ولی چون أسماءِ إلهی توفیقی است و این نام در قرآن وارد نشده نباید به او فتان گفت. زیرا در عرف صفت ذم است).
- ۷- فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ که ده سال ماندی تا با قدرت شدی و تا به سن نبوت رسیدی و تا روی اندازه معین و وقت معین که مقدر شده برگشتی.
- ۸- وَأَصْطَبَعْتُكَ لِنَفْسِي.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِعَايَتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي * أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى *
فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى * قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ
عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى * قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى *

ترجمه: برو تو و برادرت با آیات من و در یاد من سستی مکنید (۴۲) بروید به سوی فرعون زیرا که او طغیان کرده (۴۳) پس به او بگفتار نرم بگوئید تا شاید او پند گیرد و یا بترسد (۴۴) گفتند: پروردگارا حقیقت این است که ما می ترسیم او بر ما زیاد روی و یا طغیان کند (۴۵) خدا فرمود: نترسید زیرا من با شما می شنوم و می بینم (۴۶).

نکات: در این آیات خطاب و جواب با دو نفر موسی و هارون است در حالی که در بیابان طور سینا هارون نبوده. ممکن است بگوئیم پس از آنکه درخواست کرد که: «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي...» و خدا درخواست او را اجابت کرد، و هارون را به وحی مأمور کرد که برود در بین راه مدین به مصر ملحق به موسی گردد، و این خطابات در آنجا به ایشان وارد شده. و مقصود از ذکر در: وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي، ممکن است این باشد که ذکر و یاد من موجب اطمینان قلب شماست و در این راه پر خطر توجه به من باعث کوچک شمردن دستگاه فرعون و جرئت بیشتری از شما می باشد. «عظم الخالق في أنفسهما فصغر ما دونه في أعينهما». و ممکن است مقصود از ذکر تبلیغ رسالت باشد و یا یادآوری فرعون و فرعونیان باشد به احسان و نعمت های الهی و عقاب و ثواب خدا را برای فرعون تذکر دهند.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ
 جَعَلْنَاكَ بِآيَةِ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ
 الْعَذَابَ عَلَيَّ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ *

ترجمه: پس بروید هر دو به سوی او و بگوئید حقیقت این است که ما دو فرستاده پروردگار توایم که به تو بگوئیم بنی اسرائیل را با ما رها کن و ایشان را شکنجه مکن، بتحقیق ما آیتی از پروردگارت برای تو آورده‌ایم و سلام بر آنکه پیرو هدایت باشد (۴۷) حقیقت آنکه به ما وحی شده که عذاب خدا بر کسی است که تکذیب کند و رو گرداند (۴۸).

نکات: مقصود از آیه در جمله «قَدْ جَعَلْنَاكَ» جنس آیه می‌باشد که شامل ید بیضا و عضا و سایر آیات بشود. و جمله: «أَنَّ الْعَذَابَ...» دلالت دارد بر اینکه کفار معذبند و اما مؤمنین گناهکار که پیرو هدایت باشند یعنی معارفشان خوب باشد عذاب مستغرق دائمی ندارند، زیرا الف و لام الْعَذَابَ برای استغراق است. و جمله: «و السلام علی من اتبع الهدی»، دلالت دارد بر جواز سلام بر هر کس تابع هدایت شده است و اگر چه از دنیا رفته باشد.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ
 هَدَىٰ * قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ * قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا
 يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ *

ترجمه: (فرعون) گفت: پس پروردگار شما دو تن کیست؟ (۴۹) موسی گفت: پروردگار ما آنست که هستی هر چیزی را عطا کرده سپس آن را هدایت نموده (۵۰) فرعون گفت: پس حال و تکلیف قرن‌های گذشته (که به کفر و انکار

خدا مرده‌اند) چه باشد (۵۱) موسی گفت: دانش آن نزد پروردگرم در کتابی است پروردگرم گم نمی‌کند و فراموش نمی‌نماید (۵۲).

تکات: چون موسی فرعون را به خدا پرستی دعوت کرد، فرعون شروع کرد به مناظره و دلیل خواستن، و به فحاشی و سفاهت پرداخت. ولی بعضی از مدعیان علم و اسلام فوری به سفاهت و فحاشی می‌پردازند! بهر حال حضرت موسی علیه السلام به استدلال پرداخت، معلوم می‌شود تقلید فاسد است. جمله: **الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ**، دلالت دارد که حق تعالی هر چیزی را آفرید پس از آفریدن او را راهنمایی کرد که منافع و مضار خود را درک کند، طفل چون به دنیا آید راهنمایی به پستان مادر می‌شود و خدا به ایشان عقل و هوش داده که منافع و مضار خود را درک کند و حتی درخت انگور را چنگک داده که بجایی چنگ زند و خود را حفظ نماید. و مقصود از کتاب در جمله: **فِي كِتَابٍ**، لوح محفوظ است که برای ملائکه است و طبق آن عمل می‌کنند و معنی: **لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى**، این است که «ی‌علمه بعلم الثابت و لا ینسی».

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ * كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * مِمَّا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ *

ترجمه: آن خدائی که زمین را برای شما گهواره قرار داد، و برای شما در آن راه‌های رفت و آمد ایجاد کرده و از آسمان آب نازل نموده پس بآن آب انواع و اقسامی از گیاهان را بیرون آوردیم (۵۳) بخورید و چهارپایانتان را بچرانید بدرستی که در این آفرینش آیاتی است برای صاحبان عقل و خردمندان (۵۴) از

زمین شما را آفریدیم و در این زمین شما را بر می گردانیم و از این شما را مرتبه دیگر بیرون می آوریم (۵۵).

نکات: جمله: «فَأَخْرَجْنَا...» انتقال از غیبت به متکلم است و دلالت دارد که این جملات را خدا بیان کرده اگر چه بر زبان موسی جاری شده باشد. و جمله: «وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ»، دلالت دارد که تمام افراد بشر حتی انبیاء جسدشان به خاک یعنی؛ به زمین بر می گردد، چنانکه امیرالمؤمنین چون از ضربت ابن ملجم در محراب مسجد کوفه افتاد خاک های آنجا را بر فرق مبارک می ریخت و می فرمود: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ...»

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ * قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا
بِسِحْرِكَ يَمْوَسَىٰ * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۗ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا
تُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى *

ترجمه: و بتحقیق تمام آیات خود را به او نشان دادیم پس او تکذیب کرد و سرباز زد (۵۶) گفت: آیا نزد ما آمدی تا بسحر خودت ما را از زمین خودمان بیرون کنی ای موسی (۵۷) پس البته البته سحری مانند آن سحر برای تو می آوریم پس بین ما و بین خودت وعده گاهی قرار بده که نه ما از آن خلاف کنیم و نه تو، در جائی هموار (۵۸).

نکات: مقصود از آيَاتِنَا كُلَّهَا تمام حقیقی نیست بلکه تمام نسبی است، یعنی تمام آنقدر آیاتی که برای هدایت یکنفر کافی است به او نشان دادیم و او از پذیرش هدایت خودداری کرد و برای اینکه مردم را علیه موسی تحریک کند گفت: آمده می خواهد ما را از زمین خودمان خارج کند و خود تصرف کند و

آیاتی که آورده سحر است، پس قرار وعده‌گاهی گذاشت که در بیابان وسیع همواری مردم جمع شوند و در مقابل اعجاز موسی کاری مانند آن را بیاورد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ تُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى * فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ
كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى * قَالَ لَهُم مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا
فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى * فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا
النَّجْوَى *

ترجمه: (موسی) گفت: وعده گاه شما روز زینت و اجتماع مردم در چاشت (۵۹) پس فرعون روگردانید و نیرنگ خود را فراهم کرد سپس آمد (۶۰) موسی به ایشان گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی نابود کند و بتحقیق محروم شد آنکه افترا بست (۶۱) پس بین خودشان کار خود را به نزاع کشاندند و آن راز را پنهان داشتند (۶۲).

نکات: مقصود از یَوْمُ الزَّيْنَةِ روز عیدی بوده که همه خود را آرایش می‌کردند و حضرت موسی خواست همه مردم جمع شوند تا آیات الهی را به بینند و خبر آن را منتشر سازند و لذا وقت آن را نزدیک به ظهر که چاشت باشد تعیین نمود که روز در کمال روشنی باشد و بر کسی مخفی نماند. فرعون نیز ساحران خود را جمع کرد و مکرهای خود را تهیه کرد که چه بگوید و چه کند تا موسی را متهم و مردم را از او متنفر سازد، و لذا حضرت موسی در جمله: «وَيْلَكُمْ...» ایشان را موعظه و تحذیر می‌کند. و نزاع سحره و فرعون و اتباعش در چه بوده معلوم نیست، احتمالاتی می‌رود و همچنین رازی را که پنهان کردند، ممکن است بگوئیم رازشان ایجاد خوف در مردم و یا ایجاد سوء ظن به موسی و یا تحریک مردم علیه او بوده و یا در صورت غلبه موسی ایمان به او باشد.

قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا
وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ * فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَفَاءً وَقَدْ أَفْلَحَ
الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعَلَىٰ *

ترجمه: گفتند: محققا این دو نفر ساحرند که می‌خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند و راه و روش بهتر شما را ببرند (۶۳) پس همه در حيله خود تصمیم بگیرید سپس بطور دسته جمع بیایید و بتحقیق در این روز رستگار کسی است که فائق آید (۶۴).

نکات: فرعون و کسانش به سه چیز مردم را از موسی متنفر می‌کردند:

اول: اینکه اینان ساحرند و معلوم است که کار ساحر حقه بازی است و لذا مردم را به او بدبین می‌کردند.

دوم: اینکه موسی و هارون می‌خواهند سیطره و ثروت شما را تصرف کنند و از این جهت مردم را بسیار متحوشش می‌کردند خصوصا مردمی که به دنیا علاقمندند.

سوم: اینکه می‌خواهند دین شما را تبدیل کنند و طریقه و مذهب شما را از دست شما بگیرند. البته مردم متعصب در این جهت تنفر شدیدی دارند. معلوم می‌شود هر زمانی چنین بوده که دنیا پرستان به تهمت‌های دینی اهل حق را می‌کوبیده‌اند چنانکه در زمان ما هر کس سخن حقی و راه حقی به مردم نشان دهد، دنیاپرستانی که بر گرده مردم سوارند می‌گویند این شخص می‌خواهد شما را از مذهبتان دور کند و یا مثلا محبت علی را از شما بگیرد و بهمین افتراها مردم عوام را تحریک می‌کنند!

قَالُوا يَمْوَسَىٰٓ اِمْاَ اَنْ تُلْقَىٰ وَاِمْاَ اَنْ نَّكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقَىٰ* قَالَ بَلْ اَلْقُوا ط فَاِذَا
 حَبَاهُمْ وَعَصِيْبُهُمْ تُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهُا تَسْعَىٰ* فَاَوْجَسَ فِي نَفْسِهٖ
 خِيْفَةً مُّوَسَىٰ* قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلَىٰ* وَالْقِيَامَ فِي يَمِيْنِكَ تَلْقَفْ
 مَا صَنَعُوا اِِنْما صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ اَتَىٰ*

ترجمه: گفتند: ای موسی یا تو بینداز و یا بوده باشیم ما اولین کسی که
 بندازد (۶۵) موسی گفت: بلکه شما بیندازید پس ناگاه ریسمانها و عصاهایشان
 (که انداخته بودند) از سحرشان به موسی وانمود شد که آنها می‌شتابند (۶۶) پس
 موسی در دل خود ترسی یافت (۶۷) گفتیم: ای موسی نترس محققا تو خود
 برتری (۶۸) و آنچه در دست راست می‌باشد بینداز می‌بلعد آنچه را ساخته‌اند
 محققا آنچه ساخته‌اند حیله سحر است و ساحر رستگار نشود هر جا که
 آید (۶۹).

نکات: جمله اِمْاَ اَنْ تُلْقَى... دلالت دارد که ساحران ادب بخرج دادند و همین
 ادبشان باعث هدایتشان گردید. و جمله: «تُخَيَّلُ...» دلالت دارد که سحر ایشان
 امر واقعی نبود بلکه چشم‌بندی و خیالی بود و دلالت دارد که همین امر خیالی
 موسی را به وحشت انداخت. و جمله: وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ دلالت دارد که سحر
 حرام و ساحر از رستگاری دور است.

فَالْقِيَامَ السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا اءَامَنَّا بِرَبِّ هَرُونَ وَمُوسَىٰ* قَالَ اءَامَنَّا لَهُ قَبَلْ
 اَنْ اءَاذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ لَكَبِيْرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمْ السِّحْرَ ط فَلَا تُقْطِعْنَ اَيْدِيَكُمْ
 وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَلَا صَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوْعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ اَيْنَا اَشَدُّ عَذَابًا
 وَاَبْقَىٰ*

ترجمه: پس ساحران سجده‌کنان به زمین افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم (۷۰) فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید بدرستی که او (یعنی موسی) بزرگ شماس است آنکه به شما سحر آموخته پس حتماً دستها و پاهای شما را بخلاف یکدیگر قطع می‌کنم و حتماً شما را در تنه‌های درخت به دار می‌زنم و البته خواهید دانست که کدام ما عذابش سخت‌تر است و پاینده‌تر است (۷۱).

نکات: فاء؛ فَأَلْقَى دلالت دارد که بدون فاصله ساحران برای خدا به سجده افتادند. در اینجا خدای تعالی هارون را مقدم بر موسی داشته برای رعایت سجع اواخر آیات و یا جهت دیگر. و فرعون در کلام خود دو شبهه انداخت: اول: اینکه بدون مشاوره و بحث با من یعنی بدون مناظره ایمان آوردید و این جمله دلیل بر حماقت او می‌کند زیرا مشاوره و استیذان از یک نفر سرکش معنی ندارد. دوم: اینکه موسی بزرگ شما بوده و با او قرار قبلی برای گمراه کردن مردم داشته‌اید.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنْ بَيْنَتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى *

ترجمه: ساحران گفتند: ما تو را ترجیح نمی‌دهیم بر آنچه از حجت‌های روشن که برای ما آمده و بر آنکه ما را آفریده (و یا قسم به آنکه ما را آفریده) پس حکم نما آنچه تو حکم می‌کنی همانا حکم میرانی در این زندگی دنیا (۷۲) بتحقیق ما به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم تا خطاهای ما را برای ما بیامرزد و آنچه را که تو ما را بر آن واداشتی از سحر (بیامرزد) و خدا بهتر و پاینده‌تر است (۷۳).

نکات: ساحرانی که مقتدای کفار بودند بیک آن، چنان ایمان در دلشان ثابت و نافذ شد که در راه خدا نهراسیدند و به فرعون گفتند: هر چه خواهی درباره ما فرمان بده. اما زمان ما پیشواهای مؤمنین که سالها خود را پیرو قرآن می‌دانند دین خود را به بهای کمی می‌فروشدند. رؤسای ساحران که ۷۲ نفر بودند از جمله: وَمَا أَكْرَهْتَنَا... معلوم می‌شود به اکراه سحر آموخته‌اند، یعنی سلاطین آن زمان عده‌ای را مجبور می‌کردند به تعلیم سحر تا همواره عده‌ای برای حفظ عظمت دستگاهشان باشند و باضافه رؤسای سحر دیده بودند چون حضرت موسی می‌خواهد عصای او را حراست می‌کند و لذا دانستند که موسی ساحر نیست زیرا ساحر چون بخوابد سحر او باطل می‌شود. و باضافه فرعون ایشان را از شهرهای دور بزور احضار کرده و لذا می‌گفتند: وَمَا أَكْرَهْتَنَا.

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ * وَمَن يَأْتِهِ
مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ * جَنَّاتُ عَدْنٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ *

ترجمه: محققا هر کس در حضور پروردگارش بحال گناهکاری بیاید پس البته برای او دوزخ است که در آن نمی‌میرد و نه زنده می‌ماند (۷۴) و هر کس بیاید در محضر پروردگارش در حالی که دارای ایمان باشد و کارهای شایسته کرده باشد پس آنان برایشان درجات بلندی است (۷۵) باغ‌های همیشگی که از زیر آن نهرها جاری است در آن جاویدانند و اینست جزای کسی که پاک باشد (۷۶).

نکات: جمله: مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا... چون در مقابل وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا... آمده مقصود از آن کفار است، پس مؤمن مجرم مانند آن نیست. و جمله: لَا يَمُوتُ فِيهَا

وَلَا تَحْيِي دِلَالَت دارد که کافر مجرم در دوزخ نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند و قسم ثالثی هم که در کار نیست. پس مقصود این است که حیات بهره‌دار ندارد و مردنی که به آن راحت شوند نیز ندارند و حیات ممتعه و موت مریحه نفی شده، و جمله: هُمْ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى دِلَالَت دارد که برای مؤمنین عامل به صالحات درجات عالیه، و برای کسی که عمل صالح کافی ندارد، درجات عالیه نیست. و جمله وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى دِلَالَت دارد که درجات عالیه مخصوص کسی است که خود را پاک نموده و تزکیه شده باشد. آری، بهشت و درجات آن، مأوای افراد آلوده نیست چنانکه در سوره مریم آیه ۶۳ می‌فرماید: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا».

وَأَلْقَدَ أَوْحِيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا
لَّا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ * فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنَ يَجُودِهِ فَعَشِيْهِمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا
غَشِيْهِمْ * وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ *

ترجمه: و بتحقیق به موسی وحی کردیم که بندگان مرا سیر بده و برای ایشان در دریا راه خشکی را بزن و از دستگیری دشمن نه بترس و نه هراسی داشته باش (۷۷) پس فرعون و لشکریانش بدنبال ایشان آمدند پس قسمتی از دریا ایشان را فرو برد آنچه فرو برد (۷۸) و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود (۷۹).

نکات: مقصود از جمله: «أَسْرِ بِعِبَادِي» سیر دادن در شب است که دشمن ایشان را نبیند تا همه را جمع کند و ظلمت شب پرده‌ای باشد از فرعون و قومش و اگر لشکر فرعون ایشان را تعقیب کنند عده‌شان معلوم نباشد و نترسند مختصر آنکه بنی اسرائیل از قوم فرعون زیورها و حیواناتی عاریه گرفته بودند

که روز عید به حضور فرعون بروند، حضرت موسی فرمان داد که شب از شهر خارج شوند و ایشان بقولی هفتاد هزار نفر بودند و فرعون برای دستگیری ایشان بسیج عمومی کرد و با یک میلیون و نیم نفرات بدنبال ایشان حرکت نمود. چون لشکر موسی به دریا رسیدند و دریا را حائل دیدند وحشت کردند از قلت خود و از کثرت لشکر فرعون، پس گفتند: ای موسی ما را دستگیر خواهند کرد، فرمود: نترسید، پس خطاب آمد: ای موسی عصای خود را بزن به دریا و خدا باد صبا را فرمان داد که زمین دریا را بخشکان، و بقولی دوازده راه و بقولی یک راه میان آب باز شد، بنی اسرائیل هجوم آوردند و از آن طرف دریا خارج شدند، پس فرعون با لشکریانش رسیدند و راه را باز دیدند و فرعون خواست احتیاط کند و وارد دریا نشود ولی هجوم اسبان لشکریان احتیاط او را بی نتیجه نمود، پس او و تمام جنودش به دریا رفتند آب ایشان را فرو برد چنان فروردنی که صدای همهمه ایشان را قوم موسی شنیدند.

قصه عجزه بنی اسرائیل

چون قوم موسی از دریا گذشتند، حضرت موسی علیه السلام خواست طبق وصیت حضرت یوسف استخوانهای او را از دریا خارج کند و از مصر ببرد ولی مکان صندوق عظام او را نمی دانستند، به موسی گفتند: پیره زنی از بنی اسرائیل که سال زیادی دارد مکان آن را می داند، حضرت موسی علیه السلام بیان مکان آن را از آن زن خواست؟ او گفت: نمی گویم تا برای من جزائی مقرر کنی و حاجتم را بر آوری، موسی علیه السلام فرمود: حاجت چیست؟ گفت: اینکه در بهشت با تو باشم، حضرت موسی پذیرفت و در مقابل علم او به مکان جسد یوسف اهمیتی قائل شد.

و در خبر آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوبکر در بین راه هجرت از مکه به مدینه به خیمه زنی رسیدند که چیزی نداشت جز بز، پس آن را برای رسول

خدا ﷻ و ابوبکر ذبح کرد، رسول خدا ﷺ به آن زن و مرد او گفت: چون ظهور رسول خدا ﷻ در مدینه به گوش شما رسید بیاید شاید خدای تعالی خیری روزی شما کند. آن زن و مرد پس از چندی که شنیدند ظهور رسول خدا ﷻ را در مدینه به حضور رسول خدا ﷻ آمدند، حضرت فرمود: خیری بخواه، گفت: هشتاد میش می خواهم، حضرت به او عطا فرمود و فرمود: اما عجز بنی اسرائیل بهتر از تو بود زیرا او بهشت را از موسی خواست.

و جمله: وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ، در مقابل قول فرعون است که می گفت: ﴿وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ (مؤمن - غافر - ۲۹)

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَجْجَيْنَاكُمْ مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ * كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ
فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَد هَوَىٰ * وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن
تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ *

توجه: ای بنی اسرائیل، بتحقیق شما را از دشمنان نجات دادیم و شما را به طرف راست طور دعوت کردیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم (۸۰) از چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده ایم بخورید و در آن طغیان نکنید که غضب من بر شما فرود آید و آنکه بر او غضب من فرود آید بتحقیق هلاک شده (۸۱) و بدرستی که من هر کسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید سپس هدایت یابد می آموزم (۸۲).

نکات: و من و سلوی عبارت بود از مرغ بریان و ترنجبین که در سوره بقره آیه ۵۷ گذشت. و مقصود از جمله: «ثُمَّ اهْتَدَىٰ» این است که طالب هدایت باشد و بر آن مستمر بوده و استقامت کند و لذا این جمله را پس از ایمان و

عمل آورده است. و مقصود از جمله: «وَلَا تَطْغَوْا...» این است که بعضی بر بعضی تعدی نکنید.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ * قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَثَرِي وَعَجَلْتُ
إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ * قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ *

ترجمه: و چه چیز تو را به شتاب واداشت که از قوم خود جلوتر آمدی ای موسی (۸۳) گفت: ایشان همانانند که بدنبال منند و به سوی تو پروردگارا عجله کردم تا خشنود شوی (۸۴) خدا گفت: که ما قومت را پس از تو به فتنه انداختیم و آن سامری ایشان را گمراه نمود (۸۵).

نکات: حضرت موسی از شوق خطاب الهی عجله کرد و چند قدمی جلوتر به کوه طور رفت و لذا مخاطب وَمَا أَعْجَلَكَ... شد خطاب رسید ما قومت را به فتنه انداختیم و مقصود از فتنه انداختن آزمایشی بود از حق تعالی، و سامری یکی از بزرگان بنی اسرائیل و دانشمندان و مقدسین ایشان بود و چون محل توجه ایشان بود توانست ایشان را گمراه کند و عده بسیاری را گمراه کرد و به گوساله پرستی و شرک وادار کرد، و مسلمین را نیز همین عالم نمایان مقدس گمراه کرده‌اند.

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَنفِقُونَ أَلْمَ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا
حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ
فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي * قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن
زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا
لَّهُ خَوَازٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي * أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ
إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا *

ترجمه: پس موسی به سوی قوم خود برگشت در حال غضب و اسف می‌خورد. گفت: ای قوم آیا پروردگار شما وعده نکرد شما را به وعده نیکو آیا آن عهد الهی بر شما طولانی شد یا خواستید غضب پروردگارتان بر شما وارد شود پس وعده‌گاه مرا خلاف کردید (۸۶) گفتند: وعده‌گاه تو را باختیار خودمان خلاف نکردیم ولیکن ما با رهائی از زینت این قوم را برداشتیم پس آنها را بدور انداختیم پس سامری بدینگونه در آورد (۸۷) پس برای ایشان مجسمه گوساله‌ای را که دارای صدا بود بیرون آورد، که گفتند: این است إله شما و إله موسی که فراموش کرد (۸۸) پس آیا ندیدند که گوساله، گفتاری را به ایشان جواب نمی‌دهد و مالک نفع و ضرری برای ایشان نیست (۸۹).

نکات: مقصود از جمله: *أَلَمْ يَعِدْكُمْ ...* وعده‌های الهی بود راجع به هلاکت فرعون و نجات ایشان و تسلط بر ممالک او، و ممکن است وعده نزول تورات و ثواب‌های عمل به آن باشد که خدا وعده کرده بود آن را به سی شب نازل نماید، آیا این چند شب بر شما طولانی گشت. و ممکن است عهد الهی در جمله: *وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ* باشد که طغیان کردند. و مقصود از *حُمَلْنَا أَوْزَارًا* مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ همان زیورهای فرعونیان و جواهراتی بود که حضرت موسی بر عهده ایشان حفظ آن را گذاشته بود و لذا می‌گفتند: *حُمَلْنَا ...* چون حکم غنائم داشت که باید صرف مصالح شود به دستور خدا، و یا نفس آماره به گردن ایشان انداخته بود و این بارهای سنگین بود و هارون به ایشان گفته بود که اینها وزر و وبال است باید دور کنید از خودتان و سامری به ایشان می‌گفت: موسی در آمدن تأخیر کرد، برای همین زیورها که همراه دارید، اینها را بریزید در حفره‌ای، ایشان در حفره ریختند و خود سامری نیز هر چه داشت آنجا ریخت چنانکه گفتند: *فَكَذَّبَكَ الْقَى السَّامِرِيُّ*، و باضافه سامری علوم ریخته‌گری و طلاسازی

داشت و آنها را در قالب گوساله‌ای ریخت و بصورت گوساله‌ای دارای صدا در آورد. و ضمیر فَنَسِيَ ظاهر اینست که برگردد به موسی که مرجع نزدیکی است یعنی؛ موسی فراموش کرد که خدا همین گوساله است و رفته در طور تا خدا را ملاقات کند. و ممکن است برگردد به سامری یعنی سامری فراموش کرده خدا را و ندانسته که گوساله جواب کسی را نمی‌دهد و ضرر و نفعی ندارد.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَنْقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي * قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ *

ترجمه: و بتحقیق هارون از پیش به ایشان گفت: ای قوم من همانا بواسطه این گوساله آزمایش شده و به فتنه مبتلا شده‌اید و بدرستی که پروردگار شما رحمن است، پس مرا پیروی کنید و امر مرا اطاعت کنید (۹۰) گفتند: همواره بر آن معتکفیم تا موسی بسوی ما برگردد (۹۱).

نکات: چون هارون مأمور بود به هدایت ایشان و به امر معروف و نهی از منکر و باضافه دلسوز مردم بود و رسول خدا ﷺ فرموده: «من أصبح لا يهتم بالمسلمين فليس منهم» و یا فرموده: «مثل المؤمنين في تواددهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد إذا اشتكى عضو منه تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى»، و لذا هارون ایشان را از این کار زشت نهی نمود، در جواب هارون گفتند: ما حجت ترا نمی‌پذیریم ولیکن قول موسی را قبول داریم و این عادت مقلد است که سخن با دلیل را نمی‌پذیرد ولیکن سخن مراد را بی‌دلیل می‌پذیرد، چنانکه کتاب خدا را که بیان هر چیزی در آن شده نمی‌پذیرند ولی کتاب فلان را می‌پذیرند و حتی آن را کافی می‌دانند.

قَالَ يَهْرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ
يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي * إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي
إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي *

ترجمه: (موسی) گفت: ای هرون چه مانع تو گردید زمانی که ایشان را گمراه دیدی (۹۲) چرا به دنبال من نیامدی، پس آیا امر مرا عصیان کردی (۹۳) هارون گفت: ای پسر مادرم ریش مرا مگیر و نه سرم را زیرا ترسیدم که بگوئی تفرقه افکندی میان بنی اسرائیل و رعایت قول مرا نکردی (۹۴).

نکات: از خطاب حضرت موسی به هارون و حال غضب او و جواب هارون به او ایهام می شود عدم عصمت انبیاء و ممکن است حمل کنیم به ترک اولی از ایشان. و ضمنا معلوم می شود که حضرت موسی در مقام توحید و دفاع از آن خشن بوده است. و اما هارون به دنبال موسی برای مطلع کردن او از حال قوم نرفت، برای اینکه در میان قوم باشد و ایشان را از شرک جلوگیری نماید، و دیگر آنکه حضرت موسی به او نگوید چرا قوم را رها کردی که عده ای از ایشان مشرک شوند. آری انبیاء توحید را از همه چیز بالاتر می شمردند.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي * قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ * وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ يُخْلَفَهُ * وَانظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا *
إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا *

ترجمه: موسی گفت: ای سامری چه بود هدف تو (۹۵) سامری گفت: بینا شدم به آنچه ایشان به آن بینا نشده اند، پس گرفتم مشتی از اثر رسول را، پس آن

را انداختم و بدینگونه هوای نفسم برآیم وانمود کرد(۹۶) موسی گفت: پس برو که برای تو در زندگی لازم است بگوئی تماسی نیست و محققا برای تو وعده‌گاهی است که هرگز با تو خلاف نشود و به معبودت که در تمام روز بر آن معتکف شده‌ای بنگر که البته آن را می‌سوزانیم سپس خاکسترش را به دریا می‌ریزیم و کاملا پراکنده می‌نمائیم(۹۷) همانا إله شما خدائی است که نیست معبودی جز او ز دانش هر چیزی را فرا گرفته و احاطه نموده(۹۸).

نکات: در جمله: **بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً...** چیزهایی در تفسیرها آمده که نباید حقیقت داشته باشد و از منطق عقل نیست و برخلاف ظاهر آیه نیز می‌باشد از قبیل اینکه سامری گفت: من جبرئیل را دیدم و از خاک زیر سم اسب او مشتی خاک برداشتم، در حالی که خاک زیر سم اسب در آیه ذکر نشده. بعضی گفته‌اند: سامری می‌خواهد بگوید من مقداری از دستورات رسالت را گرفتم سپس آن را از کف دادم و به حقه بازی هوای نفس پرداختم و نفس اماره مرا وادار به این کار کرد و این مطلب به نظر صحیح‌تر می‌آید. بهر حال حضرت موسی او را از خود راند و دستور داد کسی با او تماس نگیرد و گوساله را هم سوزانید و خاکسترش را به دریا ریخت.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ^ج وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا*
 مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا* خَلِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ حِمْلًا* يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ^ج وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا*
 يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا* نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ
 أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا*

ترجمه: بدینگونه بر تو بیان می‌کنیم بعضی از اخباری که گذشته است و بتحقیق به تو دادیم از نزد خودمان قرآنی (۹۹) آنکه از آن اعراض کند پس محققا روز قیامت بار گناهی را به دوش می‌کشد (۱۰۰) همواره در گناه بوده و بد بار سنگینی است برای ایشان روز رستاخیز (۱۰۱) روزی که در صور دمیده شود و مجرمین را در آن روز در حالی که کبود چشمنده محشور می‌کنیم (۱۰۲) بین خود بطور پنهانی می‌گویند درنگ نکردید مگر ده روزی (۱۰۳) ما داناتریم به آنچه می‌گویند زیرا آنکه راه بهتری داشته می‌گوید شما درنگ نکردید مگر روزی (۱۰۴).

نکات: مقصود از ذکر، در جمله: **مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا**، قرآن است و آن را ذکر می‌گویند برای اینکه در آن ذکر ما می‌حتاج **إِلَيْهِ** الناس از امر دین و دنیا است و یا برای اینکه انواع نعمت‌ها در آن ذکر شده و انواع مواعظ و مثال‌ها بیان شده و یا برای اینکه ذکر و شرافت رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** و قومش در آن آمده که خدا فرموده: **«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»**، و خدای تعالی کتاب‌های آسمانی را ذکر نامیده و در آنها وعد و وعید الهی ذکر شده و و ظاهر **إِنْ لَبِثْتُمْ** درنگ در عالم برزخ و یا قبر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا * يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ * وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا * يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ * عِلْمًا * وَعَنْتِ الْأَوْجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ * وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا *

ترجمه: و تو را از کوه‌ها سؤال می‌کنند، بگو پروردگرم آن را منتشر سازد و ریزه کند ریزه کردن کاملی (۱۰۵) پس آن را صاف و هموار گذارد (۱۰۶) نه می‌بینی در آن کجی و نه برآمدگی (۱۰۷) در آن روز خواننده را پیروی کنند برای او انحرافی نیست و صداها برای خدای رحمن خاشع شود پس نمیشنوی مگر همه‌ای (۱۰۸) در آن روز شفاعت نفعی ندهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و به قول و گفتار از او خشنود بوده (۱۰۹) می‌داند آنچه جلو ایشان و آنچه در پس ایشان است و ایشان احاطه علمی به او ندارند (۱۱۰) و خوار و ذلیل است صورت‌ها برای (خدای) زنده پاینده و بتحقیق هلاک است آنکه ستمی را به دوش دارد (۱۱۱).

نکات: سائلین از جبال مشرکین مکه بودند و قصدشان از این سؤال این بوده که می‌خواستند تمسخر کنند و یا بفهمند کیفیت زمین را در قیامت، معلوم نیست. بهر حال از این آیات استفاده می‌شود که زمین صاف شود و در قیامت پستی و بلندی در زمین نمی‌ماند. و مقصود از داعی در جمله: **يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ**، آن ملکی است که ظاهراً برای حساب دعوت می‌کند. و مقصود از **مَنْ أذِنَ لَهُ** ممکن است مشفوع له باشد بقرینه **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...** که بنده شناس فقط خدا می‌باشد و او احوال گذشته و آینده و جلو و عقب بندگان را می‌داند. و ممکن است مقصود از **مَنْ أذِنَ لَهُ**، شافع مأذون له باشد. بهر حال چه شافع و چه مشفوع له باشد کلمه **أذِنَ** ماضی است و گذشته را می‌رساند که اگر شفاعت را همان استغفار انبیاء و ملائکه به اذن پروردگار برای مؤمنین و یا استغفار خود مؤمنین درباره یکدیگر فرض کنیم، ممکن است بگوئیم در آن روز فایده دهد. و می‌توان گفت: منظور از شفاعت ابلاغ رحمت خداوند است به مؤمنین که انبیاء آن را ابلاغ کنند. بنابراین باید گفت: شفاعت به آن طوری که در بین مردم گفته

می‌شود وجود ندارد. و از بعضی ائمه علیهم‌السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُوا بِالصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ لِيُشْفَعُوا لَهُ وَيُدْعَوْ لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَحْوَجَ إِلَى الشَّفَاعَةِ فِيهِ». یعنی، مسلمانان مأمور شده‌اند که بر میت نماز گذارند تا برای او شفاعت کنند و برای او به آمرزش دعا کنند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این میت محتاج‌تر به شفاعت از آن ساعت نیست. بهر حال شفاعت در روز قیامت یک نوع ابلاغ رحمت خداوند برای مؤمنین است. و ممکن است استثناء در آیه را استثناء منقطع بگیریم.

و جمله: وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا، بطور مؤکد دلالت دارد که ظالم در آن روز از رحمت حق دور است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا*
وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُوا
هُمْ ذِكْرًا* فَتَعَلَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى
إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا*

ترجمه: و هر کس از کارهای شایسته انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس نباید از ستم و پامال شدن حشش بترسد (۱۱۲) و بدینگونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از وعید مکرر بیان نمودیم، باشد که بپرهیزند و یا برای ایشان ایجاد تذکری کند (۱۱۳) پس برتر است خدائی که پادشاه ثابت الوجود است و به قرآن شتاب مکن پیش از آنکه وحیش انجام شود و بگو پروردگارا دانش مرا زیاد کن (۱۱۴).

نکات: جمله: وَهُوَ مُؤْمِنٌ دلالت دارد که عمل شایسته اگر با ایمان شد مفید است. و چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در قرائت آیاتی که به او وحی می‌شد عجله

می‌کرد برای آنکه فراموش نکند، خدا به او وحی کرده که عجله مکن، و در سورة اعلی آیه ۶ فرموده: ﴿سُنُقِرُكَ فَلَآ تَنْسَى﴾ «بزودی بر تو می‌خوانیم پس فراموش نمی‌کنی».

و عجله سه نوع است: اول، عجله در خواندن آن پیش خودش. دوم، عجله کردن در خواندن برای دیگران و بیان برای آنان. سوم عجله در تفهم معانی آن قبل از آنکه کلام به آخر برسد زیرا توقف در أخذ ظهور لازم است تا کلام پایان برسد و اگر استثناء و یا ضمیمه دیگری داشته باشد بیان شود. و یکی از نام‌های خدا حق یعنی ثابت الوجود است.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُحِذِّ لَهُ عَزْمًا * وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبٰلِيسَ اَبٰی * فَاَقْبَلْنَا يَتٰدَمُ اِنَّ هٰذَا
عَدُوٌّ لِّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰی * اِنَّ لَكَ اِلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا
وَلَا تَعْرٰی * وَاَنَّكَ لَا تَظْمُؤُا فِیْهَا وَلَا تَضْحٰی *

ترجمه: و بتحقیق پیمانی با آدم نمودیم از پیش پس فراموش نمود و برای او تصمیمی نیافتیم (۱۱۵) و چون به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس که خودداری کرد (۱۱۶) پس گفتیم: ای آدم حقیقتاً این برای تو و زن تو دشمن است پس شما را از بهشت خارج نکند که به زحمت و مشقت می‌افتی (۱۱۷) برای تو مقرر شده در بهشت که نه گرسنه شوی و نه برهنه (۱۱۸) و محققاً تو در آن نه تشنه می‌شوی و نه در آفتاب می‌مانی (۱۱۹).

نکات: چون رسول خدا ﷺ را نهی نمود از عجله، خواست بفهماند که هر بشری دارای سهو و نسیان و احتیاج به امر و نهی دارد و لذا قصه حضرت آدم را آورد و سبب عداوت ابلیس با آدم بجهاتی بوده: اول: آنکه ابلیس حسود بوده

و چون آثار نعم الهی را در آدم دید به او حسد برد. دوم: آنکه حضرت آدم جوانی بود عالم ولی شیطان پیری بود جاهل. سوم: شیطان از جنس آتش بود و آدم از خاک و آب، و این دو اصل با هم مزاحمند.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَقَادُمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ هُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا مَخَصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ * ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ *

ترجمه: پس شیطان به او وسوسه کرد گفت: ای آدم آیا تو را راهنمایی کنم به درخت جاوید و ملکی که کهنه نشود (۱۲۰) پس، از آن خوردند پس عورت‌هاشان برای ایشان پیدا شد و شروع کردند که بچسبانند برخودشان از برگ بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس گمراه شد (۱۲۱) سپس پروردگارش او را بر گزید پس توبه او را پذیرفت و هدایتش کرد (۱۲۲).

نکات: از ظاهر این آیات استفاده می‌شود که حضرت آدم با اینکه خدا او را نهی کرد از پیروی شیطان و دشمنی او را اعلام کرد، و به او زندگی راحت عنایت کرد که در بهشت بماند نه تشنه می‌شود و نه گرسنه و نه از سرما آزار می‌بیند و نه از گرما، با همه اینها حضرت آدم به وعده راحتی و دوام نعمت شیطان گول خورد و خدعه او را پذیرفت. در این صورت حمل جمله: وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ را نمی‌توان بر ترک اولی نمود و برخلاف ظاهر معنی کرد، ولی می‌توان گفت: این عصیان قبل از نبوت بوده چنانکه جمله: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ دالالت بر همین دارد.

قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ

مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى
 وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا ^ط وَكَذَلِكَ أَلْيَوْمَ تُنْسَى *
 وَكَذَلِكَ جَزَى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ^ع وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ
 وَأَبْقَى *

ترجمه: خدا فرمود: همه فرود آئید از آن مقام، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است، پس هر گاه هدایتی از جانب من برای شما البته بیاید آنکه پیروی هدایت من کند پس نه گمراه می شود و نه شقی (۱۲۳) و آنکه از یاد من اعراض کند محققا برای او زندگی تنگی خواهد بود و روز قیامت او را کور محشور کنیم (۱۲۴) گوید: پروردگارا چرا مرا کور محشور کرده ای و حال آنکه من بینا بودم (۱۲۵) گوید: چنانچه آیات ما برای تو آمد پس آنها را فراموش کردی و بدینگونه امروز فراموش شوی (۱۲۶) و بدینگونه کیفر دهیم آن را که اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده و البته عذاب آخرت سخت تر و پاینده تر است (۱۲۷).

تکات: جمله أَهْبَطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، خطاب به آدم و ذریه او و شیطان و فرزندان او یعنی خطاب به فریقین است نه خطاب به حوا و آدم، زیرا بعضکم لبعض عدو برای آدم و حوا معنی ندارد. و جمله: فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى، دلیل است بر اینکه ضلالت و شقاوت کسبی است نه ذاتی و هر کس به دنبال هدایت رود و هدایت را طلبد گمراه نشود. و جمله: وَمَنْ أَعْرَضَ... دلالت دارد که اگر در جامعه فکر خدا نباشد همواره در فشار و گرفتارند و عذاب آخرتشان بدتر و باقی تر است.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى * وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ
مُّسَمًّى * فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى *

ترجمه: آیا هلاک کردن ما بسیاری از قرن‌های پیش از ایشان را موجب هدایت ایشان نگردیده که اینان در مساکن آنان راه می‌روند بتحقیق در این نشانه‌های هدایت است برای خردمندان تیزهوش (۱۲۸) و اگر نبود فرمانی که از پروردگارت سابقا صادر شده هر آینه عقابشان لازم بود و هم اگر نبود مدت معین شده (۱۲۹) پس بر آنچه می‌گویند صبر کن و در حال ستایش پروردگارت تسبیح بگو (و او را منزّه بخوان) پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن و بعضی از ساعات شب و اطراف روز تسبیح کن شاید خشنود گردی (۱۳۰).

نکات: فاعل أَفَلَمْ يَهْدِ، جمله كَمْ أَهْلَكْنَا می‌باشد یعنی هلاک قرون قبلی باید هادی ایشان باشد چنانکه موجب عبرت ایشان می‌باشد و کلمه سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ همان فرمان مهلتی است که برای بندگان مقرر کرده و گرنه فوری عذابشان می‌کرد. و همچنین مدتی که خدا معین نموده برای عذاب هر کس چه در دنیا و چه در آخرت. و جمله وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ.... دلالت دارد بر اوقات نماز زیرا امر سَبِّح واجب است و تسبیح واجب همان نمازهایی است که قبل از طلوع خورشید یعنی نماز صبح و قبل از غروب آن یعنی نماز ظهر و عصر و بعضی از اوقات یعنی نماز مغرب و عشاء معین شده. و در اینجا اطلاق جزء بر کل شده زیرا تسبیح جزء نماز اطلاق بر نماز شده است. و لَعَلَّكَ تَرْضَى، یعنی؛ لعلک تصل إلى درجات عالیة فترضی، یا؛ لعلک ترضی بما تنال من الثواب.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ
فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ * وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا ۗ لَا نَسْأَلُكَ
رِزْقًا ۗ لَحْنٌ نَزْرُوكَ ۗ وَالْعَنْقَبَةُ لِلتَّقْوَىٰ *

ترجمه: و البته دیدگانت را به متاع بعضی از ایشان مگشای که خوشی و روتق زندگی دنیا را برای اینکه در آن خوشی بیازمائیشان داده‌ایم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است (۱۳۱) و کسان خود را (و یا پیروان خود را) به نماز امر کن و بر آن شکیبائی کن رزقی از تو نمی‌خواهیم ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت و فرجام برای پرهیزکاری است (۱۳۲).

نکات: مقصود این است که به مال مردم و ثروت و شوکت ایشان نظر حسرت نداشته باش که اینها فتنه و موجب آزمایش و عذاب است. ابوالدرداء گفت: «الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له و لها یجمع من لا عقل له». و دیگری گفته: «لو لا حق الناس لخریت الدنیا». و حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «لا تتخذوا الدنیا ربا فتتخذکم لها عبدا». به رسول خدا صلی الله علیه و آله مهمانی وارد شد، حضرت فرستاد نزد یهودی برای خرید چیزی بسلف، او گفت: این کار را نکم جز به گروی، ابو رافع گوید: حضرت زره خود را داد که ببرم نزد او گرو بگذارم و چون طمع به مال کسی نداشت دین او پیشرفت کرد. متأسفانه مدعیان اسلام و مروجین آن، دین را وسیله‌ای برای مال دنیا قرار داده‌اند.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ ۗ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ * وَلَوْ
أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ
آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُحْزَىٰ * قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا ۗ فَسَتَعْلَمُونَ
مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ *

ترجمه: و گفتند: چرا از پرورگارش برای ما آیتی نمی‌آورد آیا برای ایشان نیامده دلیل روشنی که در کتاب‌های نخستین است (۱۳۳) و اگر ما هلاک می‌کردیم ایشان را به عذابی پیش از ارسال رسول هر آینه می‌گفتند: پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی تا آیات تو را پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم (۱۳۴) بگو: هر یک از ما و شما منتظریم، پس منتظر باشید که بزودی خواهید دانست کیست اصحاب راه راست و چه کس هدایت یافته است (۱۳۵).

نکات: از جمله: **لَوْلَا يَأْتِينَا ...** معلوم می‌شود برای خاتم الأنبياء معجزات دیگری جز قرآن نبوده که مشرکین می‌خواستند. و جمله **لَوْلَا أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ رَسُولًا**، دلالت دارد که بفرستادن رسول حجت تمام می‌شود و دیگر پس از انبیاء احتیاج به چیزی نیست یعنی حجت دیگری نیست چنانکه در آیه ۱۶۵ نساء نیز ذکر شده. و دیگر اینکه دلیل است بر اینکه حجت را خدا از بندگان خود می‌پذیرد اگر حجت دلیل صحیحی باشد.

سورة الأنبياء
مکيه و هي مائة واثنتا عشرة آية

سورة انبياء مکی و دارای ۱۱۲ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ * مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ * لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ ۗ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. برای مردم حسابشان نزدیک شده و ایشان در حال غفلت اعراض کنند(۱) ایشان را تذکر تازه‌ای از پروردگارشان نمی‌آید مگر اینکه آن را شنیده‌اند در حالی که بازی می‌کنند(۲) در حالی که دل‌های ایشان مشغول و ستمگران راز را پنهان کردند (رازشان این بود) آیا این شخص جز بشری است مانند شما چرا به سحر رو می‌آورید در حالی که شما می‌بینید(۳).

نکات: أَقْرَبَ... دلالت دارد که قیامت نزدیک شده اگر کسی بگوید: چگونه نزدیک شده و حال آنکه شاید ده هزار سال دیگر نیاید؟ جواب این است که آنچه نزد ما دور باشد، نزد خدا نزدیک است. «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ». و باضافه آینده هر قدر دور باشد نزدیک است. «کل ما هو آت قریب»! شاعر راجع به ممدوح خود می‌گوید:

فلا زال ما تمواه أقرب من غد و لا زال ما تخشاه أبعده من أمس
 ثالثاً، معامله‌ای که موقت بوقتی باشد و نصف بیشتر آن وقت گذشته باشد
 می‌گویند: مدت انقضاء آن نزدیکست و مدت تکلیف آینده کمتر از گذشته
 است. و جمله: **مَنْ ذَكَرَ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٌ**، دلالت دارد که قرآن حادث است. و
 مقصود از جمله: **وَأَسْرُوا النَّجْوَى...** این است که بطور پنهانی با هم مشاوره
 می‌کردند که چگونه رسول خدا ﷺ را هو کنند و بچه بهانه او را بکوبند، یکی:
 از بهانه‌ها این بود که او بشری است مانند شما. **دوم:** اینکه او سحری آورده.
سوم: اینکه سخنان رکیکی مانند خواب‌های آشفته آورده. **چهارم:** او شاعر است.
پنجم: چرا معجزه سایر انبیاء را ندارد. خدای تعالی در آیات جواب هر یک را
 داده است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * بَلْ قَالُوا
 أَضْغَثُ أَحْلَمٍ بَلْ أَفْتَرْتَهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ *
 مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ *

ترجمه: گوید: پروردگارم می‌داند گفتار در آسمان و زمین را و او شنوای
 داناست (۴) بلکه گفتند: خواب‌های آشفته و پراکنده است بلکه آن را دروغ بسته
 بلکه او شاعر است پس برای ما آیتی را بیاورد چنانکه فرستاده شدند
 پیشینیان (۵) پیش از ایشان هر قریه‌ای که ایمان نیاورد هلاکش کردیم آیا ایشان
 ایمان می‌آورند (۶).

نکات: چون همه احتمالات خود را برای کوبیدن رسول خدا ﷺ بیان کردند
 و مؤثر نشد در آخر گفتند: **فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ**. حق تعالی در جواب
 ایشان فرموده: امتان قبل که آن آیات را دیدند ایمان نیاوردند آیا شما ایمان

می‌آورید و چون شما سرکش‌ترید و ایمان نخواهید آورد پس خواستن و آوردن چنان آیات بی‌نتیجه است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ * ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ * لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *

توجه: و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می‌کردیم اگر نمی‌دانید پس از اهل کتاب سؤال کنید (۷) و ایشان را جسدی که طعام نخورند قرار ندادیم و ایشان جاوید نبودند (۸) سپس وعده (عذاب خدا) نسبت به ایشان راست نمودیم پس ایشان را با هر کس که خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم (۹) بتحقیق که نازل کردیم به سوی شما کتابی را که در آن ذکر شما است پس آیا تعقل ندارید (۱۰).

نکات: إِلَّا رِجَالًا جواب از اعتراض بر بشریت رسول خدا ﷺ است یعنی؛ تمام رسولان ما مردانی بودن از جنس بشر. و مقصود از فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ... سؤال از اهل کتاب یعنی سؤال از یهود و نصاری است که ایشان اقرار دارند هر پیامبری بشر بوده. اگر کسی بگوید: اهل کتاب دشمن اسلام بوده چگونه خدا امر نموده مسلمین و یا مشرکین به ایشان رجوع کنند؟ جواب این است که در این مسئله که پیامبر بشر است بخصوصه به ایشان رجوع نموده نه در مسائل دیگر. پس این سؤال در موضوع بشر بودن پیامبر است و شامل موضوعات دیگر نمی‌شود. و اهل کتاب نمی‌توانستند این مسئله را پنهان کنند. بعضی گفته‌اند: مقصود از اهل الذکر اهل قرآن و یا علی بن ابی طالب است، و این صحیح

نیست زیرا مشرکین که خدا و رسول او را قبول ندارند قرآن او را نیز قبول ندارند، پس امر به رجوع اهل قرآن لغو و مردود ایشان بوده است! کسی که رسول خدا ﷺ را قبول ندارد چگونه علی عليه السلام را قبول دارد و او را قاضی قرار دهد؟! آیا آنکه در تفسیر چنین مطالبی را می‌آورد تعقل ندارد. و **إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** دلالت بر لزوم تعلم دارد یعنی برای آنکه عالم شوید برسید. بعضی این آیه را دلیل بر تقلید آورده‌اند در حالی که **اولا**: تقلید برای عالم شدن نیست و اگر تقلید برای علم بود همه مقلدین باید علامه شده باشند، و آیه فرموده: **بپرسید تا بدانید**. و **ثانیا**: آیه فوق چنانکه ذکر شد اصلا به موضوع تقلید در مسائل فروع و احکامی که ایشان می‌گویند مربوط نیست.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ * فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ سَنَاءَ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ * قَالُوا يُبَوِّئُنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِدِينَ * وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْنٍ *

ترجمه: و چه بسیار قریه‌ای را در هم شکستیم که (اهل) آن ستمگر بود و پس از آن قوم دیگر را پدید آوردیم (۱۱) پس چون عذاب ما را احساس کردند ناگهان از دیارشان می‌گریختند (۱۲) مگریزید و برگردید به سوی آنچه در آن به شما فراخی داده شده بود و به سوی مسکن‌های خود تا بازرسی شوید (۱۳) گفتند: ای وای بر ما که ما ستمگر بودیم (۱۴) پس همواره این ندایشان بود تا ایشان را درو شده و خاموش نمودیم (۱۵) و آسمان و زمین و ما بین آنها را بازیکنان نیافریدیم (۱۶).

نکات: مقصود از قَرِيَّة، اهل آنست. و مقصود از کلمه بَأْسَنًا عذاب دنیوی است از قبیل گرانی و خشکی و قحطی و تسلط اشرار و وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ... دلالت دارد بر اینکه خلقت جهان تصادفی و بی هدف نیست و بلکه هدف و حکمتی دارد و آن هدف و حکمت رسیدن بشر است به کمال و ورود او به قیامت برای کیفر و ثواب.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْتَهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَعْلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ * وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ *

ترجمه: اگر اراده ما بازی گرفتن بود از نزد خود گرفته بودیم اگر بازیگر بودیم (۱۷) بلکه می اندازیم حق را بر باطل که آن را می شکنند که یکباره باطل زائل می شود و برای شما وای از آنچه وصف می کنید (۱۸) و ملک اوست آنکه در آسمانها و زمین است و آنانکه نزد اویند از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی شوند (۱۹) شب و روز تسبیح می کنند و سست نمی شوند (۲۰).

نکات: کلمه لَوْ در جمله: لَوْ أَرَدْنَا... برای امتناع است یعنی چنین چیزی که لهو باشد از ما ممتنع است و اگر بنا باشد که لهوی را مرتکب شویم باید از نزد ما بوجود آید و این هم که نشدنی است. و در جمله: بَلْ نَقْذِفُ... تشبیه نموده حق را به سنگ محکم و باطل را به کلوخ که چون سنگ را بر کلوخ بیندازند آن کلوخ از هم می پاشد. و مقصود از جمله: مِمَّا تَصِفُونَ همان اوصافی است که

مشرکین و یا مادیین برای خالق جهان قائلند از قبیل عدم حکمت و عدم تدبیر و لهو و تصادف و هرج و مرج. و مقصود از جمله: وَمَنْ عِنْدَهُ... فرشتگانند.

أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ* لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ* لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ* أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ* وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ*

توجه: بلکه خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنان زنده می‌کنند (۲۱) اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر خدا بود هر آینه فاسد شده بودند پس منزّه است خدای پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند (۲۲) خدا از آنچه می‌کند مسؤول نیست و ایشان مسؤولند (۲۳) آیا غیر او خدایانی گرفته‌اند بگو برهان خود را بیاورید این است ذکر کسانی که با منند و ذکر کسانی که پیش از منند بلکه اکثر ایشان حق را نمی‌دانند که اعراض دارند (۲۴) و پیش از تو رسول نفرستادیم مگر اینکه به سوی او وحی نمودیم که الهی جز من نیست پس مرا عبادت کنید (۲۵).

نکات: این آیات در اثبات توحید و نفی شرک است. و جمله: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا دلالت دارد بر دلیل تمنع و آن اینست که إِلَّا اللَّهُ بمعنی؛ غیر الله است یعنی اگر غیر یک خدای کامل الذات قادر مطلق خدایانی باشد اگر هر یک آنان خلقت چیزی را بخواهد و دیگری نخواهد، پس اگر مراد هر دو واقع شود لازم می‌آید جمع ضدین، و اگر مراد یکی واقع شود و از دیگری واقع نشود لازم می‌آید عجز دیگری و عجز نقص است و بر قادر مطلق روانیست. ثالثاً آیا یکی از این دو قادر است بر دفع دیگری یا نیست اگر قادر

باشند نقص هر دو لازم می‌آید و اگر قادر نباشند باز نقص هر دو لازم می‌آید، و همچنین در موجودات تمناع دارد و فساد لازم می‌آید. و جمله: لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ دلالت دارد که او مسؤول از فعل خود نیست زیرا که می‌تواند او را مؤاخذه کند؟ و یا نعوذ بالله او را عقاب کند؟! و مقصود از جمله: هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي، این است که این استدلال ذکر من و ذکر انبیای قبل از من است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ
بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يُقْلَ مِنْهُمْ
إِنِّي إِلَهُ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ *

ترجمه: و گفتند: خدای رحمن فرزند گرفته منزله است او بلکه بندگانی گرامیند (۲۶) در گفتار بر او سبقت نگیرند (پیرو اویند) و آنان به امر او عمل می‌کنند (۲۷) او می‌داند جلو و عقب و آینده و گذشته ایشان را و بجز برای کسی که او بپسندد شفاعت نمی‌کنند و ایشان از ترس او هراسناکند (۲۸) و هر کس از ایشان بگوید: که من خدایم غیر او! پس آن را پاداش می‌دهیم؛ پاداش او دوزخ است بدینگونه پاداش می‌دهیم ستمگران را (۲۹).

نکات: عده‌ای از آن جمله طائفه خزاعه گفتند: فرشتگان فرزندان خدایند. حق تعالی فرموده خدا منزله است زیرا فرزند باید شبیه به پدر باشد و ممکن الوجود با واجب الوجود شباهتی ندارد. باضافه اگر در بعضی از وجوه شبیه به او باشد، باید در بعضی از وجوه دیگر مخالف او باشد و ما به المشابهة غیر ما به المایزة و در این صورت در ذات حق ترکیب لازم می‌آید. باضافه ذات حق را

داخل و خارج نیست تا فرزند از او خارج شود، و او شهوت ندارد. سپس فرموده ملائکه بندگان گرامیند که در گفتار از خدای تعالی جلو نمی‌افتند و به فرمان او اطاعت دارند. و این دلیل بر عصمت ملائکه می‌باشد. و اینکه فرموده **وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنْوَ إِلَهُهُ** دلیل بر اختیار ملائکه می‌باشد. و ملائکه برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا از او خشنود باشد و او را برای ملائکه تعیین نماید زیرا آنکه ظاهر و باطن بنده و گذشته و آینده بنده را می‌داند فقط خداست نه ملائکه بدلیل جمله **«يَعْلَمُ...»** ضمنا از این آیه شفاعت اولیاء استفاده نمی‌شود و نمی‌توان غیر ملائکه را به ملائکه قیاس نمود و گفت: چون در آیه ذکر شده ملائکه شفاعت می‌کنند پس اولیاء از بشر نیز شفاعت می‌کنند یا چون ملائکه قبض روح می‌کنند پس اولیاء بشری نیز می‌توانند قبض روح کنند! و این شفاعت ملائکه در اینجا ممکن است مقصود ابلاغ رحمت خدا بوسیله ایشان باشد، و یا ممکن است مقصود همان استغفار ملائکه در دنیا برای مؤمنین باشد چنانکه در بعضی از آیات ذکر شده. و در تفسیر **إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَىٰ** از ابن عباس نقل شده که فرموده: **«لِمَنْ أَرْتَضَىٰ: أَي؛ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ شَفَاعَتِهِمُ الْإِسْتِغْفَارُ»**.

أُولَٰئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا^ط
 وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ* وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ
 تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ* وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا
 مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ* وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ*

ترجمه: آیا آنانکه کافرنند آسمان‌ها و زمین را ندیدند که بسته و متصل بهم بودند پس گشودیم آنها را و از آب هر چیز زنده را قرار دادیم پس آیا ایمان

نمی‌آورند (۳۰) و در زمین کوه‌ها پا بر جا قرار دادیم که مبدا ایشان را تکان دهد و در آن راه‌های وسیع قرار دادیم تا ایشان هدایت یابند (۳۱) و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و ایشان از نشانه‌های قدرتی که در آسمان است اعراض کرده‌اند (۳۲) و او آن کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک در مدار خود شنا می‌کنند (۳۳).

نکات: رتق و فتق آسمان‌ها و زمین در اول خلقت چنین بوده که در ابتدا مانند دودی بهم اتصال داشته و بتدریج بقدرت الهی از هم جدا شده و یا اینکه بواسطه بارش باران مه برطرف شده و جدائی آسمان و زمین نمودار شده و زمین بواسطه روئیدن اشجار و گیاهان از آن صلابتی که داشته خلل و فرجی پیدا کرده است. و جمله: «أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» دلالت دارد که اگر کوه‌های مرتفع نباشند زمین مضطرب شده و اهل خود را مضطرب می‌کند. و جمله «وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ» دلالت دارد بر ذم کسانی که تفکر و تأمل در کیفیت خلقت و سیر منظم آسمان‌ها و کروات ندارند. پس باید هر مکلفی از علم نجوم مقداری فراگیرد و از آیات قدرت خدا در آسمان‌ها مطلع گردد تا بهتر خدا را بشناسد چنانکه از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده که: «من لم يعرف الهیة و التشریح فهو عنین فی معرفه الله». و یَسْبَحُونَ دلالت دارد برگردش کروات بالا.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّن مَّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ* كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فَتَنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ*

ترجمه: و ما برای بشری پیش از تو ماندن در دنیا را قرار ندادیم آیا اگر تو بمیری ایشان جاوید می‌مانند (۳۴) هر شخصی چشنده مرگ است و شما را به شر و خیر برای امتحان می‌آزمائیم و به سوی ما رجوع داده می‌شوید (۳۵).

نکات: کفار مکه تمنای مرگ رسول خدا ﷺ را داشتند حق تعالی در جواب تمنای ایشان فرموده اگر تو بمیری ایشان نیز می‌میرند و این برای تو عیبی نیست. و جمله: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ» دلالت دارد بر اینکه تمام افراد بشر قبل از رسول خدا ﷺ مرده‌اند زیرا بشر نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، پس می‌فهماند که تمام انبیاء علیهم السلام از دنیا رفته‌اند چه موسی و چه عیسی و چه خضر و چه الیاس، پس آنچه در اخبار آحادی بین عوام مشهور شده که فلان پیامبر زنده است تماماً ضد این آیه می‌باشد و تمام آن کذب است. در تاریخ آمده چون رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت کرد عمر وارد سقیفه شد و دید انصار جمع شده‌اند برای انتخاب خلیفه، او شمشیر خود را کشید و گفت: محمد ﷺ رسول خدا نمرده است! تا اینکه ابوبکر رسید و سخن عمر را رد کرد و گفت: محمد می‌میرد و خدا فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾. بهر حال می‌گویند: پیامبر و امام نمی‌میرند و سخن عمر را پسندیده و از او تقلید کرده‌اند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ
 ءِالِهَتِكُمْ وَهُمْ يَذُكَّرُونَ الرَّحْمَنُ هُمْ كَافِرُونَ * خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ
 سَأُورِيكُمْ ءَايَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ * لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهُمْ
 النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * بَل تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا
 يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ *

توجه: و آنانکه کافر شدند زمانی که تو را به بینند نمی‌گیرند تو را مگر باستهزاء (و می‌گویند) آیا این است که خدایان شما را یاد می‌کند در حالی که خودشان به ذکر خدای رحمن کافرند (۳۶) انسان از شتاب آفریده شده بزودی

آیاتم را به شما می‌نمایانم پس از من عجله نخواهید (۳۷) و می‌گویند: چه وقت است این وعده اگر شما راست‌گوئید (۳۸) اگر آنان که کافر شده بدانند هنگامی را که نه از جلو خود آتش را دفع می‌کنند و نه از عقب سرشان و نه ایشان یاری می‌شوند (۳۹) بلکه آیات عذاب ناگهان بیایدشان که مبهوتشان کند که رد آن را نتوانند و ایشان مهلت داده نشوند (۴۰).

نکات: کفار مکه چون رسول خدا ﷺ را می‌دیدند بطور استهزاء و تحقیر بهم می‌گفتند: این است که خدایان شما را به بدی یاد می‌کند و میل نداشتند محمد به خدایان ایشان انکار ورزد در حالی که به خدای عالم قادر واحدی کفر می‌ورزیدند. ولی باید دانست زمان ما بدتر از زمان جاهلیت و مردم ما بدتر از مردم آن زمانند زیرا چون بواسطه یکی از آیات قرآن یکی از خرافات ایشان را کسی رد کند استهزاء می‌کنند و می‌گویند: این همه علماء نفهمیدند و فقط این فهمیده است! و بهمین بهانه‌ها از سخن حق اعراض می‌کنند.

وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِئُونَ * قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ ۗ بَلْ هُمْ عَنْ
ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ * أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّن دُونِنَا ۚ لَا
يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ * بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ
وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ *

ترجمه: و بتحقیق به پیامبران پیش از تو استهزاء شد پس به آنانکه مسخره کردند نازل شد نتیجه آنچه استهزاء می‌کردند (۴۱) بگو: کیست که شما را به شب و روز حفظ می‌کند از (غضب خدای) رحمن بلکه ایشان از یاد

پروردگارشان اعراض می‌کنند (۴۲) آیا برای ایشان خدایانی است که ایشان را از عذاب ما ننگه می‌دارند، آنها یاری خودشان را نتوانند و نه از طرف ما یاری شوند (۴۳) بلکه ایشان و پدرانشان را بهره دادیم تا عمرشان دراز شد آیا نمی‌بینند که ما زمین را می‌دهیم و از اطراف کم می‌کنیم آیا ایشان پیروزند (۴۴).

نکات: جمله: «وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ...» تسلیتی است برای رسول خدا ﷺ که بدانند تمام انبیاء استهزاء شده و همچنین برای دانشمندان حَقِّگو که بدانند همیشه مردم با حَقِّگویان ستیزه داشته و استهزا می‌کرده‌اند. و دیگر اینکه نترسند و بدانند که حافظ در شب و روز فقط خداست و از آسیب بدخواهان حفظ می‌کند بدلیل جمله: «مَنْ يَكْلُؤْكُمْ...». و مقصود از: «نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا...» که در اینجا و در سورهٔ رعد آیهٔ ۴۱ ذکر شده همان سلطنت و شوکت زمین است که حق تعالی به عده‌ای می‌دهد و در اثر عدم لیاقت ایشان عدهٔ دیگری که لائق هستند بوجود می‌آورد و بتدریج از ایشان می‌گیرد.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ *
 وَإِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا
 ظَالِمِينَ * وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا *
 وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبًا *

ترجمه: بگو: فقط شما را به وحی (یعنی به کلمات قرآن) می‌ترسانم و قوم کر نمی‌شنوند دعوت را هر گاه انداز شوند (۴۵) و اگر بوئی یا وزشی از عذاب پروردگارت ایشان را برسد البته خواهند گفت: ای وای بر ما بدرستی که ما ستمگر بودیم (۴۶) و میزان‌های عدالت را برای روز قیامت می‌گذاریم پس به

کسی هیچ چیزی ستم نشود و اگر مثقال حبه‌ای از خردل باشد آن را بیاوریم و کافی است که ما حساب کننده‌ایم (۴۷).

نکات: جمله: «إِنَّمَا أَنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» دلالت دارد که انذار و دعوت رسول خدا ﷺ فقط بتوسط قرآن است و دلالت دارد که هر کس طالب هدایت بوده فقط بواسطه قرآن می‌تواند بفهمد و هدایت شود. و مقصود از میزان، عدالت الهی است و یا حقیقتا میزانی است دارای دو کفه. و جمله: «وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ» دلالت دارد که فقط خدا محاسب اعمال بندگان است نه انبیاء و نه اولیاء و نه دیگران بدلیل کلمه: وَكَفَىٰ.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ
تَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ * وَهَذَا ذِكْرٌ
مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ *

ترجمه: و بتحقیق موسی و هارون را کتابی دادیم که فاروق بین حق و باطل و روشنی و تذکری بود برای پرهیزگاران (۴۸) آنانکه به پنهانی از پروردگار خود می‌ترسند و ایشان از ساعت قیامت هراسانند (۴۹) و این قرآن تذکری است با برکت که آن را نازل نموده‌ایم آیا شما آن را انکار دارید (۵۰).

نکات: از کلمات الفرقان و ضیاء و ذکر معلوم می‌شود که تورات حضرت موسی ﷺ مانند قرآن فارق بین حق و باطل و دارای نورانیت علمی و هدایت و تذکری بوده برای پرهیزگاران، ولی متأسفانه از بین رفته و یا تحریف شده است. و جمله: «وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ.....» دلالت دارد که قرآن با چنین اوصافی که هم معجزه و هم دارای فصاحت و هدایت و روح حیات و با برکت است چگونه انکار آن می‌کنید؟ پس استفهام در اینجا استفهام توبیخی و تقریعی است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ
 مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا
 عِبَادِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا
 بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي
 فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ *

ترجمه: و بتحقیق که ما هدایت و تمیز ابراهیم را از پیش به او دادیم و به او دانا بودیم (۵۱) هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما برای پرستش آنها اعتکاف دارید (۵۲) گفتند: یافته‌ایم پدران خود را که آنها را پرستش می‌کردند (۵۳) گفت: محققا خود شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید (۵۴) گفتند: آیا آمدی برای ما حق را آورده‌ای و یا تو از بازی کنانی (۵۵) گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است آنکه آنها را از نیستی به وجود آورده و من بر این مراتب از گواهانم (۵۶).

نکات: مقصود از جمله: رُشْدَهُ مِن قَبْلُ، نمو فکری و بدنی او می‌باشد قبل از آنکه منصب نبوت به او عطا شود و ممکن است مقصود از کلمه: مِن قَبْلُ، قبل موسی که در کلام ذکر شده باشد. و مقصود از التَّمَاثِيل تمثال‌های مردم بزرگ و صالحی بود که مورد علاقه مردم بودند و چون مردند مردم مجسمه آنها را احترام کرده و کم کم به پرستش آنها کشید، مانند زمان ما که مانند همان مردم جاهلیت بزرگان و عکس بزرگان و مجسمه آنان را مورد توجه قرار می‌دهند و این عمل را از شعائر و آداب دین می‌دانند. و ضمیر فَطَرَهُنَّ ممکن است به تماتیل و یا به آسمان‌ها و زمین برگردد.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا إِلَّا
كَبِيرًا هُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ
الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ *

ترجمه: و به خدا قسم البته بت‌های شما را چاره خواهم کرد پس از آنکه روگردانیدید در حالی می‌روید (۵۷) پس آنان را قطعه قطعه کرد مگر بزرگ آنان را تا باشد ایشان به او رجوع کنند (۵۸) گفتند: هر که با خدایان ما چنین کرده محققا او از ستمگران است (۵۹) گفتند: شنیدیم جوانی به بدی ایشان را یاد می‌کرد به او ابراهیم گفته می‌شد (۶۰).

نکات: ابراهیم به مشرکین گفت: لَأَكِيدَنَّ، چاره‌ای خواهم کرد برای بتها و نگفت: لَأَكْسِرَنَّ زیرا رشد ابراهیم چنین اقتضاء کرد که خود را لو ندهد. و ضمیر إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ بر می‌گردد به کَبِيرًا نه به ابراهیم اگر چه احتمال داده‌اند به خود ابراهیم بر گردد. زیرا کَبِيرًا أقرب است برای مرجع بودن و از جهت معنی نیز مناسب‌تر است.

قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ
هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ
كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ *
ثُمَّ نَكَّسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ *

ترجمه: گفتند: پس او را بیاورید برابر چشمان مردم تا شاید ایشان گواه باشند (۶۱) گفتند: آیا تو این کار را با خدایان ما کردی ای ابراهیم (۶۲) گفت: بلکه بزرگشان این کار را کرده پس از ایشان سؤال کنید اگر ناطق باشند (۶۳)

پس به خودشان رجوع کردند و گفتند: محققا شما خود ستمکارید (۶۴) پس سر به زیر شدند که بتحقیق میدانی ایشان گویا نیستند (۶۵).

تکات: حضرت ابراهیم را برای استنطاق در محکمه عمومی مقابل چشم مردم خواستند برای اینکه مردم را به او بشورانند. و ثانیاً در صورت اعدام او عذری داشته باشند که محکمه عمومی حکم اعدام او را صادر کرده، باید گفت: باز خوب بوده برای مقصر به نظر خودشان محکمه عمومی تشکیل می دادند، ولی زمان ما مدعیان دین اگر کسی با خرافات آنها مبارزه کند بدون تشکیل محاکمه او را می کوبند. و ضمیر لَقَدْ عَلِمْتَ به ابراهیم بر می گردد در صورتی که جمله لَقَدْ عَلِمْتَ کلام خدا نباشد و سخن مردم باشد. اما اگر جمله لَقَدْ عَلِمْتَ کلام خدا باشد خطاب به هر خواننده و مطالعه کننده می باشد.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا ءَالِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعَالِينَ * قُلْنَا يَبْنَؤُا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ *
وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ *

ترجمه: گفت: آیا می پرستید غیر خدا آنچه را که برای شما هیچ نفعی ندهد و به شما زیانی نرساند (۶۶) برای شما و برای آنچه غیر خدا می پرستید اف باد آیا عقل ندارید (۶۷) گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کار کن بوده اید (۶۸) گفتیم: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم (۶۹) و مگری برای او خواستند پس ما ایشان را زیانکارترین افراد قرار دادیم (۷۰).

تکات: جمله: «مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ»، اطلاق دارد یعنی هر چه برای شما و به شما نفعی نرساند آن را پرستش نکنید چه بشر باشد و چه حجر و

بدلیل آیه ۱۸۸ در سوره اعراف که خدا به پیامبر فرموده: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»، نمی‌توان انبیا را پرستش نمود و نمی‌توان در دعا دست احتیاج به سوی آنان دراز کرد. جمله: «حَرَقُوهُ وَأَنْصُرُوا ءِالِهَتَكُمْ»، دلالت دارد که اهل باطل تابع دلیلی نیستند بلکه مذهب و مسلک ایشان تمسک به زور است و هو و جنجال. و باضافه دلالت دارد که اهل باطل ناصر و یاور باطل خود می‌باشند و لذا دکانداران باطل عوام را تحریک می‌کنند.

وَجَعَلْنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ۗ وَكَانُوا لَنَا عِبْدِينَ *

ترجمه: و ابراهیم و لوط را نجات دادیم و بردیم به سوی زمینی که در آن برکت قرار داده بودیم برای جهانیان (۷۱) و به او اسحق و یعقوب را اضافه دادیم و هر یک را شایسته قرار دادیم (۷۲) و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و کارهای خیر و اقامه نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم و پرستش ما می‌کردند (۷۳).

نکات: مراد از جمله: «وَجَعَلْنَاهُ لُوطًا.....» این است که خدا ابراهیم و پسر برادرش لوط را از سرزمین عراق که مسکن نمرود بود نجات داد و به زمین مبارکی که شام و فلسطین باشد رهنمائی کرد که زمین آنجا دارای انهار و اشجار و زندگی خوشی است. و جمله: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً.....» دلالت دارد که تمام انبیاء امام مردم می‌باشند و امامت منحصر به اشخاص معین معدودی نیست. «وَكَانُوا لَنَا عِبْدِينَ» دلالت دارد که مقام قرب انبیاء بواسطه عبادت است.

وَلَوْطًا ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَجَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
 الْخَبِيثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَسَقِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا ۗ إِنَّهُ مِّنَ
 الصَّالِحِينَ *

ترجمه: و لوط را حکم و علم دادم و او را از قریه‌ای که عادت به عمل‌های
 بد داشتند نجات دادیم زیرا ایشان مردم بدکار فاسقی بودند (۷۴) و او را در
 رحمت خودمان نمودیم زیرا او از شایستگان بود (۷۵).

نکات: مراد از حکم؛ نبوت است ظاهرا و مراد از قریه، قریه سدوم است که
 اهل آن اراذل و اوباش و مردم فاسقی بودند و قراء سدوم در اطراف شام بوده
 است چنانکه در سوره قبل بیان شده و مقصود از رَحْمَتِنَا یا اهل رحمت است و
 یا بهشت.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ
 الْعَظِيمِ * وَنَصَرْتَهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ
 فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ *

ترجمه: و نوح را به یادآور هنگامی که ندا کرد پیش از همه انبیاء، پس او را
 اجابت کردیم و او و اهل او را از اندوه بزرگ نجات دادیم (۷۶) و او را از شر
 آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند یاری نمودیم زیرا آنان قوم بدی بودند
 پس تمامشان را غرق نمودیم (۷۷).

نکات: مِن قَبْلُ، مضاف إليه آن محذوف است بقرینه کلام، ممکن است قبل
 الأنبياء باشد و ممکن است قبل الطوفان باشد. و جمله: «مِنَ الْقَوْمِ»، بقرینه لام
 مضاف آن حذف شده یعنی من ضرر القوم و یا من مکروه القوم باشد. و کرب و
 اندوه عظیم حضرت نوح این بود که چرا باید قوم او به نفرین او هلاک شوند.

حق تعالی به او خطاب کرد «یا نوح لا تتحسر فإن دعوتك وافقت قدری»، و لذا از اندوه نجات پیدا کرد.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتَصِمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ۚ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ ۚ وَكُنَّا فَاعِلِينَ * وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ ۗ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ * وَلَسُلَيْمَانَ أَنْ يَبْرِجَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهَا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا ۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ * وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ *

ترجمه: و داود و سلیمان را به یادآور هنگامی که در آن زراعت حکم می‌کردند وقتی که گوسفندان آن قوم در آن شبانه چریدند و ما گواه حکم ایشان بودیم (۷۸) پس آن را به سلیمان فهمانیدیم و هر یک را حکم و علم دادیم و با داود کوه‌ها را مسخر کردیم که کوه‌ها و پرنده تسبیح کنند و ما فاعل بودیم (۷۹) و آموختیم او را ساختن لباس جنگ برای شما تا شما را از آسیب خودتان ننگه دارد پس آیا شما شکر گزارید (۸۰) و برای سلیمان باد را مسخر کردیم در حالی که تند بوزد، به امر او برود به سوی زمینی که در آن برکت ایجاد کردیم و به هر چیزی دانا بوده‌ایم (۸۱) و بعضی از شیاطین برای او به دریا فرو می‌رفتند و کاری غیر آن می‌کردند و ما نگاهدار ایشان بودیم (۸۲).

نکات: حضرت داود و فرزند او سلیمان درباره گوسفندانی که شبانه در زراعتی چریده بودند و زراعت را تلف کرده بودند هر یک بر خلاف دیگری حکمی کردند. داود گفت: باید صاحب گوسفند گوسفندان را بدهد به صاحب

زراعت در عوض ضرری که به او وارد شده، سلیمان که یازده ساله بود گفت: گوسفندان را مدتی در اختیار صاحب زراعت بگذارند تا او از منافع شیر و پشم و کرک و اولاد آنها بهره برد و زراعت را بدهند به مالک گوسفند تا آنچه فاسد شده به اصلاح آورد و چنانچه بوده بشود، آن وقت به یکدیگر برگردانند و هر کسی مال خود را تصرف کند، حضرت داود فرمود: حکم همین است. در این قضیه می‌توان گفت: هر دو پیامبر، حکم به صواب داده‌اند ولی حکم سلیمان مناسب‌تر بوده، زیرا خدا فرموده: «فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا». و مقصود از این حکم ظاهراً نبوت است. از حکم داود معلوم می‌شود قیمت ما تلف از زراعت بقدر قیمت گوسفندان بوده است. و جمله: «وَكَانَ الْحُكْمُ لَهُمْ» شَهِيدِينَ» دلالت دارد که حق تعالی شاهد و ناظر قضاوت است. پس باید در قضاوت خدا را مراعات کنند. و جمله: «وَكَانَ فَاعِلِينَ» دلالت دارد که معجزات انبیاء را خدا به وجود می‌آورد نه خود ایشان، پس فاعل معجزه خدا است.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذَكَرَى لِلْعَبِيدِينَ*

ترجمه: و به یاد آر ایوب را وقتی که پروردگارش را ندا کرد که مرا ضرر و سختی رسیده و توئی بهترین رحم‌کنندگان (۸۳) پس ما او را اجابت کردیم که ضرر و سختی او را برطرف کردیم و خانواده او را به او دادیم و مانند آنان را با آنان برای رحمتی از جانب ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان (۸۴).

نکات: قصه ششمی که در این سوره آمده قصه ایوب است که خدا چندین سال او را مبتلا کرد به مرض و به گرفتاری و رفتن مال و گله و زراعت و مردن اولاد، ولی او صبر کرد و هر قدر کفار قوم او بر این ابتلاءات او را تحقیر و تعقیب کردند او ناشکری نکرد که خدا در سوره ص آیه ۴۴ او را تمجید کرده و فرموده: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ». و ایوب از فرزندان عیص بن اسحق بوده و مادر او از فرزندان حضرت لوط بوده و او دارای فرزندان متعدد و چهارپایان بسیار و باغ و بوستانها و رمه‌ها بود و نسبت به مساکین مهربان و نسبت به ایتام و ارامل سرپرست و نسبت به واردین میزبان بود و سه نفر به او ایمان آورده و به فضل او عارف بودند. پس هیجده سال مبتلا شد که دور و نزدیک او را رها کردند و چون دوستان او را سرزنش کردند گفت: پروردگارا اَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ و این در وقتی بود که زنش رحمه نیز او را رها کرد و یا وقتی بود که عیالش رحمه گیسوی خود را فروخت که برای او غذا تهیه کند. و باقی قصه او در سوره ص ذکر شده است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ *

ترجمه: و به یاد آر اسماعیل و ادريس و ذالكفل را که هر یک از صبرکنندگان بودند (۸۵) و ایشان را در رحمت خود داخل نمودیم زیرا که ایشان از شایستگان بودند (۸۶).

نکات: حق تعالی تمجید نموده از این انبیاء به اینکه از صابرين و صالحين بودند. اما اسماعیل زیرا صبر کرد بر انقیاد برای ذبح و اقامت در زمینی که نه زراعت داشت و نه بنائی. و اما ادريس صبر کرد بر انکار قوم خود تا خدا او را

به مقام اعلی رسانید. و اما ذا الکفل او نیز در کفالت و تعهدات خود صبر می‌ورزید و گویند نام او الیاس بوده است.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: و ذا النون (یونس) را به یاد آر وقتی که به حال غضب روانه شد پس گمان کرد که تنگ نمی‌گیریم بر او، پس در تاریکی‌ها ندا کرد که نیست خدائی جز تو منزهی تو براستی که من از ستمگرانم (۸۷) پس او را اجابت کردیم و از غصه او را نجات دادیم و بدینگونه نجات می‌دهیم مؤمنین را (۸۸).

نکات: یونس بن متی اهل فلسطین و یا اهل نینوا و معاصر حضرت داود بوده در سن سی سالگی مبعوث به رسالت و در سن ۶۳ سالگی نفرین بر قوم خود کرد و سپس مبتلا شد به بلعیدن ماهی، و ماهی او را بنام نون خوانده‌اند. و حق تعالی بواسطه تسبیح از شکم ماهی نجاتش داد که قصه او در سوره یونس آیه ۹۸ ذکر شده است.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ *
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا
يُسرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ *

ترجمه: و زکریا را به یاد آور وقتی که پروردگارش را ندا کرد که پروردگارا مرا تنها مگذار در حالی که تو بهترین ارث برندگان (۸۹) پس او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و برای او جفتش را اصلاح نمودیم زیرا ایشان

در کارهای خیر شتاب داشتند و ما را در حال رغبت و امید و بیم می خواندند و برای ما فروتن بودند (۹۰).

نکات: این قصه نهم این سوره است و حضرت زکریا در سن صد سالگی که عیالش ۹۹ ساله و یا کمتر داشت خدا را خوانده که مرا تنها و بدون انیس مگذار، و خدا عیالش را که شاید بد خلق و یا کم اعتناء به امور دین و یا صلاحیت حمل نداشته اصلاح فرموده و برای چند صفت ممدوحی که در آن خانواده بوده خدا دعایشان را مستجاب نموده: یکی آنکه در همه احوال خدا را می خواندند و دیگر اینکه در کارهای خیر شتاب داشتند و دیگر آنکه فروتن بودند.

وَأَلَّتْ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً
لِّلْعَالَمِينَ *

ترجمه: و به یاد آر آن زنی را که فرج خود را نگاهداشت، پس از روح ما در آن دمیدیم و او و پسرش را آیت قدرتی برای جهانیان قرار دادیم (۹۱).

نکات: مقصود از «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»، حفظ آنست از حلال و حرام زیرا احسان مطلق است و مقصود از کلمه: «مِنْ رُوحِنَا»، اگر روح جبرئیل باشد معنی چنین می شود که از جانب جبرئیل دمیدیم و اگر روح روح بشری باشد اضافه به نا تشریف است یعنی روحی که ما خلق نمودیم.

إِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ * وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاغِبُونَ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ *

ترجمه: بدرستی که این جماعت، جماعت شمايند در حالی که یک امتند و منم پروردگارتان پس مرا عبادت و بندگی کنید (۹۲) و بين خودشان امرشان را قطعه قطعه کردند و هر یک ما رجوع خواهند کرد (۹۳) پس هر کس عمل‌های شاسيته کند و او ایمان داشته باشد پس برای کوشش او کفرانی نیست و محققا ما برای او نویسنده‌ایم (۹۴).

نکات: امت به جماعتی که هدف واحد دارند گفته می‌شود، یعنی این جماعت انبیاء جمعیتی بودند دارای هدف واحد و آن توحید خالق و اطاعت اوست، پس مسلمین باید دارای همین هدف واحد که توحید و اطاعت خالق است باشند و از هم جدا نشوند و فرقه‌فرقه نگردند. مقصود از جمله: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ» این است که سعی او مشکور است.

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ
وَمَا جُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا
هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَوَّلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ
كُنَّا ظَالِمِينَ *

ترجمه: و ناگوار است بر قریه‌ای که آن را هلاک کرده‌ایم که رجوع نمی‌کنند و بر نمی‌گردند (۹۵) تا وقتی که یاجوج و ماجوج باز شوند و ایشان از هر بلندی می‌شتابند (۹۶) و نزدیک شد وعده حق پس ناگاه خیره شود و بازماند چشمان آنان که کافرند گویند: ای وای بر ما بتحقیق ما در غفلت از این بوده بلکه ستمگر بوده‌ایم (۹۷).

نکات: در جمله: «وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ...» معانی متعدده آورده‌اند که با ظاهر آیه موافق نیست. آنچه موافق ظاهر آیه می‌باشد همان ترجمه ما می‌باشد که

حق تعالی می فرماید بر اشخاصی که هلاک شده اند ناگوار است که دیگر نمی توانند به دنیا برگردند تا اینکه سد یا جوج و مأجوج باز گردد و قیامت بر پا شود. و این آیه رد است بر اهل تناسخ که می گویند هر کس از دنیا رفت روحش بر می گردد به بدن دیگری.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ*
لَوْ كَانَتْ هَتُؤَلَاءِ آءِ الْهَةِ مَا وَرَدُوهَا^ط وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ* لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ^ط
وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ*

ترجمه: محققا شما و آنچه را غیر خدا می پرستید آتش افروز دوزخید شما به آن وارد خواهید شد (۹۸) و اگر اینان خدایانی بودند وارد آن نمی شدند و هر یک در آن جاویدانند (۹۹) برای ایشان در دوزخ فریادی است در حالی که در آن دوزخ نمی شنوند (۱۰۰).

نکات: «وَمَا تَعْبُدُونَ»، ماء موصوله برای غیر ذوی العقول است، یعنی؛ بت هائی که از سنگ و چوب ساخته اید، پس شامل حضرت عیسی و عزیر و ملائکه نمی شود. و زَفِيرٌ به شعله آتش اطلاق می شود و به صدای هوائی که از سینه خارج گردد نیز اطلاق می شود و هر کدام باشد اشکالی ندارد. و ضمیر وَهُمْ فِيهَا که ضمیر جمع مذكر است بر می گردد به معبودین و یا عابدین و یا هر دو.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ* لَا يَسْمَعُونَ^ط
حَسِيصَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ* لَا تَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ^ط
وَتَتَلَقَّوهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ هٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ* يَوْمَ نَطْوِي

السَّمَاءِ كَطَيِّ السَّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا
 إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ *

ترجمه: محققا آنان که سابقه نیکوتری از طرف ما دارند آنان از دوزخ دور شده‌اند (۱۰۱) خروش آن را نمی‌شنوند و ایشان در آنچه میل خودشانست جاویدانند (۱۰۲) فرع بزرگتر ایشان را محزون نگرداند و فرشتگان که به ملاقات ایشان آیند گویند: این است آن روزی که شما وعده داده شده بودید (۱۰۳) روزی که می‌پیچیم آسمان را مانند پیچیدن طومار برای نوشته‌ها چنانکه اول آفرینش را آغاز کردیم اعاده می‌دهیم آن را، وعده‌ای است بر عهده ما محققا بجا آورنده بوده‌ایم (۱۰۴).

نکات: مقصود از سابقه حسنی الطاف و عنایاتی است شامل ایشان از طرف حق تعالی شده مانند اعطای نبوت و رهبری و توفیقات بندگی و وعده‌های پاداش‌ها. و مقصود از الْفَزْعُ الْأَكْبَرُ قیام قیامت است. و جمله: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»، دلالت دارد که حق تعالی بر می‌گرداند و در قیامت بشر را به هستی عود می‌دهد مانند همان خلقتی که در دنیا به وجود آورده است، و ممکن است گفته شود خلقت اولی از عدم بوده پس خلقت ثانی نیز از عدم باشد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
 الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ * وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
 رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ *

ترجمه: و بتحقیق نوشتیم و مقرر داشتیم در زبور پس از ذکر (تورات) که این زمین را بندگان شایسته‌ام بارث می‌برند (۱۰۵) براستی که در این که ذکر شد

محققا کفایت است برای مردمی که بندگی کنند (۱۰۶) و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان (۱۰۷).

نکات: مقصود از ذکر در جمله: «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»، تورات است بقرینه و دلیل آیه ۴۸ همین سوره که فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ». و مقصود از جمله: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»، همین دنیا و همین بندگان شایسته می‌باشند که سعی و کوشش دارند و تنبلی و تن‌پروری را از خود دور می‌کنند. و می‌توان گفت: زمین بهشت است چنانکه در سوره زمر آیه ۷۴ از قول اهل بهشت می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ». و مقصود از رحمت برای جهانیان این است که خدا خواسته رحمت خود را شامل حال بندگان کند و ایشان را به هدایت برساند و لذا رسول خود را مأمور گردانیده هر کس به این رحمت اقبال کند برای او رحمت است و او مشمول رحمت، و هر کس اعراض کرد این رحمت شامل او نیست.

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ ۖ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۖ وَإِنِ أَدْرِي أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوْعَدُونَ * إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ * وَإِنِ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ * قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ ۖ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ *

ترجمه: بگو همانا به سوی من وحی می‌شود که فقط خدای شما خدای یگانه است پس آیا شما اسلام آورنده‌اید (۱۰۸) پس اگر روگردانند بگو اعلام کردم شما را بدون تفاوت و نمی‌دانم آیا نزدیک است و یا دور است آنچه وعده داده

می‌شوید (۱۰۹) محقق است که او آشکارای گفتار را می‌داند و آنچه پنهان می‌کنید می‌داند (۱۱۰) و نمی‌دانم شاید آن وعده امتحانی است برای شما و بهره‌ای است تا مدتی (۱۱۱) پروردگارم گفته بحق حکم نما و صاحب اختیار ما رحمن و یاری خواسته شده است بر آنچه وصف می‌کنید (از شرک و اباطیل و تهدیدات) (۱۱۲).

نکات: در جمله: «إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا...» دو حصر است و دلالت می‌کند که وحی منحصر است به توحید و این برای اغراق است و اهمیت. و جمله «ءَاذَنْتُمْ عَلَيَّ سَوَاءٍ» دلالت دارد بر اینکه ابلاغ رسول خدا ﷺ به همه اصحابش بطور مساوی بوده و چیزی را مخفیانه به کسی ابلاغ نکرده که از دیگران پنهان کند و ابلاغ او بطریق اعلان بوده. و چون اهل مکه او را بسیار آزار نمودند خدا امید او را به خودش توجه داده و فرموده: خدا مستعان است و از او باید یاری جست.

سورة الحج
مدنیة و هی ثمان و سبعون آیه

سورة حج مدنی و دارای ۷۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوُنَّهَا
تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى
النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. آهای مردم از پروردگار خود بترسید زیرا زلزله ساعت قیامت چیز بزرگی است (۱) روزی که می بینید آن را هر زن شیرده از آنچه شیر داده غافل است و هر زن حامله حمل خود را به زمین می نهد و مردم را مست می بینی و حال آن که مست نیستند ولیکن عذاب خدا سخت است (۲).

نکات: یکی از آیات انذار که حق تعالی شدیداً هشدار داده همین آیات است. در حدیث آمده که چون این آیات نازل شد، رسول خدا ﷺ مردم را جمع کرد و آنها را تلاوت فرمود و مردم اکثراً گریان و یا افسرده و مهموم شدند و روز بعد نه کسی چیزی طبخ کرد و نه چراغی روشن شد برای حس پرهیز از ضرر و زیان قیامت، و لذا خدا فرموده: «اتَّقُوا رَبَّكُم»، و در اینجا کلمه مُرْضِعَةٌ آمده نه مرضع برای اینکه مُرْضِعَةٌ به زنی می گویند که در حال ارضاع و پستانش در میان دهان طفل باشد، ولی مرضع مخصوص به این حال نیست. و کلمه ما، در جمله:

«عَمَّا أَرْضَعَتْ»، ممکن است مصدریه باشد، و ممکن است موصوله و بمعنی «من» باشد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ تَجَدَّلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ * كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ *

ترجمه: و بعضی از مردم کسی است که بدون دانش درباره خدا جدال می‌کند و پیرو هر شیطان سرکشی است (۳) مقرر شده بر او که هر کس پیرو او شد گمراهش کند و به عذاب سوزان راهنمائیش نماید (۴).

نکات: نضر بن حارث که قرآن را تکذیب می‌کرد و می‌گفت اساطیر و افسانه‌هایی است، و درباره خدا و قیامت جدال و انکار می‌کرد بدون دلائل علمی، این آیات رد بر او و بر هر کسی است که بدون علم و استدلال انکار حقائق کند.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِنَا لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ *

ترجمه: آهای مردم اگر از مبعوث شدن قیامت در شکید پس محقق است که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه‌ئی سپس از خون بسته‌ای سپس از پارچه گوشتی تمام خلقت و غیر تمام خلقت تا برای شما بیان کنیم و قرار می‌دهیم در رحم‌ها آنچه بخواهیم تا مدت معینی، سپس شما را بحال کودکی

بیرون می آوریم سپس تا به حد کمالتان برسید و بعضی از شما کسی است که قبض روح می شود و بعضی از شما کسی است که به پست ترین زندگی بر می گردد تا آنکه پس از دانستن چیزی نداند، و می بینی زمین را خشک افسرده، پس چون آب بر آن نازل نمائیم بجنبند و نمو کند و از هر جفتی خوش نما برویاند (۵).

نکات: حق تعالی برای رد منکرین معاد دو دلیل آورده که استبعاد آن را رد کند و امکان معاد را تثبیت نماید:

اول: از چگونگی خلقت بشر.

دوم: از چگونگی خلقت گیاه.

و جمله: **لِنُبَيِّنَ لَكُمْ مَفْعُولِي** در تقدیر دارد و آن مفعول ممکن است جمله **إِنَّا قَادِرِينَ عَلَى الْإِعَادَةِ** و یا علی انواع الخلقه باشد. و ممکن است **لِنُبَيِّنَ لَكُمْ**؛ ما یزید ری بکم باشد. و مقصود از «**مُخَلَّقة**» تام الخلقه و الصورة می باشد. و مقصود از **لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ** همان رسیدن به کمال عقل و قوت است که وقت بلوغ باشد. و مقصود از: **أَرَذَلِ الْعُمُرِ** حال پیری است که رو به ضعف و پستی است و هر چه یاد گرفته فراموش می کند و ادراکات خود را از دست می دهد. نویسنده گوید: خدایا ما کتاب تو را قرائت می کنیم و امیدواریم از برکت آن به آن حال از پیری نرسیم:

از روش این فلک سبز فام	عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار	خورده ام افسوس خوشی های پار
باشدم از گردش گردون شگفت	کانچه مرا داد همه پس گرفت
قوتم از زانو بازو برفت	آب ز رخ رنگ هم از مو برفت

عقد ثریای من از هم گسیخت گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و نیابد خلل بار گناه آمد و طول امل

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ

السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ *

توجه: این بسبب آنست که خدا خود وجود ثابتی است و او مرده‌ها را زنده می‌کند و او بر هر چیز تواناست (۶) و آنکه ساعت قیامت آمدنی و در آن شکی نیست و اینکه خدا بر می‌انگیزد آنان را که در قبرهایند (۷).

نکات: ذلک اشاره است به آن تصرفات و تغییر انسانی و نباتی که دلیل است بر قدرت حق تعالی و متفرع بر آن دلیل قرار داده چند چیز را:

اول: اینکه او واجب الوجود و ثابت الوجود است.

دوم: اینکه او محیی الموتی می‌باشد.

سوم: اینکه او قادر علی کل شیء است.

چهارم: آمدن قیامت حتمی و قول خدای صادق است.

پنجم: اینکه باعث **مَنْ فِي الْقُبُورِ** است و او ذرات متفرقه ابدان را جمع و مرکب می‌گرداند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ * ثَانِي

عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ط وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

عَذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ * وَمِنَ

النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ط فَإِنِ أَصَابَهُ خَيْرٌ طَطَّمَانًا بِهِ ط وَإِنِ أَصَابَتْهُ

فِتْنَةٌ أَنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكِ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ *

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ^ع ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ

الْبَعِيدُ* يَدْعُوا لِمَنْ ضُرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ^ع لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ*

ترجمه: و بعضی از مردم کسی است که درباره خدا بدون داشتن دانشی و بدون هدایتی و بدون کتاب روشنی دهنده‌ای جدال می‌کند (۸) بر می‌گرداند و کج می‌کند جانب خود را تا گمراه کند مردم را از راه خدا برای او در دنیا خواری است و روز قیامت می‌چشانیم او را عذاب سوزنده (۹) این عذاب بسبب آنچه از پیش انجام داده‌ای و محققا خدا به بندگانش ستمگر نیست (۱۰) و بعضی از مردم کسی است که خدا را عبادت می‌کند بر حرف، پس اگر خیری به او برسد مطمئن گردد به آن و اگر بلائی به او برسد برگردد بر آنچه توجه داشته، در دنیا و آخرت زیان کرده این است آن زیان آشکار (۱۱) می‌خواند غیرخدا را آنچه را که نه ضرر می‌رساند به او و نه نفع می‌دهد او را این است آن گمراهی دور (۱۲) می‌خواند کسی را که ضرر او نزدیکتر از نفع او است محققا بد سرپرست و بد معاشریست (۱۳).

نکات: آیه سوم این سوره راجع به تابعین مقلدین و آیه ۸ راجع به متبوعین مقلدین می‌باشد. و مقصود از بَغَيْرِ عِلْمٍ علم ضروری یعنی بصرف و محض جهل، و مقصود از «هُدًى» استدلالات عقلی و مقصود از كِتَابٍ مُنِيرٍ کتب وحی است. یعنی مجادله ایشان نه مستند به عقل است و نه به نقل صحیح. و مقصود از ثَانِي عِطْفِهِ، تکبر و دهن کجی و هوچیگری است چنانکه اکثر اهل زمان به آن مبتلا می‌باشند، و بهمین جهت طبق لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ، اکثر متدینین که دارای چنین صفاتند در خواری و نکبتند. و مقصود از «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيَّ حَرْفٍ»، اعرابی بودند که می‌آمدند در مدینه و دین اسلام را قبول می‌کردند،

پس اگر صحت جسم پیدا می‌کرد و حیوانات او زیاد و یا فربه می‌شد و یا زنش پسر می‌زائید و یا مالش زیاد می‌شد به این دین اطمینان پیدا می‌کرد و اگر مال و یا اولادش تلف می‌شد و یا از زکات به او نمی‌رسید فوری از دین بر می‌گشت. و همچنین بودن «مؤلفه قلوبهم و یهودیان». چنانکه زمان ما نیز اکثر مسلمین چنین می‌باشند. و جمله: «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ...» شامل ملت فعلی ما که اولیاء و بزرگان دینی را که وفات کرده‌اند می‌خواند می‌شود، زیرا بصریح آیات قرآن آنان نیز لا یضر و لا یمنع می‌باشند، بدلیل آیه: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» (الجن: ۲۱) و اینان در گمراهی عمیق فرو رفته‌اند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ* مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا
يَغِيظُ* وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ*

ترجمه: محقق خدا آنان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به باغ‌هایی داخل می‌کند که نه‌رها از زیر آنها جاری است محققا خدا بجا می‌آورد آنچه بخواهد (۱۴) آنکه گمان می‌کند که خدا هرگز در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌کند پس بکشد سببی و یا ریسمانی به طرف آسمان سپس قطع کند و بنگرد آیا حيله او مایه خشم او را می‌برد (۱۵) و بدینگونه قرآن را آیات روشنی نازل نمودیم و حقا که خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد (۱۶).

نکات: ضمیر لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ بر می‌گردد به من موصوله بحسب قانون کلام و معنی چنین است هر کس گمان کند که خدا او را یاری نمی‌کند بر دشمن، و یا رزق او را نمی‌دهد، پس از غیض خود بمیرد. و مقصود از فَلْيَمْدُدْ..... اینست

که از غیظ خود ریسمانی به سقف خانه خود بکشد و خود را به آن آویزان کند و نفس خود را قطع کند از خشم. و یا وسیله‌ای تهیه کند که حرکت به سوی آسمان کند و قطع مسافت کند و ببیند می‌تواند کاری کند که مایه خشم خود را از بین ببرد. یعنی به نصرت و روزی خدا راضی باشید و بی‌جهت خود را به زحمت نیفکنید.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ
 أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ*
 أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ
 وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ ۗ وَكَثِيرٌ حَقَّ
 عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۗ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ*

ترجمه: محقق است که آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آورده‌اند خدا البته بین ایشان روز رستاخیز قضاوت کند زیرا خدا به هر چیز گواه است (۱۷) آیا ندیدی که برای خدا سجده می‌کند هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درخت و جنبنندگان و بسیاری از مردم و بسیاری هستند که بر آنان سزاوار است عذاب و آنکه را خدا خوار کند کسی او را گرامی ندارد و براستی که خدا آنچه بخواهد می‌کند (۱۸).

تکات: هر کدام از فرق مذکوره در آیه ۱۷ خود را حق و دیگران را باطل می‌شمردند، خدای تعالی بین ایشان قضاوت خواهد کرد و صالح را از طالح جدا خواهد نمود. مقصود از سجده زمین و آسمان و خورشید و کوه و جنبنندگان همان رام و تسخیر آنها است که باراده حق مسخرند ولی سجده مردم سجده تشریعی است، پس سجده بمعنی انقیاد محض و نهایت تواضع است و آن را

اقسام و افرادی است. پس بشری که بنهایت تواضع تسلیم نباشد و سجده نکند از جمادات پست تر است.

هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ^ط فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ* يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ* وَهُمْ مَّقْمَعٌ مِّنْ حَدِيدٍ* كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ تَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ*

ترجمه: این دو گروه دو دشمنند که درباره پروردگارشان مخاصمه کردند، پس آنانکه کافرند برای ایشان جامعه‌ها از آتش بریده شده، ریخته شود از بالای سرشان آب گرم (۱۹) بآن آب گداخته شود آنچه در شکم‌های ایشان و پوستهایشانست (۲۰) و برای ایشان است گرزهایی از آهن (۲۱) هر گاه بخواهند بسبب غم از آن خارج شوند در آن برگردانیده شوند و (گفته شود) بچشید عذاب آتش سوزان را (۲۲).

نکات: هَذَا اشاره به دو گروه مؤمنین و کافرین، و یا مطیعین و عاصین است که در آیات سابق ذکرشان شده. و ممکن است اشاره باشد به شش طائفه‌ای که در آیه ۱۷ ذکر شده. و مورد نزول این آیه در جنگ بدر بوده و اشاره است به گروه مؤمنین یعنی علی و حمزه و عبیده، و خصم ایشان عتبه و شیبه و ولید که مقابل هم به مبارزه برخاستند و اگر مورد نزول صحیح باشد معلوم می‌شود که این آیه در مدینه نازل شده است.

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا^ط وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ*

ترجمه: محققا خدای تعالی آنان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به بهشت‌هایی داخل می‌کند که از زیر اشجار آن نهرها جاری می‌شود آراسته و پیراسته شوند در آنها از دستبرنجن‌های طلا و لؤلؤ و لباس ایشان در آنجا حریر است (۲۳) و راهنمایی شده‌اند به گفتار پاکیزه و راهنمایی شده‌اند به راه خدای ستوده (۲۴).

نکات: حق تعالی در این آیات برای مؤمنین چهار نعمت را ذکر فرموده:

اول: مسکن.

دوم: زیورها.

سوم: لباس‌ها.

چهارم: گفتارهای خوب که کلمه توحید باشد بدلیل مثل کلمه طیبه و یا کلمه حمد باشد که می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدُّهُ» و «وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، و یا هر دو.

و جمله: إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ مضاف و مضاف الیه می‌باشد و مقصود از حمید؛ الله الحمود است و ممکن است حمد وصف راه باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَنكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ * وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ * وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَفَعٍ لَّهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ

مِّنْ بِهِمَةِ الْأَنْعَمِ ط فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ* ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ
وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ*

ترجمه: بتحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا و مسجد الحرام باز می‌دارند و مردم را منع می‌کنند از آن مسجدی که ما آن را برای مردم قرار دادیم که مساوی است آن که در آن مقیم است و آنکه بیابانی وارد است و کسی که در آن مسجد میل بنا حق کند و به ستمی آلوده شود می‌چشانیم او را از عذاب درناک (۲۵) و هنگامی که راهنمایی کردیم برای ابراهیم مکان خانه کعبه را و (گفتیم) شرک میاور و چیزی را شریک من قرار مده و خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع و سجده‌کنان پاک نما (۲۶) و در میان مردم اعلام به حج کن که بیایند به سوی تو پیادگان و سواران بر هر شتر لاغری از هر راه دوری (۲۷) تا منافع خودشان را مشاهده کنند و نام خدا را در روزهای دانسته شده بر آنچه روزی ایشان کرده از چهارپایان زبان بسته، یاد کنند، پس از آنها بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید (۲۸) سپس ازاله کنند کثافات خود را و نذرهای خود را وفا کنند و به خانه کعبه طواف کنند (۲۹).

نکات: جمله: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ...» دلالت دارد بر کفر آنان که راه حج را بر مردم سد می‌کنند و برای روندگان به حج موانعی بوجود می‌آورند و یا مخارجی زائد جعل نمایند و به رشوه یا پارتی کسانی را روانه کنند و کسان دیگری را به بهانه‌های مختلف مانع شوند. جمله: «سَوَاءٌ أَلْعَكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» دلالت دارد که مقیم و مسافر درباره استفاده از کعبه و امکان اطرافش مساویند و اهل مکه نمی‌توانند مانع از سکناى واردین شوند. و جمله «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ...» دلالت دارد که حکام و اهالی مکه حق ستم و یا گرانفروشی و احتکار

و یا نوع دیگر از تعدی و آزار ندارند و هر کس مرتکب چنین کارها شود گناه بزرگی کرده و بهر حال باید برای حجاج و زوار تسهیلاتی فراهم کنند.

و از جمله: **وَطَهَّرَ بَيْتِي** که خدا به حضرت ابراهیم دستور داده که خانه‌ام را پاک نما می‌توان استفاده کرد که بنای خانه کعبه حتی قبل از زمان حضرت ابراهیم بوده که خدا چنین خطابی در مورد تطهیر آن به ابراهیم نموده و لذا در آیات بعد آن از آن خانه به **الْبَيْتِ الْعَتِيقِ** تعبیر شده که عتیق و عتیقه به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و جمله **«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...»** دلالت دارد که باید امام و زعیم مسلمین اعلام کند و مردم را به حج خانه کعبه دعوت نماید.

و از جمله: **أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ** استفاده می‌شود که باید اول و نهم و دهم ذی الحجه معلوم گردد، یعنی در استهلال مراقبت نمایند تا روز نهم و دهم مشتبه نگردد تا اینکه تکبیرات خود را در آن روزهای معین بگویند. و مقصود از ذکر همان الله اکبر و تکبیراتی است که پس از نماز عید اضحی و سایر نمازها گفته می‌شود.

جمله: **فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا** دلالت دارد که اضحیه و قربانی‌ها باید خورده شود و به فقراء و مساکین اطعام گردد، نه اینکه روی خاک مقابل آفتاب بماند و متعفن گردد و بالأخره تبذیر و اسراف شود و به زیر خاک مدفون شود، بلکه باید سردخانه‌ای فراهم کنند.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۗ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ
إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۗ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ
الزُّورِ * حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ

السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ * ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ
شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ *

ترجمه: این است مناسک و آداب حج و آنکه محرمات خدا را بزرگ شمرد
برای او خوبست و چهارپایان برای شما حلال شده مگر آنچه بر شما تلاوت
می‌شود، پس، از بت‌های پلید اجتناب کنید و از گفتن قول بیجا دوری
نمائید (۳۰) خالص و متمایل به خدا باشید و به او شرک نیاورید و آنکه به خدا
شرک آورد پس گویا از آسمان سقوط کرده و مرغان او را برابیند و پاره پاره
کنند یا باد او را سرازیر سازد در وادی دوری (۳۱) اینچنین است و آنکه شعائر
إلهی را بزرگ شمرد پس آن از پرهیز دلهاست (۳۲).

تکات: حرمت چیزهایی است که خدا حرام کرده از آداب حج و یا مطلقاً هر
چه حرام باشد چه در حج و چه در غیر حج. آنچه در قرآن به حرام ذکر شده
پنج چیز است: (۱- بیت الحرام کعبه. ۲- مسجد الحرام. ۳- بلد الحرام. ۴-
شهر الحرام. ۵- مشعر الحرام).

حُنْفَاءَ وصف کسی است که از باطل صرفنظر و متمایل به حق گردد. در
جمله: «فَكَأَنَّمَا حَرَّ...» مشرک تشبیه شده به آنکه خود را از آسمان پرت کند و
مرغان لاشخور بدن او را برابیند و یا باده‌ها و شیطان او را به وادی بیچارگی و
بدبختی بیندازند. در اینجا تشبیه مفردات و مرکبات هر دو بعمل آمده است.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ * وَلِكُلِّ أُمَّةٍ
جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيَذْكُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَالْيَهُكُمُ
إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلَمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ *

ترجمه: برای شما در آن تا مدت نامبرده شده بهره‌هایی است سپس جای (نحر) آن ناحیه خانه کهن است (۳۳) و برای هر امتی محل عبادت و قربانی قرار دادیم تا نام خدا را یاد کنند بر آنچه خدا روزی ایشان نموده از چهارپایان زبان بسته پس إله شما إله یگانه است که به او تسلیم شوید و بشارت بده صاحبان دلهای آرام را (۳۴) آنانکه چون یاد خدا شود دلهایشان بترسد و بر آنچه به ایشان رسد صابر باشند و آنانکه نماز را بپا دارند و از آنچه روزی ایشان کردیم انفاق می‌کنند (۳۵).

نکات: مقصود از کلمه **فِيهَا** در «**لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...**» بحسب ظاهر شعائر قربانی است که بهره برداری آنها عبارتست از شیر و کرک و پشم و فرزند و سواری بر آنها تا وقتی که به قربان‌گاه برسند.

ولی ضمیر **فِيهَا** اگر برگردد به مطلق شعائر یعنی واجبات و محرمات و عمل به آنها بهره‌هایی دارد تا **أَجَلٍ مُّسَمًّى**، و **أَجَلٍ مُّسَمًّى** وقت آمدن مرگ و رفع تکلیف است. و مقصود از **الْبَيْتِ الْعَتِيقِ**، خانه کعبه است که از غرق و یا از تسلط جبارین آزاده مانده و **الْعَتِيقِ** چنانکه ذکر شد بمعنی قدیم نیز آمده یعنی خانه کعبه قدیمی‌ترین محل عبادت است: و **الْمُحَبِّتِينَ** یعنی؛ مطیعین و خاضعین و مخلصین و مطمئنین آمده، ولی چون حق تعالی در جمله: «**الَّذِينَ...**» آن را تفسیر کرده احتیاج به توضیح ندارد.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ

يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدٰكُمْ ۗ وَبَشِّرِ
 الْمُحْسِنِينَ *

ترجمه: و حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم برای شما در آنها خیر است پس نام خدا را بر آنها یاد کنید در حالی که ایستاده و صف کشیده‌اند پس چون به پهلو سقوط کنند از آنها بخورید و شخص قانع و وارد را اطعام کنید، بدینگونه آنها را برای شما تسخیر کردیم تا شما شکرگزارید (۳۶) گوشت‌ها و خون‌های آنها هرگز به خدا نرسد ولیکن پرهیزگاری شما به او می‌رسد بدینگونه آنها را تسخیر کرد برای شما تا خدا را برای آنکه شما را هدایت کرده بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده (۳۷).

نکات: مقصود از صَوَافِّ این است که حیوان بر پا ایستاده و چهار دست و پا را بترتیب بر زمین نهاده باشد و کیفیت نحر شتر این است که هر دو دست آن را از زانو تا پنجه او بر یکدیگر به بندند و تیغ در طرف راست سینه او فرو برند. و در گاو چهار دست و پای او را به بندند و دم او را رها کنند و چون در زمان جاهلیت خون قربانی به در و دیوار کعبه و یا بر بت‌های خود می‌مالیدند و آن را وسیله تقرب می‌دانستند خدا نهی نموده و فرموده: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا»، پس مقصود اطاعت و پرهیزگاری است چنانکه فرموده: «يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» جمله: «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدٰكُمْ»، اشاره به همان تکبیراتی است که پس از نمازهای ایام عید گفته می‌شود: «اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ الْحَمْدُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَوْلَىٰنَا وَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقْنَا مِنْ بِرِّهِمِنَ الْأَنْعَامِ». و جمله: «جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» دلالت دارد که شعائر الهی را خود خدا باید معین کند ولی در زمان ما بسیاری از شعائر الناس را شعائر الله می‌نامند!

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ* أُذِنَ
لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ
أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ
النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا هُدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا
اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ*
الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ*

ترجمه: حقیقت این است که خدا از آنان که ایمان آورده اند دفاع می کند و محققا خدا هر خیانتکار ناسپاس را دوست نمی دارد (۳۸) به آن کسانی که مورد قتال می شوند اذن قتال داده شده به سبب آنکه مورد ستم شدند و محققا خدا بر یاری ایشان توانا است (۳۹) آنان که از خانه هاشان بنا حق اخراج شدند و گناهی نداشتند جز آنکه می گفتند: پروردگار ما خداست و اگر نباشد دفع خدا بعضی از ایشان را به بعضی بدون شک صومعه ها و معبدها و کلیساها (و یا نمازها به ابطال آن) و مسجدها که در آنها ذکر خدا بسیار می شود ویران گردد و البته خدا هر کسی که او را یاری کند یاری می دهد زیرا خدا توانای عزیز است (۴۰) مأذونین در قتال کسانیند که اگر ایشان را در زمین تمکن دهیم نماز را بر پا دارند و زکات را بدهند و به کار خوب امر کنند و از منکر نهی کنند و سرانجام کارها به اختیار خداست (۴۱).

تکات: دفاع خدا از بندگان خود بواسطه بعضی از بندگان دیگر است چنانکه این آیات نازل شده در موردی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ کفار مکه مسلمین را اذیت و آزار می کردند و آنان می آمدند نزد رسول خدا ﷺ بعضی

کتک خورده و بعضی با سر و دست شکسته تظلم می‌کردند و حتی از رسول خدا ﷺ اذن می‌خواستند که پنهانی مشرکین را بکشند، رسول خدا ﷺ ایشان را امر به صبر می‌فرمود تا اینکه پس از هجرت و هجوم مشرکین به طرف مدینه امر به جهاد نازل شد. و بقولی این آیات درباره عده‌ای نازل شده که از شهر خود بیرون آمدند برای هجرت، مشرکین متعرض ایشان شدند برای ممانعت. حق تعالی اذن قتال به ایشان داد و این عده گناهی در نظر کفار نداشتند جز اینکه موحد بودند و می‌گفتند: «رَبُّنَا اللَّهُ». و ضمیر فیها در یُذَكِّرُ فیها به مَسْجِدِ بر می‌گردد و یا صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسْجِدُ، هر دو احتمال داده شده است. و مخفی نماند خدا آن عده از مؤمنین را یاری کرد و مدافع ایشان شد که به صفت «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا.....» بودند ولی مسلمانان اسمی مانند زمان ما را که دارای چنین اوصافی نیستند یاری نخواهد کرد.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ ۗ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ* فَكَايِنَ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ* أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يُّسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ*

ترجمه: و اگر تو را تکذیب کنند پس حقیقت این است که پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود تکذیب انبیاء خود نمودند (۴۲) و قوم ابراهیم و قوم لوط کذلک (۴۳) و اصحاب مدین (قوم شعیب همچنین) و موسی تکذیب شد، پس مهلت دادم به کافرین سپس ایشان را گرفتم پس چگونه بود تعرض و جلوگیری

من (۴۴) پس چه بسیار قریه‌ها را که هلاک نمودیم در حالی که ایشان ستمکار بودند، پس آنها ساقط و خراب گردید بر سقف خود و چه بسیار چاه تعطیل شده و قصرهای محکم (که بی‌صاحب مانده) (۴۵) چرا در زمین سیر نکردند تا صاحب دلانی شوند که بآن تعقل کنند و یا گوشه‌هایی که بآن بشوند زیرا که چشم‌ها کور نیست ولیکن دل‌هایی که در سینه‌ها می‌باشد کور است (۴۶).

نکات: این آیات تسلیت رسول خدا ﷺ است که اگر تو را تکذیب می‌کنند همه انبیاء را تکذیب کردند زیاد افسرده مباش. و مقصود از کلمه: «مِنْ قَرْيَةٍ»، «من أهل قریة» می‌باشد. و جمله: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا» دلالت دارد که سیر در زمین برای دیدن آثار و قبور و قراء گذشتگان بجهت عبرت گرفتن خوب است و چون دیدن و شنیدن اخبار و آثار گذشتگان با چشم و گوش است ولیکن تا بیداری و بینائی دل نباشد دیدن و شنیدن اثر کاملی ندارد، و لذا خدا فرموده: «تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ». و این جمله دلالت دارد که محل فکر و تعقل سینه است و ممکن است دماغ و سینه هر دو محل تعقل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ نُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ * وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَّتْ هَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِلَى الْمَصِيرِ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ *

ترجمه: و به شتاب از تو عذاب می‌خواهند و خدا هرگز وعده خود را خلاف نکند و بحقیقت یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه می‌شمارید (۴۷) و چه بسیار قریه‌هایی را که مهلت دادم به آنها در حالی که ستمکار بودند سپس آنها را گرفتم و به سوی من است بازگشت (۴۸) بگو: ای مردم همانا فقط من برای شما ترساننده آشکارم (۴۹).

نکات: جمله: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» معنی بلندی دارد: یکی: اینکه این کفاری که به عجله از تو عذاب می‌جویند و می‌گویند بر ما عذاب نازل کن بدانند که پیش خدا یک روز با هزار سال فرقی ندارد چه یک روز مهلت دهد چه هزار سال به هر دو قادر است، پس مهلت او را دلیل بر عجز او ندانند. دوم: عذاب خدا در آخرت است و عذاب یک روز آخرت در شدت مانند هزار سال است که اگر کفار بدانند شتاب به عذاب نمی‌کنند. سوم: اینکه روزهای کوتاه اگر بشدت بگذرد برای انسان طولانی حساب می‌شود پس چگونه خواهد گذشت روزی که مدت آن بقدر هزار سال و شدت عذاب آن هزاران مقابل است. «نعوذ بالله من عذابه و عتابه».

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ* وَالَّذِينَ سَعَوْا
فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ*

ترجمه: پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند برای ایشان آمرزش و رزق خوب بی‌رنجی است (۵۰) و آنانکه در آیات ما سعایت کرده و قصد عاجز ساختن داشتند ایشان اهل دوزخند (۵۱).

نکات: مقصود از وَرِزْقٌ كَرِيمٌ روزی بزرگوارانه یعنی بی‌منت و بی‌رنج و تعب است نه مانند دنیا که هزاران رنج و زحمت است برای روزی حلال. و مقصود از «سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا»، جد و جهد در رد آیات الهی است بنام سحر و اساطیر و بهانه‌های دیگر. و مقصود از مُعْجِزِينَ عاجز ساختن رسول است به هو کردن و منع نمودن مردم از ایمان و شبهه وارد ساختن در قلوب مردم.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي
أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ
 قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ
 الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *

ترجمه: و پیش از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم مگر اینکه چون آرزو کرد شیطان در میان آرزوی او انداخت پس خدا آنچه را شیطان می انداخت زائل می کرد سپس خدا آیات خود را محکم می نمود و خدا دانای حکیم است (۵۲) تا آنچه را شیطان می اندازد آزمایش قرار دهد برای آنانکه در دلشان مرضی است و برای آنان که دلهاشان سخت است و محققا ستمگران در دوئیت دور و درازیند (۵۳) و تا آنان که دارای دانشند بدانند که قرآن حق و حقیقت است از پروردگارت پس به آن ایمان آورند و دلهاشان به آن آرام گیرد و حقیقتاً خدا آنان را که ایمان آورند به راه راست هدایت کننده است (۵۴).

تکات: از عطف نبی به رَسُولٍ محقق می شود که نبی و رسول فرق دارد، نبی کسی است که خبر گیرد از وحی، چه مأمور ابلاغ آن باشد و چه نباشد، ولی رسول آنست که خبر گیرد و مأمور ابلاغ آن نیز باشد. از رسول خدا ﷺ سؤال شد: مرسلون چند نفر بودند؟ فرمود ۳۱۳ نفر، سؤال شد: انبیاء چند نفر؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر. پس، معلوم باشد که میان رسول و نبی عام و خاص مطلق است یعنی هر نبی رسول نیست ولی هر رسولی نبی است.

در ترجمه و تفسیر «إِذَا تَمَنَّيَ الْقَى الشَّيْطَانُ.....» معانی مختلفه و احتمالات متفرقه نوشته اند که به نظر ما هیچکدام موافق عقل و نقل و ظاهر قرآن نیست، و ما در اینجا نظر خود را از ظاهر قرآن می نگاریم، هر کس خواست بپذیرد و یا

نپذیرد: مقصود از این جملات در این آیه تا آیه ۵۴ اینست که هر پیامبری چه مرسل و چه غیر مرسل آرزوی آن دارد که مردم هدایت شوند و بدون غوغا و هیاهو آیات خدا و دلائل او را بپذیرند ولی شیاطین انس و جن در میان آرزوی او شبهاتی به مردم القاء می‌کنند و مردم را به شک و شبهه می‌افکنند، چنانکه زمان ما نیز چنین است، مثلاً ما بیان کردیم سرپرست و زمامدار امور تکوینی مانند امور خلق و رزق و تدبیر جهان منحصر و مخصوص خداست و به انبیا و اولیاء مربوط نیست و این سخن را برای این گفتیم که امت ما غرق در غلو و شرک بودند و خواستیم ایشان را نجات دهیم، و اگر شیاطین انسی و جنی نبودند مردم می‌پذیرفتند و به توحید خالص وارد می‌شدند، ولی متأسفانه یک عده عالم نما به شبهات خود کتابها رد بر ما نوشتند و در منبرها و مجالس از ما بدگویی کردند، و از تألیفاتم ظرف یک سال هفت کتاب خطی که منحصر به نسخهٔ واحده بود، سرقت کردند، و هر نوع اذیت و آزاری را روا داشتند و بهر حال مردم را متحیر و در وادی گمراهی نگاه داشتند. اما این غوغا و بگو و نگو طول کشید و کم‌کم عده‌ای که دارای دانش و ایمان بودند به سخن حق ما تسلیم شده و آرام گرفتند، ولی آنانکه در دلشان مرض، و دکان‌دار مادی و اسیر زخارف دنیا بودند و دلشان از حسد و محبت دنیا سخت پر شده بود، به همان عداوت خود با ما مانده و هنوز هم به بدگویی دلخوش و مشغولند. و این آیات در این سوره و این معنی ما مؤید است به آیات ۱۱۲ سورهٔ انعام: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ و ۳۱ سورهٔ فرقان: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ ولی خدا وعده داده کم القاء شیطان و شبهات شیاطین را زائل کند و سخن حق را محکم نماید، چنانکه در زمان ما نیز مشاهده می‌شود.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ
عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ * الْمَلِكُ يُومِدُ لِلَّهِ تَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ۚ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ *

ترجمه: و همیشه آنان که کافر شده‌اند در شک از قرآنند تا اینکه ناگهان ساعت قیامت برای ایشان بیاید و یا عذاب روز عقیم ایشان را دریابد (۵۵) در آن روز پادشاهی مخصوص خداست بین ایشان حکم می‌کند پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام دادند در بهشت‌های با ناز و نعمتند (۵۶) و آنانکه کافر شده و به آیات ما تکذیب کردند پس مخصوص ایشانست عذاب خوارکننده (۵۷).

تکات: یکی از علائم کفر این است که کسی در مورد آیات قرآن در شک باشد و زمان ما میان مسلمین بسیارند کسانی که در بسیاری از آیات قرآن شک دارند و باز خود را پیشوای مسلمین می‌دانند و این خیر قرآن همیشه می‌باشد، چنانکه فرموده: وَلَا يَزَالُ.... و کلمه: عَقِيم اطلاق می‌شود بر روزی که خیر ندارد و هم بر روزی که شب و فردا ندارد و هم بر روزی که هر حامله‌ای حمل خود را سقط کند و دیگر نزاید و هم بر روزی که بی‌مانند باشد و تمام این صفات در روز قیامت موجود خواهد بود.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا
وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ * لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ
لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ * ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ
اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ

النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ*

ترجمه: و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده سپس کشته شدند یا مردند البته
خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نیکو و بتحقیق خدا خود بهترین
روزی‌دهندگان است (۵۸) البته بدون شک ایشان را بجائی داخل کند که آن را
پسندند و محققا خدا دانای بردبار است (۵۹) اینست وعده خدا و آنکه عقاب
کند بمانند آنچه به آن عقاب شده سپس بر او ستم شود البته خدا او را یاری
می‌کند، محققا خدا بخشنده آمرزنده است (۶۰) این (نصرت حق و قدرت حق)
بجهت این است که خدا در می‌آورد شب را در روز و در می‌آورد روز را در
شب و حقیقتا خدا شنوای بیناست (۶۱) این شنوا و بینائی حق بجهت این است
که خود او ثابت الوجود است و برای آنکه آنچه را که غیر اوست می‌خوانند
همان باطل و زائل است و برای اینکه او برتر و بزرگ است (۶۲).

نکات: این آیات نازل شده درباره آن مهاجرینی که مضطر شدند و به زور از
وطن خود صرف نظر کردند و از طرف کفار برای قتل، به ایشان حمله شد زیرا
بر خورد کردند به دشمن مشترک خود در حالی که دو شب از محرم باقی بود،
پس مسلمین کفار را قسم دادند که برای حرمت ماه محرم خودداری کنند، پس
کفار دست بر نداشتند و لذا ایشان به دفاع پرداخته و بر کفار پیروز شدند، ولی
در پیش خود خجل بودند از اینکه در ماه حرام قتال کرده‌اند، حق تعالی این
آیات را نازل کرد برای رفع توهم ایشان و عذر ایشان را مقبول دانست. و جمله:
ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ دلالت دارد که خدا را می‌توان واجب الوجود یعنی
ثابت الوجود خواند. و معنای خَيْرُ الرَّزَقِينَ این است که **اولا**، او روزیهائی
می‌دهد که دیگران قدرت بر آن ندارند. و **ثانیا**، او اصل در رزق است و دیگران

فرع و واسطه رزق. و ثالثا، او از عدم روزی می دهد ولی دیگران از مواد مخلوق او. و رابعا، او روزی می دهد بدون انتظار نفعی و دیگران بجهت توقع ستایش و یا توقع تلافی و یا برای رقت جنسی. و خامسا، دیگران باراده خدا و توجه دادن و استطاعت دادن او چیزی می دهند. و سادسا، روزی خدا در بهشت پایانی ندارد چنانکه فرموده: «إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ». و از جمله عاقب بمثل ما عُوقِبَ بِهِءِ قِصَاصٍ و تلافی بمثل استفاده می شود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ* لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَفِيُّ الْحَمِيدُ* أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ* وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ*

ترجمه: آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی که زمین سبز گردید زیرا خدا دارای لطف و آگاه است (۶۳) مخصوص اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و محققا خدا بی نیاز ستوده است (۶۴) آیا ندیدی که خدا تسخیر کرده آنچه در زمین است برای شما و کشتی را بامر خود در دریا جریان می دهد و آسمان را از سقوط بر زمین نگه می دارد مگر باذن خودش زیرا خدا البته به مردم مهربان رحیم است (۶۵) و اوست که شما را زنده کرد سپس شما را بمیراند سپس شما را زنده کند بتحقیق که انسان کفران کننده است (۶۶).

تکات: حق تعالی در این آیات نشانهای قدرت خود را ذکر کرده که مشرکین موحد شوند، ولی متأسفانه در زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده همین کارهایی

که در این آیات، خدا مخصوص خود دانسته مسلمانان اسمی از امام می‌دانند. خدا فرموده: «أَنَّ اللَّهَ..... وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ...»، اینان می‌گویند: خیر، امام ی‌مسک السماء! و یک عده بنام روضه خوان و طرفداران امام این کفریات را تزریق می‌کنند. و جمله: ثُمَّ تُحْيِيكُمْ می‌رساند نفی حیات در قبر را.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَالْأَمْرِ إِلَىٰ رَبِّكَ
إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ * وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * اللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ *

ترجمه: برای هر امتی (در ذبح و یا مطلق عبادات) شریعت و راهی قرار دادیم که ایشان به همان راه می‌روند پس با تو در این امر البته نزاع نکنند و به سوی پروردگارت بخوان زیرا که تو محققا به راه راستی (۶۷) و اگر با تو جدال کنند، بگو خدا داناتر است به آنچه انجام می‌دهید (۶۸) خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت در آنچه اختلاف در آن داشته‌اید (۶۹).

نکات: این آیات درباره گفتگوی مشرکین و مسلمین نازل شد که مشرکین می‌گفتند: شما آنچه خود ذبح می‌کنید می‌خورید و آنچه خدا می‌میراند حرام می‌دانید، خدا می‌فرماید: چون اینان لجوجند و مصالح احکام را نمی‌فهمند با اینان نزاع مکن و اگر جدال کردند بگو خدا أعلم است. و منسک، اسم زمان و مکان و اسم راه آمده، یعنی محل ذبح و یا عبادت و یا مکان آن و یا زمان آن و یا راه و رسم دینی و شریعتی. در این آیه مناسب همان راه و رسم یعنی شریعت است.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ
ذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ * وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا

لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ* وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُوبُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا
اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَتَّبِعُ الْمَصِيرُ*

ترجمه: آیا نمی‌دانی که خدا می‌داند آنچه در آسمان‌ها و زمین است بتحقیق این در کتابی است بدرستی که این بر خدا آسان است (۷۰) و می‌پرستند غیرخدا و پایین‌تر از او را آنچه را دلیلی به آن نازل نشده و آنچه را که علمی به آن ندارند و نیست برای ستمگران یاوری (۷۱) و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده می‌شود انکار را در صورت کسانی که کافر شدند مشاهده می‌کنی نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر ایشان می‌خوانند حمله کنند بگو آیا به بدتر از این‌ها شما را خبر دهم، آن آتش است که خدا آن را وعده داده به آنانکه کافرند و بدجای بازگشتنی است (۷۲).

تکات: مقصود از جمله: **إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ**، این است که علم اینها در نزد خدا ضبط است زیرا کتاب کنایه از حفظ و ضبط است و معنی لوح محفوظ نیز همان ضبط و حفظ الهی است. و مقصود از **دُونَ اللَّهِ** که مدعوشان و مقصودشان بوده مخلوقی است که مقام او پست‌تر از خالق باشد ما دون الله یعنی؛ آدون من الله. و **مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا دَلَالًا** دارد که هر چیزی که از وحی راجع به او دلیلی نیست نباید خواند و نباید پرستش کرد چه پیغمبر باشد و چه مقرب و چه سنگ. و جمله: **«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»** دلالت دارد که کفار زمان جاهلیت مانند مسلمین زمان ما از شنیدن آیات قرآن متغیر می‌شدند و

بدشان می‌آمد. البته آنان برای حفظ دکان بت‌پرستی خودشان و اینان برای حفظ خرافات خودشان.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ ۖ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ ۗ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ ۗ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ
 مِنْهُ ۗ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ۗ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
 عَزِيزٌ ۗ

ترجمه: آهای مردم مثلی زده شده به آن گوش دهید محققا کسانی را که می‌خوانید غیر خدا و پائین‌تر از او هرگز مگسی را خلق نکنند و اگر چه برای آن اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید از او نرهانند و پس نگیرند، طالب و مطلوب (خواننده و خواننده شده) عاجزند (۷۳) قدر خدا را آنچه سزاوار عظمت اوست نشناختند زیرا خدا توانای عزیز است (۷۴).

نکات: چون حق تعالی در آیات قبل مذمت کرد از کسانی که بدون دلیلی غیر خدا را عبادت می‌کنند، در این آیات بیان کرده که خواندن غیر خدا نیز همان حکم را دارد زیرا خواندن و مدد خواستن از مدعو غیبی جز خدا چنانست که گویا غیرخدا را مانند خدا دانسته در صفات او. و در اینجا مثلی زده برای روشن شدن بندگان و می‌گوید اگر تمام مخلوق جمع شوند بخواهند مگسی را خلق کنند نتوانند یعنی این قدر عاجزند، پس شما چگونه چنین عاجزان را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید. مخفی نماند مقصود از دون الله در این آیه بت نیست زیرا تعبیر به الذین کرده و الذین به عقلاء اطلاق می‌شود. و باضافه اگر همه انبیاء و مقربین جمع شوند مگسی را نیافرینند، پس نباید ایشان را خواند بحکم همین آیه و کسانی که در رفع بلیات و کشف آفات غیر خدا را می‌خوانند خدا را به عظمت نشناخته‌اند چنانکه در آیه تذکر داده است.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ *

ترجمه: خدای تعالی بر می‌گزیند و انتخاب می‌کند از ملائکه و از مردم فرستادگانی را، محققا خدا شنوا و بیناست (۷۵) می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت سر ایشان است و به سوی خدا کارها بازگشت داده می‌شود (۷۶).

نکات: چون در آیات قبل مذمت کرده کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند که مخلوق بطور کلی عاجز است، در این آیه تذکر می‌دهد که اگر چه خدا بعضی از فرشتگان و بعضی از افراد بشر را برای رسالت انتخاب کرده، ایشان منتخب شده‌اند برای رسالت نه برای خواندن و کشف مضرات و قضاء حاجات، زیرا خداوند فقط به احوال همه حتی به احوال ملائکه و پیامبران واقف است و جلو و عقب و دنیا و آخرت و ظاهر و باطن ایشان و آنچه بر ایشان گذشته و آنچه بعدا خواهد گذشت را می‌داند «سَمِيعٌ بَصِيرٌ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» و فقط مرجع امور خود اوست، وَإِلَى اللَّهِ مَقْدَمٌ شَدِيدٌ بِرُجْعِ الْأُمُورِ برای حصر.

به جمله: اللَّهُ يَصْطَفِي... و همچنین از آیه ۶۸ سورة قصص: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ و سایر آیاتی که بدین مضامین است، استدلال کرده‌اند که انتخاب و اختیار زمامدار و امام مسلمین با خداست و به اختیار مردم نیست زیرا منتخب مردم اشتباه می‌کند چنانکه منتخب حضرت موسی عليه السلام برای کوه طور که هفتاد نفر بودند تماما کافر و مورد غضب خدا شدند. ولی این استدلال صحیح نیست، زیرا می‌گوئیم:

اولا، منتخب خدا نیز اشتباه می‌کند چنانکه حضرت یونس در قضیه فرار از قوم اشتباه کرد و حضرت موسی در قضیه تغییر و تشدد بر برادرش هارون و

گرفتن ریش او اشتباه کرد، و رسول خدا ﷺ در قضیه اذن دادن به منافقین برای عدم حضور در جهاد اشتباه کرد که خدا به او فرمود: «لَمْ أَذُنْتَ لَهُمْ»، پس اشتباه کردن دلیل بر عدم جواز انتخاب نمی‌شود. باضافه پیامبران با اینکه بواسطه وحی راهنمایی می‌شوند و خدا برای ایشان رصدی از وحی و مأمورین گذاشته و می‌فرماید: «يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»، با این حال در مواردی که وحی دستگیریشان نکند اشتباه می‌کنند، اما زمامدار و امامی که مورد وحی نیست چگونه اشتباه نکند؟!

ثانیا، خدا برای انتخاب رسل ملائکه و پیامبران فرموده انتخاب بدست من است، ولی در مورد زمامدار نفرموده است. و انتخاب زمامدار را نباید قیاس به ملائکه و انبیاء نمود.

ثالثا، این مستدلین به این آیات، می‌خواهند استدلال کنند که علی عليه السلام را خدا انتخاب برای زمامداری کرده، بهمین دلیل اشتباه می‌کنند، در حالی که علی عليه السلام در بسیاری از موارد، چنانکه در نهج البلاغه که مورد قبول ایشانست آمده، اشتباه نموده، مثلا از نامه ۷۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت منذر بن جارود را برای جمع صدقات فرستاده و او را انتخاب کرده برای این کار و او اموال را اختلاس کرده و ملحق به معاویه شده، حضرت به او می‌نویسد: «فإن صلاح أبيك غربي..» تا آخر.

و از نامه ۶۳ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت ابو موسی اشعری را عامل کوفه قرار داده در حالی که ابو موسی (به گمان اینها) هم منافق در آمد! و هم با حضرت مخالفت کرد! و از نامه ۶۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت کمیل بن زیاد را عامل هیت قرار داد در حالی که او مقاومت نکرد و شهر هیت را تسلیم دشمن نمود، و حضرت او را مذمت

کرده است. و از نامه ۴۴ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که حضرت زیاد بن ابیه را عامل بر فارس قرار داده و اشتباه نموده است. و از نامه ۴۳ نهج البلاغه معلوم می‌شود که مصقلة بن هبیره را عامل اردشیر قرار داده و او خائن در آمد. و از نامه ۴۱ نهج البلاغه و رجال و تواریخ معلوم می‌شود در تعیین ابن عباس اشتباه نموده است و همچنین طبق تمام تواریخ قیس بن سعد بن عبادة را که حاکم او بر مصر بود معزول نمود و بواسطه عزل او و نصب محمد بن ابی بکر، مصر سقوط کرد و معلوم شد حضرتش اشتباه کرده و نباید به سخن نامین گوش می‌نمود. و همچنین صدها مورد دیگر که هر که خواهد تحقیق کند باید کتب مربوطه را بررسی و مطالعه کند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ارْكَعُوْا وَّاسْجُدُوْا وَّاعْبُدُوْا رَبَّكُمْ وَاَفْعَلُوْا الْخَيْرَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ * وَجَاهِدُوْا فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ ۚ هُوَ اَجْتَبَلَكُمْ وَّمَا
جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِىْ الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِلَّةً اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ ۚ هُوَ سَمَّنَكُمْ الْمُسْلِمِيْنَ
مِنْ قَبْلُ وَفِىْ هٰذَا لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰى النَّاسِ
ۚ فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاَتُوْا الزَّكٰوةَ وَاَعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰىكُمْ ۗ فَبِعَمِّ الْمَوْلٰى
وَنِعَمِ النَّصِيْرِ*

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده نمائید و پروردگارتان را عبادت کنید و آنچه خیر است انجام دهید تا شاید رستگار شوید (۷۷) و در راه خدا جهاد کنید آن طوری که سزاوار او است، او شما را برگزیده (از سایر اُمم) و بر شما در دین فشار و مشقت قرار نداده (و بقدر وسع و استطاعت تکلیف نموده) کیش پدرتان ابراهیم، او شما را مسلمین نام نهاده از پیش و در این قرآن تا اینکه رسول گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم

باشید، پس نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و به خدا چنگ بزنید اوست مولی و سرپرست شما، پس خوب مولی و خوب یآوری است (۷۸).

تکات: در آیات قرآن از جمله همین آیه ارکان نماز و کیفیت آن ذکر شده، از آن جمله رکوع و سجود که رکوع را قبل از سجود ذکر کرده است، پس رکوع مقدم بر سجود است. و معنی «هُوَ أَجْتَبَلُكُمْ»، این است که شما را برگزید برای عبادت و تمجید و تقدیس و تکبیر خود. و در ضمیر «هُوَ سَمَّنُكُمْ الْمُسْلِمِينَ»، بعضی گفته‌اند به ابراهیم بر می‌گردد، ولی از قرینه کلام معلوم می‌شود به خدا بر می‌گردد یعنی خدا شما را مسلمان نامیده و این نام را برای شما انتخاب کرده هم در کتب قبلی و هم در این قرآن، زیرا ابراهیم در قرآن نام مسلمان بر کسی نگذاشته است، و بقرینه وَفِي هَذَا که در قرآن باشد معلوم می‌شود خدا این نام را برای مسلمین انتخاب کرده پس مسلمین باید نام اسلام را تبدیل به نام مذاهب نکنند و همه در این نام متحد باشند و به وحدت برسند و به آن افتخار کنند نه اینکه نام مذهب روی خود بگذارند و بدین وسیله ایجاد تفرقه کنند.

سورة المؤمنون
مکىة و هى مائة وثمانى عشرة آية

سورة مؤمنون مکى و داراى ۱۱۸ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ
مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ *
إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ
وَرَاءَ ذَلِكَ فَوُلتِيكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ *
وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ
الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. بتحقیق مؤمنان رستگار شدند (۱) آنانکه در
نماز خود فروتنند (۲) و همانان که از لغو اعراض کننده باشند (۳) و همانانکه
زکات را انجام دهند (۴) و همانان که فروج خود را نگه دارنده اند (۵) مگر بر
زنان خود و یا مملوک خود که محققا ایشان مورد ملامت نباشند (۶) پس آنان که
سوی این را بجویند همانان تجاوزکنندگانند (۷) و آنان که امانات خود و
پیمانهای خود را رعایت کنند (۸) و آنان که بر نمازشان محافظت کنند (۹)
همانان ارث برندگانند (۱۰) آنان که فردوس را ارث می برند ایشان در آن ماندنی
باشند (۱۱).

نکات: حق تعالی علامات و نشانه‌های مؤمنین را ذکر کرده، هر کس دارا باشد مؤمن است و اگر چه زنجیر نزند و کارهائی که در مذهب معمول شده انجام ندهد مثلاً عزاداری نکند و زیارت نرود و امام را نشناسد و نخواند، زیرا مؤمن باید دین و امور دین را بشناسد نه پیروان دین را، و امام پیرو دین و راهنمای دین است نه خود دین، پس آنچه در زمان ما معمول شده که به کلی از دین بیگانه‌اند و فقط متدین شناسی رواج دارد و آن را نشانه مؤمن می‌دانند بر خلاف قرآن است. و رستگاری بمعنای رسیدن به مقصود و وصول به سعادتست و خضوع و خشوع در صلاة را بعضی از افعال قلوب دانسته و بعضی از جوارح و حق آنست که در هر دو باشد، یعنی دل او متوجه معبود و خود را مانند بنده ذلیل بداند در پیشگاه مولای جلیل و جوارح او نیز خاضع باشد یعنی چشم او به این طرف و آن طرف نباشد و با دست خود بازی نکند و مانند شخص غافل نماز نخواند، زیرا مناجات و تسبیح و تقدیس او با پروردگار جلیل است. و لغو عبارتست از محرمات و یا مکروه و مباحی که محل احتیاج نباشد. و جمله «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»، دلالت دارد که مقصود از زکات، زکات مال فقط نیست و گرنه می‌فرمود للزكاة مؤتون، بلکه هم زکات مال است و هم تزکیه نفس، که مکلف فاعل است نسبت به پاک کردن نفس خود از رذائل. و فردوس طبقه و درجه اعلاى بهشت است که هر بنده‌ای باید از آن بهره برد ولی چون کافر شد به دوزخ می‌رود و مکان او بعنوان ارث به مؤمنین می‌رسد لذا فرموده:

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ».

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ*
ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا

فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ*

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ*

ترجمه: و بتحقیق انسان را خلق نمودیم از خلاصه صاف شده از گل (۱۲) سپس او را نطفه‌ای در قرار گاه استواری قرار دادیم (۱۳) سپس آن نطفه را علقه گردانیدیم پس علقه را پارچه گوشتی نمودیم پس آن پاره گوشت را استخوان‌ها نمودیم پس آن استخوان‌ها را به گوشت پوشانیدیم سپس او را خلق دیگری ایجاد کردیم، پس با برکت است خدائی که نیکوترین آفریننده است (۱۴) سپس شما بعد از این محققاً می‌میرید (۱۵) سپس محققاً شما روز قیامت مبعوث می‌شوید (۱۶)

تکات: چون حق تعالی در آیات قبل انواع عبادات را بیان کرد و عبادات فرع بر شناختن معبود است، در این آیات برای شناختن خود استدلال کرده به مراتب نه گانه خلقت انسان:

اول، خلقت از گل که حضرت آدم را ایجاد کرده و یا تمام افراد انسان از غذاهائی خلق شده که متولد از آب و خاک است.

دوم، منی که او را در رحم مادر که تعبیر نموده از آن به قرارگاه استوار.

سوم، منی را تبدیل کرده به خون بسته شده بنام علقه.

چهارم، به علقه تغییر شکل داده بمانند پاره گوشتی و این تبدیل و تغییرها را خلق نموده زیرا خلق صورت و عوارض و اجزاء زیادتری در آن بوجود آمده است.

پنجم، آن پاره گوشت را تبدیل به چند استخوان نموده است.

ششم، استخوان‌ها را به گوشت پوشانیده است.

هفتم، خلق دیگری که غیر از خلقت‌های قبلی است، آورده یعنی خلق عجیب و فطرت غریبی حکیمانه نموده که جمادی را حیات داده و لالی را نطق داده و کوری را بینا کرده و کری را شنوا نموده و هر جزوی از اجزاء او را به حرکت در آورده یعنی روح به آن دمیده که وصف و صف‌کنندگان و شرح شرح‌کنندگان نمی‌تواند آن را معرفی کند، یعنی استعداد فهمی و عقلی و ترقیات به او داده و تمام برکات و خیرات را در او بودیعه نهاده و حقیقتا خالق با برکتی است که خود در حق خود فرموده: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، زیرا اگر مخلوقی خلق کند خلق صورت است نه ماده. خلق مجاز است نه حقیقت. خلق از شیء است نه از لا من شیء.

هشتم، دوره موت می‌باشد که فرموده: «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ».

نهم، حشر و نشر قیامت است که فرموده: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ»، و در اینجا عالم قبر و حیات آن ذکر نشده، پس کیفیت وجود آن مورد گفتگو است. و دیگر آنکه از این آیات استفاده می‌شود که آنچه مجلسی و علمای دیگر شیعه در مورد رجعت ذکر کرده و بدان معتقدند همه باطل و مجعول است، زیرا از آیات فوق و آیات دیگر محقق می‌شود که روز جزاء فقط قیامت خواهد بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ * وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ * فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ خَيْلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْأَكْلِينَ * وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ *

ترجمه: و بتحقیق آفریدیم بالای سر شما هفت طبقه و راه و ما از این آفرینش غافل نبودیم (۱۷) و از آسمان آبی نازل کردیم باندازه، پس آن را در زمین ساکن نمودیم و محققا ما بر بردن آن توانائیم (۱۸) پس برای شما بآن بوستان‌ها از خرما و انگورها ایجاد کردیم، برای شما در آن میوه‌های بسیار است و از آنها می‌خورید (۱۹) و درختی که از طور سینا خارج می‌شود که روغن و خورش می‌رویاند برای خورندگان (۲۰) و بدرستی و تحقیق که برای شما در چهارپایان عبرتی است، شما را می‌آشامانیم از آنچه در شکم آنهاست و برای شما در آنها بهره‌های بسیار است و از آنها می‌خورید (۲۱) و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید (۲۲).

نکات: و از نشانه‌های قدرت خدا که آسمان‌ها را هفت طبقه قرار داده بالای یکدیگر، و میلیون‌ها کهکشان و میلیاردها ستاره خلق کرده و بارانی که از بالا فرود می‌آید باندازه است و اگر دانه‌دانه و باندازه نبود باعث هلاکت و خرابی می‌شود و آن آب را در شکم زمین نگه داشته که بواسطه چاه و چشمه خارج شود و به برکت آن، باغ‌ها و بوستان‌ها خرم گردد. و مقصود از کلمه: بِالذُّهْنِ وَصَبْغِ همان دانه زیتون است که هم از آنها روغن گرفته می‌شود و هم بآنها خورش تهیه می‌گردد. و مقصود از منافع چهارپایان پشم و کرک و روغن و کره است که از آنها تجارت و استفاده‌ها می‌شود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُورِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ
 أَفَلَا تَتَّقُونَ* فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ
 يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي
 ءَابَائِنَا الْأَوَّلِينَ* إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرِيصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ*

ترجمه: و بتحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم که گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما إله و معبودی غیر او نیست، پس آیا پرهیز نمی‌کنید و نمی‌ترسید (۲۳) پس، از قوم او گروهی از آنانکه کافر شدند گفتند: این مرد نیست مگر بشری مانند شما می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا ارشاد ما را می‌خواست فرشتگانی نازل می‌کرد و ما در میان پدران گذشته خود این سخن را نشنیده ایم (۲۴) نیست او مگر مردی که جنون دارد پس تا مدتی او را تحت نظر بگیرید و به او نظر داشته باشید (۲۵).

نکات: مقصود از الْمَلَأُوا، بزرگان و اشراف قوم است که چشم را پر می‌کنند که آنان مانع ایمان قوم خود بودند. و مقصود از جمله: «فَتَرْتَصُؤْا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ»، این است که مدتی صبر کنید تا بمیرد و یا از جنون به هوش آید و یا از این سخنان دست بردارد، «فَتَرْتَصُؤْا» به احبسوا یعنی؛ او را حبس کنید معنی کرده‌اند، ولی معنی صحیح همانست که گفتیم.

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَدَّبُونِ* فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ
وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
مُغْرَقُونَ*

ترجمه: نوح گفت: پروردگارا مرا یاری ده بمقابل اینکه مرا تکذیب کردند (۲۶) پس به او وحی کردیم که کشتی را با توجه و عنایت‌های ما و وحی ما بساز، پس چون فرمان ما آمد و آن تنور فواره زد پس در کشتی از هر جفتی دو تا در آور و در آور کسانت را مگر کسی از ایشان که سابقا گفتاری علیه او

باشد و با من درباره آنان که ستم کرده‌اند گفتگو مکن زیرا آنان غرق شدگانند (۲۷).

نکات: چون نوح از ایمان قوم خود مأیوس شد عرض کرد خدایا مرا بر ایشان یاری ده، خطاب رسید که به اشاره و راهنمایی ما و در تحت نظر ما و آن طوری که ما به تو وحی می‌کنیم یک عدد کشتی بساز و هر وقت دیدی از تنور منزلت آب فواره زد بیرون، از هر صنف حیوانات یک جفت نر و ماده وارد کشتی کن و همچنین کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند داخل کشتی نما. و این کار برای بقای نسل حیوانات و آدمیان بوده است. و مقصود از «مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» زن و فرزندش کنعان بود.

فَإِذَا أَسْتَوَيْتِ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنْ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَقُلِ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ* إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ*

ترجمه: چون تو و هر کس با تو باشد بر کشتی سوار شدید و جای گرفتید پس، بگو ستایش مخصوص خدائی است که ما را از قوم ستمکاران نجات داد (۲۸) و بگو پروردگارا مرا جایگاه با برکتی نازل گردان و تو بهترین نازل‌کنندگانی (۲۹) محققا در آن نشانه‌های (قدرت و عبرتست) و محققا ما آزمایش‌کننده بوده‌ایم (۳۰).

نکات: جمله: «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا» را مأمور شد بخواند، آیا وقتی که در کشتی نشست یعنی خود کشتی را منزل مبارکی قرار داده و یا مقصود این است که ما را از کشتی به منزل با برکتی فرود آر، ظاهر همان معنی اول باشد و ممکن است هر دو باشد.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخِرِينَ* فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا
 اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^ط أَفَلَا تَتَّقُونَ* وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
 وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ
 مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا
 لَخَسِرُونَ*

ترجمه: سپس بعد از ایشان قرن‌های دیگری آفریدیم (۳۱) پس در میان ایشان
 رسولی از خودشان فرستادیم که خدا را بپرستید برای شما الهی غیر او نیست،
 پس آیا پرهیز نمی‌کنید (۳۲) پس گروهی از قومش آنان که کافر و به ملاقات
 آخرت انکار داشتند و در زندگی دنیا ثروتشان داده بودیم گفتند: نیست این مرد
 مگر بشری مانند شما می‌خورد از آنچه شما از آن می‌خورید و می‌آشامد از آنچه
 می‌آشامید (۳۳) و محققا اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید در این هنگام
 زیانکار خواهید بود (۳۴).

نکات: مقصود از قرن‌های دیگر قوم هود و غیر ایشان بوده است زیرا در
 سوره هود و اعراف و شعراء قصه هود را پس از قوم نوح آورده و به ایشان
 فرموده: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»، و مقصود از رسولا همان
 هود می‌باشد. و یا اقوام هود و صالح و باشد و رسول هم رسول نوعی باشد. و
 حق تعالی صفات آن قوم را شمرده: اول: اینکه کافر به خدا بودند در جمله:
 كَفَرُوا. دوم: منکر قیامت بودند بجملة: «وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ». سوم: اینکه دارای
 نعمت و ثروت بودند بجملة: وَأَتْرَفْنَاهُمْ.... چهارم: شبهه‌هایی اظهار می‌کردند در
 جملات مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ... تا آخر.

أَيَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ * هَيَّاتَ هَيَّاتَ
لِمَا تُوْعَدُونَ * إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ *
إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ * قَالَ رَبِّ
أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ * قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبُكُمْ نَدِيمِينَ * فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ
بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ *

ترجمه: آیا شما را وعده می دهد که شما هر گاه بمیرید و خاک و استخوان ها شوید محققا از گور بیرون شدنی هستید (۳۵) بعید است بعید آنچه وعده داده می شوید (۳۶) نیست زندگی مگر زندگی دنیا می میریم و زنده می گردیم و ما مبعوث شدنی نیستیم (۳۷) نیست او مگر مردی که دروغ بر خدا بسته و ما ایمان به او نخواهیم آورد (۳۸) گفت: پروردگارا مرا یاری کن بدانچه مرا تکذیب کردند (۳۹) خدا گفت: به این زودی البته پشیمان می گردند (۴۰) پس بحقیقت نعره مهلکی ایشان را فرا گرفت پس ایشان را خاشاک گردانیدیم که دور باد است برای قوم ستمگران (۴۱).

نکات: حق تعالی قصه گذشتگان را برای عبرت آیندگان بسیار گوشزد نموده و گویا آیندگان تمام مقلد گذشتگانند، تمام آن سخنانی که قوم انبیاء به انبیاء می گفتند: در زمان ما همان سخنان را مکرر می کنند چه دین دارانشان و چه بی دینانشان، متهمی این است که دین داران کینه توزتر و بیشتر مزاحم حق گویان می باشند زیرا یک عده از روضه خوان ها و گویندگان و روحانی نمایان در زمان ما هستند که دینداران را تحریک می کنند علیه حق گویان، و حق گویان نیز چون قلیل می باشند کاری در دعوت خود که مشهود باشد نکردند، از خدا می خواهیم که حق گویان را نصرت دهد و شر روحانی نمایان را به خودشان برگرداند.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخِرِينَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَعْرِضُونَ * ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولًا تَتْرَا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولًا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ *

ترجمه: سپس جماعت‌های دیگری را پس از ایشان ایجاد کردیم (۴۲) هیچ امتی از مدت خود پیشی نگیرد و باز پس نشود (۴۳) سپس رسولانمان را پی در پی فرستادیم، هر زمان که رسولی برای امتی آمد او را تکذیب نمودند پس بعضی را بدنبال بعضی آوردیم (و هلاکشان کردیم) و ایشان را خبرهای عجیب قرار دادیم، پس دوری از رحمت باد برای مردمی که ایمان نمی‌آورند (۴۴).

نکات: جمله: مَا تَسْبِقُ... دلالت دارد که موت و حیات هر امت و جماعتی در علم خدا معین و مدت معینی دارد نه مقدم می‌شود و نه مؤخر، و کلمه تَتْرَا دلالت دارد که در هر زمان رسولی بوده و حجت بر اهل آن زمان تمام شده است. و مقصود از جمله: فَاتَّبَعْنَا... پی در پی هلاک شدن امت‌ها است و أَحَادِيثَ جمع اُحدوثه است؛ و هو الخبر الغریب.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عٰلِينَ * فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ * فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ * وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ءَايَةً ۖ وَأَوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رِبْوَةٍ ذٰتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ *

ترجمه: سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیل روشن فرستادیم (۴۵) به سوی فرعون و گروه بزرگان او، پس گردنکشی کردند و قومی بلندپرواز بودند (۴۶) که گفتند: آیا به دو بشری که مانند مایند ایمان آوریم و حال آنکه قوم ایشان بنده ما بودند (۴۷) پس آن دو را تکذیب کردند و از هلاک شدگان گردیدند (۴۸) و بتحقیق به موسی کتاب دادیم تا شاید ایشان هدایت یابند (۴۹) و پسر مریم و مادرش را آیتی قرار دادیم و آنان را جای دادیم به محلی که شرائط ماندن و آب جاری داشت (۵۰).

نکات: یکی از صفات بد که مانع هدایت اقوام بوده صفات خودخواهی و بلندپروازی و تکبر بوده که حق تعالی آن را برای فرعونیان ذکر کرده است. متأسفانه همین صفات مانع هدایت افراد زمان ما نیز می باشد. و مقصود از جمله: رَبَّوۡةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعۡیِنٍ، جای بلندی است که انسان بتواند قرار گیرد و شرائط زندگی موجود باشد، از جمله اشجار و انهار و ماکولات داشته باشد. و گویند مقصود از این جمله بیت المقدس و یا شامات است که واجد این شرائط بوده است.

يَتَأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا ۗ اِنِّيۡ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ * وَاِنَّ هٰذِهِۦٓ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُوْا * فَتَقَطُّوْا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۗ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ * فَذَرَهُمْ فِيۡ غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِيْنَ * اَلْحَسْبُ وَاِنَّمَا نُمِدُّهُمۡ بِهٖۡ مِنْ مَّالٍ وَّبَنِيۡنٍ * نُّسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ۗ بَلْ لَا يَشْعُرُوْنَ *

ترجمه: آهای پیغمبران از آنچه پاکیزه است بخورید و کار شایسته کنید زیرا من به آنچه انجام می دهید دانایم (۵۱) و بدرستی که این است جماعت شما در حالی که یک جماعت است و منم پروردگار شما پس، از من بترسید (۵۲) پس کار دین خود را بین خود قطعه قطعه و پاره کردند هر گروهی به آنچه نزد

خودشانست (از عقائد و بدعت‌ها) شادند (۵۳) پس ایشان را رها کن در گرداب غفلتشان تا هنگامی (۵۴) آیا گمان می‌کنند که آنچه بدان مددشان می‌کنیم از مال و پسران (۵۵) برای ایشان در خیرات شتاب می‌کنیم بلکه درک نمی‌کنند (۵۶).

نکات: پس از آنکه سرگذشت پیامبران و امت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: ما به انبیاء چنین خطاب کردیم که امت‌های شما همه یک امتند، یعنی هدفشان یکی است و آن توحید و تعظیمی خالق است و دوری از تفرقه چون امت در لغت به جماعتی گویند که در گرد هدف واحد می‌گردند یعنی من خدای واحد و از پیامبران و امت ایشان می‌خواهم که هدفشان یکی باشد و ایجاد تفرقه نکنند. و مقصود از جمله: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»، جمعیت‌هایی است که هر کدام نزد خود افتراهایی به دین بسته و بدعت‌ها را سنت فرض کرده و به آنها خوشند. و چون ایشان در گرداب خرافات وارد شده و بیرون نخواند آمد، خدا فرموده: «فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ»، که ترجمه آن ذکر شد و ایشان خیال می‌کنند مال و اولادشان موجب خیر است بلکه موجب کثرت وزر و وبال است.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِعَاقِبَتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ *
وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ لَهُمْ
إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ هَاهُنَا سَابِقُونَ *

ترجمه: راستی همانان که از ترس پروردگارشان در هراسند (۵۷) و همانان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند (۵۸) و همانان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند (۵۹) و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند و دل‌هایشان ترسانست که ایشان به سوی پروردگارشان رجوع می‌کنند (۶۰) ایشانند که شتاب می‌کنند در کارهای خیر و ایشان به آن کارها سبقت می‌گیرند (۶۱).

نکات: از کوزه برون همان تراود که در اوست. اگر کسی از خدا ترسید و به آیات تکوینی و تشریحی ایمان داشت شرک به خدا نمی‌آورد و به کارهای خیر سبقت می‌گیرد، چنانکه در آیات فوق ذکر شده است. ولی باید دانست ایمان به آیات تکوینی بمعنی اینکه وجود آنها را قبول کند چندان ارزشی ندارد زیرا همه کس می‌داند موجوداتی هست، بلکه آنها را دلائل بر وجود صانع و علم و حکمت او بداند این ایمان است که ممدوح قرآن می‌باشد و چنین اشخاص هیچ مخلوقی را دارای صفات خالق نمی‌دانند.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۗ وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْمَنُونَ * بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هُنَا وَهُمْ أَعْمَلُ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمَلُونَ * حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ * لَا تَجْعَرُوا أَلْيَوْمَ ۗ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ *

ترجمه: و کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر بمقدار وسعش و نزد ما کتابی است که بحق سخن می‌گوید و ایشان مورد ستم نمی‌شوند (۶۲) بلکه دلهاشان از این در غفلت است و برای ایشان کارهایی است غیر از اینکه ایشان به آنها عمل کرده‌اند (۶۳) تا وقتی که ثروتمندان و متنعمین ایشان را به عذاب بگیریم ناگهان ایشان زاری نمایند (۶۴) (گفته شود) امروز زاری نکنید زیرا شما از طرف ما یاری نشوید (۶۵).

نکات: وسع را مترجمین به معنی طاقت گرفته‌اند و آیه را چنین معنی کرده‌اند: کسی را تکلیف نمی‌کنیم مگر به مقدار طاقتش، یعنی اگر پیرمردی طاقت دارد باید هزار رکعت نماز بخواند و پنجاه ساعت غذا نخورد و روزه بگیرد، آیا این صحیح است؟ و خدا به قدر طاقت و توانائی تکلیف کرده و یا خیر کمتر از طاقت به قدر وسعت و راحت؟ و مقصود از کِتَابٌ، کتاب عدل الهی است که

به حق حکم می‌کند؛ **يَنْطِقُ بِالْحَقِّ**. و ممکن است پرونده عمل و یا چیز دیگر باشد.

قَدْ كَانَتْ ءَايَتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰٓ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ * مُسْتَكْبِرِينَ
 بِهِ سَمِرًا تَهْجُرُونَ * أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ ءَابَاءَهُمْ
 الْأَوَّلِينَ * أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ * أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ
 بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ *

ترجمه: بتحقیق آیات من بر شما تلاوت می‌شد پس شما به قهقرا بر می‌گشتید (۶۶) به آن تکبر می‌کردید در حالی که آن را افسانه خوانده هذیان می‌گفتید (۶۷) آیا گفتار ما را تدبر نکردند و یا برای ایشان آمده آنچه برای پدران پیش از ایشان نیامده (۶۸) یا نشناختند رسولشان را که او را منکر شدند (۶۹) یا می‌گویند او مجنونست بلکه حق را بر ایشان آورده و بیشترشان از حق کراهت دارند (۷۰).

نکات: جمله: **قَدْ كَانَتْ ءَايَتِي**.... جمله‌ایست که روز قیامت به ایشان گفته می‌شود، پس فعل **قِيلَ لَهُمْ** مقدر است و خدا برای سه عذر ایشان جملات بعد را آورده بنحو استفهام یعنی شما که ایمان نمی‌آوردید عذرتان چیست؟ آیا تدبر در قرآن نکرده‌اید تا حقانیت آن را بفهمید و یا خبری برای معافی شما از عذاب آمده که برای پدرانتان چنین خبری نبوده. و یا محمد را نمی‌شناختید که مرد امین صادقی است و یا در او جنون دیده‌اید و او را مجنون فرض کرده‌اید و باقی عذرهایشان را در آیات بعد بیان کرده و سد نموده است.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۗ بَلْ
 أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ * أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا

فَخَرَّاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ * وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *

ترجمه: و اگر حق تابع آراء ایشان باشد محققا آسمانها و زمین و هر کس در آنها است تباه می شود بلکه ذکر خودشان را برایشان آورده ایم پس ایشان از ذکر خود اعراض دارند (۷۱) و یا مزد کمی از ایشان می طلبی پس مزد زیاد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است (۷۲) و براستی که تو ایشان را به راه راست می خوانی (۷۳).

نکات: جمله: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ...» دلالت دارد که آراء ایشان موجب فساد زمین و آسمان است. زیرا: **اولا:** آراء ایشان متناقض است یکی می گوید جهان باشد و دیگری می گوید نباشد. و **ثانیا:** آراء ایشان شرک می باشد و إله متعدد موجب فساد خلقت است بدلیل تمنع، یکی اراده کند و دیگری نکند. یکی قادر بر دفع دیگری باشد یا نباشد هر کدام باشد با شرک نمی سازد. و **ثالثا:** آراء ایشان تکذیب خدا و رسول و نفی اسلام است «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا». و خرج کمتر از خراج است لفظا و معنا.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ * وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَنْصُرُهُمْ * حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ *

ترجمه: و محققا آنان که به آخرت ایمان نمی آورند از راه منحرفند (۷۴) و اگر ایشان را رحمت کنیم و آنچه ضرر به ایشان رسیده بر طرف کنیم لجاج خواهند کرد و به لجاجت در سرکشی خود حیران می مانند (۷۵) و بتحقیق ایشان را به

عذاب گرفتیم و گرفتار کردیم باز برای پروردگارشان تغییر حال نداده و خاضع نشدند و زاری ننمودند (۷۶) تا وقتی که بر ایشان دری که دارای عذاب سخت بود گشودیم ناگهان ایشان در همان عذاب ناامید شدند (۷۷).

تکات: این آیات در موقعی نازل شده که خدا مکرر مردم مکه را شکنجه داد و ایشان بیدار نشدند: **اول:** چون ثمامه بن اثال حنفی مسلمان شد در یمامه راه تجارت مکه را بست و خوار و بار به ایشان کم شد و به قحطی افتادند و آمدند نزد رسول خدا ﷺ التماس رفع مانع کردند، رسول خدا ﷺ اجابت کرد. **دوم:** چندین سال گرانی و قحطی بوجود آمد، آمدند از رسول خدا ﷺ درخواست دعا کردند آن حضرت دعا کرد و رفع نگرانی شد و باز بیدار نشدند. **سوم:** ایشان را مبتلا به جنگ‌ها کرد و همه جا شکست خوردند و باز دست بر نداشتند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ * وَهُوَ
الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَهُوَ الَّذِي يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَلَهُ
أَخْتَلَفُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ *

ترجمه: و او خدائی است که برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها ایجاد کرد کم و اندک شکر می‌گزارید (۷۸) و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می‌گردید (۷۹) و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و به اختیار اوست اختلاف شب و روز آیا فکر نمی‌کنید (۸۰) بلکه گفتند: مانند آنچه پیشینیان گفتند (۸۱).

تکات: جمله: **بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ**، دلالت دارد که همیشه چنین بوده که مردم هر زمانی مقلد گذشتگان خود بوده و به فکر و عقل و استدلال رو نیاورده‌اند. همین زمان، ما که خواستیم حقی را بیان و باطلی را برطرف کنیم، در

مقابل دلائل ما آنچه دیده نشد حرف حسابی بود، از عالم و واعظ، از با سواد و بی سواد همه به تهمت و افتراء و بغض و عناد و تهدید به قتل پرداختند.

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ
وَأَبَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ
وَمَن فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ * قُلْ
مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا
تَتَّقُونَ * قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ * بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ
وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ *

ترجمه: گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانها شدیم آیا محققا زنده خواهیم شد (۸۲) بتحقیق ما و پدران ما قبلا به این وعده داده شدیم نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان (۸۳) بگو زمین و آنکه در آن می‌باشد از کیست اگر شما می‌دانید (۸۴) بزودی خواهند گفت: ملک خداست بگو پس چرا پند نمی‌گیرید (۸۵) بگو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست (۸۶) بزودی گویند: مخصوص خداست، بگو پس چرا نمی‌پرهیزید (۸۷) بگو کیست که بدست او اختیار هر چیزی است و او پناه می‌دهد و از عذاب پناه داده نشود در مقابل او اگر شما می‌دانید (۸۸) بزودی گویند: این صفات مخصوص خداست. بگو پس به کجا فریب داده می‌شوید (۸۹) بلکه حق را برای ایشان آوردیم و محققا ایشان دروغ گویند (۹۰).

نکات: کفار و مشرکین اولاً منکر حشر و نشر قیامت بودند سپس حاجت از غیر خدا می‌خواستند و در عین حال خدا را قبول داشتند. در این آیات می‌فرماید

اینان اقرار می‌کنند که همه کارها بدست خدا و هر چیز مخلوق اوست و باز هم گول خورده و فریب داده شده‌اند و غیر خدا را مؤثر می‌دانند. و در ضمن به ایشان فهمانیده که شما چون خدا را قادر بر هر چیز می‌دانید چگونه قدرت او را بر حشر و نشر منکرید پس شما در واقع دروغگویانید.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ
وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * عَلِيمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ *

ترجمه: خدا هیچ فرزندی نگرفته و با او اله دیگری نبوده که اگر اله دیگری باشد محققا هر اله به آنچه خلق کرده پردازد و بعضی از این معبودان بر بعضی غلبه جستی، خدا منزّه و والاست از آنچه وصف می‌کنند (۹۱) دانای غیب و آشکار است، پس برتر است از آنچه شریک او می‌کنند (۹۲).

نکات: قائل شدن فرزند برای خدا در ردیف شرک آوردن به اوست چون فرزند داشتند مستلزم ترکیب و قائل شدنست و نیز مستلزم احتیاج و فنا و زوال و نقص است و خدا هر دو را در یک ردیف آورده و دلیل بر بطلان شرک این است که هر خالقی باید مخلوقی داشته باشد و اظهار قدرتی نماید و بر دفع دیگری قادر باشد، پس اگر قادر نباشد که عاجز است و اگر قادر باشد دیگری عاجز است و اگر هر دو قادر باشند لازم می‌شود هر دو عاجز باشند

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ * رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ *
وإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ * ادْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ خُنْ
أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ * وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ * وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ أَنْ تَحْضُرُونَ *

ترجمه: بگو پروردگارا اگر بنمایانی مرا آنچه وعده داده می‌شوند (۹۳) پروردگارا پس مرا در زمره مردمان ستمگر قرار مده (۹۴) و محققا ما بر نمایاندن به تو آنچه ایشان را وعده می‌دهیم توانائیم (۹۵) بدی را دفع کن به آنچه نیکوتر است، ما داناتریم به آنچه وصف می‌کنند (۹۶) و بگو پروردگارا به تو پناه می‌برم از وسوسه‌های شیاطین (۹۷) و پناه می‌برم به تو پروردگارا از اینکه بنزدم حاضر شوند (۹۸).

نکات: جمله: «أَدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ باید بدی‌ها و اذیت و جهل مردم را به صفات نیکو و بطور بهتری از خود دفع کند یعنی جهل ایشان را به حلم و اذیت ایشان را به عفو، و بدگوئی ایشان را به سکوت. «وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ تَحْضُرُونِ»، دلالت دارد که شیاطین در هر حال به اغوا و گول زدن و وسوسه کردن انسان مشغولند و انسان باید در هر حال به خدا پناه برد. اما حضور شیاطین در سه موقع زیاد اهمیت دارد: یکی وقت نماز، و دیگر وقت قرائت قرآن، و دیگر وقت حضور مرگ و قبض روح.

و در این سه موقع مخصوصا امر وارد شده به استعاذه. و رسول خدا ﷺ از دفع شیاطین عاجز است و باید به خدا پناه برد، طبق امر خدا در آیات فوق.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ *

ترجمه: تا وقتی که یکی از ایشان را مرگ بیاید، گوید پروردگارا مرا برگردانید (۹۹) شاید من عمل شایسته کنم در آنچه واگذاردم، نه چنین است این کلمه کلمه‌ایست که او گوینده آنست و از جلو ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند (۱۰۰).

نکات: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ» متعلق است به فعل **يَصْفُونَ**، یعنی همواره به بدگوئی اشتغال دارند تا هنگام رسیدن مرگ. و مقصود از **فِيمَا تَرَكْتُ**، ماء موصوله عام است آنچه را ترک کردم از مال و عبادات. و جمله: «هُوَ قَائِلُهَا»، جمله اسمیه آمده برای دوام یعنی مدام می‌گوید و از آن ساکت نمی‌شود برای مستولی شدن حسرت بر او و برزخ حائلی است بین دو حیات دنیا و آخرت.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وَجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ * أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ *

ترجمه: پس چون در صور دمیده شود در آن روز نسب‌ها در میان ایشان نباشد و از یکدیگر نپرسند (۱۰۱) پس هر کس میزان‌های او سنگین شد پس همانان رستگارند (۱۰۲) و آنان که سبک شود میزان‌هایشان پس همانند که درباره خودشان زیان کرده و در دوزخ جاودانند (۱۰۳) آتش صورت‌هایشان را می‌خورد و ایشان در دوزخ زشت‌رو و ترش‌روینند (۱۰۴) (به ایشان گفته شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد پس شما به آنها تکذیب می‌کردید (۱۰۵).

نکات: مقصود از: «فَلَا أَنْسَابَ...» سلب نسبت حقیقتاً نیست بلکه سلب منافع نسبت است زیرا در قیامت هیچ کس به فکر دیگری نیست «يَوْمَ يُعْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ!» و از وحشت و اضطراب و ترس به یکدیگر نپردازند و از حال یکدیگر نپرسند. و مقصود از **وَلَا يَتَسَاءَلُونَ** همین است. و کلمه **مَوَازِينُهُ** جمع مضاف است و معلوم می‌شود هر کس چندین میزان دارد، و ممکن است یک میزان برای سنجش عقائدش باشد، میزان دیگر برای اخلاق او، میزان دیگر برای

اعمالش. و از «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ»، عدم امتیاز بین سید و غیر سید نیز استفاده می‌شود، که در قیامت فقط اعمال حسنه بکار آید.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا
فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ أَحْسَعُوا فِيهَا وَلَا تَكْلُمُونَ * إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ
مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ *
فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ * إِنِّي
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ *

ترجمه: گویند: پروردگارا بدبختی بر ما غالب شد و ما گروهی گمراه بودیم (۱۰۶) پروردگارا ما را از دوزخ بیرون آر پس اگر عود کردیم محققاً ستمگریم (۱۰۷) گوید دور شوید در آن و با من سخن مگوئید (۱۰۸) زیرا گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و توئی بهترین رحم‌کنندگان (۱۰۹) پس شما ایشان را باستهزاء گرفتید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و عادت شما این بود که به آنان خنده می‌کردید (۱۱۰) بدرستی که من امروز ایشان را جزاء دادم بسبب آنچه صبر کردند برآستی که ایشانند بهره‌برندگان (۱۱۱).

نکات: نسبت نسیان در جمله: أَنْسَوَكُم به مؤمنین باعتبار این است که تمسخر ایشان به مؤمنین باعث نسیان و غفلت آنان از یاد خدا شده، پس باید مسلمان مواظب باشد به اهل توحید تمسخر نکند که یکی از گناهان بزرگ است، و چنانکه در این آیه ذکر شده موجب قطع رحمت گردد، بطوری که خدا به او گوید: أَحْسَعُوا و این کمله خطاب به سگ باشد و به فارسی چخ می‌باشد و این کلمه برای کمال تحقیر باشد.

قَالَ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ * قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ
 الْعَادِينَ * قَالَ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ^ط لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا
 خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ *

ترجمه: گوید: چه مقدار در زمین مکث کردید بشماره سالها (۱۱۲) گویند:
 درنگ کردیم یک روز و یا بعضی از روز، از عدد شماران پیرس (۱۱۳) گوید:
 درنگ نکردید مگر اندکی اگر شما دانا بودید (۱۱۴) پس آیا گمان کردید که ما
 شما را بیهوده خلق کردیم و شما به سوی ما برگشت داده نمی‌شوید (۱۱۵).
نکات: اگر سؤال و جواب راجع به مکث در برزخ باشد از گفت و شنود در
 این آیات استفاده می‌شود که عالم برزخ دارای حیات ناقصی است که جواب
 دهند یک روز یا مقداری از روز و متوجه نشده‌اند مدتی را که بین ایشان و
 قیامت بوده چه مقدار بوده است.

فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ * وَمَنْ يَدْعُ مَعَ
 اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
 الْكَافِرُونَ * وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ *

ترجمه: پس برتر است خدای کامل الذاتی که فرمانروای حقیقی ثابت است،
 نیست معبودی مگر خدای که اوست پروردگار عرش عظیم (۱۱۶) و آنکه
 بخواند با خدا إله دیگری که برای او به آن برهانی نباشد پس همانا حساب او
 نزد پروردگارش باشد زیرا که کافران رستگار نمی‌شوند (۱۱۷) و بگو: پروردگارا
 بیامرز و رحم کن و تویی بهترین رحم‌کنندگان (۱۱۸).

نکات: تعالی فعل ماضی از باب تفاعل است و معنی آن این است که؛ خدا برتر
 است از درک عقول و برتر است از کار بیهوده و برتر است از صفات مخلوق. و

معنی الْحَقّ این است که او سزاوار پادشاهی و مالک حقیقی است و حق به معنی ثابت الوجود نیز آمده است. و لَا بُرْهَانَ صفت بعد از صفت است برای إله و برای تأکید آمده نه برای احتراز، یعنی هر کس غیر خدا را بخواند برهانی ندارد. پس انسان باید به این آیه توجه نماید.

سورة النور
مدنیة و هی اربع و ستون آیه

سورة نور مدنی و دارای ۶۶ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ
وَالزَّانِي فَاجِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْكُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ
الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. سوره‌ای نازل نمودیم آن را و آن را جداگانه
آوردیم و در آن آیات روشنی نازل نمودیم تا شاید شما متذکر شوید (۱) زن
زناکار و مرد زناکار را بر پوست هر یک از ایشان صد تازیانه بنزد و شما را
نسبت به ایشان مهربانی در دین خدا نگیرد اگر ایمان به خدا و روز دیگر
آورده‌اید و باید در شکنجه ایشان گروهی از مؤمنین حاضر و گواه باشند (۲).

نکات: مقصود از جمله: فَرَضْنَاهَا، اگر فرض به معنی وجوب باشد این است
که احکام آن را واجب نمودیم و اگر فرض بمعنی قطعه قطعه کردن و جدا
نمودن باشد معنی چنین می‌شود که این سوره‌ای است که ما آن را از سور دیگر
جدا نمودیم، پس استفاده می‌شود که حق تعالی سور قرآن را خود جدا جدا نازل
نموده و دستور تنظیم آن را داده است. و جلد زدن تازیانه بر پوست بدن است.
و مقصود از جمله وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ، این است که در اجرای دین

خدا و انجام اوامر الهی نباید نسبت به گنه‌کار رقت قلب و دلسوزی کنید که یا حد را جاری نکنید و یا کم کنید و یا آهسته بزیند بلکه تمام حد را بزیند آن هم بطور متوسط نه آهسته، و نه خیلی شدید که دیه وارد کند.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ * وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ *

ترجمه: مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر زن زناکار و یا زن مشرکه را و زن زناکار نکاح نمی‌کند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک و این بر مؤمنین حرام شده است (۳) و آنانکه زنان عقیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزیند و گواهی ایشان را هیچ وقت نپذیرید و آنان خود فاسقند (۴) مگر آنان که پس از آن توبه و اصلاح کنند که محققا خدا آمرزنده رحیم است (۵).

تکات: مقصود از جمله: وَحَرِّمَ... حرمت شرعی است که در لغت بمعنی؛ ناروا می‌باشد و لذا مرد مؤمن ظاهرا نمی‌تواند زن زناکار را به نکاح خود در آورد. و مقصود از جمله یَرْمُونَ... این است که نسبت زنا به زن عقیفه بدهند صریحا، مانند اینکه بگویند: ای زانی و یا تو زنا داده‌ای، اما اگر به زن غیر عقیفه نسبت بدهد در حق او حدی جاری نمی‌شود. و مخاطب به خطاب فَأَجْلِدُوهُمْ زمامدار و دولت اسلامی است که نماینده مسلمین می‌باشد در صورتی که زمامدار و دولت اسلامی موجود باشد! و گرنه تمام مسلمین مخاطبند که طبق قرآن و آیات

آن ترتیبی اتخاذ نمایند که احکام اسلامی عمل شود. و هُمُ الْفَاسِقُونَ دلالت دارد بر اینکه نسبت دهنده گناه بزرگی مرتکب شده و از گناه کبائر است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَمِيسَةَ أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ
 إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ
 إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَمِيسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ *

ترجمه: و آنان که زنان خود را نسبت زنا می‌دهند و برای ایشان گواهی نیست مگر خودشان، پس گواهی یکی از ایشان چهار مرتبه گواهی و شاهد گرفتن خداست که او از راستگویان است (۶) و پنجم گفتن لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد (۷) و از زن عذاب را (یعنی حدی را که سابق ذکر شد و آن جلد بود نه رجم، پس برای زن محصنه جلد است نه رجم و رجم در قرآن ذکر نشده) دفع می‌کند شاهد گرفتن او خدا را چهار مرتبه که مرد از دروغگویان است (۸) و پنجم اینکه بگوید غضب خدا بر او اگر مرد از راستگویان باشد (۹).

نکات: مقصود از جمله: «يَرْمُونَ..... وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ....» این است که اگر مردی دید زنش زنا می‌دهد و رفت نزد حاکم شرع شکایت کرد و شاهی نداشت، می‌تواند آنچه در آیه است عمل کند و این را لعان می‌گویند، یعنی لعن کردن دو نفر یکدیگر و شاهد گرفتن خدا را و از آیه صورت لعان و اجرای آن استفاده می‌شود که مرد چهار مرتبه بگوید: «أشهد بالله أني لمن الصادقين في ما رمي بها به»، سپس در مرتبه پنجم بگوید: «إن لعنة الله علي إن كنت من الكاذبين». سپس زن برای دفع اجرای حد اگر شوهر را کاذب می‌داند چهار مرتبه بگوید:

«أشهد بالله إنه لمن الكاذبين» و در مرتبه پنجم بگوید: «إن غضب الله علي إن كان من الصادقين». و باید این جملات را که یک نوع نفرین است به لفظ عربی صحیح بگویند. و مرجع ضمائر را با اشاره و یا بردن نام تعیین کنند. چون لعان تمام شد زن و مرد باید از هم جدا شوند و آن زن به آن مرد حرام است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا
بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ
مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ* لَوْلَا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ*
لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ
هُمُ الْكَذِبُونَ* وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ
فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْنَةِ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا
لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ* وَلَوْلَا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ*

ترجمه: و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود و اگر نبود که خدا توبه‌پذیر حکیم است (البته هلاک می‌شدید و به زحمت می‌افتادید) (۱۰) محققا آنان که آن بهتان را آوردند گروهی از شما ایند گمان نکنید شری برای شماست بلکه آن خیر است برای شما برای هر مردی از ایشان گناهی است که مرتکب شده و آنکه از ایشان متصدی قسمت بزرگ آن شد برای او عذاب بزرگی است (۱۱) چرا هنگامی که آن را شنیدید مؤمنین و مؤمنات به خودشان گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است (۱۲) چرا بر آن چهار گواه نیاوردند پس چون آن گواهان را نیاوردند آنان نزد خدا خود دروغ‌گویانند (۱۳)

و اگر فضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما نبود البته در آنچه گفتید شما را عذاب عظیمی رسیده بود (۱۴) وقتی که آن را زبانزد می‌کردید و به دهانتان می‌گفتید آنچه به آن علم نداشتید و آن را سهل می‌پنداشتید و حال آنکه آن نزد خدا بزرگ است (۱۵) و چرا وقتی که آن را شنیدید نگفتید ما را نرسیده و برای ما جایز نیست که به این تکلم کنیم خدایا تو منزهی این بهتانی بزرگ است (۱۶).

نکات: این آیات و چند آیه بعد راجع به گناه بهتان، و پاکی دامن عایشه زوجه رسول خدا ﷺ می‌باشد. و قصه مورد نزول چنین است: جمعی از اصحاب رسول روایت کرده‌اند که چون رسول خدا ﷺ به سفری می‌رفت یکی از زنان خود را بقرعه همراه می‌برد. در یکی از غزوات قبل از غزوه بنی المصطلق قرعه افکند و قرعه بنام عایشه آمد و این زمانی بود که آیه حجاب نازل شده بود، پس در موقع مراجعت به مدینه نزدیک مدینه که رسیدند، عایشه گفت: من از لشکر به کناری رفتم برای قضای حاجتی، چون برگشتم دیدم گردن بندم از گردن افتاده، برگشتم آن را پیدا کنم، از قافله عقب افتادم و مأمورین هودج من خیال کردند من در هودج می‌باشم در حالی که دختری بودم و وزن سنگین نداشتم و لذا به خیال خود شترم را حرکت دادند، من چون برگشتم احدی را ندیدم همان جا نشستم و گفتم به طلب من بر می‌گردند، پس خوابم گرفت و صفوان بن المعطل می‌ماند و از دنبال لشکر می‌آمد و تفحص می‌کرد اگر چیزی از آنان مانده باشد همراه بر دارد، پس چون مرا دید شناخت و گفت: چرا مانده‌ای؟ قضیه را گفتم، پس پیاده شد و دور گشت تا من سوار شدم، پس خود پیاده مهار شتر را کشید تا مرا به لشکرگاه برساند و مردم چون مرا در هودج ندیدند، هر کس چیزی گفت: تا من وارد شدم، عبدالله بن ابی و سایر منافقین گفتند: بنگرید که زوجه پیغمبر با مرد بیگانه از بیابان می‌آید، آیا میان ایشان چه

شده! و من از سخنان ایشان بی خبر بودم و حسان بن ثابت و حمنة بنت جحش و مسطح نیز در این سخنان شریک ایشان شدند، و در حق من چیزها نشر دادند، من از رسول خدا ﷺ کم لطفی می دیدم و سبب آن را نمی دانستم، چون به مدینه رسیدم بیمار شدم تا یک ماه طول کشید و رسول خدا ﷺ هر وقت به خانه می آمد می گفت: بیمار خوبست. و نزد من یک ساعت نمی نشست، پس چون از بیماری بهتر شدم، شبی با زنان به قضاء حاجت در خرابه ای که نزدیک منزل ما بود رفتم، ام مسطح که با ما بود به زمین افتاد و گفت: هلاک باد مسطح! من گفتم: چرا به مرد مسلمانی بد می گوئی، او در جنگ بدر حاضر بود، و این مسطح از خویشان ابوبکر بود و از جمله اصحاب بهتان بود، مادرش گفت: نمی دانی که وی در حق تو چه گفته؟ گفتم: نه، گفت: چنین و چنان گفته، من دلتنگ شدم و دانستم سبب بی لطفی رسول خدا را، پس از آن حضرت اجازه خواستم و به خانه پدرم آمدم، و مادرم را گفتم: مردمان در حق من چه می گویند؟ گفت: سخنان خبیث می رانند، و رسول خدا ﷺ دلتنگ شده و به ما چیزی نگفته، من به گریه افتادم و شب و روز می گریستم، و بشب خواب نمی کردم، و لذا بیماری من عود کرد، پس رسول خدا ﷺ اسامه بن زید و علی بن ابی طالب را طلبید و در باب من با ایشان مشورت کرد، اسامه گفت: سخن مغرضین را نباید شنید. و علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله از این دلتنگ مباش و بر هر چه صوابست حکم نما و اگر می خواهی بریرة که کنیز وی است بطلب و حقیقت حال را از وی تحقیق کن، آن حضرت بریرة را خواست و فرمود: تو در حق عایشه چه می گویی، و او را چگونه می دانی؟ او گفت: یا رسول الله به خدائی که تو را به خلق فرستاده بحق که من از او هیچ خطا و نقصی ندیده و چیزی که موجب شک باشد از او نیافتم جز اینکه نارس و کم سال است و لذا

روزی خمیر کرده بود و از آن غافل شده بود تا گوسفندان آمدند و پاره‌ای از آن خوردند و به غیر از این تا بحال چیزی از او ندیده‌ام. سپس عایشه گفت: من خود را از این میرا می‌دانستم، و گمان من آن نبود که خدا درباره من چیزی نازل کند و لیکن امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند که دلالت بر پاکدامنی من کند، پس رسول خدا ﷺ از امهات مؤمنین و اکابر صحابه این معنی را تفتیش کرد و همه به طهارت من گواهی دادند، پس رسول خدا ﷺ بر منبر ایستاد و خطبه‌ای خواند و فرمود که چاره‌ای می‌کنید مرا از مردی که می‌رسد به من اذیت او در خانواده‌ام، و مقصودش عبدالله بن ابی بود، پس به خدا قسم من بر اهل‌م جز خیر ندانستم. سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله من چاره می‌کنم برایت، اگر آن مرد از اوس باشد گردنش را می‌زنم، و اگر از برادران خزرج ما باشد پس آنچه فرمان دهی بجا می‌آورم. پس سعد بن عباده که بزرگ خزرج بود برخاست، با اینکه مرد صالحی بود عصبیت او را گرفت و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گوئی، به خدا قسم قادر بر قتل او نیستی، پس اسید بن حضیر به حمایت سعد بن معاذ برخاست و گفت: دروغ گفتی، البته او را خواهیم کشت و تو منافقی و از طرف منافقین جدال می‌کنی، پس غبار تحریک بین اوس و خزرج بپا شد، و قصد قتال یکدیگر نمودند، در حالی که رسول خدا ﷺ در منبر بود، پس حضرت سعی کرد تا ایشان ساکت شدند، عایشه گفت: و من گریه می‌کردم که اشکم خشک نمی‌شد و والدینم خیال می‌کردند که گریه مرا از بین می‌برد. پس موقعی که والدینم نزد رسول خدا ﷺ وارد شد، و من در حال گریه بودم، پس سلام کرد و نشست. در حالی که نزد من نشسته بود، از ابتدای این قیل و قال یک ماه طول کشیده بود که به او چیزی وحی نشده بود درباره من. سپس فرمود: ای عایشه چنین سخنانی راجع به تو به من رسیده، اگر تو بری باشی بزودی خدا ترا بری خواهد نمود، و اگر آلوده

به گناه شده‌ای توبه کن زیرا اگر بنده توبه کند خدا می‌پذیرد، چون سخن رسول خدا ﷺ تمام شد، به پدرم گفتم: جواب بده، گفت: چه بگویم، به خدا قسم ندانم چه بگویم، به مادرم گفتم: تو جواب بده. او نیز گفت: و الله ما أدری ما أقول، پس من در حالی که دختری کم سن بودم گفتم: من از قرآن آیات زیادی قرائت نمی‌کنم، من به خدا قسم فهمیده‌ام که شما چیزی شنیده و در ذهن شما رفته و مستقر شده، پس اگر بگویم من بری هستم مرا تصدیق نمی‌کنید و اگر به چیزی اعتراف کنم در حالی که خدا می‌داند من بری هستم، تصدیق خواهید کرد، به خدا قسم من برای خودم و برای شما مثلی نیافتم جز آنچه بنده صالح پدر حضرت یوسف گفته و اسم یعقوب را فراموش کرده بودم «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» سپس رو بر گرداندم و به فراشم خوابیدم، و حال آنکه می‌دانستم خدا مرا تبرئه خواهد کرد، ولیکن گمان نمی‌کردم در شأن من چیزی نازل شود، و خود را حقیرتر می‌دانستم، پس به خدا قسم که رسول خدا ﷺ از مجلس خود بر نخاست و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود مگر اینکه وحی بر رسول خدا ﷺ نازل شد باندازه‌ای که عرق از جبین حضرت جاری شد، پس وحی تمام شد، در حال تبسم فرمود: بشارت باد تو را ای عایشه! آگاه باش به خدا قسم که خدا ترا تبرئه نمود پس گفتم: «بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِكَ وَلَا بِحَمْدِكَ أَصْحَابِكَ!». مادرم گفت: بر خیز به سوی او، گفتم: بر نمی‌خیزم و احدی را ثنا نمی‌کنم جز خدا را. پس خدا آیات فوق را نازل نموده بود. پس ابوبکر گفت: و الله من دیگر بر مسطح انفاق نمی‌کنم و حال اینکه انفاق می‌کردم بر او برای خویشاوندیش، پس خدای تعالی آیه: «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ...» که ذیلاً خواهد آمد، نازل نمود، پس ابوبکر گفت: «و الله إني لأحب أن يغفر لي» فرجع النفقة على مسطح... انتهى.

بدانکه خدا در این آیات انواعی از تهدید و زجر بیان کرده، جمله: **وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ... دَلَالَت** دارد که واجب بود بر مؤمنین که چون این بهتان را شنیدند تکذیب کنند و حسن ظن داشته باشند و تهمت را انتشار ندهند در حق خانواده رسول خدا ﷺ و مادر مؤمنین، چنانکه ابو ایوب انصاری به عیال خود گفت: می بینی چه گفته می شود؟ عیال او گفت: تو بهتری یا صفوان؟ گفت: صفوان، گفت: پس عایشه بهتر از من، و صفوان بهتر از تو است و من گمان بد نمی برم. و خدا کلمه **بِأَنْفُسِهِمْ** فرموده، برای اینکه مانند جسد واحد باید همدیگر را حفظ کنند، رسول خدا ﷺ فرمود: **«المؤمنون للمؤمنين كالبنيان يشد بعضه بعضا»**، و معنای **إفك** اظهار بر خلاف حقیقت است.

يَعْظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي
الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ *

ترجمه: خدا شما را پند می دهد که مبادا بمانند این قضیه عود کنید اگر ایمان دارید (۱۷) و خدا برای شما این آیات را بیان می کند و خدا دانای حکیم است (۱۸) محقق آنانکه دوست می دارند که زشتی در میان مؤمنین شیوع پیدا کند برای ایشان عذابی دردناک در دنیا و آخرت است و خدا می داند و شما نمی دانید (۱۹) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است نبود (به هلاکت رسیده بودید) (۲۰).

نکات: باز این آیات در زجر و تهدید و منع از بهتان و نشر آن است که خدا موعظه می کند، حال می توان خدا را واعظ نامید در قرآن که کلمه واعظ نیامده و

در دعاها نیز چیزی ندیده‌ام، یکی از گناهان کبیره حب شیوع فحشا است و این گناه از جوانح است نه از جوارح، و این آیه دلالت دارد که خدا بر گناه قلبی نیز عذاب می‌کند به عذاب دنیوی و اخروی، اما گناه دنیوی همان بدبینی مؤمنین به یکدیگر و مبتلا شدن به انواع بلاهاست مانند حسان که یکی از ناشرین افک بود در آخر عمر کور شد. جمله وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ دلالت دارد که حب شیوع فاحشه را که گناه قلبی است هیچ کس نمی‌داند جز خدا.

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ
فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ ۚ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكٰى
مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَلَا يَأْتَلِ
أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۗ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ
لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ *

ترجمه: ای مؤمنین قدم‌ها و گام‌های شیطان را پیروی نکنید و آنکه گام‌های شیطان را پیروی کند (خطا کرده) زیرا او به کارهای زشت و ناپسند امر می‌کند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود احدی از شما هیچ وقت پاک نمی‌شد ولیکن خدا هر کس را بخواهد پاک می‌گرداند و خدا شنوای داناست (۲۱) و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید که در گذرند و عفو کنند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد و خدا آمرزنده رحیم است (۲۲).

تکات: خطاب لَا تَتَّبِعُوا... اگر چه به مؤمنین است اما خدا عدم اتباع را از همه بندگان خواسته بدلیل اینکه فرموده: وَمَنْ يَتَّبِعْ... و من موصوله عام است.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ اشاره به ابی بکر است که خدا او را صاحب فضل و سعه خوانده، چون او قسم خورده بود که به مسطح همراهی نکند، با اینکه مسطح خاله زاده او بود، زیرا او از ناشرین قذف (بهتان) بود. پس چون این آیه نازل شد ابوبکر همراهی خود را قطع نکرد، و گفت: دوست دارم خدا مرا بیامرزد، و در این آیه اشاره است به اینکه یمین بر ترک خیر اثری ندارد، وَلَا يَأْتَلِ را بمعنی؛ لا یحلف نیز گفته اند.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْحَقُّ الْمُبِينُ*

ترجمه: محقق آنان که زنان عقیفه غافله مؤمنه را نسبت می دهند، در دنیا و آخرت لعن شده اند و برای ایشان عذاب بزرگی است (۲۳) روزی که علیه ایشان زبان ها و دست ها و پاهایشان گواهی دهند به آنچه کرده اند (۲۴) در آن روز خدا جزای تمام به ایشان طبق واقع دهد و می دانند که خدای تعالی خود حق آشکار است (۲۵).

نکات: این آیات نیز در حق عایشه نازل شده و او را عقیفه مؤمنه خوانده اگر چه مورد نزول مخصص نمی شود و هر کس قذف محصنات مؤمنات کند به کیفری که در آیه ذکر شده مبتلا خواهد شد. و بعضی گفته اند: این آیه نازل شده در حق کفار مکه که چون زنی از زنان عقیفه مسلمة مهاجرت به سوی مدینه می کرد، او را تهمت می زدند که مدینه می رود برای فسق و فجور. بهر حال باید گفت آیه عام است.

الْحَيْثُتُ لِلْخَيْثِينَ وَالْخَيْثُونَ لِلْخَيْثِ وَالطَّيِّبَةُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ
لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ*

ترجمه: چیزهای ناپاک مخصوص ناپاکان است، و ناپاکان مخصوصند به آنچه ناپاکست و آنچه پاکیزه‌ها است مخصوص پاکان و پاکان مخصوصند به چیزهای پاکیزه، آنان مبرا و منزهدند از آنچه در حقشان می‌گویند، برای ایشان آمرزش و روزی گواراست (۲۶)

تکات: الْحَيْثُتُ به کلمات زشت از قبیل قذف و لعن و ذم اطلاق می‌شود، و به زنان زناکار نیز اطلاق می‌شود، در این آیه مقصود قذف و کلمات زشت است بقرینه مِمَّا يَقُولُونَ، و همچنین الطَّيِّبَةُ به کلمات خوب و پاکیزه گفته می‌شود و به زنان پاکیزه نیز اطلاق می‌شود، بهر حال اگر مقصود را عام بگیریم بهتر است، و این اشاره به این است که رسول خدا ﷺ و صفوان و زنان رسول خدا ﷺ همه پاکیزگانند، و سخنان زشت را نباید در حق ایشان گفت. و کلمات زشت مخصوص منافقین و قاذبین است. تا اینجا آیات راجع به عایشه و قصه او تمام می‌شود و در این آیه آخر خدا وعده مغفرت و رزق کریم که بهشت است به عایشه و صفوان و مدافعین ایشان داده است. بنابراین نمی‌توان نسبت به آنان بدگوئی و لعن نمود، حال اگر خطائی از عایشه در قصه جنگ جمل سر زده باشد جزا و یا عفو او با خداست و مردم زمان ما حق ندارند به لعن و شتم اقدام کنند.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا
وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ* فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا
أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارجِعُوا فَارجِعُوا هُوَ

أَزْكَىٰ لَكُمْ ۖ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا
غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ *

ترجمه: آهای مؤمنین وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود نشوید تا اذن بگیرید و بر اهل آن سلام کنید، این برای شما خوبست تا شاید متذکر شوید (۲۷) پس اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید داخل نشوید تا به شما اذن داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید پس برگردید، آن برای شما پسندیده‌تر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست (۲۸) بر شما باکی نیست که در خانه‌های غیر مسکونه که در آنها متاعی دارید داخل شوید و خدا می‌داند آنچه اظهار کنید و آنچه پنهان نمائید (۲۹).

نکات: حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا: «الاستیانس، طلب الانس، و المعنی؛ حتی تستعلموا اهل

الانس موجود فی البیت أم لا»، یعنی مطلع شوید که کسی در خانه هست و اذن می‌دهد یا خیر؟ و پس از استیذان سلام کردن است و شکی نیست که استیذان قبل از سلام کردن است و هر دو لازم و وظیفه شرعی و عقلی است، چنانکه در آیه ذکر شده. و عدد اذن سه مرتبه است، اگر پس از سه مرتبه جواب نیامد باید برگردد، زیرا هم روایتی به این مضمون وارد شده و هم از محاسن اخلاق است و اطلاق آیه شامل است دخول بر خانه محارم را نیز.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ۗ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ كُمْرَهُنَّ
عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي

إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِمْ أَوْ نِسَائِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ التَّبَعِينَ
غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الذَّيْبِ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ
النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*

ترجمه: بگو به مؤمنین چشمان خود بر هم نهند و فروج خود را نگه دارند، این پاکیزه‌تر است برای ایشان، زیرا خدا بیناست به آنچه انجام می‌دهند (۳۰) و بگو به مؤمنات بر هم نهند چشمان خود را و فروج خود را نگه دارند، و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه آشکار باشد و مقنعه‌های خود را بر گریبان خود زنند و زینت خود را ظاهر نسازند مگر برای شوهران خود و یا پدران خود یا پدر شوهران خود یا پسران خود، یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان خود یا مملوکشان یا پیروان غیر محتاج به نکاح از مردان یا کودکی که بر عورت زنان اطلاعی نیافته‌اند، و پایکوبی نکنند تا آنچه از زینت خودشان پنهان می‌دارند دانسته شود، و به سوی خدا برگردید و همه توبه کنید ای مؤمنین، باشد که تا رستگار شوید (۳۱).

نکات: رسول خدا ﷺ فرموده: «لکم أول نظرة فلا تتبعوها بالثانیة فتهلكوا»، یعنی؛ اولین نظر برای شما رواست پس نظر دوم را در پی آن نیاورید که هلاک می‌شوید، و در آیه حکم چشم‌پوشی بر حکم فرج مقدم شده برای اهمیت، زیرا آن مقدمه این است. و مقصود از وَلَا يُبْدِينَ... حرمت اظهار زینت است در حالی که به بدن باشد. و مقصود از جمله: إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، صورت و کفین است که ستر اینها موجب عسر و حرج می‌شود. و مقصود از: مَا مَلَكَتْ، کنیزان است، اگر چه ماء موصوله شامل کنیز و غلام هر دو می‌شود. و جمله: الذَّيْبِ لَمْ

يَظْهَرُوا... صفت است برای التَّابِعِينَ که جمع است و شامل رجال و طفل هر دو می‌شود و اما اگر صفت بگیریم برای طفل از جهت عربیت صحیح نیست.

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِنَّ يَكُونُوا
فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: و به نکاح در آورید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر خود و شایستگان از بندگان خود و کنیزان خود را (یعنی بردگان و اسرای جنگی را) اگر فقیر باشند خدا از فضل خود ایشان را بی‌نیاز می‌کند و خدا گشایش دهنده داناست (۳۲).

نکات: خطاب: وَأَنْكِحُوا... خطاب به مسلمین و اولیاء عقد است و مسلمین باید برای ایجاد محیط و اجتماع سالم به عقد نکاح زنان و مردان مجرد اقدام کنند و البته دولت اسلامی نیز چون همت گمارده و وسائل ازدواج جوانان مجرد را فراهم کند، متأسفانه مسلمین و دولت‌های اسلامی از دستورات قرآنی بی‌اطلاع و غافلند. و الْأَيْمَىٰ جمع ایم به هر مرد بی‌زن و زن بی‌مرد گفته می‌شود، چه بکر باشد و چه نباشد. و مقصود از جمله إِنَّ يَكُونُوا فُقَرَاءَ این است که مرد و زن از فقر و نداشتن نفقه نترسند زیرا خدا وسعت داده به آنکه زن گرفته و از فقر نترسیده است. و رسول خدا ﷺ فرموده: من سعادة المرء الزوجة الصالحة، یعنی زن شایسته داشتن از سعادت و خوشبختی مرد است. و باز فرموده: من أحب أن يلقى الله طاهرا مطهرا فلا يتعفف بزوجة، یعنی هر کس دوست دارد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات کند باید با داشتن همسر عفت ورزد. و باز فرموده: «من أحب فطري فلا يستن بسني و من سني النكاح»، یعنی هر کس خوی مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند و از سنت من است ازدواج. و

نیز رسول خدا ﷺ فرموده: «یا معشر الشباب من استطاع منكم الباءة فلیتزوج فإنه أغض للبصر وأحصن للفرج»، یعنی هر کس از شما توانائی ازدواج دارد باید تزویج کند زیرا تزویج دیده و فرج را از بی‌عفتی بهتر حفظ می‌کند. و باز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أیها الناس إن جبرئیل أتانی عن اللطیف الحیبر فقال: إن الأبقار بمزلة الثمر علی الشجر إذا أدرك ثمره فلم یجتنی أفسدته الشمس و نثرته الریحاح و كذلك الأبقار إذا أدركن ما یدرك النساء فلیس هن دواء إلا البعولة و إلا لم یؤمن علیهن الفساد لأنهن بشر». یعنی، ای مردم جبرئیل از طرف خدای لطیف آگاه مرا خبر داد و گفت: دختران بکر بمنزله میوه درختند که هر گاه برسد و چیده نشود آفتاب آن را فاسد گرداند و بادها پراکنده‌اش کند و همچنین دختران بکر چون به حد بلوغ زنان برسند دوائی ندارند جز شوهر و گرنه از فساد ایمن نباشند زیرا بشرند.

وَلَيْسَتَعَفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَالَّذِينَ
يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا
وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ ۚ وَلَا تَكْرَهُوا فَتَيْبَتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ
أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتَتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ *

ترجمه: و باید عفت ورزند آنان که واجد نکاح نیستند و تمکن ندارند تا خدا ایشان را از فضل خود بی‌نیاز کند، و آنان که مملوک شمایند (یعنی بردگان و آنان که در جنگ تحت اسارت آمده‌اند) و طالب کتابت با شما می‌باشند با ایشان مکاتبه کنید اگر در ایشان خیری دانسته‌اید و بدهید به ایشان از مالی که خدا به

شما داده است و دختران اسیر خود را (یعنی اسیران جنگی را) وادار نکنید بر زنا اگر عفت ورزیدند تا بجوئید متاع زندگی دنیا را و آنکه ایشان را وادار می‌کند پس محققا پس از اکراه، ایشان خدا (نسبت به ایشان) آمرزنده رحیم است (۳۳) و بتحقیق آیات روشن و مثلی از آنان که پیش از شما رفتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل نمودیم (۳۴).

نکات: خطاب: وَلَيْسَتَّعْفِيفٌ، خطاب به زنان و مردان عزب می‌باشد که قبل از نکاح و ازدواج با همسرِ موردِ پسندِ خود، خود را حفظ کنند و شهوت خود را نگه دارند، و این آیه منافات با آیه قبل که فرمود وَأَنْكِحُوا..... ندارد زیرا آن خطاب به جامعه اسلامی و اولیاء عقد است نه به زوجین. و این آیه خطاب به مردان و زنان مجرد است که صبر کنند تا گشایش در امر ازدواج با همسر با ایمان برای ایشان فراهم آید. و مقصود از جمله: إِنَّ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا، این است که اگر صلاح و رشدی در ایشان دیدید که می‌توانند خودشان کسبی کنند و مال الکتابه را أداء کنند. و مقصود از جمله: «وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ.....» این است که از اقساط مال الکتابه کم کنید و از مال خود به ایشان سرمایه بدهید و از مالی که از ایشان گرفته‌اید مقداری به خودشان برگردانید و یا از صدقات به ایشان بپردازید و جمله: «وَلَا تُكْرِهُوا....» دلالت دارد که اگر کنیزان یعنی اسیران جنگی شما عفت ورزیدند شما آنان را به زنا و امدارید، پس اشکال شده که مفهوم آن این می‌شود که اگر عفت نورزیدند ایشان را به زنا وادارید به اکراه! جواب این اشکال این است که خدا می‌فرماید: اگر عقیفه هستند شما به اکراه ایشان را به زنا و امدارید و اگر عفت نورزیدند و خود مایل به زنا بودند دیگر اکراه موضوع ندارد یعنی سالبه بانتفاء موضوع است. پس مفهوم مخالف ندارد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ
 فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا
 شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي
 اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*

ترجمه: خدا نور آسمان و زمین است، مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی است و آن چراغ در میان شیشه‌ای که آن شیشه چون ستاره درخشانی بر افروخته شود از درخت با برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است زیت او نزدیک باشد که روشنی بدهد و اگر چه آتشی به او نرسیده نوری است اضافه بر نور، خدا به سوی نور خود هر که را بنخواهد هدایت می‌کند و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند و خدا به هر چیزی داناست (۳۵).

تکات: این آیه یکی از آیات پر سر و صدا شده که مفسرین در کلمات و جملات آن احتمالاتی داده و آن را از سادگی و روشنی به ابهام و معما بودن وارد نموده‌اند. ولی ظاهر آیه این است که: خدا نمایانندهٔ آسمانها و زمین است مانند نور که مرئیات را نمی‌نمایاند و راهنمایی می‌کند، پس خدا هادی است و نور هدایت او مانند چراغدانی است که در او چراغی پر نور باشد و اینکه کلمهٔ نُورِهْ آورده و نور را اضافه به خود نموده، برای اینکه قاری بداند او نور نیست، زیرا مضاف غیر از مضاف الیه است و أما وجه تشبیه هدایت خود را به چراغدانی که در آن چراغ پر نور چنین و چنانی باشد آنست که:

اولا، چراغی که چراغدان دارد از بادها و حوادث محفوظ است و از بین

نمی‌رود و همینطور هدایت الهی.

و ثانیاً، همانطوری که آن چراغ جای معینی دارد که تابش نور از همانجاست هدایت الهی نیز جای معینی دارد که کتاب خدا باشد و یا پیغمبر او و نمی‌توان هدایت را از جای دیگر یعنی از کتاب دیگر و یا علمای دیگر دریافت نمود.

و ثالثاً، همانطوری که اگر چراغی را در میان بلور و شیشه صاف درخشانی بگذارند بواسطه تالو چراغ بر شیشه و تالو صفحات شیشه بر یکدیگر موجب ازدیاد نور می‌شود، پس وضع چراغ در شیشه موجب ازدیاد تالو است، هدایت الهی نیز به تناسب اوضاع و کیفیات تأثیر بیشتری دارد، مثلاً اگر هدایت الهی در میان کتاب فصیحی و الفاظ زیبایی و یا بزبان پیغمبر خوش گفتار خوش اخلاقی انجام شود البته تأثیر زیادتری دارد.

و رابعاً، چنانکه اگر روغن چراغ ما صاف‌تر و شفاف‌تر باشد روشنی او زیادتر می‌شود، مثلاً روغن زیتون از سایر روغن‌ها برای چراغ مفیدتر است زیرا صاف‌تر و شفاف‌تر است، هدایت الهی نیز اگر از معدن وحی و مطالب آن از یقینات و خالی از اوهام و شکوک باشد مفیدتر است.

و خامساً، اگر روغن زیتون را از درخت زیتونی که مستقیم بالا رفته باشد و به طرف شرق و غرب کج نشده باشد بطوری که از تابش آفتاب در هر صبح و عصر بهتر بهره برده و تأثیر بیشتری از تابش آفتاب برده باشد، آن روغن مفیدتر است همانطور اگر هدایت الهی بتوسط شخص لائقی که از نسل موحدین و از سلالة ابراهیم باشد که کجی‌های محیط به او اثر نکرده باشد دارای نجابت و عفت و امانت و صدق و صفا باشد مانند محمد ﷺ بهتر اثر دارد و فایده بیشتری دارد.

سادساً، همانطوری که درخت اگر خم شد به طرف شرق و غرب و مستقیم نبود تأثیر صحیحی از آفتاب در او پیدا نمی‌شود، همانطور شخصی که افکارش

متوجه مادیات بود و به طرف دنیا و پستی آن خم و متمایل شد کمتر از هدایت الهی در او متجلی می‌شود، ولی کسی که نظر او بلند و به افکار چپ و راست و کج و معوج تمایل نداشت بیشتر از هدایت الهی در او متجلی خواهد شد، همانطور از شجره بنی هاشم و سلاله ابراهیم آنان که مردمان ساده و بی‌غل و غش و خالی از صفات رذیله بودند اگر هدایت الهی بواسطه شخصی از این شجره تابش کند مؤثرتر است.

سابعاً، اگر چراغ و فتیله آن صاف باشد و هنوز کبریت به او نرسیده مانند گاز روشن گردد، بهتر از چراغی است که کثیف شده و برای روشن شدن معطل می‌کند، هدایت الهی نیز اگر در وجود کسی ودیعه باشد که به مؤمنین و هدایت ایشان حریص باشد و بدون معطلی و گرفتن اجر به هدایت پردازد و بدون معطلی و میل مردم تالو و خودبخود به روشن کردن افکار پردازد، بهتر و مفیدتر است و لذا خدا در تشبیه و تمجید چراغ هدایت خود فرموده: **زَيْتُهَا يُضِيءُ** **وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ**.

ثامناً، نور چراغ اگر محفوف به شیشه صاف و بلور صاف باشد نور او اضافه می‌شود و **نُورٌ عَلَى نُورٍ** می‌گردد، همین طور اگر هدایت الهی به قلب صاف و دل پاکی اضافه و اضائه گردد، نور و تالو آن اثر بیشتری دارد.

پس خدای تعالی هدایت خود را از هشت جهت فوق تشبیه کرده به چراغی که دارای هشت جهت مزبور و اوصاف مذکوره باشد. اما هدایت الهی مانند آن چراغ برای کسی مفید است که بخواهد از هدایت و نور آن، هدایت شود که خدا او را هدایت می‌کند. و اما کسی که اعراض دارد و مایل به فهم حقایق وحی نیست، مانند کسی که از چراغ پر نور اعراض کند و به طرف ظلمات میل

کند، او قابل هدایت نیست و خدا او را هدایت نمی‌کند و لذا در آخر آیه فرموده: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ».

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ* رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَاللَّابِصَرُ* لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا
عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بغيرِ حِسَابٍ*

ترجمه: در خانه‌هایی که خدا اذن داده نام او در آنها بلند شود و یاد گردد، در آنها برای او اوقات صبح و شام تسبیح می‌کنند (۳۶) مردانی که تجارت و داد و ستد، ایشان را از ذکر خدا و بپا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌کند و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن منقلب و زیر و رو می‌شود می‌ترسند (۳۷) برای اینکه خدا به نیکوتر از آنچه کرده‌اند جزایشان دهد و بر ایشان از فضل خود زیاد کند و خدا بدون حساب روزی می‌دهد هر که را بخواهد (۳۸).

نکات: متعلق است جمله: «فِي بُيُوتٍ.....» به جمله: يُسَبِّحُ که بعد از ذکر شده و یا به جمله یوقد و یا به ی‌کون که مقدر است. و جمله: «لَّا تُلْهِيهِمْ.....» دلالت دارد که تجارت و سایر امور دنیا نباید انسان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات غافل کند، از این آیه بطور صراحت و روشن استفاده می‌گردد که در تجارت و بیع زکات واجب است و تاجر و بایع باید زکات بدهند. و کسی که در تجارت زکات را واجب نمی‌داند، جواب این آیه را چه می‌دهد؟ در کجای قرآن زکات برای شتر صریحا ذکر شده که در آن واجب می‌دانند ولی برای تجارت و بیع که چنین آیه صریحی دارد، واجب نمی‌دانند؟! بعضی خیال می‌کنند که ائمه اهل بیت زکات را در همه چیز واجب نمی‌دانستند، ایشان

نمی‌دانند که ائمه اهل بیت بر خلاف قرآن و سنت زکات را منحصر به ۹ چیز نمی‌دانستند بلکه در همه چیز قائل به زکات بوده‌اند، چنانکه روایات کثیره‌ای از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده که در هر چیزی زکات است، هر کس بخواهد باید به کتب تهذیب و وسائل و مانند آن مراجعه نماید. مثلاً از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: «سألت أبا عبد الله علیه‌السلام عن الذهب كم فيه الزكاة؟ قال: «إذا بلغ قيمته مائتي درهم فعليه الزكاة». یعنی، از امام صادق سؤال کردم از طلا که زکات در آن چقدر است؟ حضرت فرمود: همین که قیمت آن به دویست درهم رسید زکات آن واجب است، که ملاک زکات در طلا را قیمت آن می‌فرماید و بحثی هم از مسکوک و یا منقوش طلا نیست. و در تهذیب آمده: «عن زرارة قال: قلت لأبي عبد الله علیه‌السلام في الذرة شيء؟ قال: الذرة و العدس و السلت و الحبوب منها مثل ما في الحنطة و الشعير و كل ما كیل بالصاع فبلغ الأوساق التي فيها الزكاة فعليه فيه الزكاة». یعنی؛ زراره روایت می‌کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا در ذرت زکات است؟ حضرت فرمود: در ذرت و عدس و جو گندم نما و در تمام دانه‌ها زکات واجب است همانند آنچه در گندم و جو واجب است و هر چه به کیل و پیمانانه در آید و به چند وسق که نصاب زکات است برسد، زکاتش واجب است. و علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من كان له مال و عليه مال فليحسب ما له و ما عليه فإن كان ما له فضل على مائتي درهم فليعط خمسة دراهم و إن لم يكن له فضل على مائتي درهم فليس عليه شيء». یعنی؛ کسی که مبلغی را دارد و مبلغی را هم بدهکار است، پس اگر پس از برداشت بدهی از آن مبلغی که دارد باقیمانده زیاده‌تر از دویست درهم باشد باید پنج درهم آن را زکات دهد و اگر زاید بر دویست درهم نیست چیزی بر عهده او نیست. و در کافی و من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «إنما جعل الله تبارک و تعالی الزكاة في كل ألف خمسة و عشرين درهما لأن الله عزوجل خلق الخلق و

علم غنی‌هم و فقیرهم و قوی‌هم و ضعیف‌هم، فجعل فی کل ألف خمسة و عشرين مسکینا لو لا ذلك لزادهم الله لأنه خالقهم و هو أعلم». یعنی، همانا خداوند در هر هزار دره‌می مبلغ بیست و پنج دره‌م زکات قرار داد زیرا خدای عزوجل مردم را آفرید و می‌دانست که چقدر آنان غنی و چقدر آنان فقیر و چقدر آنان قوی و چقدر آنان ضعیف می‌باشند، پس در هر هزار نفر بیست و پنج نفر مسکین قرار داد که اگر چنین نبود خداوند در مال اغنیاء برای فقراء زیادت‌تر قرار می‌داد زیرا او خالق ایشان و به حالشان داناتر است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوهُمْ كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ تَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ
لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۗ أَوْ
كَظَلُمْتَ فِي نَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ ۗ سَحَابٌ ظَلُمَتْ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا ۗ وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا
فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۗ

ترجمه: و آنانکه کافرند اعمال ایشان چون سرابی است در زمین همواری که تشنه آن را آب می‌پندارند تا آنکه آنجا آید و چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد و به تمام حسابش برسد و خدا سریع الحساب است (۳۹) یا به تاریکی‌ها مانند که در دریای عمیقی موجی بالای موجی که بالای آن ابرهای تاریکی که بالای یکدیگر متراکم باشد قرار گرفته باشد، چون دست خود را در آورد از نزدیک نبیند و کسی که برای او خدا نوری قرار نداده پس برای او نوری نیست (۴۰).

نکات: خدا اعمال و عقاید کفار را تشبیه کرده: اعمال را به سراب. اما تشبیه اعمال چنانکه آدم تشنه از دور زمین ریگزار را می‌بیند و خیال می‌کند آب است و با شوق و شغفی به طرف ریگزاری که آن را چون آب دیده بنام سراب می‌رود و چون خسته و نزدیک شد می‌بیند سعی او بی‌فایده بوده و جز زحمتی

برای او نتیجه نداده، کفار و اهل خرافات نیز کارهایی می‌کنند که بخيال خود نتیجه بسیار دارد اما چون پرده بالا رود و حقیقت را دریابند می‌بینند اعمال ایشان جز رنج و تعب نتیجه نداشته است. و اما خود و عقائدشان را که فقط خیالات و موهومات بوده تشبیه کرده به آنکه میان دریای عمیقی تاریک که از جهاتی تاریک شده مبتلا است و حتی دست خود را نمی‌بیند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتِ كُلُّ قَدِّ
 عِلْمٍ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ
 يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ تَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ
 فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ
 يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ *

ترجمه: آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کند آنکه در آسمان‌ها و زمین است و مرغان پرگشوده، هر یک دعا و تسبیح خود را دانسته و خدا به آنچه بجا می‌آورند دانا است (۴۱) و مخصوص خداست ملک آسمان‌ها و زمین و به سوی خدا می‌باشد بازگشت (۴۲) آیا ندیدی که خدا می‌راند ابری را سپس بهم می‌آورد بین آن را، سپس آن را متراکم قرار می‌دهد پس می‌بینی باران از خلال آن بیرون آورد و از بالا کوه‌هایی از تگرگ و برف نازل می‌کند و آن به هر کس بخواهد می‌رساند و از هر کس بخواهد منصرف می‌کند روشنی برق آن نزدیکست دیده را برآید (۴۳).

نکات: بعد از آنکه اعمال و خرافات کافران را برای بندگان بیان کرد، در این آیات آثار قدرت خود را بیان می‌کند. و جمله: **كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ ...** دلالت دارد که

مرغان و پرندگان هوا که بیش از هشتاد و شش هزار نوعند اذکار و تسبیحاتی دارند که خود می‌فهمند. انسان باید برای ازدیاد خداشناسی در شگفتی‌های پرندگان نگاه کند مثلاً: شتر مرغ آفریقائی وزنش ۱۳۵ کیلوگرم و طول قدش ۲/۴۰ می‌باشد و طول پر مرغ‌هائی ژاپنی ۷/۳۰ متر می‌باشد، بعضی از کلاغ‌ها بیش از صد سال عمر می‌کنند، البته باید به کیفیت خلقت و تغذیه و تولید نسل و تکثیرشان فکر و تدبر کرد، ما پرندگانی را دیده‌ایم که ضرر و نفع خود را تشخیص می‌دهند و کارهای محیر العقول می‌کنند. و مرغان سحر ذکر و مناجات دارند. آیا نمی‌بینی چگونه یکدیگر را صید می‌کنند و به هوای معتدل می‌روند. مثلاً: **حباری** که مرغی است بقدر خروس با مار می‌جنگد و چون از نیش مار مسموم می‌شود می‌رود از برگ گیاهی که بنام **جرجیر** است می‌خورد و سم مار را بر طرف می‌کند و

و بدان که باران و برف نام‌های زیادی باعتبار انواع و اقسام آنها دارد: برَد گفته می‌شود به تگرگ، دی‌مه به باران آهسته مدام گویند که در هوای ساکن بیاید، و ابل به باران شدید تند گویند، مطر گفته می‌شود به مطلق باران، تلج گفته می‌شود به برف و بارانی که نیمه یخ شده باشد و طل به باران ریزی گفته می‌شود که مانند شب‌نم باشد و اگر در هوای سرد شب‌نم یخ کند آن را صقیع گویند و اگر پر فایده و بی‌ضرر باشد آنرا غیث گویند.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ خَلَقَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ *

ترجمه: خدائی که شب و روز را بر می گرداند بدرستی که در این البته عبرتی است برای صاحبان بصیرت (۴۴) و خدا هر جنبنده‌ای را از آب آفرید، پس بعضی از آنان بر شکم راه می روند و بعضی از ایشان بر دو پا راه می روند و برخی از ایشان بر چهار پا راه می روند، خدا آنچه بخواهد خلق می کند زیرا خدا بر هر چیزی تواناست (۴۵) بتحقیق پیوسته که نازل نمودیم آیات بیان کننده را و خدا هر که را بخواهد به سوی راه راست هدایت می کند (۴۶)

نکات: کلمه **مِّن مَّاءٍ** را ممکن است متعلق به خلق گرفت چنانکه ترجمه شد و ممکن است متعلق به **دَابَّة** گرفت، پس معنی چنین می شود؛ جنبنده‌ای که از آبست خدا آن را آفریده، در این صورت جنبنده دیگری هم هست که از آب بوجود نیامده باشد مانند: جن و ملک و حضرت آدم و حضرت عیسی، و در این جملات کلمه «من» و ضمیر «هم» که برای عقلاء وضع شده در غیر عقلاء استعمال شده است برای تغلیب شریف بر خسیس. در این آیات خدا برخی از قدرت نمائی خود را بیان کرده و تفکر در بعضی از قدرت خدا و میلیاردها موجود لازم است. در هر موجودی قدرت خدا مشهود است مثلاً؛ به کیفیت خلقت **بالن آبی** از آن جمله به طول آن نظر کند که ۳۳ متر و وزن آن که ۱۳۳ تن است و یا کیفیت خلقت و زندگانی **خفاش** که پستاندار و دارای ۲۱۰۰ نوع است، و همچنین نظر به حیوانات صحرائی کند، **پلنگ** ساعتی ۱۴۵ کیلومتر سیر می کند و همچنین تفکر در میلیون‌ها حیوان که خدا چگونه قدرت نمائی کرده، **زرافه** بیش از ۵ متر طول گردن دارد زیرا در محیط جنگل‌هایی است که درخت‌های آنجا سر به آسمان کشیده و باید این حیوان بتواند از برگ و میوه‌های آن درخت‌ها تغذیه کند. و همچنین نظر در سایر موجودات، ولی باندازه‌ای که از مطالعه و عمل به قرآن و عبادت خدا غافل نماند. و ما در کتاب

"عقل و دین" جلد اول به بعضی از عجایب خلقت اشاره نموده‌ایم مراجعه شود. و کلمه مُبَيِّنَات دلالت دارد که آیات قرآن خود بیان کننده است و احتیاج به مبین دیگری از جنس کلام ندارد.

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ
 وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ
 مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ أَمْ
 ارْتَابُوا أَمْ تَخَافُونَ أَن يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمَ وَرَسُولُهُ ^ج بَلْ أُولَئِكَ هُمُ
 الظَّالِمُونَ *

ترجمه: و می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از ایشان بعد از آن رو می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند (۴۷) و چون به سوی خدا و رسول او خوانده شوند تا میانشان حکم کند ناگاه گروهی از ایشان اعراض می‌کنند (۴۸) و اگر حق با ایشان و به نفع ایشان باشد بحال پذیرش به سوی او می‌آیند (۴۹) آیا در دل‌هایشان بیماری است و یا شک دارند یا می‌ترسند از اینکه خدا و رسول او بر ایشان جور کند بلکه ایشان خود ستمگرند (۵۰).

نکات: چون کسی گفت ایمان به خدا و رسول دارم باید به حکم خدا و رسول گردن نهد، اما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای بودند مانند تمام زمان‌ها که مدعی ایمان بودند، ولی تسلیم حکم خدا نبودند، مانند؛ بشر منافق که دربارهٔ زمینی با یک نفر یهودی مرافعه داشتند، یهودی به او گفت برویم نزد محمد تا بین ما حکم کند، ولی او می‌گفت: برویم نزد کعب بن الاشرف، زیرا محمد به ما ستم می‌کند! و مانند؛ مغیره بن وائل که زمینی را با علی بن ابی طالب به مشاع داشتند و قسمت کردند و قسمتی از زمین که آب به آن نمی‌رسید مگر با

زحمت، به علی علیه السلام افتاد، مغیره به حضرت علی گفت: زمینت را به من بفروش و حضرت به او فروخت و قبض و اقباض کردند و بعد پشیمان شد و خواست معامله را برگرداند. حضرت علی علیه السلام قبول نکرد و فرمود: برویم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکم او را هر چه باشد بپذیریم، مغیره گفت: من نزد محمد نمی آیم زیرا او مرا دشمن می دارد و می ترسم بر من جور کند، پس بنا بقولی این آیه نازل شد. در آیه برای منافق چند علامت ذکر شده:

اول، طالب دنیا و هر جا به نفع دنیا باشد مایل است.

دوم، در قلب ایشان مرض نفاق است.

سوم، اهل شکند.

چهارم، به خدا و رسول ایمان ندارند.

پنجم، ستمگرند.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ *

توجه: همانا گفتار مؤمنین وقتی که بسوی خدا و رسول او خوانده شوند برای حکم میانشان، این است که گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و ایشان خود رستگارند (۵۱) و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند و از خدا بترسد و پرهیز کند پس آنان نجات یافته اند (۵۲) و به خدا قسم می خورند با محکم ترین

قسم که اگر ایشان را امر کنی البته خارج می‌شوند (از خانه و لانه و یا بسوی جهاد) بگو قسم نخورید طاعت شناخته شده است بدرستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است (۵۳) بگو خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید پس اگر رو گردانند همانا بر رسول است آنچه متحمل شده و بر شما است آنچه متحمل شده‌اید و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید و بر این رسول نیست جز رساندن آشکارا (۵۴).

نکات: کلمه: **وَيَتَّقَهُ** به کسر قاف و هاء قرائت شده و نیز به کسر قاف و سکون هاء و هم به سکون قاف و کسر هاء قرائت شده و در قرآن‌های فعلی سکون قاف و کسر هاء مرقوم شده است. و کلها صحیح و لکل وجه. جمله: **لَا تُقْسِمُوا** دلالت دارد بر ذم قسم خوردن به خدا، و قسم؛ شاهد گرفتن می‌باشد و وقتی به خدا قسم می‌خوریم یعنی؛ خدا شاهد است من این کار را انجام یا ترک خواهم کرد، و جز خدا نمی‌توان کسی را شاهد گرفت زیرا خداست که در همه جا حاضر و بر تمام کائنات شاهد است، ولی فلان نبی و ولی همه جا حاضر نیستند! مثلاً؛ عیسی بن مریم فرموده: **«كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»**. و لذا موافق آیات قرآن از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند: **«إِنَّ لَهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْسِمَ بِمَا شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَ لَيْسَ لَخَلْقِهِ أَنْ يَقْسِمُوا إِلَّا بِهِ»**. یعنی، خدا حق دارد که به هر مخلوقی بخواهد قسم بخورد ولی برای خلق او روا نیست که قسم خورند جز به خود خدا. و جمله: **عَلَيْهِ مَا حَمَلٌ**... دلالت دارد که بر عهده رسول صلی الله علیه و آله فقط تبلیغ است و بر عهده مردم است اطاعت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله جز تبلیغ و وظیفه دیگری ندارد و کار دیگری به او واگذار نشده، پس آنچه غلات شیعه می‌گویند امام و رسول همه کاره جهانند، سخانشان ضد قرآن است. آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله متحمل شده و بر عهده دارد

ابلاغ است قولاً و عملاً، و آنچه بر عهده مردم است قبول قول خدا و سنت رسول است. به جزء چهارم از مقدمه یعنی فصل ۱۴ مراجعه شود.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ
 وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۚ وَمَن
 كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ*

ترجمه: خدا به آنان که ایمان آورده از شما و عمل‌های شایسته را انجام دادند وعده داده که حتما ایشان را در این زمین جانشین کند چنان که کسان پیش از ایشان را جانشین کرد و حتما به ایشان تمکن می‌دهد که دینی را که برای ایشان پسندیده (اجراء سازند) و حتما برای ایشان خوف ایشان را تبدیل به امن می‌کند تا اینکه مرا بپرستند و چیزی را شریک من نسازند و هر کس بعد از این کافر شود پس آنان خود فاسقند (۵۵).

نکات: حق تعالی وعده داده به حاضرین زمان رسول خدا ﷺ، بدلیل کلمه: **مِنْكُمْ** که ایشان را در زمین جانشین کند یعنی جانشین مشرکین نه جانشین خدا زیرا خدا جا و جانشین ندارد، بدلیل اینکه فرموده: **كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ**، که قبل از مؤمنین نیز عده‌ای در قرنی بوده و در قسمتی از زمین زعامت می‌کردند و سپس می‌رفتند و خدا دیگران را جانشین ایشان قرار می‌داد و زعامت و سلطنت عده‌ای به دیگران منتقل می‌شد، پس همانطور که مردم پیش از ایشان در قسمتی از زمین خلافت نمودند نه همه زمین، خدا وعده داد که مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ نیز در قسمتی از زمین قدرت پیدا کنند، و این وعده الهی بواسطه اینکه مؤمنین زمان رسول واقعا ایمان داشتند و کارهای

شایسته را طبق همین آیه انجام دادند، عملی گردید. و لذا همان مؤمنین که تمکن از اجرای مراسم دینی نداشتند و همواره از قدرت مشرکین خائف بودند، خوف ایشان طبق وعدهٔ الهی تبدیل به امن شد و در اجرای مراسم دینی تمکن پیدا کردند و زمین‌های مشرکین و کفار بدست ایشان و در تحت تسلط ایشان درآمد.

و باید دانست چنانکه در آیه ذکر شده در اسلام و سایر ادیان الهی، حکومت هدف نیست بلکه وسیله است، و هدف ادیان چنانست که در آیه ذکر شده و می‌فرماید: *يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا*. بنابراین هدف انبیاء حکومت نبوده و ایشان بجز تبلیغ رسالت و بشارت و انذار، سمت دیگری نداشتند، و آیات قرآن در این مورد صراحت کامل دارد.

مطلب دیگر آنکه بعضی از متعصبین مذهبی ما گفته‌اند: مقصود از *الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ*، ائمهٔ اثنی عشر می‌باشند!! و روایتی هم در این باره جعل کرده‌اند ولی این قول مخالف صریح آیه است زیرا *مِنكُمْ* مخاطبین و حاضرین زمان رسولند و ائمهٔ اثنی عشر و یا حضرت مهدی مخاطب و حاضر نبوده‌اند و باضافه بعقیدهٔ خود شیعه، ائمهٔ اثنی عشر تمکن از اجرای مراسم مذهبی خود نداشتند و همواره در خوف و تقیه بوده‌اند! و در نهج البلاغه خطبهٔ ۱۴۶ آمده است که چون به هنگام جنگ مسلمین با ایران، عمر با حضرت علی مشورت کرد که آیا برای یاری لشکر اسلام به ایران برود، حضرت علی به همین آیه اشاره و تکیه نموده، فرمود: مرو که خدا وعدهٔ خود را انجام می‌دهد و لشکر اسلام پیروز می‌شوند، و فرمود: و نحن علی موعود من الله، و الله منجز وعده، و ناصر جنده، که لشکر اسلام ببرکت اسلام بسیارند، و تو قطب آسیای اسلامی و همین جا بمان؛ «فکن قطبا، و استدر الریح بالعرب، و اصلهم...» تا آخر. اما

مجلسی و شیخ طوسی بر ضد کلام خدا و بر ضد کلام علی می گویند: ما روایتی داریم که آیه مربوط به محمد و مسلمین صدر اسلام نیست بلکه راجع به مهدی معدوم در آن زمان است!!

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* لَا تَحْسَبَنَّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ* يَتَأْتِيهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَسْتَعْتِدَّ نَكْمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ
 مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهْرِ
 وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ
 بَعْدَ هُنَّ طَوْفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
 الْآيَاتِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ* وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعْتِدُوا
 كَمَا اسْتَعْتَدَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ
 عَلِيمٌ حَكِيمٌ*

ترجمه: و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و این رسول را اطاعت کنید تا شاید مورد رحمت شوید (۵۶) گمان مبر البته آنانکه کافرند در زمین خدا را عاجز کنند (یعنی از حکومت الهی فرار کنند) و جایگاه ایشان آتش و بد جای بازگشتی است (۵۷) ای مؤمنین آنانکه مالکشان هستید باید از شما (وقت ورود) اجازه و اذن بگیرند و همچنین هر کس از شما که به حد احتلام نرسیده، در سه وقت: پیش از نماز فجر و هنگامی که از گرمای نیمروز جامه‌های خود را زمین می‌گذارید و پس از نماز عشاء، این سه وقت خلوت شما است، پس از این سه وقت بر شما و ایشان باکی نیست که بر گرد شما بگردند و برخی از شما گرد برخ دیگر بگردد، بدینگونه خدا برای شما آیات را بیان می‌کند و خدا دانای

حکیم است (۵۸) و چون اطفال شما به احتلام رسیدند باید اجازه بگیرند (در ورود بر شما) چنانکه اذن می‌گرفتند آنان که پیش از ایشان بودند بدینگونه خدا آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است (۵۹).

نکات: وَءَاتُوا الزَّكَاةَ دلالت بر پرداخت زکات دارد مطلقاً در همه اموال. و مقدار آن نسبت به اختلاف اشیاء متفاوت است. و رسول خدا ﷺ فرموده: «هاتوا ربع عشر أموالکم»، یعنی، یک چهارم اموال خود را بابت زکات بدهید. و در خبر دیگر می‌فرماید: «ملعون کل مال لا یزکی»، یعنی ملعون است هر مالی که زکاتش داده نشود. عورات بتقدیر؛ کشف عورات است چون سه وقت قبل از فجر و ظهر و پس از نماز عشاء، اوقاتی است که هر کس لباس‌های خود را کم می‌کند و برای خواب و استراحت برهنه می‌شود، و لذا حق تعالی مقرر فرموده که غلامان و اطفال ممیز باید اذن ورود بگیرند، و مقصود از جمله: كَمَا اسْتَعْدَنَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ مردانی هستند که قبل از ورود آیه اجازه ورود می‌گرفتند. و مراد از الْحُلْمِ احتلام است که سن بلوغ اطفال است که منی از او خارج می‌شود و یا در خواب چیزی ببیند که منی از او بیرون آید. بنابراین سن بلوغ در مردان احتلام و در زنان آنست که حیض شوند. پس هر گاه شخصی به سن نکاح و احتلام برسد بالغ است، و ممکن است بلوغ او در سن پانزده سالگی یا بیشتر و یا کمتر باشد.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ
يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ ۗ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ*

ترجمه: و بازنشستگان زنان آنان که امید نکاحی ندارند پس بر ایشان باکی نیست که جامه‌های خود را کنار بنهند در حالی که به زینت آرایش نکنند و عفت جستن ایشان بر ایشان بهتر است و خدا شنوای داناست (۶۰).

نکات: مقصود از وَالْقَوَاعِدُ، زنانی است که از جهت سال مورد رغبت در تزویج نیستند و بعضی گفته‌اند از فرزند آوردن و حیض شدن باز نشست شده‌اند، ولی جمله لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا قرینه است بر معنی اول.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ أَيْمَانُهُمْ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ*

ترجمه: بر کور و بر لنگ و بر بیمار باکی نیست، و بر شما گناه و باکی نیست که بخورید از خانه‌های خودتان یا خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدهای آنرا با اختیار دارید یا (خانه‌های) دوستانتان، گناهی بر شما نیست که با هم یا جدا جدا بخورید، پس هنگامی که داخل خانه‌ها می‌شوید سلام کنید بر خودتان، زنده بادی است از نزد خدا که با برکت و پاکیزه است، بدینگونه خدا برای شما بیان می‌کند این آیات را تا باشد که شما تعقل کنید (۶۱).

تکات: کلمه: حَرَج در جملات این آیه که نفی حرج شده از کور و لنگ و بیمار، مطلق است ولی بعضی نویسندگان نفی حرج را مخصوص به عدم حضور جهاد و یا مخصوص به عدم حضور جمعه و یا مخصوص به غذا خوردن نموده‌اند، و این‌ها برخلاف ظاهر قرآن است، بلکه در تمام مذکورات حرجی نیست.

و مقصود از **بُيُوتِكُمْ** را بعضی بیوت فرزندان گرفته‌اند، بدلیل؛ أنت و مالک لأبیک، چون بیوت فرزندان بیوت خود انسان است، ولی ظاهر آیه این است که در خانه خودتان اگر غذائی حاضر شدی دیگر احتمالات و سواسی ندهید که شاید این غذا مال کس دیگری بوده جا گذاشته، و یا عیال من از جای دیگری و یا مال دیگری عوض نموده است. و مقصود از **مَا مَلَکْتُمْ مَفَاتِحَهُ** این است که مانند زمان رسول خدا ﷺ مجاهدین که به جنگ می‌رفتند کلیدهای خانه و زندگی خود را به یک عده معذور و مانند ایشان می‌دانند که از خانه‌هاشان استفاده و یا رسیدگی کنند. بنابراین چنین اشخاصی می‌توانستند از چنین خانه استفاده کرده و در آن اگر طعامی بود بخورند. و **صَدِيقِكُمْ** یعنی؛ بیوت صدیقکم. و مقصود از **أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا** این است که مسلمان می‌تواند با مهمان و یا مریض و اعمی غذا بخورد، و می‌تواند تنها و منفردا تناول نماید. و مقصود از **فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ** این است که بر خودتان سلام کنید مانند آنکه بگوئید السلام علینا من ربنا، زیرا سلام، سلامتی و زنده بادی است از طرف خدا، یعنی دعائی است که برای زنده ماندن و سلامتی نافع و با برکت است، و اگر کسی در خانه باشد باید به اهل خانه سلام کرد چنانکه در آیه ۲۷

همین سوره گذشت، و اما اگر اهل کتابی غیر مسلمان بود مناسب است که بگوید: «السلام علی من اتبع الهدی».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ^ع إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ^ع فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ^ع إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ*

ترجمه: همانا مردم با ایمان کسانی‌اند که ایمان به خدا و رسول او آورده و چون با رسول خدا ﷺ بر امر جامع اجتماعی حاضر بودند نروند تا از او اذن بگیرند محققا آنان که از تو اذن می‌گیرند آنانند که ایمان به خدا و رسول او دارند، پس هنگامی که برای بعضی از شئونات و کارهای خود اذن خواستند به هر کس از ایشان که خواستی اذن بده و برای ایشان طلب آمرزش کن از خدا، زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۶۲).

نکات: مقصود از عَلَیٰ أَمْرٍ جَامِعٍ کاری است که اجتماعی و با اهمیت باشد که محتاج به شور و یا موقوف به همراهی و یا جمعه باشد که برای اهمیت آن باید مسلمین غایب نشوند و همه تا به آخر بمانند مگر کسی که زمامدار مسلمین اجازه رفتن او را بدهد. و مقصود از جمله: وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ این است که استغفار کنی برای ایشان از جهت اینکه ترک اولی کرده و اذن رفتن گرفته‌اند زیرا ماندن ایشان مفیدتر بوده و یا استغفار کن برای اینکه وظیفه استیذان را عمل کردند پس در مقابل انجام وظیفه دعای آمرزش کن برای ایشان.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا^ع قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا^ع فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ^ع أَنْ

تُصِيبُهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا^ط
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*

ترجمه: خواندن این رسول را میان خودتان مانند خواندن بعضی از شما بعض دیگر، قرار ندهید، بتحقیق آنان را که کم کم بیرون می روند بحال پنهانی و پناهندگی، خدا می داند، پس باید حذر کنند و بترسند آنانکه از امر او مخالفت می کنند که مبادا به ایشان فتنه ای برسد و یا عذاب دردناکی ایشان را بگیرد (۶۳) آگاه باشید که مخصوص و به اختیار خداست آنچه در آسمانها و زمین است، بتحقیق او می داند آنچه شما بر آن هستید (از اطاعت و عصیان) و روزی که بسوی او برگشت داده می شوند ایشان را خبر می دهد به آنچه کرده اند و خدا به هر چیزی داناست (۶۴).

نکات: مقصود از دُعَاءِ الرَّسُولِ... این است که چون رسول خدا ﷺ شما را بخواند و امر کند و صدا زند فوری حاضر شوید و او را اجابت کنید و بی اعتنائی روا مدارید چنانکه خودتان برای یکدیگر روا می دارید، و قرینه بر این معنا جمله بعد است که فرموده: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ... و ممکن است که معنی چنین باشد محمد را مخوانید آن طوری که خودتان را می خوانید، یعنی: یا محمد نگوئید بلکه یا رسول الله بگوئید. و در خواندن و صدا زدن او صداهای خود را بلند نکنید چنانکه در سوره حجرات آیه ۲ فرموده:

﴿ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ ﴾

ولی معنی اول أظهر است. و از جمله فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ... استفاده می شود که تمام اوامر الهی را باید اجابت کرد و امر او واجب العمل

است، و لذا اصولیین این آیه را دلیل می‌آورند برای بودن امر برای وجوب، و در حقیقت چنین است.

سورة الفرقان

مکیه و می سبع و سبعون آیه

سورة فرقان مکی و دارای ۷۷ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا * الَّذِي لَهُ
مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. با برکت و کثیر
الخیر است آنکه نازل نمود فرقان را بر بنده خود تا اینکه برای جهانیان ترساننده
باشد (۱) آنکه مخصوص اوست ملک آسمانها و زمین و فرزندی نگرفته و برای
او شریکی در ملک نبوده و هر چیزی را آفرید و آن را اندازه نمود اندازه
دقیقی (۲).

تکات: نزل دلالت دارد که سور قرآن به تفاریق و آیات آن بتدریج نازل شده
است. و الْفُرْقَان یکی از نامهای قرآن است که بمعنی جداکننده بین حق و باطل
و حرام و حلال باشد. و مقصود از لِلْعَالَمِينَ جمیع مکلفین می باشد از هر
صنفی، و دلالت دارد که محمد ﷺ رسول است بر تمام بشر. و کلمه: تَبَارَكَ را
آوردن برای نزول قرآن دلالت دارد که قرآن منبع خیر و برکت است. و جمله
فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا دلالت دارد بر خلقت تقدیری و تکوینی، و تقدیری آن غیر از

خلقت تکوینی است. مثلاً خدا منزه است از شر و شری را تکوین ننموده و خیر و شر را مقدر و حد و حدود آن را معین نموده است.

وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَّا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا*

ترجمه: و غیر او إلهائی را گرفتند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خودشان مخلوقند و برای خودشان مالک ضرر و نفعی نیستند و مالک نیستند نه موت و نه حیات و نه حشری را (۳).

نکات: این آیه دلالت دارد که غیر خدا مؤثری نیست نه پیامبران و نه اشخاص دیگر، زیرا دلیل آن را در آیه ذکر کرده و آن دلیل این است که غیر خدا نمی‌تواند چیزی خلق کند و اختیار دفع ضرر و جلب نفعی برای خود ندارد. و باضافه اختیار حشر در قیامت را نیز ندارد، و پیغمبر خاتم نیز چنین است یعنی خود مخلوق است و خالق چیزی نیست و مالک حشر خود نیست بلکه اطلاعی از ساعت قیامت و حشر آن را ندارد، پس نباید حاجت از او خواست چه برسد به دیگران!

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَٰهٌ آفَكٌ أَفْتَرْنَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ^ط
فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا* وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى
عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا* قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^ع
إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا* وَقَالُوا مَا لِيَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ
وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا* أَوْ يُلْقَى
إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ

إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا* أَنْظَرَ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا*

ترجمه: و کفار گفتند: نیست این قرآن مگر دروغی که بسته آن را و قوم دیگری او را بر این قرآن یاری کرده‌اند، پس بتحقیق ظلم و زوری را آورده‌اند(۴) و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است که رونوشت آنها را گرفته پس آنها بر او صبح و شب خوانده می‌شود(۵) بگو آن را نازل نموده آن کسی که پنهانی آسمان‌ها و زمین را می‌داند زیرا او آمرزنده و رحیم است(۶) و گفتند: این چه رسولی است که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود و چرا فرشته‌ای به او نازل نشده که به همراه او مردم را بترساند(۷) یا گنجی به سوی او افکنده شود یا برای او بوستانی باشد که از آن بخورد و ستمگران گفتند: پیروی نمی‌کنید مگر مرد سحر شده‌ای را(۸) ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند که گمراه شدند پس قدرت بر راهی ندارند(۹).

نکات: کفار در این آیات اظهار چندین شبهه کرده‌اند برای نفی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و خدا ایشان را جواب داده:

۱- گفتند: این قصه‌های ساختگی و افسانه‌های سابقین است که عده‌ای بر او رونوشت کرده و مکرر بر او می‌خوانند تا او حفظ شود و مقصودشان از آن عده: عداس غلام حویطب، و یسار غلام عامر ابن الحضرمی، و جبر غلام عامر بود، اینان از اهل کتاب بودند و تورات را می‌خواندند و چون مسلمان شدند و با رسول خدا ﷺ رفت و آمد داشتند، کفار این نسبت دروغ را جعل کردند. خدا جواب داده که این نسبت ظلم و زور است زیرا در این قرآن افسانه و خرافه نیست باضافه در نهایت فصاحت و اعجاز است، اگر شما راست می‌گوئید بروید چنین آیاتی به یاری اهل کتاب بیاورید. و باضافه اینها را هیچ کس نمی‌تواند

بیاورد مگر خدائی که به تمام معلومات احاطه داشته باشد و به سر و غیب آسمان و زمین محیط باشد.

۲- این رسول مانند ما می خورد و راه می رود.

۳- چرا به او فرشته ای نازل نشده که با او در انذار همراهی کند.

۴- چرا گنجی ندارد.

۵- چرا باغی ندارد که محتاج به زحمت تحصیل نان نباشد.

۶- او ساحر است و یا او را سحر کرده اند.

چون جواب اینها مکرر آمده و روشن بوده، خدا فرموده بین اینها از هیچ راهی نتوانستند تو را قبح نمایند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا * بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ^ط وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ
بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا * إِذَا رَأَتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَزَفِيرًا * وَإِذَا
أَلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرِنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا * لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا
وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا *

ترجمه: با برکت و کثیر الخیر آن خدائی که اگر خواهد برای تو بهتر از اینها قرار دهد بوستان هائی که از زیر آنها نهرها جاری است و برای تو قصرها قرار می دهد (۱۰) بلکه ایشان به قیامت تکذیب کرده اند و برای آنکه به قیامت تکذیب کند آتش زبانه کش مهیا کرده ایم (۱۱) چون آتش ایشان را از مکان دور به بیند فریاد خشمناک و خروش آن را بشنوند (۱۲) و چون به مکان تنگی از آتش افکنده شوند در حالی که بسته به زنجیرند فریاد او ایلا بر کشند (۱۳) به آنان

عتاب شود که امروز یک مرتبه واویلا نکنید و باید واویلائی بسیاری اظهار کنید(۱۴).

تکات: حق تعالی در جواب کفار به رسول خود فرموده من قادرم بهتر از آنچه کفار گفته‌اند به تو بدهم اما در دنیا صلاح نیست بلکه آخرت عطا خواهم کرد در اینجا روایات بسیاری وارد شده از آن جمله روزی جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ بود و حضرت با او مکالمه می‌کرد ناگاه دری از درهای آسمان باز شد و ملک رضوان خازن جنان آمد و سلام کرد و خشنودی خدا را به او ابلاغ نمود سپس گفت: پروردگارت تو را مخیر می‌کند بین این که پیغمبری باشی و سلطان و بین اینکه پیامبری باشی بنده وار و همراه او زنبیلی از نور بود که می‌درخشید، سپس گفت این کلیدهای خزائن دنیاست آن را دریافت کن بدون آنکه خدا از مقامات آخرت کم کند بقدر پر پشه‌ای، رسول خدا ﷺ نظری به جبرئیل کرد که او چه اشاره می‌کند، جبرئیل اشاره نمود که تواضع کن، پس رسول خدا ﷺ گفت: بلکه پیغمبری باشم بنده وار بهتر است. و حضرت او دیگر به چیزی تکیه نکرد در حال غذا، یعنی؛ متکبرانه غذا نخورد. و فرمود: می‌خواهم روزی سیر و روزی گرسنه باشم که در حال سیری حمد کنم و در حال گرسنگی التماس و درخواست.

قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً
وَمَصِيرًا * هُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا *

ترجمه: بگو: آیا این خوبست یا بهشت جاویدی که به پرهیزکاران وعده داده شده که آن جزا و بازگشتگاه ایشان است(۱۵) برای ایشانست در آن آنچه می‌خواهند در حالی که جاویدانند وعده‌ایست بر عهده پروردگارت که از او درخواست شده(۱۶).

نکات: ظاهر آنست که ذَالِك بر می‌گردد به عذاب‌های مذکوره در آیه قبل و اشاره به آنهاست. و خَيْر را ممکن است اسم تفضیل بگیریم، یعنی این بهتر است یا آن. و جمله کَانَ عَلَي رِبِّكَ وَعَدَا مَسْئُولًا دلالت دارد که تخلف از وعده قبیح است و حق تعالی تخلف نمی‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعِآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا * فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا
وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا *

ترجمه: و روزی که ایشان را با آنچه غیر خدا و پائین‌تر از خدا می‌پرستیدند محشور کند، پس خدا بفرماید آیا شما گمراه کردید بندگانم را و یا خودشان راه را گم کردند (۱۷) گویند: تو منزّه و والائی (یعنی تو خود میدانی و جهل در تو راه ندارد) برای ما سزاوار نبوده که اولیائی غیر تو بگیریم ولیکن به ایشان و پدرانشان بهره‌ها و نعمت‌ها دادی تا این ذکر را (یعنی کتاب و شرایع تو را) فراموش کردند و مردمی بدبخت و هلاک گردیدند (۱۸) پس بتحقیق شما را تکذیب کردند به آنچه می‌گفتید پس نه توانائی برگشت دارید و نه یاری یکدیگر را و هر کس از شما ستم می‌کند می‌چشانیم او را عذاب بزرگی (۱۹).

نکات: این آیات نیز دلالت دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و بزرگان را مرجع گرفتن در حوائج. و نیز دلالت دارد بر حرمت قبول احکام ایشان، زیرا آن نیز نوعی از عبادتست. و نیز دلالت دارد که آن بزرگان روز قیامت از پیروان خود تبری می‌جویند و ایشان را تکذیب می‌کنند. پس معلوم می‌شود این بزرگان بت

نیستند زیرا بت تکذیب و تبری نمی‌تواند و معلوم می‌شود این گمراهان از بزرگان‌شان یاری و کمک و یا مدد می‌خواستند که خدا فرموده: وَلَا نَصْرًا.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ۗ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۗ
وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا * وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا
الْمَلَتِيكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا * يَوْمَ
يَرَوْنَ الْمَلَتِيكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا *
وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا * أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا *

توجه: و پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر اینکه ایشان طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و قرار دادیم بعضی از شما را برای بعضی فتنه (سبب آزمایش و زحمت) آیا صبر می‌کنید و پروردگار تو بینا بوده است (۲۰) و آنانکه امید به لقاء ما ندارند گفتند: چرا بر ما فرشتگان نازل نشدند و یا چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ محققا راه تکبر و نخوت پیش گرفته و سرکشی کردند سرکشی بزرگی (۲۱) روزی که می‌بینند فرشتگان را آن روز بشارت و خیر خوشی برای مجرمین نباشد و (بلکه به آنان) می‌گویند: کاملاً محروم و ممنوعید (۲۲) و به آنچه کرده‌اند نظری نموده و آن را ذرات پراکنده نمودیم (۲۳) اهل بهشت در آن روز مسکن و قرار گاهی نیکوتر و خوابگاه و آرامگاهی بهتر دارند (۲۴).

نکات: بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً، یعنی همه باعث زحمت و آزمایش یکدیگر می‌باشید، پیغمبران بواسطه تمسخر و تکذیب شما، و شما بواسطه حسد و

نخوت و یا اطاعت از آنها در زحمت و گرفتارید. رؤسای مشرکین و فقرای صحابه مزاحم یکدیگر بودند، رؤسا به دماغشان بر می خورد که فلان فقیر می گوید من اهل نجاتم و این رؤسا اهل دوزخ، و فقرا گرفتار آزار و اذیت می شدند. رسول خدا ﷺ فرموده: «لکل أمة فتنه، وفتنة أمتي المال»، و فتنه عمومیت دارد که رسول خدا ﷺ می فرماید: «ویل للعالم من الجاهل و ویل للسلطان من الرعیة و ویل للرعیة من السلطان، و ویل للمالک من المملوک، و ویل للشدیة من الضعیف و للضعیف من الشدیة». اصحاب بلا و امراض می گویند کاش مانند سالمان بودیم ولی سالمان مسئولند که چرا به آنان نرسیدند و از آنان عبرت نگرفتند.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمِّمِ وَتُزَلُّ الْمَلَكَةُ تَنْزِيلًا * أَلْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
 لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا * وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ
 يَقُولُ يَلِيَّتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَنوَيْتَنِي لِيَتَنِي لَمْ أَخَذْ فُلَانًا
 خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي * وَكَانَ الشَّيْطَانُ
 لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا *

ترجمه: و روزی که آسمان بابرها شکافته شود و فرشتگان بسرعت نازل شوند (۲۵) در آن روز پادشاهی بحق مخصوص خدای رحمن است و بر کافران روزی سخت باشد (۲۶) و روزی که ستمکار دو دست خود را از حسرت بدنندان بچود می گوید: ای کاش با این رسول راهی داشتم (۲۷) ای وای بر من کاش من فلانی را دوست نگرفته بودم (۲۸) بتحقیق مرا از این قرآن محروم ساخت و گمراه نمود پس از آنکه برایم آمد و شیطان خوار کننده و مایه خذلان انسان است (۲۹).

نکات: الف و لام الظالم برای عموم است، و همچنین فلاناً نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هر ظالمی در قیامت دست حسرت بدنشان گزد و گوید: کاش با رفقای کافر و فاسق دوستی نمی‌کردم که آنان مرا از پیروی قرآن باز داشته و به گمراهی انداختند. بنابراین هر کسی که مانع توجه انسان به قرآن گردد روز قیامت انسان از او متنفر است مانند دوستان روحانی نما که به شخص مؤمن می‌گویند تو قرآن را نمی‌فهمی و او را از توجه به قرآن باز داشته و گمراه می‌کنند. از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که «أعرض نفسك على ما في كتاب الله فإن كنت؛ سالكا سبيله زاهدا في تزهيدة راغباً في ترغيبه خائفاً من تخويفه فائت و ابشر».

یعنی؛ خودت را به قرآن عرضه مدار اگر در راهی که قرآن گفته قدم بر می‌داری، نواهی آن را ترک و اوامرش را اجراء می‌کنی و از کیفرهای مذکوره در آن ترسانی، در این روش ثابت باش و به خودت بشارت بده. و مقصود از الذکر همین قرآن است که به آن ذکر نیز گویند و بقرینه آیه بعد به فرموده: وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا، و بدلیل آیه ۹ سوره حجر که فرموده: ﴿حُنُّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾ .

ولی بعضی گفته‌اند مقصود از ذکر در این آیه یاد خدا و یا اسلام است. چنانکه بیان شد فلاناً خلیلاً نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، ولی بعضی از ملحدین که قائل به تحریف شده، می‌گویند این آیه لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً نام شخص معینی بوده برداشته‌اند و بجای آن فلانا گذاشته‌اند. با اینکه ما بیان کردیم آیه عام است. باضافه این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رفاقت فلان با فلان کس نامبرده معنی نداشته و قول به تحریف، ضلالت و گمراهی است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا * وَكَذَلِكَ
جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ * وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا *

ترجمه: و این رسول گوید پروردگارا براستی که قوم من این قرآن را متروک کردند و آن را به بی‌اعتنائی گرفتند (۳۰) و بدینگونه قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از گناه‌کاران و پروردگار تو برای هدایت و یاری نمودن کافی است (۳۱).
تکات: این وَقَالَ الرَّسُولُ..... در آخرتست و یا در دنیا چنین فرموده ظاهر آیه این است که در دنیا چنین گفته باشد، اگر چه در آخرت نیز خواهد گفت. و کلمه قَوْمِي دلالت دارد که قوم او قرآن را رها و متروک و مهجور کردند و بنابراین شامل امت اسلامی زمان ما که قرآن را رها کرده و به آن بی‌اعتناء می‌باشند نیز می‌شود. و مقصود از جمله: جَعَلْنَا..... این است که ما دنیا را چنین قرار داده‌ایم که هر پیغمبر و سفیری حق را بیان کند، دکانداران باختر خودشان برای حفظ دکان با آن سفیر حق گو به دشمنی پردازند و بگو و نگو و گفتگو شود تا ناظرین به این میدان حق و باطل متوجه شده و خود حق را بشنوند و هدایت خود را مشمول گردند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ
فُؤَادَكَ * وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا * وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ
تَفْسِيرًا * الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا
وَأَضَلُّ سَبِيلًا *

ترجمه: و آنان که کافر شده گفتند: چرا قرآن یک مرتبه تماما بر او نازل نشده بدینگونه نازل شد تا دل تو را به آن تقویت و تأیید کنیم و آن را پی در پی بترتیب آوردیم (۳۲) و برای تو مثلی نمی‌آورند مگر اینکه ما برایت آنچه را حق

و بهترین تفسیر است آوردیم (۳۳) آنانکه محشور می‌شوند بر صورتهایشان به سوی دوزخ آنان مکانشان بدتر و گمراه‌ترند (۳۴).

نکات: کفار می‌گفتند چرا قرآن مانند تورات و انجیل یکپارچه و یک مرتبه بر محمد نازل نشده است؟ حق تعالی در جواب ایشان فرموده: **لِئَلَّيْتُمْ بِهِ فُؤَادَكُمْ**، و بیان این جواب از جهاتی قابل تصور است:

۱- آنکه چون رسول خدا ﷺ بی‌سواد بود اگر یک مرتبه نازل می‌شد نمی‌توانست ضبط کند و ممکن بود به سهو و غلط آن را ضبط کند بر خلاف حضرت موسی که با سواد بوده است.

۲- آنکه کتابی نزدش باشد در حفظ آن تساهل می‌کند، اما آیه آیه را بهتر حفظ می‌کند.

۳- اگر تمام قرآن و قوانین آن یک مرتبه نازل می‌شد خلق تحمل نمی‌کردند و باعث اضطراب رسول می‌شد.

۴- چون آیه آیه و سوره سوره نازل می‌شد هر مرتبه جبرئیل را مشاهده می‌کرد و در او تقوی مشاهده می‌کرد و دل او تقویت می‌شد و بر احتمال اذیت قوم و جهاد شکیباتر بود.

۵- چون یک سوره آن معجزه بود و کسی مانند آن نمی‌توانست بیاورد، پس بطریق اولی تمامش معجزه است، و این مطلب با آمدن سوره سوره ثابت می‌شد.

۶- آیات قرآن طبق سؤالات ایشان نازل می‌شد و در موقع احتیاج و سؤال اگر چیزی نازل گردد بیشتر در آن دقت می‌شود، ولی بدون احتیاج، بدان توجه و دقت نمی‌شد، و خود رسول نیز به آن اهمیت محتاجانه نمی‌داد.

۷- اگر یک مرتبه نازل می شد سفارت جبرئیل تمام می شد و وحی الهی قطع می گردید و ارتباط عالم غیب با شهادت قطع می شد و این باعث هم و غم رسول خدا ﷺ بود.

جمله: وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا دلالت دارد که قرآن خود بهترین مفسر برای خود می باشد و احتیاج به این همه تفاسیری که نوشته شده ندارد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا * فُكِّلْنَا
أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا * وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا
كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً * وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
عَذَابًا أَلِيمًا *

ترجمه: و بتحقیق به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم (۳۵) پس گفتیم بروید به سوی آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند، پس ایشان را هلاک کردیم هلاک کاملی (۳۶) و بیاد آور قوم نوح را چون رسولان تکذیب کردند، ایشان را غرق نمودیم و برای مردم آیتی قرار دادیم و برای ستمگران عذاب دردناکی مهیا کرده ایم (۳۷).

نکات: برای تسلیت رسول خدا ﷺ و برای تهدید قوم او، آیات راجع به امم گذشته، مکرر نازل شده است. و راجع به قوم نوح که فرموده: كَذَّبُوا الرُّسُلَ با اینکه نوح را تکذیب کردند نه رسولان دیگر را چگونه جمع آورده این کلمه را؟ جواب این است که؛ تکذیب واحد در حکم تکذیب دیگران است، زیرا اگر کسی یک پیغمبر را که دارای معجزه و دلائل روشن است تکذیب کند مسلم تمام پیامبران را تکذیب می کند. و ممکن است در همان زمان رسولانی نیز بوده اند.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا * وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ
 الْأَمْثَالَ ۗ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا * وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا
 السَّوِّءَ ۚ فَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرَءُونَ نُشُورًا *

ترجمه: و یاد آر قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و مردم بسیار قرن‌هائی که
 بین ایشان بودند (۳۸) و برای هر یک مثل‌ها زدیم و هر یک را کاملاً نابود
 کردیم (۳۹) و بتحقیق گذشتند بر قریه‌ای که باریده شد بر آن باران بد، آیا آن را
 نمی‌بینند بلکه امید به حشر و نشر نمی‌دارند (۴۰).

نکات: اقوامی که در آیات ذکر شده تفصیل هر یک در قرآن مذکور است جز
 اصحاب رس، و اما اصحاب رس، بعضی گفته‌اند که؛ آنان قوم شعیب بودند روزی
 که نزدیک چاهی شعیب را اذیت می‌کردند خدا همهٔ ایشان را به زمین فرو برد.
 و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **حنظله** پیغمبر بودند و از بس گناه کردند مبتلا
 شدند به مرغ گردن درازی که بمناسبت گردن دراز او را عنقا می‌گفتند: و او
 اطفال ایشان را می‌ربود و در کوهی بنام **فخ** جای داشت، پس **حنظله** به آن مرغ
 نفرین کرد و هلاک شد، سپس قوم **حنظله**، **حنظله** را شهید کردند و هلاک
 شدند. و بعضی گفته‌اند: ایشان **اصحاب اخدودند** که در سورهٔ بروج ذکر شده
 است. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **انطاکیه** می‌باشند که **حبیب نجار** را
 کشتند. و از حضرت علی علیه السلام روایت شده که؛ ایشان قومی بودند در کنار نهری
 بنام **رس** از بلاد مشرق، خدا رسولی از فرزندان یهود ابن یعقوب بر ایشان
 فرستاد، مدتی در میان ایشان ماند و او را تکذیب کردند، پس چاهی کنده و او
 را در آن چاه افکنده و خود درختی بنام **سنوبر** داشتند و آن را می‌پرستیدند و بر
 اطراف آن درخت دوازده درخت بود و هیچ شهری آبادتر از شهر ایشان نبود و
 هر دهی از آنجا درختی داشتند که ایام عید می‌آمدند و آن را زینت کرده و برای

آن قربانی کرده و آن را سجده کرده و تضرع می‌کردند که؛ ای درخت ای معبود ما از ما راضی شو! و یک نفر حيله‌گری بود که می‌آمد از میان آن درخت ندا می‌کرد که ای بندگان من از شما راضی شدم پس ایشان خوشحال شده و به وجد و نشاط به رقص می‌پرداختند و شراب می‌نوشیدند و در سر هر ماه نزدیک یک درخت معینی می‌رفتند و سر سال که می‌شد نزد یک درختی که از همه بزرگتر بود و درختان دیگر را از شاخه‌های آن می‌دانستند رفته و دوازده روز نزد آن همانطور عمل می‌کردند تا روز ۱۳ که بیرون مانده و به خانه بر می‌گشتند، و پیامبر ایشان هر قدر ایشان را به خدا دعوت کرد فایده نداد و از مشاهده اعمال ایشان با آن درخت‌ها متأسف می‌شد، تا نفرین کرد و آن درخت بزرگ خشک گردید، مردم از خشکیدن آن مضطرب شده گروهی گفتند: خدایان شما بر شما غضب کردند بواسطه بدگوئی این مرد، گروه دیگر گفتند: این از سحر این مرد است و می‌خواهد شما را به اطاعت خدای خود وا دارد. پس نزدیک آن نهر چاهی کنند و آن رسول را در آنجا انداختند برای اینکه او بنالد تا خدایان ایشان از ایشان راضی شوند، پس آن رسول در آنجا نالید تا وفات او در رسید. حق تعالی بر ایشان غضب نمود و به جبرئیل فرمود: من بر ایشان حلم نمودم و ایشان سوء استفاده کرده و رسول مرا شهید کردند، پس چون ایام عیدشان شد و بیرون آمدند، خدا باد سرخی فرستاد و ایشان را احاطه کرد، پس ایشان به یکدیگر پناه بردند، خدا ابری فرستاد و بر ایشان آتش بارانید و زمین زیر پای ایشان مانند سنگ کبریت شد تا همه هلاک شدند، «نعوذ بالله من غضبه». و ابن جریر «کما قال الفخر الرازی» روایت کرده از رسول خدا ﷺ که خدای پیغمبری را فرستاد به سوی اهل قریه‌ای و احدی به او ایمان نیاورد جز یک بنده سیاهی، سپس مردم به رسول خود ستم کردند و او را در چاهی افکنده و سنگ بزرگی بر در آن گذاشتند و آن بنده سیاه هیزم‌کش بود و می‌فروخت و نان و آبی تهیه

می‌کرد و مدتی همواره بر سر چاه می‌آورد و با دلو به آن رسول می‌رسانید تا روزی آن بنده را خواب ربود و مدتی در خواب ماند، سپس رفت و هیزم کند و برد و فروخت و طعامی تهیه کرد و بر سر چاه آمد دید اثری از آن رسول نیست، معلوم شد که مردم او را بیرون آورده و به او ایمان آورده‌اند، پس رسول خدا ﷺ فرمود: آن بنده سیاه اول کسی است که وارد بهشت خواهد شد. ولی قرآن به جزئیات داستان‌ها نپرداخته و معلوم نیست کدام صحیح است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا * إِن كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا * أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَل هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا *

ترجمه: و هنگامی که ترا ببینند جز به استهزایت نگیرند و گویند آیا این است که خدا او را به رسالت فرستاده (۴۱) محققا نزدیک بود ما را گمراه کند و از خدایانمان ما را دور کند اگر بر خدایانمان صبر و استقامت نکرده بودیم و بزودی خواهند دانست هنگامی که عذاب را ببینند که از راه گمراه‌تر کیست (۴۲) آیا دیده‌ای کسی که هوای خود را خدای خود گرفته آیا تو بر او وکیلی (۴۳) بلکه می‌پنداری که اکثرشان می‌شنوند و یا درک می‌کنند، نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان، بلکه ایشان گمراه‌ترند (۴۴).

نکات: جمله: لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا دلالت دارد که پایداری و تعصب جاهلانۀ اهل باطل زیاد است. و مقصود از جمله: أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا این است که تو وظیفه نگهداری ایشان و یا طرفداری و خیرخواهی از ایشان را

نداری بلکه ایشان را رها کن. وَإِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ... تا آخر، دلالت دارد که انسان گمراه چون پی عقل نرفته و دنبال هوی و هوس رفته و عقل خود را به کار نینداخته از حیواناتی که عقل ندارند بدتر است، زیرا حیوانات کفران نعمت عقل را نکرده‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «استرشدوا العقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا»، یعنی؛ از عقل راهنمایی بخواهید تا ترقی کنید و از فرمان عقل سرپیچی نکنید که پشیمان می‌گردید. بهر حال شخص با تقوی هوای نفس خود را تابع امر خدا قرار می‌دهد و عقل را بر هوا ترجیح می‌دهد زیرا که هوای نفس انسان را فرماندار زمانه می‌کند بخلاف عقل.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا * ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا * وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا * وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا *

ترجمه: آیا ندیدی و توجه به پروردگارت نکردی که چگونه سایه را پهن کرد و اگر خواسته بود آن را ساکن قرار داده بود سپس خورشید را دلیل بر او قرار دادیم (۴۵) سپس آن را به سوی خود گرفتیم گرفتن آسانی (۴۶) و او آنست که برای شما شب را پوششی قرار داد و خواب را راحتی و روز را برای جنبش قرار داد (۴۷) و او آنست که برای بشارت باد را در جلو رحمت خود فرستاد و از آسمان آب پاک کننده را نازل کردیم (۴۸).

نکات: یکی از نعمت‌های بزرگ الهی برای اکثر ساکنین زمین سایه است و سایه کیفیتی است بین نور و ظلمت، نه نور خالص است و نه ظلمت خالص مانند سایه‌ای که از فجر است تا طلوع آفتاب و مانند سایه داخل سقف‌ها و کنار دیوارها و طبع انسان از روشنی محض و از ظلمت محض دوری می‌کند و

متمایل به سایه است زیرا روشنی خالص نور چشم را ضایع می‌کند و گرمای تند موزی را بوجود می‌آورد. و لذا خدای تعالی بهشت را به ﴿وَزَيْلٌ مَّمْدُودٍ﴾ (الواقعة: ۳۰). و این سایه ببرکت آفتاب وجودش محرز و نفعش هویدا شده پس خورشید دلیل وجود او و نفع او می‌باشد. و چون خورشید میل به غروب کند سایه نیز کم‌کم از بین می‌رود و خدا او را قبض می‌کند. و جمله: مَاءٌ طَهُورًا دلالت دارد بر مطهریت باران و سایر آبها که در "احکام القرآن" نوشته‌ایم.

لِنَحْيِي بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِي كَثِيرًا * وَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا * وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا * فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا *

ترجمه: تا به آن آب زنده کنیم شهر مرده را و آن را به آنچه آفریده‌ایم از چهار پایان و مردمان بسیاری بیاشامانیم (۴۹) و بتحقیق آن را بین ایشان گردانیدیم تا متذکر شوند، پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را (۵۰) و اگر بخواهیم مبعوث می‌کنیم در هر قریه‌ای ترساننده‌ای (۵۱) پس کافران را اطاعت مکن و با ایشان بآن قرآن جهاد کن جهاد بزرگی (۵۲).

نکات: چرا أَنْعَمًا وَأُنَاسِي كَثِيرًا فرموده؟ برای آن که احتیاج انعام به آب بیشتر از طیور است و کلمه کثیر برای این است که بسیاری از بلاد و قری از آب غیر باران مشروب می‌شوند. و ضمیر صَرَّفْنَاهُ ممکن است به باران برگردد و مقصود این باشد که ما باران را می‌گردانیم بین ایشان، گاهی برای قومی و محلی و گاهی قوم و محل دیگری تا همه مشروب و سیراب شوند و گاهی کم و زیاد می‌شود برای قومی بواسطه کفران و عصیان، چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «ما

من عام بامطر من عام ولكن إذا عمل قوم بالمعاصي حول الله ذلك إلى غيرهم فإذا عصوا جمی‌ها صرف الله ذلك إلى الفی‌افی». و ممکن است ضمیر آن برگردد به کلام خدا، یعنی؛ ما این گفتارها و بیان این آیات را برای مردم بیان می‌کنیم تا پند گیرند ولی اکثر مردم کفران کردند تا جائی که آمدن باران را نسبت به قرب و بعد ستارگان دادند. و ضمیر بهء در جمله: وَجَهْدَهُمْ بِهِء، ممکن است برگردد به قرآن و یا کلام خدا و یا برگردد به عدم اطاعت کفار که خود یک نوعی از جهاد در مکه مشرفه بوده است.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا* وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا
وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا*

ترجمه: و او آن خدائی است که رها کرد (یا بهم آمیخت) دو دریا را این شیرین و گوارا و این شور و ناگوار و بین آنها حائلی قرار داد و منع از خلط بهم گردیدند ممنوع کاملی (۵۳) و او آنست که از آب بشری آفرید پس آن را به دو قسم نژاد و پیوند (نسبی و سببی) قرار داد و پروردگارت توانا بوده است (۵۴).
نکات: و از عجایب قدرت الهی است که دریاها را چند قسم قرار داده، دریای شور و دریای شیرین، البته به نسبت، و گاهی سفید و سیاه. و هر دو را رها کرده و در عین حال از خلط به یکدیگر ممنوعند و سدی بین ایشان قرار داده که طرفی شیرین و طرفی شور باشد و کار طبیعت چنین نیست. و نیز از عجایب قدرت خلقت انواع بشر است از منی.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ* وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ
ظَهِيرًا* وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِن أَجْرٍ إِلَّا

مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا * وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۚ وَكَفَىٰ بِهِ إِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا*

ترجمه: و می‌پرستند غیر خدا آنچه را که نه نفع می‌رساند ایشان را و نه ضرر و کافر پشتیبان پروردگارش بوده است (۵۵) و ما نفرستادیم تو را مگر برای بشارت و انذار (۵۶) بگو بر رسالت اجری نمی‌خواهم مگر اینکه هر کس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد (۵۷) و توکل نما بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد و با ستایش او، او را تنزیه و تسبیح کن و او کافی است که به گناه بندگانش آگاه باشد (۵۸).

نکات: جمله: وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا، دلالت دارد که اهل باطل مدافع خدایان باطله و پشتیبان اربابان فاسده خود می‌باشند و از آنها تعریف و تمجید و مداحی می‌کنند، ولی خدای حقیقی احتیاج به این چیزها ندارد. و یکی از آیاتی که دلالت دارد که نباید در دعا انبیاء و اولیاء را خواند و یا از آنان مداحی کرد همین آیه است، زیرا انبیاء و اولیاء نفع و ضرری برای کسی پس از وفات خود ندارند و خواندن ایشان نوعی از عبادت است برای ایشان. و جمله: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، دلالت دارد که انبیاء جز بشارت و انذار سمتی نداشته‌اند یعنی؛ ولایت تکوینی نداشتند و مأمور نبودند بزور مردم را به اسلام وارد کنند و هدفشان از رسالت حکومت نبوده است! چنانکه در آیه ۵۵ سوره نور این مطلب ذکر گردید. و جمله: عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ دلالت دارد که هر زنده‌ای می‌میرد حتی انبیاء و اولیاء و فقط حی لا ی‌موت خداست. و جمله وَكَفَىٰ بِهِ إِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا، دلالت دارد که فقط خدا از گناهان بنده‌اش خبر دارد و آگاه است نه غیر او. پس آنچه در خبر آمده که اعمال بندگان را به رسول و یا

امام عرضه می‌دارند و یا ایشان از اعمال مردم مطلع می‌باشد تماماً بر خلاف این آیه بوده و باطل و مجعول است.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ الرَّحْمَنُ فَسَّأَلْ بِهِ خَبِيرًا * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا *

ترجمه: آن خدائی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن دو است در شش روز آفرید سپس مستولی و نافذ بر جهان شد اوست رحمن پس خدای آگاهی را از این خلقت پپرس (۵۹) و چون به ایشان گفته شود برای خدا رحمن سجده کنید گویند: و رحمن چیست؟ آیا برای آنچه ما را امر می‌کنی سجده کنیم؟ و زیاد شد ایشان را نفرت (۶۰).

نکات: مقصود از شش روز مدت و روزگار است و یوم فقط در مورد روزی که خورشید آسمان ما طلوع و غروب می‌کند به کار برده نمی‌شود بلکه بمعنی مطلق زمان نیز آمده چنانکه علی علیه السلام می‌فرماید: «الدهر یومان: یوم لك و یوم علیك»، و یا اینکه: «إن الیوم عمل و لا حساب و غذا حساب و لا عمل»، که بدیهی است مقصود از یوم در این موارد روز در مقابل شب نیست و کلمه‌ای که اختصاص به روز در مقابل شب دارد نهار است. و دیگر آنکه قبل و حین خلقت آسمان‌ها و زمین، شب و روزی نبوده است و شب و روز در اثر گردش منظومه شمسی بوجود آمده مگر آنکه بگوئیم خلقت فوق، در مدتی برابر با شش روزی که بر اثر منظومه شمسی بوجود می‌آید، انجام شده است. و مقصود از عرش؛ ما سوی الله است، یعنی؛ جهان. و در ضمیر فَسَّأَلْ بِهِ... چندین احتمال

است یکی اینکه مقصود از خبیر خدا باشد و «بِه» متعلق به خبیر است و یا بر می‌گردد به کیفیت خلق چنانکه ما ترجمه کردیم.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا * وَهُوَ
الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا *

ترجمه: با برکت و کثیر الخیر است آن که در آسمان برج‌ها قرار داد و در آن چراغی و ماه تابانی نهاد (۶۱) و اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای هر کس که بخواهد متذکر شود و یا بخواهد شکر گزارد (۶۲).

نکات: بروج جمع برج است، و مقصود از آنها همان هیئت سیاراتی است که مانند برج و بارویی از دور پیداست در شب تار عده‌ای از کواکب به شکل حمل عده دیگر به شکل ثور می‌نماید و همچنین تا دوازده برج بنام: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، می‌زان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. و خورشید در یک دوره سال محاذی این کواکب و بروج سیر می‌کند، و هر ماهی محاذی یکی از این برج‌ها می‌باشد. و ماه نیز محاذی این برج‌ها سیر می‌کند، ولی ماه در یک ماه تمام این بروج را طی می‌کند. و همچنین این بروج منازل ستاره‌های زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد می‌باشند. و مقصود از خَلْفَةً این است که شب و روز بجای یکدیگر می‌آیند و برای کسی که بخواهد شکرگزاری کند و یا عبادتی کند و شب نتوانسته، روز جبران کند و اگر روز نتوانسته شب جبران کند. و مقصود از جمله: لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا همین است و بعضی از این آیه استفاده حکم قضای عبادات شبانه روز را نموده‌اند.

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا *

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا*
 إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا
 وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا*

ترجمه: و بندگان خاص خدای رحمن آنان هستند که بر زمین به نرمی راه می‌روند و چون جاهلان به ایشان خطاب و عتابی کنند سلام گویند (۶۳) و آنان که برای پروردگارشان بحال سجده و قیام شب را به پایان رسانند (۶۴) و آنان که می‌گویند پروردگارا عذاب دوزخ را از ما بگردان زیرا عذاب آن ضرری است دائم (۶۵) حقیقتاً دوزخ بد قرارگاه و بد جایگاهی است (۶۶) و آنان که چون انفاق نمایند نه اسراف کنند و نه بخل و بین اینها معتدل باشند (۶۷).

نکات: اضافه عِبَاد به الرَّحْمَنِ اضافه نسبت و اختصاص است یعنی بندگانی که مشمول رحمت الهی و عنایت اویند دارای چنین صفاتند. و مقصود از خَاطِبُهُمْ، خطاب عتاب و تحقیر آمیز است که باید مؤمن در جواب چنین عتابی بگوید: سلام بر تو، سلام علیک! یعنی؛ سلام وداع کند و زود بگذرد و سلامتی طرفین را در نظر بگیرد. پس، از صفات عباد الرحمن ترک اذیت و تحمل اذیت است. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ الشَّدِيدَ لِيَسْ مِنْ غَلْبِ النَّاسِ وَلَكِنَّ الشَّدِيدَ مِنْ غَلْبِ نَفْسِهِ». و نیز نقل شده از آن حضرت که: «بَعَثَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا». و از صفات دیگر عباد الرحمن بیداری شب است برای سجود و قیام در عبادت الهی و هوالمراد بقوله: يَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا. و غرام؛ دین لازم است که بفارسی تاوان گفته می‌شود، چون بندگان فاسد نعم الهی را مصرف کرده و حق آن را أداء نکرده‌اند، دین لازم و مداوم آنان دوزخ است. وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، همچون اصحاب رسول خدا ﷺ که برای لذت

طعامی نمی‌خوردند و بقدر سد جوع و کمک بر عبادت بود خوراکشان، و همچنین بودند در لباس و مسکن. و مسلمین باید میانه‌رو باشند که اسلام سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهد. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». بهر حال آیات به این واضحی در اخلاق، ما را از آوردن کلمات بشری در این باب بی‌نیاز می‌کند.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ^{٦٨} وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَعَّفُ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَحُلِدُ فِيهِ * مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ * وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا *

ترجمه: و آنان که نمی‌خوانند با خدا معبود دیگری را و نفس محترمی را که خدا محترم قرار داده به قتل نمی‌رسانند مگر بحق و زنا نمی‌کنند و کسی که چنین کند به گناه گرفتار شده و به کیفر آن برخوردار (۶۸) روز قیامت برای او عذاب مضاعف شود و در عذاب بخواری بماند (۶۹) مگر آنکه توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته کند که آنان را خدا بدی‌هایشان به حسنات تبدیل می‌کند و خدا آمرزنده رحیم بوده است (۷۰) و آنکه توبه کند و عمل صالح نماید پس محققا او به سوی خدا باز می‌گردد بازگشت خوبی (۷۱).

نکات: یکی از آیاتی که خدا نهی از شرک در دعا کرده همین آیه است که فرموده: بنده رحمن کسی است که در دعا کس دیگر را نمی‌خواند و غیر خدا را شریک او نمی‌کند. و مقصود از يُضَعَّفُ، عذاب مضاعف بواسطه عقیده و عمل است بدلیل آیه بعد که فرموده: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ ... و این آیه دلیل بر

این است که کفار معاقبند بر فروع چنانکه معاقبند بر اصول. و جمله: وَمَنْ تَابَ..... تکرار نیست بلکه در بیان ماهیت توبه است. و تبدیل سیئات به حسنات به چند وجه ممکن است:

اول: تبدیل عقاب به ثواب است که فاعل حقیقی آن خداست.

دوم: تبدیل در دنیا که خدا توفیق می‌دهد پس از توبه در مقابل سیئاتی که مرتکب شده اعمال صالحه انجام دهد، مقابل شرک ایمان، مقابل قتل مؤمن قتل کافر، مقابل دروغ راست بگوید و همین‌طور.

سوم: محو شدن سیئات و نوشتن حسنات جای آنها در صورت ایمان و عمل.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا* وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ تَحْجُرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ* وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا* أُولَئِكَ هُجِرُوا فِي الْغُرَفِ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا نَحِيَّةً وَسَلَامًا* خَلَدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا* قُلْ مَا يَعْبُؤُنَا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا*

ترجمه: و آنان که گواهی زور ندهند (و یا به مجلس زور حاضر نشوند) و چون به لغو بگذرند بزرگوارانه بگذرند (۷۲) و آنان که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کرانه و کورانه رو نکنند (بلکه با گوش باز و چشم باز توجه کنند) (۷۳) و آنان که می‌گویند پروردگارا از زنان و فرزندانمان به ما روشنی چشمان عطا کن و ما را برای پرهیزگاران پیشوا و امام قرار بده (۷۴) ایشانند که غرفه بهشت را پاداششان دهند بواسطه آنچه صبر کردند و به زنده باد

و سلامتی برخوردار شوند (۷۵) در آن جاودانند که قرارگاه و جای نیکویی است (۷۶) بگو اگر دعای شما نبود پروردگرم چه اعتنائی به شما داشت بتحقیق شما تکذیب کردید پس بزودی گردن گیر و ملازم شما خواهد شد (۷۷).

نکات: گواهی زور همان گواهی دروغ بناحق و ندیده و نشنیده گواهی دادن است، مانند آنکه در سر قبور بندگان صالحین می‌گوید: «أشهد أنك تری مقامي و تسمع كلامي و ترد جوابي»، با آن که نه جوابی از قبر می‌شنود و نه آن بنده را می‌بیند. و ممکن است مقصود از جمله: لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، این باشد که به مجالسی که دروغ بر خدا و رسول گفته می‌شود حاضر نمی‌شوند مانند بیشتر مجالس دینی زمان ما. و مقصود از مَرُوءًا كِرَامًا این است که به لهو و لغو و کارهای ترک شدنی اعتنا نمی‌کنند و چون نیروی نهی از منکر ندارند از آنجا به طور بی‌اعتنائی می‌گذرند. جمله: وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا دلالت دارد که بنده رحمن باید نظر بلند باشد و هدفش این باشد که خود را به صفات مذکوره در این آیات بیاراید تا امام برای متقین شود. پس هر کس می‌تواند خود را به امامت متقین برساند و مخصوص دوازده نفر نیست! و در حقیقت این آیه رد است بر کسانی که امامت را منحصر به دوازده نفر یا شش نفر و یا کمتر و بیشتر نموده و آن را اصول دین می‌دانند، در حالی که آن چنان امامتی که اصل دین باشد در قرآن ذکر نشده، پس هر امامی تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن. بنابراین هر شخص مؤمن متدینی باید در صدد احراز امامت باشد و از خدا بخواهد، چنانکه خدا در این آیه تذکر داده است، نه اینکه دست از علم و عمل بردارد و همواره مداح کسانی بنام امام باشد. اگر کسی بگوید رسول خدا ﷺ فرموده: امام پس از من دوازده نفر است؟ جواب این است که؛ رسول خدا ﷺ ابدًا چنین چیزی که مخالف قرآن باشد فرموده و از اختراعات و جعلیات شیعیان

است. و اگر کسی بخواهد بفهمد که روایات امامت مجعول است کتبی که در این باب نوشته شده بخواند زیرا امامت را شیعه از اصول قرار داده و اصول دین و یا مذهب تقلیدی نیست بلکه باید هر کسی خود تحقیق کند و بصرف نقل قول نباید قناعت نماید.

سورة الشعراء
مکىة و هى مائتان وسبع وعشرون آية

سورة شعراء مکى و داراى ۲۲۷ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَمَ* تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ* لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ* إِنْ كُنَّا نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ هَاهَا
خَاضِعِينَ* وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ*
فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ*

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم (۱).
این است آیات کتاب روشن (۲) شاید تو خود را تلف کنی که چرا آنان مؤمن
نمی گردند (۳) اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر ایشان نازل می کنیم که
گردنهایشان برای آن خاضع شود (۴) و تذکر تازه ای از خدای رحمن سویشان
نیامد مگر آنکه از آن روگردان بودند (۵) محققا به تکذیب پرداختند بزودی
خبرهای چیزی که به آن استهزاء می کرده اند به ایشان خواهد رسید (۶).

نکات: چون در این سوره ابتدا شده به تمجید و عظمت قرآن، باز حروف
هجا آمده، یعنی قرآن از همین حروف ساخته شده اگر می توانید شما مثل آن را
بیاورید. و جمله: **الْكِتَابِ الْمُبِينِ** دلالت دارد بر روشنی و قابل درک بودن آیات
آن. و چون رسول خدا ﷺ به حال مشرکین تأسف می خورد و تا حد فدا شدن
سعی در هدایت ایشان می کرد خدا او را آگاه می کند که اگر ما بخواهیم با

صاعقه و یا چیز دیگری ایشان را وادار به هدایت می‌کنیم ولیکن هدایت ما اجباری نیست. پس تو تأسف مخور و خود را تلف مکن. و کلمه مُحَدَّث دلالت دارد که قرآن حادث می‌باشد نه قدیم. و مقصود از اَنْبَتُوا، خبرها؛ نتیجه آن است.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنْ أَنْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ * وَهُمْ عَلَيَّ ذُنُوبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ *

توجه: آیا به زمین نظر نکردند که چه گیاهان جفت ارجمندی در آن رویانندیم (۷) محققا در این خلقت نشانه‌ای است ولی بیشترشان مؤمن نشدند (۸) و محققا پروردگارت فقط او عزیز رحیم است (۹) و چون پروردگارت موسی را ندا کرد که برو بسوی گروه ستمگران (۱۰) گروه فرعون که چرا نمی‌ترسد (۱۱) موسی گفت: پروردگارا من می‌ترسم که تکذیبم کنند (۱۲) و سینه‌ام تنگ شود و زبانم روان نگردد، پس هارون را رسالت ده (۱۳) و برای فرعونیان برگردن من گناهی است پس می‌ترسم که مرا بکشند (۱۴).

نکات: زَوْجٍ كَرِيمٍ دلالت دارد بر اینکه در نباتات نر و ماده وجود دارد. و این از معجزات قرآن است. و الْعَزِيزُ دلالت دارد بر اینکه خداوند همیشه و بر همه چیز غالب و قاهر بوده و هرگز مقهور قدرت دیگری نمی‌شود چنانکه گفته‌اند: «العزیز الذی یقهر و لا یقهر». و جمله: وَيَضِيقُ صَدْرِي دلالت دارد که مبلغ دین باید دارای حوصله و شرح صدر باشد و کم حوصله‌گی باعث فشار بر روح

و گرفتن زبان و در نتیجه عجز از تبلیغ حاصل گردد. و مقصود از جمله: **وَهُمْ عَلَيَّ ذُنُوبٌ** همان کشتن ناوای فرعون است که در مصر او را به قتل آورد و فرار کرد.

قَالَ كَلَّا ۖ فَاذْهَبَا بِبَيِّنَاتِنَا ۖ إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۗ فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۗ أَنْ أَرْسَلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۗ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۗ وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۗ قَالَ فَعَلْتَهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۗ فَفَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۗ

توجه: خدا فرمود: نه چنین است (هرگز ترا نمی‌کشند) پس آیات مرا ببرید که ما با شما می‌شنویم (۱۵) نزد فرعون بروید و بگوئید ما فرستاده پروردگار جهانیانیم (۱۶) که بنی اسرائیل را آزاد کن و با ما بفرست (۱۷) فرعون گفت: آیا ما تو را در کودکی نزد خودمان پرورش ندادیم و سال‌ها از عمرت را میان ما بسر نبردی؟ (۱۸) و کاری را که خواستی انجام دادی در حالی که تو از کفران‌کنندگان بودی (۱۹) موسی گفت: آن کار را هنگامی کردم که من از گمراهان بودم (۲۰) و چون از شما ترسیدم فرار کردم پس پروردگارم فرمانم عطا کرد و مرا از پیغمبران قرار داد (۲۱).

نکات: حضرت موسی از دستگاه ستمگران چون می‌ترسید خدا در جمله **كَلَّا** ^ط **فَاذْهَبَا بِبَيِّنَاتِنَا ۖ إِنَّا مَعَكُمْ...**، او را قوی دل گردانید و به او فهمانید که شما در سایه لطف و عنایت ما نگهبانی خواهید شد، زیرا معیت در اینجا معیت تکوینی نیست بلکه معیت عنایتی است. در جمله: **وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ** هر مفسری چیزی گفته که با ظاهر آیه نمی‌سازد. و یکی گفته مقصود این است که راه را گم کرده بودیم.

دیگری گفته مقصود موسی این است که من غافل بودم که به یک مشت کسی کشته می شود. ولی ظاهر آیه همین است که من در آن حال هدایت دینی نداشتم و از جمله شما گمراهان بودم.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ * قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ * قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ *

ترجمه: و این نعمتی است که تو بر من منت می نهی که بنی اسرائیل را به بندگی گرفته ای (۲۲) فرعون گفت: پروردگار جهانیان چه باشد؟ (۲۳) موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر اهل یقین باشید (۲۴) فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید (۲۵) موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته شما (۲۶) فرعون گفت: حقیقتا رسولی که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است (۲۷) موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست اگر عقل می دارید (۲۸).

نکات: چو فرعون گفته بود ما تو را تربیت کردیم و سالها بزرگت کردیم، حضرت موسی در جمله: وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ ... می فرماید این نعمت و خدمتی را که بر من منت می نهی صحیح نیست زیرا تو بنی اسرائیل را چنان بنده خود کرده و چنان در تحت شکنجه قرار داده ای که ناچار شوند طفل خود را میان آب اندازند تا بدست تو بیفتد و در تحت تربیت تو در آید. در جمله: وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، آیا فرعون خواسته از حقیقت و ماهیت خدا سؤال کند و یا خواسته

مسخره کند و چون حقیقت ذات حق قابل درک و إحاطه علمی نیست، حضرت موسی او را جواب داده که او از آثار خلقت شناخته گردد. باز خوبست که فرعون به تحقیق پرداخته و مانند بعضی از افراد زمان ما به فحاشی نپرداخته! و چون جواب موسی علیه السلام طبق سؤال او نبود به اطرافیانش گفت: بشنوید که جواب او نامربوط است. حضرت موسی علیه السلام اول به خلقت آسمان و زمین استدلال کرده و چون ممکن است قبول نکنند و آسمان و زمین را قدیم بدانند، به وجود خودشان و پدرانشان که حادثند استدلال کرده، و چون فرعون او را نسبت به جنون داد، موسی علیه السلام از نظم و تدبیری که در جهات مشرق و مغرب و گردش جهان است استدلال نمود.

قَالَ لِنِ اتَّخَذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ * قَالَ أَوْلَوْ

جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ * قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى

عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ *

ترجمه: فرعون گفت: اگر خدائی غیر من بگیری از زندانیان قرارت می‌دهم (۲۹) موسی گفت: و اگر چه برایت معجزه روشنی بیاورم (۳۰) فرعون گفت: بیاور آن را اگر از راستگویانی (۳۱) پس موسی عصای خود را انداخت که ناگهان از دهائی آشکار گشت (۳۲) و دست خود را بیرون آورد که ناگهان برای بینندگان سفید می‌نمود (۳۳).

نکات: کسی که جواب منطقی ندارد به فحاشی و یا تهدید می‌پردازد، مانند اکثر مقدس مآبان و عالم نمایان زمان ما. فرعون نیز ابتدا توهین کرد و موسی را دیوانه خواند و سپس او را تهدید به زندان نمود، ولی بواسطه معجزاتی که مشاهده کرد واهمه نمود و از آزار موسی خودداری کرد.

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ* يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ
بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ* قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ*
يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ* فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ* وَقِيلَ
لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ* لَعَلَّنَا نَنْتَبِعَ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ* فَلَمَّا
جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ* قَالَ نَعَمْ
وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ*

ترجمه: فرعون به بزرگان اطراف خود گفت: بی گمان این ساحری دانا است (۳۴) می خواهد شما را به جادوی خود از سرزمینتان بیرون کند بنابراین چه نظر می دهید؟ (۳۵) گفتند: وی را با برادرش نگه دار و مأمورین جمع آوری را به شهرها بفرست (۳۶) که همه ساحران دانشمند را نزد تو آرند (۳۷) پس ساحران برای موعد روز معین جمع شدند (۳۸) و به مردم گفته شد آیا شما نیز مجتمع می شوید (۳۹) تا اگر ساحران غالب آمدند ما آنان را پیروی کنیم (۴۰) و چون ساحران نزد فرعون آمدند به او گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما چیره گشتیم (۴۱) فرعون گفت: آری و محققا در این صورت شما از مقربان خواهید بود (۴۳).

نکات: در این آیات فرعون به تحریک مردم علیه موسی علیه السلام پرداخته: **اولا:** به اینکه او جادوگری داناست. **دوم:** به اینکه او می خواهد ملک و ثروت شما را برباید. و جمله **إِنَّا لَنَا أَجْرًا...** دلالت دارد که ساحران دربار فرعون برای کسب ثروت و تقرب به فرعون و برای سوء استفاده و شهرت در مقابل موسی قیام کردند و هدفشان إحقاق حق و یا بر طرف کردن باطلی نبود، در حالی که عالم باید خیرخواه مردم و بیدارکننده اجتماع باشد.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِبَاهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ
 فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ * فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ *
 فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ * قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ *
 قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ^ط إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
 فَلَسَوْفَ تَعْمُونَ ^ج لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ
 أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا صَبْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا
 خَطِيئَتَنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: موسی به ایشان گفت: آنچه افکندنی هست بیفکنید (۴۳) پس
 ریسمان‌ها و عصاهای خو را افکنده و گفتند: قسم به عزت فرعون که ما غلبه
 یافتگانیم (۴۴) پس بدون فاصله موسی عصای خود را افکند که ناگهان آنچه را
 ساحران ساخته بودند فرو برد (۴۵) پس ساحران به سجده افتادند (۴۶) گفتند: به
 پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۴۷) پروردگار موسی و هارون (۴۸) فرعون
 گفت: پیش از آنکه دستورتان بدهم به او ایمان آوردید! محققا او بزرگ شماسست
 که به شما سحر آموخته بهمین زودی خواهید دانست، البته بدون شک دست‌ها
 و پاهایتان را بعکس یکدیگر می‌برم و بی‌شک همگی‌تان را به دار می‌آویزم (۴۹)
 گفتند: ضرر ندارد زیرا ما به سوی پروردگامان بر می‌گردیم (۵۰) برآستی ما طمع
 داریم که پروردگارمان برای ما خطاهای ما را بیامرزد که ما اولین مؤمنان بوده
 باشیم (۵۱).

تکات: ساحران هزاران چوب و ریسمان‌ها را بهم بسته و جیوه زده بودند که
 بگرمی آفتاب جنبش می‌کرد و بینندگان را به هراس می‌افکند، ولی چون حق را
 مشاهده کردند همگی ایمان آوردند و از شکنجه و قتل فرعون نترسیدند، ولی

زمان ما کسانی که سالها بخیال خود خداپرست بوده‌اند به اندک چیزی از فشار و ترس دست از خدا پرستی بر می دارند، بلکه اکثر علمای دینی ما از ترس عوام حقائق دین را ابراز نمی‌دارند و برای سوء استفاده و کسب شهرت توحید حقیقی را عرضه نمی‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمود: «صنغان من أمتی إذا صلحا صلحت أمتی و إذا فسدا فسدت أمتی. قیل لها رسول الله: و من هما؟ قال: الفقهاء والأمراء».

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ* فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ* إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ* وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ* وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ* فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّن جَنَّتِ وَعَيْونَ* وَكُنُوزِ وَمَقَامِ كَرِيمٍ* كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ* فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ*

ترجمه: و به سوی موسی وحی نمودیم که بندگان مرا شبانه سیر بده زیرا شما تعقیب خواهید شد (۵۲) و فرعون مأمورین جمع‌آوری به شهرها فرستاد (۵۳) که موسی و اتباعش گروهی اندکند (۵۴) و ایشان موجب خشم ما هستند (۵۵) و محققا ما همگی مسلح و آماده‌ایم (۵۶) پس ایشان را از بوستان‌ها و چشمه‌سارها بیرون راندیم (۵۷) و از گنج‌ها و جاهای ارجمند خارج ساختیم (۵۸) و این چنین آنها را به بنی اسرائیل به ارث دادیم (۵۹) پس در حال دمیدن آفتاب ایشان را تعقیب کردند (۶۰).

نکات: موسی و اصحابش بنا شد شبانه فرار کنند زیرا در شب دشمن بی‌خبر است و ایشان را نمی‌بیند، پس موسی ایشان را اطلاع داد که شبانه وقت طلوع ماه از شهر خارج و در جای معینی جمع شوند که به طرف مشرق مصر بود و بنی اسرائیل که جمعیتی بسیار زیاد بودند حرکت کردند. و مقصود از جمله:

فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ. ممکن است این باشد که فرعون ایشان را تعقیب کرد در حالی که به طرف شرق حرکت کردند که مُشْرِقِينَ حال باشد از ضمیر فاعل.

فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ * فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزَلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ * وَأُنْحَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۖ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: چون دو جماعت یکدیگر را بدیدند اصحاب موسی گفتند: بی گمان دستگیر خواهیم شد (۶۱) موسی گفت: نه چنین است زیرا پروردگارم با من عنایت دارد و مرا رهبری خواهد کرد (۶۲) پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن پس بشکافت، پس هر قسمتی از آب چون کوه بزرگی شد (۶۳) و دیگران را به آنجا نزدیک گردانیدیم (۶۴) و موسی و هر که را با او بود همگی را نجات دادیم (۶۵) سپس دیگران را غرق نمودیم (۶۶) براستی که در این عبرت و نشانه قدرتی است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند (۶۷) و براستی که پروردگارت محققا او عزیز رحیم است (۶۸).

نکات: چون لشکر فرعون چند برابر زیادت از اصحاب موسی بودند و لذا اصحاب موسی هراسیدند و از موسی چاره خواستند، از حق تعالی خطاب آمد که عصایت را به دریا بزن، پس چون عصا را به دریا زد بقدرت الهی آبها شکافت و راهی برای عبور اصحاب موسی نمایان شد. چون اصحاب موسی از دریا خارج شدند، لشکر فرعون وارد دریا گشتند و در میان دریا آب ایشان را

احاطه و غرق نمود. و این معجزه و قدرت الهی بوده چنانکه در آیه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً»، تذکر داده است.

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ
أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَكِيفِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ
أَوْ يُضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ * قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ
تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدُمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ *
الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ
يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي
يَوْمَ الدِّينِ *

ترجمه: و بر ایشان خبر ابراهیم را تلاوت کن (۶۹) هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه می پرستید؟ (۷۰) گفتند: بتهایی را می پرستیم و پیوسته برای عبادت آنها معتکفیم (۷۱) گفت: آیا ندای شما را می شنوند وقتی که آنها را می خوانید (۷۲) و یا سود و زیانی برای شما دارند (۷۳) گفتند: نه بلکه پدران خود را دیده ایم که چنین می کردند (۷۴) گفت: آیا توجه داشته اید که چه چیز را می پرستیده اید (۷۵) شما و پدران گذشته شما (۷۶) که محققا آنان دشمن منند جز پروردگار جهانیان (۷۷) آن که مرا آفریده پس او مرا رهبری می کند (۷۸) و آنکه او مرا اطعام می کند و سیرابم می کند (۷۹) و چون بیمار شوم او مرا شفا می دهد (۸۰) و آن که مرا می میراند، سپس مرا زنده می کند (۸۱) و آنکه طمع دارم روز جزاء خطای مرا برای من بیامزد (۸۲).

تکات: جمله: فَنَنْظِلُ لَهَا عَكِيفِينَ دلالت دارد که بت پرستان به کار خود افتخار داشتند و إِذْ تَدْعُونَ دلالت دارد که خواندن غیر خدا ایشان را به شرک کشانیده

بود و دلیلشان رفتار پدرانشان بود، چنانکه در زمان ما اهل بدعت و خرافات به اباطیل خود افتخار دارند و دلیلشان همان کردارهای خرافی پدرانشان است. و در جملات: «خَلَقَنِي» و «يَهْدِين» و «يُطْعِمُنِي» و این افعال را به خدا نسبت داده، ولی بیماری را نسبت به خود داده است که فرموده: وَإِذَا مَرِضْتُ وَ جَمَلَةٌ: فَهُوَ يَشْفِينِ دلالت دارد که شافی فقط خداست و پیامبران از خدا شفاء می‌طلبیدند. و جمله: «.... يَغْفِرْ لِي» دلالت دارد که غفران الهی برای انتفاع حضرت احدیث نیست بلکه برای نفع بنده است.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّلَاحِ * وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي
 الْأَخْرِينِ * وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ * وَأَغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ
 الضَّالِّينَ * وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى
 اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * وَأَزَلَفْتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرَزْتِ الْجَحِيمَ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ
 لَهُمْ آيِنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ *
 فَكَبَّكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ * قَالُوا وَهُمْ فِيهَا
 يَخْتَصِمُونَ * تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِذْ نَسَوَيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَمَا
 أَصَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ * فَلَوْ أَنَّ لَنَا
 كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً * وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ
 رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: پروردگارا مرا حکمی عطا کن و قرین شایستگان نما (۸۳) و نزد
 آیندگان نیکنامم گردان (۸۴) و مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده (۸۵) و پدر
 مرا بیامرزد که از گمراهان بود (۸۶) و روزی که مردم بر انگيخته و زنده گردند مرا

خوار مکن (۸۷) روزی که مال و فرزندان سودی ندهد (۸۸) مگر آنکه با قلب سالم سوی خدا آمده باشد (۸۹) و بهشت برای نیکوکاران نزدیک شود (۹۰) و دوزخ برای گمراهان نمودار گردد (۹۱) و به ایشان گفته شود آن چیزها که می‌پرستید کجایند (۹۲) غیر خدا آیا شما را یاری می‌کنند و یا نصرت یابند (۹۳) ایشان و گمراهان به رو دوزخ افکنده شوند (۹۴) با سپاهیان ابلیس همه یکجا (۹۵) و ایشان در حالی که در آن خصومت می‌کنند گویند (۹۶) به خدا قسم که ما در گمراهی آشکار بودیم (۹۷) زیرا شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم (۹۸) و ما را گمراه نکردند جز بدکاران (۹۹) پس برای ما شفیعانی نباشد (۱۰۰) و نه دوست صمیمی (۱۰۱) پس اگر برای ما بازگشتی به دنیا می‌بود از مؤمنین می‌شدیم (۱۰۲) برآستی که در این عبرتی است و بیشترشان مؤمنین نبودند (۱۰۳) و برآستی که پروردگارت البته خود عزیز رحیم است (۱۰۴).

نکات: بندگان صالح چنان مقامی دارند که حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضا از خدا می‌کند که قرین ایشان باشد. و مقصود از جمله **وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ** این است که در میان آیندگان خوشنام و سرمشق ایشان باشم و دعای آن جناب مستجاب شده و در میان أمم یهود و نصاری و اسلام خوشنام و مورد توجه است. بعضی از خرافاتیین دعائی بنام دعای ندبه ساخته و در آنجا با این آیه نعوذ بالله بازی کرده و در جمله‌ای می‌گویند: **«وَسَأَلْكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجِبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»**، یعنی حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد لسان صدقی در آیندگان، و تو او را اجابت کردی و آن را علی بن ابی طالب قرار دادی!.. این اشخاص برای آنکه ارادتی به علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار کنند کتاب خدا را بازیچه خود قرار می‌دهند!!

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ* إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ* إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنَّا أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا*

ترجمه: قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند (۱۰۵) وقتی که برادرشان نوح به آنان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید (۱۰۶) بتحقیق که من برای شما پیغمبر امینم (۱۰۷) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۰۸) و برای رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست (۱۰۹) پس، از خدا بترسید و مرا فرمان برید (۱۱۰).

نکات: جمله: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ دلالت دارد که در زمان نوح پیامبران دیگری بوده، که الْمُرْسَلِينَ جمع آمده و ممکن است گفته شود تکذیب یک پیامبر مانند تکذیب تمام پیامبران است. و جمله: إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ دلالت دارد که قانون خمسی برای نوح و اولادش نبوده است. و تکرار فَاتَّقُوا اللَّهَ ... برای تأکید است.

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ* قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*
 إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ* وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ* إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ*

ترجمه: قوم او گفتند: آیا ما به تو ایمان آوریم در حالی که فرومایگان و مردم پست تو را پیروی کرده‌اند (۱۱۱) نوح گفت: من علمی به آنچه می‌کرده‌اند ندارم (۱۱۲) حساب ایشان جز بر پروردگارم نیست اگر بفهمید (۱۱۳) و من این مؤمنان را از خود نرانم و طرد نکنم (۱۱۴) نیستم من جز ترساننده آشکار (۱۱۵).

نکات: جمله: **وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ** دلالت دارد که همیشه مردم فقیر زودتر ایمان می‌آوردند و به نظر کفار فرومایه و پست بودند، در حالی که در معنی بعکس بوده است. و جمله: **وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**، دلیل بر آنست که انبیاء علم غیب نداشتند. و جمله: **إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي** دلالت دارد که حساب بندگان فقط با خدا است، پس جمله‌ای که در زیارت جامعه بافته‌اند و به امام می‌گویند: "حسابم علی‌کم!" بر خلاف قرآن است و صحیح نیست.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَه يَنْوُحْ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي
كَذَّبُونِ * فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتَحًا وَجَنِّي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ *
فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ * ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ * إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَةً ط وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: گفتند: ای نوح اگر بس نکنی از سنگ ساران خواهی شد (۱۱۶) گفت: پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند (۱۱۷) پس حکم کن بین من و آنان حکمی و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات بخش (۱۱۸) پس ما او و هر کس که با او در کشتی پر شده بود نجات دادیم (۱۱۹) آنگاه باقی ماندگان را غرق کردیم (۱۲۰) برآستی که در این عبرتی هست و بیشتر ایشان مؤمن نبودند (۱۲۱) و برآستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است (۱۲۲).

نکات: هر جای قرآن کلمه: **لَأَرْجُمَنَّكَ** و **يَا الْمَرْجُومِينَ** ذکر شده مقصود قتل است جز سورهٔ مریم که به معنی شتم است.

كَذَّبَتْ عَادَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ

رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ
تَخْلُدُونَ * وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا *

ترجمه: قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند (۱۲۳) هنگامی که برادرشان هود گفت: آیا نمی ترسید (۱۲۴) براستی من برای شما پیامبری خیرخواه و امینم (۱۲۵) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۲۶) و من برای رسالتم از شما مزدی نمی خواهم مزد من نیست جز بعهده پروردگار جهانیان (۱۲۷) آیا در هر جای بلندی نشانه‌ای به بیهوده و بی فایده بنا می کنید (۱۲۸) و کوشک می سازید گویا شما جاوید می مانید (۱۲۹) و چون سطوت بخرج دهید جبارانه سطوت می کنید (۱۳۰) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۳۱).

نکات: رِيعٌ به مکان بلند اطلاق می شود، ایشان بناهای بلندی می ساختند برای کبوتربازی و برای اینکه مردم را ببینند و آزار برسانند. رسول خدا ﷺ فرمود: «کل بناء یبنى وبال علی صاحبه یوم القیامة إلا ما لابد منه». یعنی: هر بنائی که ساخته شود وبال بر صاحب آن می باشد در روز قیامت جز بنائی که محل احتیاج باشد. در حدیث آمده که روزی رسول خدا ﷺ قبه‌ای بلند و کاخ رفیعی بدید و او را خوش نیامد و فرمود: ما هذہ؟ و چون صاحب بنا خدمت حضرت رسید، حضرت از او روی بگردانید و او فهمید و رفت با زمین یکسان کرد. و رسول خدا ﷺ پیوسته در دعا می فرمود: «اللهم ارزق محمدا و آل محمد و من أحب محمدا و آل محمد العفاف و الکفاف و ارزق من أبغض محمدا و آل محمد کثرة المال و الولد». یعنی؛ خداوندا روزی محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد پاکدامنی و کفاف کن و آن کس که محمد و آل محمد را دشمن دارد کثرت مال و فرزند ده.

وَأَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ * أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنٍ * وَجَنَّتِ وَعُيُونَ *
 إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ
 تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ * إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ * وَمَا لِحُنِّ بِمُعَذِّبِينَ *
 فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ^ط وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ
 هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: از آنکه شما را به آنچه می دانید کمک داده بترسید (۱۳۲) شما را به چهار پایان و فرزندان مدد داده (۱۳۳) و به بوستان ها و چشمه سارها (۱۳۴) برآستی که من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم (۱۳۵) گفتند: بر ما یکسان است چه ما را پند دهی و یا از پنددهندگان نباشی (۱۳۶) این (پرستش غیر خدا) جز رفتار گذشتگان نیست (۱۳۷) و ما معذب نخواهیم شد (۱۳۸) پس او را تکذیب کردند که هلاکشان کردیم برآستی که در این قصه عبرتی است و اکثر ایشان اهل ایمان نبودند (۱۳۹) و برآستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است (۱۴۰).

نکات: قصه قوم عاد در سورة اعراف و هود و آیات دیگر ذکر شده و معلوم می شود دارای حشم و زراعت های بسیار بودند. و مقصود ایشان از جمله: **إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ**، تقلید از گذشتگان بوده، خدا در این گفتار دهمان نموده است. و جمله: **وَمَا لِحُنِّ بِمُعَذِّبِينَ**، دلالت دارد بر غرور ایشان. و هلاکت ایشان بباد صرصر بود.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ
 رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ^ط إِنَّ أَجْرِي

إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتُرْكُونَ فِي مَا هَدَيْنَا ءَامِنِينَ * فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ *
 وَزُرُوعٍ وَخَلِّ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ *
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي
 الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ *

ترجمه: قوم ثمود پیغمبران را تکذیب کردند (۱۴۱) چون برادرشان صالح به ایشان گفت: آیا پرهیز نمی‌کنید (۱۴۲) براستی که من برای شما رسولی امین می‌باشم (۱۴۳) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۴۴) و من بر رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من مگر بر عهده پروردگار جهانیان (۱۴۵) آیا در آنچه اینجا هست در حال امن رها خواهید بود (۱۴۶) در میان باغ‌ها و چشمه سارها (۱۴۷) و زراعت‌ها و نخلستان‌ها که شکوفه‌های لطیف دارد (۱۴۸) و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید در حالی که ماهر و خوشحالید (۱۴۹) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۵۰) و فرمان اسراف‌گران را اطاعت مکنید (۱۵۱) آنان که در زمین فساد می‌کنند و به اصلاح نمی‌پردازند (۱۵۲).

تکات: باز در این آیات الْمُرْسَلِينَ جمع آمده باعتبار اینکه تکذیب یک نفر رسول تکذیب همه مرسلین است و خدا صالح را برادر ایشان خوانده باعتبار اینکه برادر خیرخواه برادر است و بدین جهت باید زودتر سخن او را بپذیرند. و مقصود از جمله: أَتُرْكُونَ بی‌اعتباری دنیاست. و جمله: وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ دلیل است که باید زمامدار از مسرفین در بیت المال نباشد که در بیت المال خیلی باید دقت شود حتی در چیزهای خیلی جزئی چون برق و صندلی و کاغذ و قلم، و از جمله نامه‌های حضرت امیر علیه السلام به کارمندانش این بود که: «أدقوا أقلامكم و قاربوا بئین سطورکم و احذفوا عنی الفضول من کلامکم و اقصدوا

المعانی و ایماکم و الاکتار فإن اموال المسلمین لا تحمل الإضرار». یعنی؛ قلم‌های خود را نازک و ریز کنید و بین سطرها را نزدیک بهم گیرید و زیادتی کلمات را حذف کنید (عبارت پردازی‌های غیر ضروری نکنید) و مقاصد و منظورها را در نظر بگیرید و بر حذر باشید از پر نویسی زیرا که اموال مسلمین تحمل چنین خساراتی را ندارد. و مکاتبات رسول خدا ﷺ موجز و مختصر بود، مثلاً ضمن یکی از نامه‌های آن حضرت که به سلطان ایران نوشته، آمده است: «أسلم تسلّم فإن أبیّت فعلیك إثم الجوس». یعنی اسلام بیاور تا سالم بمانی و گرنه گناه مردم به گردن تو خواهد بود. بنابراین جایی که در کاغذ و قلم و نوشتن چنین باشد در سایر اموال معلوم است چگونه باید دقت شود. بهر حال اطاعت از مسرفین جایز نیست.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصّٰدِقِينَ * قَالَ هٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * وَلَا
 تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِمِينَ *
 فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً ط وَمَا كَانْ أَكْثَرَهُمْ مُّؤْمِنِينَ * وَإِنَّ
 رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: گفتند: همانا تو سحر شده و از جادوگرانی (۱۵۳) تو جز بشری مانند ما نیستی اگر راست می‌گوئی معجزه‌ای بیاور (۱۵۴) گفت: این شتر ماده‌ایست، وی را آبخوری و شما را آبخور روز معینی است (۱۵۵) آزاری به آن نرسانید که عذاب روز بزرگی شما را گرفتار می‌کند (۱۵۶) پس آن را پی کردند و پشیمان گردیدند (۱۵۷) پس عذاب الهی ایشان را گرفت، برآستی که در این قصه آیتی است و اکثر ایشان ایمان آورنده نبودند (۱۵۸) و برآستی که پروردگارت همو عزیز و رحیم است (۱۵۹).

نکات: در این آیات مانند آیات دیگری که در قصه حضرت صالح آمده نسبت عقر را به تمام قوم ثمود داده با اینکه پی کننده دو نفر بودند برای اینکه سایرین یا راضی بودند و یا ساکت! حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه فرموده: «و إنما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا»، یعنی؛ آن ناقه را یک نفر کشت، ولی خدا همه را عذاب نمود، چون دیگران به این کشتن راضی بودند. وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ مكرر شده برای اینکه قاری بداند در هر امتی مردم بی ایمان بیشتر بوده اند.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ * وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ * قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَه يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ * قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ * رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ * فَنجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ * ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ * وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ * إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: قوم لوط پیغمبران را تکذیب کردند (۱۶۰) وقتی که برادرشان لوط به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی کنید (۱۶۱) براستی که من برای شما پیامبر خیرخواه امینم (۱۶۲) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۶۳) و من از شما مزدی برای رسالتم درخواست نمی کنم مزد من نیست مگر بر عهده پروردگار جهانیان (۱۶۴) چرا از میان جهانیان، شما به مردان رو می آورید (۱۶۵) و همسرانی که خدا برای شما آورده و امگذارید بلکه شما قومی هستید که از حد

گذرنده‌اید (۱۶۶) گفتند: ای لوط اگر بس نکنی البته از تبعید و اخراج شدگان خواهی شد (۱۶۷) لوط گفت: من عمل شما را بشدت دشمن دارم (۱۶۸) پروردگارا من و کسانم را از شئامت عمل ایشان نجات بخش (۱۶۹) پس، او و کسانش همگی را نجات دادیم (۱۷۰) جز پیره‌زنی که در میان باقی ماندگان بود (۱۷۱) سپس دیگران را هلاک کردیم (۱۷۲) و بارانی شدید بر آنان بارانندیم پس باران بیم‌شدگان بد بود (۱۷۳) براستی که در آن عبرتی است و بیشترشان ایمان آور نبودند (۱۷۴) و براستی که پروردگارت همو عزیز رحیم است (۱۷۵).

تکات: قوم لوط همان اهل مؤتفکات و اهل بلاد سدوم می‌باشند که مفصل احوال ایشان را قبلاً ذکر کردیم. و مقصود از جمله: *عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ* زن حضرت لوط می‌باشد، زیرا راضی به عمل قوم بود و می‌گفت من راضیم هر چه بر سر قوم آید بر سر من نیز بیاید. و مقصود از *مَطَرًا* همان سنگ باران است. و ایمان آوردگان به حضرت لوط دو دختر و دو داماد او فقط بودند. و عذاب قوم فرو رفتن به زمین و زیر و رو شدن شهرستان بود که در همان انقلاب سنگ باران شدند و یا پس از انقلاب شهرستان سنگ باران شدند.

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ

رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ * إِنِ أَجْرِي

إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: مردم بیشه پیامبران را تکذیب کردند (۱۷۶) هنگامی که شعیب به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید (۱۷۷) براستی که من برای شما پیامبری خیر خواهم (۱۷۸) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۷۹) و من از شما برای رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من جز بعهده پروردگار جهان (۱۸۰).

نکات: عِکَّة بمعنی بیشه است، و آن بیابانی است که دارای درخت باشد شبیه به جنگل. حق تعالی پیامبرانی را که نام برده از قول تمامشان نقل کرده که اجر و مزد نمی‌خواهیم مگر از خدا. بنابراین دین انبیاء دین مساوات بوده، تبعیض نژادی در ادیان الهی نیست و از اموال مردم بعنوان مزد رسالت حقی برای اولادشان نگرفتند و چیزی بعنوان عشر و یا خمس قرار ندادند. معلوم می‌شود قانون خمس از قوانین الهی نبوده و مردم به دین افزوده‌اند!

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ * وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَبِيلَةَ الْأُولَى * قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ * فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ط وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ * وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ *

ترجمه: پیمانہ را تمام بدهید و کم بده نباشید (۱۸۱) و با ترازوی صحیح وزن نمائید (۱۸۲) و چیزهای مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فساد مکوشید (۱۸۳) و از آنکه شما و مردم گذشته را آفرید بترسید (۱۸۴) گفتند: همانا تو از سحرشدگانی (۱۸۵) و تو جز بشری مانند ما نیستی و ما تو را دروغگو می‌پنداریم (۱۸۶) اگر از راستگویانی پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بیفکن (۱۸۷) شعیب گفت: پروردگار من داناتر است به اعمالی که بجا می‌آورید (۱۸۸) پس تکذیبش کردند و عذاب روز ابر آتش بار ایشان را گرفت بی‌گمان عذاب روز

بزرگی بود (۱۸۹) براستی که در این عبرتی هست و بیشترشان ایمان آور نبودند (۱۹۰) و براستی که پروردگار تو همو نیرومند رحیم است (۱۹۱).

نکات: جمله: وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا، که همه کفار در مقابل انبیاء گفته اند! دلالت دارد که کفار مایل بودند که پیغمبرشان بشری مانند سایرین نباشد چنانکه زمان ما نیز چنین است. و لذا برای رسول و اوصیاء او صفاتی قائلند که در سایر افراد قائل نیستند از قبیل اینکه سایه ندارند و یا غیب می دانند و یا وسیله و واسطه دعا است و باید آنها را خوانده عبادت کرد که تمام اینها باطل و نظریه مستکبرین است که می خواهند مطیع بشری مانند خود نباشند. و یَوْمِ الظُّلَّةِ این است که خدا هوا را برای قوم شعیب گرم کرد در هفت روز، پس قوم از شدت گرما برهنه و از خانه خارج شده و در زیر سایه ابری جمع شدند، سپس آن ابر بر سر آنان آتش بارانید و بد روزی گردید.

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ * أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَأْتِيَهِمُ الْعِلْمُ لَمَّا بَدَأْنَا أَثْنَاعًا لِيُتْلَىٰ أُولَٰئِكَ لِيُذَكَّرَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ * فَرَأَوْهُ مُصَوِّبًا * فَذُكِّرُوا كَمَا هُمْ لَمَّا تَوَلَّوْا الْكُلْبَ * فَأُولَٰئِكَ يَتْلَوْنَ عَلَيْهِ الرِّسَالَ * لَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا فَكَفَرُوا بِهَا * فَأَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ لَعْنًا عَلَيْهِمْ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسٍ وَمَجَادِبًا * وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ *

ترجمه: و براستی که این قرآن نازل شده پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین (جبرئیل) آن را نازل نموده است (۱۹۳) بر قلب تو که از ترسانندگان باشی (۱۹۴) بزبان عربی روشن (۱۹۵) و براستی که این وصف قرآن در کتب گذشتگان هست (۱۹۶) آیا برای ایشان دانستن دانشمندان بنی اسرائیل آن را نشانه ای نیست (۱۹۷).

نکات: جبرئیل را الرُّوحُ الْأَمِينُ خوانده برای آنکه اولاً: خلقت او لطیف مانند روح است. و ثانياً: دارای امانت است و وحی را بدون کم و زیاد به انبیاء

می‌رساند. و جمله عَلَى قَلْبِكَ دلالت دارد که قرآن برای محمد ﷺ دلنشین است و او را در دل نگه می‌دارد و از کم و زیاد شدن حفظ می‌کند. و ضمیر: وَإِنَّهُ لَفِي زُجْرِ الْأَوَّلِينَ محتمل است به قرآن بر گردد و ممکن است به محمد و یا به مذکور در این آیات برگردد. و خدا در اینجا علم علمای بنی اسرائیل را آیه و نشانه صحت مطالب قرآن قرار داده، بنابراین آیه ۴۳ سوره رعد که فرموده: «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مربوط است به همین شهادت علمای اهل کتاب که به صحت مطالب قرآن و رسالت محمد گواهی و شهادت دادند. ابن عباس گوید: سبب نزول این آیات شهادت علمای یهود مدینه بود به صدق محمد ﷺ، در زمانی که حضرتش در مکه بود.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
 مُؤْمِنِينَ * كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ * لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ
 حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ * فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَيَقُولُوا هَلْ
 نَحْنُ مُنظَرُونَ * أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ * أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ
 جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ *

ترجمه: و اگر این قرآن را به بعضی از اعجمان نازل کرده بودیم (۱۹۸) که برای ایشان قرائت کردند، به آن ایمان آوردند (۱۹۹) بدین گونه در آوردیم آن را در دل‌های تبه‌کاران (۲۰۰) ایمان به آن نمی‌آوردند تا عذاب اَلَم انگیز را ببینند (۲۰۱) که ناگهانی عذاب بر آنان وارد شود در حالی که بی‌خبر باشند (۲۰۲) پس بگویند: آیا مهلتمان می‌دهند (۲۰۳) آیا به عذاب ما شتاب می‌کنند (۲۰۴) آیا توجه داری که اگر سال‌ها بهره‌شان دهیم (۲۰۵) سپس آنچه از عذاب به آنچه

وعده داده شده به سویشان آید(۲۰۶) آن نعمت‌ها و بهره‌ها کاری برایشان نسازد و ایشان را بی‌نیاز نگرداند(۲۰۷).

تکات: أعجم و عجماء به حیوانی می‌گویند که زبان بسته باشد و یا انسانی که در زبانش لکنت باشد. و عجم گفته می‌شود به هر کس که زبان عربی فصیح را نداند. و أعجم مبالغه در عجم می‌باشد. و مقصود از وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ... این است که اگر قرآن را به یک نفر اعجمی نازل می‌کردیم و یا به دهان حیوانی می‌گذاشتیم که چنین کلام فصیحی را بخواند با اینکه اعجاز بیشتری در آن بود باز ایشان به عناد پرداخته و ایمان نمی‌آوردند. و ممکن است بگوئیم اگر این قرآن را بر زبان عجم و غیر عربی نازل می‌کردیم مشرکین عرب آنرا درک نمی‌کردند و برای تکبر و خود پسندی به آن ایمان نمی‌آوردند، اما عربی نازل کردیم که ایشان بفهمند و عذری نداشته باشند و اگر ایمان به آن نیاورند و مردم غیر عرب ایمان بیاورند معلوم می‌شود که ایشان افضل از عرب می‌باشند، ولی معنی اول ظاهرتر است.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا هَا مُنْذِرُونَ* ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ* وَمَا تَنْزَلَتْ
بِهِ الشَّيَاطِينُ* وَمَا يُنْبِئِي هُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ* إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ
لَمَعَزُولُونَ*

ترجمه: و هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر اینکه ترسانندگانی داشتند (و حجت بر ایشان تمام شد)(۲۰۸) تا تذکری باشد و ما ستمگر نبوده‌ایم(۲۰۹) و شیاطین آن را نازل نکرده‌اند(۲۱۰) و سزاوار ایشان نبود و نمی‌توانستند(۲۱۱) زیرا شیاطین از شنیدن وحی برکنارند(۲۱۲).

تکات: چون مشرکین قریش گفتند: این قرآن را شیاطین به محمد نازل کرده‌اند مانند کاهنان که شیاطین بر آنان نازل می‌شدند و اخبار پنهانی را بر ایشان می‌آوردند، خدا در اینجا فرموده: خیر این قرآن هدایت الهی است و

شیاطین از وحی الهی برکنارند و سزاوار ایشان ارشاد مردم نیست زیرا خود گمراهند. باید دانست وحی رحمانی با القاء شیطانی فرق دارد، إلقاءات شیاطین همه اوهام و خیالات و گمراهی و فتنه و فساد است. چنانکه در مثنوی منطقی گفته‌ام:

وحی شیطانی ز رحمانی جداست وحی رحمانی خصوص انبیاست
 وحی شیطانی بود از جوکیان همچو وحی شاعران و کاهنان
 وحی رحمانی همه نور حق است وحی شیطانی نصیب احمق است
 وحی رحمانی همه علم و هدی است وحی شیطانی همه وهم و هوی است

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ * وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
 الْأَقْرَبِينَ * وَأَحْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ
 عَصَوْكَ فَقُلْ إِنْ بَرَىٰءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ *

ترجمه: با خدای کامل الذات و الصفات ملجأ دیگری را مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود (۲۱۳) و خویشان نزدیکترت را بترسان (۲۱۴) و برای مؤمنانی که پیرویت کرده‌اند ملایمت کن و متواضع باش (۲۱۵) پس، اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می‌کنید بیزارم (۲۱۶).

نکات: جمله: فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ... دلالت دارد که غیر خدا را در حوائج و گرفتاریها نباید خواند و گرنه مورد عذاب الهی خواهد بود نه انبیاء و نه اولیاء و نه غیر ایشان را، مگر مردم زنده حاضر که برای تعاون باید خوانده شوند. پس مقصود از إِلَهًا آخَرَ، آن مدعو غیبی خیالی است که مشرکان در نظر داشتند و در زمان ما نیز بسیاری از افراد، انبیاء و اولیاء را می‌خوانند و بخیال خود آنان را حاضر و ناظر دانسته و مشرک می‌شوند. و چون آیه: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

الْأَقْرَبِينَ نازل گردید رسول خدا ﷺ خویشان خود را دعوت کرد به خانه ابو طالب و ایشان چهل نفر شدند، پس گوسفندی ذبح نمود با نان گندم و شیر حاضر نمود و فرمود: بخورید بنام خدا؛ بسم الله، و ایشان ده نفر ده نفر خوردند تا سیر شدند و چون طعام کمتر از چهل نفر برای چهل نفر کفایت کرد، ابو لهب گفت: هذا ما أسحرکم به الرجل، یعنی؛ محمد به این طعام اعمال سحر نموده. رسول خدا ﷺ چون سخن ابو لهب را شنید، آن روز سخنی نفرمود. روز دیگر ایشان را دعوت کرد و بمانند روز اول ایشان را إطعام نمود، سپس فرمود: ای بنی عبدالمطلب خدا مرا رسالت عطا کرده بسوی تمام خلق، خصوصاً برای شما و فرموده: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، و من شما را دعوت می‌کنم به دو کلمه که بر زبان سبک و در میزان سنگین است با این دو کلمه شما سلطنت بر عرب و عجم خواهید کرد و همه مطیع شما شوند، باضافه باین دو کلمه اهل بهشت خواهید شد و از دوزخ رها خواهید بود، آن دو کلمه شهادت به «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» است، پس هر که مرا اجابت کند و مرا در این قیام یاری نماید برادر و وزیر و وارث و جانشین من بر اهلم خواهد بود و فرمود: «إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ». پس کسی از ایشان جواب نداد جز علی بن ابی طالب عليه السلام. و در خبر دیگر آمده که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ ایشان را جمع کرد و فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، يَا صَفِيَّةَ عَمَةَ رَسُولِ اللَّهِ؛ افْتَدُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّارِ فَإِنِّي لَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». یعنی؛ ای فامیل من، ای فاطمه دختر رسول خدا ﷺ و ای عباس بن عبدالمطلب و ای صفیه عمه رسول خدا خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید زیرا که من بدرد شما نخواهم خورد و از شما در مقابل خدا دفاع نتوانم کرد. و در خبر دیگر است که به فاطمه عليها السلام فرمود: «يَا فَاطِمَةَ

اعملي لنفسك فإني لا أغني عنك من الله شيئاً». یعنی؛ ای فاطمه برای خود عمل کن که من از طرف خدا برای تو کافی نیستم و تو را بی‌نیاز نکنم. و در خبر دیگر است که چون آیه فوق نازل شد، رسول خدا ﷺ بالای کوه صفا رفت و ندا در داد، چون قریش شنیدند همه جمع شدند و گفتند: چه باشد؟ فرمود: اگر من شما را خبر دهم که دشمنی در وقت صبح و یا شام بر سر شما خواهد آمد مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری، فرمود: «فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد». ابو لهب گفت: تبا لك، آیا برای همین ما را دعوت کردی! و لذا سوره تبت نازل گردید. البته می‌توان گفت: این اخبار مورد قبول است و رسول خدا ﷺ بیشتر از اینها ایشان را خوانده است. ولی تأسف اینست که با اینکه رسول خدا ﷺ به فاطمه فروده: عمل کن و به امید من مباش، باز عده‌ای از مدعیان اسلام دل خود را به اخبار کذابین و گویندگان دکاندار خوش کرده‌اند و بامید اولاد همان رسولند، نه معتقدات خود را مطابق کتاب خدا نموده و نه عمل به کتاب الهی کردند.

جملة: وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ ... دلالت دارد که پیامبر ﷺ در برابر مؤمنین نهایت تواضع را داشته است. و از ابوذر نقل شده که؛ «کان رسول الله ﷺ یجلس بین ظهراي أصحابه فی جیئ الغریب فلا یدري أيهم هو یسأل». یعنی رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود می‌نشست پس ناگاه می‌شد که غریبی می‌آمد و نمی‌دانست کدامیک از ایشان پیغمبر است، یعنی مجلس آن حضرت صدر و ذیل نداشت.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * الَّذِي يَرِنُكَ حِينَ تَقُومُ * وَتَقَلِّبُكَ فِي
السَّجْدِينَ * إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ *

ترجمه: و به خدای عزیز رحیم توکل کن (۲۱۷) آنکه ترا وقت قیامت (که بر می‌خیزی) می‌بیند (۲۱۸) و گردشت را میان سجده‌کنان (می‌بیند) (۲۱۹) براستی که اوست شنوای دانا (۲۲۰).

نکات: و چون در آیات ۲۱۴ به بعد حق تعالی وظیفه رسول خود را نسبت به خویشانش و نسبت به پیروانش معلوم نمود، در این آیات به او تذکر می‌دهد که باید به هیچ کس توجه نداشته باشی و فقط بر خدا توکل کنی، زیرا خداست که از احوال تو مطلع است و قیام تو را برای نماز شب می‌بیند و چون میان اصحابت گردش می‌کنی او مطلع است. و در خبر آمده که چون وجوب نماز شب از مؤمنین برداشته شد، رسول خدا ﷺ شبانه به اصحاب خود سرکشی می‌کرد تا ببیند ایشان در خوابند یا در عبادت، پس می‌آمد و اصحاب خود را در رکوع و سجود و قرائت قرآن می‌دید، بسیار خرسند می‌شد، زیرا زمزمه و دمدمه اصحابش در تاریکی شب برای راز و نیاز با خدا مانند کندوی عسل بود. مخفی نماند ظاهر آیه چنانست که ذکر شد. ولی بعضی از مفسرین وجوه ناپسندی که برخلاف ظاهر آیه است نوشته‌اند و حتی آن وجوه ضد سایر آیات قرآن است از آن جمله نوشته‌اند که معنی **وَتَقَلَّبُكَ**.... این است که تو در نماز و سجده توجه به اصحاب خود داری و چشمانت را به سوی ایشان می‌گردانی و یا از پشت سر می‌بینی چنانکه از جلو می‌بینی. باید گفت: اولاً، توجه به غیر خدا در نماز جایز نیست چه با چشم جلو و چه با چشم دیگر، و دیگر اینکه رسول خدا ﷺ مانند سایر افراد بشر است از هر جهت غیر از جهت وحی، و ممکن نیست از عقب سر به بیند مگر اینکه بگوئیم مانند سایر افراد بشر نیست. و دیگری نوشته و حتی به امام صادق نسبت داده که مقصود از **وَتَقَلَّبُكَ فِي السَّجْدِ** اینست که نطفه تو در اصلاّب و ارحام طاهرین و طاهرات گردش می‌کرد. باید گفت: اولاً:

ذکر نطفه و اصلاب و ارحام در آیه نشده و تقدیر خلاف اصل است. **ثانیا:** نطفه عقل و اراده‌ای ندارد تا گردش کند و اگر می‌گفت خدا گردش می‌داد باز چیزی بود در حالی که فرمود: **وَتَقَلُّبُكَ** «گردش خودت». متأسفانه تمام این اخبار از جعلیات غلاة لعنهم الله می‌باشد.

هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيْطَانُ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَذِبُونَ * وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا * وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ *

ترجمه: آیا خبرتان دهم که شیاطین بر که نازل می‌شوند (۲۲۱) بر هر دروغساز گنه بیشه نازل می‌شوند (۲۲۲) گوش فرا می‌دهند در حالی که بیشترشان دروغگویند (۲۲۳) و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند (۲۲۴) آیا نمی‌بینی که آنان در هر وادی حیرانند (۲۲۵) و آنان می‌گویند آنچه را که بجا نمی‌آورند (۲۲۶) مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند و خدا را بسیار ذکر کرده باشند و بعد از ستمی که به ایشان شده نصرت جستند و بزودی کسانی که ستم کرده‌اند، خواهند دانست که به کجا بازگشت می‌کنند (۲۲۷).

نکات: پس از آنکه خدا فرموده قرآن وحی شیطانی نیست. در این آیات خبر داده که شیاطین نازل می‌شوند بر دروغگویان و گنه‌کاران و شاعران که افکارشان خیال بافی و مناسب إلقاءات شیطان است. و جمله: **يُلْقُونَ** اگر صفت شیاطین باشد معنی چنین است که شیاطین مسموعات خود را که از فرشته

گرفته‌اند به دروغگویان إلقاء می‌کنند و بیشتر از خودشان جعل دروغ می‌کنند. و اما اگر جمله يُلقونَ السَّمْعَ صفت کُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ باشد ترجمه چنان می‌شود که در ترجمه ذکر شد که کاهنان و مرشدان دکاندار و شاعران گوش فرا می‌دهند به شیاطین یعنی گوش هوش خود را.

در این آیات مذمت از شعراء شده به چند جهت:

اول: آنکه پیروانشان گمراه و از هدایت کتاب آسمانی محرومند.

دوم: آنکه در هر وادی وارد شده و حیرانند، گاهی از عقل دم زده و گاهی از عشق و جنون، گاهی تعریف از می و مطرب و گاهی تمجید از شرع، گاهی بر قیامت و کوثر طعن زده و گاهی معشوق خود را خدای خود می‌خوانند.

سوم: آنچه در اشعارشان می‌گویند خود عمل نمی‌کنند.

این سه عیب را که خدا فرموده جامع تمام عیوب است. و ما کتابی بنام "شعر و موسیقی" نوشته‌ایم که اکثر عیوب شعراء را در آن ذکر نموده‌ایم، هر که بخواهد مراجعه کند. و در اینجا به بعضی از مفاسد شعری اشاره می‌کنیم:

مفاسد اشعار شعراء

کسانی که از دیوان‌های عشقی و می و مطربی تعریف می‌کنند هدف ایشان این است که ملت را به لجن زار خمودی و لا قیدی و می‌گساری و بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی به گذشته و آینده بکشانند:

این یک دمه عمر را به عشرت گذران از رفته میندیش و ز آینده مترس

یک کاسه می ز ماه تا ماهی به از درس و علوم جمل بگریزی به

منطقیین به قضایا و جمالات مرکبه از خیالات، شعر می‌گویند، در کتاب

تهذیب المنطق گوید: و إما شعری ی تألف من المخیلات! یعنی؛ قضیه شعری

آنست که تألیف و ترکیب شود از خیالات و اکثر دیوان‌های شعراء خیالبافی است، چنانکه سعدی گوید:

صوفی نظر نبازد جز با چنین غزالی سعدی غزل نگوید جز بر چنین خیالی
ابن عباس بنقل ابو الفتوح رازی در تفسیر آیه فوق می‌گوید: شیاطین تلقین شعر می‌کنند بر شعراء و هر کس شیطان او قوی‌تر باشد شعر او نیکوتر است. چنانکه شاعری گوید:

إنی و کل شاعر من البشر شیطانہ انشی و شیطانی ذکر

نقل شده که: «کان الشعر أبغض الحدیث إلی رسول الله ﷺ»، یعنی بدترین گفتار نزد رسول خدا ﷺ شعر بود. و مستدرک، ج ۱، ص ۴۲۴ و ابو الفتوح رازی در تفسیر خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: اگر مغز یکی از شما پر شود از چرک بهتر است از اینکه از شعر پر شود. روایات بسیاری در مذمت شعر و شعراء از شرع رسیده برای این است که شعر مفسد زیادی دارد، از جمله:

(۱) خیال بافی، که جامعه را از حقائق دور و به بافندگی مسرور می‌کند.

(۲) مداحی اغراق آمیز مانند حافظ که تمام دیوانش پر از مداحی است، مثلاً

می‌گوید:

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه	یک بیت از آن قصیده به از صد رساله بود
از این شعر تر حافظ ز شاهنشاه عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
بیمن راییت منصور شاهی	علم شد حافظ اندر نظم اشعار
گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب	سال‌ها بندگی صاحب سلطان کردم

(۳) عشق‌ورزی برای پول چنانکه حافظ می‌گوید:

اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس بگوئیدش که سلطانی گدائی همشین دارد

(۴) تملق و چاپلوسی، چنانکه حافظ به شاه ترکان گوید:

بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد
 (۵) حرفه و ارتزاق از شعر، چنانکه حافظ در مدح شاه هرمز و شاه یحیی
 گوید:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد
 گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی یارب بیادش آور درویش پرویش
 (۶) هجو و عیبجویی از کسانی که به او چیزی نداده اند.

(۷) کذب و اغراق و غلو که هر یک از اینها از گناهان کبیره است و در اشعار
 شعراء زیاد است، مثلاً حافظ در مدح شاه یزد می گوید:

دور دار از خاک و خون دامن چه بر ما بگذری کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
 شاها فلک از بزم تو در رقص و سماع است دست طرب از دامن این زمزمه مگسل
 نظامی می گوید:

در شعر میبچ و در فن او
 که اکذب اوست أحسن او

(۸) فحش و تمسخر به واعظ و جنت و کوثر و سایر مقدسات دینی، مثلاً
 حافظ گوید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم
 بکوی می فروشانش بجامی بر نمی گیرند زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد

(۹) ترویج اهل باطل، چنانکه حافظ، شیخ صنعان منافق را مقتدای عاشقان
 نموده و گوید:

گر اسیر راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت
 (۱۰) دو روئی و نفاق، هم از مسجد می گوید و هم از میخانه، حافظ می گوید:
 حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم

(۱۱) استعمال کلمات و اصطلاحات زشت و رکیک می و میخانه، بت و صنم و تأویل این کلمات، مثلاً حافظ در اشعارش می‌گوید: می که أم الخبائث و موجب افلاس و بهتر از ریا و مخالف زهد و از درخت تاک و خون رز و مزیل عقل و موجب تری دماغ و مستی و باعث رفتن نام و موجب ننگ و در عهد جوانی در فصل بهار و بزم شاهان و وزیران و بیاد کیخسرو و جمشید با بربط و چنگ و دف و بر لب جوی آب و زیر درخت بید با پسران سرمست و مغیچه‌گان شنگول، باید نوشید، ولی مریدانش می‌گویند می ولایت است. حافظ گوید:

دو یار نازک و از باده کهن دو منی فراغتی و کبابی و گوشه چمنی
چه شود گر من و تو چند قلدح باده خوریم باده از خون رزانست نه از خون شماست
(۱۲) ترویج خرافات. حافظ گوید:

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
صوفی صومعه عالم قدسم لیکن حالیا دیر مغانست حوالت گاهم
(۱۳) توهین به مقدسات دینی. حافظ در توهین به جبرائیل گوید:

داور دین شاه شجاع آنکه کرد روح القدس حلقه امرش بگوش
دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمان زدن
بیای شیخ و از خمخامه ما شرابی خور که در کوثر نباشد

(۱۴) طمع و ارتزاق از امور دینی، چنانکه حافظ به شاه منصور گوید:
مرو بخواب که حافظ بیارگاه قبول ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید
بخدا که جرعه‌ای ده تو به حافظ سحر خیز که دعای صبح گاهی اثری کند شمارا

(۱۵) ترویج عشق و شهوترانی و بدگوئی به عقل و خردمندی.

(۱۶) ترویج از رقص و بی‌وزنی و سبک مغزی. حافظ گوید:

یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند
 در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ سرود زهره برقص آورد مسیحا را
 (۱۷) شاهد بازی، یعنی بچه بازی، حافظ گوید:

ببرد از من قرار و طاقت و هوش بت سنگین دل سیمین بناگوش
 نگاری چابکی شنگی کله‌دار ظریفی مهوشی ترکی قبا پوش
 (۱۸) غرور و خودپسندی، چنانکه حافظ در مدح خودش گوید:

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را
 ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ بقرائی که اندر سینه‌داری (یعنی با آن کینه‌داری)
 (۱۹) انکار دین و تمسخر به شرع، چنانکه حافظ می‌گوید:

بخلدم زاهدا دعوت مفرما که این سیب زرخ زان بوستان به
 حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب کافر عشق ای صنم گناه ندارد
 و خیام گوید:

می خوردن و شاد بودن آئین من است فارغ بودن زکفر و دین، دین من است
 بهترین شعرا، حافظ و خیام می‌باشند که سر تا سر اشعارشان بدگوئی و
 تمسخر به شرع است!

(۲۰) تحقیر علویات و ملائکه چنانکه حافظ گوید:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
 یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند
 (۲۱) ترویج از عقائد باطله و افکار فاسده. مثنوی گوید:

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و زهره کرد
 (۲۲) طرفداری از جبر و جبریان، چنانکه حافظ گوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
رضا بداده بده از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(۲۳) تشبیه خالق به خلق و تشبیه خلق به خالق که موجب شرک است.

مولوی گوید:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای
(۲۴) ترویج از لابیالی‌گری و بی‌فکری و بی‌بند و باری.

حافظ گوید:

ساقی بیار جامی و ز خلوتم برون کن تا در بدر بگردم قلاش و لأبالی
حافظ و سعدی و مثنوی در زمان مغول و یا پس از آن بوده‌اند، اکثر
اشعارشان ترغیب به می‌گساری و عاشقی است. اصلاً یک غزل بطور کامل در
ترغیب به شهامت و غیرت و دفع ستمگران نیست، بلکه بعکس! سعدی گوید:
در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
در همین سال که وقت خوش برای او بوده، لشکر مغول از قتل عام و غارت
دمار از مردم در آوردند.

(۲۵) غلو و شرک، و خلق را به صفات الهی و به خدائی وصف کردن.

مولوی گوید:

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم از روی یقین در همه موجود علی بود
(۲۶) جری کردن مردم به معاصی و فسق و فجور، چنانکه شاعری گوید:
هر آن کس که آقاش حیدر بود چه پرواش از روز محشر بود

شاعران که قریحه شعری دارند باید بروند اول کتاب آسمانی قرآن را تدبر کنند و عقائد الهی را فرا گیرند تا بر ضد آن شعر نگویند. متأسفانه هیچ شاعری این کار را نکرده و اکثر اشعارشان ضد قرآن است. حق تعالی شاعری که شعرش بر خلاف حق نباشد و دارای چند صفت باشد استثناء کرده و مذموم نداشته:

۱- «إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، که شاعر؛ ایمان به خدا و رسول و کتب آسمانی داشته باشد و قیامت را معتقد باشد و اینکه ایمان بر عمل صالح مقدم شده زیرا تا جامعه ایمان نداشته باشد، به اجرای اعمال صالحه و قوانین اسلامی تن در نمی‌دهد و بشر در نتیجه ایمان به اصول و مقررات دینی و خداوندی که واضح قوانین است و خیر و شر او را می‌داند، می‌کوشد به قوانین الهی که باعث سعادت دنیا و آخرت اوست عمل کند بدون آنکه جبر و زور او را وادار به اجرای این قوانین کند، و از اینجا امتیاز دیگر قوانین الهی بر قوانین بشری آشکار می‌شود. زیرا در قوانین الهی ایمان موجب عمل به قانون الهی می‌گردد.

۲- «وَذَكِّرُوا لِلَّهِ كَثِيرًا»، در اشعار خود ذکر خدا و حمد و ثنای او باشد نه مدح و ثنای مخلوق، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده «احثوا التراب فی وجوه المداحین»، یعنی؛ خاک بریزید در دهان مداحان. و علی السکون در خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه فرموده: مرا مدح مکنید من راضی نیستم. و در خطبه همام در صفات اهل ایمان و تقوی فرموده: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم». یعنی؛ آنان خدا در نظرشان عظمت دارد و غیر خدا در دیده آنان کوچک است.

۳- «وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا»، یعنی شاعری که نصرت جوید از مردم علیه

ظالم.

هر شاعری که این اوصاف در او باشد او مذموم نیست، اما چنین شاعری ما
ندیده و سراغ نداریم!

سورة النمل

مکيه و هي ثلاث و تسعون آية

سورة نمل مکي و داراي ۹۳ آيه مي باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ * هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ *
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * إِنَّ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ
هُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسَرُونَ * وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ
مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. این آیات قرآن و کتاب روشن است (۱) هدایت و بشارتست برای مؤمنان (۲) آنان که نماز را بپای می دارند و زکات را می دهند و آنان به دنیای دیگر یقین دارند (۳) محققا کسانی که به جهان دیگر ایمان ندارند اعمالشان را بر ایشان آراسته ایم پس ایشان حیرانند (۴) همانانند که بر ایشان عذاب بدی است و ایشان در جهان دیگر زیانکارترند (۵) حقا که به تو قرآن از جانب حکیم دانائی القا می شود (۶).

نکات: هُدًى وَبُشْرَى دلالت دارد که مؤمنین احتیاج به هدایت و بشارت دارند. وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، دلالت دارد بر پرداخت زکات. و رسول خدا ﷺ فرمود: «فیما سقت الأثمار و العیون و العیوث أو کان بعلا العشر، و فیما سقی بالسوانی و الناضح نصف العشر». یعنی؛ زکات آنچه با جویها و چشمه ها و

باران‌ها آبیاری می‌شود و یا از ریشه آب می‌گیرد یک دهم است، و آنچه بوسیله دلوها و شترهای بارکش آبیاری می‌شود یک بیستم است. و علاوه بر آیات قرآن، روایات زیادی وارد شده که زکات در همه اموال است، مثلاً در کتاب "دعائم الاسلام" می‌نویسد: «روینا عن أهل البیت علیهم السلام عن طرق کثیرة و یاسناد العامة عن رسول الله، و روینا عن جعفر بن محمد أنه سئل عن السمس و الأرز و غیر ذلك من الحبوب هل تزکی؟» فقال: «نعم کالحنطة و التمر»، یعنی؛ از اهل بیت نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده و همچنین از حضرت صادق روایت شده که از آن حضرت سؤال شد از زکات گنجد و برنج و غیر آن از دانه‌ها که آیا در آنها زکات داده می‌شود؟ حضرت فرمود: آری آنها هم مانند گندم و خرما هستند. و در کتاب محاسن و تحف العقول از امام صادق ﷺ و حضرت رضا ﷺ نقل شده که از هر دو بیست درهم پنج درهم باید زکات داد. و رسول خدا ﷺ فرمود: «إن الله فرض علی أغنیاء المسلمین فی أموالهم بقدر الذی یسع فقرائهم و لن یجهد الفقراء إذا جاعوا و عروا إلا بما یضع أغنیائهم ألا و إن الله یحاسبهم حساباً شدیداً و یعذبهم عذاباً ألیماً».

جمله: «زَيْنًا هُمْ أَعْمَلُهُمْ»، با اینکه در جای دیگر فرموده: «وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» منافات ندارد، زیرا حق تعالی چون به کفار عمر و وسعت رزق و شهوت و قوت داده پس وسائل و اسباب توجه به اعمال سوء را به ایشان داده و در عمل آزادشان گذاشته و انتخاب هر عملی را که به خودشان واگذارده، پس فعل زینت را نسبت به مسبب داده نه به مباشر. و اما نسبت به شیطان چون او وسوسه و ترغیب به اعمال قبیحه می‌کند گویا او نیز سبب است و می‌توان نسبت فعل را به او نیز داد زیرا نسبت فعل به مرغب و محرک جایز است.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كُفْرًا مِنْهَا نَجْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ
قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ
حَوْلَهَا وَسُبَّحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: چون موسی به خانواده خود گفت که آتشی را بنظر آورده‌ام بزودی از آن برایتان بیاورم و یا جرقه‌ای برایتان گرفته بیاورم شاید شما گرم شوید (۷) پس چون به آن آتش رسید، ندا شد که با برکت است آن که در این آتش و آن که اطراف آنست و منزّه است خدائی که مالک و صاحب اختیار جهانیان است (۸).

نکات: برای «مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» معانی متعددی کرده‌اند، یکی از آن معانی که ظاهرتر است همانست که ما بیان کردیم. باید دانست که «نُودِيَ» فعل مجهول است و فاعل آن که نداکننده باشد ذکر نشده، از جمله بعد که فرموده «إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، معلوم می‌شود که فاعل ندا و موجد آن خدای تعالی است، و همچنین از آیه ۱۲ سوره طه که فرمود:

﴿... يَمْوَسِي * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾

پس بدون تردید فاعل ندا و موجد آن خدا و محل ایجاد ندا و صوت طبق آیه ۲۹ سوره قصص کنار وادی ایمن و بقعه با برکت در همان درخت بوده، پس درخت محل ایجاد صوتست نه موجد صوت. از این بیان محقق می‌شود که ناطق و منادی خدا است و متکلم اوست نه درخت زیرا قیام کلام دو قسم است، قیام صدوری و قیام حلولی. در اینجا قیام صدوری بمعنی ایجاد کلام است از موجود آن که خدا باشد، ولی قیام حلولی همان بودن کلام و صوتست در محلی

که آن درخت باشد. پس معلوم شد آنکه خیال کرده موجد کلام و ناطق آن درخت بوده و در شعر خود گفته:

روا باشد أنا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی
و در اینجا لغزیده و گفته پس هر انسان نیکبختی می‌تواند أنا الحق و یا إنی أنا
الله بگوید، و باشتباه بزرگ شرک آمیزی مبتلا شده. و ما در گلشن قدس جواب
شعر او را چنین گفته‌ایم:

چو اندر طور با موسی ندا شد	در آنجا خلقت صوت و صدا شد
که من الله رب العالمینم	نه از جنس سمائی از زمینم
منزه حق تعالی از درخت است	مبرا از قیاس نیکبخت است
روا کی شد أنا الحق از درختی	که تا باشد روا از نیکبختی
روا شد شعله نار از درختی	چرا آتش نگیرد نیکبختی
أنا الحق گفت منصور از ضلالت	بوهم صوفیان آمد جلالت
همه دانند کین گفت از خطا شد	ز حلاج از ره کفر این ندا شد
أنا الحق کاشف است از کفر مطلق	که را جز حق بود حق أنا الحق
میان خالق و مخلوق فرق است	یکی بین در میان کفر غرق است
أنا الحق از درخت انشاء حق بود	نه انشاء شجر کز ما خلق بود
غلط باشد که گوئی از درخت است	که آن نی ناطق و نی نیک بخت است

و مقصود از «من» موصوله در هر دو جا که «مَنْ فِي النَّارِ» و «وَمَنْ حَوْلَهَا» باشد
ظاهراً خداست، یعنی آنکه منزّه از مکان است هم در آتش و هم در خارج آتش
است بالقدرة و العلم و الاحاطة خدا است و لذا بعد فرموده: وَسُبِّحَنَ اللَّهُ، یعنی
عن المكان و غیره.

يَمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا هَتَّتْ كَأَنهَا جَانٌّ
وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمَّ يُعَقِّبُ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا تَخَافُ لَدَىٰ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا
مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ
تَخْرُجَ بِيضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ ۗ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
فَاسِقِينَ *

ترجمه: ای موسی حقیقت این است که منم خدای عزیز حکیم (۹) و عصای خود را بیفکن، پس چون عصا را دید می‌جنبید گویا ماری است گریزان روی گردانید و عقب گرد نکرد، ای موسی نترس که پیمبران در پیشگاه من ترس ندارند (۱۰) مگر آنکه ستم کرده و پس از بدی نیکی آورده باشد که در این صورت من آمرزنده رحیم (۱۱) و دست خود را به گریبان فرو بر که سپید بدون علت بیرون آوری در شمار نه معجزه، می‌روی به سوی فرعون و قوم او که ایشان گروهی تبه‌کار بوده‌اند (۱۲).

نکات: حضرت موسی چون به شجره‌ی طور رسید دید شعله‌ای به آن درخت إحاطه کرده که نه آن شعله از تری و تازگی و سبزی درخت می‌کاهد و نه تری و خرمی درخت شعله را خاموش می‌کند، متعجب و مبهور شد، دست دراز کرد که مقداری بیازماید دید شعله عقب رفت، و چون دست خود را عقب کشید شعله برگشت، تعجب او زیادت‌تر شد، در این هنگام خطاب آمد ای موسی منم خدای کامل الذات و الصفات نیرومند حکیم، این ندا موسی را متوجه کرد که در موقع و محل عظیمی در آمده و مطلب مهم‌تر از آنست که او می‌خواسته، خود را آماده کند، خطاب شد عصایت را ببنداز، چون انداخت ماری نازک گردید زیرا اگر ازدها می‌شد ممکن بود از ترس جان بدهد، خدا آن را مار کرد

تا موسی کم کم و بتدریج به إعجاز خدای تعالی توجه کند و اگر مرتبه دیگر ازدها گردد سخته نکند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ ءَايَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ *

ترجمه: و چون آیات روشن ما که موجب بصیرتست سويشان آمد گفتند این سحری آشکار است (۱۳) از جهت ستم و تکبر آن آیات را انکار کردند با اینکه قلبا به آن یقین داشتند، پس بنگر عاقبت مفسدین چسان بود (۱۴).

نکات: مُبْصِرَةً حال است برای ءَايَاتُنَا، چون آیات و معجزات الهی موجب بصیرتست مُبْصِرَةً به آنها اطلاق شده. و کلمه ظُلْمًا وَعُلُوًّا دلالت دارد که مانع از هدایت فرعون و قومش همان صفت برتری جوئی و تکبر بود که در هر زمانی مانع از اقرار به حق بوده چنانکه در زمان ما اگر فردی از افراد حقی را اظهار کرد همکارانش برای تکبر و خودخواهی او را تصدیق نکردند.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ
مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ * وَقَالَ يَتَّيِبُهَا النَّاسُ عِلْمَنَا
مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ * إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ * وَحُشِرَ
لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا أَتَوْا
عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَتَّيِبُهَا النَّمْلُ أَدْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا تَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ
أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ *

ترجمه: و بتحقیق داود و سلیمان را دانشی دادیم و گفتند: حمد مخصوص خدائی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد (۱۵) و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم منطق پرندگان به ما آموخته شد و از هر چیزی به ما داده شد، حقا این فضیلت آشکاری است (۱۶) و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرنده فراهم شد و آنان مرتب و منظم بودند (۱۷) تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به مسکن‌های خود داخل شوید تا سلیمان و سپاهیان در حال غفلت شما را پامال نکنند (۱۸) سلیمان لبخندی زد و از گفتار او خندان شد و گفت: پروردگارا مرا ملهم و موفق بدار تا نعمتی را که به من و والدینم عطاء کرده‌ای سپاسگزار باشم و عملی شایسته کنم که آن را بپسندی و مرا برحمت خود داخل بندگان شایسته ات فرما (۱۹).

نکات: کلمه: عَلِمًا، با تنوین تنکیر آمده که دلالت می‌کند بر علم با اهمیتی که علم قضاوت و علم به منطق پرندگان باشد، در اینجا حضرت سلیمان و داود بواسطه علم خدا را حمد می‌کنند نه بواسطه مال و ملک. و دانستن منطق طیر مخصوص این دو پیغمبر و از معجزات ایشان بوده است. از این آیات استفاده می‌شود که حیوانات و پرندگان نطقی دارند که مقاصد خود را به یکدیگر می‌فهمانند. و مقصود از کُلِّ شَيْءٍ هر چیزی که مربوط به نبوت و سلطنت باشد. از این آیات و بضمیمه روایات استفاده می‌شود که حضرت سلیمان هفتصد سال و شش ماه به عدالت و عظمت سلطنت کرد و برای او انس و جن و شیاطین و چرندگان و درندگان و پرندگان مسخر بود که در زمان او صنعت‌ها ساخته و ایجاد گردید و دستگاه سلطنت او منظم و خود او به کارها رسیدگی می‌کرد و چون اراده سفری می‌نمود لشکریان را بر بساطی بواسطه باد سیر می‌داد بین آسمان و زمین و روزی بقدر یک ماه سیر می‌کرد و چون بر کرسی سلطنت

جلوس می کرد، اطراف او پیامبران و دانشمندان بر کرسی‌ها قرار می گرفتند، بر کرسی‌های زرین و سیمین، و به اطراف ایشان آدمیان و جنیان می ایستادند و پرندگان با پرهای خود بر بساط او سایه می افکندند. حق تعالی به او وحی کرد که هر یک از اصناف خلایق سخنی بگویند بواسطه باد به تو خبر می دهم. روزی با بساط خود در حرکت بود تا نزدیک به بیابان مورچگان رسیدند، مورچه‌ای فریاد کرد: ای مورچگان داخل خانه‌های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش بغفلت شما را پامال نکنند، چون صدای او به سلیمان رسید امر به توقف نمود تا مورچگان وارد مساکن خود شوند و از هوش و ذکاوت و خیرخواهی آن مورچه تعجب کرد و تبسم نمود، سپس آن مورچه را خواست و فرمود: آیا ندانستی که لشکر من ستم نمی کند؟ عرض کرد: دانستم ولی وظیفه من خیرخواهی و نصیحت به هموعانم بود، و مقصود من آن بود که مبادا نظر به دبدبه و کبکبه تو کنند و از ذکر خدا و شکر او غافل شوند و آرزوهای دنیوی در ایشان قوت گیرد! سلیمان از او پرسید: لشکر تو چقدر است؟ گفت: من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک از ایشان چهل هزار نقیب و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه می باشد. سلیمان فرمود: چرا زیر زمین مسکن کرده‌اید؟ عرض کرد: ای پیغمبر خدا، ما زیر زمین را اختیار کردیم تا این که جز خدا کس دیگر از حال ما مطلع نگردد. مورچه عرض کرد: یا نبی الله از عطاهایی که خدا به تو داده یکی را برای ما بگو. فرمود: باد را مسخر برای ما کرده که نصف روز بقدر یک ماه می تواند ما را سیر دهد، عرض کرد معنی این که باد را مسخر برای شما کرده می دانی؟ معنی آن این است که هر چه به تو داده از دنیا مانند باد می گذرد. سلیمان از استماع سخنان مور متنبه گردید و گفت: رَبِّ أَوْزِعْنِي (باید گفت بعضی از جملات این روایت دارای اشکال است).

بهر حال از قَالَتْ نَمَلَةٌ استفاده می‌شود مورچه نیز سخن می‌گوید البته کیفیت سخن او با بشر فرق دارد. علی‌الکلیه در نهج البلاغه فرموده: «و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الأصوات و یصمه کبرها و یذهب عنه ما بعد منها و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الألوان و لطیف الأجسام». یعنی غیر از خدا هر شنونده‌ای از شنیدن صداهای لطیف ناشنواست و صداهای شدید او را کر و ناشنوا می‌سازد و آوازهای دور را نیز نمی‌شنود، و هر بیننده‌ای جز خداوند از دیدن رنگ‌های پنهان و اجسام لطیف نابینا است. و دانشمندان امروزی در مورد مسموعات و مبصرات قائلند که: صوت از حرکت امواج است، هر گونه اختلال هوا مثلا ضربه اشياء امواج صوتی در فضا پراکنده می‌کند، اگر این امواج به گوش ما برسند و پرده گوش را بلرزانند، احساسی در گوش ما تولید می‌شود که صدا نام دارد. و حساسیت پرده گوش ما دارای حد معینی است و اصواتی را که تواتر آنها از ۱۶ در ثانیه متجاوز است درک می‌کند، و حداکثر تواترها را بطور متوسط -/۱۶۰۰۰ در ثانیه گفته‌اند، ارتعاشات کمتر از ۱۶ و بالاتر از -/۱۶۰۰۰ را گوش ما نمی‌تواند درک کند و بشنود، و درباره مبصرات می‌گویند: مبصرات هم، بستگی به تعداد امواج میکروسکوپی نور است که در ثانیه وارد چشم ما می‌شوند، من باب مثال؛ اگر امواج نوری آنقدر بهم نزدیک باشند که در یک ثانیه ۷۵۶ میلیارد وارد چشم شوند تولید احساسی می‌نمایند که بنفش نام دارد و اشياء بنفش را می‌توانیم ببینیم، از نظر تعداد امواج می‌توانیم اشياء دیگر را با رنگ‌های مختلف ببینیم. و اگر تعداد امواج نور از حد معینی کمتر و یا بیشتر باشد چشم ما قادر به دیدن آنها نیست مانند مثلا نور شعله الكل که در شرائط خاصی تقریبا نامرئی است.

روزی سلیمان با شوکت سلطنتی سیر می‌کرد به دهقانی رسید که زمین را شخم می‌زد، چون دستگاه سلیمان را دید گفت: سبحان الله خدا به آل داود ملک

بزرگی داده است! صدای او به گوش سلیمان رسید، فرمود بساط را توقف دادند و دهقان را خواست و نزد خود خوانده فرموده: آرزوی چیزی که قادر بر آن نیستی مکن. و به او فرمود: ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن از روی صدق و خلوص بگوید و خدا بپذیرد بهتر است از آنچه به آل داود داده شده است، زیرا ثواب تسبیح باقی و ملک سلیمان فانی است. آن مرد گفت: خدا غم تو را بر طرف کند چنانکه غم مرا از دلم برداشتی. و جمله: **وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ** ... مطلق است شامل ارث مال و سلطنت و نبوت می‌شود اگر چه نبوت ارثی نیست بلکه موهبت الهی است. و کلمه **اَوْزَعِنِي** از ماده **وزع** بمعنی حبس و سپردن است یعنی شکر تو را به دل خود بسپارم و فراموش نکنم. و **اَدْخُلُوا مَسٰكِنَكُمْ**، دلالت دارد که بر رونده لازم نیست تحرز بلکه هر کس در راه ساکن است باید تحرز کند.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ اَرَى الْهَدْيَ اَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِيْنَ *
 لَآ اَعْدِبْنَهُ عَذَابًا شَدِيْدًا اَوْ لَآ اَذْنَحْتَنَّهُ اَوْ لِيَاْتِيَنِيْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ * فَمَكَثَ غَيْرَ
 بَعِيْدٍ فَقَالَ اَحْطٰتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهٖٓ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِيْنٍ * اِنِّيْ
 وَجَدْتُ اَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَاُوْتِيْتِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَهَآءِ عَرْشٌ عَظِيْمٌ *
 وَجَدْتُنَّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَرَبِّنَّ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ
 اَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيْلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُوْنَ * اَلَّا يَسْجُدُوْا لِلّٰهِ الَّذِيْ
 تُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُحْفُوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ * اللّٰهُ لَا
 اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ *

ترجمه: و جویای مرغ شد و گفت: مرا چه شد (چرا) هدهد را نمی بینم مگر او از غائبین است (۲۰) البته او را عذاب می کنم عذاب سختی یا او را ذبح می کنم یا دلیل روشنی پیش من آورد (۲۱) پس درنگ کرد نه بسیار (مدت زیادی نگذشت) که هدهد آمد و گفت: به چیزی دانا شده ام که نمی دانی و برای تو از سبا خبر یقینی آورده ام (۲۲) حقا که من زنی یافتم که بر آنان سلطنت می کند و همه چیز به او داده شده و او را تختی بزرگست (۲۳) وی را و قوم او را یافتم که برای خورشید سجده می کردند نه برای خدا و شیطان برای ایشان اعمالشان را زینت داده و از راه منحرفشان کرده پس ایشان هدایت نیافته اند (۲۴) تا برای خدائی که در آسمانها و زمین چیز پنهان را آشکار می سازد و آنچه مخفی کنید و آنچه آشکار سازید می داند، سجده نکنند (۲۵) خدائی که ملجأ و معبودی جز او نیست صاحب اختیار و مالک عرش بزرگست (۲۶).

نکات: حضرت سلیمان خود از انجام وظائف سپاهیان رسیدگی می نمود و کاملاً مراقب بود و سخت کیفر می کرد. روزی هدهد (شانه بسر) را ندید و این قضیه در سفری بود که به زمین خوش آب و هوائی رسیدند و برای وضو آب خواستند و نیافتند و راهنمای بر آب هدهد بود که آب را در زیر زمین می دید و آن زمین را بدستور سلیمان حفر می کردند و به آب دست می یافتند، حال اگر کسی بگوید چگونه این پرنده آب را در زیر زمین می بیند و دام را که در زمین می گذارند برای صید او نمی بیند؟ جواب این است که «إِذَا نَزَلَ الْقَدْرُ عَمِي الْبَصِرُ»، چون قضا و قدر الهی برسد دیده کور گردد. و جهت غیبت هدهد این بود که چون دید کاری به او رجوع نمی شود خواست سیری کند و خبری برای سلیمان آورد، و لذا پرواز کرد تا به مملکت سبا رسید، هدهد دیگری را دید که پرسید از کجا می آئی؟ گفت: از شام و یمن و با سلیمان بن داود که جن و انس و وحوش و طیور مسخر اویند می باشم، تو از کجا می آئی؟ گفت: از ولایت سبا

که زنی بنام بلقیس ملکی عظیم وسیع دارد و دوازده هزار سرهنگ دارد و هر سرهنگی نفرات بسیاری در تحت فرمان دارد، بیا و مملکت ما را بنگر، گفت: می‌ترسم سلیمان مرا غائب بیند و شکنجه نماید. گفت: اگر این خبر برای او ببری، او را خوش آید، پس هدهد پرواز کرد و خدم وحشم بلقیس را دید و برگشت، سلیمان کرکس را مأمور کرد او را پیدا کند و احضار نماید و بعد از او عقاب را مأمور کرد، او پرواز نمود و هدهد را پیدا نمود و گفت: کجا بودی، سلیمان قسم خورده تو را عذاب نماید، مگر اینکه دلیلی بر غیبت خود بیاوری، هدهد گفت: باکی نیست، پس عقاب او را آورد و او را در حضور سلیمان افکند. سلیمان گفت: تو را عذابی کنم که برای دیگران عبرت باشد. هدهد گفت: «یا نبی الله اذکر وقوفک ببنی یدی الله»، سلیمان مضطرب شد و از سبب غیبت پرسید؟ گفت: من چیزی دانستم که شما ندانسته‌ای، در اینجا خدا خواست سلیمان را متنبه کند که پرنده‌ای ممکن است از او داناتر باشد که مغرور نگردد، و معلوم شود که انبیاء بر علوم دین دانایند نه بر علوم دیگر. پس هدهد خبر سبا را ذکر نمود و بعد از آن خدا را به صفات خاصه او که قابل حمد و سجود است ذکر نمود که باید خدائی را سجده کرد که هستی‌ها را از نیستی بوجود می‌آورد و ملجأ هر موجودی است، و باضافه پروردگار تمام جهانیان است.

باید دانست که از مملکت سبا تا ملک سلیمان مسافت سه روز بیش نبوده و با این حال سلیمان از آنجا بی‌خبر بوده است. این دلیل دیگری است بر اینکه انبیاء و اولیاء از همه جا خبر ندارند و جز علم شریعت لازم نیست چیزی بدانند، و از احوال مردم آگاه نیستند.

سلیمان برای اینکه بدون تحقیق مأموری را کیفر نکند بتحقیق پرداخت.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ
ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ *

ترجمه: سلیمان گفت: بررسی خواهیم کرد که آیا راست می‌گویی یا از دروغگویانی (۲۷) این نامه را ببر و نزد ایشان بیفکن سپس از ایشان دور شو و ببین چه جواب می‌گویند (۲۸).

نکات: حضرت سلیمان نامه‌ای را نوشت و به مهر خود مزین و هدهد خوش بال و پر را نامه در بر و دستی بر سر او و به تاجی مفتخر گردانید و فرمود: این نامه را می‌بری و جواب می‌آوری. هدهد به پرواز در آمد و به شهر صنعا و قارب وارد شد و دید که بلقیس بر تختی جلوس نموده و ارکان دولت همه حاضر، بر بالای سر ایشان دور زد و نامه را به روی تخت بلقیس انداخت، او برداشت و نظر کرد و دانست که نامه از پادشاهی است که مرغان مسخر اویند و سلطنت بزرگی دارد. پس بر خود بلرزید و بترسید و اشراف را خواست و با ایشان مشاوره کرد.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ إِنِّي الْيَقَىٰ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيَّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ أَفْتُونِي
فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ * قَالُوا خُنُّوا أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا
بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ * قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا
قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً ۖ وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ *

ترجمه: (بلقیس) گفت: ای بزرگان بتحقیق نامه‌ای گرامی و ارجمندی به سوی من افکنده شده (۲۹) محققا آن نامه از سلیمان است و براستی بنام خدای رحمن رحیم است (۳۰) و مطلب او این است که بر من برتری نجوئید و مطیعانه

نزد می‌بایید (۳۱) گفت: ای بزرگان مرا در کارم رأی دهید من کاری بدون حضور شما فیصله نداده‌ام (۳۲) گفتند: ما صاحبان نیرو و جنگ اورانیم بسختی، و کار باراده تو است ببین چه فرمان می‌دهی (۳۳) (بلقیس) گفت: پادشاهان چون به قریه‌ای در آیند تباهاش کنند و عزیزانش را ذلیل نمایند و کارشان چنین است (۳۴).

نکات: ملکه سبا نامه سلیمان را کریم و ارجمند خواند برای اینکه مختصر بود و با کلمات کمی مطالب مهمی را در بر داشت و برای اینکه مصدر به نام خدا بود و برای اینکه مهر شده بود و ارجمندی هر نامه به واسطه مهری است که بر او زده شده، و برای اینکه اظهار طمع در ملک و مال نبود و یا برای آنکه آورنده آن مأمور عادی نبود و یا برای اینکه دعوت به عدم علو و ترفع و دعوت به تسلیم امر حق بود که جامع اصول فضائل است. و جمله: **أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ** ممکن است بدل کتاب باشد و ممکن است خبر مبتدای محذوف یعنی هو باشد. و جمله: **مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ** دلالت بر حسن تدبیر و عقل و انصاف ملکه سبا دارد و لذا سرانجام به هدایت رسید.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ * فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ
 قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيهِ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَانَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ
 تَفْرَحُونَ * أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِّنْهَا أَذِلَّةً
 وَهُمْ صَاغِرُونَ *

ترجمه: و من به سوی ایشان هدیه‌ای می‌فرستم که به بینم فرستادگان چه خبر می‌آورند (۳۵) پس چون قاصد نزد سلیمان آمد سلیمان گفت: آیا مرا به مال مدد می‌دهید پس آنچه خدا به من داده بهتر از آنست که به شما داده، شمائید که به

هدیه خود خوشدل می شوید (۳۶) به سوی ایشان برگرد حتما لشکریانی به سوی ایشان آریم که مقابله با آن نتوانند و حتما از آنجا بذلت بیرونشان کنیم در حالی که حقیر باشند (۳۷).

نکات: هدیه‌ای که بلقیس برای سلیمان فرستاد در کتاب خدا مقدار آن ذکر نشده، در اخبار آمده است که: پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید جبه‌های زربفت و دستبندهای طلا به دستشان و گردنبندهای زرین در گردنشان و بر اسب‌های تازی سوارشان کرد، و پانصد کنیز را به لباس مردان در بر و بر اسبان راهوار سوار و هزار خشت زرین و سیمین به‌مراه ایشان با زینت‌های مرصع و تاج مکمل و مقداری از مشک و عنبر و حقه‌ای از جواهر و در ناسفته و مهره‌های کج سفته برای فرستادن مهیا و نامه‌ای نوشت که اگر تو پیغمبری معلوم کن غلامان کدام و کنیزان کدامند و بگو در حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است ریسمان در آن بکش و منذرن عمر را با یک نفر دیگر برای رفتن مقرر داشت، چون وارد بر سلیمان شدند، کبکبه و حشمت او را دیدند خجل شدند، حضرت با روی تازه تبسم کرد و از الطاف خود دریغ نکرد و بوحی الهی فرمود در میان حقه چیست و موریانه را امر کرد درها را سوراخ کند و دوده را فرمود ریسمان در او کشد و غلامان و کنیزان را از شستن دست و روی معلوم کرد و فرمود شما به مال دنیا خوشید و من احتیاجی به مال ندارم. منذر برگشت و احوال گفت. بلقیس فهمید که او پیغمبر است، و لذا برای ایمان به سلیمان حرکت کرد تا خدمت آن حضرت برسد.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِي قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ
عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنَّ أَنَا ءَأَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيُّ
أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَأَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ

طَرَفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ
أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ*

ترجمه: (سلیمان) گفت: ای بزرگان کدامتان تخت وی را برایم می‌آورد پیش از آنکه مطیعانه و مسلم پیش من آیند (۳۸) دیوی از جنیان گفت: پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی تحت را سوی تو می‌آورم زیرا من بر این کار توانا و آمینم (۳۹) آنکه نزد وی دانشی از کتاب بود گفت: من آن را می‌آورم پیش از آنکه نظرت بسویت برگردد (و یا چشم بهم نهی) و چون تخت را نزد خود بر قرار دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گذارم یا کفران می‌کنم و هر کس شکر کند به نفع خودش شکر می‌کند و هر کس کفران محققا مالک و صاحب اختیارم بی‌نیاز کریم اسم (۴۰).

نکات: سلیمان برای اینکه عقل بلقیس را بیازماید که وقت ورودش به سلیمان اگر تخت خود را با اندک تغییری به بیند می‌شناسد یا خیر، و یا برای آن که اعجاز الهی را به او نشان دهد تا او مسلمان شود به اطرافیان خود فرمود: کدامیک از شما تخت بلقیس را حاضر می‌کند پیش از آنکه بلقیس بیاید؟ از این سؤال معلوم می‌شود أمراء و بزرگان مجلس او می‌توانستند تخت بلقیس را بیاورند. یکی از دیوان گفت: من آن را حاضر می‌کنم. دیگری که مقداری از تورات را می‌دانست گفت: من می‌آورم، حال این چه کس بوده قرآن نام او را نبرده، بعضی گفته‌اند: ملکی بوده، دیگری گفته او آصف بن برخیا بوده که سلیمان خواسته او بیاورد تا وصایت و لیاقتش بر مردم ثابت شود. بعضی گفته‌اند خود سلیمان آورده حال او چگونه تخت بزرگی را آورد. حضرت علی علیه السلام در دعاهای یومیه و همچنین حضرت صادق فرموده‌اند که او دعا کرد و از خدا

خواست و بواسطه دعای او خدا آن را حاضر نمود. مفسرین از قبیل طبرسی و طوسی و رازی و غیر ایشان برای احضار تخت چندین احتمال داده‌اند از جمله:

۱- خدا تخت را اعدام و در حضور سلیمان ایجاد نمود.

۲- فرشتگان آن را آورده باشند بامر خدا.

۳- زمین نور دیده شده و آن را آورده است.

۴- باد صرصر آن را آورده باشد.

و البته احتمالات دیگری هم داده‌اند. و جمله هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي دلالت دارد که معجزه کار خداست و فعل بشر نیست، آری خدائی که بقدرت او خورشید و یا زمین در یک لحظه هزاران کیلومتر مسافت را طی می‌کند قادر است به یک چشم بهم زدن تخت بلقیس را حاضر کند.

غلات و اهل بدعت، به این آیه استدلال کرده‌اند بر ولایت مطلقه تکوینی برای هر امامی برای کل جهان، اما این استدلال صحیح نیست زیرا اگر هم قائل شویم این عمل به دعا و یا به فعل آصف انجام شده باشد تازه خود آصف ولایت تکوینی نداشته نه بر کل جهان و نه برای بعضی از آن. و در زمان ما آنکه به اسباب طبیعی دست یافته و به کره ماه می‌رود هیچ نوع ولایت حتی ولایت تکوینی جزئی هم ندارد چنانکه خود دانشمندانشان هم معترفند از آن جمله بعضی از ایشان چنین نوشته‌اند: «از وقتی که اعلام شد که زمین جز قطعه خاکی در عوالم بی‌پایان نیست، ایمان کهن محکوم به مرگ گشت، دیگر در جهان بظاهر بی‌پایان، مرکزیت زمین موهوم شد، زمین مقام خود را از دست داد و اعتقاد به اینکه قدرت سازمان دهنده‌ای از پشت این جهان بظاهر اندازه ناپذیر، روزی به این کره حقیر پا نهاده و بصورت انسان در آمده و بخاطر گناهان و عصیان یک نوع ناچیز، رنج کشیده و کشته شده است نا ممکن گشت.....»

ثانیا: اگر کسی چیزی داشت نمی‌توان برای شخص دیگری هم ثابت کرد، زیرا قیاس صحیح نیست، آن هم قیاس غیر پیغمبران را به پیغمبران. آری، احتمال قوی آنست که آورنده تخت اصلا بشر نبوده است.

قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ* فَلَمَّا
جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ^ط قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا
مُسَاهِبِينَ*

ترجمه: سلیمان گفت تختش را برایش تغییر دهید بینیم آیا به شناخت آن راهی دارد و یا از کسانی است که راه نمی‌یابند (۴۱) و چون بلقیس وارد شد گفته شد آیا تخت تو چنین است، گفت گویا همین است و به ما دانش عطا شده پیش از آن معجزه، و ما مطیع بوده‌ایم (۴۲).

نکات: جمله: وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا، مورد اختلافست که گوینده این جمله بلقیس است و یا حضرت سلیمان است، اگر از قول بلقیس باشد معنی چنین می‌شود که چون بلقیس معجزه احضار تخت را دید، گفت گویا همان تخت است و ما علم به خدا و ایمان داشته‌ایم قبل از دیدن این معجزه. و اما اگر از قول سلیمان باشد معنی چنین می‌شود که سلیمان برای تشکر از خدا گفت: ما علم به خدا و قدرت او داشته پیش از این معجزه و پیش از ایمان ملکه سبا. ولی معنی اول ظاهرتر است.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ^ط إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ* قِيلَ لَهَا
ادْخُلِي الصَّرْحَ^ط فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا^ط قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ
مُمرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ^ط قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ*

ترجمه: و ملکه سبا آنچه را غیر خدا می پرستید بازش داشته بود از ایمان زیرا او از گروه کافران بود (۴۳) به او گفته شد داخل قصر شو، پس پس زمانی که قصر را دید پنداشت که آبی عمیق است و ساق های خود را برهنه کرد، سلیمان گفت: این ساخت قصر از شیشه است، ملکه گفت: پروردگارا من به خود ستم کرده ام و با سلیمان مطیع خدا مالک و صاحب اختیار جهان شده و اسلام آوردم (۴۴).

نکات: جمله: **وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ ...** را چند معنی کرده اند و ظاهر همانست که ما ترجمه کردیم، و جمله **مَا كَانَتْ تَعْبُدُ** را فاعل **صَدَّهَا** قرار دادیم و این می رساند که توجه و پرستش غیر خدا مانع خدا پرستی است. حضرت سلیمان قصری با عظمت ساخته بود و زمین ساخت آن را با شیشه صاف بنا کرده بود که زیر شیشه آب بود و لذا ملکه سبا ساق پا را برهنه کرد تا از آب بگذرد زیرا خیال کرد پای او میان آب می رود، و آخر الأمر ایمان آورد و آیا سلیمان او را تزویج کرد برای خود یا خیر؟ مورد اختلاف است، و حق تعالی مسکوت گذاشته و باید گفت: «اسکتوا عما سکت الله!»

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ
تَخْتَصِمُونَ * قَالَ يَاقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا
تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ
طَيْرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ *

ترجمه: و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای کامل الذات و الصفات را پرستید، آن وقت ایشان دو گروه خصم یکدیگر شدند (۴۵) گفت: ای قوم من چرا شتاب به بدی دارید قبل از نیکی چرا از خدای یکتا

آمزش نمی‌خواهید تا شاید مورد رحمت شوید (۴۶) گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد می‌زنیم. صالح گفت: سرنوشت بد شما نزد خدا است بلکه شما گروهی به فتنه مبتلا شده‌اید (۴۷).

نکات: چون حضرت صالح قوم خود را دعوت کرد ایشان دو فرقه متخاصم شدند گروهی طرفدار و گروهی مخالف، و به آزار یکدیگر قیام کردند و هر یک عذاب را برای دیگری می‌خواست و از خدا عذاب می‌طلبیدند. حضرت صالح فرمود: شما چرا خیر و آمزش را از خدا نمی‌خواهید؟ کفار قوم او چون دلیل معقولی نداشتند به جزافه‌گویی پرداختند و گفتند: ما بوجود شما فال بد می‌زنیم، یعنی؛ قحطی و گرانی و ظلم و ستم بوجود شما است. از وقتی تو آمده‌ای گرفتاری‌ها و گرانی به استقبال ما آمده است. حضرت صالح در جواب فرموده مقدرات خوب و یا بد شما نزد خدا است. راجع به فال بد، ذیل آیه ۱۸ از سوره یس توضیح خواهیم داد.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ *
 قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ
 أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ * وَمَكْرُؤًا مَكَرًا وَمَكْرَنًا مَكَرًا وَهُمْ لَا
 يَشْعُرُونَ * فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْتَهُمْ وَقَوْمَهُمْ
 أَجْمَعِينَ * فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ
 يَعْلَمُونَ * وَأَخْيَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ *

ترجمه: و در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند (۴۸) گفتند: هم قسم شوید و به خدا قسم بخورید که شبانه او را با کسانش از میان برداریم آنگاه به ولی (خون) وی می‌گوییم ما هنگام هلاکت

کسان او حاضر نبودیم و ما راستگویانیم (۴۹) نیرنگی کردند ماهرانه و ما نیز جزای نیرنگشان را بخوبی دادیم در حالی که نمی فهمیدند (۵۰) پس بنگر عاقبت نیرنگشان چگونه بود که ما هم را با قومشان هلاک کردیم (۵۱) پس اینک خانه‌های ایشان ویران مانده بسبب ستمگری که کردند براستی که در این قصه عبرتی است برای گروهی که بدانند (۵۲) و نجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری کردند (۵۳).

نکات: تَسْعَةُ رَهْطٍ را به نه نفر ترجمه کردیم، ولی ظاهر آنست که نه جمعیت بوده است که نه نفر منتخب آنان بوده و رئیس ایشان قدار بن سالف بود و همین اشخاص بودند که ناقه را پی کردند. جمله: تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ دلالت دارد که ایشان خدا را قبول داشتند ولی مفسد بودند. بهر حال حضرت صالح در مسجد خود در غاری عبادت می‌کرد، این سه نفر تصمیم به قتل او گرفتند و گفتند: ما که ناقه را پی کرده‌ایم سه روز دیگر باید عذاب شویم، پس تا روزها تمام نشده صالح را به قتل رسانیم. پس اوائل شب آمدند برای قتل او که از کوه سنگی فرود آمد و هر سه هلاک شدند. و در روایت دیگر ایشان داخل غاری برای جستجوی صالح شدند که سنگی از بالا آمد و در غار مستور شد و همانجا ماندند و هلاک شدند و باقی قوم به صیحه هلاک شدند.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِمْ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * أَيْنَكُم
لِتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * فَمَا
كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۗ إِنَّهُمْ
أُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ * فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ *
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ *

ترجمه: و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت چرا این کار زشت را مرتکب می‌شوید در حالی که بیناید (۵۴) چرا برای شهوت بجای زنان به مردان رو می‌کنید بلکه شمائید گروهی که نادانی می‌کنید (۵۵) قوم او را جوابی نبود جز اینکه گفتند خاندان لوط را از قریه خودشان بیرون کنید زیرا ایشان دم از پاکی می‌زنند (۵۶) پس وی را با کسانش نجات دادیم مگر زنش را که از باقی ماندگان بشمار آوردیم (۵۷) و بارانی سخت بر ایشان بارانیدیم که باران بیم‌دادگان بد بود (۵۸).

تکات: جمله: **وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ** دلالت دارد که بزشتی عمل خود عالم بودند و عمل زشت از دانشمندان زشت‌تر است. و ممکن است چنانکه در احادیث آمده ایشان لواط را علنی مرتکب می‌شدند در حالی که همدیگر را می‌دیدند که **تُبْصِرُونَ** را حمل کنیم به دیدن چشم، و این عمل زشت است بدلیل عقل، زیرا خدای تعالی زنان را خلق کرده برای مردان برای بقاء نسل، باضافه لواط موجد امراض بسیار و عملی غیر طبیعی است.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ ءَآلَهُ خَيْرٌ مِّمَّا يُشْرِكُونَ * أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ دَاثَ بِهِجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ ءَآلَهُ مَعَ اللَّهِ ۗ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ *

ترجمه: بگو ستایش برای خدای کامل الذات و الصفات و درود بر آن بندگان که آنان را بر گزیده آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که شریک او می‌کنند (۵۹) آیا آنکه آسمان‌ها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرود آورده که با آن بوستان‌های خرم برویانیدیم، رویاندن درخت آن کار شما نبود چگونه با این خدا خدائی هست؟ بلکه ایشان گروهی منحرفند (۶۰).

نکات: پس از آنکه قوم مفسد و فاسد را هلاک کرده فرموده: بگو حمد و ستایش مخصوص خدائی است که به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه است. جمله: **وَسَلِّمْ عَلٰی عِبَادِهِ** دلالت دارد که خدا سلام و سلامتی را برای بندگان برگزیده خود روا می‌دارد، پس هر کس می‌تواند سلامتی و رحمت برای چنین بندگان بخواهد و بگوید: **السلام علی محمد**. و یا **السلام علی زید و عمرو**. اما همانطور که خدا فرموده بنده‌ای را که از دنیا رفته و در عالم دیگری مأوی گرفته و از این جهان بی‌خبر است حاضر نداند و بداند که؛ صفت به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه، فقط منحصر به خداست، و به غائب **السلام علیک** نگوید، بلکه **السلام علی** بگوید. چنانکه حق تعالی خطاب ننموده. سپس برای بیدار کردن وجدان مشرکین استفهام تقریعی و تقریری فرموده که؛ شما مشرکین خدای کامل الذات را با مخلوق ناقص هیچگاه مساوی قرار می‌دهید؟ و به غیر توجه می‌کنید؟ و در جمله: **فَأَنْبَتْنَا**... انتقال از غیبت به تکلم شده است.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهْرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ
 بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلَا أَكْثَرُ لَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * أَمَّنْ
 تَحِيْبُ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ
 مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ * أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ
 يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعْلَى اللَّهُ عَمَّا
 يُشْرِكُونَ * أَمَّنْ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبًا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ *

ترجمه: آیا آنکه زمین را آرامگاه قرار داد و در خلال آن جویها قرار داد و برای آن کوه‌های بلند پدید آورد و میان دو دریا مانعی از اتصال قرار داد آیا با

این خدا خدایانی است؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند (۶۱) آیا آنکه بیچاره در مانده را وقتیکه او را بخواند جواب می‌دهد و محنت و بدی را بر طرف می‌کند و شما را جانشینان این سرزمین می‌کند آیا با این خدا خدایانی است؟ چه کمند آنان که متذکر می‌شوند (۶۲) آیا آن که در ظلمات صحرا و دریا شما را هدایت می‌کند و آنکه بادها را پیشاپیش رحمت خود برای بشارت می‌فرستد چگونه با این خدا معبودی باشد؟ خدای یکتا از آنچه با او شریک می‌کنند والاتر است (۶۳) آیا کیست که خلق را از ابتدا بیافریند سپس آن را عود دهد (در قیامت) و کیست که روزی شما را از آسمان و زمین بدهد آیا با چنین خدا خدائی است؟ بگو اگر راست می‌گوئید برهان خود را بیاورید (۶۴).

نکات: در این آیات روشن است که مشرکین خدای مدبر آسمان و زمین و مجیب المضطربین و کاشف الضر للمسکین و هادی أصناف العالمین و مرسل الریاح و را قبول داشتند، ولی موجودات ناقص دیگری را نیز با چنین خدائی مؤثر می‌دانستند و یا شفیع و واسطه قرار می‌دادند چنانکه در زمان ما نیز همین افکار و با چنین خدائی شریک قائل شدن کم و بیش در میان بعضی از مسلمین بجا مانده، بلکه بعضی از موجوداتی را مانند اوصیاء و نیکان را از خدا مهربانتر و دلسوزتر می‌دانند و شب و روز به خیالاتی متوسلند. جمله: **أَمَّنْ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ** ... دلالت دارد که هیچکس چه بشر و چه غیر بشر نمی‌تواند مضطربین را اجابت و از ایشان گرفتاری را بر طرف کند و این صفت مخصوص خداست و کسانی که این صفت را برای غیر خدا نیز قائل شوند غیر خدا را نیز به خدائی گرفته‌اند و لذا می‌فرماید: **أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ**.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * بَلِ أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ *

ترجمه: بگو در آسمان‌ها و زمین کسی غیب نمی‌داند جز خدا و نمی‌دانند که چه وقت برای قیامت زنده می‌شوند (۶۵) مگر علم ایشان درباره آخرت کامل شده (نه) بلکه ایشان درباره آخرت در شکند بلکه ایشان از امر آخرت نایب‌نایند (۶۶).

نکات: این آیات دلالت دارد که هیچ کس حتی انبیاء و ملائکه غیب نمی‌دانند و وقت قیامت و قیام رستاخیز را نمی‌دانند و اگر کسی نسبت علم غیب به انبیاء و اوصیاء بدهد بر خلاف کلام خدا نسبت داده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّآبَاءُنَا آيِنًا لَمُخْرَجُونَ * لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَّآبَاءُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ * وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ *

ترجمه: و آنان که کافرند گفتند: چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم از گور بیرون شدنی باشیم (۶۷) بتحقیق پیش از این نیز به ما و پدران ما همین وعده داده شد، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست (۶۸) بگو در این زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام بزه‌کاران چگونه بود (۶۹) بر ایشان غم مخور و از آن نیرنگ‌ها که می‌کنند تنگ‌دل مباش (۷۰).

نکات: أَدْأَكُنَّا... دلالت دارد که کفار بر نفی معاد دلیلی نداشتند جز استبعاد. و جمله: «وَلَا تَحْزَن» و همچنین «وَلَا تَكُن...» نهی تحریمی نیست بلکه دلداری می‌باشد مانند جمله: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَن».

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ * وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ *

ترجمه: و می‌گویند اگر شما راست می‌گوئید این وعده کی می‌رسد (۷۱) بگو شاید شمه‌ای از آن عذاب که به وقوع آن شتاب می‌کنید از پی شما باشد (۷۲) و محققا پروردگارت نسبت به این مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان شاکر نیستند (۷۳) و بی‌گمان پروردگارت آنچه را که در سینه‌هایشان نهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، می‌داند (۷۴).

نکات: مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ را بر وَمَا يُعْلِنُونَ مقدم داشته زیرا ما فی الصدور سبب و علت بر افعال علنی است یعنی؛ ما فی الجوانح سبب ما فی الجوارح می‌باشد. وَمَا مِنْ غَآبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ * إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ *

ترجمه: و هیچ نهفته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر در کتابی روشن است (۷۵) بتحقیق این قرآن برای بنی‌اسرائیل بیان می‌کند بیشتر چیزهایی را که درباره آن اختلاف می‌دارند (۷۶) و براستی که قرآن هدایت و رحمت است برای مؤمنان (۷۷).

نکات: مقصود از کِتَابٍ مُّبِينٍ علم حق تعالی و یا لوح محفوظ است. و جمله: یَقُصُّ عَلَیْ بَنِي إِسْرَائِيلَ دلالت دارد که رافع اختلافات بسیاری از مسائل یهود قرآن است، و باید تورات را با قرآن بسنجند و قسمت‌های اصیل آن را از قسمت‌های تحریف شده جدا کنند. ولی متأسفانه حتی مسلمین هم در اختلافات خود رجوع به قرآن نکرده و نمی‌کنند!

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ * فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ * إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ *

ترجمه: حقا که پروردگارت بحکم خود بین ایشان داوری می‌کند و او است عزیز دانا (۷۸) پس بر خدا توکل کن که تو بر حق آشکاری (۷۹) محققا تو به مردگان نمی‌شنوانی و نمی‌شنوانی ندا را به کران چون بفرار روی بگردانند (۸۰) و تو کوران را از ضلالتشان هدایت نتوانی و جز به آنانکه به آیات ما ایمان می‌آورند و مسلمانند نمی‌شنوانی (۸۱).

نکات: ضمیر بَيْنَهُمْ ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و مؤمنین به قرآن. جمله: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ دلالت دارد که مردگان نمی‌شنوند و خطاب و تکلم با ایشان کار لغوی است و عقلا نیز چنین است زیرا هر مستمعی جز خدا با گوش می‌شنود چه انبیا و چه اولیاء. پس چون وفات کردند گوش ایشان از کار افتاده و قوه سامعه ندارند پس نمی‌شنوند. و به سندهای متعدد نقل شده که رسول خدا ﷺ دعا می‌فرمود که: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يعبد». یعنی؛ خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود! یعنی؛ حفظ

کن. و روایات بسیاری باین مضمون وارد شده که: لا تطف بقبر که مسلمان حق ندارد به هیچ قبری طواف کند. و طواف و خواندن مدعو غیبی عبادت است پس اگر مردم مانند زمان ما چنین عباداتی را برای غیر خدا انجام دهند و مثلاً غیر خدا را بخوانند و اسم آن را عبادت نگذارند باز عبادت نموده و به شرک وارد شده‌اند. زیرا با نام گذاری، معنی عوض نمی‌شود. در این آیه خدا می‌فرماید؛ تو ای محمد نمی‌شنوانی به مردگان، پس جایی که محمد ﷺ نشنواند بطریق اولی دیگری نتواند با مردگان سخن گوید. پس آن کسی که سر قبر انبیاء و اوصیا و یا بزرگان می‌رود و می‌گوید: «السلام علیک أشهد أنك تسمع کلامی و ترد جوابی و تری مقامی»، چنین کسی بر خلاف عقل و بر خلاف قرآن شهادت داده و حال آنکه شهادت به چیزی که نشنیده و ندیده طبق شرع حرام و از گناهان است. و رسول خدا ﷺ فرمود: «لعن الله زوارات القبور و المتخذین علیها سرج». و ابو عمرو و عامر بن شراحیل متوفای ۱۰۴ هجری که از علمای بزرگ اسلام بوده و صد و پنجاه نفر صحابه رسول خدا ﷺ را دیده و أخذ حدیث نموده مکرر می‌گفت: «لو لا أن رسول الله نمی عن زیارات القبور لزرت قبر النبی».

بعضی از خرافاتیان گویند: مقصود از جمله: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى مَرْدَه دِلان و کفار کوردل می‌باشد که خدا ایشان را تشبیه به مرده کرده، پس مقصود این است که محمد کلام خود را به کفار نمی‌شنواند جواب اینست که این بیان شما بهتر گفته ما را ثابت می‌کند، زیرا خدا تشبیه کرده مرده دِلان را به مردگان حقیقی و اموات در اینکه سخن را نمی‌شنوند، و در هر تشبیهی وجه شبهی لازم است در اینجا وجه شبه؛ نشنیدن سخن است و باید وجه شبه در مشبه به اقوی از مشبه باشد مثلاً؛ اگر زید را به شیر تشبیه کنیم و بگوئیم زید أسد فی الشجاعة، در اینجا وجه شبه که شجاعت است باید در شیر اقوی باشد، یعنی شجاعت شیر

مسلم و یقینی باشد تا زید را به او تشبیه کنیم. پس در آیه نشنیدن مردگان حقیقی باید مسلم و یقینی باشد تا خدا مرده دلان را به آنها تشبیه کرده باشد. باضافه خدای تعالی در آیه ۲۲ سوره فاطر فرموده: وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ، که در آنجا صریحا فرموده: مَنْ فِي الْقُبُورِ شِنُوا نِيسْتَنْد و نمی شنوند. بعضی از عالم نمایان آیات به این صراحت را پشت سر انداخته‌اند و به روایات مجعوله چسبیده‌اند از قبیل اینکه؛ رسول خدا ﷺ در روز جنگ بدر که جسد مشرکین را در چاه انداختند با ایشان سخن گفت و فرمود: «وَجَدْتُمْ مَا عَمَلْتُمْ»، در حالی که چنین نیست، رسول خدا ﷺ وجدتم نفرمود بلکه آیه قرآن را قرائت کرد و گفت: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا». حضرت باقر العظیمی می‌فرماید: «هُيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَصَلِيَ عَلَى قَبْرِ أَوْ يَقْعِدُ عَلَيْهِ أَوْ يَبْنِي عَلَيْهِ». یعنی رسول خدا نهی فرمود از اینکه روی قبری نماز بخوانند و یا بنشینند و یا بر آن بنائی کنند. و در کتاب نهاییه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: «هُيَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَجْصَصَ الْقَبْرَ أَوْ يَبْنِي عَلَيْهِ أَوْ يَكْتَبُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ زِينَةِ الدُّنْيَا فَلَا حَاجَةَ بِالْمَيِّتِ إِلَيْهِ». یعنی رسول خدا ﷺ نهی فرمود: از اینکه بر قبر گچکاری شود یا بر آن بنا شود یا بر آن نوشته شود زیرا که اینها از زینت دنیا است و میت احتیاجی به آن ندارد. و در کتاب محاسن برقی از حضرت علی العظیمی روایت کرده که فرمود: «مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مِثْلًا فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْإِسْلَامِ». یعنی؛ کسی که قبری را پس از کهنه شدن تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد از اسلام خارج گردیده است. و نیز کتاب کافی از حضرت علی العظیمی روایت کرده که فرمود: «بِعَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ فِي هَدْمِ الْقُبُورِ وَ كَسْرِ الصُّورِ فَقَالَ لَا تَدْعُ صُورَةَ إِلَّا مَحْوَقًا وَ لَا قَبْرًا إِلَّا سُويِّتَةً». یعنی: پیغمبر ﷺ مرا فرستاد برای اینکه قبرها را (که در جاهلیت برجسته می‌ساختند) با زمین یکسان و هموار کنم و بتها را همه را بشکنم. یعنی خود علی العظیمی

ویران‌کننده قبرها بود ولی مردم بر خلاف او برای اولاد همان علی علیه السلام قبرها ساختند!! باید مردم دست از اعمال مخالف کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بردارند و خداشناس شوند. حضرت باقر علیه السلام می‌فرمود: «من عرف الإمام و لم یعرف الله فقد ضل ضللاً بعيداً» یعنی؛ کسی که امام را بشناسد ولی خدا را نشناسد بسیار گمراه است! بهر حال با وجود آیات روشن قرآن احتیاج به نقل چنین روایاتی نیست.

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ*

ترجمه: و چون فرمان عذاب علیه ایشان واقع شود جنبنده‌ای از زمین بر ایشان بیرون آوریم تا بگویندشان که این مردم به آیات ما یقین نمی‌داشتند (۸۲).
نکات: مقصود از فرمان عذاب آمدن قیامت و امر به ایجاد آن است و مقصود از دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ چه باشد؟ روایات و احادیث مختلفه آمده که اکثر آنها شبیه به خرافات و جعلیات است. چون از مقدمات قیامت و از وقایع آن است باید از متشابهاتی باشد که «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ». ولی بحسب مفهوم و ترجمه باید مقصود بحسب ظاهر طبق آیه ۴ سوره زلزال این باشد که جنبنده زمینی شهادت می‌دهد یعنی خدا آن را به نطق می‌آورد.

وَيَوْمَ نَخِشُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ* حَتَّىٰ
إِذَا جَاءَهُمْ وَقَالَ أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عَلِمْنَا مَاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*
وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ*

ترجمه: و روزی از هر امتی فوجی از کسانی که به آیات ما تکذیب می‌کنند محشور می‌کنیم پس ایشان مرتب و ردیف شوند (۸۳) تا آنگاه که آیند خطاب

رسد آیا به آیات ما تکذیب کردید در حالی که احاطه علمی به آن نداشتید (و در اطراف آنها فکر نکردید) آیا چه کار می کردید (۸۴) و فرمان عذاب بر ایشان واقع شود بسزای آنچه ستم کردند که ایشان لال گردند (۸۵).

نکات: مقصود از یوم در جمله **وَيَوْمَ نَحْشُرُ...** روز قیامت است که مردم را دسته بدسته و فوج فوج احضار کنند چنانکه در سوره نبا فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَقْوَابًا﴾ (نبا: ۱۸)

در آیه فوق مقصود، ذکر قوم ستمگران است که در قیامت از کثرت خجالت سر بزیرند و سخن نمی گویند برای ترس و یا برای نداشتن عذر. بعضی از نویسندگان این آیه را مدرک قرار داده اند برای رجعت در حالی که از آیات بعد روشن می شود که حضور این فوج برای فرمان عذاب است و برای کیفر اعمال، و در رجعت کیفر اعمال تحقیقی ندارد. و از جمله **وَلَمْ نُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا**؛ می توان مسائل مافوق علم را نیز استفاده نمود، یعنی در آن مسائلی که بشر با معیارهای علمی خود نیز نمی تواند بکیفیت و حقیقت آنها پی ببرد مثلاً مانند وجود فرشتگان، بقاء روح، وحی، الهام و قیامت و غیره و حتی بعضی صفات در وجود ما هست که در آنها نیز با وسائل پیشرفته علمی امروز نمی توان به حقیقت و کیفیتشان پی برد از قبیل مثلاً؛ حرص، کینه، دشمنی، مهر، عاطفه، زیبایی، تخیلات، رنج یک مریض، بسیاری از بیماری های درونی، عشق و غیر اینها با اینکه مربوط به روان خودمان است ولی از درک کیفیت و کمیت چنین صفاتی حتی اطباء روان نیز عاجزند چه رسد به سایر مسائل و حقایق دیگر.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي

الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ۚ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ* وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً
وَهِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ ۚ صَنَّعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَفْعَلُونَ*

ترجمه: آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن نمودیم حقا که در این خلقت نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند (۸۶) و روزی در صور دمیده شود که تمام ساکنین آسمان‌ها و زمین بوحشت آیند مگر آن کس که خدا بخواهد و همه بحال ذلت به پیشگاه او بیایند (۸۷) و کوه‌ها را بینی و پنداری که بی‌حرکتند در حالی که مانند ابر حرکت می‌کنند، صنع خدای یکتا است که همه چیز را محکم نموده برآستی که او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (۸۸).

تکات: چون در آیات سابق سخن از توحید و معاد بوده در این آیات برای اثبات توحید و معاد استدلال شده به ایجاد روز و شب و نظم و فواید آن. و مقصود از لَآيَتٍ..... همان نشانه‌های قدرت و علم موجد آنها است. و مقصود از وَتَرَى الْجِبَالَ..... دیدن در آخرت است چنانکه در سوره معارج آیه ۹ فرموده:

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ...﴾

ولی بعضی از کسانی که خواسته‌اند برای حرکت زمین آیات بیشتری آورند به این آیه نیز استشهاد نموده‌اند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ* وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: هر کس (در قیامت) عمل نیکی بیاورد برای او جزای بهتر از آنست و آنان از وحشت آن روز ایمنند (۸۹) و آنانکه کار بدی بیاورند بصورت در آتش سرنگون گردند آیا جز مطابق آنچه می‌کردید جزا داده می‌شوید (۹۰).

نکات: مقصود از حسنه و سیئه ممکن است توحید و شرک باشد و می‌تواند اعم باشد از هر نیکی و بدی. و بهتر بودن ثواب در حسنه باعتبار این است که ده مقابل حساب می‌کنند و هم اینکه جزای حسنه دوام دارد. و از این آیات و آیات دیگر استفاده می‌شود که فقط ایمان و عمل صالح موجب نجات است. امالی صدوق از حضرت زهرا علیها السلام روایت نموده که فرموده: «خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله عشیة عرفة إلى أن قال و إني رسول الله إلیکم غیر محاب لقرا بقی». یعنی؛ همانا من رسول خدایم بسوی شما بدون اینکه طرفدار خویشانم باشم. و در کتاب "عیون اخبار الرضا" آمده که شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد که بخدا قسم تو بهترین مردمی، حضرت فرمود: لا تحلف یها هذا، خیر منی من کان اتقی لله و أطاع له و الله ما نسخت هذه الآیة: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». یعنی، قسم مخور بهتر از من کسی است که نسبت به خدا با تقوی‌تر و مطیع‌تر باشد بخدا قسم این آیه نسخ نشده که خدا می‌فرماید: «..... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بالای منبر فرمود: «إن الناس من آدم إلى یومنا هذا مثل أسنان المشط لا فضل للعرب علی العجم و لا للأحمر علی الأسود إلا بالتقوی». یعنی، مردم از زمان آدم تا با امروز همانند دندانه‌های شانه با یکدیگر یکسانند، عرب بر عجم فضیلتی ندارد و سرخ‌رویان بر سیاهان برتری و تفوقی ندارند، مگر کسانی که دارای تقوی بیشتری باشند. ولی باید دانست با وجود آیات بینات در این مورد احتیاجی به نقل چنین روایات نیست.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ ^ط
 وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ ^ط فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا
 يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ^ط وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
 سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ *

ترجمه: جز این نیست که به من امر شده است که پروردگار این شهر را که احترامش داده و همه چیز از او است عبادت کنم و مأمورم که از مسلمین بوده باشم (۹۱) و این قرآن را قرائت کنم پس هر کس هدایت پذیرفت پس برای نفع خود هدایت یافته و هر کس گمراه شد بگو همانا من از بیم‌دهندگانم (۹۲) و بگو حمد مخصوص خدا است بزودی آیات خود را به شما بنمایاند که آنها را بشناسید و پروردگارت از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست (۹۳).

نکات: جمله وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دلالت دارد که خود پیغمبر باید مسلمان باشد و مانند یکی از مسلمین دستورات خدا را انجام دهد و نام دینی او اسلام و خود او مسلمان است نه شیعه و نه سنی و نه جعفری و نه حنفی و نه شافعی و نه صوفی و نه شیخی است! و پیغمبر ﷺ برای مؤمنین نهایت تواضع را داشته چنانکه در مکارم الأخلاق طبرسی از انس بن مالک نقل شده که گفت: «لم یکن أحب إلیهم من رسول الله ﷺ و كانوا إذا رأوه لم یقوموا إلیه لما یعرفون من کراهیته ذلك». یعنی؛ در نزد اصحاب رسول خدا ﷺ کسی محبوبتر از پیغمبر خدا نبود با این همه وقتی آن حضرت را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند زیرا می‌دانستند آن جناب از این کار کراهت دارد. و چون این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رسول خدا ﷺ قدرتی نداشت که قوانین اسلامی را اجرا کند، در آیه ۹۲ خدا به او می‌فرماید: بگو من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم چه شما ایمان بیاورید و یا نیاورید. نویسنده گوید: رسول خدا ﷺ در مکه می‌توانست

قرآن را بخواند و گوش زد مردم کند ولی زمان ما بسیاری که خود را مروج دین می‌دانند مانع از تلاوت قرآن و بیان حقایق آنند و ما را که حقایق قرآن را بیان و خرافات ضد قرآنی را روشن و بر ملا و آشکار می‌ساختیم و شرکیات و موهومات مذهبی و اهل آن را رسوا می‌نمودیم، کوبیدند و با رشوه، شاه و وزیر و ساواک را با خود همراه نموده و با خرج سه میلیون تومان همین مراجع مذهبی با همدستی جهال و مقلدان خود، مسجد ما را گرفتند و هزاران تهمت به ما زدند و میان عوام نشر دادند. و همین کتاب حاضر را پس از چاپ توقیف کردند تا اینکه شخصی با حذف بعضی از مطالب آن بنام خود چاپ و منتشر نمود و بدون رضایت مؤلف این خلاف را مرتکب شد. پس ما را بجرم بیان حقایق قرآن به زندان بردند و پس از مدتی از ما تعهد گرفتند که مسجد را ترک کنیم و با آوردن عکس شاه و فرح و ولیعهد و چسبانیدن به در و دیوار و زدن طاق نصرت، امامی را از خود بامامت منصوب نمودند و تا مدتی جشن گرفته و در آن مسجد روضه‌خوان‌ها را منبر می‌کردند تا به ما تهمت زده و فحاشی کنند.

«و إلى الله المشتكى، والسلام على من اتبع الهدى».

سورة القصص

مکىة و هى ثمان و ثمانون آية

سورة قصص مکى و داراى ۸۸ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَمَ* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ* نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبْلِ مُوسَى
وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ* إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ
أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ
كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ*

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم (۱) این آیات کتاب روشن است (۲) شمه‌ای از خبر موسی و فرعون را طبق واقع برای قومی که ایمان می‌آورند بر تو تلاوت می‌کنیم (۳) فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردم آن را شیعه شیعه و دسته دسته کرد که طائفه‌ای از آنان را زبون نماید پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده نگه می‌داشت حقا که او از مفسدین بود (۴).

نکات: الْكِتَابِ الْمُبِينِ دلالت دارد که قرآن روشن و واضح است و آیات آن را می‌توان فهمید. و شیع جمع شیعه است که فرعون سیاست استعماری داشت و مردم را شیعه شیعه یعنی فرقه فرقه و دسته دسته کرد. جمعی شیعه این و جمعی شیعه دیگری بودند و بهمین بهانه اختلاف ایجاد کردند و هر دسته در مقابل دسته‌های دیگر سدی بودند و لذا به تفرقه و فساد مبتلا شدند. و هر امتی چنین

کند چنان خواهد شد و ستمکاران بر آنان فرمانروا شوند، چنانکه گفته‌اند: «فرق تسد» یعنی تفرقه بینداز و سیادت کن. و همین بلا را بر سر مسلمین آوردند.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً
وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا تَحَدَّرُونَ * وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ
ارْضِعِي ۗ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ *

ترجمه: و می‌خواستیم بر آنان که در آن زمین زبون شده بودند منت گذاریم و ایشان را پیشوایان دیگران قرار دهیم و ایشان را وارث زمین گردانیم (۵) و برای ایشان در آن زمین تمکن و استقرارشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه حذر می‌کردند بنمایانیم (۶) و به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و چون بر او بیمناک شدی به دریا فکنش و نترس و غم مخور که ما او را به تو برگردانیم و از پیامبران قرارش دهیم (۷).

نکات: فرعون در تضعیف بنی اسرائیل می‌کوشید، چون به او گفته بودند طفلی از بنی اسرائیل سلطنت او را بر طرف خواهد کرد و از قدرت خدا غافل بود، حق تعالی فرموده اراده ما این بود که بنی اسرائیل را از زبونی نجات دهیم و ایشان را بر سرزمین فرعون مسلط نمائیم و قدرت خود را به فرعون و فرعونیان بفهمانیم، پس شروع کرده به بیان چگونگی تحقق اراده خود و قصه موسی و تسلط او بر زمین مصر. ولی عده‌ای از کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند و با اخبار مجعوله قرآن را تأویل می‌کنند با اینکه هیچ کس حق تأویل آیات قرآن را ندارد جز خدای تعالی چنانکه در مقدمه ثابت کردیم. ایشان این آیات را تأویل می‌کنند به آمدن فرزندی از نسل رسول خدا ﷺ و تسلط بر زمین! در حالی که

این آیات صریح است در قدرت نمائی حق در قصه فرعون و حضرت موسی علیه السلام، چنانکه کلمات «وَنُرِيدُ» و «وَنُمَكِّنُ» و «وَنُرِي فِرْعَوْنَ» همه به صیغه متکلم مع الغیر در پی هم آمده است.

فَالْتَقَطَهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ
وَهَمَمَنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ * وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ
عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ * وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ
لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ
قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ *

ترجمه: پس پیروان فرعون موسی را از آب گرفتند تا برای ایشان دشمنی و اندوهی گردد حقا که فرعون و هامان و لشکریانش خطا کار بودند (۸) و زن فرعون گفت این طفل نور چشم من و تو و مایه شادی ما است او را مکشید شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش بگیریم و ایشان درک نمی کردند (۹) و دل مادر موسی از صبر تهی گشت محققا نزدیک بود قصه را اظهار کند اگر دل وی را محکم نگه نداشته بودیم تا از مؤمنین باشد (۱۰) و (مادر موسی) به خواهر موسی گفت از پی او برو پس خواهر موسی، موسی را از دور بدید در حالی که خاندان فرعون درک نمی کردند (۱۱).

نکات: مادر موسی بر خدا توکل کرد و موسی را در میان صندوقی گذاشت و در رود نیل افکند، چون صندوق حرکت کرد دل مادر موسی به لرزه و طپش افتاد گویا ریشه جاننش قطع می شود، خداوند باراده خود قلب او را بآرامش و صبر نگاه داشت، و گرنه ممکن بود فریاد کشد و خود و شوهر و فرزندش را به

کشتن دهد. فرعون کاخی داشت بر لب رود نیل، چون صندوقی را میان آب بدید به مأمورین دستور داد صندوق را از آب گرفتند و به حضور وی آوردند، چون درب صندوق را برداشتند طفل پاکیزه جذابی را دیدند، زن فرعون حضرت آسیه مجذوب آن طفل گردید و گفت: این طفل را نگه دار که برای ما فرزندی باشد. از آن طرف خواهر موسی بدنبال صندوق آمد و متوجه شد که مأمورین فرعون طفل را از آب ربودند.

وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصِيبٌ * فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ
وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: و شیرهای دایگان را قبلاً بر او ناگوار نمودیم پس خواهر موسی گفت: آیا شما را به خانواده‌ای دلالت کنم که برای شما آن طفل را سرپرستی کند و خیرخواه او باشند (۱۲) پس او را بسوی مادرش برگرداندیم تا دیده‌اش روشن گردد و غم نخورد و بداند که وعده خدا حق است ولیکن بیشترشان نمی‌دانند (۱۳).

نکات: چون حضرت موسی علیه السلام بدست فرعونیان افتاد مجذوب او شدند و بنا شد کسی را بیاورند که او را شیر دهد، هر دایه‌ای آمد و شیر به دهان او گذاشت او ننوشید و رو گردانید، خواهر موسی گفت: ما خانواده‌ای سراغ داریم که خیرخواهند برای او، همامان شنید و حدس زد که این دختر باید این طفل و خانواده او را بشناسد گفت: خیرخواه او برای چه باشند؟ خواهر موسی گفت: خیرخواه فرعونند. و مقصود از وعده الله شاید در خواب از طرف خدا به او وعده داده بودند و شاید در بیداری صدای ملکی را شنیده بود و شاید از پیامبری شنیده بود.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ رَاسَتْوَىٰ ۖ ۤأَتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
 الْمُحْسِنِينَ* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ
 يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ ۖ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ ۖ فَاسْتَغْنَىٰ ۗ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ ۖ
 عَلَىٰ الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ ۖ فَوَكَّرَهُ مُوسَىٰ فَقْضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ
 الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ*

ترجمه: و چون به قوت رسید و کمال یافت او را حکم و دانش بدادیم و بدینگونه جزا می‌دهیم نیکوکاران را (۱۴) و هنگام غفلت مردم شهر، وارد شهر شد و در آن شهر دو مرد را دید که قصد کشتن یکدیگر را دارند یکی از پیروان او و آن دیگری از دشمنان او بود آنکه از پیروان او بود بر ضد آنکه دشمن بود او را به فریادرسی خواست، پس موسی مشت بر او زد که او در گذشت (فوت نمود) موسی گفت این کار از عمل شیطان است که وی دشمنی گمراه‌کننده آشکار است (۱۵).

نکات: مقصود از جمله: بَلَغَ أَشُدَّهُ رَاسَتْوَىٰ، همان رسیدن به کمال قوت که سن ۱۸ تا ۳۰ باشد. و جمله ۖ ۤأَتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا دلالت دارد که در همان سالها که در مصر بوده مقام نبوت عطا شده و کلمه مِّنْ شِيعَتِهِ دلالت دارد که همان ایام پیروانی داشته و آن مرد قبطی که به مشت حضرت موسی وفات کرد از کارمندان فرعون بلکه نانوائی او بوده است. از آیه بعد استفاده می‌شود که زدن مشت بر قبطی که موجب قبض روح او بشود، جایز نبوده و این عمل را از عمل شیطان دانسته و ممکن است هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ برگردد به اقتتال.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرًا لِلْمُجْرِمِينَ * فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِي مُّبِينٌ *

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا حقا که من به خود ستم کردم پس مرا ببامرز، پس خدا او را آمرزید زیرا خدا است که آمرزنده رحیم است (۱۶) گفت پروردگارا بیاس این نعمت که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم شد (۱۷) پس در آن شهر در حال ترس شب را به روز آورد و مراقب بود که ناگاه آن که روز پیش از او یاری خواسته بود او را به فریادرسی می خواند موسی به وی گفت حقا که تو گمراه آکشاری (۱۸).

نکات: اگر اسم اشاره هَذَا در آیه قبل به اقتتال برگردد، مقصود این می شود که مقاتله دو نفر با یکدیگر از عمل شیطان است نه مشیت زدن موسی، در این صورت معنی ظَلَمْتُ نَفْسِي این است که من به خود ستم کردم که وارد این شهر شدم، بنابراین موسی گناهی مرتکب نشده ولی این معنی خلاف ظاهر است.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ^ط إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ * وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ * فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ^ط قَالَ رَبِّ جَنِّبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ *

ترجمه: پس همین که خواست به آنکه دشمن هر دو شان بود دست بگشاید او گفت: ای موسی مگر می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی نمی‌خواهی مگر آنکه ستمگری در این سرزمین باشی و نمی‌خواهی که از مصلحین بوده باشی (۱۹) و از آنسوی شهر مردی شتابان آمد و گفت: ای موسی براستی که بزرگان درباره تو رأی می‌زنند که بکشند، پس بیرون رو که من از خیرخواهانم (۲۰) پس موسی از آن شهر ترسان و نگران بیرون رفت گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمگران نجات بخش (۲۱).

نکات: حضرت موسی پس از قتل قبطی روز دیگر دید همان سبطی که دیروز با یکی از قبطیان در آویخته امروز با دیگری به جنگ پرداخته و موسی را بیاری خواست، حضرت موسی خواست سبطی را یاری کند آنکه دشمن هر دو بود یعنی آن قبطی فریاد کرد که ای موسی می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز دیگری را کشتی. و چون خبر قتل قبطی منتشر شد، فرعون با امراء خود درباره موسی علیه السلام مشورت کرد، ایشان گفتند: او را به قتل برسان. یک نفر که تاریخ می‌گوید مؤمن آل فرعون بنام حزبیل بوده خود را به موسی علیه السلام رسانید و گفت: فرار کن که ایشان رأی بر قتل تو داده‌اند، موسی در حال ترس فرار کرد.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّيَ أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ *
وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ
دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ
^ط وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ * فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا
أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ * فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ

إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ
الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَحْوَتَ مِنِّي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ*

ترجمه: و چون رو به سوی مدین کرد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه مستقیم هدایت کند (۲۲) و چون به آب مدین رسید بر سر آن گروهی از مردم را دید که (گوسفندان خود را) آب می دادند و نزدیک آنان دو زنی را دید که خود (و یا گوسفندان خود را) نگه می داشتند و منع می کردند، موسی گفت: قصه شما چیست؟ گفتند: ما آب ندهیم تا شبانان بروند، و پدرمان پیری کهنسال است (۲۳) پس موسی گوسفندانشان را آب داد آنگاه سوی سایه رفت و گفت: پروردگارا من به آنچه از خیر سویم فرستی محتاجم (۲۴) پس یکی از آن دو دختر که با حیا راه می رفت نزد وی آمد و گفت: پدرم دعوت می کند تا تو را برای آبی که به ما دادی پاداش بدهد، پس چون نزد وی آمد و سرگذشت های خود را بر او حکایت کرد او گفت: نترس که از گروه ستمگران نجات یافتی (۲۵).

نکات: جمله تَلْقَاءَ مَدْيَنَ دلالت دارد که حضرت موسی عليه السلام چون متوجه بیابان مدین شد و راه آن را نمی دانست و به خدا امید داشت که او را راهنمایی کند و موسی هشت روز و شب با پای پیاده و گرسنه می رفت و جز علف بیابان چیزی نیافت و پای او مجروح شد تا به مدین رسید بر سر آب چاهی که مردم هجوم کرده بودند و برای گوسفندان خود از آن چاه آب می کشیدند، حضرت موسی عليه السلام در آنجا دو دختری را دید که خود را از مردان حفظ می کردند و از مردم کناره گرفته بودند و منتظر بودند تا مردم بروند و آنها گوسفندان خود را سیراب کنند. حضرت موسی عليه السلام با اینکه گرسنه بود به انجام حاجت ایشان پرداخت و دلو را از دست مردم گرفت و بزودی گوسفندان ایشان را آب داد و لذا ایشان زودتر از روزهای دیگر به خانه برگشتند و مطلب را به پدرشان

شعیب عرضه داشتند و پس شعیب موسی را دعوت به منزل کرد که پاداش او را بدهد، موسی نزد شعیب آمد، ولی بین راه به دختر شعیب گفت: ما بدنبال زنان راه نمی‌رویم من جلو می‌روم تو برای آنکه مرا راهنمایی کنی ریگی بینداز به طرفی که باید بروم و سر خود را پائین انداخت و نظری به آن دختر نکرد و دختر شعیب چون آمد او را دعوت کرد دیده به زمین افکند و با او سخن گفت، از این رفتار و کردار، دختر شعیب فهمید او مرد آمین و متدینی است و لذا نزد پدر تمجید کرد و گفت او قوی و آمین است.

قَالَتِ إِحْدَاهُمَا يَتَأْتِ اسْتَعِجِرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَعَجَرَتِ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ*
 قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ ط
 فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ
 اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ* قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا
 عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ*

ترجمه: یکی از دختران گفت: ای پدر او را اجیر کن زیرا که او برای تو بهترین اجیر قوی و آمین است (۲۶) (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را زن تو نمایم بشرط آن که هشت سال اجیر من شوی و اگر ده سال تمام کنی باختیار خودت و من اراده سخت‌گیری بر تو ندارم بزودی اگر خدا بخواهد مرا از شایستگان خواهی یافت (۲۷) موسی عليه السلام همین قرار من و تو که هر یک از دو مدت را بسر بردم بر من ستمی نشود و خدا بر آنچه می‌گوئیم وکیل است (۲۸).

نکات: دختران شعیب از کشیدن آب قوت و نیروی موسی عليه السلام را فهمیدند و از مکالمه با او و همراه آمدن با او تا منزل امانت او را فهمیدند و لذا به پدرشان پیشنهاد کردند که او را اجیر گردان زیرا او هم قوی و هم آمین است. و جمله

عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي دِلالت دارد که در نکاح می‌توان مدت اجاره را صدق قرار داد ولی باید مدت معینی باشد. در این آیات اشاره ضمنی است که حضرت موسی احوال خود را از طفولیت و انداختن مادرش او را به رود نیل تا جوانی خود را برای شعیب علیه السلام نقل کرده و چون فرار نموده و به مدین آمده برای چه آمده و لذا شعیب به او گفت: نترس نجات یافته‌ای، و از خطرها آسوده گشته‌ای.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ *

ترجمه: پس چون موسی مدت اجاره را بسر برد و با خانواده‌اش سیر کرد از جانب طور آتشی دید، به خانواده خود گفت: بمانید که من آتشی دیده‌ام شاید برایتان خبری از آن و یا جرقه‌ای از آتش بیاورم تا شاید گرم شوید (۲۹) پس چون نزد آتش آمد از کناره راست وادی در مکان مبارکی از آن درخت ندا شد که ای موسی من خودم خدای یکتا، پروردگار جهانیانم (۳۰).

نکات: حضرت موسی علیه السلام چنانکه از تواریخ استفاده می‌شود هنگامی که مدت قراردادش را با شعیب تمام کرد خواست برود مصر فامیل خود را ببیند و لذا با خانواده و گله گوسفند حرکت کرد و به نزدیکی کوه طور رسید در شب تاریک سردی، و از جانب طور شعله‌ای دید، به خانواده‌اش گفت بمانید تا من پاره‌ای از آتش با خبری بیاورم و چون به طور رسید و درختی را شعله‌ور دید تعجب کرد زیرا دید درخت سبز است نه شعله درخت را می‌سوزاند و نه سبزی و رطوبت درخت شعله را خاموش می‌کند. در اوائل سوره نمل مطالبی راجع به این آیه ذکر کردیم مراجعه شود.

وَأَنَّ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَمْوَسَىٰ
 أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۚ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ * أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ
 مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ ۚ فَذَانِكَ بُرْهَنَانِ مِنَ
 رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِقِينَ *

ترجمه: و ندا شد که عصای خود را بیفکن پس چون (بیفکند) آن را بدید حرکت و جنبش می‌کند گویا ماری است روگردانید برای فرار و به عقب نظر کرد، (خطاب شد) ای موسی بیا و نترس که تو از امان یافتگانی (۳۱) دستت را به گریبان بر تا سپید بدون علت در آید و برای رفع هراس دست خویش را به پهلو گیر که این دو برهان است از پروردگارت برای فرعون و بزرگان او برآستی که ایشان گروهی فاسقانند (۳۲).

نکات: جمله: **وَلَّى مُدْبِرًا** دلالت دارد که موسی از مار شدن عصا ترسید و فرار کرد بنابراین مار شدن و یا اژدها شدن عصا کار موسی نبود و جناب او بکلی بی‌خبر بود و این اعجاز کار خدا بود.

جمله: **قَوْمًا فَسِقِينَ** دلالت دارد بر اینکه خسران دنیا و آخرت فرعونیان برای فسق و فجورشان بوده است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونُ هُوَ
 أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۗ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ *
 قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَجَجَعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا
 بِعَايِنَتِنَا أُنْتَمَا وَمَنْ أَتَّبَعْكُمَا الْغٰلِبُونَ *

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا من کسی از ایشان را کشته‌ام، پس می‌ترسم که مرا بکشند (۳۳) و برادرم هارون از من بزبان فصیح‌تر است پس وی را با من

به مددکاری بفرست که تصدیق کند زیرا من می ترسم که مرا تکذیب کنند (۳۴) خدا فرمود بازویت را به برادرت محکم خواهم کرد و برای شما تسلطی قرار می دهم که به شما دست نیابند، بوسیله آیات ما، شما و پیروانتان پیروید (۳۵).

نکات: در زبان موسی گرهی بود که مانند برادرش فصیح نبود، چون موسی دستور یافت برای هدایت قوم فرعون، و این کار مشکلی بود و لذا از خدا یاری خواست، حق تعالی برادرش را نیز نبوت داد و همراه او نمود و نیز قول پیروزی و دفع دشمن را نیز به او وحی نمود و قلب او را تقویت کرد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيَّنَّتْ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ * وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ۖ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَنقَبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ *

ترجمه: پس چون موسی آیه‌های روشن ما را سوی ایشان آورد، گفتند: این بجز جادویی بر خلاف واقع ساخته نیست و در روزگار پدران پیشین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم (۳۶) و موسی گفت: پروردگارم داناتر است به حال آنکه از جانب وی هدایت آورده و آنکه عاقبت آن سرای از او است، براستی که ستمگران رستگار نمی شوند (۳۷).

نکات: جمله: رَبِّيَ أَعْلَمُ ... جمله انصافیه است که طرف را وادار به تدبر کند و چون ستم نزد همه طوائف مذموم است و قوم فرعون ستم می کردند و آنکه ستم کند از رستگاری دور و به باطل موصوف است، حضرت موسی عليه السلام نیز این مطلب را برای ایشان متذکر شده است.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقَدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أُطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي

لَأُظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ * وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
 وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ * فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
 فَأَنْظَرْنَا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُيْمَةً يُدْعُونَ إِلَى
 النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ *

ترجمه: و فرعون گفت: ای بزرگان برای شما من خدائی غیر از خودم
 نمی‌شناسم، پس ای هامان برایم آتشی بر گل بر افروز (و آجر بساز) پس برایم
 کوشکی (گلدسته‌ای) بساز شاید بر خدای موسی اطلاع یابم و بدرستی که من او
 را از دروغگویان می‌پندارم (۳۸) و او و سپاهیان در آن سرزمین بناحق تکبر
 ورزیدند و پنداشتند که به سوی ما باز گردانده نمی‌شوند (۳۹) پس او و
 سپاهیان را گرفتیم و آنها را به دریا افکندیم، پس بین فرجام ستمگران چگونه
 بود (۴۰) و ایشان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خواندند و روز
 قیامت یاری نشوند (۴۱).

نکات: بزرگانی که خود را به فرعون فروخته‌اند، باید تعیین سعادت و
 شقاوتشان و سرنوشت دنیا و آخرت و عقائدشان به نظر فرعون باشد و حتی
 درکشان تابع درک فرعون باشد، آیا فرعون که می‌گفت گلدسته‌ای بسازید که من
 بالای آن بروم و به خدای موسی مطلع شوم او نمی‌فهمید که بر سر کوه‌های بلند
 رفتن موجب اطلاع یافتن بر خدا نمی‌شود؟! وَجَعَلْنَاهُمْ أُيْمَةً دَلَالَت دارد که ائمه
 و امام بر هر پیشوائی اطلاق می‌شود چه رهبر کفار باشد و چه رهبر مؤمنین.

وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ * وَلَقَدْ
 ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ
 وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ *

ترجمه: و بدنبالشان در این دنیا لعنتی کردیم و روز قیامت ایشان از زشت‌کاران و نکوهیدگانند (۴۲) و بتحقیق موسی را کتاب دادیم پس از آنکه قرن‌های نخستین را هلاک نمودیم برای اینکه موجب بینائی‌ها برای مردم و هدایت و رحمت باشد شاید مردم پند گیرند (۴۳).

نکات: خردمندان باید عبرت گیرند و برای دو روز دنیا وسائل لعنت دنیا و آخرت خود را فراهم نسازند و ریاست دنیا و شهرت طلبی ایشان را مانند فرعونیان گول نزنند. و کلمه بَصَاطِرِ دلالت دارد که حق تعالی کتب آسمانی خود را ساده و روشن قرار داده تا برای مردم موجب بصیرت و هدایت و رحمت باشد.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ
الشَّاهِدِينَ * وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا
فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ * وَمَا كُنْتَ
بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّنْ
نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ *

ترجمه: و هنگامی که فرمان نبوت را به موسی دادیم تو در ناحیه غربی نبودی و حضور نداشتی (۴۴) ولی ما نسل‌ها ایجاد کردیم که عمرهایشان به درازا کشید و طولانی شد و تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی که آیه‌های ما را بر ایشان بخوانی و لیکن ما بودیم که مأمور می‌فرستادیم (۴۵) و آن دم که در ناحیه طور ندا دادیم تو نبودی ولیکن (وحی این اخبار به تو) رحمتی از پروردگار توست تا قومی را که قبل از تو بیم‌دهنده‌ای سویشان نیامده بیم‌دهی شاید ایشان پند گیرند (۴۶).

نکات: جمله: وَمَا كُنْتَ نَجَابِ الْغَرَبِ و جمله: وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و جمله: «وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا.....» و «وَمَا كُنْتَ نَجَابِ الطُّورِ»، این چهار جمله دلالت دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمد ﷺ قبل از انبیا بوده و یا اینکه وصی او علی بن ابی طالب قبل از انبیا بوده و با همه انبیا بوده زیرا وقتی که خود محمد ﷺ با انبیا و زمان انبیا ﷺ نباشد و از حال انبیا اطلاعی نداشته باشد و بواسطه وحی الهی پس از چهل سالگی مطلع شود بطریق اولی وصی او نبوده و بی اطلاع بوده است. «فعلنة الله على الجماعين و الكاذبين و المضلين و الغلاة».

وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمَّا يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ * قُلْ فَاتَوْا يَكْتَبِ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ *

ترجمه: و برای آنکه چنین نباشد که اگر به مصیبتی و عذابی بسزای اعمالشان رسیدند بگویند پروردگارا چرا رسولی برایمان نفرستادی تا آیاتت را پیروی کنیم و از مؤمنان شویم (۴۷) اما چون از نزد ما حق بیامدشان گفتند: چرا مانند آنچه سابقا به موسی داده شده به او داده نشده آیا سابقا به آنچه به موسی داده شد کافر نشدند، گفتند: دو سحر پشتیان یکدیگرند. و گفتند: البته ما به همه و هر یک از آنها کافریم (۴۸) بگو اگر راست می گوئید از جانب خدا کتابی بیاورید که

هدایت کننده‌تر از این دو باشد تا من آن را پیروی کنم اگر شما راستگویانید (۴۹) پس اگر تو را اجابت نکردند بدانکه فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه هوی و هوس خود را بدون هدایت الهی پیروی کند زیرا خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند (۵۰).

نکات: مقصود از این آیات این است که خدای تعالی برای دفع عذرهای کفار، پیامبران خود را با کتاب فرستاده و عذرهای ایشان چند چیز بوده و خواهد بود: ۱- چون عذاب الهی را ببینند خواهند گفت چرا رسولی نفرستادی و چنین عذری را برای تأسف نمی‌آورند بلکه برای عدم طاق‌ت بر عذاب.

۲- چرا معجزاتی مانند موسی ندارد در حالی که به هر دو کافر شدند. و جمله *سِحْرَانِ تَظَاهَرَا* ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و هارون از باب مبالغه یعنی؛ ساحران تظاهرا، و ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و ممکن است صفت باشد برای دو کتاب؛ تورات و قرآن و این احتمال سوم ظاهرتر است. جمله *قُلْ فَاتُوا بِي كِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ* دلالت دارد که یکی از جهات اعجاز قرآن جهت هدایت آنست، یعنی تمام دانشمندان جهان عاجزند و نمی‌توانند هدایتی بمانند هدایت قرآن بیاورند، یعنی هر کس طالب هدایت واقعی است باید به قرآن مراجعه کند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمْنَا بِهِ ءِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ

أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلِمَ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي
الْجَاهِلِينَ*

ترجمه: و بتحقیق این گفتار را (این قرآن و یا این دلایل را) پی در پی برای ایشان آوردیم شاید متذکر گردند (۵۱) آنان که پیش از قرآن کتابشان دادیم همانان به این کتاب ایمان می آورند (۵۲) و چون بر ایشان تلاوت شود گویند به آن ایمان آوردیم زیرا که حق و از طرف پروردگار ما است ما پیش از آن مسلمان و مطیع بودیم (۵۳) ایشانند که بواسطه صبرشان دوبار پاداش داده می شوند و بدی را به نیکی برطرف می کنند و از آنچه روزی ایشان کرده ایم انفاق می کنند (۵۴) و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کنند و گویند اعمال ما خاص ما و اعمال شما خاص شما است سلام بر شما ما راه جاهلان را نمی جوئیم (۵۵).

نکات: الْقَوْل ممکن است عبارت باشد از قرآن که آیات آن پی در پی و بتدریج آمده و برای تذکر مفیدتر بوده تا اینکه تمامش یک مرتبه نازل گردد، و ممکن است انبیاء و مواعظ و کتب ایشان مقصود باشد، و ممکن است دلایل مذکوره در آیات قبل و بعد باشد. و معنی سوم ظاهرتر است. و مقصود از جمله «ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ...» عده ای از نصاری بودند که با جعفر بن ابی طالب علیه السلام از حبشه آمدند و ایمان آوردند و این قضیه در مکه واقع شد، زیرا این سوره مکی است، پس مقصود عبدالله بن سلام و سلمان و مانند ایشان که در مدینه ایمان آوردند نمی باشد. و جمله: «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و جمله: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ...» دلالت دارد که مؤمنین اولیه مورد حملات و بدگوئی کفار و اذیت و آزار ایشان بودند ولی با صبر و حوصله و سکوت دفع شر ایشان را

می نمودند، پس زمان ما نیز اگر کسی حق را پذیرفت و از این جهت مورد حملات جهال شد باید به سکوت و حوصله دفع نماید. وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ دلالت دارد که باید از هر چه و هر مالی که حلال است و خدا به انسان روزی نموده، زکات پرداخت شود. و رسول خدا ﷺ فرموده: «حصنوا أموالکم بالزکاة»، یعنی اموال خود را با دادن زکات نگاهبانی کنید. و در کتاب تهذیب نقل شده است که: «بیننا رسول الله في المسجد إذ قال: قم يا فلان قم يا فلان، حتى أخرج خمسة نفر، فقال أخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فيه و أنتم لا تزكون»، یعنی روزی رسول اکرم ﷺ در مسجد بود که پنج نفر را دستور داد از مسجد بیرون روند و فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی پردازید.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ * وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطَفُ مِنْ أَرْضِنَا ۗ أَوْلَمْ
نُمْكِن لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجَبَّىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: محققا تو هر که را دوست داری هدایت نمی کنی ولیکن خدا هر که را بخواهد هدایت می کند و او اهل هدایت را بهتر شناسد (۵۶) و گفتند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمین خودمان ربوده شویم و آواره شویم، آیا در حرم امنی جایشان ندادیم که میوه جات و محصولات هر چیز به سوی آن فراهم می شود رزقی است از نزد ما ولیکن بیشترشان نمی دانند (۵۷).

نکات: جمله: «لَا تَهْدِي...» دلالت دارد که رسول خدا ﷺ جز بشارت و ترسانیدن چیزی را بر عهده ندارد و نمی تواند، خصوصا امور تکوینی و

بخصوص انقلاب فکری کسی به او واگذار نشده و او طالب هدایت را از غیر طالب نمی‌شناسد، و کار آن حضرت ارائه طریق است نه ایصال الی المطلوب. و مقصود از جمله: **نُتَخِطَفُ مِنْ أَرْضِنَا** گفتار مردم است که می‌گویند: اگر ما حق را بپذیریم از شهر و یا از قریه ما را خارج می‌کنند. خدا جواب داده که این زمین شما محصولی نداشت ما محصول و طعام شما را از جاهای دیگر برای شما فراهم کرده‌ایم مانند مکه که محصولی ندارد، پس خدائی که رزق شما را از جای دیگر به شما می‌رساند ایمان او را بر حفظ مکان مقدم بدارید.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرْتِ مَعِيشَتَهَا ۖ فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمَّا تُوَسَّكُنْ مِنْ
بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا ۗ وَكُنَّا حُنَّ الْوَارِثِينَ * وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى
حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِنَا ۗ وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى
إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ * وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ *

ترجمه: چه قریه‌های بسیاری را که به رفاه عیش مغرور بودند هلاکشان کردیم و این مسکن‌های ایشان است که پس از ایشان جز اندکی در آن سکونت نکرده‌اند و ما خود ارث برنده‌ایم (۵۸) و پروردگارت هلاک‌کننده این قریه‌ها نبود تا در مرکز آنها پیامبری فرستد که آیات ما را بر ایشان تلاوت کند و ما هلاک‌کننده این قریه‌ها نبوده‌ایم مگر در حالی که اهل آنها ستمگر بودند (۵۹) و آنچه به شما داده شد کالای دنیا و زینت آنست و آنچه نزد خدا است بهتر و پایدارتر است آیا به تعقل نمی‌پردازید (۶۰).

نکات: جمله: **بَطَرْتِ مَعِيشَتَهَا** دلالت دارد که انسان نباید به رفاه زندگی و خوشی آن مغرور و غافل گردد. **وَمَا كَانَ رَبُّكَ** دلالت دارد که تا خدا اتمام

حجت بوجود رسولی و کتابی نکند، کسی را عذابی نمی‌کند. و جمله: وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى دِلَالَت دارد که مقصود از جمله: «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» زنده دنیوی نیست بلکه حیات اخروی عند الرب است که عند الله هم بهتر و هم باقی تر است و دنیای فانی نیست.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ* وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ* قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ* وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ*

ترجمه: آیا آنکه وعده نیکو به او دادیم و به آن خواهد رسید مانند کسی است که کالای زندگی این دنیا را به او داده‌ایم سپس او روز قیامت از احضارشدگان است (۶۱) و روزی که خدا ندایشان کند و گوید شریکان من که شما می‌پنداشتید کجایند (۶۲) آنانکه گفتار خدا بر ضررشان محقق شده گویند: پروردگارا این کسانی که گمراه کرده‌ایم، گمراهشان کردیم چنانکه گمراه بودیم بسوی تو از اینها بی‌زاری می‌آوریم اینان ما را پرستش نمی‌کردند (۶۳) و گفته شود شریکانی که خودتان تراشیده بودید بخوانید پس آنان را بخوانند اما جوابشان ندهند و عذاب را دیده‌اند اگر هدایت‌پذیر بودند (۶۴).

نکات: جمله مِنْ الْمُحْضَرِينَ دِلَالَت دارد که اهل ایمان مانند اهل دنیا نیستند و در قیامت مانند یکدیگر نباشند زیرا اهل دنیا را در محکمه الهی بدست مأمورین احضار کنند، ولی اهل ایمان با میل و رغبت حاضر باشند. و جمله: وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ

... دلالت دارد که روز قیامت چندین مرتبه ندا شوند گاهی رؤساء و گمراه‌کنندگان و گاهی پیروان. مقصود از جمله: مَا كَانُوا إِلَّا نَاعِبِينَ يَعْبُدُونَ این است که اینان ما را عبادت نمی‌کردند بلکه هوی و هوس خود را بنده بودند. و در جمله: وَرَأُوا الْعَذَابَ چندین احتمال داده‌اند محتمل است مقصود از رؤیت، رؤیت عقلی باشد یعنی اگر هدایت‌پذیر بودند بدیده عقل عذاب خدا را می‌دیدند و دست از کفر و عناد خود بر می‌داشتند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ * فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ * فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ *

ترجمه: و روزی که خدا ایشان را ندا می‌کند و می‌گوید پیامبران را چه جواب دادید و چه مقدار اجابت کردید (۶۵) آن روز خبرها از ایشان نهان گردد و از یکدیگر نپرسند (۶۶) پس اما کسی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل شایسته نموده امید است از رستگاران باشد (۶۷).

نکات: روز قیامت گاهی از پیامبران باز خواست شود و گاهی از امتان. اما از پیامبران چنانکه در آیه ۱۰۹ سوره مائده ذکر شد و اما از امتان مانند آیه فوق که چون خدا ندایشان کند ایشان حیرانند مانند کوران و بی‌خبران و جرئت سؤال از یکدیگر ندارند چنانکه فرموده فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ. جمله: فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ دلالت دارد که هر کس دارای ایمان و عمل صالح و جامع صفات رستگاری باشد باز باید مغرور نشود زیرا خدا برای او رستگاری را حتمی معین نکرده است. در این صورت چقدر غافل است آنکه غرق فساد اخلاق و نادان است و گول اخباری را می‌خورد که کذابین نوشته اند؛ هر کس فلان کاری را

که شاید بدعت باشد انجام دهد بهشت برای او واجب است. مثلاً؛ قبر فلان را زیارت کند و یا برای فلان بنده مقرب تباهی (گریه و زاری) کند بهشت برای او واجب گردد و بهمین دروغ‌ها مردم را به عصیان و نادانی مغرور می‌کنند!

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ الْحَيْرَةُ ۗ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۗ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ۗ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ ۗ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۗ

ترجمه: و پروردگارت هر چه بخواهد می‌آفریند و انتخاب می‌کند اختیار بدست آنان نیست، خدا منزله و برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند (۶۸) و پروردگارت آنچه در سینه‌هایشان پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌کنند می‌داند (۶۹) و اوست خدای کامل الذات و الصفاتی که نیست معبودی جز او ستایش در دنیا و آخرت مخصوص اوست و خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می‌شوید (۷۰).

نکات: جمله: **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ** راجع به خلقت تکوینی موجودات است که هر طور بخواهد خلق می‌کند و انتخاب و اختیار چگونگی خلقت با خداست. و کلمه **مَا** در اینجا برای غیر ذوی العقول است، ولی بعضی خواسته‌اند به این آیه استدلال کنند که اختیار انتخاب رسول و زمامدار و خلیفه نیز بدست خداست در حالی که کلمه **«من»** در آیه نیست که اطلاق بر ذوی العقول گردد البته از آیات دیگر استفاده می‌شود که انتخاب رسول با خداست ولی انتخاب زمامدار با خدا باشد از آیات قرآن استفاده نمی‌شود. حق تعالی در آیه ۱۲۴ سوره انعام فرموده:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

اما راجع به زمامدار و امام چیزی نفرموده که اختصاص انتخاب به خودش را بفهماند، اینان برای اینکه انتخاب امام و زمامداران را نیز حق خدا بدانند استدلال کرده‌اند به اینکه منتخب مردم خطا و اشتباه می‌کند ولی منتخب خدا خطا و اشتباه ندارد، در حالی که در آیات قرآن مکرر تصریح شده به خطای رسولان که همگی منتخب خدا می‌باشند تا اینکه حضرت یونس عرض می‌کند «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، زیرا در نفرین خود و کناره‌گیری خطا و اشتباه کرده است. و خدا به محمد ﷺ می‌فرماید: «لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، و در سوره توبه فرموده:

﴿ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ

الْكَاذِبِينَ ﴾

(توبه: ۴۲)

و همچنین در سوره حجرات آیه ۶ می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ

فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴾

که رسول اکرم ﷺ در تحریم حلال و در إذن قعود به منافقین و در ترتیب اثر به خبر فاسق اشتباه کرده و خطا نموده و خدا او را آگاه کرده. پس از این آیات و مانند اینها که در قرآن بسیار است استفاده می‌شود که منتخبین خدا مصون از اشتباه و خطا نیستند. باضافه کسانی که انتخاب زمامدار را مخصوص خدا می‌دانند مقصودشان تثبیت خلافت حضرت علی علیه السلام است در حالی که آن حضرت در انتخاب و عزل و نصب مأمورین خود مصون از اشتباه نبوده، قیس بن سعد بن عباده را از مصر معزول کرد بخدعه معاویه و معاویه خوشحال شد و بواسطه عزل او بر مصر غالب گردید، و زیاد بن ابیه را فرماندار فارس و جاهای دیگر قرار داد و او شیعیان حضرت را شناخت و سپس بسیاری را کشت

و همین طور بسیاری از فرمانداران از طرف علی علیه السلام خیانت کردند. پس منتخب و رسولان خدا که مورد وحی می‌باشند خطا دارند چگونه امامی که به او وحی نمی‌شود مصون از خطا باشد، و همچنین در عزل و نصب سایر امامان و اولیاء، هر کس بخواهد بداند به کتب تاریخ و نامه‌های نهج البلاغه مراجعه کند. و باضافه حضرت موسی علیه السلام چنانکه قرآن خبر داده هفتاد نفر از قومش را انتخاب کرد برای بردن به کوه طور و شنیدن سخن خدا و آن هفتاد نفر فاسد و بلکه ظالم و کافر از آب در آمدند، پس انتخاب و منتخب خدا و رسول نیز مصون از خطا و اشتباه نیست. در جمله **وَلَهُ الْحُكْمُ** مقدم شده خبر بر مبتدا و این، حصر را می‌فهماند یعنی صدور حکم منحصرًا حق خدا است و کس دیگر در حکم دینی نباید دخالت کند و فتوی دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *

ترجمه: بگو به من خبر دهید اگر خدا تا روز قیامت شب را برایتان دائم قرار دهد کدام خدائی جز الله برای شما روشنی آورد آیا نمی‌شنوید (۷۱) بگو مرا خبر دهید اگر خدا روز را برایتان تا روز قیامت دائم کند کدام خدا جز الله برای شما شبی آورد که در آن آرام گیرید آیا نمی‌بینید (۷۲) و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل او بجوئید و شاید سپاس گزارید (۷۳).

نکات: فوائد و منافع شب و روز آنقدر است که بشر نمی‌تواند إحصاء کند از آن جمله اگر روز نباشد و آفتاب نتابد تمام گیاهان و اشجار فاسد می‌شود و رنگ‌های بشری زرد و میکروب‌ها مسلط می‌گردد. و اگر شب نباشد و دائماً آفتاب باشد انسان و سایر حیوانات آرام نمی‌گیرند و خصوصاً انسان در حرص خود را فانی می‌کند و خستگی را از خود دفع نمی‌نماید. و باضافه ساعات و دقائق مفید نخواهد شد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ *

ترجمه: و روزی که خدا ایشان را ندا کند و بگوید کجايند شریکان من که شما گمان می‌کردید (۷۴) و از هر امتی گواهی بیاوریم پس بگوئیم برهان خود را بیاورید پس بدانند که حق خاص خدا است و آنچه ساخته بودند ناپود گردد (۷۵).

نکات: آیه ۷۴ با آیه ۶۲ بدون کم و زیاد تکرار شده برای تأکید و کوبیدن و مذمت مشرکین و انحطاط ایشان.

إِنَّ قُرُونًا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۗ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُوبِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۗ وَأَحْسِنْ ۗ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۗ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ *

ترجمه: براستی که قارون از قوم موسی بود پس بر آنان ستم کرد و آنقدر گنج‌ها به او دادیم که حمل صندوق‌های آن بر گروه مردان توانا گران می‌آمد، هنگامی که قوم او به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان به دنیا را دوست نمی‌دارد (۷۶) و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از این دنیا فراموش مکن و چنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در این سرزمین فساد مجوی که خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد (۷۷).

تکات: قارون از خویشان موسی و از مؤمنین به او و خوش صورت و قاری تورات بود، ولی منافق شد مانند سامری و بسبب ثروتی که فراهم کرده بود از حضرت موسی علیه السلام کناره گرفت و با پیروان خود بود و به فقراء و مساکین دستگیری نمی‌کرد و بر مردم تکبر می‌ورزید. و جمله: **وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا** و نیز جمله: **وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ** دلالت دارد که ثروت نباید هدف باشد بلکه باید برای رسیدن به درجات معنوی و اخروی و تقرب به خدا وسیله قرار گیرد.

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی طلا و نقره و فرزند و زن مال را گر بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول و جمله **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ** دلالت دارد که به دنیا و ثروتش نباید شادی کرد، بلکه انسان باید به فضل و رحمت خدا شاد باشد چنانکه در سوره یونس فرمود:

﴿ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴾

(یونس: ۵۷)

و **مَفَاتِحُهُ** را ما جمع مفتاح به فتح میم گرفتیم که بمعنی صندوق باشد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۗ أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ
 مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ۗ وَلَا يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ
 الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْلَىٰ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قُرُونٌ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ * وَقَالَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ اللَّهُ خَيْرٌ لِّمَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
 وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ *

ترجمه: قارون گفت: این مال بسبب دانشی که دارم به من داده شده آیا ندانست که خدا از نسل‌های پیشین کسانی را هلاک کرده که بقدرت از او بیش و بجمع مال از او بیشتر بودند و گناه کاران از گناهانشان سؤال نمی‌شوند (۷۸) پس قارون در حال زینت و تجمل خود بیرون آمد در میان قومش، آنانکه زندگی دنیا می‌خواستند گفتند: ای کاش ما بمانند آنچه به قارون داده شده داشتیم زیرا او صاحب بهره‌ عظیمی است (۷۹) و آنانکه دانش داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند بهتر است و بجز صابران به آن نرسند (۸۰).

نکات: قارون به دانش خود مغرور بود و می‌گفت: این مال را خودم بدانم خود بدست آورده‌ام! گویند: او دارای علم کیمیا بوده. و گویند: در زمان فرعون از مأمورین او بوده و اموالی را جمع کرده بود، و او با اینکه مدعی علم بود ندانست که بسیار کسانی قبل از او به ثروت و دانش متصف بودند و هلاک شدند. و چون با غلامان و کنیزان با کمرهای زرین و لباس‌های فاخر از منزل خارج می‌شد، وبه مردم تفاخر می‌فروخت و لذا مردم حسرت می‌خوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «الدينار و الدرهم اهلکا من كان قبلکم و هما مهلكاکم».

یعنی دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاک نمود و هم آنها شما را هلاک کننده‌اند. و در حدیث دیگری فرمود: «والله ما الفقر أخشى عليكم، ولكنني أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم كما بسطت علي من قبلكم فتنافسوها كما تنافسوهم و تهللكم كما أهلكتهم». یعنی؛ من از فقر بر شما نمی‌ترسم و لکن می‌ترسم که دنیا بر شما گسترده شود چنانکه بر کسانی که پیش از شما بودند گسترده شد، آنگاه به یکدیگر رشک برید و هلاکتان کند چنانکه آنان را هلاک کرد. و اما جمله: «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»، می‌توان گفت این آیه با آیه ۹۲ سوره الحجر: «فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» منافات ندارد زیرا سؤال برای آنست که مجرم شناخته شود ولی چون شناخته شد احتیاجی به سؤال و جواب ندارد. و باضافه سؤال و جواب قیامت حقیقی نیست بلکه برای تقریر و تقریر است.

حَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ* وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ
يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا
أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَحَسَفْنَا بِهَا وَيْكَأَنَّ لَهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ* تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ*

ترجمه: و قارون را با خانه‌اش به زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در قبال خدا یاریش کنند و خود نصرت جوی نبود(۸۱) و کسانی که بدیروز آرزوی مقام وی را داشتند می‌گفتند: ای وای گویا خدا روزی هر کس را بخواهد از بندگانش می‌گشاید و تنگ می‌گیرد، اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را نیز به زمین فرو برده بود، ای وای گویا کافران رستگار نمی‌شوند(۸۲) این

سرای آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در زمین سرکشی و فسادى نخواهند و عاقبت خاص پرهیزکاران است (۸۳).

نکات: قارون برای اینکه حضرت موسی علیه السلام را تحقیر کند و زکات مال خود را نپردازد، زناکاری را خواست و دو کیسه هزار دیناری به او داد و گفت: چون بنی اسرائیل جمع شدند بگو ای مردم موسی چه کاری به من دارد مرا آزار کرده، آن زن چون به منزل رفت پشیمان شد و گفت: هر کار زشتی کرده‌ام جز افتراء بر رسول خدا. پس چون صبح شد با دو کیسه زر آمد و گفت: قارون دو کیسه زر داده که بیایم و بگویم موسی با من مراوده دارد و معاذ الله که پیغمبر خدا را افتراء بزنم و این کیسه دینارهای اوست که مهر او را دارد. چون حضرت موسی علیه السلام شنید غضب نمود و نفرین کرد، خطاب رسید زمین را مأمور کردیم از تو اطاعت کند، حضرت موسی علیه السلام چون قارون را دید گفت: ای زمین او را بگیر، چون تا ناف او را گرفت، قارون او را به رحم قسم داد، او اعتنا نکرد و هكذا تا به زمین فرو رفت، بنی اسرائیل گفتند: موسی این کار را کرده که مال او را تصاحب کند، پس موسی علیه السلام دعا کرد اموال و خانه او به زمین فرو رفت. ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: «القی الله فقیهرا و لا تلقه غنیا. قال: یا رسول الله، کیف لی بذلك؟ قال: ما سئلت لا تمنع و ما رزقت لا تحبأ. قال: یا رسول الله، کیف لی بذلك؟ قال: هو ذاك و إلا فالنار». یعنی؛ خدا را ملاقات کن در حالی که فقیر باشی نه غنی! گفت: یا رسول الله چگونه می‌توانم چنین باشم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه از تو خواستند منع مکن و آنچه روزی داده شدی پنهان مکن. عرض کرد یا رسول الله چگونه می‌توانم این طور باشم؟ فرمود: راه همین است و إلا آتش است!

متأسفانه با وجود چنین آثار و آیات روشن قرآن، ثروتمندان همیشه توجهشان به مادیات معطوف بوده و حقوق الهی را نمی‌پردازند و تحصیل پول

را بر چیزهای دیگر مقدم می‌دارند چنانکه وضع مسکن و معاش فقرا و وضع کارشان و موضوعات دیگر این مطلب را ثابت می‌کند و مشکلات و فجایع دنیای امروز از قبیل تنگدستی، بیکاری، خودکشی، طلاق، تن‌فروشی، پاره‌ای از آنها مربوط است به نپرداختن زکات اسلامی و حقوق فقراء که اغنیاء به ثروت مغرور بوده ثروت را عطای الهی نمی‌دانند بلکه مانند قارون خیال می‌کنند از روی عقل و تدبیر خود به ثروت رسیده‌اند. جمله: «لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا...» دلالت دارد که انسان نباید اراده برتری و ریاست و کسب شهرت داشته باشد. و چنانکه در نهج البلاغه آمده حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافتش به دو جامه کرباس و دو قرص نان اکتفاء می‌نمود، و مسلمان حقیقی باید مانند آن حضرت و سایر مسلمین صدر اول باشد که به کتاب خدا عمل کرده، سنت رسول صلی الله علیه و آله را بدانند و انحراف پیدا نکند. و خود را مشمول حکم خدا که فرموده «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَإْحْسَانٍ» نموده، به سعادت دنیا و آخرت برساند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ * وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ *

ترجمه: هر کس کار نیکی آورد بهتر از آن پاداشی دارد و هر کس کار بد آرد پس آنان که کار بد کرده‌اند جزا داده نمی‌شوند جز آنچه کرده‌اند (۸۴) براستی

آنکه ابلاغ این قرآن را به عهده تو گذاشت تو را بجای برگشت باز گرداند، بگو پروردگرم بهتر داند چه کس هدایت آورده و چه کسی در ضلالت آشکار است (۸۵) و تو امید نداشتی که این کتاب به تو نازل گردد جز اینکه این رحمت پروردگارت بود پس پشتیبان کافران مباش (۸۶) و تو را از آیات خدا منحرف نکنند و بازت ندارند پس از آنکه به تو نازل شده و به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکین مباش (۸۷) و با خدای کامل الذات و الصفات إله و مقصد دیگری را مخوان نیست إلهی جز او هر چیزی جز ذات او فانی است، خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می شوید (۸۸).

تکات: مقصود از معادی که خدا قول داده که رسول خود را به آنجا بر گرداند آیا قیامت است و یا مکه پس از اخراج آن: دو احتمال داده شده، پس اگر بازگشت به مکه باشد خبر غیبی و اعجاز است که محقق گردید پس از چندین سال، و اگر قیامت باشد وعده پاداشی است برای رسول خدا ﷺ و ظاهر آنست که قیامت باشد. و جمله: وَمَا كُنْتَ تَرْجُو... دلالت دارد که محمد ﷺ قبل از رسالتش احتمال نبوت و کتاب در حق خود نمی داده و امیدی نداشته و بکلی بی خبر بوده است، أما لطف خدا او را شامل گردیده. و جمله: وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ... تا آخر، دلالت دارد که در دعاها نباید غیر خدا را خواند و خواندن غیر خدا هر کس باشد شرک است.

سورة العنكبوت

مکىة و هي تسع و ستون آية

سورة عنكبوت مكى و داراى ۶۹ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ^ط فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ * أَمْ
حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم (۱) آیا مردم پنداشته اند که با گفتن آمنا رها می شوند و ایشان آزمایش نمی شوند (۲) و بتحقیق آن کسان را که پیش از ایشان بودند آزمایش و امتحان کردیم تا خدا کسانی را که راست گفتند معلوم کند و تا دروغگویان را معلوم نماید (۳) آیا کسانی که بدی ها می کنند پنداشته اند که از ما می گریزند چه بد قضاوت می کنند (۴).

نکات: علم خدا ذاتی و ازلی است و از ازل می دانسته دروغگویان و راستگویان را، و مقصود از جمله: فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ ... این است معلوم خود را تحقق دهد. و جمله: أَحْسِبَ النَّاسُ دلالت دارد که هر فردی از افراد مردم باید آزمایش و امتحان شود و بصرف اقرار به ایمان کفایت نمی شود.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* وَمَنْ
 جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ* وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا
 يَعْمَلُونَ* وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا
 لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ* وَمِنَ النَّاسِ
 مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلِيَنْ
 جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لِيَقُولَنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَّلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي
 صُدُورِ الْعَالَمِينَ*

توجه: هر کس امید دارد به پیشگاه خدا رود بی شک وعده خدا آمدنی است و او شنوای داناست (۵) و هر کس بکوشد همانا برای خود می‌کوشد زیرا خدا بی‌نیاز از جهانیان است (۶) و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند البته بدی‌هایشان را جبران می‌کنیم و بهتر از آنچه کرده‌اند پاداششان دهیم (۷) و انسان را به نیکی کردن به پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم و اگر والدین بکوشند تا چیزی را که به آن علم نداری با من شریک کنی، اطاعتشان مکن، بازگشت شما به سوی من است، پس از اعمالی که می‌کرده‌اید آگاهتان کنم (۸) و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را کرده‌اند، البته آنان را در صف شایستگان وارد می‌کنیم (۹) و بعضی از مردم می‌گویند به خدا ایمان داریم پس چون در راه خدا اذیت شوند اذیت مردم را چون عذاب خدا قرار دهند و اگر از جانب پروردگارت نصرت برسد بگویند ما با شما بودیم مگر خدا به آنچه در سینه‌هایشانست داناتر نیست؟ (۱۰).

نکات: مقصود از لِقَاءَ اللَّهِ دیدن خدا نیست زیرا خدا مرئی نیست مثلاً اگر کوری به ملاقات کسی رفت لازم نیست او را به بیند، پس مقصود از لِقَاءَ اللَّهِ حضور در پیشگاه عدل الهی در روز قیامت است. و مقصود از وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ کسانی بودند که مسلمان می شدند، سپس گرفتار اذیت و آزار مشرکین می شدند و گاهی از کثرت آزار از دیدن بر می گشتند مانند عیاش بن ابی ربیعة المخزومی که اسلام آورده در مکه ولی چون از خانواده خود می ترسید هجرت کرد به سوی مدینه قبل از هجرت رسول خدا ﷺ، پس مادرش اسماء بنت مخزومه قسم خورد که نخورد و نیاشامد و سرش را نشوید و زیر سایه نرود تا فرزندش برگردد. چون فرزندان شوهر دیگرش ابو جهل و حارث بن هشام برادران عیاش چنین دیدند به مدینه رفتند و او را ملاقات و قصه را برایش گفتند و آنقدر او را وسوسه کردند و برای او عهد و پیمان و قسم آوردند تا او را برگردانیدند، ولی چون از مدینه او را خارج نمودند او را گرفتند و بستند و هر کدام صد تازیانه به او زدند تا از دین اسلام براءت جست، پس چون رها شد قسم خورد که اگر بر حارث قدرتی پیدا کند گردن او را بزند، اتفاقاً چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کرد عیاش نیز هجرت کرد و اسلامش نیکو شد و برادر او حارث بن هشام نیز هجرت کرد و مسلمان شد، ولی عیاش نمی دانست، روزی در اطراف قبا او را دید و گردنش را زد به او گفتند حارث مسلمان شده بود، چون فهمید گریه کرد و توبه نمود و خدمت رسول خدا ﷺ قصه را عرض کرد.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلَ خَطِيئَتَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ

خَطَّيْتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ * وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ
أَثْقَالِهِمْ وَلِيَسْئَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ *

ترجمه: و البته باید خدا آنان را که ایمان آورده معلوم بدارد و البته باید منافقان را معلوم بدارد (۱۱) و آنان که کافرند به کسانی که مؤمن شده گفتند راه ما را پیروی کنید و ما گناهان شما را بعهده می‌گیریم ولی چیزی از گناهانشان را عهده بگیر نیستند زیرا ایشان دروغگویند (۱۲) و البته بارهای سنگین خودشان را با بارهای سنگین ایشان بدوش می‌کشند و روز قیامت البته از این دروغ‌ها که می‌ساخته‌اند باز خواست شوند (۱۳).

نکات: این آیات در دفع شبهات مشرکین و منافقین است که به تازه مسلمان‌ها می‌گفتند شما به کفر برگردید گناه شما بر گردن ما. خدای تعالی در جواب ایشان فرموده خیر آنان وزر و وبال شما را بدوش می‌کشند ولی چیزی از بارهای شما کم نمی‌شود، بلکه هر کس وزر و وبال خود را بر دوش می‌کشد. و از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده که فرمود: «من سن سنة سيئة فعلية وزرها و وزر من عمل بها من غير أن ينقص من وزره شيء».

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا
فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ * فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ
وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ * وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ
ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ
لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَأَشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ *

ترجمه: و بتحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم و هزار سال پنجاه سال کم میانشان بماند، پس طوفان ایشان را بگرفت در حالی که ستمگر بودند (۱۴) پس او را با کشتی نشینان نجات دادیم و آن را عبرتی برای جهانیان گردانیدیم (۱۵) و ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت خدا را پرستید و از او بترسید این برای شما بهتر است اگر بدانید (۱۶) همانا غیر از خدا بتانی را می پرستید و دروغ می سازید براستی آنان را که غیر خدا می پرستید مالک رزقی برای شما نیستند پس رزق را نزد خدا بجوئید و او را بندگی کنید و برای او شاکر باشید، به سوی او بازگشت داده می شوید (۱۷).

نکات: حق تعالی فرموده **أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا**، و فرموده تسع ماه و خمسین برای اینکه خواسته عدد تحقیقی را بیان کند و عدد تحقیقی باستثناء معین می شود، و دیگر اینکه به رسول خود بگوید نوح این مدت زیاد صبر کرد پس تو هم باید صبر کنی. و در جمله: **إِنَّمَا تَعْبُدُونَ** ... استدلال است بر رد پرستیدن غیر خدا بچند وجه: ۱- معبود شما بتانی است. ۲- شما خالق آنهاست و کسی مخلوق خود را نمی پرستد. ۳- برای شما نفعی ندارند و رزق شما را نمی دهند. ۴- خدائی که رزاق شما است باید تشکر کنید. ۵- ارجاع امر شما به سوی اوست.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ^ط وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ
 الْمُبِينُ * أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ^ج إِنَّ ذَلِكَ عَلَى
 اللَّهِ يَسِيرٌ * قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ^ج ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ
 النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ^ج إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن
 يَشَاءُ^ط وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ *

ترجمه: و اگر شما تکذیب کنید پیش از شما نیز امتهایی تکذیب کردند و بر عهده رسول جز رساندن آشکار نیست (۱۸) آیا ندیدند که خدا چگونه خلق را پدید می آورد سپس آن را عود می دهد بی گمان این بر خدا آسان است (۱۹) بگو در این زمین سیر کنید پس بنگرید که چگونه خلق را پدید آورد سپس خدا جهان دیگر ایجاد می کند و هر که را بخواهد رحم می کند و به سوی او بر گردانیده می شود (۲۱).

نکات: حق تعالی در این آیات برهان آورده برای اثبات معاد و امر کرده به رؤیت عقلی، زیرا جمله: **أَوْلَمْ يَرَوْا...** استفهام توییخی است یعنی چرا دیده بصیرت خود را باز نکرده اند، در اینجا امر به تفکر و مطالعه و سیر نموده در کیفیت خلق اولیه، همان قدرتی که از لا من شیء (هیچ چیز وعدم) ایجاد کرد می تواند قیامت را بر پا کند و از ذرات متفرقه ایجاد نشاء آخرت نماید، و این بر او آسان است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعَايَةِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا
مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ *

ترجمه: و شما نه در زمین و نه در آسمان خدا را عاجز نکنید و جز خدا دوست و یآوری برای شما نیست (۲۲) و آنان که کافر به آیات خدا و ملاقات اویند آنانند که از رحمت من مأیوسند و آنانند که برایشان عذاب دردناکست (۲۳).

نکات: مقصود از **بِمُعْجِزِينَ** این است که از کیفر الهی گریزی ندارید و نمی توانید از مجازات الهی فرار کنید و او را عاجز نمائید. و جمله: **أُولَئِكَ يَئِسُوا**

مِنْ رَحْمَتِي دَلَالَت دارد بر اینکه یأس از رحمت خدا نشانه کفر و موجب عذاب الیم و از گناهان بزرگست.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَجَبَهُ اللَّهُ مِنْ
النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَقَالَ إِنَّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ط ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ
بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَأَتُهُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ
نَصِيرِينَ *

توجه: پس جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: بکشیدش و یا بسوزانیدش، پس خدا او را از آتش نجات داد برآستی که در این قصه آیاتی است برای گروهی که ایمان بیاورند (۲۴) و ابراهیم گفت: همانا شما غیر خدا بتانی را برای دوستی میان خود در زندگی دنیا گرفته‌اید سپس روز قیامت بعضی از شما کافر به بعضی دیگر و برخی از شما لعن برخی دیگر می‌کنند و جای برقراری شما آتش است و برای شما یاورانی نیست (۲۵).

نکات: مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ ... دلالت دارد که بیشتر مردم کفر و شرک را می‌پذیرند برای دوستی میان خود و جلب محبت یکدیگر، و برای آنکه مردم نرنجند خرافات را می‌پذیرند، اما این دوستی چون برای دنیا بوده با رفتن از دنیا زائل می‌شود و روز قیامت دشمن یکدیگرند و یآوری جز خدا ندارند.

فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَوَهَبْنَا لَهُ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا ط
وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ *

ترجمه: پس لوط به ابراهیم ایمان آورد و ابراهیم گفت: من بسوی پروردگارم هجرت می‌کنم (یعنی از همه چیز صرف نظر می‌کنم) زیرا او عزیز حکیم است (۲۶) و اسحق و یعقوب را بدو عطا کردیم و در ذریه او نبوت و کتاب نهادیم و پاداش او را در این دنیا دادیم و بی‌گمان در آخرت از شایستگان (۲۷).

نکات: حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آنکه او را به آتش افکندند و خدا نجاتش داد پسر خاله‌اش لوط به او ایمان آورد. ولی چون نتوانست با مشرکین سازش کند گفت هجرت می‌کنم، پس به طرف شام و فلسطین آمد خدا هم در دنیا به او آبرومندی داد و هم در آخرت او را معزز خواهد داشت.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ
مِنَ الْعَالَمِينَ * أَيْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطِعُونَ السَّبِيلِ وَتَأْتُونَ
فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أُتِينَا بِعَذَابِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ
الْمُفْسِدِينَ *

ترجمه: و فرستادیم لوط را وقتی که به قوم خود گفت: آیا شما این کار زشتی را مرتکب می‌شوید که احدی از جهانیان پیش از شما نکرده‌اند (۲۸) آیا پیش مردان می‌روید و راهزنی می‌کنی و در انجمن‌تان کار ناروا می‌کنید، پس جواب قومش جز این نبود که اگر راست می‌گوئی عذاب خدا را برای ما بیاور (۲۹) لوط گفت پروردگارا مرا بر ضد گروه مفسدین یاری کن (۳۰).

نکات: قوم لوط عبارت بودند از هفت قریه و شهر سدوم که در مجالس خود آشکارا کارهای زشت مرتکب می‌شدند و راهزنی می‌کردند و کارهای زشت دیگری داشتند از قبیل قسم خوردن بسیار و فحش دادن و مزاح کردن بفحش و

سوت زدن و از ما تحت خود باد صدا دار خارج کردن و سنگ ریزه بر یکدیگر انداختن و بر رهگذر سنگ انداختن و قمار بازی و شرابخواری و مسخره کردن و کشف عورت نمودن و بند انگشت شکستن و امثال اینها.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ * قَالَ إِنْ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ * وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ *

ترجمه: چون فرستادگان ما با آن بشارت نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کنندگان اهل این قریه هستیم زیرا اهل آن ستمگرند (۳۱) ابراهیم گفت: لوط در آنجاست، گفتند: ما بهتر می دانیم آن را که در آنجاست، او را با کسانش نجات می دهیم مگر زنش را که از باقی ماندگانست (۳۲) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند بوجد ایشان اندوهناک شد و در کار ایشان دلتنگ شد، گفتند: نترس و اندوه مخور که تو و کسانت را نجات می دهیم مگر زنت را که از باقی ماندگانست (۳۳) محققا ما بر مردم این دهکده عذابی از آسمان نازل می کنیم برای آنکه عادت به فسق دارند (۳۴) و بتحقیق از این قریه نشانه عبرتی برای گروه خردمندان بجا گذاشتیم (۳۵).

نکات: فرشتگان مأمور عذاب برای قوم لوط نزد ابراهیم رفتند و خبر عذاب را با بشارت فرزندی که اسحق باشد به ابراهیم دادند، حضرت ابراهیم از عذاب

قوم لوط متأثر و متأسف شد و گفت: در آن قریه لوط است، فرشتگان گفتند: ما او را نجات می‌دهیم با خانواده‌اش جز زوجه‌اش، زیرا زوجه‌اش از کفار و یا نمام و فاسق بود.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَنْقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ* فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا
فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ* وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ
مَّسْكِنِهِمْ^ط وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا
مُستَبْصِرِينَ*

ترجمه: و فرستادیم بسوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز دیگر (قیامت) امیدوار باشید و در این سرزمین به فساد مکوشید (۳۶) پس او را دروغگو شمردند و زلزله شدید ایشان را گرفت و در خانه‌هایشان بیجان گردیدند (۳۷) و قوم عاد و ثمود را هلاک نمودیم آنانکه مساکنشان را بعیان دیده‌اید و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت در حالی که بینا بودند (۳۸).

نکات: از جمله: اَعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ، استفاده می‌شود که اصول دین شعیب توحید و معاد بوده است. و جمله: تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ، دلالت دارد که مساکن قوم عاد و ثمود نزدیک حجاز بوده و آثاری از دیارشان باقی مانده که موجب عبرت همگان است و مقصود از مُسْتَبْصِرِينَ این است که قبلاً بینا بودند و بعد منحرف شدند و یا اینکه با قوه بینائی گمراه شدند از جهت تکبر و زیادی نعمت و با اینکه متوجه بودند که خدا عذابشان خواهد کرد، و یا اینکه بگمان خود بینا و زیرک بودند یعنی خود پسند بودند و الأول أظهر.

وَقَرُونِ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ ۖ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ
فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ * فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ ۖ فَمِنْهُمْ
مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنِ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا
بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنِ أَعْرَقْنَا ۖ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ *

ترجمه: و قارون و فرعون و هامان را هلاک نمودیم و موسی با معجزات نزد ایشان آمد پس بزرگی فروختند در آن سرزمین و از قدرت ما فرار نتوانستند (۳۹) پس هر یک را بگناهش گرفتیم، بر بعضی باد ریگ افشان فرستادیم و بعضی را صیحه گرفت و بعضی را به زمین فرو بردیم و بعضی از آنها را غرق نمودیم و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن آنان به خودشان ستم می کردند (۴۰).

نکات: خداوند هلاک اقوام گذشته را که عصیان و طغیان کردند برای این امت مکرر تذکر می دهد تا عبرت بگیرند و ضمناً تقویت و تسلی برای رسول او باشد. اما قومی که مبتلا به باد ریگ افشان شدند قوم لوط بودند و قومی که مبتلا به صیحه شدند قوم ثمود و شعیب بودند و آنان که به زمین فرو رفتند قارون و رفقاییش بودند و آنکه غرق شد فرعون و قوم او و قوم نوح بود.

مَثَلِ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ
وَإِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ * إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَتِلْكَ
الْأَمْثَلُ نُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ *

ترجمه: حکایت آنان که غیر خدا را سرپرستانی گرفتند مانند عنکبوت است که خانه ای بساخت در حالی که سست ترین خانه ها محققا خانه عنکبوت است

اگر می دانستند (۴۱) حقا که خدا آنچه را که جز خودش می خوانند می داند و او عزیز حکیم است (۴۲) و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشمندان آنها را نمی فهمند (۴۳).

نکات: کسانی که به غیر خدا توکل کرده و غیر او را تکیه گاه خود قرار داده مانند عنکبوت می باشند از جهاتی: ۱- عنکبوت هر جا خانه خرابه و کتابخانه باشد لانه می سازد، پس آن که در غمخانه و آفت خانه دنیا خانه ساخته و به آن دل بسته مانند عنکبوت است. ۲- عنکبوت لانه خود را از تارهای نازک می سازد اهل دنیا نیز به نیرنگ های باریک و به خیالات سست، دنیایی خود را آماده کرده اند. ۳- عنکبوت برای صید مگس مفتخور، در گوشه ای تار می تند تا مگسی را به دام افکند، اهل دنیا نیز برای به دام انداختن یکدیگر و دوشیدن مردم خدعه ها و حقه ها دارند و اهل طمع و مفتخوران را به دام می اندازند. ۴- عنکبوت خبر ندارد که مالک جایی که تار تنیده به یک جارو ممکن است بساط او را برچیند همانطور اهل دنیا غافلند از مأمور الهی و از قابض ارواح بی خبرند. بهر حال کسانی که غیر خدا را سرپرست مدیر زندگی خود می دانند طبق این آیه عنکبوت صفتند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ *
 أَتْلُ مَا أوحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ
 الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ *

ترجمه: خدا آسمان ها و زمین را بحق آفرید حقیقتا در این خلقت نشانه قدرتی است برای مؤمنین (۴۴) آنچه از این قرآن به تو وحی شده بخوان و نماز را بپادار حقا که نماز از کارهای زشت و ناروا باز می دارد و البته ذکر خدا (از هر عبادتی) بزرگتر است و خدا می داند چه می کنید (۴۵).

تکات: معنی آتل بخوان با طمأنینه است. جمله: تَنْهَى ... دلالت دارد بر اینکه نماز نهی می کند و انسان را از کار زشت باز می دارد و سبب آن این است که نماز خوان ناچار است که خود را از نجاست و کثافت باز دارد و چون پیشگاه حق می خواهد سخن راست بگوید ناچار است از غیر حق مدد نخواهد و غیر خدا را بندگی نکند و **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** را نصب العین قرار دهد و هكذا. بنابراین عبادت حقیقی انسان را از هر منکری باز می دارد. پس عباداتی که چنین نیست عبادت حقیقی و واقعی نیست.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ^ط
 وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ
 لَهُ مُسْلِمُونَ* وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
 يُؤْمِنُونَ بِهِ^ط وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ^ع وَمَا تَجْحَدُ بِءَايَاتِنَا إِلَّا
 الْكَافِرُونَ*

ترجمه: و با اهل کتاب مجادله مکنید جز بطریقی که نیکوتر است مگر کسانی از ایشان که ستم کرده باشند و بگوئید به آنچه به ما نازل شده و به آنچه به شما نازل شده ایمان داریم و بگوئید خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع اوئیم (۴۶) و بدینگونه به سوی تو این کتاب را نازل کردیم پس آنان که به ایشان کتاب داده ایم به آن ایمان می آورند و بعضی از اینان به آن ایمان می آورند و منکر آیات ما نشوند مگر کافران (۴۷).

تکات: مجادله بطریق نیکوتر این است که مجادله برای ارشاد و رسانیدن خبر و دفع شر باشد آن هم بنرمی و در مجادله باطلی را تثبیت نکند طبق این آیه با کفار نباید مجادله کرد مگر بأحسن. ولی فرّق مسلمین زمان ما با برادران دینی

خود حاضر نیستند مجادله باحسن نمایند، و بنرمی پردازند. حق تعالی برای اتحاد و وحدت با اهل کتاب و دفع اختلاف فرموده: وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ، یعنی؛ ما به آنچه خدا به شما داده ایمان داریم، پس نزاعی نداریم. و مقصود از هؤلاء یهود و نصاری و یا مشرکین است.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ * وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ *

ترجمه: و پیش از نزول قرآن کتاب خوان نبودی و بدست خود کتابی نمی نوشتی که اگر می نوشتی ابطال گران شک می کردند (۴۸) بلکه قرآن آیه هائی است روشن در سینه های کسانی که دانش داده شده اند و جز ستمگران منکر آیات ما نشوند (۴۹) و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزاتی به او نازل نمی شود بگو همانا معجزات نزد خداست و همانا من فقط بیم رسانی آشکارم (۵۰).

نکات: از آیه ۴۸ روشن می شود که رسول خدا ﷺ امی و بی سواد بوده و نمی توانسته خط بنویسد و اگر خط می نوشت ممکن بود کفار بگویند آیات قرآن را از کتب دیگر فرا گرفته و نوشته و مردم را به شک بیندازند، از این آیه واضح می شود کذب آن روایتی که نقل کرده اند رسول خدا ﷺ در بیماری و حال احتضار خود به اصحابش فرمود: «ای تونی بد او و قرطاس اکتب لکم»، و عمر مانع شد و گفت: حسینا کتاب الله! زیرا اگر رسول خدا ﷺ می نوشت کلام خدا و رسول او نعوذ بالله دروغ می گردید. و ما پیرامون این روایت مجعول،

توضیحات کافی را در کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» داده‌ایم مراجعه شود.

أَوْلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ۗ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ *

ترجمه: آیا کفایتشان نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا بر ایشان تلاوت شود، براستی در این کتاب رحمت و تذکری است برای گروهی که ایمان می‌آورند (۵۱) بگو خدائی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند برای گواهی بین من و شما کافی است و آنان که باطل ایمان آورده و به خدا کافر شده‌اند آنان خود زیانکارند (۵۲).

نکات: این آیات دلالت دارد که قرآن برای اثبات نبوت رسول خدا ﷺ و برای بیان اصول و فروع دین کافی است. بعضی اشکال کرده‌اند که چون یهود معجزه می‌خواستند خدا در این آیه فرموده که قرآن برای اعجاز کافی است و احتیاجی به معجزه دیگر نیست، پس این آیه در مقام بیان کفایت قرآن از هر جهت نیست بلکه فقط از جهات اعجاز کافی است؟ گوئیم **اولا:** این سوره در مکه نازل شده و به یهود مربوط نیست. **ثانیا:** کسی که می‌گوید قرآن برای معجزه کافی است نباید معجزه دیگر برای رسول خدا ﷺ ذکر کند و حال آنکه شما معجزات دیگری برای آن حضرت قائلید. **ثالثا:** آیه اطلاق دارد چنانکه در مقدمه یازدهم این کتاب بیان شد مراجعه شود. و در این آیه کلمه «یُتْلَىٰ» مجهول است و می‌رساند که هر کس تلاوت کند کافی است و مخصوص رسول نیست.

وَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ ۚ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ
بِعَذَابٍ وَهَمَّ لَا يَشْعُرُونَ ۚ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ ۚ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ
ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ

ترجمه: و از تو بشتاب عذاب می‌خواهند و اگر أجل معین نبود عذاب بر ایشان آمده بود و البته ناگهانی به آن خواهد رسید در حالی که بی‌خبرند (۵۳) از تو بشتاب عذاب می‌طلبند و محققا دوزخ فراگیرنده کافرانست (۵۴) روزی که عذاب از بالا و زیر پاهایشان فراگردشان و خدا می‌گوید کارهایی را که می‌کردید بچشید (۵۵).

تکات: کفار مکه مانند نضر بن حارث اظهار می‌کردند که ما حاضریم خدا عذابمان کند ولی برای ایمان حاضر نیستیم و اگر محمد راست می‌گوید برای ما فوری عذاب را از خدا بخواهد. حق تعالی جواب داده که عذاب بخواست ایشان نیست و هر گاه خدا بخواهد ناگهان عذابشان خواهد کرد و باضافه دوزخ برای عذابشان کافی است.

يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ ۚ كُلُّ نَفْسٍ ذَٰئِقَةٌ
لِلْمَوْتِ ۗ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۚ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ نِعَمَ أَجْرَ الْعَمَلِينَ ۚ
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ

ترجمه: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید زمین من وسیع و گشاده است فقط مرا بپرستید (۵۶) همه کس مرگ را می‌چشد آنگاه سوی ما بازگشت شوید (۵۷) و آنانکه ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند البته ایشان را در

غرفه‌های بهشت جایشان می‌دهیم که جویها از زیر آن روانست و در آن بمانند، نیکو است پاداش اهل عمل (۵۸) آنانکه صبر نموده و به پروردگارشان توکل می‌کنند (۵۹).

نکات: مقصود از جمله: *أَرْضِي وَسِعَةً* رفع عذر بندگانست که اگر در شهر و قریه خود از عهده حفظ ایمان بر نمی‌آیند مسافرت کنند به بلاد و قرای دیگر مانند مؤمنین مستضعفین اهل مکه که آیه درباره ایشان نازل گردیده باید هجرت کنند برای عمل به آداب دین خود و نگویند ما اگر از خانه و لانه خود برویم چه کسی ما را راه می‌دهد و یا ما را آب و طعام می‌دهد و بدانند که خدا رزاق است و وسیله بهتری و مکان بهتری به ایشان خواهد داد چنانکه در آیه بعد بیان شده است. و جمله: *مِنْ تَحْتِهَا* با جمله: *تَجْرِي تَحْتِهَا* که بدون کلمه «من» می‌آید فرق دارد زیرا جمله *تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا* دلالت دارد که سر چشمه آب مبدأش زیر قصر ایشانست. اما جمله *تَجْرِي تَحْتِهَا* فقط دلالت دارد که آب به زیر قصور آنان جریان دارد.

وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ*
 وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ
 اللَّهُ ۗ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ* اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَيَقْدِرُ لَهُ ۗ إِنَّ
 اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ*

ترجمه: و چه بسیار جنبنده‌ای که روزی خود را بر نمی‌دارد خدا آنها و شما را روزی می‌دهد و او شنوای داناست (۶۰) و اگر از ایشان بپرسی آسمان‌ها و زمین را که آفریده و خورشید و ماه را (که) مسخر نمود؟ خواهند گفت: خدا،

پس به کجا سرگردانند (۶۱) خدا روزی هر که را بخواهد می‌گشاید و یا برای او تنگ می‌گیرد بتحقیق خدا به هر چیزی داناست (۶۲).

نکات: مقصود از جمله **لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا** بسیاری از حیواناتند مانند کبوتر و کبک و غره و یا بچه انسان که طفل شیره‌خوار است و نمی‌تواند رزق خود را بردارد و بر دوش کشد. و جمله **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ** ... دلالت دارد که مشرکین می‌گفتند: خالق آسمان‌ها و زمین الله است، ولی باز در عبادت و خواستن حوائج مانند مردم زمان ما سرگردان بودند و به غیر خدا رجوع می‌کردند.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّن نَّزَلٍ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا
 لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ
 الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ * وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا
 يَعْلَمُونَ * فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا جَحَلَهُمْ
 إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا ۗ فَسَوْفَ
 يَعْلَمُونَ *

ترجمه: و اگر از آنان بپرسی که از آسمان آبی نازل کرد. که زمین را پس از موات بودنش احیا کند؟ البته خواهند گفت الله بگو الحمد لله بلکه بیشترشان بی‌خردند (۶۳) و زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و برآستی که سرای دیگر همان زندگی حقیقی و حیاتست اگر می‌دانستند (۶۴) پس چون به کشتی سوار شوند خدا را بخوانند و دین را خاص او کنند پس چون به سوی خشکی نجاتشان دهد ناگاه همانان شرک آورند (۶۵) برای آنکه کفران کنند به آنچه به ایشان داده‌ایم و برای آنکه خوش باشند پس بزودی خواهند دانست (۶۶).

نکات: از این آیات بصراحت معلوم می‌شود مشرکین خدا را همه کاره جهان و مدیر زمین و آسمان و نازل کننده باران می‌دانستند ولی در کرنش و خواستن حوائج متوسل به مخلوقاتی می‌شدند. پس مسلمان باید از این آیات بیدار شود و در عبادت و حوائج متوسل به غیر خدا نشود. و شرک اقسامی دارد، و رسول خدا ﷺ فرمود: «الشرك أخفى من دبيب النمل». و نیز فرموده: «من مات و هو یدعو من دون الله ندا دخل النار». و جمله: لِيَكْفُرُوا ... و همچنین لِيَتَمَتَّعُوا می‌شود لام آنها امر باشد و یا غایت بتقدیر کی. هر کدام باشد صحیح است.

أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبِطْلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ * أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ * وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ *

توجه: آیا ندیدند (بچشم بصیرت) که ما حرمی را امن قرار دادیم در حالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند (امنیت ندارند) آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کافر می‌شوند (و کفران می‌کنند) (۶۷) و کیست ظالم‌تر از آنکه دروغی بر خدا بنهد و یا زمانی که حق برای او آمده تکذیب کند، آیا دوزخ جایگاه کافران نیست (۶۸) و آنان که در راه ما مجاهده کنند به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و حقا که خدا با نیکوکاران است (۶۹).

نکات: مقصود از جمله: أُولَئِكَ يَرَوْنَ ... اهل مکه می‌باشد که اطراف مکه مبتلا به قتل و غارت بود و هر کس را می‌ربودند و به اسیری می‌بردند، ولی شهر مکه در امن بود. در عوض شکران الهی کفران کردند و بت پرستی نمودند. و جمله: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا ... دلالت دارد که اگر بنده‌ای طالب خدا شناسی و هدایت باشد

و کوشش کند، خدا وسائل هدایت او را برایش می‌رساند و موفق خواهد شد، ولی اگر کوشش نکند و مبتلا به گمراهی و صید دکانداران شود تقصیر خودش می‌باشد. و جمله: وَمَنْ أَظْلَمُ ... دلالت می‌کند بر اهمیت احکام دینی و شامل است کسانی را که عقیده و احکامی را به دین خدا می‌بندند در حالی که در کتاب خدا نشانه‌ای از آنها نیست.

سورة الروم
مکىة و هى ستون آية

سورة روم مکى و داراى ۶۰ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَ * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي
بِضْعِ سِنِينَ * لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ * وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ *
بَنَصْرِ اللَّهِ * يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ * وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * وَعَدَّ اللَّهُ لَا تُخْلَفُ اللَّهُ
وَعَدَّهُ * وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام میم (۱)
رومیان مغلوب گشتند (۲) در نزدیکتر این سرزمین و آنان پس از مغلوب
شدنشان بزودی غالب می شوند (۳) در چند سالی، مخصوص خدا و بدست
اوست در گذشته و آینده هر کار، و آن روز مؤمنین خوشحال می شوند (۴) بیاری
خدا، او یاری می کند هر که را بخواهد و اوست عزیز رحیم (۵) وعده خدائی
است و خدا از وعده خود تخلف نمی کند و لیکن بیشتر مردم نمی دانند (۶).

نکات: یکی از اخبار غیبیه قرآن خبر غلبه رومیان بود که پس از مغلوب شدن
به فاصله چند سالی شد و چنانکه خدا خبر داده بود واقع شد و ضمناً خدا خبر
داد که وقت غلبه روم بر فارس مؤمنین خوشحالند، و آن نیز طبق خبر الهی واقع
گردید. و قضیه چنین است که: در بصری و دمشق رومیان از لشکر فارس
شکست خوردند. و در زمان بعثت رسول خدا ﷺ دو کشور با قدرت بودند؛

یکی روم و دیگری فارس و سال‌ها بین این دو کشور جنگ و لشکرکشی بر پا بود. در سال هفتم بعثت که سال ۶۱۷ میلادی بود سوره روم بر رسول خدا ﷺ نازل شد، برای اینکه مسلمین بدحال و در تحت فشار مشرکین بودند و در این حال که رومیان شکست خوردند مشرکین خوشحال بودند از پیروزی ایران، زیرا مشرکین عرب در بی‌اعتقادی به خدا و قیامت با ایرانیان فرقی نداشتند، ولی روم دم از خدا پرستی می‌زد و مسلمین از این جهت افسرده بودند، خدا خبر داد که باین زودی روم غالب خواهد شد در بضع سنین، و بضع سنین از سه سال است تا ۹ سال، چون هفت سال گذشت لشکر فارس در ارمنستان شکست خورد و روم غالب شد، و در همان حال مسلمین نیز در جنگ بدر فاتح و خوشحال بودند که خبر فتح رومیان رسید.

در مکه چون لشکر فارس غالب شده بود و مشرکین خوشحال بودند و این آیه آمد، ابوبکر به مشرکین گفت: شما فعلاً شادید، ولی باین زودی رومیان غالب خواهند شد، گفتند: از کجا می‌گوئی؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم، ابی بن خلف گفت: دروغ می‌گوئی یا ابالفصیل، ابوبکر گفت: تو دروغ می‌گوئی ای دشمن خدا، ابی گفت: اگر راست می‌گوئی بیا تا گرو بندیم که اگر بوقت معین چنانکه تو می‌گوئی واقع شد من گرو بدهم و اگر نه تو، ابوبکر از آنجا که به خبر رسول خدا ﷺ ایمان و اعتقاد کامل داشت حاضر شد و گرو بست به سه سال و به ده شتر و رفت بر رسول خدا ﷺ خبر داد، حضرت فرمود: بضع میان سه و نه می‌باشد برو در مال و مدت بیفزا، ابوبکر برگشت و مدت را نه سال و عدد شتر را صد قرار داد، و چون ابوبکر خواست هجرت کند ابی گفت: تو را رها نکنم تا ضامن بدهی، ابوبکر پسرش عبدالله را ضامن قرار داد، و چون ابی قصد کرد به جنگ رسول خدا ﷺ برود عبدالله بن ابی بکر گفت: تو را رها نکنم تا ضامنی تعیین کنی، ابی ضامن بداد و در جنگ احد و یا بدر مجروح شد

و مرد، ابوبکر نزد ورثهٔ ابی بن خلف رفت و شترها را گرفت و نزد رسول خدا ﷺ آورد، آن حضرت فرمود: همه را تصدق کن. ابوبکر همه را صدقه داد. و علت شکست فارسیان این بوده که کسری دو نفر سرهنگ داشت که برادر و هر دو شجاع بودند یک **فرخان** و دیگری **شهریران**، چون روم را شکست دادند، **فرخان** خوابی دید و گفت: در خواب دیدم که بر تخت کسری جلوس کرده‌ام، این خواب را جاسوس‌ها به کسری رسانیدند کسری خوشش نیامد، و به شهریران نوشت که فرخان را بگیر و سرش را نزد من فرست، شهریران در جواب نوشت: فرخان مردی شجاع است و وجود او در مقابل دشمن مفید است نباید تعجیل در قتل او نمود، کسری لجاجت کرد و سه نامهٔ پی در پی نوشت، ولی شهریران ببهانه‌ای خودداری کرد، کسری در غضب شد مأمور فرستاد و به بزرگان لشکر نوشت که شهریران معزول و برادرش فرخان را والی بر شما نمودم و چون فرخان والی شد مأمور نامه ای از کسری به او داد که باید شهریران را بکشی و سر او را برای کسری بفرستی، فرخان برادرش را احضار و فرمان قتل او را صادر کرد، شهریران گفت: مرا مهلت ده تا تو را از سری آگاه کنم، پس کسی را فرستاد و نامه‌های کسری را آورد و به او نشان داد و گفت: من مکرر مأمور به قتل تو شدم ولی خودداری کردم، فرخان چون مطلع شد امارت را به برادر خود واگذار نمود، پس شهریران نامه‌ای به قیصر نوشت و در مکانی با او خلوت کرد و قضایا را به او گفت و گفت: ما حاضریم مطیع تو باشیم و اطاعت کسری را از گردن خود برداشتیم، پس به لشکری ما را کمک کن تا با وی مقاتله کنیم و ممالک او را بتصرف آوریم، پس قیصر لشکری به او داد و او به هر شهری رسید فتح نمود تا کسری مغلوب و منکوب شد، و چون خبر شکست کسری به مسلمین رسید مسلمین نیز بر مشرکین پیروز و ظفر یافته و خوشحال بودند.

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ * أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا
 فِي أَنفُسِهِمْ ۗ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ
 مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ * أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
 فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا
 الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ۗ فَمَا كَانَ
 اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسْتَأْذَنُوا
 السُّوْءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ *

ترجمه: ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از جهان دیگر بی‌خبرند (۷)
 آیا در ضمیر خود اندیشه نکردند که خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن
 دو است نیافرید مگر بحق و برای مدت معینی و محققاً بیشتر مردم به ملاقات
 پروردگارشان کافرند (۸) چرا در این زمین سیر نکردند تا به بینند چگونه بوده
 سرانجام آنکسان که پیش از ایشان بودند، در قوه از ایشان سخت‌تر بودند و
 زمین را زیر و رو کرده و آباد کردند بیشتر از آنچه ایشان آباد کردند،
 پیشامبران‌شان با معجزات نزدشان آمدند پس خدا به ایشان ستم نکرده بلکه
 خودشان بودند که به خود ستم می‌کردند (۹) سپس عاقبت آنان که بد کردند این
 شد که به آیات خدا تکذیب کرده و به آنها استهزا می‌کردند (۱۰).

نکات: يَعْلَمُونَ ظَهْرًا ... دلالت دارد که اکثر مردم علمشان منحصر است به
 همین زرق و برق و لهو دنیا و از باطن آن و مضار و مفسد آن بی‌خبرند و از
 آخرت نیز غافلند، و جمله: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ ... دلالت دارد که اعمال بد و
 ظلم و فسق و فجور انسان را به کفر می‌کشاند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ
 الْمُجْرِمُونَ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ
 كَافِرِينَ * وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدِ يَتَفَرَّقُونَ * فَأَمَّا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
 وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ *

ترجمه: خدا خلق را آغاز می کند سپس آن را باز می آورد آنگاه بسوی او بازگشت می شوید (۱۱) و روزی که رستاخیز بپا شود مجرمین مأیوس گردند (۱۲) و برای ایشان از شریکانی که تراشیده اند شفیعیانی نباشد و به شریکان خود کافر باشند (۱۳) و روزی که رستاخیز بپا شود آن روز از هم جدا شوند (۱۴) پس آنان که ایمان آورده و عمل های شایسته را انجام داده اند آنان در مرغزاری خرمند (۱۵) و اما آنان که کافر شدند و به آیات ما و ملاقات سرای دیگر تکذیب کردند پس آنان در عذاب الهی احضار شوند (۱۶).

نکات: مقصود از *يَتَفَرَّقُونَ* این است که مجرمین از مطیعین و مراد از مرید و مطاع از مطیع جدا گردد، و کلمه *رَوْضَةٍ* با تنوین تنکیر آمده، دلالت دارد بر عظمت آن مرغزار، و روضه به بستانی اطلاق می شود که در آنها بلبلان و قمریان خوش الحان خوانندگی کنند، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: در بهشت دختران باکره خوش آوازی هستند که با صوت دلربائی می خوانند که خلایق مانند آن را نشنیده اند ولی تعنی آنان به ذکر تسبیح پروردگار است. و در روایت دیگر فرمود: در بهشت درختانی است که از زیر عرش بادی بر آنها بوزد پس از آنها آوازی بر آید که اگر اهل دنیا بشنود از طرب هلاک شوند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ* تَخْرُجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيَّتَ مِنَ
الْحَيِّ وَتُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ*

ترجمه: پس تنزیه خدای کامل الذات و الصفات هنگامی است که شب می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید (۱۷) و خاص اوست ستایش در آسمان‌ها و زمین در حال شب (و یا عصر) و هنگامی که به نیمروز می‌رسید (۱۸) زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را زنده خارج می‌کند و زمین را پس از موات بودنش زنده می‌گرداند و بدینگونه شما (از گورها) خارج می‌شوید (۱۹).

نکات: در آیه ۱۷-۱۸ مجموع اوقات نماز یومیه ذکر شده و برای هر یک وقتی معین شده است. و مقصود از تسبیح و حمد نماز است، اگر چه تسبیح و حمد جزء نماز است ولی مجازا اطلاق جزء بر کل شده است. و مقصود از تُمْسُونَ وقت نماز مغرب و عشاء است و مراد از تُصْبِحُونَ نماز صبح و از عَشِيًّا نماز عصر و تُظْهِرُونَ نماز ظهر و وقت آنست. و جمله: وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ استدلال است برای زنده شدن قیامت.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ* وَمِنْ
آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ
مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ* وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ إِذَا حَمَلْنَ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّلْعَالَمِينَ*

ترجمه: و از جمله آیات قدرت او این است که شما را از خاک آفریده آنگاه شما بشری شدید که پراکنده می‌شوید (۲۰) و از آیات و نشانه‌های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به آنان آرام گیرید و بین شما دوستی و رحمت قرار داد برآستی که در این آیاتی است برای قومی که بیندیشند (۲۱) و از آیات و نشانه‌های قدرت او خلق آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست، برآستی که در این نشانه‌هایی برای دانشمندانست (۲۲).

نکات: این آیات طریق شناختن خدا را یاد می‌دهد که به آیات حکمت و قدرت و رحمت او نظر کنید و موجد موجودات را حکیم و قدیر رحیمی بدانید، نه یک ماده کور بی‌شعوری را. و جمله: **أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ....** یعنی؛ من جنسکم. و کلمه **مَوَدَّةً وَرَحْمَةً** دلالت دارد که خدا میان مرد و همسرش دوستی و مهربانی افکنده. دوستی و علاقه در فصل جوانی، و رحمت در فصل پیری و بیماری که اگر یکی از زن و مرد پیر و یا بیمار شد آن دیگری انیس و دادرس او باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمِعُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ *

ترجمه: و از نشانه‌های وجود و قدرت او خفتنتان در شب و روز و جستنتان از فضل اوست برآستی که در این آیاتی است برای گروهی که می‌شنوند (۲۳) و

از نشانه‌های (علم و تدبیر او) این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید و از آسمان آبی نازل میکند و بدان زمین را پس از مردنش احیاء و زنده می‌گرداند، بدرستی که در این آیات و نشانه‌هایی است برای مردمی خردمند (۲۴) و از آیات او این است که آسمان و زمین بامر او برپاست آنگاه چون از زمین بخواندگان خواندنی، ناگهان شما (از قبور) بیرون می‌شوید (۲۵).

نکات: یکی از آیات قدرت و اختیار او این است که بشر و هر حیوانی را مقهور کرده بخواب که انسان بدون اینکه بخوابد خوابش می‌رباید و قوای او از کار می‌افتد، و در اثر خواب قوای او تجدید می‌شود، و اگر خواب نباشد انسان خسته و کوفته شده و هلاک می‌شود، علمای بشری بسیار کوشش کرده‌اند که حقیقت خواب را کشف کنند ولی نتوانسته‌اند. *مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ* دلالت دارد بر اینکه انسان هم شب و هم روز می‌تواند بخوابد و یا اگر نخواست کار کند. و اما خواب گیاهان و حیوانات را انواعی گفته‌اند، حتی در بعضی خواب‌های فصلی و موسمی است چنانکه خواب زمستانی خار پشت، خرس، گور کن و موش زمستانی خواب از قبیل خواب‌های فصلی است، و بعضی از حیوانات مانند خفاش در تاریکی کار و در روشنایی استراحت می‌کنند. و جمله: *أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ* دلالت دارد بر بطلان جملات ساخته: *«لَوْ لَا الْحِجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ»!*

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنِينٌ * وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ
ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ^ج وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ^ج
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *

ترجمه: و ملک او و باختیار فرمان اوست هر که در آسمان‌ها و زمین است، همه فرمانبردار اویند (۲۶) اوست که ابتداء خلق را ایجاد می‌کند سپس آن را باز می‌آورد و باز آوردن برای او آسانتر است، و خاص اوست صفت برتری در آسمان‌ها و زمین اوست عزیز حکیم (۲۷).

نکات: در ایجاد اولیه دو امر است ولی در اعاده روز قیامت یک امر است در ابتدا خلق است و تألیف، ولی در اعاده فقط تألیف است، و این آسانتر است. باید دانست بر خدا چیزی مشکل و صعب نخواهد بود و هر چیزی که ممکن باشد برای او آسان است و اینکه فرموده: **أَهْوَنُ** نسبت به افهام بشری فرموده است.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ۗ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْتَكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۗ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّصِيرِينَ *

ترجمه: خدا برای شما از خودتان مثلی می‌زند آیا شما از مملوکتان در اموالی که شما را داده‌ایم شرکائی دارید که در اموال برابر باشید و از آنان بترسید چنانکه از خودتان می‌ترسید، بدینگونه این آیات را برای خردمندان شرح می‌دهیم (۲۸) بلکه آنانکه ستم کردند از هوس‌های خود ندانسته پیروی کرده‌اند پس که هدایت می‌کند کسی که خدا او را به گمراهی واگذار کرده و برایشان یاورانی نباشد (۲۹).

نکات: مقصود از مثلی که خدا در آیه ۲۸ بیان نموده این است که شما بندگان من اگر بنده مملوکی که از جنس خودتان است داشته باشید هیچ وقت او را شریک در اموال خود نمی‌دانید و از او خوفی ندارید، پس چگونه مخلوق خدا

را که از جنس خالق نیست بلکه فاقد محض و فقیر از هر جهت است شریک خالق قرار می‌دهید و چنانکه از خدا می‌ترسید از او نیز می‌ترسید، آیا این بدترین ستم نیست بلکه عین جهل و گمراهی است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ*
مُيَبِّينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ* مِنَ
الدِّينِ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ*

ترجمه: پس به این دین معتدل توجه خود را برقرار نما فطرت الهی است که مردم را بر آن نهاده و خلقت خدا تغییرپذیر نیست، اینست دین راست درست و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۰) در حالی که سوی او باز آئید و از او بترسید و نماز را بپا دارید و از مشرکین نباشید (۳۱) از کسانی که دین خود را تفرقه کردند و شیعه شیعه و دسته دسته شدند هر حزبی به آنچه نزدشان است شاداند (۳۳).

نکات: جمله: «... لِلدِّينِ حَنِيفًا...» دلالت دارد بر اینکه دین اسلام دین فطری است یعنی اگر گفته در جهان خالق مدبر دانائی است فطرت انسانی آن را تصدیق دارد و اگر کارهای زشت را نهی نموده فطرتا آنها بد است. و جمله: وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ* مِنَ الدِّينِ فَرَّقُوا دِينَهُمْ... دلالت دارد بر اینکه ایجاد تفرقه در دین حکم شرک را دارد و نزد خدا پاداش مشرکین را دارد. و جمله: وَكَانُوا شِيعًا دلالت دارد که تفرقه اندازان خود را شیعه زید و یا شیعه عمرو می‌دانند و نام شیعه بر خود می‌گذارند. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «من أراد أن يفرق أمر هذه الأمة و هو جميع فاضربوه بالسيف كائنا ما كان». یعنی هر کس بخواهد در میان امت من تفرقه بیندازد با شمشیر او را

بزنید. در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۴۷۹ از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «ألا إن هذه الأمة لا بد مفترقة كما افترقت الأمم قبلهم، فنعوذ بالله من شر ما هو كائن... ألا وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث و سبعين فرقة، شرها فرقة تنتحلني و لا تعمل بعملی، فقد أدركتم و رأیتم فالزموا دینکم و اهدوا بهدی نبیکم ﷺ و اتبعوا سنته، و اعرضوا ما أشکل علیکم علی القرآن فما عرفه القرآن فالزموه و ما أنکره فردوه، و ارضوا بالله جل و عز ربا و بالإسلام دینا و بمحمد ﷺ و بالقرآن حکما و إماما». و جمله: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» دلالت دارد که احزاب دینی که بنام دین تفرقه انداخته‌اند، اعمال و شعائر حزبی و بدعت‌های خود را محکم می‌چسبند و به آن شادمان و خوشند و چنان علاقه دارند که خیال می‌کنند خدا دستور داده و شعائر الناس را شعائر الله می‌شمرند. و ضمنا باید دانست رسول خدا ﷺ که فرموده: شیعة علی هم الفائزون، کلمة شیعه در این حدیث شیعه لغوی است نه شیعه اصطلاحی حزبی، و شیعه لغوی بمعنی پیرو است. متأسفانه شیعه اصطلاحی حزبی که خود را فرقه‌ای مقابل فرق دیگر می‌دانند پیرو علی العلیه یعنی شیعه لغوی نیستند زیرا اصول دین و فروع دینی که آنحضرت به آن معتقد بود قبول ندارند و از خود کم و زیاد کرده‌اند، پس اینان فائز نیستند، بلکه آن شیعه بمعنی لغوی که مانند حضرت علی العلیه خود را مسلمان بدانند و اصول و فروع اسلام را کم و زیاد نکرده باشد و خود را فرقه جدای از مسلمین محسوب نکند و دعوت به مذهب ننماید چنانکه خود حضرت علی العلیه چنین بود، چنین شیعه‌ای رستگار است، زیرا مانند حضرت مسلمان بوده و به کتاب و سنت عمل خواهد نمود.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَدَّاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا
فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ^ع فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ * أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ *

ترجمه: و چون مردم را محنتی رسد پروردگار خود را بخوانند بازگشت کنان به او، سپس چون رحمت خود را به آنان بچشانند آنگاه گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند (۳۳) تا به آنچه دادیمشان کفران کنند، پس بهره برید که بزودی خواهید دانست (۳۴) آیا بر ایشان دلیلی نازل کرده ایم که درباره آنچه با خدا شریک می کردند سخن بگویند (۳۵).

نکات: این آیات دلالت دارد که مشرکین در سختی ها و گرفتاری ها خدا را می خواندند و رفع گرفتاری ها را از خدا می خواستند و به خدا معتقد بودند، اما وقت خوشی مشرک می شدند و به غیر خدا توسل و توجه داشتند و غیر خدا را سمیع و بصیر می پنداشتند، و خدا فرموده این کارشان دلیلی از طرف ما ندارد. پس مردم زمان ما نیز باید بدانند که توجه و توسل به غیر خدا کفر است و دلیلی از ما انزل الله ندارد. باضافه بت پرستان در سختی و گرفتاری خدا را می خواندند، ولی منحرفین زمان ما در گرفتاری ها و سختی ها بندگان خدا را می خوانند و از بت پرستان منحرف ترند!!

وَإِذَا أَدَّاهُمْ النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ * أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ^ع إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * فَآتَاكَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ^ع ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ *

ترجمه: و چون مردم را رحمتی بپشانیم بآن خوش و غره شوند و اگر بسزای اعمالی که کرده‌اند حادثه بدی به ایشان رسد آن وقت همانان مأیوس کردند (۳۶) آیا ندیدند که خدا روزی هر که را بخواهد می‌گشاید و یا تنگ می‌گیرد برآستی که در این برای مردم با ایمان عبرت‌ها است (۳۷) پس حق خویشاوندان و مسکین و ابن السبیل را بده، این برای آنان که رضای خدا می‌جویند بهتر است و آنان خود رستگارند (۳۸).

نکات: یکی از علل بدبختی و بیچارگی بشر همین است که در حال ثروت و نعمت مغرور می‌شود و در حال فقر و سختی یأس به خود راه می‌دهد، در حالی که طبق این آیات مقدرات خود را باید بدست خدای حکیم بداند، و حالت نعمت و فقر برای او عبرت باشد و اگر با ثروت شد اول حق خویشان را بدهد زیرا خدا ابتدا به ذکر ایشان نموده است.

وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّرَبُّوٓا۟ فِي۟ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّوٓا۟ عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكٰوةٍ تُرِيْدُوْنَ وَجَهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ * اللّٰهُ الَّذِي۟ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ ثُمَّ تَحْيِيْكُمْ هَلْ مِّن شُرَكَآئِكُمْ مَّنْ يَّفْعَلُ مِّنْ ذٰلِكُمْ مِّنْ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ *

ترجمه: و آنچه ربا بدهید که مال مردم را زیاد کنید پس نزد خدا زیاد نمی‌گردد و آنچه زکاتی بدهید که رضای خدا را بخواهید پس آنانند که مال خود را زیاد کرده‌اند (۳۹) خدا است که شما را آفریده و سپس روزیتان داده سپس شما را بمیراند و باز زنده‌تان کند آیا از شریکانی که شما دارید کسی هست که چیزی از این کارها بکند منزّه و برتر است او از آنچه شریک او می‌گردانند (۴۰).

نکات: مقصود از جمله: وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا... آن زیادتی است که انسان قرض گیرنده به مالک می‌دهد و یا هدیه‌ای است که می‌دهد تا زیادتر بگیرد یا بعنوان رشوه که موجب سلب برکت از مال است. و مقصود از: مِّن زَكْوَةٍ اعم است از زکات واجبی و یا صدقه مستحبی که اگر برای رضای خدا بدهد موجب برکت و زیادتی مال است. و جمله: هَلْ مِّن شُرَكَائِكُمْ مَّن... دلالت دارد بر اینکه هر کس نتواند خلق کند و روزی دهد و بمیراند و زنده کند نباید او را مانند خدا خواند و نباید او را در صفات الهی شریک نمود و چون هیچ مخلوقی چنین صفاتی ندارد پس هیچ مخلوقی را نباید در صفات الهی شریک نمود.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ* فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ*

ترجمه: در خشکی و دریا بسبب اعمال مردم تباهی و فساد ظاهر شده تا خدای سزای بعضی از اعمالی که کرده‌اند به ایشان بچشانند شاید از گناه برگردند(۴۱) بگو در این سرزمین بگردید و بنگرید عاقبت آنانکه پیش از شما بودند چسان بوده اکثر ایشان مشرک بودند(۴۲) پس توجه خود را به این دین راست درست استوار نما پیش از آنکه از طرف خدا روز برگشت ناپذیر بیاید در آن روز از یکدیگر جدا می‌شوند(۴۳).

نکات: بدانکه فساد در آیات فوق بمعنای تباهی است و مشابه این معنا در سوره انبیاء آیه ۲۲ نیز آمده که می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾

و مقصود از ظهور فساد در آیه ۴۱ همان گرانی و قحطی و جنگ‌های عمومی و زلزله و مانند آنست، بعضی از مفسران گفته‌اند مقصود از فساد نیامدن بارانست که در خشکی گیاه نروید و در دریا لؤلؤ و مرجان منعقد نشود و چون باران نیامد جانوران دریا نابینا شوند و هوای بلاد کثیف و متعفن شود. و مقصود از **يَصْدَعُونَ**؛ یعنی متفرقون می‌باشند که فرقه‌ای در دوزخ و فرقه‌ای در بهشت عنبر سرشت می‌باشند.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۗ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ* لِيَجْزِيَ الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ* وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ۗ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ
وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*

ترجمه: هر که کافر شود کفر او بر ضرر خود اوست و هر که عمل شایسته کند برای خودشان آماده می‌کنند (۴۴) تا خدا آنان را که ایمان و عمل‌های شایسته دارند از فضل خود پاداش دهد بی‌گمان خدا کافران را دوست نمی‌دارد (۴۵) و از آیات وجود و قدرت او این است که بادهای را برای بشارت می‌فرستد و تا رحمت خود را به شما بچشاند و تا کشتی بفرمان او روان گردد و تا از فضل او بجوئید و شاید شکرگزارید (۴۶).

نکات: **فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ** دلالت دارد که عمل صالح مانند صندوق پس انداز برای روز بیچارگی و روز قیامت انسان مفید است و تبدیل به قصور و حور و اشجار و آنها می‌گردد. و حق تعالی در این آیات بادهای بشارت دهنده را جمع آورده ولی باد هلاکت را که بعدا ذکر نموده مفرد است، زیرا رحمت او بیشتر از

عذاب اوست. و در این آیات فوائد بادها را شمرده که آن فوائد را خواهیم شمرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُموٓا ۗ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ * اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدَّاقَ تَخْرُجُ مِنْ خَلِيلِهِ ۗ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ *

ترجمه: و بتحقیق قبل از تو پیامبرانی را بسوی قومشان فرستادیم پس معجزه‌ها برایشان بیاوردند، پس ما از آنان که جرم و جنایت کردند انتقام گرفتیم و یاری کردن مؤمنین بر ما سزاوار بود (۴۷) خداست که بادها را می‌فرستد که ابرها را برانگیزد و در آسمان هر طوری که بخواهد بگستراند و آن را متراکم گرداند که می‌بینی باران از خلال آن بیرون می‌شود، پس چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد برساند آنان شادی کنند (۴۸) و گر چه پیش از نزول باران برایشان نوید بودند (۴۹).

نکات: در این آیات فوائد و منافع بادها را شمرده:

- ۱- برای بشارت به اهل زراعت که امید باران دارند.
- ۲- برای حرکت ابرها و آوردن باران رحمت.
- ۳- برای حرکت کشتی زیرا کشتی‌ها تماما کشتی بادی بوده.
- ۴- برای جنبش کاروان‌های دریائی و تجار صحرائی و بدست آوردن لؤلؤ و مرجان.

۵- برای شکر گزاری مردم، در اینجا حق تعالی لعل فرموده، و این لطیف‌تر از امر به شکر است.

۶- برای دفع ناامیدی بندگان که از رحمت او مأیوس نگردند.

۷- برای دفع کثافت و تعفن فضا و آوردن خرمی و شادابی.

فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ تَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي
 الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ
 بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ * فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا
 مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعَمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا
 فَهُمْ مُسْلِمُونَ *

ترجمه: پس به آثار رحمت خدا بنگر چگونه زمین را پس از موات شدنش زنده می‌کند محققا همین قدرت زنده‌کننده مردگانست و او بر هر چیزی تواناست (۵۰) و اگر بادی بفرستیم که کشتزار را زرد شده به بینند پس از آن به کفران و حال کفر برگردند (۵۱) پس محققا تو مردگان را نشنوانی و ندا را به کران نشنوانی وقتی که بفرار روی بگردانند (۵۲) و تو کوران را از ضلالتشان رهبر نیستی و جز به کسانی که بآیات ما ایمان می‌آورند و خود مطیعند نشنوانی (۵۳).

نکات: جمله: أَرْسَلْنَا رِيحًا... کلمه ریح که باد دبور و موزی است مفرد آمده بخلاف الرِّيحِ مُبَشِّرَاتٍ چنانکه گذشت. و جمله: فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ با تأکید آمده و موتی جمع در سیاق نفی و مفید عموم است، و باضافه استثنائی نیامده. معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ با آن عظمت ندای خود را به مردگان نمی‌شنوید و مردگان صدای او را نمی‌شنوند، در این حال تعجب است که

بعضی از مسلمین می‌روند سر قبور بزرگان خود و از آنان اذن دخول می‌طلبند و عقیده دارند که آنان می‌شنوند، با اینکه بزرگان با گوش خود می‌شنیدند و در حال وفات گوش ایشان زیر خاکست و فقط کسی که بدون آلت گوش می‌شنود خداست. اینان می‌گویند: آن بزرگان زنده هستند! باید در جواب گفت بفرض زنده بودن، زنده به حیات اخروی هستند نه دنیوی چنانکه آیات قرآنی دلالت دارد، رجوع شود به سوره آل عمران آیه ۱۶۹ و سوره نمل آیه ۸۰ و سوره فاطر آیه ۲۲.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ * وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ ۗ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ ۖ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * فَيَوْمَئِذٍ لَا يُنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مُعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ *

توجه: خداست که شما را از سستی و ناتوانی آفرید و از پس ناتوانی نیرو داد و از پس نیرو ناتوانی و پیری قرار داد هر چه بخواهد خلق می‌کند و او دانای تواناست (۵۴) و روزی که قیامت بپا شود مجرمین قسم می‌خورند که جز ساعتی بسر نبرده‌اند بدینگونه منحرف و سرگردان بوده‌اند (۵۵) و کسانی که دارای علم و ایمانند گویند در مقررات الهی تا روز قیامت بسر برده‌اید اینک روز قیامت است ولیکن شما نمی‌دانستید (۵۶) پس آن روز عذرخواهی ستمگران سودی ندهد و مورد خشنودی نگردند (۵۷).

نکات: مقصود از: **خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ**، آفریدن بشر از نطفه و همچنین از ناتوانی حال طفولیت و شیرخوارگی است. و مقصود از: **مِنْ بَعْدِ ضَعْفِ قُوَّةٍ...** نیروی جوانی است و پس از آن ناتوانی حال پیری است که این احوال به اراده و اختیار بشر نیست و بشر مقهور قدرتی فوق خودش می‌باشد که روی حکمت چنین تدبیری در خلقت او آورده است. و جمله: **مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ** دلالت دارد که مجرمین چنین موعود به وعیدند میل نداشته‌اند که بزودی موعودشان برسد، ولیکن اهل علم و ایمان چون موعود به وعده ثواب بوده‌اند از ورود موعود شادمانند، و این درنگ در عالم برزخ است بحسب ظاهر، و قیامت را ساعت گویند برای اینکه به یک لحظه برپا می‌شود، و معنی ساعت در لغت غیر از معنی ساعت فارسی است. و از این آیات استفاده می‌شود که عالم برزخ شبیه به خواب است.

وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ^ج وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ
 لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ* كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ
 الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ* فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ^ط وَلَا يَسْتَخْفِنَكَ الَّذِينَ
 لَا يُوقِنُونَ*

ترجمه: و بتحقیق برای مردم در این قرآن همه جور مثلی زده‌ایم و اگر آیه‌ای برای ایشان بیاوری کسانی که کافرند می‌گویند شما جز بیهوده گویان نیستید (۵۸) بدینگونه خدا بر دل کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد (۵۹) پس صبر کن که وعده خدا درست است و کسانی که یقین ندارند تو را به سبک وزنی وا ندارند (۶۰).

نکات: مقصود از: **كُلِّ مَثَلٍ**، مثل‌هایی است که برای هدایت لازم است. طبع و مهر نهادن حق تعالی بر قلوب کفار و نادانان بواسطه اختیار و انتخاب خودشان است لجاجت را. و مقصود از: **وَلَا يَسْتَخَفُّنَّكَ** این است که در مقابل جهالت و اذیت ایشان حوصله کن و با وقار باش و زود از جا در نرو. و از این آیه استفاده می‌شود که مؤمن اهل یقین است و به قیامت یقین دارد.

سورة لقمان
مکىة و مى اربع و ثلاثون آية

سورة لقمان مکى و داراى ۳۴ آيه مى باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَٰئِكَ عَلَىٰ
هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام میم (۱)
اینست آیات کتاب دارای حکمت (۲) در حالی که هدایت و رحمت است برای
نیکوکاران (۳) آنانکه نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند، و فقط ایشان به
عالم دیگر یقین دارند (۴) ایشان بر هدایتی از پروردگارشان بوده و آنان فقط،
رستگارند (۵).

نکات: هُدًى وَرَحْمَةً به دو وجه قرائت شده بنصب بنابر اینکه حال باشند و
برفع که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی؛ هو هدی و رحمة و کلمه: الْحَكِيم؛
صفت کتاب است و بمعنی ذو الحکمة می باشد مانند: عِيشَةٌ رَاضِيَةٌ که بمعنی؛
ذات رضا می باشد. در سوره بقره لِّلْمُتَّقِينَ فرموده، و در اینجا لِّلْمُحْسِنِينَ زیرا در
اینجا رحمت اضافه شده، و «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»، و احسان بالاتر
از اتقاء است. وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ دلالت بر اهمیت زکات و پرداخت آن دارد. و از

رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة». یعنی؛ مأمورم که با مردم قتال کنم تا شهادت دهند به وحدانیت خدا و اینکه محمد رسول خداست و نماز را بر پا دارند و زکات را بدهند. و در نامه‌ای که آن حضرت به اهل عمان نوشته آمده است که: «من محمد رسول الله إلى أهل عمان أما بعد؛ فأقروا بشهادة أن لا إله إلا الله و النبي رسول الله و أدوا الزكاة و احضروا المساجد و إلا غزوتكم». یعنی؛ از محمد رسول خدا بسوی اهل عمان، اما بعد؛ اقرار نمائید به شهادت اینکه لا إله إلا الله و اینکه من رسول خدایم و زکات ادا کنید و به مساجد حاضر شوید و گرنه با شما جنگ خواهم کرد. که صریحا فرموده؛ زکات باید بدهید. و زکات تطهیر اموال نیز هست چنانکه علی بن الحسین علیه السلام در صحیفه سجادیه از خداوند توفیق می‌خواهد که: «أن نخلص أموالنا من التبعات و أن نطهرها بإخراج الزكوات» یعنی؛ خدایا ما را توفیق ده که اموالمان را از تبعات خالص نمائیم و آنها را با اخراج زکات ها پاک نمائیم. و چنانکه علاوه بر قرآن از اخبار نیز استفاده می‌شود زکات در همه چیز می‌باشد. و در نهج البلاغه باب حکم، حضرت علی علیه السلام فرموده: «حصنوا أموالكم بالزكاة»، و نیز فرموده: «لكل شيء زكاة». و از انس بن مالک روایت شده که می‌گفت: «فرض محمد ﷺ في أموال المسلمين في كل أربعين درهما درهم». یعنی؛ در اموال مسلمین از هر چهل درهم درهمی زکات است. و نیز رسول خدا ﷺ فرمود: «فيما سقت السماء أو سقى سيحا العشر و فيما سقى بالغرب نصف العشر». یعنی؛ زکات در آنچه بوسیله آسمان یا آب جاری آبیاری شود یک دهم است و در آنچه بوسیله دلوهای بزرگ آبیاری شود یک بیستم است. و از ابو بصیر روایت است که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «هل في الأرز شيء؟ فقال: نعم، ثم قال: إن المدينة لم تكن يومئذ أرض أرز فيقال فيءه، ولكنه قد جعل فيءه و كيف لا يكون فيءه و

عامه خراج العراق منه». یعنی؛ از حضرت صادق سؤال شد آیا در برنج هم زکات باید داد؟ فرمود: آری، آنگاه فرمود: مدینه در آن روزی که زکات وضع می‌شد برنجزار نداشت تا گفته شود زکات بر آن واجب است، ولیکن خدا در برنج زکات قرار داده است و چگونه در آن زکات نباشد و حال اینکه تمام خراج عراق از برنج است. جای بسی تأسف است که ملت ما زکاتی را که خدا واجب نموده نمی‌دهند و بجای آن وجوه مجعوله می‌دهند، و خود را مسلمان هم می‌دانند!

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰئِكَ هُم مُّعَذَّبُونَ ۖ وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٰ
مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ*

ترجمه: و بعضی از مردم حدیث بازیچه را می‌خرَد تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کند و آیات قرآن را مسخره گیرد، آنان را عذابی خوارکننده باشد (۶) و چون آیات ما بر او خوانده شود تکبرکنان پشت کند گویا آنها را نشنیده گوئی در دو گوش او سنگینی است پس او را به عذاب دردناک بشارت بده (۷).

نکات: این آیات نازل شده در حق نصر بن الحارث که تاجر بود و به فارس می‌رفت برای تجارت، و از آنجا قصه‌های ملوک عجم را می‌آورد و می‌گفت: اگر محمد قصه عاد و ثمود را می‌گوید من قصه رستم و اسفندیار را. پس جهال و مشرکین بدور او جمع می‌شدند و به قصه‌های ساختگی او گوش می‌دادند و از آیات قرآن غافل و مورد تمسخر ایشان بود. و لَهْوُ الْحَدِيثِ بمعانی متعدد حمل شده: ۱- حدیث باطل. ۲- غناء و موسیقی که کنیزان مغنیه را می‌خریدند و به آواز آنان گوش می‌دادند و می‌گفتند: این بهتر است از آنچه محمد برای ما می‌خواند. ۳- هر گفتار بیهوده.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ * خَالِدِينَ فِيهَا
 وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ
 فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
 مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ *

ترجمه: محققا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند بهشت‌های
 پر نعمت دارند(۸) جاودانه در آند و عده خدا حق است و او عزیز حکیم
 است(۹) آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید آفریده و در زمین کوه‌ها بینداخت
 که مبادا بلرزاندتان و در آن از هر جنبنده‌ای پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل
 کردیم پس در زمین از هر گونه گیاه نر و ماده خوب رویاندیم(۱۰).

نکات: مقصود از بَغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا این است که کرات بالا ستونی غیر مرئی
 دارد، ممکن است بگوئیم از قبل قوه جاذبه مراد است که ستونی است غیر مرئی.
 و یکی از آیاتی که دلالت دارد که گیاهان نر و ماده دارند کلمه زَوْجٍ کَرِيمٍ است
 که در اینجا ذکر شده است.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ
 مُبِينٍ * وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ۗ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ
 لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ ۗ وَهُوَ يُعِظُهُ ۗ
 يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ ۗ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ *

ترجمه: این خلق خداست پس به من نشان دهید کسانی که غیر اویند چه
 خلق کرده‌اند بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند(۱۱) و بیقین به لقمان حکمت
 دادیم که خدا را شکر گزار و هر که شکر کند همانا برای خود و بنفع خود شکر
 گزارده و هر که کفران کند پس محققا خدا بی‌نیاز ستوده است(۱۲) و یاد کن آن

دم که لقمان به فرزند خود گفت در حالی که او را پند می‌داد: ای پسرکم به خدا شرک می‌آور که شرک ستمی بزرگ است (۱۳).

نکات: مَاذَا خَلَقَ... جمله استفهامیه انکاریه می‌باشد. یعنی غیر از خدا خالق نیست. از این آیه استفاده می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند چیزی خلق کند، و اگر به غیر خدا اطلاق خالق در بعضی از آیات شده، اطلاق مجازی شده، زیرا خالق حقیقی که از لا من شیء و از عدم ایجاد کند، خداست، و کس دیگر اگر خلقی کرده خلق او تغییر صورتی بوده ولی مواد آن صورت مخلوق خداست مانند حضرت عیسی الطیِّبُ که خلقت هیئت مرغ نمود ولی مواد و تغییر جواهر آن مواد از خدا بود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُرُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ
 أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا
 لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ
 مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*

ترجمه: و انسان را نسبت به والدینش سفارش کردیم مادرش بنا توانی بر ناتوانی او را حمل نمود و از شیر بریدنش در دو سالگی بود، که برای من و برای والدینت سپاس‌گزار سرانجام و بازگشت سوی من است (۱۴) و اگر بکوشند تا چیزی را که نمی‌دانی شریک من گردانی پس اطاعتشان مکن و در این دنیا به نیکی همدمشان باش و راه کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن سپس بازگشت شما سوی من است پس شما را از آنچه کرده‌اید خبرتان می‌دهم (۱۵).

نکات: لقمان در زمان حضرت داود بوده و گفته‌اند؛ پسر خواهر ایوب بوده است و آیا نبوت داشته یا خیر مورد اختلاف است، به او گفتند: چگونه دارای

حکمت شدی؟ گفت: قضا و قدر الهی و بآداء امانت و راستگویی و سکوت از سخن بی فائده. مردی بوده کثیر التفکر، و کلمات حکمت آمیز و مواعظی از او نقل شده، هر که خواهد به تفسیر مجمع البیان و سایر کتب مراجعه کند. و جمله وَفِصْلُهُ فِي عَامِينَ دلالت دارد که شیر طفل باید تا دو سال باشد. و این دو آیه که میان وصیت لقمان آمده از جهت تأکید در وصیت لقمان و نهی از شرک و سفارش والدین و بر سبیل استطراد است.

يَبْنِيَّ إِنهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ* يَبْنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامْرُءٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ* وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ* وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ*

ترجمه: ای پسرک من اگر عمل، هموزن دانه خردلی در سنگی و یا در آسمانها و یا در زمین باشد خدا آن را بیاورد (و به حساب بگذارد) زیرا خدا دقیق و آگاه است (۱۶) ای پسرک من، نماز را بپا دار و به معروف امر کن و از منکر نهی نما و بر مصائب خود صبور باش زیرا این از امور مرغوب (یا واجب) است (۱۷) و روی خود را برای مردم مگردان (یعنی تکبر مکن) و در زمین بتکبر گام مزن زیرا خدا خود پسندان گردنفر از را دوست نمی دارد (۱۸) و در راه رفتن معتدل باش و از صدایت بکاه زیرا نامطبوعترین صداها صدای خرها است (۱۹).

نکات: خفاء هر چیزی یا به کوچکی است و یا در مکان دوری است و یا در تاریکی است و یا پشت حجابی است، خدای تعالی در این آیات بیان کرده که

عمل نیک و بد هر قدر مخفی و یا کوچک باشد خدا آن را می آورد، پس مَثَقَالَ حَبَّةِ اِشَارَه به کوچکی و جمله فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اشاره به داشتن حجابست و فِي السَّمَوَاتِ اشاره به دوری و فِي الْأَرْضِ اشاره به بودن در تاریکی است. اگر کسی بگوید صدای برش آهن و اره کردن فلزات از صدای الاغ بدتر است خدا چگونه صدای الاغ را در کلام خود آورده؟ جواب این است که مراد از بدی صوت در میان حیواناتست و گرنه صدای صاعقه از همه بدتر است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ*

ترجمه: آیا نمی بینید که خدا آنچه در آسمانها و زمین است رام شما کرد و نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما تمام نمود و بعضی از مردم بدون علم و هدایت و کتاب روشن درباره خدا مجادله می کنند (۲۰) و چون به ایشان گفته شود آنچه را خدا نازل نموده پیروی نمائید، گویند نه بلکه آنچه را پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم آیا و اگر چه شیطان بسوی عذاب سوزان دعوتشان کند (۲۱).

نکات: نِعْمَهُ ظَهْرَةً ؛ نعم ظاهری؛ حسن صورت و سلامتی و اعضاء و نیکوئی قامت و صحت مزاج و اعضاء و دین اسلام و هر نعمتی که انکارش ممکن نیست. و أما نعم باطنی معرفت و هدایت و توجهات ذهنی و الهامات غیبی و امثال آن. جمله: أُولَئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ.... دلالت دارد که بسیاری از مردم به آئین پدران خود علاقه دارند اگر چه راه شیطان و موجب رفتن دوزخ

باشد، و حتی بسیاری از مردم ما روی اعتیاد به تقلید در خیلی از امور مقلد غرب نیز می‌باشند در صورتی که اعمال و افعال را باید از راه تحقیق و علم شناخت نه صرف تقلید، و همچنین است در اخلاقیات که مربوط به دین نیز می‌شود و چون مدتی است کشورهای غربی در رشته‌های علوم طبیعی مرکز تحقیقات علمی در جهان گشته، موجب غرب زدگی تعدادی ملت‌ها شده که حتی فضائل اخلاقی را نیز در اعمال مردم غرب جستجو می‌کنند، در حالی که در تمام موارد بویژه اخلاقیات نباید تقلید نمود و همین تقلید در اخلاقیات موجب آن گردیده که مردم به بسیاری از قوانین اسلام بی‌اعتناء باشند. بنابراین مردم باید در هر موردی بخصوص امور دینی متعلم باشند و هر چیزی را با دلیل بفهمند. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ»، «و خیر الدنیا و الآخرة مع العلم و شر الدنیا و الآخرة مع الجهل»، یعنی خداوند بوسیله علم اطاعت می‌شود، خیر دنیا و آخرت با علم است، و شر دنیا و آخرت بر اثر جهل است.

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ * وَمَنْ كَفَرَ فَلَا تَحْزُنْكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ *

ترجمه: و هر کس توجه خود را بی‌شائبه سوی خدا کند و نیکوکار باشد پس بتحقیق به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها بسوی خداست (۲۲) و هر کس کافر شود کفرش تو را محزون نکند سوی ما است بازگشت ایشان پس ایشان را خبر دهیم به آنچه کرده‌اند زیرا خدا مکنونات سینه‌ها را می‌داند (۲۳) اندکی بهره‌مندشان کنیم، سپس به سوی عذاب سختشان کشیم (۲۴).

نکات: معنی؛ تسلیم توجه به خدا و خلوص در بندگی اوست، و عروة الوثقی آن دستگیره محکمی است که پاره نمی‌شود و اگر به آن چنگ زنند می‌توانند خود را از سقوط برهانند. خدای تعالی در اینجا تسلیم و توجه به خدا را عروة نامیده و در آیه الکرسی ایمان به او و توحید را عروة خوانده است. پس آنچه در زیارتنامه‌ها ساخته‌اند که امام را عروة نامیده‌اند برخلاف قرآن می‌باشد بلکه هر امامی خود متمسک به این عروة باید باشد.

وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ* لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ* وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَنْحَارٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ*

ترجمه: و اگر از مشرکین بپرسی آسمان‌ها و زمین را که خلق کرده محققا بگویند خدا، بگو پس ستایش و حمد مخصوص چنین خدائی است ولی بیشترشان نمی‌دانند (۲۵) خاص خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است زیرا فقط خدا غنی و ستوده است (۲۶) و اگر همه درختان که در زمین هست قلم شود و دریا آن را مدد رساند و پس از آن هفت دریا دیگر مرکب شوند کلمات خدا تمام نگردد زیرا خدا عزیز حکیم است (۲۷) خلقت شما و از نو زنده کردنتان جز بمانند خلقت یک نفسی نیست، براستی که خدا شنوای بیناست (۲۸).

نکات: جمله: لَيَقُولُنَّ اللَّهُ دلالت دارد که مشرکین خدا را خالق و مدبر می‌دانستند ولی بتها را نیز مظاهر اولیا دانسته واسطه و شفیع می‌نمودند. مفسرین

در اینکه کَلِمَتُ اللَّهِ چیست باختلاف نوشته‌اند. می‌توان گفت: کلمات خدا همان فرمان‌های تکوینی یعنی مخلوقات تکوینی و فرمان‌های تشریحی، یعنی قوانین تکوینی و تشریحی است. و مقصود از جمله: **إِلَّا كَتَفَسٍ وَحِدَةٍ** این است که بر خدا مشکل نیست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ* ذَلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ*
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ*

ترجمه: آیا ندیدی که خدا شب را به روز می‌برد و روز را به شب در می‌آورد و آفتاب و ماه را مسخر کرده که هر یک بمدت معینی روانند و محققا خدا به اعمالی که می‌کنید آگاه است (۲۹) این اوصاف برای این است که خدا ثابت الوجود است و آنچه را غیر او می‌خوانند باطل است و برای اینکه خدا والا و بزرگ است (۳۰) آیا ندیدی که کشتی در دریا بنعمت خدا روان است تا اینکه بعضی از آیات خود را به شما بنمایاند براستی که در این آیاتی است برای هر صبور شکرگزاری (۳۱).

نکات: کلمه **الْحَقُّ** در لغت بمعنی ثبت نیز می‌باشد و چون خداوند ثابت الوجود است که متکلمین او را واجب الوجود می‌خوانند یعنی دائم الوجود که هستی عارض او نشده بلکه هستی او ذاتی است، و او حق و سزاوار پرستش است. و جمله: **وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ** دلالت دارد که غیر خدا را نباید خواند و هر چه خوانده شود غیر الله صفات الله را ندارد و نباید کلام خدا را

ندیده گرفت. و معنای لا إله إلا الله نیز همین است که جز خدا هیچ معبودی حق و سزاوار پرستش نیست.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ * يَتَأْتُوا النَّاسَ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا تَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ *

ترجمه: و چون ایشان را موجی مانند سایه بپوشاند خدا را با خلوص بخوانند و دین را خاص او دانند پس چون بسوی خشکی نجاتشان داد پس بعضی از ایشان معتدلند، و به آیات ما انکار نکنند مگر خدعه‌کاران عهد شکن کفران پیشه (۳۲) ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خود کاری نسازد و فرزندی کفایت از پدر خود به هیچ وجه ننماید برآستی که وعده خدا حق است پس شما را زندگی دنیا مغرور نسازد و البته فریبنده بنام خدا شما را مغرور نکند (۳۳).

نکات: نوشته‌اند آیه ۳۲ درباره عکرمة بن اُبی جهل نازل شد و همین سبب اسلام او شده زیرا چون رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، به هر کس امان داد جز به چهار نفر که فرمود آنان را بکشید و اگر چه بپرده کعبه چنگ زده باشند: عبدالله بن اُحطل و قیس بن صبابه و عبدالله بن سعد بن اُبی سرح و عکرمة بن اُبی جهل. پس عکرمة فرار کرد و به دریا رفته به کشتی نشست، باد سختی وزید و کشتی متلاطم شد، اهل کشتی به یکدیگر گفتند عقیده خود را برای خدا خالص گردانید زیرا خدایان دیگر بدرد شما نرسند، و کاری نسازند و بی‌نیاز نکنند، عکرمة گفت: اگر در دریا جز الله نجات نمی‌دهد در خشکی نیز جز خدا مرا

نجات ندهد. «اللهم إن لك على عهدا، إن أنت عافيتني مما أنا فيه أن آتي محمداً ﷺ حتى أضع يدي في يده...». خدایا عهد کردم که اگر مرا عافیت دهی خدمت محمد ﷺ برسم و دستم را در دست او بگذارم. البته او را شخص بخشنده کریمی خواهم یافت، و آمد و مسلمان شد. و مقصود از **الْعُرُورُ** فریبندگانی هستند که بشر بنام دین فریب می دهند و گویند: خدا کریم و رحیم است و یا توبه خواهی کرد. پس به رحمت خدا هم نباید مغرور شد که اگر خدا غفور و رحیم است، عذاب او هم عذاب الیم است چنان که فرموده: «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ». و یا می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ*

ترجمه: محققا خداست که نزد او علم قیامت است و نازل می کند باران مفید را و می داند آنچه در رحم ها می باشد و هیچ کس نمی داند چه عملی فردا خواهد کرد و هیچ کس خود نمی داند در کدام زمین می میرد حقیقتا خدا دانای آگاه است (۳۴).

نکات: در مقدمه ۲۷ همین کتاب راجع به فصاحت و مطالب علمی این آیه ذکری شده مراجعه شود و در اینجا می گوئیم از جمله **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا...** تا آخر، استفاده می شود که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی شخصا نمی داند فردا چه می کند و چه وقت و در کدام زمین می میرد. و حضرت امیر ﷺ در یکی از دعاهاى خود فرموده: «إلهي كيف أسكت بالأفحام لسان

ضراعتي و قد أفلقني ما أجهم علي من مصير عاقبتی». یعنی؛ خدایا چگونه زبان خواری و تضرع خود را ببندم با آنکه عاقبت مبهم مرا پریشان ساخته است. و نیز می‌فرماید «لا أدري إلی ما یكون مصیری و علی ماذا تهجم عند البلاغ مسیری و أری نفسي تخاتلني و آیامي تخادعني». یعنی؛ نمی‌دانم سرانجامم بکجا انجامد و مسیرم به کجا پایان یابد و نفس خود را می‌بینم که به من نیرنگ می‌زند و روزگارم که مرا گول می‌زند. و می‌فرماید: «إلهي أمن أهل الشقاوة خلقتني فأطیل بکائي». بهر حال آیه مذکور باطل می‌کند ادعای کسانی را که می‌گویند ائمه از وقت موت خود خبر داشتند، و حضرت امیرالکلیین^{علیه السلام} در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه فرموده: «کم أطردت الأیام أبحثها عن مکنون هذا الأمر فأبی الله إلا إخفاءه، هیهات علم مخزون! « یعنی؛ چه قدر روزها را پس و پشت انداختم و تجسس کردم از این امر مستور یعنی مرگ، خدا نخواست مگر إخفاء آنرا، هیهات که این علمی است مخصوص پروردگار که هیچ کس بر مرگش مطلع نخواهد شد، و این خطبه را پس از ضربت ابن ملجم ایراد فرموده است. و نیز در خطبه ۱۲۸ می‌فرماید: پنج علم مذکور در آیه فوق را فقط خدا می‌داند و بس.

سورة السجده
مکيه و هي ثلاثون آيه

سورة سجده مکي و داراي ۳۰ آيه مي باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ * اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ * مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ * أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام میم (۱)
نزول این کتابی که در آن شکی نیست از پروردگار جهانیان است (۲) آیا
می گویند آن را افترا بسته و تزویر کرده، نه بلکه آن حق و از پروردگار توست تا
گروهی را که قبل از تو ترساننده ای سويشان نیامده بترسانی شاید هدایت
یابند (۳) خدائی که آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست در شش روز آفرید
سپس بر عرش نافذ شد برای شما جز او سرپرستی و شفيعی نیست چرا متذکر
نمی شوید (۴).

نکات: مقصود از قَوْمًا، مشرکین مکة زمان رسول خداست که قبل از رسول
خدا ﷺ پیامبری بر ایشان نیامده بود. و مقصود از سِتَّةِ أَيَّامٍ شش دوره و مدت
است، زیرا هنگام خلقت آسمانها و زمین شب و روزی نبوده است. و کلمه تُمَرُّ

در تُمَّ اسْتَوَىٰ برای تراخی زمانی نیست بلکه تراخی در اهمیت و عظمت است. و مقصود از الْعَرْشِ تمام جهان و ماسوای خالق است.

يُدِيرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ * ذَلِكَ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * الَّذِي
أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ
سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ * وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ *

ترجمه: امر را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند سپس به سوی او بالا می‌رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شماره می‌کنید (۵) این است دانای غیب و شهود که عزیز رحیم است (۶) آنکه نیکو نمود هر چیزی را که آفرید و خلقت انسان را از گل آغازید (۷) سپس نژاد او را از مایه‌ای از آب پست قرار داد (۸) سپس آن را درست اندام کرد و از روح خود در وی دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه کم سپاس گزارید (۹).

نکات: آیه پنجم: يُدِيرُ... تا آخر ظاهر در این است که تدبیر امور آسمان و زمین با خداست تا روزی که امر به سوی او می‌گردد. و معنای يَعْرُجُ ظاهراً یرجع باشد، یعنی تا قیامت که امور جهان گسیخته می‌شود و هزار سال طول می‌کشد تا نظم جدیدی داده شود. جمله أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، دلالت دارد که خلقت هر چیزی را خدا نیکو قرار داده و اگر موجودی بنظر انسان زشت می‌آید به زیبایی آن پی نبرده است مثلاً زشت‌ترین پرنده بنظر انسان کلاغ است، و حال آنکه در پیش جفت خودش و بنظر همجنس خودش شاید زیباترین پرنده باشد: هر آن چیزی که تو زشتش شماری به زیبایی آن علمی نداری

همان زاغی که نزد تو جفنگ است به نزد جفت خود خیلی قشنگ است و مقصود از آب پست نطفه است که رسیدن او به جامه، جامه را کثیف می‌کند و تطهیر آن لازم است.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
تُرْجَعُونَ * وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا
أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ *

ترجمه: و گفتند: وقتی که در زمین ناپدید شویم چگونه در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ بلکه ایشان ملاقات پروردگار خود را کافرند (۱۰) بگو فرشته مرگ همانکه به شما گماشته شده جانتان را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان ارجاع داده می‌شوید (۱۱) و اگر ببینی وقتی را که گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سر افکنده گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را باز گردان که عمل شایسته کنیم که ما به یقین رسیده‌ایم (۱۲).

نکات: جمله ضَلَلْنَا دلیل متفرق شدن ذرات پوسیده بدن ما در زمین است. أدله منکرین معاد دلیلی علمی نیست بلکه استبعاد و نارسائی فهم و ادراک است چنانکه مشرکین می‌گفتند: **أَأِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟** خدا می‌فرماید چنانکه مرگ شما باختیارتان نیست و ملک مأمور جانتان را می‌گیرد، بعث قیامتتان نیز منوط به اجازه و اختیار شما نیست، بلکه شما را احضار کرده و ارجاع به فرمان خدا نمایند.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
 مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا
 نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *

ترجمه: و اگر خواسته بودیم به هر کس هدایتش را عطا می کردیم ولی این سخن از من ثابت است که دوزخ را از جنیان و آدمیان همگیشان پر کنیم (۱۳) پس عذاب را بچشید بسزای اینکه دیدار این روز را فراموش کردید ما نیز فراموشیتان سپردیم و بچشید عذاب جاوید را بجزای اعمالی که می کردید (۱۴).
نکات: مقصود از لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا، وا داشتن به هدایت جبری است، ولیکن خدا خواسته بشر مختار باشد و باختیار خودش دوزخ را پر کند. و مقصود از نَسِينَاكُمْ جزای نسیان است، زیرا خدا را نسیان نیست و ذات نیست و ذات او محل حوادث نمی باشد.

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حُزُوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
 وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا
 وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
 جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: به آیات ما فقط کسانی ایمان دارند که چون متذکر آنها شوند سجده کنان بیفتند و بستایش پروردگارشان تسبیح کنند و تکبر نمایند (۱۵) پهلوهای خود را از خوابگاهها تهی کنند پروردگارشان را با ترس و امید بخوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند (۱۶) هیچ کس نداند چه روشنی چشمانی برای ایشان نهان شده بمقابل آن اعمالی که می کرده اند (۱۷).

نکات: قرائت و یا استماع آیه ۱۵ موجب سجده است زیرا خودداری از سجده دلیل بر عدم ایمان قاری و مستمع است طبق مفهوم آیه مذکور. و جمله: *تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ...* دلالت دارد که یکی از صفات خوب این است که برای مناجات با پروردگار از خوابگاه برخیزد و خواب را ترک گوید. و جمله: *فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ...* دلالت دارد که برای مؤمن به آیات قرآن مقامات و درجاتی است که هیچ کس نمی‌داند. **اللهم ارزقنا.**

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا ۚ لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ۖ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ *

ترجمه: آیا آنکه مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ مساوی نیستند (۱۸) اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته را کرده‌اند جایشان باغ‌های بهشت است به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اند ما حضریست (۱۹) و اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند جایشان آتش است هر وقت بخواهند از آن خارج شوند بر گردانیده شوند و به ایشان گفته شود بچشید عذاب این آتشی را که به آن تکذیب می‌کردید (۲۰).

نکات: کلمه *نُزُلًا* را ما بمعنی ما حضر گرفتیم و ما حضر چیزی است که برای مهمان تازه وارد می‌آورند تا تغییر ذائقه بدهد تا بعداً مقام و درجه و مواجب و ثواب او را معین کنند. و جمله: *لَا يَسْتَوُونَ* دلالت دارد که مؤمن و کافر را نباید مساوی قرار داد و بی‌تفاوت به آنان نظر داشت. از عدل الهی همین است که آنان را مساوی قرار نداده، برای مؤمنان بهشت و برای کافران و منافقان دوزخ.

وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ*
 وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
 مُنْتَقِمُونَ*

ترجمه: و البته عذاب نزدیکتر را زودتر از عذاب بزرگ به آنان می‌چشانیم شاید باز گردند(۲۱) و کیست ظالمتر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند محققا ما از مجرمین انتقام می‌کشیم(۲۲).

تکات: مقصود از الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ عذاب دنیاست که نزدیکتر و زودگذر است و باقی نمی‌ماند و اما الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ عذاب آخرتی است. اما عذاب دنیا؛ قحطی، گرانی، تسلط اشرار و ولایت کفار، جنگ‌ها، ناآمنی و بیماریهاست که خدا برای ادب بندگان و برای بازگشت ایشان از فساد مقدر نموده است. و جمله: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ تهدید شدیدی است برای مردم بی‌اعتنای به قرآن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ ۖ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى
 لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ* وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا
 بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ* إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
 يَخْتَلِفُونَ*

ترجمه: و بتحقیق به موسی آن کتاب را دادیم پس تو از دیدار او بشک مباش و آن را برای بنی‌اسرائیل هدایت قرار دادیم(۲۳) و بعضی از افراد ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که بفرمان ما هدایت می‌کردند چون صبور بودند و به آیات ما یقین می‌داشتند(۲۴) مسلما پروردگارت روز قیامت میانشان داوری کند در آنچه اختلاف می‌کرده‌اند(۲۵).

نکات: جمله: **فَلَا تَكُنْ فِي مَرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ**، به کجا بر می‌گردد؟ احتمالاتی داده شده، ظاهر آنست که به انتقام و یا به اعراض برگردد و یا به کتاب و ظاهر همین است. جمله: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً ...** دلالت دارد که امام منحصر به شخص معینی نیست، هر کس هادی مردم و صبور و اهل یقین باشد امام است.

أَوْلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ * أَوْلَمْ يَسْمَعُوا * أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ *

ترجمه: آیا موجب هدایت ایشان نشد که پیش از اینان چه نسل‌ها را هلاک کرده‌ایم که در مساکن ایشان راه می‌روند برآستی که در هلاکتشان عبرت‌هاست آیا نمی‌شنوند؟ (۲۶) آیا ندیدند که ما آب را به زمین بایر می‌رانیم که زراعتی را بآن بیرون آوریم که حیواناتشان و خودشان از آن می‌خورند چرا نمی‌بینند؟ (۲۷) و می‌گویند چه وقت است پیروزی اگر راست می‌گوئید (۲۸) بگو روز پیروزی، کافران را ایمانشان نتیجه ندهد و مهلتشان ندهد (۲۹) از ایشان رو بگردان و منتظر باش که ایشان منتظرند (۳۰).

نکات: فاعل **أَوْلَمْ يَهْدِ** ضمیری است که بدل آن جمله: **كَمْ أَهْلَكْنَا** و تقدیر آن؛ **أولم یهدی‌هلاکنا می‌شود.** و خدا اُمم قبلی را موجب عبرت قرار داده برای اُمّت اسلامی. متأسفانه اُمّت اسلامی عبرت نگرفتند، بلکه بدتر از اُمم قبلی

شدند. و ضمیر یَمْشُونَ که ضمیر جمع است بر می‌گردد به الْقُرُون و ممکن است برگردد به کفار مکه و الثانی أظهر.

سورة الأحزاب

مدنیة و هی ثلاث و سبعون آیه

سورة احزاب مدنی و دارای ۷۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا حَكِيمًا * وَأَتَّبِعْ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا * وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا *

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ای پیامبر، از خدا بترس و اطاعت کافران و منافقان مکن زیرا که خدا دانا و حکیم بوده است (۱) آنچه از پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن براستی که خدا به اعمالی که می کنی آگاه است (۲) و به خدا توکل کن که خدا برای کارگذاری کافی است (۳).

نکات: این سوره را سوره احزاب نامیده اند زیرا قصه جنگ احزاب در این سوره خواهد آمد و احزاب جمع حزب است که ابو سفیان تهییج کرده برای جنگ با اسلام و مسلمین. و آیه اول این سوره نازل شده درباره ابوسفیان و عکرمه و ابی الأعور السلمی که پس از جنگ احد آمدند مدینه و پیشنهاد کردند که یا محمد تو خدایان ما را رها کن و آنها را شفعاء برای پرستندگانشان بگو و ما هم تو را و پروردگارت را رها می کنیم. این سخن بر رسول خدا ﷺ سخت آمد و این آیه نازل شد که کافران و منافقان را اطاعت مکن زیرا عبدالله بن ابی

نیز با کفار همراه بود و او از منافقان بود. ممقانی در کتاب مقباس الهدایه (ص ۸۹) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت گفت: «ما أنزل الله سبحانه آیه فی المنافقین إلا و هی فیمن ینتحل التشیع». یعنی، خدای تعالی نازل نموده آیه‌ای را در حق منافقین مگر اینکه همان آیه درباره کسانی است که تشیع را بخود بسته‌اند!

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ^ع وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ^ع وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ^ع ذَلِكَ كَقَوْلِكُمْ بَأْفَؤِهِكُمْ^ط وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ* أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ^ع فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ^ع وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ^ع وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ^ع وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا*

ترجمه: خدا برای هیچ مردی در اندرون وی دو دل ننهاد و زوجاتی را کهظهارشان می‌کنید مادران قرار نداده و پسر خوانده‌های شما را فرزندانان قرار نداده این گفتار شما به زبانان است و خدای درست می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند (۴) پسر خوانده‌ها را بنام پدرانشان بخوانید این به عدالت نزدیکتر است اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران دینی شما و موالی شما و بر شما باکی نیست در آنچه بخطا مرتکب شده‌اید ولیکن آنچه را دل‌هایتان عمدا بیاورد (مؤاخذه دارد) و خدا آمرزنده رحیم است (۵).

نکات: مقصود از مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ^ع رد مدعیان است که ادعا می‌کردند در بدن ابی معمر جمیل بن معمر الفهری دو قلب است، و چون او مرد زیرکی بود و هر چه می‌شنید حفظ می‌داشت و خود مدعی بود که مرا دو قلب است و هر

یک از آنها درکش بهتر از عقل محمد است، پس قریش او را ذو القلبن می‌گفتند، تا اینکه روز جنگ شد و این مرد در جنگ شرکت کرد، چون مشرکین شکست خورده فرار نمودند او نیز فرار کرد در حالی که یک نعلین او در پایش و یکی از نعلین او در دستش بود، ابو سفیان به او گفت: چه شده که یکی از دو نعل در پا و دیگری بدست می‌باشد؟ ابو معمر گفت: متوجه نبودم و خیال کردم هر دو در پایم می‌باشد. و جمله: وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ رد سنت جاهلیت است که فرزند خوانده را فرزند حقیقی می‌گرفتند چنانکه شرح آن در ذیل آیه ۳۶ تا ۳۸ همین سوره خواهد آمد. و جمله: وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ اشاره به قانونی است برای عدم مؤاخذه و عدم عذاب الهی در موارد خطا.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ۗ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۗ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآئِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا*

ترجمه: این پیامبر سزاوارتر به مؤمنین است از خودشان و زوجات او مادران ایشانند و صاحبان رحم بعضی از ایشان سزاوارتر به بعض دیگرند در کتاب خدا از مؤمنین و مهاجرین مگر اینکه نسبت به دوستان خود نیکی کنید که این در کتاب خدا بقلم رفته است (۶).

نکات: پیغمبر اَوْلَىٰ هست به مؤمنین یعنی امر و نهی او مقدم بر امر و نهی خودشان است و اطاعت او از اطاعت دیگران مقدم است، و در حفظ نفس جان او مقدم است بر حفظ دیگران. ولی باید دانست که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ تعلق حکم بر وصف نبوت است، و غیر نبی ولایت ندارد زیرا غیر نبی نیست، بنابراین ولایت و یا اولویّت امام و یا فقیه مدرک قرآنی ندارد. و بعلاوه همسران

پیغمبر ﷺ را مادرِ مؤمنین خوانده در صورتی که همسران غیر پیغمبر چنین حکمی ندارند. و باضافه اولویت رسول موجب سلب ولایت مؤمنین بر خودشان نمی‌شود ولی ولایت دیگران موجب سلب ولایت مؤمنین بر خودشان است. و مقصود از **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ** ... این است که توارث خویشاوندان نسخ نموده توارث به هجرت و اخوت را. چون قبل از نزول این آیه توارث به هجرت و اخوت بوده است. و مقصود از جمله: **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا**... این است که اگر درباره مؤمنین غیر خویشاوند که دوست شماست وصیتی کنید اشکالی ندارد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا* لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا*

ترجمه: و چون پیمان پیامبران را از ایشان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از ایشان پیمان محکمی گرفتیم (۷) تا اینکه خدا راستگویان را از صدقشان بپرسد و مهیا کرده برای کفار عذاب دردناکی (۸).

نکات: مقصود از پیمان، پیمان فطری و عقلی است و ممکن است پیمانی باشد که در کتب الهی وحی به انبیاء شده باشد و خدا با وحی خود از ایشان پیمان گرفته باشد که حقائق را برای مردم بیان کنند، و این امتحانی باشد برای انبیاء که آیا می‌رسانند یا خیر؟ و مقصود **لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ** همین است. و ممکن است بگوئیم فرستادن سلطان سفیری را و قبول سفیر آن منصب را خود پیمانی است. و اگر از صدق صادقین سؤال شود که آیا برای خدا راست

گفتید و قصدتان خالص بود یا خیر؟ در این صورت پس وای به حال دروغگویان و ریاکاران.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْۙ اِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلِيْهَمْ رِيْحًا وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا ۗ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرًاۙ اِذْ جَآءَكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْۙ وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوْبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ الظُّنُوْنَۙ هٰنَالِكَ اَبْتَلِيَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَزُلْزِلُوْا زَلٰلًا شَدِيْدًاۙ

ترجمه: ای مؤمنین نعمت خدا را بر خودتان بیاد آرید آنگاه که سپاهی سوی شما آمد پس بادی و سپاهی که نمی‌دیدید بر ضد آنان فرستادیم و خدا به اعمالی که می‌کردید بینا بود (۹) آن دم که از طرف بالایتان و از طرف پائینتان سوی شما آمدند و آن دم که دیدگان خیره گشت و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌های گوناگون بردید (۱۰) در آن هنگام مؤمنان امتحان شدند و به تزلزلی سخت دچار گشتند (۱۱).

نکات: این آیات راجع به جنگ احزاب است و شرح آن این است که چند نفر از یهود از جمله سلام بن ابی‌الحقیق و حیی بن‌أخطب و جماعتی از بنی‌النضیر که رسول خدا ﷺ ایشان را از مدینه خارج کرده بود رفتند مکه بر قریش وارد شدند و ایشان را به جنگ رسول خدا ﷺ دعوت کردند و گفتند: ما با شما ایم تا محمدیان را مستأصل کنیم، قریش گفتند: شما اهل کتابید، آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ یهود گفتند: دین شما بهتر است و شما به حق سزاوارترید، پس خدا درباره‌ی ایشان آیه ۲۳ آل عمران: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» را نازل نمود، پس قریش خوشحال شدند و به عقائد خود اعتماد کردند و از دعوت یهود بنشاط آمده و با یهود پیمان بسته و اجماع کردند و عده

و عده را فراهم کردند، سپس یهودیان نزد طائفه غطفان رفتند و آنان را نیز به جنگ محمد دعوت کردند و خبر دادند که قریش و ما با شما همکاری می‌کنیم و قریش با ما پیمان بسته‌اند، آنان نیز اجابت کردند پس قریش با قائد خود ابوسفیان، و غطفان با قائد خود عیینه بن حصین و همچنین طائفه فزاره و بنی مراد و أشجع و بنی اسد و اهل نجد و بنی سلیم با أبو الأعور السلمی و پیروان او همه به مدد قریش آمدند.

چون رسول خدا ﷺ مطلع شد باشاره سلمان فارسی خندقی جلو مدینه حفر نمود، و این اولین جنگی بود که سلمان حضور یافت و در آن روز از قید بندگی آزاد شده بود، و رسول خدا ﷺ در حفر خندق هر چهل ذراع را به ده نفر از اصحاب واگذار می‌کرد، چون سلمان مرد نیرومندی بود مهاجرین گفتند: سلمان در شماره ما است، و انصار گفتند: در شماره ما باشد، رسول خدا ﷺ فرمود: «السَّلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ». بهر حال در حال حفر خندق مردم به سنگ سفید مدوری رسیدند که کلنگ‌های ایشان نتوانست آن را از خاک درآورد، به رسول خدا ﷺ خبر دادند و گفتند: خوبست راه را تغییر دهیم، پس رسول خدا ﷺ وارد گود شد و کلنگ را گرفت و ضربتی به آن سنگ زد که برقی از آن جستن کرد، پس رسول خدا ﷺ تکبیر گفت، و سایر مسلمین نیز تکبیر گفتند، سپس ضربت دیگری زد که برق دیگری جستن کرد، سپس ضربت سومی زد که برق دیگری جستن کرد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این برق نشانه چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به ضربت اول خدا وعده فتح به من داد، و به ضربت دوم فتح شام و به ضربت سوم فتح مشرق، مسلمین خرسند شدند و حمد خدا گفتند، در این حال سپاه احزاب نمایان گردید، مؤمنین گفتند: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ولی منافقین گفتند آیا تعجب نمی‌کنید این مرد

وعدۀ باطل می‌دهد در حالی در یثرب است می‌گوید قصور حیره و مدائن کسری را می‌بیند و نوید فتح آنها را می‌دهد در حالی که خندق می‌کنید و جرئت بیرون آمدن از خندق را ندارید، و در روایتی چون مشغول حفر بودند به تپۀ کوهی رسیدند که مانع کردن بود، به رسول خدا ﷺ خبر دادند فرمود: آب بر آن پاشید سپس خود حضرتش در حالی که از گرسنگی سنگ به شکم بسته بود آمد و کلنگ را گرفت و سه مرتبه بسم الله گفت و چنان کوبید که آن سنگ مانند ریگ سرازیر شد، جابر عرض کرد اجازه می‌دهید به منزل بروم، حضرت او را اجازه داد، به منزل رفت و به زنش گفت: چه داری؟ گفت: یک صاع جو آرد و بزی، که جو را پخته و بز را ذبح کرده، و گفت اینها را مرتب گردان، سپس برگشت خدمت رسول خدا ﷺ تا نزدیک افطار و عرض کرد نزد ما طعام مختصر است، شما با دو نفر از اصحاب تشریف بیاورید، رسول خدا ﷺ فرمود: چه داری؟ گفت: صاع جوی و بزی، رسول خدا ﷺ فرمود: ای مسلمین همه بیایید منزل جابر! جابر گوید: من خجالت کشیدم بقدری که جز خدا کسی نمی‌داند، آمدم به عیالم گفتم: موجب رسوائی است، رسول خدا ﷺ با خلق کثیری می‌آید، زن گفت: آیا از تو سؤال کرده از مقدار طعام؟ گفتم: بلی، گفت: باکت نباشد خدا و رسول او داناتر است، پس گفتار زن غم مرا بر طرف کرد. بهر حال رسول خدا ﷺ با مسلمین وارد شدند و رسول خدا آبگوشت و نان را در ظرف‌ها می‌ریخت و به مردم می‌داد تا همه سیر شدند، ولی تنور و دیگ به پری خود باقی بود، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خودتان بخورید و به دیگران هدیه دهید، و چون به حفر خندق مشغول شدند غبار خاک رسول خدا ﷺ را سفید کرده بود، در حالی که رسول خدا ﷺ با صدای بلند اشعار زیر را می‌خواند و اصحاب همراهی می‌کردند:

و الله لولا الله ما اهتدينا و لا تصدقنا و لا صلينا

فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَىٰ نَا وَ ثَبَّتَ الْأَقْدَامَ إِنْ لَاقَىٰ نَا
 إِنْ الْأُولَىٰ قَدْ بَغَوْا عَلَىٰ نَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَتَهُ أَبِي نَا

و همچنین رسول خدا ﷺ هنگام حفر خندق می گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ الْعَيْشَ عَيْشَ الْآخِرَةِ فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ

و اصحاب در جواب آن حضرت می گفتند:

لِحَنِّ الذِّينِ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِيَ نَا أَبَدًا

چون از حفر خندق فارغ شدند، قریش با همراهانش ده هزار نفر وارد شدند، و رسول خدا ﷺ با سه هزار نفر در مقابل آنان لشکرگاه کردند و زنان و اطفال را در بالای منازل جای دادند، پس دشمن خدا حیی بن أخطب که از یهود بنی النضیر بود نزد رئیس بنی قریظه کعب بن أسد که با رسول خدا ﷺ معاهده بر ترک تعرض داشت، چون کعب صوت ابن أخطب را شنید درب حصار خود را بست و هر چه او اجازه ورود خواست اجازه نداد، و گفت: وای بر تو یا حیی، تو مرد بد قدمی، من با محمد معاهده بستم و نمی شکم زیرا چیزی از او جز وفاء و راستی ندیده‌ام، او گفت: وای بر تو درب را باز کن با تو تکلم کنم، گفت: نمی شود، گفت: می ترسی از غذای تو تناول کنم، تا اینکه درب را باز کرد، حیی گفت: وای به تو عزت روزگار را آورده‌ام قریش با تمام بزرگانش را نزد تو آورده‌ام با غطفان و سایرین، و با من عهد کرده‌اند نروند تا محمد را مستأصل کنند، کعب گفت: و الله ذلت روزگار را برایم آورده‌ای رعد و برقی آورده‌ای که در آن چیزی نیست مرا با محمد واگذار، زیرا من از او جز صدق و وفا ندیده‌ام، پس همواره او را وسوسه کرد و گفت: اگر قریش و غطفان برگشتند و کار محمد را تمام نکردند من می‌آیم در نزد تو در حصار تو که هر چه بر سر تو آید بر سر من نیز بیاید، پس کعب عهدنامه خود را پاره کرد و از

پیمان با محمد بیزاری جست، چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، سعد بن معاذ سید خزرج را با عبدالله به رواجه فرستاد و فرمود بروید تحقیق کنید این خبر راست است یا خیر؟ اگر کعب با ماست بجهر و آشکار خبر دهید و اگر نه افشا نکنید، چون ایشان نزد یهود آمدند دیدند ایشان در خباثند، برگشتند و به کنایه رسول خدا ﷺ را خبر کردند، رسول خدا ﷺ تکبیر گفت بعنوان بشارت مسلمین، ولی ابتلا بزرگ شد و خوف مسلمین را فرا گرفت و دشمن از بالا و پائین ایشان را احاطه کرد، تا مؤمنین به گمان‌های بد مبتلا شدند، و بعضی از منافقین نفاق خود را ظاهر ساختند، پس رسول خدا ﷺ در مقابل مشرکین ۲۵ شب قیام کرد که بین ایشان تیرها رد و بدل می‌شد، تا اینکه چند سواره از قریش از جمله عمر بن عبد ود و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن الخطاب و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله در حالی که لباس حرب در بر داشتند بر اسبان خود سوار شده و جولان دادند تا از مکان تنگی از خندق جستن کردند و به طرف مدینه آمدند و عمرو بن عبد ود که شجاع قریش بود و در جنگ بدر نیز حاضر و زخمی شده بود و او را فارس یلیل میگفتند و با هزار سوار مقابل بود و در وادی یلیل بر هزار نفر فائق آمده بود، پس بنا کرد فریاد کردن و مبارز خواستن، علی علیه السلام برخاست در حالی که غرق در آهن بود و عرض کرد یا رسول الله اجازه! حضرت فرمود: او عمرو است بنشین، عمرو فریاد کرد: ألا رجل! و گفت: کنجاست آن بهشتی که شهیدتان آرزو دارد؟ پس ثنیا علی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله من جواب او را می‌دهم، ثالثا عمرو فریاد زد و این رجز بخواند:

و لقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز
و وقفت اذ جن المشجع موقوف البطال المناجز

إن السامحة والشميخة عة فى الفتى خى الغرائز

علیؑ برخواست و گفت: یا رسول الله من حریف اویم، حضرت فرمود: او عمرو است! عرض کرد: و اگر چه عمرو باشد! رسول خداﷺ عمامهٔ سحاب را نه دور بر سر او بست، سپس فرمود: برو و بر او دعا کرد: اللهم احفظه من بین یدیہ و من خلقه و عن یمینہ و شمالہ و من فوق رأسہ و من تحت قدمیہ. حضرت علیؑ در مقابل عمرو آمد و جواب او داد:

لا تعجلن فقد أتانا ك مجى صوتك غى عاجز

ذو نى و بصیرة و الصدق منجى كل فائز

إني لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقى ذكرها عند الحزائز

عمرو گفت تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب، عمرو گفت: غیر تو کسی که سن بیشتری داشته باشد نیست؟ زیرا من خوش ندارم خون تو ریخته شود، علی فرمود: لیکن من خوش دارم که خون تو ریخته شود، او غضب کرد و از اسبش پیاده و شمشیر خود را کشید مانند شعلهٔ آتشی به طرف علی دوید، حضرت او را استقبال کرد، عمرو شمشیر حوالهٔ او کرد که سپر حضرت را قطع کرد و به فرق مبارک و عمامهٔ او رسید و سر حضرت را شکافت، حضرت نیز شمشیری بر دو پای او زد که بر قفا افتاد و غباری بین ایشان بر انگیخت، پس صدای علیؑ را به تکبیر شنیدند حضرت فرمود: بخدا قسم علی او را کشت، چون سر عمرو را خدمت رسول خداﷺ آورد؛ حضرت فرمود: «أبشر يا علي فلو وزن اليوم عملك بعمل أمة محمد لرجح عملك و ذلك لأنه لم يبق بيت من بيوت المشركين إلا و قد دخله وهن بقتل عمرو و لم يبق بيت من بيوت المسلمين إلا و قد دخله عز». پس چون عمرو به قتل رسید رفقای او متفرق شدند و مسلمین ایشان را دنبال کردند و خواستند که از خندق بگذرند نوفل بن عبدالعزی

را جوف خندق یافتند و او را سنگ باران کردند تا اینکه زبیر بن عوام او را کشت. مشرکین فرستادند که جثه عمر و را به ده هزار درهم بخرند، رسول خدا ﷺ فرمود: ما قیمت مرده‌ها را نمی‌خوریم بی‌آنکه آن را ببرید، و چون علی سر عمر و را خدمت رسول خدا ﷺ برد ابوبکر و عمر برخاستند و پیشانی علی را بوسیدند. و در جنگ خندق تیری از حیان بن قیس آمد به سعد بن معاذ رسید و رگ اکحل او را برید، سعد دعا کرد: خدایا حیات مرا باقی بدار تا چشم مرا از جهت بنی قریظه روشن گردانی! و در این حال نعیم بن مسعود اشجعی آمد خدمت رسول خدا ﷺ و عرض کرد من مسلمان شده‌ام، اما کسی از قومم نمی‌داند، پس هر امری دارید بفرمائید حضرت فرمود تو یک فرد بیش نیستی اگر نزد ما بمانی، اما هر چه می‌توانی تفرقه بین کفار بیفکن که حرب خدعه است، پس نعیم رفت نزد بنی قریظه و گفت: من دوست شمایم و قسم به خدا شما و قریش و غطفان نسبت به محمد یکسان نیستید، زیرا شهر شماست و اموال و اولاد و زنان شما اینجاست ولی قریش و غطفان در بلاد دورند اگر فرصتی دیدند با شما آیند و اگر صلاح ندیدند می‌روند و شما را در چنگال محمد می‌گذارند و شما طاقت او را ندارید، پس شما وارد جنگ نشوید تا گروهی از اشراف قریش و غطفان بگیرید و نگه دارید تا مبادا بروند و شما را تنها بگذارند، یهودیان گفتند: رأی خوبی زدی، سپس نعیم رفت نزد ابو سفیان و اشراف قریش و گفت شما که دوستی مرا با خودتان می‌دانید من برای شما نصیحتی آورده‌ام پس آن را کتمان کنید گفتند: بگو تو نزد ما متهم نیستی، گفت: آیا می‌دانید که بنی قریظه از کار خود پشیمان گشته‌اند و نزد محمد فرستاده‌اند که ما برای رضایت تو چند نفر از اشراف قریش را بعنوان گروه می‌گیریم و نزد تو می‌فرستیم تا گردنشان را بزنی سپس با تو هستیم تا ایشان را از بلاد خود بیرون

کنیم، پس اگر بنی قریظه کسی را بگرو خواستند یک نفر را نزدشان نفرستید و از ایشان حذر کنید، و از آن طرف نزد غطفان رفت و گفت: من فردی از شما هستم و همان سخنان با قریش را با ایشان نیز، پس چون صبح گردید روز شنبه بود در ماه شوال سال پنجم از هجرت، ابو سفیان عکرمه بن ابی جهل را با چند نفر فرستاد نزد بنی قریظه و پیغام داد که ای یهود ما خسته شدیم چرا برای قتال با محمد بیرون نمی آئید؟ ایشان گفتند: امروز روز شنبه است که ما در آن کاری نمی کنیم، و ما با شما قتال نخواهیم کرد تا چند نفر از مردان خود را بعنوان گرو بدهید که مبادا بروید و ما را در مقابل محمد بگذارید، ابو سفیان گفت: نعیم ما را بر حذر داشت، پس به ایشان پیغام داد که ما یک نفرمود نزد شما نخواهیم گذاشت، می خواهید مقاتله کنید و نمی خواهید نکنید، یهود گفتند: این است و الله آنچه نعیم به ما گفت، پس جواب دادند که ما مقاتله نمی کنیم. و خدا ایشان را مخدول گردانید و نفاق بین ایشان افکند و باد سرد تندی در شب های زمستان سخت فرستاد تا قریش را فراری داد.

از حدیث بن یمن روایت شده که پیام خندق ما را فشار و گرسنگی و خوف بقدری گرفته بود که جز خدا نمی داند، و رسول خدا ﷺ تا می توانست در شب نماز می خواند، سپس فرمود: آیا مردی هست که برود خبر این قوم را بیاورد تا خدا او را رفیق من در بهشت قرار دهد. حذیفه گفت: یک نفر از ما جواب ندادند از ترس و فشار و گرسنگی، پس چون کسی جواب نداد رسول خدا ﷺ مرا صدا زد من ناچار شدم جواب بگویم، گفتم: لیبک. فرمود: برو و خبر این قوم را بیاور و کاری نکن تا برگردی، گوید من رفتم میان قوم ناگاه دیدم باد و لشکر باد خیمه های ایشان را بهمزده و آتش های ایشان را خاموش گردانیده و دیگ های ایشان را آرام نگذاشته ناگاه ابوسفیان از خیمه اش بیرون آمد و گفت: ای گروه قریش ببینید غیره در میان شما نباشد، حذیفه گوید: من

مبادرت کردم و از طرف یمین و یسار خود جویا شدم؟ گفتند: ما فلانی هستیم، ابو سفیان بار خود را بست و گفت: ای گروه قریش اینجا جای ماندن نیست، اسب و شتر ما از بین رفت، و بنی قریظه تخلف کردند و باد هم از تندی نمی‌افتد و چیزی برای ما نگذاشته، پس سوار مرکب خود شد در حالی که پای بند آن را باز نکرده بود، گفتم خوبست تیری به این دشمن خدا بزنم و او را بکشم و تیر را بر کمان گذاشتم و خواستم رها کنم متذکر قول رسول خدا ﷺ شدم که فرمود: کاری نکن، پس تیر را بیرون آوردم و برگشتم که خبر دهم او را، حضرت مشغول نماز بود، من آمدم زیر قدم رسول خدا ﷺ، عبای خود را بر من افکند تا اینکه نمازش تمام شد و او را خبر دادم، رسول خدا ﷺ در آن ایام دعایش این بود: «اللهم أنت منزل الكتاب سریع الحساب اهزم الأحزاب اللهم اهزمهم و زلزمهم» و عرض می‌کرد: «لا إله إلا الله وحده و حده أعز جنده و نصر عبده و غلب الأحزاب و حده فلاشي بعده».

سدی‌مان بن سرد نقل کرده که چون احزاب قریش پراکنده شدند، رسول خدا ﷺ فرمود الان ما به جنگ ایشان می‌رویم و دیگر ایشان به جنگ ما نخواهند آمد و همچنین گردید و مسلمین به جنگ ایشان رفتند تا مکه فتح شد. حال آیاتی که در این غزوه آمده خواننده خود تطبیق کند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا * وَإِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا * وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَاتَوَّاهَا وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا بَسِيرًا * وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ إِلَّا دَبْرًا وَكَانَ عَهْدُ

اللَّهُ مَسْئُولًا * قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا
لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا *

ترجمه: و آن دم که منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی بود می گفتند: خدا و رسول او جز فریب به ما وعده ندادند (۱۲) و آن دم که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب جای ماندن نیست برگردید و گروهی از ایشان از پیامبر اجازه می خواستند می گفتند: خانه های ما بی نگهبانست در حالی که خانه هایشان محفوظ بود جز فرار قصدی نداشتند (۱۳) و اگر از طرف شهر بر آنان در می آمدند و به فتنه دعوتشان کرده بودند رو به فتنه می کردند و جز اندکی درنگ نمی کردند (۱۴) و بتحقیق از پیش با خدا پیمان کرده بودند که پشت به دشمن نکنند و پیمان خدا بازخواست خواهد شد (۱۵) بگو اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید فرار سودتان ندهد در این صورت جز مدت کمی برخوردار نخواهید شد (۱۶).

نکات: مقصود از طَآيِفَةٌ مِّنْهُمْ عبدالله بن ابی و اوس بن قبطی و پیروان ایشان بود که می گفتند: در لشگرگاه نمانید و بروید منزلتان و می خواستند از لشگرگاه خود را خارج سازند. و مقصود از فَرِيقٌ مِّنْهُمْ که می گفتند خانه های ما خالی از مرد و ممکن است دزد وارد شود و یا دشمن بریزد و ایشان بنو حارثه و بنی سلمه بودند که خدا تکذیبشان کرده. و مقصود از جمله: عَاهَدُوا اللَّهَ هَمَانِ پیمان ليله العقبه می باشد که عهد کرده بودند رسول خدا ﷺ را یاری کنند و از جان او مانند جان خود دفاع کنند.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا * قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ

وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا * أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ^ط
 فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ
 الْمَوْتِ^ط فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَبِيرِ^ج
 أُولَئِكَ لَمْ يُوْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ^ج وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا*

ترجمه: بگو کیست که شما را از سطوت خدا نگه دارد اگر محتمی برایتان خواهد و یا رحمتی برای شما اراده کند و برای خود جز خدا سرپرست و یاوری نمی‌یابند (۱۷) خدا آنان را که شما را باز می‌داشتند و آنان را که به برادرانشان می‌گفتند پیش ما بیایید و جز اندکی به کارزار نمی‌آمدند می‌شناسد (۱۸) نسبت به شما تنگ نظرند و بخل می‌ورزند و چون ترسی فرا رسد ایشان را می‌بینی که سوی تو می‌نگرند در حالی که دیدگانشان دور می‌زند مانند کسی که از مرگ بیهوش شده، پس چون ترس بر طرف شود با زبان‌های تیز بر شما تازند در حالی که بر نفع طلبی حریصند آنان ایمان نیاورده و خدا اعمالشان را هدر کرده و این بر خدا آسان بوده است (۱۹).

نکات: مقصود از الْمَعْوِقِينَ عده‌ای از منافقین می‌باشند که مردم را از حضور در جهاد منصرف می‌کردند و می‌گفتند: محمد و اصحابش یک لقمه است برای ابو سفیان و سپاهیان، و به ضعفای مسلمین می‌گفتند: شما محمد را رها کنید زیرا ما می‌ترسیم همه ما هلاک شویم. و جمله: وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا همان منافقینی بودند که برای جنگ حاضر نمی‌شدند مگر گاهی برای ریا و خودنمایی. اما چون غنیمتی از جنگ بدست می‌آمد آنان با زبان‌های تیز وقت قسمت حاضر می‌شدند و می‌گفتند شما سزاوارتر از ما نیستید در أخذ غنیمت.

تَحْسِبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَدْهَبُوا^ط وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوْا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ
 فِي الْأَعْرَابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ^ط وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا*
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
 وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا*

ترجمه: گمان می‌کردند که احزاب (لشکر ابو سفیان) نرفته‌اند و اگر احزاب
 بیایند اینان دوست دارند که در میان اعراب بیابان باشند و از اخبار شما جويا
 شوند و اگر میان شما باشند جز اندکی کار زار نکنند (۲۰) بتحقیق برای شما به
 رسول خدا اقتدای نیکو نمودن است برای هر کس که امید به خدا و روز جزاء
 دارد و بسیار ذکر خدا کند (۲۱).

نکات: مقصود از تَحْسِبُونَ... این است که منافقین از بس دوست داشتند که
 مسلمین مغلوب و مقهور گردند باور نمی‌کردند که سپاه احزاب رفته‌اند و میل
 داشتند ایشان برگردند. و جمله: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ دلیل است
 بر اینکه مسلمین باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند، چگونه او در جنگ‌ها
 مقاومت می‌کرد و کسان خود را فدا می‌داد و به بدن متحمل جراحات گردید و
 همچنین در کارهای دیگر. و این آیه دلیل است بر این که سنت و روش رسول
 خدا ﷺ برای مسلمین لازم الاتباع است. در مقدمه ۱۴ راجع به این موضوع
 توضیح داده‌ایم، مراجعه شود.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ^ع وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا* مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا
 عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ^ط وَمَا بَدَّلُوا

تَبْدِيلًا * لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ
يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا *

ترجمه: و چون مؤمنین احزاب را دیدند گفتند: همین است که خدا و رسول او به ما وعده دادند و خدا و رسول او راست گفتند و ایشان را جز ایمان و تسلیم زیاد نشد (۲۲) از جمله مؤمنان مردانی هستند که بر آنچه پیمان با خدا بستند وفا کردند، پس بعضی از ایشان تعهد خود بسر برده (و شهادت یافته) و بعضی از ایشان منتظرند و به هیچ وجه تغییری نیافتند (۲۳) باید خدا راستگویان را برای راستیشان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند و یا بر آنان ببخشد زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۲۴).

نکات: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ دلالت داد که رسول خدا ﷺ به اهل ایمان خبر ورود احزاب را داده بود و ممکن است هذا اشاره به امتحان و افتتان و شدتی که خدای تعالی برای مؤمنین مقدر کرده است، باشد. و مقصود از مَنْ قَضَىٰ حُبَّهُ، کسانی است که به پیمان و نذر خود وفا کردند و در راه خدا شهید شدند مانند شهدای بدر و احد، زیرا حُب بمعنی نذر و عهد آمده است.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ
وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا * وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ
صَيَاصِبِهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا *
وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا * وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا *

ترجمه: و خدا کافران را با خشمشان برگردانید در حالی که هیچ خیری نیافتند (به فتح و غنیمی نرسیدند) و خدا کارزار مؤمنی را کفایت کرد و خدا

نیرومند عزیز است (۲۵) و آن کسانی از اهل کتاب را که پشتیبانی احزاب کردند از قلعه‌هایشان فرود آورد و هراس در دلشان افکند گروهی را می‌کشید و گروهی را اسیر می‌کنید (۲۶) و خدا زمین و خانه‌ها و اموال ایشان و زمینی را که قدم به آن نگذاشته بودید به شما ارث داد و خدا بر هر چیزی توانا است (۲۷).

نکات: مقصود از کافران با خشم، همان مردم مشرک احزاب بودند که بدون فتح و ظفر برگشتند. و مقصود از جمله الَّذِينَ ظَهَرُوا لَهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ بنی قریظه بودند که با رسول خدا ﷺ پیمان بسته بودند که علیه او به دشمن او کمک نکنند و یاری ندهند، ولی نقض عهد کردند و پس از جنگ احزاب گرفتار شدند، و قصه ایشان این است که: چون مسلمین از اطراف خندق به طرف خانه‌هایشان آمدند، رسول خدا ﷺ زره خود را به زمین گذاشت و غسل کرد و جبرئیل آمد در حالی که رسول خدا ﷺ بخور می‌زد، و گفت: سلاح جنگ باز کردی، اکنون آمادهٔ مقابله با بنی قریظه باش. پس بلال از جانب رسول خدا ﷺ مردم را ندا داد که حرکت کنند و نماز عصر در بنی قریظه خوانده شود، پس مسلمین به حصار ایشان پرداختند، پانزده یا بیست و پنج روز قلعهٔ بنی قریظه که عهد و پیمان‌ها را نقض کرده بودند، در محاصرهٔ مسلمین بود و هر روز با سنگ و تیر یکدیگر را جواب می‌دادند، تا خدا هراسی در دل یهودیان انداخت و از محاصره بتنگ آمدند و از قلاع خویش بزیر آمده و به حکم سعد بن معاذ در حق ایشان راضی شدند، سعد گفت: حکم من این است که مردان بنی قریظه را بکشید (و این حکم، حکم تورات ایشان نیز بود، پس در واقع حکم کتابشان نیز برایشان حاکم و باجرا در آمد) و زنان و کودکانشان را برده گیرید و اموالشان را قسمت کنید، پس مردان ایشان را کشتند و زنانشان را اسیر شدند و پس از

انجام امر بنی قریظه، زخم رگ اکحل سعد بن معاذ باز شد و بهمان جراحت از جهان فانی گذشت. رضوان الله علیه.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا
فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا *
يَنْسَاءَ النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ
صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا *

ترجمه: ای پیامبر زنان خویش را بگو اگر زندگی این دنیا و زیور آن را خواهید پس بیائید برخوردارتان کنم و رهایتان کنم رها کردن خوبی (۲۸) و اگر خدا و رسول او و دار آخرت خواهید پس خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی مهیا کرده است (۲۹) ای زنان پیامبر هر که از شما کار زشت واضحی کند عذاب او دو برابر افزون گردد و این برای خدا آسان است (۳۰) و هر که از شما مطیع خدا و رسول او شود و عمل شایسته کند پاداش او را دو برابر دهیم و برای او روزی سخاوتمندانه مهیا کرده ایم (۳۱).

نکات: چون رسول خدا ﷺ زاهد و قانع بود ولی زنان او میل داشتند که مقداری در زندگی خود خوشتر باشند، و باضافه برخی بر برخ دیگر غیرت می‌ورزیدند و توقعات زیادتری داشتند، پس رسول خدا ﷺ از همه إعراض کرد و ایلا نمود، در حالی که نه عدد زن داشت، و در حدیثی آمده که روزی رسول خدا ﷺ با حفصه نشستند بودند و بین ایشان نزاعی رخ داد، حضرت فرمود: آیا میل داری مردی بین ما قضاوت کند؟ حفصه گفت: بلی، پس رسول

خدا ﷺ عمر را احضار فرمود برای قضاوت، پس عمر به حفصه گفت: بگو، حفصه گفت: یا رسول الله شما بگوئید، ولی جز حق نگوئید، عمر دست خود را بلند کرد که او را بزند رسول خدا ﷺ فرمود خودداری کن، عمر به حفصه گفت: ای دشمن خدا، رسول خدا ﷺ جز حق نمی گوید، و اگر برای احترام مجلس رسول خدا ﷺ نبود دست از تو بر نمی داشتم تا بمیری، پس رسول خدا ﷺ برخاست و رفت میان غرفه‌ای و یک ماه از زنان خود فاصله گرفت تا اینکه آیه فوق و آیات بعد نازل گردید. و جمله: يُضَعَفُ لَهَا الْعَذَابُ و هم جمله نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ، دلالت دارد بر اینکه ثواب و عقاب بستگان و کسان رسول خدا ﷺ با دیگران فرق دارد، بستگان رسول خدا ﷺ باید آبروی رسول خدا ﷺ را حفظ کنند، و لذا زید بن علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «إني لأرجو للمحسن منا أجرين و أخاف على المسئئ منا أن يضاعف له العذاب ضعفين كما وعد أزواج النبي ﷺ». و نیز روایت شده که مردی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد شما اهل بیت مغفور لکم می‌باشید! حضرت غضب نمود از این سخن، و فرمود: «نحن أحرى أن يجري فينا ما أجرى الله في أزواج النبي من أن نكون كما تقول، إنا نرى تحسننا ضعفين من الأجر و لمسىنا ضعفين من العذاب»، سپس آن حضرت این آیات را قرائت نمود، ولی آنچه از این آیات بر می آید آنست که این حکم فقط شامل زنان پیامبر است.

يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنَّ اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ
فَيْطَمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا
تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۗ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهَرًا* وَأَذْكَرَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا*

ترجمه: ای زنان پیامبر شما اگر پرهیزگاری کنید مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید پس در گفتار خود نرمی نکنید تا کسی که مرضی در دل دارد طمع نیاورد و گفتاری پسندیده گوئید (۳۲) و در خانه‌های خود برقرار باشید و جلوه‌گری جاهلیت پیشین را پیش مگیرید و نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و خدا و رسول او را اطاعت کنید همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند (۳۳) و بیاد آرید آیات خدا و حکمتی که در خانه‌های شما خوانده می‌شود زیرا خدا دقیق و آگاه است (و لطف دارد و کار دانست) (۳۴).

نکات: این آیات نیز راجع به زوجات رسول خدا ﷺ نازل شده و یک سیاق است و مخاطبین آیات ایشانند. جمله: **إِنَّ اتَّقِيَنَّ دَلَالَت** دارد که بواسطه تقوی امتیاز شما از دیگران حاصل می‌شود نه بواسطه زوجیت رسول خدا ﷺ، تفوق شما بر زنان دیگر بواسطه تقوی است نه بواسطه نسبت!

بدان که مخاطب در این آیات جمع مؤنث است مگر در جمله **لِيُذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهَّرَكُمْ تَطْهَرًا** که مذكر آمده برای تغليب، یعنی؛ خدای تعالی برای اینکه رسول خدا ﷺ را نیز مخاطب قرار دهد و او را نیز مکلف گرداند بدفع رجس، لذا او را غلبه داده و به او و زنانش خطاب جمع مذكر نموده است، چنانکه اگر کسی بر مجلسی که یک مرد و چند زن در آن باشد بخواهد سلام کند طبق عرف عرب؛ سلام علی‌کم می‌گوید، و مؤید مطلب آیه فوق در آیه ۷۳ سورة هود نیز آمده است که خدا خطاب به ساره عیال ابراهیم فرموده: **«أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ**

مَجِيدٌ»، که در این آیه خطاب جمع مذکر آمده برای وجود و سرپرستی ابراهیم بر ساره و برای وجود ابراهیم در آن خطاب، خطاب در این آیات نیز بملاحظه وجود رسول خدا ﷺ در میان زوجاتش جمع مذکر آمده است.

میان اهل سنت و تشیع اختلافی حاصل شده که آیه ۳۳ راجع به کیست؟ آیا مخاطب در این آیه رسول خدا ﷺ با زوجاتش می‌باشد و یا رسول خدا ﷺ با دختر و داماد و فرزندان دامادش یعنی؛ **علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام** می‌باشد؟ بنظر ما این اختلاف از تعصبات محض ایجاد شده و باید گفت: این آیه راجع به تمام زوجات و کسانی است که خانواده رسول خدا ﷺ را تشکیل می‌دادند و پاکی ایشان مطلوب بوده و آبروی رسول خدا ﷺ می‌باشد، چه داماد و فرزندان باشد و چه زنان که اصل خطاب به ایشانست زیرا آلودگی هر یک از ایشان برای رسول خدا ﷺ و نسبت به او زیبنده نیست و پاکیزگی هر یک از ایشان برای نسبت به رسول خدا ﷺ مطلوب و مرغوب است، اضافه بر تکلیفی که هر یک برای خود دارند.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت رسول دارد، ولی باید گفت: ابدا دلالت ندارد زیرا اراده حق تعالی که می‌فرماید: **يُرِيدُ اللَّهُ** یا اراده تکوینی است و یا اراده تشریحی، چون قرآن کتاب قانون و تشریحی است باید اراده مذکور تشریحی باشد و نمی‌توانیم اراده تکوینی بدانیم مگر آنکه قرینه‌ای باشد، اراده در این آیه که خدا فرموده **يُرِيدُ اللَّهُ ... تا جملهُ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطَهِّيراً**، مانند اراده‌ای است که در آیه ۶ سوره مائده می‌باشد، پس از جمله **فاغسلوا وجوهكم** تا آخر فرموده:

﴿ **يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ** ﴾

که مخاطب تمام اهل ایمان است، و از تمام اهل ایمان اراده طهارت نموده و اراده طهارت در این آیه قانونی و تشریحی است یعنی؛ خدا از تمام مؤمنین خواسته که پاک و پاکیزه باشند و با اختیار خودشان و بدست خودشان خود را پاکیزه و پاک کنند نه باراده تکوینی. بهر حال اگر مقصود از اراده در آیه‌ای که مربوط به اهل بیت رسول است تکوینی بود، باید در آیه، از امور تکوینی ذکری بمیان می‌آمد چنانکه در آیاتی که کلمه اراده آمده و مقصود از آن اراده تکوینی است، در آن آیات از امور تکوینی سخن بمیان آمده است، در حالی که در این آیات امور تکلیفی و تشریحی بیان گردیده مانند آنکه می‌فرماید: «وَأَقِمَنَّ الصَّلَاةَ وَءَاتِينَ الزَّكَاةَ» و یا «وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ»، و البته این تکالیف بر سایر اهل ایمان نیز واجب است چنانکه در آیه وضو و آیات مانند آن خدا از تمام اهل ایمان طهارت و ادای تکالیف را خواسته است و خود امامیه در زیارتی که برای حضرت حسین ساخته‌اند می‌گویند: «أشهد أنك قد أقيمت الصلاة و آتيت الزكاة». و بعلاوه از جمله لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ: «تا رجس را از شما ببرد» استفاده می‌شود که در اهل بیت رجسی بوده که خدا می‌خواهد آن را ببرد و معصوم نبودند!

دلیل دیگر آن که اراده تکوینی موجب جبر است همان طوری که خدا اراده کرده درخت انجیر انجیر دهد و درخت انار انار دهد و این اراده تخلف ندارد یعنی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». پس فرق بین اراده تکوینی و تشریحی این است که در اراده تکوینی مراد حق واقع می‌شود و تخلف ندارد و باراده بندگان موقوف نیست، ولی اراده تشریحی و قانونی حق موکول شده به اختیار بندگان، و ممکن است مراد حق تعالی از اراده تخلف کند یعنی خدا از تمام مردم اراده ایمان کرده ولی با اختیار خود مردم: و مردم اراده حق را انجام

ندادند و ایمان نیاورده‌اند، همچنین طهارت، خدا از همهٔ مردم طهارت خواسته ولی بسیاری از افراد این خواست خدا را اطاعت نکردند!

حال می‌گوئیم خدا از تمام مردم پاکی را خواسته ولی در این آیهٔ سورهٔ احزاب بخصوصه از اهل بیت رسول پاکی و پاکیزگی را خواسته است، باعتبار اینکه اهل بیت رسول بستگی به رسول دارند و آبروی ایشان آبروی رسول خدا ﷺ است، و خدا توقعی که از ایشان دارد و تکلیفی که از ایشان می‌خواهد مؤکدتر و ذکر آن لازم‌تر بوده و لذا در این آیه تذکر داده، اما ارادهٔ حق تکوینی نیست که ایشان بخواست خدا مجبور باشند، یعنی طهارت ایشان ذاتی و تکوینی و بارادهٔ حق باشد نه بارادهٔ خودشان، اگر چنین باشد که طهارت ذاتی و بجبر إلهی باشد، برای ایشان فضیلتی نیست، هر شجر و حجری از خطاء معصوم است و گناه نمی‌کند، بلکه طهارت خانوادهٔ رسول که خدا از ایشان خواسته قانونی و شرعی و بتحصیل خود ایشان است، این تکلیفی است برای ایشان بخصوص، همانطور که داماد و فرزندان رسول باید باختیار خودشان پاک و پاکیزه باشند، زنان او نیز مکلفند و باید خود را پاک و پاکیزه کنند، چه از آلودگی‌های ظاهری و چه باطنی، و نمی‌توان گفت: مثلاً ام سلمه و یا حفصه مکلف به طهارت نیستند. پس خدا قانونا و تشریعا از هر زنی از زنان رسول و از سایر بستگان و اولادشان طهارت خواسته با تأکید تَطْهِیراً که مصدر مؤکد است برای و يُطَهَّرُكُمْ.

پس نزاعی که بین نویسندگان ایجاد شده که مقصود از کلمهٔ أَهْلَ الْبَيْتِ کیست؟ یکی گفته فلان است، دیگری گفته بهمان است، این نزاع‌ها از تعصبات بوجود آمده، و باید گفت: تما خانواده و کسان رسول خدا ﷺ مکلفند به تحصیل طهارت، هر کس خود را پاک و پاکیزه کرده مقام بیشتری آن هم نزد

خدا دارد، و هر کس خود را آلوده نموده مقام پائین تری دارد و نباید این آیات الهی را بهانه‌ای برای نزاع قرار داد، و روایاتی هم که وارد شده هر کدام موافق با قرآن باشد باید پذیرفت.

باضافه برای اینکه دانسته شود ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز از گناه مصون نمی‌باشند پاره‌ای از کلمات ایشان را می‌آوریم: حضرت علی بن الحسین علیه السلام در دعای ۳۲ صحیفه سجادیه فرموده: «کثر علی ما أبوء به من معصیتک»، یعنی؛ بسیار است معصیت تو بر من که اقرار می‌کنم، و فرموده: «اللهم إنک أمرتني فترکت و نهیتني فرکبت» یعنی؛ خدایا تو مرا امر نمودی پس سر باز زدم و نهی نمودی، پس بجا آوردم، و فرموده: «کبائر ذنوب اجترحتها» یعنی؛ گناهان عظیمی که مرتکب شدم، و در دعای رمضان از خدا خواسته که: «تطهرنا به من الذنوب»، و در دعاهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۰ و ۴۵ از صحیفه فرموده: «و اجعل ختام ما تحصي علینا کتبه أعمالنا توبة مقبولة، لا توقفنا بعدها علی ذنب اجترحناه و لا معصية اقترفناها و لا تکشف عنا ستر سترته، لیس لحاجتی مطلب سواک و لا لذنبی غافر غیرک و اغفر ذنبی، خلصني من الحسد و احصري عن الذنوب، هذا ظهري قد أثقلتني الخطایا، لیس عندي ما یوجب مغفرتک، و اغفر لنا ما خفي من ذنوبنا و ما علن». و حضرت امیر علیه السلام در بعضی از دعاهای خود فرموده: «و اغفر لي ذنوبي و استر علي عیوبي، أتمنی علیک العظام فواسواتاه و قبیح صنيعاه! أية جرأة تجرات، و اغفر لي بسعة رحمتک کبائر ذنوبي، لا تفضحني بما جئته علی نفسي، أتوب إليك من كل خطيئة ارتکبتها و من كل ذنب عملته و لكل فاحشة سبقت مني، و اعطني في مجلسي هذا مغفرة ما مضى من ذنوبي، اللهم إن عفوك عن ذنبي و تجاوزك عن خطيئتي و صفحك عن عظیم جرمي فیما كان من خطاي و عمدي، اللهم إن ذنوبي و إن كانت فضیعة، لا أستتم التوبة لما أعلمه من ضعفي و أن تغفر لي جمیع ما أحصیت من مظالم العباد قبلي،

إلهي إن لم تنلنا يد إحسانك يوم الورود اختلطنا في الجزاء بذوي الجحود، موقرة من ثقل الأوزار ظهورنا».

و صدها کلمات دیگر حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام در دعاها و نهج البلاغه و جاهای دیگر که هر کس بخواند باید خود مراجعه کند و ببیند و بداند. بهر حال ائمه علیهم السلام چنین اظهار کرده‌اند تا مردم در حق آنان غلو ننمایند، و هیچ پیغمبر و امامی ادعای عصمت نکرده و دلیلی بر آن در کتاب خدا و سنت رسول نیست.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ
وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ
وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا*

ترجمه: محققا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صبور و زنان صبور و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه ده و زنان صدقه ده و مردان روزه‌گیر و زنان روزه‌گیر و مردان حافظ فروج و زنان حافظه و مردان بسیار ذکرگوی و زنان ذکرگوی را، خدا برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است (۳۵).

تکات: این آیه نیز راجع به زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر زنان مؤمنات است. در خبر آمده که چون اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه آمدند مدینه، اسماء نزد زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: در حق ما زنان چیزی از قرآن نازل نشده؟ گفتند: نه، لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا

رسول الله ما زنان در ناامیدی و زیانیم، رسول خدا ﷺ فرمود: برای چه؟ گفت: برای اینکه زنان ذکر خیری ندارند چنانکه مردان دارند، پس آیه ۳۵ این سوره نازل شد که زنان مسلمه و مؤمنه با مردان مسلم و مؤمن در یک ردیفند، و هر یک دارای پاداش بزرگی هستند. وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَسَانِي هَسْتَنْد. که در حال خفتن و نشستن و قیام، خدا را فراموش نکنند، امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس تسیح حضرت زهرا را بگوید از وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا شمرده می شود که شب را به این ذکر بیتوته کند و بنظر ما عمومیت دارد.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۗ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخَشِيَ النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۗ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ۗ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ۗ

ترجمه: و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه روا نباشد که چون خدا و رسول او امری را حکم کنند ایشان برای خودشان اختیار امری کنند و آن که خدا و رسول او را عصیان کند بتحقیق به ضلالت افتاده ضلالتی آشکارا (۳۶) و آن دم که می گفتمی به آن که خدا نعمتش داده و تو نیز نعمتش دادی که جفت خویش را برای خودت نگه دار و از خدا بترس و تو در ضمیر خود پنهان می داشتی آنچه را که خدا آن را آشکار کند و تو از مردم می ترسیدی و حال آنکه خدا سزاوار

است که از او بترسی، پس چون زید حاجت خود را از آن زن بر آورد، جفت تو باش کردیم آن زن را، تا بر مؤمنین حرجی نباشد درباره زنان پسر خوانده‌هاشان وقتی که آنان حاجتشان را نسبت به آن زنان بر آورده باشند، و فرمان خدا انجام شدنی است (۳۷) بر پیامبر باکی نیست در آنچه خدا برای او مقرر کرده، آئین خدا درباره کسانی که از پیش گذشته‌اند چنین بوده و فرمان خدا باندازه معینی است (۳۸).

نکات: این آیات نازل شده درباره زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا ﷺ امی‌مه بنت عبدالمطلب، و شوهرش زید بن حارثه. و قضیه ایشان چنین است که: چون جنگی بین بنی کلاب و طائفه دیگری از عرب واقع شد و بنی کلاب مغلوب شدند، پس زید بن حارثه کلبی را که جوانی بود به اسیری گرفتند و در بازار عکاظ فروختند، رسول خدا ﷺ از پول خدیجه او را خریداری کرد و چون دعوت خود را به رسالت ظاهر کرد، حضرت خدیجه و زید ایمان آوردند. رسول خدا ﷺ به خدیجه فرمود: زید را به من ببخش، حضرت خدیجه اطاعت کرد و او را بخشید، پس حارثه که از بزرگان بنی کلاب بود با جماعتی خدمت حضرت ابو طالب آمدند و از رسول خدا ﷺ خواهش کردند که فرزند او را به او برگرداند به عتق و یا به بیع. رسول خدا ﷺ فرمود: زید حر است هر جا که می‌خواهد برود، او را آزاد کرد، حارثه به او گفت: ملحق به قومت شو، گفت: من از رسول خدا ﷺ جدا نمی‌شوم، پس آنچه پدر او جدیت و ملاحظت کرد مفید نشد، پدر او گفت: من از تو بیزارم، زید گفت: میل خودت می‌باشد، پس حارثه گفت: ای گروه قریش شاهد باشید که من از زید بیزارم و او فرزند من نیست، در این وقت رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه قریش زید فرزند من و من پدر او می‌باشم، پس به رسم عرب زید را پسر محمد می‌خواندند. پس زید با رسول خدا ﷺ بود تا هجرت کرد به مدینه، و رسول

خدا ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت، و زید را بهمین جهت زید الحب می‌خواندند، پس زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا امیمه بنت عبدالمطلب که صاحب جمال بود و مردانی از قریش و دیگران از سران عرب او را خواستگاری کردند، او خواهر خود را فرستاد نزد رسول خدا ﷺ برای مشورت در امر تزویج، رسول خدا ﷺ اشاره به زید کرد، چون این خبر به زینب و برادرش عبدالله رسید، راضی نشدند و گفتند: باید تأملی کرد زیرا نسب ما رفیع و زید غلام آزاد شده است، و سزاوار همسری زینب را ندارد، و لذا آیه وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ... نازل گردید، پس از نزول آیه زینب گفت: من راضی شدم و اختیار من بدست شماست و عبدالله نیز راضی شد، پس حضرت با اینکه عمه زاده خود را مکرر دیده بود به زید تزویج کرد و از مال خود ده دینار و شصت درهم و خمار و ملحفه‌ای و جامه‌ای و پنجاه مد طعام بعنوان صداق فرستاد، پس مدتی با هم بودند لیکن زینب ترفع می‌نمود، تا آنکه نزاعی بین ایشان رخ داد، زید آمد نزد رسول خدا ﷺ و اذن خواست که او را طلاق گوید، حضرت فرمود: از وی تهمتی یافتی، گفت: نه و الله ولیکن بر من ترفع می‌کند جهت شرافت نسب و مزید حسنی که دارد، حضرت فرمود: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ زَوْجَهُ خُودَ رَا نِگاهدار، بهر حال زید او را طلاق داد، و خدا رسول خود را امر کرد که زینب را زوجه خود قرار ده برای اینکه سنت جاهلیت از بین برود زیرا در جاهلیت تزویج زوجه پسر خوانده بر شخص حرام بود، رسول خدا ﷺ از سخن مردم احتراز داشت و نمی‌خواست مردم بگویند: او زوجه فرزند خود را تزویج کرده، و لذا خدا او را عتاب کرده که این امر را مخفی مکن و از خدا بترس نه از مردم، زیرا ما زینب را به تو تزویج کردیم و حرجی بر تو نیست، مَا كَانَ عَلَيَّ

أَلَنِّي مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ، پس آنچه نصاری گفته‌اند که رسول خدا ﷺ عاشق زینب شد و به زید گفت: او را طلاق دهد مخالف قرآن و مخالف تاریخ است. باضافه رسول خدا ﷺ صدها مرتبه زینب را دیده بود اگر او را می‌خواست قبلاً به زید تزویج نمی‌نمود.

نکته دیگر آنکه در آیه ۳۶ عصیان خدا و رسول را موجب ضلالت شمرده نه عصیان اولیا و ائمه و دانشمندان دیگر را که عصیان اینان موجب ضلالت نیست. معلوم می‌شود که اولیاء و ائمه واجب الإطاعة نبوده‌اند، و خود آنان نیز خود را واجب الإطاعة ندانسته بلکه خود را از عصیان مصون نمی‌دانند چنانکه حضرت سجاد در صحیفه سجادیه دعای ۳۴ می‌فرماید: «كَمْ نَهَى لَكَ قَدِ أْتَيْتَاهُ وَ سَيِّئَةً اِكْتَسَبْتَاهَا». و در دعای دهم فرموده: «اللهم إن الشيطان قد شتم بنا إذ شأى عناه على معصيتك»، و در دعای ۵۲ فرموده: شهواتي حرمتني یعنی؛ شهواتم مرا بی‌بهره ساخته، و در دعای ۴۱ فرموده: «لا تعلن على عيون الملائخ خبري»، «أخف عنهم ما يكون نشره علي عارا»، و در دعای ۲۵ و ۱۶ فرموده: «أعذني و ذرتي من الشيطان الرجيم، سلطته منا على ما لم تسلطنا عليه منه»، «و من أبعد غورا في الباطل و أشد إقداما على السوء مني حين أقف بين دعوتك و دعوة الشيطان فأتبع دعوته»، یعنی؛ هنگامی که بین دعوت تو و دعوت شیطان بایستم دعوت شیطان را می‌پذیرم. و حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام در صحیفه علویه در بعضی از دعاهاى خود می‌فرماید: «أستغفرك للنعم التي مننت بها علي فتقويت بها علي معاصيك، لكل ذنب أذنبته و لكل معصية ارتكبتها إلهي أفحمتني ذنوبي و قطعت مقالتي فلاحجة لي و لا عذر كبر ذنبي، فأنا الهالك إن لم تعن عليها بتخفيف الأثقال خلصني من النار و إن استوجبتها». و بسیاری از کلمات ائمه عليهم السلام که بر آنچه گفتیم دلالت دارد، و چون ذکر آن موجب تطویل است، از نوشتن آن معذوریم. و عجیب است در زمان ما

که شب و روز در شناخت و عصمت ائمه بحث می کنند و بکلی مردم را از دین و حقائق آن دور کرده اند.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَخَشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
حَسِيبًا* مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا*

ترجمه: آن کسان که پیغام های خدا را می رسانند و از او می ترسند و از کسی جز خدا نمی ترسند و خدا برای حساب گری کافی است (۳۹) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولیکن رسول خداست و ختم نموده پیامبران را و خدا به هر چیزی دانا بوده است (۴۰).

نکات: وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا دلالت دارد که فقط خدا برای رسیدگی به حساب کافی است، و علی بن الحسین علیه السلام در دعای پنجاهم صحیفه سجادیه فرموده: «و کفی بک جزیما و کفی بک حسیبا»، یعنی؛ فقط کافی است تو جزادهنده و حسابگر باشی. پس آنچه در زیارت نامه ها جعل کرده اند که حساب خلق با امامان است نباید پذیرفت زیرا بر خلاف کتاب خدا می باشد!

کلمه وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ بفتح تاء و میم قرائت می شود، در اینصورت ممکن است فعل ماضی از باب مفاعله باشد یعنی محمد ختم نموده انبیاء را یعنی؛ آخرین پیامبر است، و اما اگر خاتم اسم باشد بمعنی مهر نبیین می شود، همانطوری که مهر را به آخر نامه می زنند برای اعتبار آنچه جلو آن نوشته شده، و آنچه بعد از مهر نوشته می شود بی اعتبار است، همانطور مهر نبوت نیز چنین است که پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی مدعی نبوت شود، بی اعتبار است، باضافه بر این اخبار متواتره وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «لا نبی بعدی و أنا آخر النبیین».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي
يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ؕ وَكَانَ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا * تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ ؕ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا *

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یاد کردن بسیاری (۴۱) و بامداد و پسین (صبح و شام) او را تسبیح کنید (۴۲) اوست که با فرشتگان خود بر شما صلوات می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون برد و خدا نسبت به مؤمنین رحیم است (۴۳) روزی که او را مقالات کنند زنده باد و درودشان سلام است و خدا برای ایشان پاداش ارجمند آماده کرده است (۴۴).

نکات: در اینکه ذِکْرًا كَثِيرًا چه باشد باختلاف بیان شده. محتمل است مقصود دوام ذکر وی در زبان و یا در دل باشد که انسان خالق خود را هیچ گاه فراموش نکند و در حدیثی آمده که گفتن تسبیحات اربعه می‌باشد در هر حال. و در حدیثی گفتن آن سی مرتبه می‌باشد، و در حدیث دیگر تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام ذکر کثیری است، ابن عباس روایت کرده که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بگو «سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة إلا بالله عدد ما علم و زنة ما علم و ملء ما علم»، و هر کس بگوید از ذاکرین الله کثیری نوشته می‌شود. و مقصود از بُكْرَةً وَأَصِيلًا نماز صبح و نماز عصر و یا نماز عشاء است که اطلاق تسبیح بر آنها اطلاق الجزء علی الكل است. مقصود از صلوات خدا مغفرت و رحمت است و مقصود از صلوات فرشتگان دعای ایشان است. از این آیه معلوم می‌شود صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است چنانکه صلوات بر آل محمد نیز مقصود پاکان امت می‌باشد. و جمله تَحِيَّتُهُمْ... جایز

است اضافه مصدر به فاعل باشد و جایز است اضافه مصدر به مفعول باشد «و لکل وجه».

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ
وَسِرَاجًا مُنِيرًا* وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا* وَلَا تُطِيعِ
الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا*

ترجمه: ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت آور و بیم رسان فرستادیم (۴۵) و دعوت کننده بسوی خدا باذن او و چراغی روشنائی دهنده (فرستادیم) (۴۶) و مؤمنان را بشارت بده به اینکه از جانب خدا فضل و کرم بزرگی دارند (۴۷) و کافران و منافقان را اطاعت مکن و آزارشان را رها کن و بر خدا توکل نما و خدا کارگذار کافی است (۴۸).

نکات: شَهِيدًا یعنی شاهدها علی امتک در آنچه در زمان حیات بجا می آورند بقرینه آیات دیگر. اگر کسی به جمله وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ استدلال کند که دعوت رسول خدا ﷺ باذن خدا بود، پس دعوت دیگران نیز باید باذن خدا باشد و حال آنکه دعوت کنندگان به توحید و مبلغان اسلامی از طرف خدا إذنی ندارند؟ جواب این است که اذن فردا فرد لازم نیست، بلکه اذن عموم کافی است و خدا اذن داده بطور عموم در سورة آل عمران آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾

و مقصود از وَدَعِ أَذْنَهُمْ اعراض می باشد، از آزار ایشان اعراض کن که خدا کفایت شر ایشان می کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَمْسُوهُنَّ ۖ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا ۖ فَمَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ

سَرَّاحًا جَمِيلًا * يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِذَا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ
 وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ
 خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا
 لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا
 مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ
 حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا*

ترجمه: ای مؤمنین چون زنان مؤمنه را نکاح کردید سپس قبل از آنکه
 مباشرت کنید طلاقشان دادید برای شما عده‌ای بر عهده آنها نیست که آن را بسر
 آرید، پس برخوردارشان کنید و رهاشان سازید رها کردن خوبی (۴۹) ای پیامبر،
 ما همسرانت را که مهرشان داده‌ای و آنکه مملوک تو است که خدا غنیمت تو
 نموده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دائیت و دختران
 خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند بر تو حلال کرده‌ایم و زن مؤمنه‌ای اگر
 خود را به پیامبر ببخشد اگر پیامبر خواست او را نکاح کند در حالی که این
 خاص تو است نه مؤمنین دیگر، بتحقیق ما دانائیم که چه مقرر کرده‌ایم بر ایشان
 درباره همسرانشان و ملک یمینشان تا اینکه بر تو تکلفی نباشد و خدا آمرزنده
 رحیم است (۵۰).

نکات: طلاق قبل از مس یعنی قبل از دخول و مباشرت، اگر صدق معین شده
 باشد باید زوج نصف آن را بدهد و اگر معین نشده باشد چیزی بعنوان بهره که
 قرآن نام آن را متعه نام گذاشته بدهد. و مقصود از جمله *إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا* ... این
 است که اگر زنی خود را بر پیامبر می‌بخشید بدون عقد ازدواج و بدون ذکر
 صدق برای رسول خدا ﷺ جایز بود آن را بپذیرد و یا هم بستر شود، ولی برای

کسان دیگر جایز نیست، و لذا خدا فرموده: خَالِصَةً لَّكَ و این از خصائص النبی می باشد.

تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُتَوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ^ط وَمَنْ أبتَغَيْتَ مِنْ مَنِّ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَءَ أَعْيُنَهُنَّ وَلَا تَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ^ع وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا* لَا تَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ^ه وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا*

ترجمه: هر یک از زنان خود را که خواهی در نوبت مؤخر کنی و هر که را خواهی نزد خود آری و از آنها که کناره کردی هر که را خواهی بطلبی، باکی بر تو نیست، این بچشم روشنی ایشان نزدیکتر است و غم نخورند و از رفتاری که با همه ایشان می کنی خشنود باشند و خدا می داند که در دل های شما چیست و خدا دانای بردبار است (۵۱) پس از آنان برای تو حلال نیست و نه رواست که آنان را به همسرانی تبدیل کنی و اگر چه جمالشان تو را به عجب آورد مگر آنکه را مالک شوی و خدا بر هر چیزی مراقب است (۵۲).

نکات: باز یکی از خصائص النبی این است که نوبت هر یک از زنانش را که می خواست می توانست مقدم بدارد یعنی نوبت هر یک را به دیگری بدهد. و مقصود از لَا تَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ... تا آخر.. این است که پس از زنانی که داری زن دیگری را حق نداری به ازدواج خود در آوری و اگر چه دارای جمال فوق العاده ای باشد که تو را بشگفتی وادارد و این آیات نازل شد هنگامی که خدا زنان رسول خدا ﷺ را مخیر کرده بین این که با او بمانند با این شروط و یا

اینکه رها شوند، آنان مصاحبت رسول خدا ﷺ را قبول کردند با همین مقرراتی که نازل شده است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى
طَعَامٍ غَيْرٍ نَبْظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا
مُسْتَعْسِبِينَ لِحَدِيثٍ ۚ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي ۚ مِنْكُمْ ۗ وَاللَّهُ
لَا يَسْتَحْيِي ۚ مِنَ الْحَقِّ ۚ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ
ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ۚ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ
وَلَا أَنْ تَكْفُرُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا ۚ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ۗ
إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ خَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۗ

ترجمه: ای مؤمنین به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه شما را به غذائی بخوانند اما منتظر پخته شدن آن نباشید ولیکن چون دعوت شدید داخل شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و به گفتگو سرگرم مشوید که این رفتار پیغمبر را آزار می‌دهد و از شما شرم می‌دارد و خدا از بیان حق شرم نمی‌دارد و اگر از زنان رسول متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید این برای دلهای شما و دلهای ایشان پاکیزه‌تر است و حق ندارید پیغمبر را آزار کنید و نشاید که پس از وی هرگز زنان وی را به نکاح آرید که این نزد خدا کار بزرگی است (۵۳) اگر چیزی را آشکار کنید و یا نهان دارید پس محققا خدا به هر چیزی داناست (۵۴).

نکات: در صدر اسلام مسلمین می‌آمدند در خانه رسول خدا ﷺ می‌نشستند و وقت آن جناب را می‌گرفتند و به سخنان بی‌فائده و قصه‌های بیهوده می‌پرداختند، و گاهی با زنان رسول خدا ﷺ گفتگو می‌کردند و رسول خدا ﷺ حیا می‌کرد از منع ایشان، لذا خدا این آیات را نازل نمود تا مردم به وظیفه خود

آشنا شوند و رسول خدا ﷺ را نیازارند و اگر به طعامی دعوت شدند، پس از صرف غذا ننشینند و پراکنده شوند و اگر از زنان رسول خدا ﷺ در خواستی دارند از پشت پرده درخواست نمایند، و چون طلحه بن عبیدالله گفته بود اگر رسول خدا ﷺ از دنیا برود و من زنده بمانم زن او را به نکاح آورم، رسول خدا ﷺ از این سخن آزرده شد، و تحریم نکاح ازدواج رسول در این آیات نازل گردید. چون این آیات نازل شد خویشان زنان رسول در آیه بعد استثناء گردیدند که خدمت زنان رسول بدون حجاب رفت و آمد کنند.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيْ ءَابَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا
 أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَأَتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
 كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا * إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
 الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا *

ترجمه: بر زنان رسول باکی نیست در مورد پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه برادر زاده‌هاشان و نه خواهرزادگانشان و نه زنان خودشان و نه مملوکشان و از خدا بترسید که خدا بر هر چیزی گواه است (۵۵) بتحقیق خدا و فرشتگان او صلوات می‌فرستند بر این پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده‌اید صلوات بفرستید بر او و تسلیم او باشید تسلیم کاملی (۵۶).

نکات: صلوات خدا مغفرت و رحمت است، و صلوات ملائکه دعا در حق ایشانست، و همچنین صلوات مؤمنین دعا و طلب رحمت است برای رسول خدا ﷺ. و جمله: **وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** را ممکن است بمعنی؛ تسلیم بگیریم چنانکه ذکر شد. و ممکن است بمعنی امر به سلام بگیریم یعنی؛ سلام کنید بر پیامبر سلام واضح و رسائی، و اما صلوات و سلام بر او به چه کیفیتی باید باشد به

سنت رجوع می‌شود. و بدانکه امر صَلُّوا در این آیه دلالت بر وجوب دارد، و وجوب صلوات دائمی است یا موقت، آیا یک مرتبه در عمر واجب است و یا مکرر، آیا وقتی که نام رسول خدا ﷺ برده می‌شود واجب است و یا وقت دیگر؟ تفصیل این را در احکام القرآن (مسئله ۱۱۶۳) نوشته‌ایم مراجعه شود.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا
اَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُبِينًا *

ترجمه: محققا کسانی که خدا و رسول او را آزار کنند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و عذاب خفت انگیزی برای ایشان مهیا نموده است (۵۷) و کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را با نسبت دادن اعمالی که نکرده‌اند آزار نمایند پس حقا تهمت و گناه آشکاری بگردن گرفته‌اند (۵۸).

نکات: اذیت خدا آزار رسول و یا آزار یکی از بندگان با ایمان او ممکنست باشد چنانکه در حدیث آمده که خدا فرموده «من أهان لي وليا فقد أَرصد لِمُحَارَبَتِي»، و در روایت دیگر آمده «من أَعان على مؤمن بشرط كلمة لقي الله عزوجل و بين عيـة مکتوب آيس من رحمة الله». و ممکنست بگوئیم اذیت خدا تشبیه او به مخلوق و یا قول به تعطیل او و یا صفات نقص بر او روا داشتن است.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُوبًا لَلْأَزْوَاجِ كَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْنَّ مِنْ
جَلْبِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * لِيَنْ
لَمْ يَنْتَهِ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ
لِنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا * مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقْفُوا

أُخِدُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ
اللَّهِ تَبْدِيلًا *

ترجمه: ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنین بگو روپوشهایشان را به خود بپيچند و بخود بگیرند این مناسبت تر و نزدیکتر به شناخت ایشانست که اذیت نشوند و خدا آمرزنده رحیم است (۵۹) اگر منافقان و کسانی که در قلوبشان مرضی است و بیهوده گویان مدینه خودداری نکنند البته تو را بر ایشان مسلط کنیم آنگاه مجاور و همسایگان تو در این شهر نباشند مگر اندکی (۶۰) مورد لعن و طردند هر جا یافت شوند گرفته شده و بخواری کشته شوند (۶۱) روش خدا درباره کسانی که از پیش بوده اند چنین بوده و برای روش خدا تغییری نخواهی یافت (۶۲).

نکات: چون فساق و فجار مدینه سر راه زنان می ایستادند و برای ربودن زنان بی بند و بار غیرعفیفه چشمک می زدند و غالباً مورد طمع ایشان کنیزان بودند، خدای تعالی برای زنان احرار و عفاف دستوری داده که روپوش خود را بر خود بپيچند و خود را از نشان دادن به غیر حفظ کنند تا به عفت و عصمت و حجاب شناخت گردند و کسی متعرض ایشان نگردد.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ * قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ * وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا * إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا * خٰلِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا * لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا *

ترجمه: مردم از ساعت قیامت از تو می پرسند، بگو علم آنها تنها نزد خداست و تو چه می دانی شاید آن ساعت نزدیک باشد (۶۳) محققاً خدا کافران را لعن کرده و برای ایشان آتشی سوزان آماده کرده است (۶۴) که همیشه در آن بمانند و دوست و یآوری نیابند (۶۵).

نکات: این آیات دلیل است بر اینکه رسول خدا ﷺ از وقت قیامت مطلع نبوده و غیب وقوع آن را نمی‌داند، پس اخبار مجعوله که می‌گویند کسانی علم بما کان و ما یكون دارند کذب محض است.

يَوْمَ تَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ*
 وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا* رَبَّنَا ءَاءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ
 مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاءُ لَنَا كَبِيرًا*

ترجمه: روزی که چهره‌هاشان در آتش گردانیده شود می‌گویند ای کاش ما خدا را اطاعت کرده بودیم و این پیامبر را اطاعت کرده بودیم (۶۶) و گویند پروردگارا ما آقایان خود و بزرگان خودمان را اطاعت کردیم ایشان ما را از راه گمراه کردند (۶۷) پروردگارا از این عذاب دو برابرشان ده و لعنشان کن لعن بزرگی (۶۸).

نکات: از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «لا یؤمن أحدکم حتی یتبعنی یومئذ» یعنی هیچ یک از شما حقیقتاً ایمان نیاورده تا آنکه میل خود را تابع آنچه من آورده‌ام قرار دهد، و این آیات دلالت صریح دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و عدم جواز اطاعت از دستورات ایشان، بلکه فقط خدا و رسول او را باید اطاعت کرد، زیرا اگر اطاعت بزرگان موجب نجات باشد، هر فرقه‌ای از بزرگان‌شان اطاعت می‌کنند و باید همه اهل نجات باشند دیگر حق و باطل معنائی ندارد. و نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «إنما أخاف علی أمتی الائمة المضلین»، یعنی؛ همانا من از پیشوایان گمراه‌کننده بر امتم می‌ترسم.

عده‌ای از مغرضین و دکانداران می‌گویند تقلید جایز است و مقابل نص قرآن فتوی می‌دهند و اجتهاد مقابل نص می‌کنند، و این صحیح نیست، و دلیلی که

می‌آورند این است در کارها باید به متخصص آن رجوع کرد و متخصص در امور دین مجتهدینند، و این دلیل صحیح نیست زیرا هر فرقه‌ای چه کافر و چه مسلمان می‌توانند برای تقلید خود از بزرگان‌شان همین دلیل را بیاورند و عمل خود را صحیح بدانند.

ثانیا: در علوم کفائی باید به متخصص رجوع شود مثلا یک نفر طیب برای محلی کافی است و همه به او رجوع می‌کنند اما علم دین واجب عینی است نه کفائی و امر دین مانند سایر امور نیست که به متخصص رجوع شود بلکه هر مسلمانی واجب است در دین خود بصیر باشد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، و هر مسلمانی خود باید عالم به اصول و فروع اسلام باشد نه رجوع به دیگری کند.

ثالثا: تخصص در جائی ثابت می‌شود که آثار تخصص مکشوف و ظاهر شود، مثلا کسی که خود را دکتر در طب و متخصص در آن می‌داند از معالجات او و بر طرف شدن مرض ممکن است فهمیده شود که او متخصص است و یا کسی که او مهندس ساختمان است از ساختن چند ساختمان تخصص او معلوم می‌شود و تخصص او در این دنیا معلوم می‌گردد و روشن می‌شود، اما کسی که ادعای اجتهاد مانند مجتهدین این مرز و بوم دارد و قرآن را غیر قابل فهم می‌داند بر عکس آن دکتر و مهندس که تخصصشان در دنیا معلوم می‌گشت، می‌گوید: تخصص من در آخرت معلوم می‌شود! و می‌گوید: اثر صحت و بطلان فتوای من در قیامت دانسته می‌شود، پس تخصص او در دنیا معلوم نمی‌شود و آثاری ندارد، پس از کجا مقلد تخصص او را بفهمد، فتاوی مجتهد که چون فوت کند باطل گردد آن فتاوی حکم خدا نیست زیرا حکم خدا باطل نمی‌شود. بهر حال باید به مردم همانند تقلید مدرکی در شرع ندارد.

رابعا: از صدر اسلام تا زمان ما روز بروز اسلام خرابتر و احکام او ضایع تر و پیروانش ذلیل تر شده‌اند و این مدعیان تخصص احکامی ضد قرآن و شعائر من در آوردی بنام مذهب که در اسلام نبوده آورده‌اند و یا به سکوت تصویب نموده‌اند و خرافات و موهومات به دین افزوده‌اند. معلوم می‌شود متصدیان امور دینی متخصص نبوده‌اند بلکه مخرب بوده‌اند و حسا می‌بینیم این مدعیان تخصص فرسنگ‌ها از دین بدورند، و بوسیله تقلید دکان‌های خرافات را حفظ می‌کنند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ
عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا * يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصَلِّحْ
لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا
عَظِيمًا *

ترجمه: ای کسانی که ایمان دارید نباشید مانند کسانی که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه گفتند تبرئه کرد و نزد خدا آبرومند بود (۶۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن بصواب گوئید (۷۰) تا خدا اعمالتان را بصلاح آورد و گناهان شما را بیامرزد، و هر کس اطاعت خدا و رسول او کند بهره‌مند شده به بهره بزرگی (۷۱).

نکات: مقصود از جمله: لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ... این است که محمد را اذیت نکنید چنانکه قوم موسی موسی را اذیت کردند اذیت قوم موسی این بوده که گاهی تهمت سحر و جادو و گاهی تهمت زنا و گاهی تهمت مرض برص و گاهی تهمت قتل هارون را به او زدند، ولی خدا بی‌عیبی او و دروغ‌های مخالفین او را ظاهر ساخت. و جملات «اتَّقُوا اللَّهَ...» و «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ» دلالت بر اهمیت تقوی

و اطاعت خدا و رسول او دارد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام در دعای ۲۱ صحیفه سجادیه فرموده: «لا أبلغ رضاك و لا أنال ما عندك إلا بطاعتك و بفضل رحمتك»، یعنی خشنودی تو را نمی‌رسم و آنچه نزد توست در نمی‌یابم مگر با اطاعت از تو و با افزایش رحمتت.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا * لِيُعَذِّبَ اللَّهُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا *

ترجمه: بتحقیق ما این امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از حمل آن خودداری کردند و از آن هراسیدند و انسان آن را برداشت براستی که او ستمگر و نادان است (۷۲) برای اینکه خدا مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرک و زنان مشرکه را عذاب کند و بر مؤمنین و مؤمنات ببخشد و خدا آمرزنده و رحیم بوده است (۷۳).

نکات: چون در آیات سابق سخن از اطاعت خدا و رسول شده در این آیه برای اهمیت این تکلیف فرموده ما این تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم از تحمل آن خودداری کردند، و این عرضه، عرضه تکوینی است، یعنی چون اختیاری از خود نداشتند و تکلیف فرع اختیار است پس تکوینا متحمل تکلیف نیستند. و إباء از تکلیف إباء تکوینی است. اگر کسی بگوید به چه دلیل مقصود از امانت تکلیف است؟ گوئیم علاوه بر آیات قبل که سخن از اطاعت خدا و رسول است از آیه بعد نیز که فرموده لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ... که لام آن برای غایت و یا تعلیل است یعنی علت عرض امانت امتحان و رسیدن منافق است به عذاب و رسیدن مؤمن است به ثواب، پس این جمله نیز قرینه

است که مراد از امانت تکلیف است. و بعضی گفته‌اند: مراد از امانت، امامت و یا ولایت و یا امانتداری است! و بعضی گفته‌اند عقل است، ولی هیچ کدام از آن معانی تناسب با آیه بعد ندارد.

سورة سبأ
مکيه و هي أربع وخمسون آية

سورة سبأ مکي و دارای ۵۴ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ* يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنْ
السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا* وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ*

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. هر ستایش خاص خدائی است که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست از اوست و مخصوص ستایش در آخرتست، و اوست حکیم آگاه(۱) می داند آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان نازل گردد و آنچه در آن بالا رود و اوست رحیم آمرزنده(۲).

تکات: الف و لام الْحَمْد اگر برای استغراق باشد هر ستایشی را شامل است و اگر برای عهد باشد مقصود این است که حمد مخصوصی که ستایش کامل است خاص خدا می باشد، و در اینجا حق تعالی کیفیت شکر و ستایش را به بندگان یاد می دهد، و در آخرت نیز بندگان او بناچار اعتراف به ستایش او دارند، اگر چه دار تکلیف نیست و مقصود از مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ ریشه گیاهان و اشجار و گنجها اموات و غیر اینها می باشد و مراد از وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا زراعات و اشجار و جواهر و

حیوانات است. و مراد از وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ممکنست ملائکه و اعمال آدمیان باشد. و نیز مراد از وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ممکنست آنچه دانشمندان علم نجوم می‌گویند نیز باشد ایشان می‌گویند روزانه حدود بیست میلیون سنگ‌های آسمانی با سرعتی حدود ۵۰ تا ۷۰ کیلومتر در ثانیه با جو زمین که حدود ۸۰۰ کیلومتر ضخامت دارد برخورد می‌کنند سرعت زیاد سنگ‌ها و از طرفی گازهای نگهبان زندگی بر سطح کره زمین بنام هوا که با سرعت صد هزار کیلومتر در ساعت از روی این سنگ‌ها می‌گذرند باعث می‌شوند ابتدا سنگ‌های سماوی داغ و سپس از حرارت سفید گردیده و بعد از هم متلاشی می‌شوند، و اغلب آنها قبل از رسیدن به زمین کاملاً سوخته و خاکستر می‌گردند، و نیز بموجب عوامل نامعلوم ذراتی از آنها از محدوده زمین خارج می‌شوند یعنی به علت سرعت زیادی که دارند قوه جاذبه زمین نمی‌تواند آنها را برآید، و در نتیجه به طرف ستارگان و آسمان سعود می‌نمایند و در حوزه خورشید افتاده و یا بین ستارگان سرگردان می‌شوند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَنِ الْغَيْبِ
لَا يُعَذِّبُهُمْ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغُرُ مِنْ ذَلِكَ
وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ * لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ * وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا
مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ هُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ *

ترجمه: و آنان که کافرند گویند ساعت قیامت ما نیاید بگو آری قسم به پروردگارم البته قیامت شما را بیاورد خدائی که دانای غیب است، هموزن ذره‌ای که در آسمان‌ها و زمین باشد از علم او نهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتری

هست مگر آنکه در کتابی روشن است (۳) تا جزا دهد آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته را نموده‌اند آنها را که برایشان آمرزش و روزی ارجمند است (۴) و آنان که درباره آیات ما سعایت کرده‌اند و در ابطال آنها کوشیده‌اند آنها را که برایشان عذابی است از پلیدی دردناک (۵).

تکات: مقصود از **كِتَابٍ مُّبِينٍ** علم حق تعالی و یا کتاب تکوین است و مقصود از **وَرِزْقٍ كَرِيمٍ** روزی گوارای دائم بدون منت است و آن بهشت است.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مُمْزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ * أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ إِنَّ نَشْأَ خَسَفَ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسَقَطَ عَلَيْهِمْ كَسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ

مُنِيبٍ *

ترجمه: و کسانی که دانش داده شده‌اند می‌بینند که آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است و به راه خدای عزیز حمید هدایت می‌کنند (۶) و آنان که کافر شده گفتند: آیا شما را راهنمایی کنیم به مردی که شما را خبر می‌دهد که چون کاملاً ریزش شدید محققاً به خلقت جدیدی خواهید بود (۷) آیا بر خدا دروغ بسته و یا جنونی در او هست؟ نه بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند (۸) آیا به آنچه پیش رویشان و پشت سرشان هست از آسمان و زمین ننگریستند اگر بخواهیم به زمینشان فرو می‌بریم و یا

پاره‌ای از آسمان رویشان افکنیم براستی در این برای هر بنده توبه‌گری عبرتست (۹).

نکات: مقصود از جمله: **أُوتُوا الْعِلْمَ**.... آنانکه دانش داده شده‌اند آیا اهل معرفت از اصحاب رسول خدا ﷺ بوده و یا دانشمندان اهل کتابست، بنظر می‌رسد که عام باشد برای هر دانشمندی، و مراد از **صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ** دین اسلام است. و مقصود از جمله: **أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**... استدلال برای تفکر در وجود آسمان و زمین و اثبات قدرت حق تعالی می‌باشد بر خلق جدید قیامت.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ*
 أَنْ أَعْمَلَ سَبْعِينَ وَفِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ*
 وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ
 الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِن
 عَذَابِ السَّعِيرِ* يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ
 وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ*

ترجمه: و بتحقیق داود را از جانب خود فضیلتی دادیم، ای کوه‌ها با وی هم آواز شوید با پرندگان، و آهن را برای وی نرم کردیم (۱۰) که زره‌های بلند بساز و بافت آن را باندازه بگیر و عمل شایسته کنید زیرا من بدانچه می‌کنید بینیم (۱۱) و باد را برای سلیمان رام کردیم که سیر بامدادش یک ماه و شبانگاهش یکماه بود و چشمه مس را برای او روان ساختیم و از جن کسانی در حضور او کار می‌کردند بفرمان پروردگارش و هر کس از ایشان از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از عذاب سوزان به او می‌چشانیدیم (۱۲) و برای وی می‌ساختند

هر چه می‌خواست از قصرها و مجسمه‌ها و کاسه‌هایی مانند حوضه‌ها و دیگ‌های ثابت، ای خاندان داود برای شکرگزاری عمل کنید و کمی از بندگانم شکر گزارند (۱۳).

تکات: فضیلت داود بنبوت و کتاب و معجزات بوده و اول کسی که زره آهنی ساخت حضرت داود علیه السلام بود که خدا آهن را برای وی نرم نمود و از فروش زره زندگی می‌کرد و عیال خود را إطعام می‌نمود و اگر زیاد میماند صدقه می‌داد. در حدیث آمده که خدا به داود وحی نمود که تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می‌کنی، حضرت داود چهل شبانه روز گریه کرد تا خدا آهن را برای وی نرم نمود که روزی یک زره بسازد و بفروشد و از بیت المال مستغنی گردد. و صدای خوبی داشته و چون تسبیح می‌گفت: کوه صدای او را به تسبیح بر می‌گردانید. و برای فرزند او حضرت سلیمان باد را مسخر کرد که در ساعت صبح او را بقدر یک ماه سیر می‌داد و همچنین در ساعت عصر و جنیان برای او قصرها و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگ و دیگ‌ها می‌ساختند و بیت المقدس در زمان سلیمان ساخته شد با سنگ‌های مرمر و سفید و زرد و سبز و آیا ساختن مجسمه در زمان سلیمان حلال بوده و یا مجسمه درخت و مانند آن می‌ساختند و مجسمه ذی روح نمی‌ساختند معلوم نیست. و می‌توان گفت: مجسمه هر گاه برای عبادت و کرنش نباشند مانند عروسکی که بچه‌ها دارند چنانچه مفسده‌ای در آن نباشد ساخت و خرید و فروش آن اشکالی ندارد.

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَهَمَهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ

مِنْ سَائِرِهِ ۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي

الْعَذَابِ الْمُهِينِ*

ترجمه: پس چون مرگ را برای او مقرر داشتیم دلالت بر مرگ او ننمود جز جانور زمین (موریانه) که عصای وی را بخورد پس چون بیفتاد بر دیوان روشن شد که اگر غیب می دانستند در عذاب خفت انگیز نمی ماندند (۱۴).

نکات: حضرت سلیمان در محل عبادت خود اعتکاف می کرد پس چون مرگ او رسید خدا خواست مرگ او معلوم نباشد تا مردم بدانند که جنیان علم غیب ندارند، و لذا از مرگ سلیمان مطلع نبودند در حالی که برای سلیمان کار می کردند و بناء بیت المقدس را می ساختند پس سلیمان در حالی که تکیه بر عصا کرده بود ملک الموت او را قبض روح کرد و تا یک سال همانطور ایستاده تکیه بر عصا ماند تا بناء بیت المقدس تمام شد آن وقت خدا موریانه را بر عصای او مسلط کرد، چون عصای او را خورد او به زمین افتاد و مرگ او بر انس و جن ظاهر گردید. و نکته دیگر اینکه دانسته شود چون اجل آمد لحظه ای مؤخر نمی شود و در حال ایستاده قبض روح می شود و فرصت نشستن نیست.

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن زَرْقِ رَبِّكُمْ وَأَشْكُرُوا لَهُمْ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ * ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ يُجْزَى إِلَّا الْكَفُورُ *

ترجمه: بتحقیق برای قوم سبا در مسکنشان نشانه عبرتی بود و باغستان از راست و چپ، از روزی پروردگارتان بخورید و برای او شکرگزارید، شهر پاکیزه و پروردگار آمرزنده (۱۵) پس اعراض کردند و بر ایشان سیل سخت فرستادیم و دو باغستانشان را به دو باغستان تبدیل کردیم که دارای میوه تلخ و خار و اندکی از سدر بود (۱۶) این چنین پاداششان دادیم بسبب کفرانشان و آیا جز کفران پیشه را مجازات می کنیم (۱۷).

نکات: قوم سبا از عرب اهل یمن می‌باشند و برای خود سدی داشتند که بین دو کوه بود و آب در پشت آن جمع می‌شد و برای آن سوراخ‌ها بود که باز می‌کردند و بقدر احتیاج آب را می‌بردند و دو طرف خانه و مسکنشان سراسر باغ بود چه از طرف راست و چه از طرف چپ، و هوای طرب انگیز و روح پروری داشت و در آنجا نه پشه و نه عقرب و نه سایر حیوانات موذی پیدا می‌شد، ولی شکر خدا نکردند و از قوانین الهی اعراض کردند، خدای تعالی موش‌هائی را بر سد ایشان گماشت که آن را خوردند و سوراخ کردند، بطوری که سیل فشار آورد و سد از جا کنده شد و سیل تمام مزارع و باغات ایشان را خراب کرد بطوریکه مختصر گز و درخت سدری در آن ماند، و بوستان‌هاشان از بین رفت، خدا این قصه را ذکر کرده برای عبرت بندگان خود که شکرگزار باشند. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أَكْرَمُوا الْخَبْزَ فَإِنَّهُ قَدْ عَمِلَ فِيهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَا فِيهَا مِنْ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ»، یعنی؛ نان را گرامی دارید زیرا برای بدست آمدن آن عوامل سماوی و زمینی و بسیاری از مخلوقات الهی مؤثر بوده‌اند. و تمام نعمت‌های الهی را باید چنین دانست و از شکرگزاری غافل نبود و به قوانین الهی و آیات او پشت نکرد.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ
سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ * فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ
صَبَّارٍ شَكُورٍ*

ترجمه: و بین ایشان و بین قریه‌هائی که در آنها برکت نهاده بودیم دهکده‌های نمایان قرار دادیم و برای سیر در آن مقداری قرار دادیم (و گفتیم) شبها و روزها در آنها بحال امن سیر کنید (۱۸) پس گفتند: پروردگارا میان

منزل‌های ما فاصله و دوری قرار ده. و به خود ستم کردند پس ایشان را داستان‌ها (برای آیندگان) قرار دادیم و آنان را سخت از هم پراکندیم برآستی که در این داستان آیات عبرتی است برای هر صبور شکرگزاری (۱۹).

نکات: بین قوم سبا که در زیر سد مأرب بودند تا شام که زمین با برکتی است زیرا مملو از آنهار و اشجار است، قریه‌هائی بود آباد که از قریه اول قریه دوم پیدا بود و همچنین در تمام طول راه. نوشته‌اند که از سد مأرب تا شام چهار هزار قریه آباد بود که هر مسافری می‌توانست بی‌زاد و توشه مسافرت کند و احتیاج به حمل زاد و توشه نداشته باشد، زیرا در بین راه به هر قریه‌ای می‌رسید طعام آنجا دسترس بود و هر مسافری بحال امن مسافرت می‌کرد، نه دزدی و نه درنده‌ای در راه بود، ولی مردم سبا ناشکری می‌کردند و آرزو داشتند که در راهشان این همه قریه نباشد و مسافرتشان در راه دور و دراز باشد، و حق تعالی در اثر ناشکری آبادی‌های ایشان را تبدیل به بیابان کرد و اهالی آنجا همه پراکنده شدند، بعضی شام و فلسطین و بعضی به مدینه و مکه و جاهای دیگر رفتند و ایشان را عبرت برای آیندگان قرار داد.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّن هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ * وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ *

ترجمه: و بتحقیق شیطان گمان خود را درباره ایشان تصدیق کرد و جز گروهی از مؤمنین پیروی او کردند (۲۰) و ابلیس را بر ایشان تسلطی نبوده جز برای اینکه مؤمن به آخرت از آنکه به آخرت شک دارد معلوم ما گردد و پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است (۲۱).

نکات: شیطان روزی که آدم را سجده نکرد و مطرود درگاه خدا گشت، قسم خورد و گفت «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»، ولی یقین نداشت که می‌تواند همه را گمراه و یا بیشتر بنی آدم را به کفران بیندازد چنانکه در آیه ۱۷ سوره اعراف گفته بود: «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ». اما چون به اغوای بنی آدم پرداخت و ایشان را فریفت اکثرا پیرو او شدند و گمان گمراهی که در بنی آدم داشت مصداق پیدا کرد و گمان خود را راست و درست دانست. و مقصود از: وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰنٍ این است که شیطان تسلطی بر بنی آدم ندارند و نمی‌تواند بزور گمراه کند مگر آنکه کسی باختیار خود شیطان را بر خود تسلط دهد.

قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ۗ لَا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَمَا هُمْ فِيْهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظٰهِرٍ * وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهٗ اِلَّا لِمَنْ اٰذِنَ لَهُ ۗ حَتّٰىٰ اِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ قَالُوْا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوْا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ *

ترجمه: بگو بخوانید کسانی غیر خدا را که گمان کرده‌اید (قابل خواندن می‌باشند) که هم وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و برای ایشان در آسمان و زمین شرکیتی نیست و برای خدا پشتیبانی از ایشان نیست (۲۲) و شفاعت در پیشگاه او سود ندهد مگر برای آنکه اذنی برای او صادر شده باشد تا وقتی که از دل‌های ایشان وحشت برود، گویند پروردگارتان چه گفت گویند حق را گفت و او والا و بزرگست (۲۳).

نکات: یکی از آیاتی که بطور مذمت امر کرده به خواندن غیر خدا و غیر خدا را مؤثر و مفید برای مخلوق ندانسته این آیات است. و مقصود از جمله:

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ، ذوی العقول از ملائکه و انبیاء مقربین است که به هیچ وجه قابل خواندن نیستند، زیرا آنان یا مالک چیزی شده‌اند از طرف خدا و یا در تأثیر شریک خدایند و یا وزیر و پشتیبان خدایند و یا شفیع و واسطه می‌باشند. مؤثر بودن آنان به این چهار احتمال است و خدا تمام این احتمالات را مردود ساخته. در این صورت تعجب است از آنان که غیر خدا را می‌خوانند و با وجود چنین آیات محکمی متوجه نیستند. در حالی که اولیا با عقیده آنان مخالفند و شفاعتی که آنان می‌گویند قبول ندارند، و شفاعتی که عوام قائل است که در روز قیامت خدا هیچ کاره شود و حساب شیعیان بدست امامان سپرده شود و آنان هم گناهان ایشان را عفو نمایند تا ایشان داخل بهشت شوند هیچ مدرکی در کتاب خدا که فقط خدا را محاسب می‌داند ندارد، و برای چنین شفاعتی استناد به آیه فوق غلط است. و شفاعت انسانی برای انسان دیگر در روز قیامت به بیانی که ایشان می‌گویند در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن ذکر نشده بلکه نفی شده و قرآن همه را در گرو اعمال می‌داند نه آن که خداوند بلحاظ شفیع از قوانین خود صرف نظر کند، علاوه بر این هیچ بشری از اعمال بشر دیگر اطلاع ندارد و در این صورت چطور در قیامت می‌تواند برای او شفاعت کند. بنابراین شفاعت‌هایی که در قرآن آمده در باره شفاعتی که اینان برای خود در قیامت قائلند و هر جرم و جنایتی را می‌کنند، نیست و به هیچ وجه مطابقت ندارد، اگر شفاعتی در قیامت باشد، همان ابلاغ رحمت برای صالحان و مؤمنان است چنان که در سوره اعراف آیاتی به این موضوع اشاره دارد، بنابراین فقط ایمان صحیح و اعمال صالح و رحمت خدا موجب نجات و رستگاری است، و البته شفاعت و استغفار فردی برای دیگری در دنیا صحیح است و به مؤمنین دستور داده شده که برای یکدیگر استغفار کنند. و بعلاوه ائمه و اولیاء که ایشان

آنان را شفیع خود می دانند، ادعاهای ضد قرآنی نداشتند بلکه تابع قرآن بودند و همواره از عاقبت خود نگران بودند و همواره خائف و از خدا طلب بخشش و آمرزش می کردند که کلمات ایشان در این مورد بسیار است، مثلاً علی بن الحسین علیه السلام که به علت زیادی سجده و عبادت که می کرد او را سجاد نامیده اند در صحیفه سجادیه ضمن دعاهاى ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۴۸، ۵۰، و ۵۳ عرض می کند: «فقد أقامتني يا رب ذنوبي مقام الخزي بفنائك فإن سكت لم ينطق همي أحد و إن شفعت فليست بأهل الشفاعة، شفيع في خطيائي كرمك، لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك، لا تجعلني في أهل العقوق للآباء و الأمهات يوم تجزي كل نفس بما كسبت و هم لا يظلمون، لا تحبب إلي يوم ذلك من رجائي، قارفت معصيتك و استوجبت بسوء سعوي سخطك، لا شفيع يشفع لي إليك و لا ملاذ ألتجأ إليه منك، و ارحمني في حشري و نشري و اجعل في ذلك اليوم مع أوليائك موقفي و مع أحبائك مصدري، و أسئلك أمنا من عذابك، هذه النفس الجزوعة التي لا تستطيع حر شمسك فكيف تستطيع حر نارك!».»

آری، شفاعتی که اینان برای ائمه خود قائلند خود ائمه علیهم السلام منکر آن بودند. علی علیه السلام که ایشان خود را شیعیان او می پندارند ضمن بعضی از ادعیه و مناجات خود می فرماید: «و قد رجوت من تولاني في حياتي يا حسانه أن يشفعه لي عند وفاي بغفرانه، إلهي لئن خيبتني أو طردتني فمن ذا الذي أرجو و من ذا أشفع إليك لدى الإعسار و اليسر أفرع، فليست سوى أبواب فضلك أفرع، متوسل إليك بكرمك، فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك و سئلتني، فأني لا أقدر لنفسي دفعا و لا أملك لها نفعا». و کلمات دیگر آن حضرت که در دعاها و نهج البلاغه از او نقل شده است چنانکه در مکتوب ۳۱ نهج البلاغه فرموده: «لم يجعل بينك و بينه من يحجبه عنك، و لم يلدجك إلهي من يشفع لك إليه». یعنی؛ خدا بین تو و بین خود کسی را قرار نداده که او حاجب باشد و تو را وادار نموده که شفیع و واسطه ای نزد او ببری.

بنابراین باید از غلو پرهیز نمود و فقط در درگاه خدا التجاء نموده حاجت خواست و فقط او را بنده شناس و حسابرس دانست که جز تقوی و پاکدامنی و مطیع خدا بودن چیزی موجب نجات نیست چنانکه علی علیه السلام (در کلمات قصار نهج البلاغه شماره ۹۲) می فرماید: «إن ولي محمد من أطاع الله و إن بعدت لحمته، و إن عدو محمد من عصى الله و إن قربت قرابته». و حضرت صادق علیه السلام چنانکه در خصال صدوق ص ۶۴ روایت شده می فرماید «أدنی ما یخرج به الرجل عن الإیمان أن یجلس إلى غال فیستمع إلى حدیثه و یصدقه علی قوله إن أبی حدثنی عن أبیه عن جده أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: صنفان من أمتی لا نصیب لهما فی الإسلام: الغلاة و القدریة». ولی چه باید کرد که ملت ما را از قرآن دور نموده و ایشان را در غلو و شرک وارد نموده اند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ * قُلْ تَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ * قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *

ترجمه: بگو کیست که از آسمانها و زمین شما را روزی می دهد بگو خدا و محقق است که ما و یا شما در هدایت و یا در ضلالت آشکاریم (۲۴) بگو از آنچه ما گناه کنیم شما را نپرسند و از آنچه می کنید ما را نپرسند (۲۵) بگو پروردگار ما بین ما را جمع می کند آنگاه بحق بین ما حکم می نماید و اوست حاکم کارگشای دانا (۲۶) بگو آنان را که بعنوان شریک به خدا ملحق کرده اید به من بنمایانید نه چنین است بلکه اوست خدای نیرومند حکیم (۲۷).

نکات: در این آیات حق تعالی با مشرکین بطور انصاف مخاطبه کرده و ضمناً جمله: وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ دلالت دارد که مؤمنین نباید به فکر اعمال و کردار

دیگران باشند باید عمل خود را مواظبت کنند زیرا مؤمن را از اعمال مشرک و یا فاسق سؤال نمی‌کنند، پس کسانی که سعی می‌کنند برای مسلمین صدر اسلام عیب بتراشند و یا گناهانی را که نکرده‌اند برای آنان ثابت کنند صحیح نیست بلکه ضدیت با قرآن است. و جمله **يَفْتَحُ بَيْنَنَا** که بمعنی؛ ی‌حکم بی‌سنا می‌باشد دلالت دارد که باید قضاوت را به خدا واگذار کرد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ أَتَتْهُمْ أَسْطُفُوفًا لِّلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِّلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لَحْنٌ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ ۗ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِّلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا ۗ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا ۗ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

ترجمه: و ما تو را نفرستادیم مگر برای عموم مردم که بشارت دهی و بترسانی ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۲۸) و می‌گویند: اگر راست می‌گوئید این وعده چه وقت می‌رسد (۲۹) بگو برای شما وعده‌گاهی است که ساعتی از آن عقب‌تر نروید و جلوتر نشوید (۳۰) و کسانی که کافرنه گفتند: به این قرآن و آن

کتابی که جلو آن بوده هرگز ایمان نیاوریم، و اگر به بینی وقتی را که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان باز داشت شده‌اند و به یکدیگر سخن را بر می‌گردانند، آنان که ضعیف و زبون شده به کسانی بزرگی کرده‌اند می‌گویند اگر شما نبودید حتما ما مؤمن می‌بودیم (۳۱) و کسانی که بزرگی کرده به زبونان گویند آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت برای شما آمد بلکه شما مجرم بودید (۳۲) و کسانی که ضعیف بوده‌اند به کسانی که بزرگی کرده گویند (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما) هنگامی که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای وی همتاها قرار دهیم و چون عذاب را به بیند اظهار پشیمانی کنند، و به گردن کسانی که کافر شده‌اند غلها قرار دهیم آیا جز قبال آنچه می‌کرده‌اند جزا داده می‌شوند (۳۳).

تکات: کلمه کَافَّةً را می‌توان برای یکی از دو معنی ترجمه کرد:

اول: بمعنی عموم و همه افراد و مردم کشورهای جهان چنانکه ذکر شد.

دوم: آنکه کَافَّةً از ماده کف باشد، یعنی ما تو را نفرستادیم جز برای آنکه باز داری مردم را از کفر و فسق. و آیات ۳۱ تا ۳۲ دلالت دارد بر منع پیروی از بزرگان و منع تقلید ایشان، خصوصا در عقائد. و بهمین جهت روز قیامت بزرگان و هم پیروان ایشان مورد مؤاخذه و عذاب می‌شوند و عذر پیروان پذیرفته نخواهد شد بصریح آیات مذکوره.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ*
وَقَالُوا لَنَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ* قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا

أَوْلَدُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ هُم
جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ*

ترجمه: و در هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر متنعمین آنان گفتند که ما به آئینی که مأمور ابلاغ آن هستید کافریم (۳۴) و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم و معذب نخواهیم شد (۳۵) بگو محققا پروردگارم روزی هر که را بخواهد وسعت دهد یا تنگ گیرد ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۶) و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را نزد ما تقریبی دهد مگر آنکه ایمان آورده و عملی شایسته نماید که آنان دو برابر پاداش دارند بمقابل آنچه کرده‌اند و همانان در غرفه‌های بهشت ایمنند (۳۷).

تکات: استدلال کفار و بزرگان اهل باطل به قیاس می‌باشد که چون ما در دنیا مال و فرزندان بیشتری داریم پس مورد لطف خدا بوده و در آخرت نیز مورد لطف بوده و معذب نخواهیم شد. حق تعالی در این آیات جواب داده که مال و اولاد موجب تقرب نیست زیرا خدا به هر که بخواهد چه کفار و چه مؤمن مال و اولاد می‌دهد و این دلیل تقرب نیست بلکه ایمان و عمل صالح موجب تقرب است.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ* قُلْ
إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَيَقْدِرُ لَهُ ۖ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَهُوَ يَخْلِفُهُ ۗ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ*

ترجمه: و کسانی که درباره فرار از آیات ما می‌کوشند و قصد عجز ما دارند آنان در عذاب ما حاضر شدگانند (۳۸) بگو پروردگارم روزی هر که از بندگانش را خواهد وسعت دهد و یا تنگ گیرد و هر چیزی که انفاق کنید او جایش می‌گذارد و اوست بهترین روزی دهندگان (۳۹).

نکات: مقصود از جمله **وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا** این است سعی در ابطال آیات و یا سعی در فرار از آن دارند، و مراد از **مُعْجِزِينَ** این است که می‌خواهند خدا و رسول او را عاجز کنند و مردم را باز دارند و یا از عذاب خدا فرار کنند. و جمله **فَهُوَ مُخْلِفُهُ** دلالت دارد که انسان هر قدر انفاق کند خدا جبران می‌کند و بجای مالی که داده مال دیگری برای او می‌رساند، رسول خدا ﷺ فرمود: خدا را ملکی است که هر شب ندا می‌کند **لِدُوا لِمَوْتِ وَاِبْنُوا لِلْخِرَابِ**، و ملک دیگر ندا می‌کند **اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُنْفِقِ خَلْفًا وَاذْهَبْ لِلْمَسْكِينِ خَلْفًا** و خدا **خَيْرٌ** **الرَّزَقِينَ** است از جهاتی که در سوره حج آیه ۵۸ بیان شد.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أَهْتُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ*
 قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ
 مُؤْمِنُونَ* فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفَعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ
 ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ*

ترجمه: و روزی که همه را محشور می‌کند آنگاه به فرشتگان می‌گویند آیا اینان شما را عبادت می‌کردند (۴۰) گویند: تسبیح تو می‌کنیم تو منزهی تویی ولی ما نه ایشان، بلکه جن را عبادت می‌کردند و بیشترشان به دیوان گرویده بودند (۴۱) پس امروز برای یکدیگر نفع و ضرری را مالک نیستید و به کسانی که ستم کرده‌اند گوئیم عذاب آتشی را که تکذیب به آن می‌کردید بچشید (۴۲).

نکات: سؤال از ملائکه برای تقریب و سرزنش کفاری است که با دعای خود فرشتگان را میپرستیدند. و مقصود از جن محتمل است شیطان باشد که از جن است و مردم به وسوس او گوش می‌دادند و او را اطاعت می‌کردند، و اطاعت بدون مدرک حکم عبادت را دارد چنانکه در آیه ۳۱ سوره توبه گذشت.

وَإِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا
كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ ۚ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ
لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۚ وَمَا ءَاتَيْنَهُمْ مِّنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا
أَرْسَلْنَا إِلَيْهِم قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ ۚ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا
ءَاتَيْنَهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي ۚ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۚ

ترجمه: و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود گویند این نیست مگر مردی که می‌خواهد از خدایانی که پدرانتان می‌پرستیدند منحرفتان کند و گویند این جز دروغی پرداخت شده نیست و آنان که کافرنند درباره حق وقتی آیدشان گویند این جز سحر آشکاری نیست (۴۳) و ایشان را کتاب‌هایی که بخوانند ندادیم و پیش از تو سوی ایشان بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم (۴۴) و آنان که پیش از ایشان بودند تکذیب کردند و اینان به ده یک آنچه به آنان دادیم نرسیدند پس رسولان مرا تکذیب کردند پس انکار و تعرض من چگونه بود (۴۵).

نکات: این آیات برای تسلی و استقامت رسول خدا ﷺ نازل شده که اگر مشرکین قومت تکذیب می‌کنند تمام رسولان قبلی را تکذیب کردند با اینکه قوم تو کتابی و رسولی نداشته و به ده یک نیرو و قدرت مردم گذشته نرسیده‌اند و خدا مردم گذشته را چگونه هلاک کرد و چگونه متعرضشان گردید.

قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ ۚ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّٰنِي ۚ وَأَفْرَادِي ۚ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ ۚ مَا
بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ ۚ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۚ قُلْ مَا
سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۚ إِن أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَمُ الْغُيُوبِ ۚ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِيهِ الْبَاطِلُ وَمَا
يُعِيدُ ۚ

ترجمه: بگو همانا من شما را به یک اندرز پند می‌دهم که دو دو و یک یک برای خدا برخیزید آنگاه بیندیشید که در صاحب شما دیوانگی نیست، نیست او برای شما جز بیم‌دهنده‌ای پیش از وقوع عذاب سختی (۴۶) بگو آن پاداشی که از شما خواسته‌ام مال خودتان باشد، نیست پاداش من جز بعهده خدا و او به هر چیزی گواه است (۴۷) بگو برآستی که پروردگرم حق را إلقا می‌کند او دانای غیبا است (۴۸) بگو حق آمد و باطل چیزی را نمی‌آورد و تجدید نمی‌کند (۴۹).

نکات: در جمله: وَمَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ، می‌توان «ما» را مای نافیه گرفت

در این صورت سه معنی صحیح برای آن امکان دارد:

- ۱- حق ظاهر گردید به آمدن رسول خدا ﷺ و یا آمدن قرآن و باطل رونقی ندارد نه می‌تواند چیزی را در مقابل حق بیاورد و نه تجدید و برگشت نماید.
- ۲- باطل برای اهلش خیری را در دنیا نمی‌آورد و در آخرت نیز خیری را نیاورد.

۳- باطل که شیطان باشد خلقی را بوجود نیاورده و اعاده نیز نتواند.

ولی معنی اول ظاهر است اما اگر «ما» را مای استفهامیه گفتیم معنی چنین می‌شود؛ باطل چه چیزی را ایجاد می‌کند و چه چیزی را عود می‌دهد؟ و این استفهام، استفهام انکاری است. رسول خدا ﷺ چون در فتح مکه وارد کعبه شد در آنجا ۳۶۰ بت بود حضرت چوبی برداشت و در دست داشت به بتها می‌زد و این آیه را می‌خواند.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي
 إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ * وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَعُوا فَلَا قَوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ *
 وَقَالُوا ءَأَمْنَا بِهِ ءِ وَآنِي لَهُمُ التَّنَافُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ * وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ ءِ مِنْ

قَبْلٌ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّريبٍ*

ترجمه: بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم پس بآن چیز بیست که پرودگارم به من وحی می‌کند بدرستی که او شنوا و نزدیک است (۵۰) و اگر بینی آن دم که وحشت و فزع کنند و فراری نباشد و از مکان نزدیک گرفته شوند (۵۱) و گویند: به او ایمان آوردیم و چگونه و کجا از مکان دور به ایمان می‌رسند (۵۲) حال آنکه از پیش کافر به آن بودند و از جای دور بنا دیده سخن می‌انداختند (۵۳) و میان ایشان و آن آرزوئی که دارند حایلی شود چنانکه با نظایر ایشان از پیش انجام شد براستی که ایشان در شکی ریب آور بودند (۵۴).

نکات: جمله: **إِنْ ضَلَلْتُ**..... اثبات می‌کند امکان گمراهی را برای هر پیغمبری. و جمله **فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي** اثبات می‌کند وحی هادی رسول است، و اگر وحی نباشد از خود هدایتی نیابد. البته مقصود ما هدایت تفصیلی است چنانکه در مقدمات ذکر شد. و جمله **فَلَا فَوْتَ وَأُخْذُوا**.... دلالت بر تهدید دارد که مقصرین و مجرمین فراری ندارند و گرفتار کیفر خواهند شد بزودی و بدون درنگ. و مقصود از **مَّكَانٍ بَعِيدٍ** این است که دنیا از ایشان دور شده و دسترسی ندارند.

سورة فاطر
مکىة و هى خمس و اربعون آية

سورة فاطر مکى و داراى ۴۵ آيه مى باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِىْ اَجْنِحَةٍ
مَّثَنٰى وَاُثْلٰثٍ وَرُبَعٍ يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَآءُ ۚ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ*

ترجمه: بنام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ستایش خدا را که پدید آورنده آسمانها و زمین است فرشتگان را که دارای بالهای دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهارتا چهارتا رسولان قرار داد، در آفریدن آنچه بخواهد می افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست (۱).

نکات: فاطر یکی از اسماء خدا می باشد و آن بمعنی خالق بدون نقشه و بدون سابقه می باشد. در این سوره خدا حمد را مخصوص خود قرار داده و کیفیت حمد را به بندگان آموخته است. و مقصود از اُولٰٓئِىْ اَجْنِحَةٍ تشبیه معقول به محسوس است، یعنی همانطوری که پرندگان دارای بالهای متعددند که بواسطه آنها پرواز می کنند فرشتگان نیز قوائی دارند که بتوسط آنها نزول و عروج می نمایند البته مناسب وجودشان. حتی اینکه روایت شده رسول خدا ﷺ جبرئیل را در شب معراج دید که دارای ششصد بال بود.

مِنْ بَعْدِهِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَدْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآفَىٰ تُؤَفَّكُونَ * وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ *

ترجمه: هر رحمتی را که خدا برای مردم بگشاید هیچ کس بستن آن نتواند و هر چه را ببندد هیچ کس پس از او آن را نگشاید و اوست عزیز حکیم (۲) ای مردم نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید آیا خالق جز خدا هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ نیست خدائی جز او پس کجا سرگردانید (۳) و اگر تو را تکذیب کنند پس بتحقیق پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و همه امور بسوی خدا بازگشت می‌شود (۴).

نکات: جمله هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ استفهام انکاری و تقریر به این است که خالق جز خدا نیست، بنابراین اطلاق لفظ خالق بر غیر خدا جایز نیست مگر مجازا اگر چه به کسی خالق گفته شده غیر خدا اما خالق از عدم و لا من شیء منحصر به خداست، زیرا غیر خدا اگر چیزی آورده صنعتی بوده یعنی مواد اولیه آن را خدا ایجاد کرده و او تغییر صورتی به مواد داده مانند حضرت عیسی علیه السلام که گفت: «أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ». بهر حال خالق که رازق باشد جز خدا نیست. و ما در کتاب "درسی از ولایت" این مسئله را کاملا شرح داده‌ایم.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ * إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ الْأَصْحَابِ السَّعِيرِ * الَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ عَدَاؤُا شَدِيدٌ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ *

ترجمه: ای مردم محققا وعده خدا حق است پس البته زندگی دنیا شما را مغرور نکند و فریبنده‌ها شما را به خدا غره نکند (۵) حقا که شیطان دشمن شماست پس شما او را دشمن گیرید همانا حزب خود را می‌خواند تا از اهل آتش سوزان شوند (۶) آنان که کافر شدند برایشان عذاب سختی است و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام دادند برای ایشان آمرزش و پاداش بزرگست (۷).

نکات: مقصود از جمله: **وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ**، این است که فریبنده‌هایی بنام خدا و بنام دین و بنام شفاعت و بنام واسطه و یا بنام‌های دیگر شما را نفریبند و ممکن است مقصود از **الْغُرُورُ** شیطان باشد. و کلمه **يَدْعُوا** مفرد است و ضمیر آن بر می‌گردد به شیطان، و حزب شیطان همان پیروان او و اهل هوی و هوس می‌باشند.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْقَنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ الْنُشُورُ *

ترجمه: آیا آن کسی که کار بدش برای او زینت داده شده و آن را نیک می‌بیند (مانند صاحب عمل صالح است) پس حقیقت این است که خدا هر که را خواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند پس جان خود را در حسرت بر ایشان از بین مبر زیرا خدا به آنچه می‌کنند علیم است (۸) و خداست که با دها را می‌فرستد تا ابری بر انگیزد و آن را به دیار مرده برانیم و زمین را پس از مردنش بآن زنده نمائیم زنده شدن پس از مرگ چنین است (۹).

نکات: بسیاری از اشخاص هستند که کارهای بیهوده و لغو را به خیال خود از دین می‌دانند و آنها را نیک می‌شمرند در حالی که تمام آنها بدعت است. رسول خدا ﷺ چون خیلی به حال کفار و مشرکین افسوس می‌خورد و از جهل و نادانی مردم در فشار بود خدا او را تسلی داده که حسرت و افسوس بحال مردم مخور خدا اعمالشان را می‌داند و قدرت بر حساب و نشر ایشان دارد چنانکه زمین مرده را زنده می‌کند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا^ع إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^ع وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ^ط وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ* وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا^ط وَمَا حَمَلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ^ع وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ^ع إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذَابٌ فَرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ^ط وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ^ط وَمِنْ كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا^ط وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لِيَتَّبِعُوا^ط مِنْ فَضْلِهِ^ط وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*

توجه: هر که عزت خواهد، عزت یکسره خاص خداست سخنان پاکیزه سوی او بالا می‌رود و عمل‌های شایسته را بالا می‌برد و کسانی که نیرنگ‌های بد می‌زنند عذاب سخت دارند و نیرنگ ایشان خود نابود می‌شود (۱۰) و خدا شما را از خاک آفرید سپس از نطفه سپس شما را جفت یکدیگر نمود و هیچ ماده‌ای بار بر ندارد و بار نگذارد جز بعلم او و عمر هیچ عمرداری دراز نشود و از عمر او کاسته نشود جز آنکه در کتابی است، محققا این بر خدا آسان است (۱۱) دو دریا یکسان نیست این آب گوارا شیرین است نوشیدنش، و این شور زنده است

و از هر یک گوشت تازه می‌خورید و زیوری بیرون می‌آورید که آن را در بر می‌کنید و کشتی در دریا را می‌بینی شکافنده آنها برای آنکه از فضل او روزی بجوئید و شاید سپاس گزارید (۱۲).

نکات: جمله **فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ** دلالت دارد که هر کس عزت خواهد، باید از خدا بطلبد. رسول خدا ﷺ فرمود: «**إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلُّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارِينِ فَلْيَطْعِ الْعَزِيزَ**»، یعنی؛ همه روزه پروردگارتان می‌گوید عزیز منم هر کس عزت دنیا و آخرت خواهد باید مرا اطاعت کند. اگر کسی بگوید: عزت در کثرت مال و مقام است، در جواب او باید گفت: در حقیقت صاحب مال و مقام خادم مال و مقام است. و باید برای کسب اینها تملق‌ها گوید و برای حفظ آنها نیز تملق‌ها گوید. پس در حقیقت کسب مال و مقام و حفظ آنها مقرون به ذلت است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا لِمَجْرَى لَأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ *

ترجمه: خداست که شب را به روز در آورد و روز را به شب در آورد و آفتاب و ماه را رام کرده که هر یک برای مدت معینی جاریند این است خدا پروردگار شما، ملک و شاهی مخصوص اوست، و آنان را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمائی نیستند (۱۳) اگر بخوانیدشان دعای شما را نشنوند و اگر بشنوند جوابتان ندهند و روز رستاخیز شرک شما را انکار کنند و کسی مانند خدای آگاه تو را خبر ندهد (۱۴).

نکات: پس از آن که حق تعالی نشانه‌های قدرت خود را از ایجاد شب و روز و کنترل خورشید و ماه ذکر نموده، در آیه ۱۴ فرموده: بنابراین اگر چیزی می‌خواهید و خواسته‌ای دارید باید از چنین خدائی بخواهید نه از غیر او و استدلال کرده که غیر او مالک چیزی نیستند حتی بقدر پوست هسته خرمائی مالک نیستند! حال اگر کسی بگوید بندگان خدا نیز نسبت به آنچه دارند مالکند، جواب این است که مالکیت بنده مالکیت فرضی و اعتباری است نه حقیقی. بهر حال مقصود این آیه این است که غیر خدا دعای شما را نمی‌شنوند و از دعای شما بی‌خبرند زیرا نزد شما حاضر نیستند، وَلَوْ سَمِعُوا دَلَالَتٍ لَاحْتِجُوا بِكُمْ لِقَاءَ رَبِّهِمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۸). اگر بشنوند جواب نمی‌دهند و نمی‌توانند که جواب بدهند، و روز قیامت به شرک شما اعتراض دارند، و آنکه در قیامت انکار و اعتراض به شرک مریدان کند بت نیست بلکه اولیاء و انبیاء می‌باشند. این آیات صریح در این است که خواندن مدعو غیبی غیر خدا شرک محض است. حضرت علی بن الحسین علیه السلام با استفاده از این قبیل آیات در صحیفه سجادیه در دعاهای ۲۸، ۵۱، ۱، ۱۳، ۲۰، ۴۹، ۵۱ می‌فرماید: «و لا یتفق أحد معك في دعائي و لا ینتظمه و إیماك ندائي. أدعوك فتجیبني، فلا أدعو سواك و لا أرجو غیرك. الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إلیه، و من توجه بحاجته إلی أحد من خلقك أو جعله سبب لنجاحها دونك فقد تعرض للحرمان، لا ترد دعائي علي ردا فإني لا أجعل لك ضدا و لا أدعوا معك ندا، أنت الذي أجبت عند الاضطرار دعوتي، و سألني إلیك التوحید، و ذریعتي أني لم أشرك بك شیئا». و حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده: «و اعلم أن الذي بیده خزائن السموات و الأرض قد أذن لك في الدعاء و تكفل لك بالإجابة، و أمرک أن تسأله لیعطیک و تسترحمه لیرحمک». و فرموده: «لا أغلق عنکم دونه باب». و همچنین فرمایشات دیگر ائمه علیهم السلام در این مورد که افراد کم سواد هم جهت اطلاع می‌توانند به کتب صحیفه علویه و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه که در

اختیار دارند مراجعه نمایند. و ما از نقل آنها با وجود آیات روشن قرآن بی‌نیازیم. بنابراین در همه وقت و همه جا فقط باید خدای حاضر و ناظر و سمیع و علیم را خواند و غیر خدا را نخواند. و فقط حاجت از خدا خواست.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ^ط وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ * وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ^ج وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمَلِهَا لَا تُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ^ط إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ ^ج وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ^ج وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ *

ترجمه: ای مردم شما فقیر و محتاج به خدائید و فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است (۱۵) اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای بیاورد (۱۶) و این بر خدا گران نیست (۱۷) هیچ باربری بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و اگر سنگین باری برای برداشتن بارش دعوت کند چیزی از بارش برداشته نشود و اگر چه خویشاوند باشد، تو فقط می‌ترسانی آنان را که پروردگارشان را بنادیده می‌ترسند و نماز را برپا دارند و هر کس خود را تزکیه نماید (و یا زکات دهد) پس همانا بنفع خود تزکیه کرده و سرانجام بسوی خداست (۱۸).

نکات: تمام ممکنات در احتیاج به واجب الوجود در عرض یکدیگرند و فقر ملازم ذات ممکن است و فقط خدای ثابت الوجود لا یتغیر غنی و بی‌نیاز از غیر است، و چون بی‌نیاز و مرجع تمام نیازها می‌باشد قابل ستایش و ستوده است. وَلَا تَزِرُ... دلالت دارد که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد و فقط ایمان و عمل صحیح موجب نجات است. بنابراین طبق این آیه آنچه عوام خیال می‌کند که با خواهش و تمنا از اولیاء خدا، آنان می‌توانند وزر و وبال ایشان را بدوش

کشند جز آرزوهای باطل و شیطانی چیز دیگر نیست، و خود پیشوایان نسبت به خودشان همیشه در خوف و رجاء بوده و خواهند بود. حضرت سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه ضمن دعاهاى ۴۲، ۲۰، ۴۷، ۴۸ و ۵۰ می‌فرماید: «لا ینجینی منک إلا التضرع إلیک و بین یدیک، لا تقایسنی بعضی مات الجرائر و لا تهلکنی یوم تبلی السرائر، لا تفضحننا فی حاضری القیامة بموبقات آثامنا، و ارزقنی فوز المعاد و سلامة المرصاد، فیما سواتنا مما أحصاه علی کتابک!» یعنی؛ خدایا جز تضرع به درگاہت و در برابرت چیز دیگری مرا از عقابت نمی‌رهاند، خدایا مرا با گناهان بزرگی مسنج و در قیامت که پنهان‌ها آشکار می‌شود عذابم مکن، خدایا ما را در قیامت در بین مردم بگناهان تباه کننده رسوا مکن، خدایا رستگاری قیامت و سلامتی از دوزخ را روزیم فرما، وای به رسوائی من از آنچه نامۀ تو درباره من ضبط نموده است!

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ* وَلَا الظُّلْمَتُ وَلَا النُّورُ* وَلَا الظِّلُّ وَلَا
 الْحُرُورُ* وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ^ع إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ^ط وَمَا
 أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ* إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ* إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا
 وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ*

ترجمه: و یکسان نیستند کور و بینا (۱۹) و نه ظلمات و نور (۲۰) و نه سایه و نه آفتاب (۲۱) و زندگان و مردگان یکسان نیستند محققا خدا به هر کس بخواهد می‌شنواند و تو به کسانی که در قبرند شنونده نیستی (۲۲) تو جز ترساننده نیستی (۲۳) برستی ما تو را بحق فرستادیم برای اینکه مژده‌دهی و بترسانی و هیچ امتی نیست که برای آنها ترساننده‌ای نیامده باشد (۲۴).

نکات: جمله: وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ... تا آخر، دلالت دارد بر اینکه مردگان و زندگان بطور کلی با هم فرق دارند، اگر چه مردگان از انبیاء و صلحاء و اوصیاء

باشند، زیرا انبیاء و اولیاء و صلحاء پس از فوت حیات اخروی داشته و دارای حیات برزخی هستند اما حیات دنیوی ندارند، زنده با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود اما مرده چشم و گوشش خاک می‌شود و مرثیات را نمی‌بیند و مسموعات دنیا را نمی‌شنود، خصوصاً کسی که به قبر رفته و چشم و گوشش از کار افتاده است. بنابراین کسانی که بخیالات خود مغرور شده و می‌روند سر قبر یکی از انبیا و اولیاء ناله می‌کنند و خیال می‌کنند او می‌شنود و با او سخن می‌گویند و تملق می‌کنند و از او جواب می‌خواهند، تماماً ضد این آیات و آیات دیگر قرآن در این مورد عمل می‌کنند، جائی که رسول خدا ﷺ به مردگان نشنوند چگونه زید و عمرو می‌شنوند، گویند رسول خدا ﷺ سر چاه بدر با مشرکین که هلاک شده بودند سخن گفته و گفته «فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» در حالی که دروغ است، اگر رسول خدا ﷺ آیه ۴۴ سوره اعراف را خوانده باشد زبان حالی بوده و خود آن آیه را هر کس با توجه به ما قبل و ما بعد آن بخواند خواهد فهمید که مخالف ادعای ایشان است و آن آیات مربوط به قیامت است. بهر حال اگر روایت یا خبری پیدا شد که مخالف قرآن بود نباید آن را پذیرفت و از درجه اعتبار ساقط است. رجوع شود به آیه ۸۰ سور نمل و آیه ۵۲ سوره روم.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ * أَلَمْ
تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا * وَمِنْ
الْجِبَالِ جُدُدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ * وَمِنَ النَّاسِ

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجْرَةً لَّنْ تَبُورَ * لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ *
إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ * وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ * إِنَّ اللَّهَ بَعِيدٌ عَنِ الْبَصِيرِ *

ترجمه: حقا کسانی که کتاب خدا را تلاوت می کنند و نماز را بپا دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم پنهان و عیان انفاق کنند به تجارتی که نابود نشود امید دارند (۲۹) تا پاداش های ایشان را خدا تمام و کامل دهد و از کرم خود افزونشان کند زیرا او آمرزنده سپاسگزار است (۳۰) و آنچه بسوی تو وحی کردیم از این کتاب همان حق است در حالی که مصدق کتاب های پیش می باشد براستی که خدا نسبت به بندگان خود آگاه و بیناست (۳۱).

تکات: یکی از آیاتی که اهمیت تلاوت قرآن را می رساند این آیات است که فرموده علاوه بر پاداش کامل خدا از فضل خود بر ایشان زیاد می کند. و معنی اینکه خدا شکور است این است که عمل کم را قبول می کند و پاداش زیاد می دهد. و لام لِيُؤْفِقَهُمْ... لام تعلیل است یعنی تلاوت و نماز و انفاق را برای این بجا می آورند تا اجر تمام بیابند. مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد «ما لي لا أحب الموت؟ قال ﷺ: ألك مال؟ قال: نعم، قال ﷺ: فقدمه. قال: لا أستطيع، قال ﷺ: فإن قلب الرجل مع ماله إن قدمه أحب أن يلدح به و إن أخره أحب أن يتأخر معه».

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ *
وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ * ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ * جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا *
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ * إِنَّ رَبَّنَا

لَغُفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ
وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ*

ترجمه: آنگاه این کتاب را به آن بندگان که بر گزیدیم بارث دادیم، پس بعضی از ایشان به خود ستم کرده و بعضی معتدلند و بعضی از ایشان پیش آهنگ به خیراتند بامر خدا اینست همان فضل بزرگ (۳۲) بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا به دستبندهای طلا و مروارید زیور شوند و لباسشان در آنجا دینا است (۳۳) و گویند ستایش خاص خدائی است که غم را از ما ببرد زیرا پروردگار ما آمرزنده حق‌گزار است (۳۴) آنکه از کرم خود ما را به این سرای دائمی وارد ساخت نه رنجی در آن به ما برسد و نه ملالی در اینجا ما را دریابد (۳۵).

نکات: مورد اختلاف شده که الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا کیانند؟ می‌توان گفت: بندگان موحدین باشند بدلیل آیه ۵۹ سوره نمل «وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ»، که خدا کتب آسمانی را برای ایشان نازل کرده و برای ایشان گذاشته مانند ارث، و در ضمیر فَمَنْهُمْ نیز شده و ظاهر آنست که به الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا بر می‌گردد، پس معنی چنین می‌شود بندگان مؤمن که کتاب آسمانی دارند بر سه قسمند: بعضی گناه کار که سیئاتشان بر حسنات ترجیح دارد. و بعضی معتدلند که لا اقل حسناتشان کمتر از سیئات نیست. و بعضی در راه خدا پیش آهنگ می‌باشند مانند شهداء و علمای عاملین و زاهدان حقیقی.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ
عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ* وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا

نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ*

ترجمه: و آنان که کافر شدند برای ایشان آتش دوزخ است نه پایان رسد که بمیرند و نه از ایشان تخفیف شود که از عذاب آسوده شوند اینگونه هر کافری را کیفر می‌دهیم (۳۶) و ایشان در آنجا فریاد کنند که پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک کنیم بر خلاف گذشته که می‌کردیم، (خطاب شود) آیا شما را بمقداری که در آن هر پند پذیری پند می‌گیرد عمر ندادیم، و بیم‌دهنده برای شما آمد پس بچشید که برای ستمگران یار و یآوری نیست (۳۷).

نکات: جمله: **أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ** دلالت دارد که مخاطب الهی کسانیند که بمقدار کافی عمر کرده‌اند که در آن مدت می‌توانستند فکر نمایند و متذکر شوند، حال آن مقدار کدام است؟ **علی‌العلیه** فرموده: «**العمر الذي أعذر الله فيه إلی ابن آدم ستون سنة**»، و از رسول خدا **صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم** روایت شده که فرمود: «**من عمره الله ستين سنة فقد أعذر إلیه**»، و حضرت صادق فرموده: سن هیجده سالگی است. و بعضی گفته‌اند: سن چهل سالگی است. و مقصود از **النذیر** رسول و یا قرآن و یا موی سفید است.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۗ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ۚ فَمَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۚ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا ۚ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ۗ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُم كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ ۚ بَلْ إِن يَدْعُوا الظَّالِمُونَ بَعْضُهُم بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ۗ

ترجمه: محققا خدا به غیب آسمانها و زمین داناست و بی‌گمان به افکار و اندیشه دل‌ها آگاه است (۳۸) اوست که شما را جانشین امم گذشته در زمین قرار داد، پس هر کس کافر شود زیان کفر او بر خود اوست و کفر کافران نزد خدا چیزی جز غضب حق نیفزاید و کفر کافران جز خسارت و زیان نیفزاید (۳۹) بگو آیا به این شریکانتان که جز خدا می‌خوانید توجه دارید به من نشان دهید که چه چیز خلق کرده‌اند یا شرکتی در خلقت آسمانها دارند آیا کتابی برای ایشان آمده که ایشان را برهانی از کتاب باشد، بلکه ستمگران به یکدیگر وعده نمی‌دهند جز وعده غرور آمیز (۴۰).

تکات: فقط خدا بندگان خود را می‌شناسد و از افکار و اندیشه و دل ایشان با خبر است، پس توجه به مخلوق اگر چه مقرب نزد خدا باشد چون از حال دیگران بی‌اطلاع است و از باطن دیگران خبر ندارند نمی‌تواند اظهار کند، این در صورتی است که بنده مقرب زنده و حاضر باشد و اما اگر زنده و حاضر نباشند که اصلا توجه به او غلط است. و مقصود از خَلِيفٍ، جانشین گذشتگان است که هر امتی جانشین امت گذشته باشد زیرا معنی ندارد که خدا دارای جانشین باشد و بعلاوه جانشین خدا کافر نمی‌شود. در قرآن هر جا خلفاء و خلائف و خلیفه ذکر شده مراد همین است.

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا^ع وَلَئِنْ زَالَتَا^ع إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ
 أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ^ع إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا * وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
 لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ^ط فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا
 زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا * أَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ^ع وَلَا تَحْقِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ

إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۗ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۗ^ط
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا *

ترجمه: محققا خدا آسمانها و زمین را از زوال و انحراف نگه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند و یا منحرف شوند احدی بعد از خدا آنها را نگه نمی‌دارند برآستی که او حلیم و آمرزنده است (۴۱) و به خدا بمحکمترین قسم‌ها قسم خورند که اگر بر ایشان پیامبری آید البته از هر یک از اُمم بهتر هدایت یابند، پس چون پیامبری آمد ایشان را جز نفرت نیفزود (۴۲) برای گردنکشی و تکبر در زمین و برای بداندیشی، و بداندیشی جز به صاحبش بر نمی‌گردد، پس آیا جز آنکه بطریقه گذشتگان هلاک گردند انتظاری دارند و برای سنت خدا (در هلاک بد اندیشان) هرگز تبدیلی نیابی و برای سنت خدا تغییری نخواهی یافت (۴۳).

نکات: بصریح این آیات نگهدارنده آسمانها و زمین از انحراف در مسیر و زوال و فنا فقط خداوند است، پس اخباری که می‌گوید: «لو لا الحجة لساخت الأرض بأهلها» اشکال فراوانی دارد: یکی آنکه بصریح آیات قرآن حجتی پس از انبیاء نیست جز عقل، چنانکه در آیه ۱۶۵ سوره نساء گذشت، دیگر اینکه ممسک آسمان و زمین خدا است نه حجت بصریح آیه مذکوره.

أُولَٰئِكَ يَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُونَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَاثُرًا أَشَدَّ
مِنْهُمْ قُوَّةً ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۗ^ح
إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا * وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ
عَلَىٰ ظَهْرِهِآ مِنْ دَابَّةٍ وَلٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ فَاِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ
فَارَبَّ ۗ اللَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا *

ترجمه: آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت آن کسانی که پیش از ایشان بودند در حالی که آنان نیرومندتر از اینان بودند و خدا را هیچ چیزی عاجز نسازد نه در آسمانها و نه در زمین زیرا او دانای تواناست (۴۴) و اگر خدا مردم را بدانچه کسب کرده‌اند مؤاخذه کند بر پشت زمین هیچ جنبنده‌ای نگذارد ولیکن کیفرشان را تا وقت معینی به تأخیر می‌افکند پس چون اجلشان برسد محققا خدا به احوال بندگانش بیناست (۴۵).

نکات: ضمیر **ظَهَرَهَا** راجع است به زمین اگر چه ذکر زمین در آیه نشده، ولی در آیه قبل ذکر شده است. تعجب است که باید آیندگان از گذشتگان عبرت گیرند و خود را اصلاح کنند ولی آیندگان بدتر از گذشتگان شده‌اند. و جمله: **مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهَرِهَا مِن دَابَّةٍ دَلَالَت** دارد که اگر خدا به مؤاخذه مردم پردازد هیچ جنبنده‌ای نمی‌ماند، در حالی که حیوانات تقصیری ندارند. می‌توان گفت: چون حیوانات طفیلی وجود انسانند اگر انسانی بمؤاخذه نماند وجود حیوان لزومی ندارد و از بین می‌رود.